



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

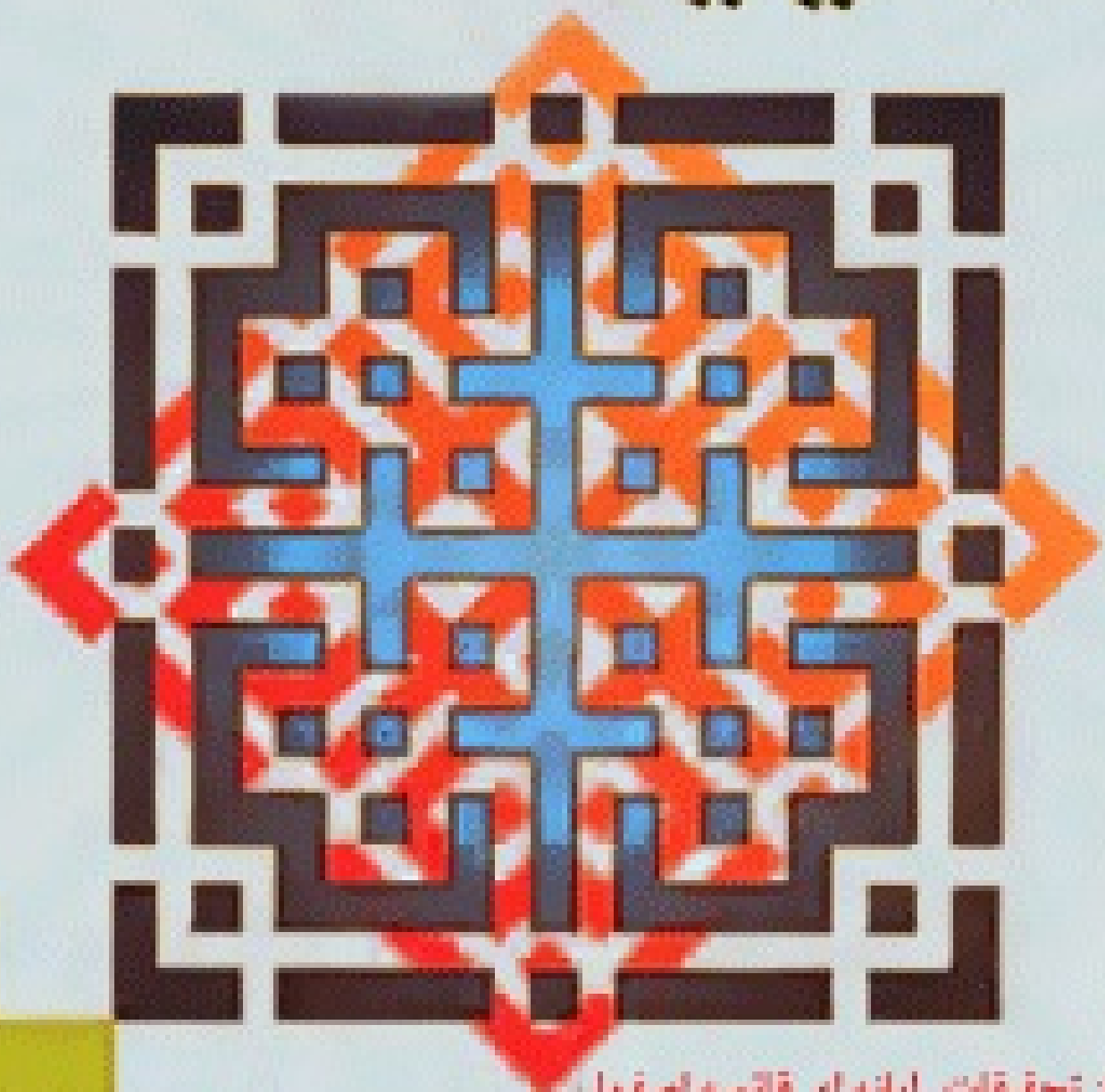
گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میدیتیشن: اسلام



مرکز تحقیقات و ایانه ای قائمیه اسفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت اسلامی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مدیریت اسلامی
۹	مشخصات کتاب
۹	غم و شادی از منظر دین
۱۲	تفکر و تعقل
۱۴	حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن
۲۰	رسول مهربانی در سیره و گفتار
۲۴	مهندسی فرهنگی در عصر امام باقر
۲۸	مدیر معصوم
۲۸	امام مهربانی‌ها
۲۹	اسلام و دموکراسی
۳۶	شق القمر معجزه‌ای از معجزات حضرت محمد
۴۰	اسراف و صرفه جویی در فرهنگ اسلامی
۴۲	تاریخ انبیا
۵۲	مدیریت اسلامی و الگوهای آن
۵۴	شرح زندگانی حضرت محمد
۷۶	مدیریت و فرماندهی در اسلام
۸۹	خودکنترلی در نظام کنترل و نظارت اسلامی
۹۴	سیری در سیره نبوی
۱۰۱	کارآفرینی در نظام ارزشی اسلام
۱۰۴	تجارت از دیدگاه اسلام
۱۲۶	مطهری و آسیب شناسی فرهنگ دینی
۱۳۱	آداب تعلیم در اسلام

- تأثیر نماز بر ابعاد شخصیتی و اعتماد به نفس جوانان ۱۳۵
- جایگاه تعلیم و تعلم در اسلام ۱۴۸
- حدیث پژوهی ۱۵۰
- تاریخ دینیِ حجاب ۱۵۳
- کلام جدید ۱۶۳
- اجتهاد، شهید نبرد تحجر و التقاط ۱۶۶
- فرهنگ انتظار و مهدویت ۱۷۶
- فرهنگ انتظار ۱۷۷
- عدالت اجتماعی در اندیشه ی دینی ۱۷۹
- ملاحظات رفتاری بازاریابی از دیدگاه اسلامی ۱۸۰
- غفلت جایز نیست ۱۸۳
- روحانیت و مدیریت اجرایی ۱۸۵
- مدیریت از دیدگاه امام رضا ۱۹۱
- مدیریت در اسلام و مصادیق آن ۲۰۱
- امام حسن مجتبی ۲۰۵
- سیمای مدیریت در اندیشه امام سجاد ۲۱۴
- مدیریت امام حسین (ع) در نهضت عاشورا ۲۱۷
- سیاست و مدیریت حضرت زینب ۲۲۲
- کادرسازی امام سجاد(ع)، سیاستی مدبرانه ۲۲۵
- مدیریت مساجد ۲۲۸
- حکومت نبوی، الگوی حکومت‌ها ۲۳۹
- جنبه هایی از مدیریت بحران پیامبر اکرم ۲۴۲
- عقلانیت توحیدی؛ شیوه علمی امام رضا ۲۵۶
- حکومت و سیاست در سیره امام صادق ۲۵۷

- ۲۶۰ شخصیت حضرت زهرا(س) در کلام وحی
- ۲۶۶ خندق
- ۲۷۳ رویکرد مقایسه‌ای ارتباط رشد و توزیع درآمد از دیدگاه اسلام
- ۲۸۰ پیامبر اسلام الگوی مدیریت موقّ
- ۲۸۴ نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن در اسلام
- ۲۹۱ پیش فرض های معرفت شناسی در مدیریت اسلامی
- ۲۹۸ ویژگی های عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام
- ۳۰۱ عدالت به مثابه رویکرد در فهم احکام
- ۳۰۳ جایگاه غم و شادی از دیدگاه ۴ کتاب آسمانی
- ۳۰۴ مدیریت امام حسین (ع)
- ۳۰۶ "شمع جمع آفرینش"
- ۳۱۰ خداکند
- ۳۱۰ ۲۵ فرمان اسلامی برای مدیریت رفتار
- ۳۱۱ سلامت رفتاری در مدیریت اسلامی
- ۳۱۱ سلامتی
- ۳۱۱ مدیریت اسلامی
- ۳۱۹ قدرت جامعه در کنترل رفتار
- ۳۲۲ سازمان و ترویج فرهنگ امر به معروف
- ۳۲۴ شایستگی های اخلاقی مدیران و کارگزاران
- ۳۲۵ فرصتی برای بازگشت به اصل خویش
- ۳۲۶ رهنمودهایی از حضرت رضا علیه السلام
- ۳۲۸ سیره اخلاقی پیامبر اسلام
- ۳۳۰ ارزشهای اخلاق مدیریتی در کربلا
- ۳۳۱ امامت رضوی؛ کانون مهربانی، هدایت

۳۳۲ عدالت اجتماعی در اندیشه دینی

۳۳۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مدیریت اسلامی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مدیریت اسلامی / www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه

موضوع: مدیریت - اسلامی

غم و شادی از منظر دین

*غم و شادی از منظر دین *

غم و شادی از انفعالات و کیفیات نفسانی محسوب می‌شوند؛ غم نتیجه تأثر نفس است از حصول امری مکروه و شادی زاده تأثر آن از امری مطلوب و دوست‌داشتنی در روایات آمده است که معصومان و مؤمنان حزن و اندوهشان در دل است و شادمانی و سرور در چهره‌شان

درباره امام علی (ع) هم می‌گویند که پس از درگذشت پیامبر اعظم (ص) و حضرت فاطمه (س) بسیار محزون شدند. ایشان می‌فرمایند که «امّیا حُزنی فسرمد» یعنی حزن من محصول عواطف جاودانی من است در این مجال برآینم تا، درباره غم و شادی و معانی و مفاهیم مختلف آن از منظر دینی مطالبی ارائه نمایم. مقدمه: شادی و امید طبیعت زندگی هستند با وجود این، غم و ناامیدی حقایقی هستند که به سراغ هر موجود زنده‌ای می‌آیند. اسلام دینی است که به روابط اجتماعی و چگونه حاضر شدن در اجتماع و خوشرو و خنده رو بودن در جامعه و زدودن غبار غم از چهره دوستان بوسیله شادابی و خندان بودن تأکید بسیاری کرده است و از مؤمنان خواسته است تا از اخمو بودن و تلخی کردن و غمگین بودن دوری کنند چرا که هم در زندگی خود آن‌ها و هم بر اطرافیان آنها اثر منفی می‌گذارد. در فرهنگ شیعی "شادی و غم" دارای معنا، تفسیر و تعریف خاصی می‌باشد. حضرت علی (ع) در نامه ۲۲ نهج البلاغه به عبدالله بن عباس می‌فرمایند: "پس باید شادی تو از دسترسی به امور آخرت باشد، و حسرتت بر آنچه از آخرت از دست داده‌ای. به هر چه از دنیا دست یافتی شادی بسیار مکن، و به خاطر آنچه از دنیا از دست رفت به بی‌تابی حسرت مخور و همه اندیشه ات باید در امور پس از مرگ باشد." و همچنین در جایی دیگر ایشان فرمودند: "با به دست آوردن مالی از دنیا شادمان می‌گردید و متاع بسیار آخرت را از دست می‌دهید و اندوهناک نمی‌شوید ("نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴) غم و شادی یعنی چه؟ انسان در زندگی روزمره بر اثر کار و فعالیت‌های روزانه و حرکت در پیچ و خم‌های دشوار زندگی، دچار خستگی و ملال خاطر می‌شود. برای رهایی از این وضعیت لازم است بخشی از اوقات فرد به شادی و تفریح اختصاص داده شود تا روح انسان صفا و طراوت یابد. در واقع، همان‌طور که جسم انسان نیاز به غذا و انواع ویتامین‌ها دارد، روح انسان نیز به تنوع، استراحت، تفریح و شادی نیازمند است. واژه شادی واژه‌ای فارسی است که در معنای حاصل مصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابره‌های آن عبارت‌اند از: شادمانی خوشحالی بهج بهجت استبهاج بشاشت مسرت نشاط طرب ارتیاح وجد، انبساط سرور، فرح سزاء، مرحان خوشدلی رامش مقابل غم و اندوه سوگ تیمار، کروز و کروژ و ... که بعضی از این واژه‌ها عربی هستند و در قرآن نیز به کار رفته است و امّیا واژه غم که کوتاه‌شده غم (با میم مشدّد) است لفظی عربی و کلمه‌ای قرآنی می‌باشد. این واژه در پارسی به تخفیف میم استعمال می‌شود و در هر دو زبان تازی و پارسی در معنای اسمی و مصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابره‌های آن عبارت‌اند از: حزن اندوه کرب گرم

تیمار، خدوڪ حزن كمد، خوبه معطاء، اندیشه نجد، خیس شجن فرم زله غمه و غصه آدرنگ و آذرنگ و ... غم و شادی در فرهنگ اسلامی: دین اسلام کاملترین دین هاست که به تمام امور در زندگی توجه کرده است. بر این اساس "غم و شادی" نیز از مباحثی است که اسلام بدان توجه کافی مبذول داشته است. دینی که برای تمام امور زندگی برنامه و راه کار به ما نشان داده است. شادی کردن و دوری از غم منفی و احساس خوشبختی کردن از اصلی ترین برنامه های آن است. با عنایت به سخنان بزرگان دین و سفارشات که در قرآن کریم شده است اگر بگوییم دین اسلام و فرهنگ اسلامی مساوی است با نشاط، امید و شادی، سخنی به گراف نگفته ایم. چون در واقع دستورات دین اسلام مبتنی و منطبق بر خواسته های فطری انسان هاست. و برای درست زندگی کردن و سعادت مند شدن هم در این دنیا و هم در جهان آخرت است. دقت در سخنان ائمه و پیامبر اعظم (ص) اهمیت فوق العاده ی شادی و تبسم و خوشرویی را نشان می دهد. با عنایت به مطالب فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود که: فرهنگ غنی اسلام جایی برای غم و اندوه نیز به عنوان واقعیت غیر قابل اجتناب زندگی در نظر گرفته است. و آن غم و اندوه بر فراق محبوب و اندوه بر گناهان و اشتباهات زندگی و غیره است و هم چنین احساس همدردی با دوستان و خانواده در دنیا است. در فرهنگ اسلامی دردی که برای دیگران باشد، همیشه لذیذ است. این مطلب چه رازی دارد؟ خدا خودش می داند. هم چنان که درد دیگران داشتن لذیذ است، درد هجران حق هم لذیذ است. بوعلی در اشارات درباره این مسئله که گاهی یک چیز درد هست، ولی در عین اینکه درد است لذیذ است، مثال می آورد. می گوید این نوع درد نظیر خارش بدن است که بدن خارش می کند و سوزش دارد و انسان وقتی خارش می دهد، (محل خارش) درد می کند و در عین اینکه درد می کند، خوشش می آید. این درد، درد تلخی نیست. این درد، دردی است که جان را می سوزاند، اشک را جاری می کند اما غم محبوب است، غم مطلوب است. انسان از یک سلسله غمها همیشه فرار می کند، ولی چطور می شود که اگر به ما بگویند مجلس ذکر مصیبت امام حسین (ع) برقرار است و مجلس خیلی خوبی است، می خواهیم به آنجا برویم؟ انسان تا دلش نسوزد و درد نگیرد، اشک نمی ریزد ولی در عین حال انسان دلش می خواهد به این مجلس برود، این درد را احساس کند و این اشک را بریزد، وقتی این قطرات اشک می ریزد، انسان صفائی را احساس می کند که آن درد، دیگر در مقابل این، چیزی نیست، این است درد انسانیت. مصادیقی از غم و شادی در قرآن کریم: قرآن کریم در آیاتی پراکنده عوامل متعددی که موجب شادی و دوری از غم است بیان می کند. در این مجال برخی از آن ها ارائه می گردد:-

ایمان: مهمترین عامل شادی ایمان به خداست. «الا بذکر الله تطمئن القلوب»- رضایت: «قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون.. ای رسول به خلق بگو شما باید منحصرأً بفضل و رحمت خدا شادمان شوید که آنها بهتر و مفید تر از ثروتی است که بر خود اندوخته اید. «- کمک به مسکین (انفاق): «ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأً و اسیراً» و طعامشان را به سبب دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و برای رضای خدا و خداوند در روز قیامت، روز حساب از آنها استقبال می کند در حالیکه شادمان و مسرورند. - شادی های بی جا و آثار شوم آن (غم): «و إذا اذقنا الناس رحمۃ فرحوا بها إن تصبهم سیئۃ بما قدّمتم ایدیهیم إذا هم یقنطون.. و مردم بر آنند که هرگاه ما به لطف خود رحمتی به آنها چشاندیم شاد شده و اگر رنج و بلائی از کرده خودشان ببینند در آن حال از خداوند نومید می شوند.» یعنی اگر ما امور را واگذار به خداوند کنیم در درونمان شاد خواهیم بود. غم و شادی در کتب آسمانی: در سایر کتب آسمانی نیز در مورد غم و شادی مطالبی نقل گردیده است. مثلاً: در کتاب زبور حضرت داود (ع) می خوانیم (غم های شدید بسیار می باشد اما هر که به خداوند توکل دارد، رحمت او را احاطه خواهد کرد، ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست دلان ترنم کنید، جان منتظر خداوند می باشد او اعانت و سپر ماست زیرا که دل ما در او شادی می کند و در نام قدس او توکل داریم، ای خداوند رحمت تو بر ما باد.) در انجیل آمده است: (ای برادران مسیحی من شما را خیلی دوست دارم و دلم برای شما تنگ شده چون شادی من و پاداش زحمات من هستید، عزیزان به خدا وفادار بمانید و همیشه در راه خداوند شاد باشید.) و النهایه در اوستا می خوانیم «(ای فردا) مرا از بهترین کردارها و گفتارها بیگانهان و مرا

با توانایی خود از آن ستایش که باغ بندگان است آگاه ساز تا زندگی به خواست شما شاد و خرم و تازه گردد. غم و شادی در روایات: در مورد غم و شادی واقعی و غم و شادی منفی در روایات اسلامی سخنان گهرباری نقل شده است. به عنوان مثال شادی کردن مؤمنان خود یک عمل پسندیده و خوب بیان گردیده است که زدودن غم و اندوه از چهره مؤمن باعث شاد شدن دل او در قیامت می شود و بهشت برای کسانی که دل مؤمن را شاد می کنند مباح شمرده شده است و بعد از سلامتی و تندرستی بزرگترین نعمت خنده است و اینکه شادی مایه آرامش روان است و غم و اندوه نفس را در تنگنا قرار می دهد و آرامش را از بین می برد. حضرت علی (ع) می فرماید: (اندوه جسم را تباه می کند و کسی که غم او بسیار باشد اندوه او به درازا می کشد. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۵۴) جایگاه و عوامل شادی در آموزه های دینی: در آموزه های دینی، داشتن نشاط و روحیه شاد لازمه ی یک زندگی موفق است. در اسلام، نکات ارزشمندی در خصوص ایجاد شادی و نشاط آمده است. شادی می تواند برای خود فرد و گاهی نیز دیگران سازنده باشد. مفهوم شادی مجموعاً حدود ۲۵ بار با الفاظ مختلف در قرآن کریم آمده است. از جمله مباحثی که در متون دینی به آن اشاره شده است، گره گشایی از مشکلات مردم و «ادخال سرور» و ایجاد شادمانی در آنهاست. در این منابع از کسانی که موجبات دلخوشی و شادکامی مردم را فراهم می آورند، ستایش شده و آنها سزاوار نعمت ها و پاداش های خداوند در آخرت، خواننده شده اند. امام رضا (ع) می فرماید: «اوقات روز شما ۴ ساعت باشد؛ ساعتی برای خلوت با خدا، ساعتی برای تأمین معاش، ساعتی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیب هایتان واقف می سازند و... و ساعتی را هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از مسرت و شادی ساعات تفریح، انجام وظایف وقت های دیگر را تأمین کنید.» (یعنی از ساعات تفریح نیرو بگیری و از این نیرو برای انجام وظایف استفاده کنید. بحارالانوار، ص ۳۲۱) از نگاه دین مهمترین عوامل شادی زا در زندگی انسان ها عبارت است از: محبوبیت، مقبولیت، موفقیت، عوامل شادکامی پایدار، ایمان، هویت ملی و فرهنگی، خلاقیت، تجربه های عارفانه، حل مسئله و مشکل، پرهیز از گناه، رضایت و تحمل، تبسم و خنده، تنوع ظاهری، بوی خوش، کار و تلاش، تفریح و تفرج، سیر و سفر، تفکر در آفرینش و کشف حقیقت، رسیدگی به دیگران، با بچه ها بودن، استفاده از روشهای استعاره ای، شعری در بیان نظرات، داشتن دوستان ساده و خوش مشرب، تقویت عزت نفس، هدیه دادن و مهربانی کردن و گره گشایی از کار دیگران. غم و شادی از دیدگاه عرفان اسلامی و مولانادر عرفان اسلامی غم مساوی و معادل با شادی و حتی شادی وصف ناپذیر، می باشد و منظور از غم یک رهایی درونی، تخلیه کامل ذهنی و احساس سرخوشی و سرزندگی و پرواز روحانی است. بله این شادی نیست مگر به خاطر سبکی روح. این غم از نظر روانشناسی یک شادمانگی واقعی است. دری از درهای آسمانی، شادی و مستی عاشقانه است که تمام ذرات وجود یک عارف را در برمی گیرد و مملو از شور و عشق و لذت می کند. شادمانی واقعی یعنی لذت بردن از لحظه لحظه زندگی. پس در عرفان اسلامی غم هجران معشوق و دوری یار، مقدمه شادی و غم رسیدن به محبوب و یار زیباترین و باشکوه ترین شادمانگی است و لذتی وصف ناپذیر دارد. در این رابطه مولانا می گوید: غم و شادی در پی یکدیگرند این و آن لازم و ملزوم همنند. از نظر مولانا عوامل غم اعم از نوع محمود یا نامحمود آن می تواند مختلف باشد که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می شود: غرور و خودبینی (انسان مغرور، همه چیز را برای خود و در خدمت خویشتن می خواهد، پس وقتی که با نبود آنها روبه رو می شود، دچار غم و اندوه می گردد)، فرورفتن در معاصی و شهوات (مقصود از عقل کل خداوند است مولانا عقیده دارد که مجموع عالم صورت عقل کل است، دوری از معشوق و اصل خود مرغ پزنده چو ماند در زمین باشد اندر غصه و درد و حنین)، آرزوهای دراز (در نظر مولانا، یکی از علل غم طول امل است و ترس از طول امل در کلام حضرت علی (ع) هم آمده است "من بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پختن) نتیجه: از منظر دین غم و شادی واقعیت بلا اجتناب زندگی هستند. با این وجود نگاه دین، شادی آفرین است. و سیره و سنت معصومین (ع) به عنوان حقیقت تدین حکایت از سرزندگی، نشاط و شادابی دارد حتی در سخت ترین حالات و ساعت زندگیشان. انسان باید موقعیت ها را بشناسد و نگرش مثبت در آنها داشته

باشد. در آموزه های دینی راه ها و روش های مختلفی برای چگونه شاد زیستن وجود دارد که برخی آن عبارت است از: توکل به خدا، رضایت از زندگی، بخاطر عشق با مشکلات مبارزه کردن، فروتنی و تواضع، شجاعت و هدفمندی، دوری از خاطرات منفی، انعطاف پذیری، کرامت نفس داشتن، داشتن جسم سالم و ورزش کردن، اعتدال و میانه روی، صداقت و راستی، باور خوشبختی، بخشش و گذشت، برنامه ریزی و نظم، اعتقاد به ارزشها و... منابع: قرآن کریم/ نهج البلاغه/ ولیزاده، صمد؛ زندگی شادمانه، انتشارات نگرش روز/غیرالحکم، ج ۱/صدوق، الخصال/ فصلنامه شورای فرهنگی زنان/ www.modiryar.com

تفکر و تعقل

مهدی یاراحمدی خراسانی "عقل یکی از مواهب الهی و استعداد مخصوصی است که خداوند متعال به انسان عنایت فرموده تا با بهره گیری از آن بتواند در مسیر زندگانی خود، راه سعادت و رستگاری را از طریق آن طی نماید. پیامبر اعظم (ص می فرمایند: «خداوند متعال به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است. در این مجال با عنایت به اهمیت این موضوع بدان می پردازیم. مقدمه اهمیت تفکر و تعقل در زندگی انسان تا بدان جاست که از آن به عنوان وجه تمایز اصلی آدمی و سایر موجودات نام می برند. در واقع آن چه انسان را از سایر جانداران متمایز می سازد توانائی شگرف قدرت تفکر و تعقل اوست. این واقعیت که " هر فردی تا چه میزان از عقل خود در راه تعالی و در مسیر عمل استفاده می نماید "؟ یکی از عوامل اساسی می باشد که از طریق آن انسان ها در جوامع مختلف بشری محک خورده و توسط دیگران مورد ارزیابی قرار می گیرند. اگر بخواهیم به صورت کلی نگاهی به رابطه عقل و دین هم داشته باشیم باید به این نکته اذعان نمائیم که دین ضمن تأیید عقل به عنوان یکی از راه های اساسی شناخت همواره از آن برای درک صحیح مسائل و قواعد دینی و فقهی بهره می گیرد. بر همین اساس متکلمین و اصولیون، تلازم عقل و شرع را قاعده ملازمه می نامند، و می گویند: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع. یعنی هر چه عقل حکم کند شرع هم طبق آن حکم می کند. تعریف تفکر و تعقل تفکر به معنای دقیق و صحیح کلمه، ویژگی اساسی انسان را تشکیل می دهد. "تفکر و تعقل به معنای؛ « به کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه برای استنتاج امور مثمر ثمر است »؛ چنان که « تفکر علمی »، یک نظر علمی « را نتیجه می دهد. عقل یکی از منابع چهارگانه احکام است. مقصود این است که گاهی ما یک حکم شرعی را به دلیل عقل کشف می کنیم. یعنی از راه استدلال و برهان عقلی کشف می کنیم که در فلان مورد فلان حکم و جویی یا تحریمی وجود دارد، و یا فلان حکم چگونه است و چگونه نیست. حجیت عقل، هم به حکم عقل ثابت است (آفتاب آمد دلیل آفتاب) و هم به تأیید شرع. اساساً ما که حقانیت شرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می کنیم، چگونه ممکن است از نظر شرعی عقل را حجت ندانیم. حضرت علی (ع) می فرمایند: «لا یستعان علی الدهر الابالعقل». تنها از طریق عقل می توان بر زمانه پیروز شد. حل مسائل شخصی، اجتماعی، بین المللی و تحکیم مناسبات انسانی و... در سایه تفکر میسر است. در پاسخ به این سؤال که ماهیت تفکر چیست؟ می گویند: ماهیت تفکر را باید از طریق ماهیت حل مسئله روشن ساخت. تعقل و تفکر دینی تعقل و تفکر در دین شریف اسلام جایگاه ویژه ای دارد. و همان طور که ذکر شد عقل یکی از منابع چهارگانه احکام اسلامی است. قرآن کریم در تعلیمات خود، برای رسیدن به مقاصد و معارف اسلامی سه راه را در دسترس پیروان خود قرار داده است الف ظواهر دینی ب حجت عقلی (تفکر فلسفی و ج درک معنوی در دین مبین اسلام علاوه بر عبادات بدنی (چون نماز و روزه و مالی (چون خمس و زکات نوع دیگر از عبادت وجود دارد که عبارت است از: «عبادت فکری». که اگر در مسیر بیداری و آگاهی بخشی انسان به کار گرفته شود، از سالها عبادت بدنی هم برتر می باشد دین ما نه تنها با قدرت تعقل و تفکر مخالفت و مبارزه نکرده بلکه تقریباً در تمام جهات از آن کمک و تأیید خواسته و به نحو عجیبی هم بر آن تأکید نموده است ارزش واقعی دین مبین اسلام و انطباق آن با فطرت در همین جا مشخص می شود. درحالی که ادیان دیگر، قوه عقل انسان راحتی در جزئی ترین مسائل را کد و منجمد نگه داشته اند، اسلام آن قدر آنرا محترم و آزاد دانسته که حتی درباره اصول

عقیدتی خود- که تحصیل آنها بر همگان مفروض است نه تنها تقلید و تعبد را ناکافی و مردود دانسته بلکه خوان تعقل و تفکر انسان را نیز در ساحت آن گسترده و الزام داشته که هر فردی مستقل و آزادانه صحت آن ها را کسب کند. پیش از اسلام دین را به عنوان حقیقتی در تضاد با عقل می دانستند. علی الخصوص در تعالیم آیین تحریف شده مسیحیت این طرز فکر غلط وجود داشته و دارد. آنان معتقد بوده و هستند که دین امری ربانی است و انسان را توان و اجازه تفکر در آن نیست و از همین روی زمینه انسداد فکری و بن بست عقلانی در عالم مسیحیت به وجود آمد و آنچه که امروز شاهد آنیم به وقوع پیوست! تفکر و تعقل دینی نیز مانند سایر تفکرات منبع و مأخذی می خواهد تا مواد فکری از آن سرچشمه بگیرد. منبع و مأخذ تفکر و تعقل در اسلام، همانا قرآن کریم مدرک قطعی و همیشگی پیامبر اعظم (ص) می باشد. مصادیقی از جایگاه تفکر و تعقل در قرآن کریم انسان را به تفکر و تعقل دعوت نموده و ایمان را بر پایه آن می داند و بر همین اساس موضوعاتی که شایسته تفکرند بیان می فرماید. با مطالعه آیات مذکور می توان پی برد که قرآن تفکر در چه موضوعاتی را توصیه کرده است. این موضوعات را می توان از دیدگاه قرآن به دو بخش کلی تقسیم کرد: ۱- آیات انفسی (خودشناسی) ۲- آیات آفاقی (جهان شناسی، تاریخ شناسی و آگاهی از سنن و نظامات الهی، تاریخ، راهنماشناسی، راه شناسی و خداشناسی) که برخی از مصادیق آن به شرح ذیل نقل می گردد: ۱- قرآن کریم به اشکال مختلف جایگاه بلند متفکران و دانشمندان را تذکر داده است: (زمر / ۹ - مجادله / ۱۱) ۲- انسان را به تفکر در آفرینش و تفکر در خودشان دعوت کرده است: (آل عمران / ۱۹۱) ۳- در بسیاری از آیات، بدون این که صریحاً مردم را به تفکر دعوت کند، استدلال عقلی آورده می شود؛ و بدون این که اعتبار تعبدی خود را لحاظ کند با منکران احتجاج می کند: (هود / ۳۵ - انبیاء / ۲۲ - مؤمنون / ۹۱) ۴- در ده ها آیه نشانه های خود را با هدف به تفکر واداشتن مردم بیان می نماید. تعابیری چون: (لعلهم یتفکرون، لعلکم تتفکرون، افلا- تتفکرون، لقوم یتفکرون) و یا تعابیری چون: (افلا تعقلون، افلم تکنونوا تعقلون، لعلکم تعقلون، ان کنتم تعقلون، لقوم یعقلون، افلا یعقلون) که هر یک از آنها چندین بار تکرار شده است. عناصر و محورهای تفکر و تعقل انسان ها به صورت فطری خود قادر به تفکر هستند. با این تفاسیر منطقی ها تفکر انسان را دارای دو عنصر اساسی می دانند: ۱- مواد تفکر (دانسته هایی که انسان از قبل آموخته و می خواهد توسط آنها به مطالب جدیدی دست یابد) ۲- شکل تفکر (چینش و نظمی که متفکر به دانسته های قبلی خود می دهد تا به طور صحیح به نتیجه برسد) همچنین از دیدگاه قرآن کریم، سه منبع اصلی برای تفکر وجود دارد: ۱- طبیعت (تفکر و تعقل در طبیعت عالم، ۲- تاریخ و ۳- ضمیر انسان اصول تفکر و تعقل قرآن کریم صریحاً بر استقلال قوه عقل تأکید و آن را در حکم غربال و وسیله هدایت معرفی می فرماید و آن گاه این هدایت عقلی را «هدایت الهی» می داند. اما برای تفکر و تعقل صحیح اصولی مطرح است که عمده ی آن به شرح زیر است: ۱- اقامه دلیل و برهان روشن از فحوای آیه شریفه ۱۲۶ سوره مبارکه نحل چنین مستفاد می شود که پذیرفتن هر ادعایی منوط است به اقامه براهین و دلایل روشن چرا که برهان و دلیل پایه های استواری هر مدّعایی هستند: «ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جد لهم بالتی هی احسن. ۲- پشتوانه علمی مایه تفکر، علم است و امر به هر چیزی امر به مقدمه آن است و چون تفکر بدون علم میسر نیست لذا امر به تفکر، خود امر به سرمایه آن (کسب علم نیز هست ۳- ژرف نگری تفکر اگر سطحی و پراکنده باشد، فایده و اثری بر آن مترتب نیست ولی اگر مبتنی بر مطالعات و آزمایش ها و حسابگری های دقیق باشد، بسیار مفید و سرمایه بزرگی برای پیشرفت جامعه بشری واقع خواهد شد. ۴- دوری از تعصب حقیقت جویی منزّه از جزم اندیشی و تعصب کور و جاهلانه است آفات تفکر و تعقل قرآن کریم (و همین طور وجدان سلیم، عقل را مبرّاً از خطا و اشتباه ندانسته و آفات آن را مشخص نموده است ۱- تکیه بر ظنّ و گمان به جای علم و یقین: یکی از عوامل عمده خطاها و اشتباهات عقل پیروی از ظنیات به جای پیروی از یقینیات است". دکارت دانشمند غربی هزار سال پس از نزول قرآن توانست به این نتیجه برسد و لذامی گوید: «هیچ چیز را حقیقت نمی دانم مگر این که بر من بدیهی باشد و از شتابزدگی و سبق ذهن و تمایل پرهیزم و آن را نپذیرم مگر آن که چنان روشن و متمایز باشد به جای هیچگونه شک و شبهه در آن نباشد» ۲-

پیروی از امیال و هواهای نفسانی قرآن کریم امیال و هواهای نفسانی را نیز یکی از عوامل لغزش عقل برمی‌شمارد. ۳- شتابزدگی شتاب و تعجیل، یکی از لغزش‌های اندیشه است ۴- سنت‌گرایی مشکلی که تمامی پیامبران الهی در امر دعوت با آن مواجه می‌شده‌اند، استناد جاهلان به عقاید آباء و اجدادشان بوده است ۵- پیروی از اکثریت تصمیم اکثریت نمی‌تواند ملاک درستی برای تصمیم‌گیری باشد. ۶- شخصیت‌گرایی قرآن کریم همه افراد بشر را به استقلال رأی و فکر دعوت می‌کند و پیروی کورکورانه را موجب شقاوت ابدی می‌داند. نتیجه‌گیریتفکر مستلزم هدفداری، عاقبت‌اندیشی، آینده‌نگری، تحمل، نمادگرایی، توجه به دلایل، لوازم، نتایج و آثار یک عقیده است. یکی از مسلمات اسلامی، خصوصاً از نظر ما شیعیان این است که احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفساد واقعی است. یعنی هر امر شرعی به علت یک مصلحت لازم الاستیفاء است، و هر نهی شرعی ناشی از یک مفسده واجب الاحتراز است. خداوند متعال برای این که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده است، و برای اینکه بشر از یک سلسله مفساد دور بماند او را از پاره‌ای کارها منع کرده است. اگر آن مصالح و مفساد نمی‌بود نه امری بود و نه نهی؛ و آن مصالح و مفساد، و به تعبیر دیگر: آن حکمتها، به نحوی است که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است. تفکر منطقی عبارت است از بررسی فعال، مداوم و دقیق هر عقیده یا هر شکل فرضی دانش، با توجه به دلایلی که آن عقیده را تأیید می‌کنند و نتایج بیش تری که این عقیده به آن ها گرایش دارد. دیونی بر این باور است که نقش و ارزش تفکر، رهایی از کارهای عادی، امور غریزی و سایر چیزهایی است که جنبه میلی دارد یا تحت تاثیر تمایلات قرار می‌گیرد. منابع و مآخذ قرآن کریم / اصول کافی ج ۱، باب "عقل و جهل / سیر حکمت در اروپا، ج ۱ / المیزان ج ۶، ص ۳۱۹ / اسلام و مقتضیات زمان نهج البلاغه بیست گفتار، شهید مطهری اسلام و مقتضیات زمان شهید مطهری مجله قرآنی بشارت شناخت در قرآن شهید مطهری www.modiryar.com

حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن

MUHAMMAD.AS ... محور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعه محمدعلی رستمیان

آیاتی که درباره حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن کریم آمده است، به چند دسته تقسیم می‌شوند: ۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازند. ۲. آیاتی که ولایت پیامبر (ص) و اولویت ایشان بر مؤمنان را مطرح می‌کنند. ۳. آیاتی که حکم پیامبر (ص) را مورد توجه قرار داده‌اند. ۴. آیاتی که پیامبر (ص) را در امور اجتماعی، محور معرفی می‌کنند. ۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) به عنوان یکی از ارکان تشریح فرا می‌خوانند. ۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازند این دسته از آیات، اطاعت از پیامبر (ص) را به شکل‌های گوناگون مورد توجه قرار داده‌اند. در مواردی «اطاعت‌شدن را از اهداف همه پیامبران (ع) معرفی می‌کنند: «و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله . (۱) و در مواردی با قرار دادن اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند، مانند: «من یطع الرسول فقد اطاع الله (۲) به تفسیر آیاتی می‌پردازند که در آن‌ها به اطاعت خداوند و پیامبر (ص) دستور داده شده است: «... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . (۳) و این نکته را توضیح می‌دهند که در این آیات، چه آن‌جا که اطاعت از آن‌ها با دستور جداگانه‌ای بیان شده است، مانند آیه‌ای که گذشت، و چه در مواردی دیگر، مانند آیه: «... اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون (۴) مقصود اصلی، فرمان به اطاعت از پیامبر (ص) است و فرمان به اطاعت خداوند، امری مسلم، برای یادآوری و مقدمه چینی آورده شده است زیرا وجوب اطاعت از خداوند - همان‌طور که در بحث‌های کلامی مطرح است - با شناخت مولویت او به وسیله عقل حاصل می‌شود و اثبات آن از راه مولوی، به دور می‌انجامد. پس فرمان به اطاعت خداوند، در این آیات، ارشاد مردم به چیزی است که خود می‌دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند است. شاهد بر این مطلب، این که در هیچ آیه‌ای فرمان به اطاعت از خداوند، به تنهایی نیامده است، در حالی که در بسیاری از

آیات، درباره پیامبر (ص)، یا به صورت فرمان از سوی خداوند، در کنار دیگر واجبات، آمده است، مانند: «و اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون . (۵) و یا به صورت فرمانی از زبان خود پیامبران (ع) مانند: «فاتقوا الله و اطیعون . (۶) معنای اطاعت از پیامبر (ص) اکنون با توجه به معنای اطاعت، که عبارت از «امتثال امر» است، اگر پیامبران از سوی خود، هیچ امر و نهی‌ای نداشته باشند، نمی‌توان تصویری از معنای اطاعت از آنان داشت زیرا در این صورت، ایشان صرفاً واسطه در ابلاغ فرمان‌هایی هستند که از سوی خداوند صادر می‌شود و لازم می‌آید که آوردن «اطیعوا الرسول در آیات، به منزله تکرار «اطیعوا الله باشد، در حالی که هیچ نوع قرینه‌ای در کلام وجود ندارد و سخن اشخاص عادی، از این گونه استعارات گمراه کننده خالی است چه رسد به آیات قرآن کریم که از لحاظ فصاحت، برترین کلام است. از سوی دیگر، این مشکل، در آیاتی مانند «من یطع الرسول فقد اطاع الله و «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله بیش تر می‌شود زیرا لازمه این سخن، در این آیات، اجازه دادن خداوند به مردم، برای اطاعت از خود او است؟! تفویض کارها به پیامبر (ص) با توجه به آن چه گذشته و نیز با توجه به آیات دیگر که برخی فرمان‌های پیامبران (ع) را به اقوام خود نقل می‌کنند، مانند فرمان حضرت موسی به هارون، که از او می‌خواهد در میان مردم بماند و آنان را به سوی صلاح، پیش ببرد: «و قال موسی لایخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح...» (۷) و مانند فرمان هارون به مردم: «و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری (۸) و عتاب حضرت موسی به هارون، که «آیا نافرمانی مرا کرده‌ای؟» «افعصیت امری (۹) هم چنین آن‌جا که خداوند مؤمنان را از مخالفت کردن با دستورهای پیامبر (ص) بر حذر می‌دارد: «فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او عذاب (۱۰) و آیاتی که در آن‌ها، پیامبران (ع) نخست قوم خود را به عبادت خداوند و تقوای الهی، که به رعایت احکام نازل شده از سوی او به دست می‌آید فرا می‌خوانند و سپس به اطاعت از خود دعوت می‌کنند، مانند: «قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون (۱۱) روشن می‌شود که خداوند کارهایی را به پیامبران (ع) تفویض کرده است تا با اذن او، در میان مردم به آن چه صلاح آنان در آن است، فرمان دهند و مردم نیز لازم است از ایشان اطاعت کنند. در روایات نیز با استشهاد به آیات قرآن کریم، مساله تفویض امور به پیامبر (ص) به شکل‌های گوناگون مطرح شده است. روایات بسیاری با استشهاد به آیه «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (۱۲) مساله تفویض امور به پیامبر (ص) (۱۳) و تفویض امر دین به ایشان، (۱۴) که هر چه را او حلال کند، حلال است و هر چه را او حرام کند، حرام (۱۵)، و تفویض امر خلق به پیامبر (ص) را مطرح می‌کنند. (۱۶) محدوده اطاعت از پیامبر (ص) از مسائلی که درباره اطاعت از پیامبر (ص) مطرح است، محدوده ای است که بر مؤمنان لازم است در آن محدوده، مطیع ایشان باشند. آیات و روایاتی که درباره این مساله نقل شدند، اطاعت از پیامبر (ص) را در سطح اطاعت از خداوند می‌دانند و نه در این آیات و نه در آیات دیگر، حد خاصی برای آن معرفی نشده است و از آن‌جا که اطاعت از خداوند، مطلق است و برای آن، نمی‌توان حدی را تصور کرد، اطاعت از پیامبر نیز از همین اطلاق برخوردار است. از این رو، همه مفسران و کسانی که به گونه‌ای از آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (۱۷) بحث کرده اند، چون اطاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است، در صدد تبیین عصمت آنان برآمده‌اند زیرا اطاعت مطلق از هیچ کس را بدون عصمت روا نمی‌دانند. (۱۸) آیات دیگری که به بیان مساله حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) می‌پردازند و در آینده از آن‌ها بحث خواهیم کرد، مبین این مساله‌اند که اطاعت از پیامبر (ص) هم در امور شخصی افراد جاری است و هم در امور اجتماعی. در این‌جا درباره شان نزول آیه: «ما اتیکم الرسول فخذوه و مانهیکم عنه فانتهوا» (۱۹) که مربوط به فیئ و تقسیم آن است و از سویی به امور اجتماعی و از سویی دیگر، به منافع فردی اشخاص مربوط است، می‌توان اشاره کرد که این امر، این حقیقت را آشکار می‌کند که پیامبر (ص) تصمیم گیرنده درباره درآمدهای عمومی است و طبق مصلحت می‌تواند آن را بین کسانی که در حصول آن دخالت داشته‌اند، به‌طور غیر مساوی تقسیم کند. هر چند مفهوم این آیه شریفه، عام است و همه فرمان‌های پیامبر (ص) را - همان‌طور که روایات نیز بیان کننده آن است - شامل می‌شود. شبهات درباره اطاعت از پیامبر (ص) شبهاتی درباره اطاعت از پیامبران (ع) مطرح شده است که دسته‌ای از آن‌ها مربوط به مساله دین، به‌طور مطلق

و نقش آن در زندگی مردم است و برخی دیگر از آن‌ها به خصوص دین اسلام مربوط می‌شود. هر چند بحث درباره قسمت اول، از موضوع این نوشته، خارج است و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، ولی از آن‌جا که قرآن کریم، هم به بحث درباره دیگر انبیا (ع) پرداخته و هم مباحث کلی درباره دین را مطرح کرده است، با بحث درباره قسمت دوم، تا حدودی مباحث قسمت اول نیز تبیین می‌شود. برخی با استناد به آیاتی از قرآن کریم، بر عدم ارتباط دین با زندگی روزمره مردم و عدم تسلط پیامبر (ص) بر جامعه مؤمنان استدلال کرده‌اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند معرفی کرده‌اند که مأمور ابلاغ پیامی در باره مبدا و معاد است و دین را نیز امری که فقط به این دو شان می‌پردازد، تفسیر کرده‌اند. از این رو، رهبری اجتماع و دخالت در اموری که مربوط به امور شخصی افراد است را از حوزه وظیفه ایشان خارج دانسته‌اند. در بحث‌های قبل، تا اندازه‌ای درباره دین و جایگاه پیامبران (ع) در قرآن کریم سخن گفتیم. در این‌جا به بحث درباره آیاتی می‌پردازیم که به آن‌ها بر اختصاص وظیفه پیامبر (ص) به امور غیر اجتماعی استدلال شده است. نفی کارها از پیامبر (ص) در قرآن کریم یکی از آیاتی که به آن‌ها برای نفی امور از پیامبر (ص) استدلال شده، آیه‌ای است که به آن حضرت خطاب می‌کند که: «لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم». (۲۰) این آیه، همان‌طور که از سیاق آیات دیگر معلوم است و مفسران نیز بیان کرده‌اند، (۲۱) مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است و آن چیزی که از پیامبر (ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. آیه می‌خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر (ص) ندارد و شاهد بر این مطلب آیات بعد است که در جواب شک مسلمانان در این‌که آیا آن‌ها از موقعیتی برخوردارند، خداوند همه امور را به خود اختصاص می‌دهد: «ان الامر کله لله». (۲۲) با این حال، اگر آیه را مطلق و مربوط به همه امور بدانیم، همان‌طور که بعضی از روایات، آن را مربوط به نگرانی پیامبر (ص) از خبر دادن از ولایت حضرت علی (ع) دانسته‌اند، (۲۳) باز هم برای استدلال بر مطلوب کفایت نمی‌کند زیرا اولاً در همین روایات، این ایراد از سوی شخصی مطرح شده که خیال می‌کرده است این آیه می‌گوید هیچ امری در دست پیامبر اکرم (ص) نیست و امام (ع) با استشهاد به آیه: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» (۲۴) به نفی آن استدلال پرداخته و بیان می‌فرماید که خداوند همه چیز را در اختیار پیامبر (ص) گذاشته است و آن‌گاه مورد آیه را مشخص کرده که مربوط به ترس پیامبر (ص) از دشمنان، در اظهار ولایت حضرت علی (ع) است. ثانیاً وقتی که این آیه را در کنار آیات دیگر در نظر بگیریم، مانند مساله هدایت خواهد بود که خداوند آن را در برخی آیات، از پیامبرش نفی می‌کند: «انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء»، (۲۵) «و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم». (۲۶) و در مواردی به او نسبت می‌دهد و او را هادی می‌خواند: «انک لتهدی الی صراط مستقیم» (۲۷) زیرا در این بحث نیز خداوند در آیاتی، مانند آیه ۷ از سوره حشر و نیز آیه: «و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله» (۲۸) «امر» را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و در آیاتی دیگر، همه آن را به خود نسبت می‌دهد: «ان الامر کله لله»، (۲۹) «بل لله الامر جمیعاً». (۳۰) و در آیه مورد بحث، آن را از پیامبر (ص) نفی می‌کند. این در حقیقت، برگشت به این مساله دارد که قرآن کریم همه چیز را در اختیار خداوند می‌داند و او است که اگر بخواهد، چیزی را به کسی و از جمله، پیامبرانش می‌بخشد و هرگاه توهم شود که شخصی مستقلاً صاحب چیزی است، آن را از همه نفی کرده و به خود نسبت می‌دهد همان‌طور که آن را در این آیه مشاهده می‌کنیم: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی». (۳۱) هر چند که با وجود آمدن «من بر سر کلمه «الامر»»، در آیه مورد بحث، این آیه در امر خاصی ظهور دارد که در روایات نیز - همان‌طور که دیدیم - به امر خاصی تفسیر شده است. حافظ، وکیل، مسلط، جبار بودن پیامبر (ص) آیات دیگری که درباره ارتباط نداشتن رسالت پیامبر (ص) با امور اجتماعی به آن‌ها استدلال شده است، آیاتی است که تسلط و جبار بودن یا حافظ بودن و وکیل بودن پیامبر (ص) بر مردم را نفی می‌کند. (۳۲) در مورد اول، دو آیه در قرآن کریم آمده است که در یکی سیطره و تسلط پیامبر (ص) بر مردم نفی شده است و در دیگری جبار بودن ایشان: «نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار» (۳۳) «فذكر انما انت مذکر × لست علیهم بمسیطر» (۳۴) این آیات، هر دو در سوره‌های مکی آمده‌اند و همان‌طور که از سیاق

آیات قبل و بعد آن‌ها مشخص است، مربوط به امر هدایت و ایمان هستند زیرا مخاطب آن‌ها مشرکانند. از این رو، خداوند در این دو آیه، می‌خواهد اجباری بودن هدایت را نفی کند و به پیامبرش (ص) می‌گوید: تو با زور نمی‌توانی آنان را هدایت کنی زیرا در این امر، من تو را مسلط بر آنان قرار نداده‌ام چون سنت الهی بر این قرار گرفته که خود مردم، با اختیار خود، هدایت را بپذیرند و اگر قرار بود که کسی به اجبار هدایت شود، خداوند، خود می‌توانست همه را مؤمن کند: «ولو شاء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعا». (۳۵) معنای حکم پیامبر (ص) سیاق آیات با اختصاص آن به مورد قاضی تحکیم، که در مورد آیه ۳۶ سوره اعراف احتمال داده شده است، (۶۶) منافات دارد زیرا اولاً- همان‌طور که از آیات و روایات، روشن شد، این حکم به پیامبر (ص) همان حکم انحصاری خداوند است که به او تفویض شده است و مورد آن، امور دین و جامعه مؤمنان می‌باشد. ثانیاً در آیه «فلا- و ربك لا یؤمنون حتی یحکموک...» نیز با رجوع به آیات قبل می‌بینیم که ابتدا آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» قرار دارد و سپس به این مساله پرداخته شده که هرگاه به مردم گفته می‌شود که به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی رسول بیایید، منافقان از رسول اعراض می‌کنند. آن‌گاه این حکم کلی، درباره همه پیامبران مطرح گردیده که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و سپس آیه مورد نظر نازل شده است و مؤمنان را کسانی قلمداد کرده که اولاً پیامبر را در بین خود حاکم گردانند یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند. ثانیاً از دل و جان، به حکم او راضی و تسلیم باشند و در آیه بعد، یکی از احکامی را که احتمال داشت از سوی پیامبر (ص) صادر گردد، با این مضمون توضیح می‌دهد که «اگر ما به آنان دستور می‌دادیم که همدیگر را بکشید یا از شهر و دیارتان خارج شوید، جز عده اندکی آن را اجرا نمی‌کردند». در روایتی از امام صادق (ع) در توضیح آیه «فلا و ربك لا یؤمنون...» آمده است: لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعہ الله او صنعہ النبی الا صنع خلاف الذی صنع؟ او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذالک مشرکین ثم تلا هذه الاية: «فلا و ربك...» ثم قال ابو عبدالله: فعلیکم بالتسلیم. (۶۷) ثالثاً در آیه مورد استشهاد، برای حمل حکم پیامبر (ص) بر قاضی تحکیم - همان‌طور که قبلاً هم توضیح داده شد - مساله روشن‌تر است زیرا در آن‌جا اصلاً سخن از پذیرش یا عدم پذیرش نیست تا حمل بر قضاوت در امور شود، بلکه بحث در این است که هرگاه امر مبرمی از سوی خدا و رسول صادر گردید، دیگر مؤمنان از خود اختیاری ندارند یعنی حتی اموری که به‌طور عادی در اختیار خودشان است، با حکم خدا و رسول، از آنان سلب می‌شود. این مطلب، حکایت از این می‌کند که حکم پیامبر (ص) شامل همه دستورهایی است که ایشان در موارد مختلف داده‌اند و حتی عمل به این احکام، اعم از این است که او حضور داشته باشد یا نه و در صورت عدم حضور او نیز اگر مساله‌ای پیش آید که حکمش از سوی پیامبر (ص) صادر شده باشد، عمل به آن لازم است. ۴. آیاتی که پیامبر (ص) را محور در امور اجتماعی معرفی می‌کند محور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعه قرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیا (ع) را اقامه قسط در جامعه انسانی معرفی می‌کند: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط». (۶۸) عدالت اجتماعی یکی از آرزوهای جوامع بشری در طول تاریخ بوده و هست و همه کسانی که به گونه‌ای اداره جامعه را بر عهده دارند یا می‌خواهند بر عهده بگیرند، آن را به مردم نوید می‌دهند و خداوند نیز پیامبران (ع) را با همین هدف، به میان مردم فرستاده است و ابزار لازم را نیز، که عبارت از کتاب و میزان باشد، در اختیار آنان قرار داده است (ناگفته نماند که قسط در مورد انبیا، دایره‌ای بسیار وسیع‌تر از آن‌چه مربوط به زندگی مادی انسان است، را شامل می‌شود). نکته‌ای که در آیه شریفه وجود دارد - و جزو سنت‌های تغییرناپذیر خداوند است - این است که مردم در پذیرش هدایت تشریحی خداوند، مختارند. از این رو، رهبری پیامبران بر اساس ایمان تحقق می‌یابد، نه بر اساس زور و اجبار و در این آیه نیز پس از تأمین محورهای تحقق قسط در اجتماع، که عبارتند از: رهبری معصومان و قانون، قیام به قسط بر عهده خود مردم گذاشته شده است. جالب این‌که قوه قهریه، که یکی از ضروریات برای اصلاح جامعه است، در مرحله بعد قرار داده شده است و هدف از آن، نصرت پیامبران (ع) و خداوند بیان شده است: «و انزلنا الحديد فیه باس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان

الله قوی عزیز». (۶۹) در نتیجه، اجرا شدن قسط در جامعه به وسیله پیامبران (ع) پس از ایمان به آنان تحقق خواهد یافت و پیش از این مرحله - همان‌طور که گذشت - وظیفه ایشان انذار برای ایمان آوردن کافران و مشرکان است که خود، نوع دیگری از قسط است، زیرا در منطق قرآن کریم «ان الشرك لظلم عظیم (۷۰) شرک ظلم بزرگی است. از این‌جا این پرسش نیز پاسخ داده می‌شود که چرا عده‌ای از پیامبران (ع) به رهبری مردم نپرداختند؟ علت آن را باید در عدم پذیرش ایشان از سوی اقوام مخاطبشان جست‌وجو کرد به گونه‌ای که شرایط تحقق یک جامعه مؤمن، که تابع ایشان باشد، فراهم نگردید. اجازه گرفتن از پیامبر (ص) هنگام شرکت در امور اجتماعی در سوره نور، خداوند بر محوریت پیامبر (ص) در امور اجتماعی تأکید می‌کند و مؤمنان را کسانی قلمداد می‌کند که در این امور، تابع او هستند: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستذنوه اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله فان استذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم ان الله غفور رحیم.» (۷۱) این آیه شریفه، نقش رهبری مؤمنان را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و تقدم امور اجتماعی بر امور شخصی را بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که در امور اجتماعی، هیچ‌کس حق تک‌روی و عمل بر اساس رای و نظر خویش را ندارد و باید همه امور با اجازه پیامبر (ص) انجام گیرد. البته به پیامبر نیز سفارش می‌کند که اگر افرادی برای رفع گرفتاری‌های شخصی از تو اجازه خواستند، به آنان اجازه بده ولی این اجازه نیز به خواست آن حضرت بستگی دارد. در آیه بعد نیز به این محوریت، به گونه‌ای دیگر توجه شده و دعوت پیامبر (ص) به عنوان رهبر، غیر از دعوت دیگران تلقی گردیده و به آثار زیان‌بار مخالفت با دستورهای ایشان، که تحقق فتنه یا نزول عذاب است، پرداخته شده است: «لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لو اذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم.» (۷۲) علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: خواندن رسول، عبارت از خواندن مردم به کاری از کارها است مانند خواندن آنان به ایمان و عمل صالح و خواندن آنان برای مشورت در کارهای اجتماعی و خواندن آنان به نماز جمعه و دستور به آنان در کارهای دنیوی یا اخرویشان. پس همه این‌ها خواندن از سوی پیامبر (ص) محسوب می‌شود. (۷۳) بدین ترتیب، با توجه به سیاق آیات، این احتمالات که مراد از خواندن رسول، صدا زدن مردم اسم رسول خدا را، مانند دیگر مردم باشد، یا مقصود از مخالفت از امر، در «فلیحذر الذین یخالفون دستور خداوند باشد، منتفی می‌گردد، هر چند اگر این احتمالات را درست نیز فرض کنیم، صراحت آیات در محوریت پیامبر (ص) در امور اجتماعی، بر جای خود باقی است. محور بودن پیامبر (ص) در امور مالی جامعه‌ها محورهای مهم در امور اجتماعی، امور مالی است. در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی، در این بعد در نظر گرفته شده است که هر سه در اختیار پیامبر (ص) به عنوان رهبر اجتماع قرار داده شده است. زکات، خمس و انفال، این سه محور را تشکیل می‌دهند (هر چند صدقات و کفارات واجب و مستحب دیگری نیز در این زمینه مطرحند که بیش‌تر جنبه فردی دارند و قابل پیش‌بینی نیز نیستند). خداوند پیامبر (ص) را متولی امور زکات قرار داده و از مؤمنان می‌خواهد به سهمی که از سوی خداوند و پیامبر (ص) به آنان داده می‌شود، راضی باشند: «و لو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله ورسوله وانا الی الله راغبون (۷۴) و پیامبر (ص) است که سهام افراد و نیز افرادی را که مشمول زکات هستند، معین می‌کند. علاوه بر این که یکی از مصادیق آن، که فی سبیل الله است، هنگام مصرف نیز نیاز به سرپرست دارد. انفال و خمس نیز مانند زکات هستند، غیر از این که انفال، تنها ویژه خداوند: «یستلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول، (۷۵) ولی در خمس افراد دیگری نیز شریکند: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول.» (۷۶) آن چه در این‌جا مهم است و روایات هر دو باب، بر آن دلالت دارد، سرپرستی پیامبر (ص) و پس از ایشان، امام‌قدس سره بر خمس و انفال است به گونه‌ای که این دو زیر نظر ایشان به مصارف خود می‌رسند و هر چند پیامبر (ص) و امام (ع) برای امور شخصی خویش می‌توانند از این دو منبع استفاده کنند، ولی مهم‌ترین مصرف آنها برای اداره امور حکومت و عدالت اجتماعی است از جمله این روایات، حدیثی است که پس از بیان مواردی که در آن، خمس واجب است، می‌فرماید: «ف سهم الله و سهم رسول الله لاولی الامر من بعد

رسول الله. (۷۷) و در ادامه روایت، والی را تقسیم کننده خمس، بین دیگر شرکا معرفی می‌کند و اگر پس از رفع نیاز آنان چیزی زیاد بیاید، آن را ویژه والی می‌داند و اگر کمبودی باشد، بر عهده والی است که آن را تکمیل کند (۷۸). هم‌چنین درباره مصرف اموالی که نزد والی است، می‌فرماید: فیکون بعد ذلك اوزاق اعوانه علی دین الله و فی مصلحه ما ینوبه من تقویة الاسلام و تقویة الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلك مما فی مصلحه العامه، لیس لنفسه من ذلك قلیل و لا کثیر. (۷۹) آن گاه به مساله انفال می‌پردازد و آن را در اختیار پیامبر (ص) و سپس والی می‌داند. (۸۰) روایات دیگری نیز به همین مضمون، نقل شده است. (۸۱) آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) فرا می‌خواند در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مؤمنان را به ایمان به خداوند و رسول (ص) فرا می‌خواند. در بعضی از این آیات، خداوند و رسول (ص) هر دو ذکر شده‌اند: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله...»، (۸۲) هر چند این آیات نیز برای استدلال بر مطلوب، کفایت می‌کند، ولی چون ممکن است بر مراتب ایمان قلبی حمل شود، آیه‌ای را در این باره می‌آوریم که مؤمنان را به ایمان به رسول فرا می‌خواند: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته». (۸۳) در این آیه، مؤمنان به ایمان به رسول (ص) دعوت شده‌اند و با توجه به این که آنان قبلاً به خداوند، رسول او و کتاب ایمان آورده‌اند، در این آیه، نکته‌ای نهفته است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: مقصود از ایمان به رسول، تبعیت تام و اطاعت کامل از او در آن چه دستور می‌دهد و آن چه باز می‌دارد، است، چه حکمی از احکام شرع باشد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شده باشد. (۸۴) و آن گاه که این آیه شریفه را به ضمیمه آیات قبل، که هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط معرفی می‌کنند، در نظر بگیریم و به نتیجه ایمان به رسول - که نوری از سوی خداوند است که به واسطه آن، مردم در دنیا حرکت می‌کنند - توجه کنیم، این مساله آشکارتر می‌شود که خداوند اطاعت کامل از پیامبرش را خواسته و او را حاکم بر امور مردم قرار داده است. پی‌نوشت‌ها: (۱) نساء، آیه ۶۴.۲ (نساء، آیه ۸۰.۳) نساء، آیه ۵۹.۴ (انفال، آیه ۲۱.۵) نور، آیه ۵۶.۶ (شعراء، آیه ۱۰۸.۷) اعراف، آیه ۱۴۲.۸ (طه، آیه ۹۰.۹) طه، آیه ۹۳.۱۰ (نور، آیه ۶۴.۱۱) نوح، آیه ۳.۱۲ (حشر، آیه ۷.۱۳) بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۶، ح ۷.۱۴ (همان، ج ۲۵، ص ۳۳۱.۱۵) همان، ص ۱۰، ح ۱۹.۱۶ (همان، ص ۳۳۱.۱۷) نساء، آیه ۵۹.۱۸ (ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۹) التبیان، ج ۳، ص ۲۳۶ (تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۰.۱۹) حشر، آیه ۷.۲۰ (آل عمران، آیه ۱۲۸.۲۱) تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹.۲۲ (آل عمران، آیه ۱۵۴.۲۳) بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۲، ح ۱۲.۲۴ (حشر، آیه ۷.۲۵) قصص، آیه ۵۶.۲۶ (نمل، آیه ۸۱.۲۷) شورا، آیه ۵۲.۲۸ (آل عمران، آیه ۱۵۹.۲۹) آل عمران، آیه ۱۵۴.۳۰ (رعد، آیه ۳۱.۳۱) انفال، آیه ۱۷.۳۲ (آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۹۷) الاسلام و اصول الحکم، ص ۷۱.۳۳ (ق، آیه ۴۵.۳۴) غاشیه، آیه ۲۱ و ۲۲.۳۵ (یونس، آیه ۹۹.۳۶) غاشیه، آیه ۲۱.۳۷ (آل عمران، آیه ۱۵۹.۳۸) هود، آیه ۵۹.۳۹ (تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۱۴.۴۰) بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۳، ح ۲۸.۴۱ (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۹۲، ح ۲۸.۴۲) فاطر، آیه ۷۳.۴۳ (اعراف، آیه ۱۸۸.۴۴) آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۹۷) الاسلام و اصول الحکم، ص ۷۳.۴۵ (مائده، آیه ۱۹.۴۶) فرقان، آیه ۲۰.۴۷ (هود، آیه ۱۲.۴۸) احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶.۴۹ (احزاب، آیه ۶.۵۰) مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، ص ۲۲۴.۵۱ (همان، ش اول، ص ۵۵.۵۲) همان، ش دوم، ص ۲۳۹.۵۳ (احزاب، آیه ۳۶.۵۴) تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶.۵۵ (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۹) ح ۳۵.۵۶ (همان، ج ۲۷، ص ۲۴۳.۵۷) نساء، آیه ۱۰۵.۵۸ (نساء، آیه ۶۵.۵۹) اعراف، آیه ۳۶.۶۰ (شورا، آیه ۱۰.۶۱) نحل، آیه ۴۶.۶۲ (نساء، آیه ۱۰۵.۶۳) تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۸۸.۶۴ (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۸.۶۵) همان، ص ۲۶۶، ح ۴.۶۶ (مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، ص ۲۲۴.۶۷) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۸، باب الشریک، ح ۶.۶۸ (حدید، آیه ۲۵.۶۹) حدید، آیه ۲۵.۷۰ (لقمان، آیه ۱۳.۷۱) نور، آیه ۶۲.۷۲ (نور، آیه ۶۳.۷۳) تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۶۶.۷۴ (توبه، آیه ۵۹.۷۵) انفال، آیه ۱.۷۶ (انفال، آیه ۴۱.۷۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۰، باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس. (همان. ۷۸) همان. ۷۹) همان، ص ۵۴۱.۸۰ (همان. ۸۱) همان، ص ۵۴۴.۸۲ (نساء، آیه ۱۳۶.۸۳) حدید، آیه ۲۸.۸۴ (تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۴. منبع: فصلنامه حکومت اسلامی

<http://www.rasoolazam.com/fa/data/۸۵/۲/۰۰۰۰۵۸.php>

رسول مهربانی در سیره و گفتار

حجت‌الاسلام محمد مهدی کریمی نیا

مسئله رفق و مدارا که در سیره اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه در بعد داخلی و چه در بعد بین الملل، اهمیت بسیاری داشت، موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود چرا که در غیر این صورت زمینه ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی آمد. مقدمه‌سیره از نظر لغت به معنای سنت، روش، مذهب، هیأت، حالت، و طریقه می باشد و در این اصطلاح عبارت است از نوع و سبک رفتار. (۱) مورّخانی که در احوال پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کتاب نوشتند، عنوان تاریخ خود را «سیره النبی» گذاشتند و شاید نخستین رشته تاریخی که مورد توجه و نظر مسلمانان قرار گرفت همین «علم السیره» باشد. (۲) قرآن کریم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را یک اسوه حسنه معرفی می کند: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) (احزاب: ۲۱) به تحقیق رسول خدا برای شما نمونه نیکی است، برای هر کس که امید به خدا و روز جزا دارد و بسیار یاد خدا می کند. از نظر اسلام، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمونه ای برای پیروی عملی می باشد نمونه ای که روش های عملی او در کلیه شئون فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین الملل قابل دست یابی و پیروی برای مسلمانان است و به دلیل آنکه اسلام آخرین دین الهی است، لازم است نمونه ای تمام عیار و قابل پیروی برای همه زمان ها، در تمام شرایط داشته باشد. مسئله رفق و مدارا که در سیره اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه در بعد داخلی و چه در بعد بین الملل، اهمیت بسیاری داشت، موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود چرا که در غیر این صورت زمینه ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی آمد. خدای متعال خوش خویی و مدارای پیامبر (صلی الله علیه وآله) را این گونه تمجید می نماید: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ) (آل عمران: ۱۵۹) به برکت رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب... رفق و رحمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن قدر فراگیر بود که آن حضرت حتی با دشمنان دیرینه خود، از جمله مشرکان قریش، از سر گذشت برخورد کرد. در روز فتح مسالمت آمیز و بدون خون ریزی مکه، شخصی این جمله را تکرار می کرد: «الیوم یوم الملحمة، الیوم تستحل الحرمه» (امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست)، اما پیامبر رحمت فرمودند: «الیوم یوم المرحمة» امروز روز رحمت و مهربانی است. بدین سان، آن حضرت جلوی هر گونه خشونت و تندی را در مقابل مخالفان اسلام گرفت. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مقابل چشم های نگران مشرکان قریش فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء» (۳) بروید که همه شما آزادید. خداوند، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را رحمتی فراگیر معرفی کرده که رحمتش شامل همه انسان ها اعم از مسلمان و غیر مسلمان می شود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (انبیاء: ۱۰۷) ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. خدای رحمان در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار بر تمام بشر می فرماید: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (شعراء: ۳) گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهد به خاطر اینکه ایمان نمی آورند. مشاهده می شود که تأسف و دلسوزی و غم خواری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به کفار و منکران حق، و علاقه مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده که خدای تعالی از او دلجویی کرده است تا مبادا از شدت اندوه و اهتمام به حال آنها، قالب تهی کند زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا همچون فرزندان دلبد و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایتشان را می خواست و چون آنان را در مسیر گمراهی و هلاکت می دید، سخت اندوهگین می شد، همان گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندانش دچار

اندوه می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی معرفی می نماید: «انما بعثت رحمة» (۴) من به عنوان رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده ام. سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت برترین و کامل ترین جلوه اش، در رفتار ائمه هدی (علیهم السلام) که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد، تجلی پیدا کرده است. بنابراین، در این مبحث علاوه بر سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به سیره امامان معصوم (علیهم السلام) نسبت به پیروان اهل کتاب نیز اشاره می شود. سیره عملی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نگاه کلیهنوز چند سالی از آغاز رسالت نگذشته بود که آوازه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سراسر گیتی طنین انداز شد. دعوت اسلامی، همه سرزمین عرب را فرا گرفت و از آنجا به نقاط دیگر سرایت نمود. هیأت های مذهبی و قومی از نقاط مختلف به مدینه، پایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان می آمدند و آزادانه به تفحص و گفت و گو می پرداختند و عده ای نیز آزادانه به دین اسلام مشرف می شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عین بیان دستورات الهی و دعوت حق، نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به آنان اعمال می نمود. آن حضرت خانه ای را در مدینه برای پذیرایی از مهمان ها اختصاص داد و برخی آنان را نیز برای این منظور به منزل بعضی از اصحاب می فرستاد. وقتی بعضی از مسیحیان به دیدنش آمدند، حضرت ردایش را پهن کرد و آنان را بر آن نشانید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امپراتوران روم و ایران نامه نوشت و نام خود را بر نام آنان مقدم داشت و از آنان خواست یا مسلمان شوند و یا از جلوی او کنار روند تا بتواند مذهبش را بین ملت ها تبلیغ نماید. آن حضرت خواستار تحقق شرایطی بود که ملت ها بتوانند در انتخاب مکتب و جهان بینی خاص خویش تصمیم بگیرند و در صورت روشن شدن حق، آزادانه عقیده توحیدی را بپذیرند و جز خدای یگانه را نپرستند و تسلیم خواست و اراده او شوند. لازمه این رسالت آن بود که با قدرت هایی که چنین آزادی را از ملت ها سلب نموده و مانع تحقیق و پژوهش و گرایش به آیین الهی شده بودند مبارزه شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نامه هایش به رؤسای دولت های معاصر خویش، هیچ گاه پیشنهاد ادغام آنها در دولت اسلامی را مطرح ننمود، بلکه تنها آنان را به پذیرش رسالت خود و گرویدن به آیین اسلام دعوت کرد. در مواردی نیز ضمن تصریح به بقای ملک و سلطنت آنان، تداوم حاکمیتشان بر قلمرو سرزمین خویش را تضمین فرمود. جالب توجه اینکه، آن حضرت نتیجه سرپیچی آنان از این دعوت الهی را مجازات اخروی دانسته است برای مثال، در نامه اش به پادشاه ایران و یاقیصر روم می فرماید: اگر این دعوت را نپذیری، گناه ملت مجوس و یا مردم مصر و... به عهده تو خواهد بود چه اینکه با عدم پذیرش سلاطین، مردم این سرزمین ها نیز از آزادی عقیدتی و گرویدن به اسلام محروم می ماندند. سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) متخذ از قرآن کریم است که حق حیات و رسمیت جوامع مختلف را به صراحت تضمین می کند. آن حضرت در روابط بین الملل با ملل غیرمسلمان بسیار آزادمنشانه برخورد می نمود. برای مثال، وقتی نمایندگان جامعه نصاری نجران را به حضور پذیرفت، اعتقاد ایشان را به اولوهیت مسیح سرزنش فرمود و آنان را به قبول دین اسلام فراخواند. با این وجود، آنها را به قبول اسلام مجبور نکرد، بلکه به عکس به آنان اجازه داد برای عبادت به آیین خویش، از مسجد مدینه استفاده کنند. (۵) رویه مسالمت آمیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مخالفان سبب شد که افراد، گروه ها و هیأت های مذهبی فراوانی، آزادانه به مدینه مهاجرت نمایند. برخی از این هیأت ها به نمایندگی از پادشاهان، از جمله پادشاه حبشه و شاهان حمیر، به مدینه اعزام شده بودند. در تاریخ، به حدود چهل هیأت مذهبی یا سیاسی اشاره گردیده که مدینه، شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرای آنان بوده است. (۶) نامه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زمام داران جهان رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، یک رسالت جهانی و برای همه مردم دنیاست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همان روزهای اول بعثت اعلام کرده بود که به زودی رسالت در همه جا گسترده خواهد شد و گنج های قیصر و کسرا به زیر سلطه اسلام درخواهد آمد. (۷) هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نامه های متعددی برای زمام داران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها، به قدر مشترک میان ادیان آسمانی، یعنی «توحید» دعوت نمود. در ذیل به برخی از این نامه ها اشاره می شود: ۱- نامه به زمامدار

مصر بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد بن عبدالله الى المقوقس عظيم القبط. سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام، أسلم تسلم، يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانها عليك اثم القبط، (يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمته سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله ولا نؤثرک به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون) (آل عمران: ۶۴) (۸) به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد عبدالله، به مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد. من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد. (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورند) و اگر از قانون اسلام سرباز زنی، گناه قبطیان بر تو خواهد بود. ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و نباید بعضی از ما، بعض دیگر را به خدایی بپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم. مقوقس زمامدار مصر از طرف هرقل پادشاه روم بود و «قبطی ها» نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند. مقوقس، فرستاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود دستور داد نامه ای به عربی به این مضمون برای آن حضرت بنویسد: به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر تو. من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می نمودم او از نقطه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم. (۹) وی سپس به هدایایی که برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با عبارت «سلام بر تو» ختم نمود. ۲. نامه به قیصر روم بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد بن عبدالله الى هرقل عظيم روم. سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام، أسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانما عليك اثم الاريسين، (يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمته سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله ولا نؤثرک به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون) (آل عمران: ۶۴) (۱۰) از محمد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ و پادشاه روم. درود بر آنها که پیروی از حق کنند. تو را به اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا در امان و سلامت باشی، خداوند به تو پاداش دهد (یکی پاداش ایمان خود و دیگری پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند). اگر از آیین اسلام روی گردانی، گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم که غیر از خدا کسی را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد، هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم. قیصر روم پس از دریافت نامه، آن را گشود. ابتدای نامه که با «بسم الله» شروع شده بود، توجه او را به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه «سلیمان» تاکنون چنین نامه ای ندیده ام. بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. زمامدار روم از خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسب اطلاع نمود: پیامبری از خانواده اصیل پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت پیروان او رو به فزونی می باشند طبقه اشراف با او مخالفند و افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند. سپس قیصر روم گفت: اگر این گزارش ها صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی دانستم که از قریش خواهد بود. من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم. من پیش بینی می کنم آیین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت. (۱۱) آنگاه قیصر، فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خواست، او را احترام کرد. پاسخ نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نوشت و هدیه ای نیز فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن نامه منعکس نمود. ۳. نامه به پادشاه حبشه بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الى النجاشي عظيم الحبشه، سلام عليك فاني احمد الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن، و أشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمة القاها الى مريم البتول الطيبه الحصينه فحملت بعيسى، حملته من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده. و اني ادعوك الى الله وحده لا شريك له و الموالاة على طاعته، و ان تتبني و توفق بالذي جائني، فاني رسول الله و اني ادعوك و جنودك

الی الله عزوجل، و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصیحتی و السّلام علی من اتبع الهدی(۱۲) به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است از محمد پیامبر خدا به شما نجاشی زمامدار حبشه. درود خدا بر شما! من خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می کنم خدایی که از عیب و نقص منزّه است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او در امانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است. گواهی می دهم که عیسی فرزند مریم، روحی از جانب خدا و کلمه ای است که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد. من تو را به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می کنم، و از تو می خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید. و از آیین من پیروی نمایید ایمان به خدایی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من، شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می کنم و من به وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که بر عهده داشتم عمل کردم و تو را پند و اندرز دادم، بنابراین اندرز مرا قبول کن. درود بر پیروان هدایت. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) عنایت خاصی به زمامدار حبشه داشت چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را که از شر کفار مکه در آزار و اذیت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت های خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر(صلی الله علیه و آله)، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به نجاشی زمامدار حبشه درود فرستاد، ولی در نامه های دیگر درود شخصی به کسری، قیصر و مقوقس، زمام داران ایران، روم و مصر نفرستاد، بلکه نامه را با درود کلی «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرد. در واقع، پیامبر(صلی الله علیه و آله) از این طریق در حق او احترام خاصی نسبت به سایر زمام داران معاصر وی قایل شده است. واکنش نجاشی، زمامدار حبشه: نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و مسلمان شد ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین گفت: من حاضر، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی چون فعلاً زمینه برای اعلام آماده نیست، و نیروی من کم است، باید زمینه را آماده ساخت، تا دل ها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می شتافتم.(۱۳) نجاشی نامه ای نیز به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق اقرار نمود: به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است به سوی محمد، رسول خدا، از نجاشی. درود کسی که جز او خدایی نیست [و درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را درباره نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند که آنچه بیان نموده بودید، عین حقیقت است و من مخالفی با آن ندارم و از حقیقت آیین شما نیز آگاهی یافتم و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو - که کتاب های آسمانی او را تصدیق می کنید - می باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر بن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم. من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندانم «ارها» را رهسپار محضر مقدستان کرده و صریحاً اعلام می دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم و اگر دستور فرمایید خودم رهسپار خدمت پر فیضان شوم. درود بر شما ای پیامبر خدا! (۱۴) نامه های پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به سران کشورها، مؤید این مطلب است که اسلام از همان آغاز فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در بیشتر نامه هایی که به پادشاهان جهان - که دارای اعتقاد الهی بودند - فرستاد، متن آیه ذیل را - که همان اعلامیه جهانی اسلام می باشد - مطرح کرده است: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ) (آل عمران: ۶۴) ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم و جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانبرداریم. در اسلام، جنگ برای کسب قدرت و ازدیاد ثروت شدیداً محکوم شده است. اصالت در اسلام همان «صلح» و استفاده

از روش های مسالمت آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا گام برمی دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید مسلمان نیستی به خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا و غنایمی به دست آورید زیرا غنیمت های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است...» (نساء: ۹۴) اسلام، جنگی را مشروع می داند که یکی از هدف های ذیل را تحقق بخشد: پیکار برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از بین بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن برای کسانی که می خواهند به آیین حق بگردند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند: (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا) (نساء: ۷۵) و چرا که در راه خدا و در راه [آزاد سازی] مردان و زنان و کودکان مستضعف - که می گویند پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمگرند خارج فرما و از سوی خویش برای ما یاری و یآوری بگمار - کارزار نمی کنید؟ بنابراین، نامه هایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به عنوان دعوت اسلام به امرا، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است، از شیوه مسالمت آمیز دعوت او حکایت می کند. قریب ۱۸۵ نامه، از متون نامه های پیامبر که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است در دست می باشد. (۱۵) همه این نامه ها حاکی از آن است که روش اسلام در دعوت و تبلیغ، منطقی و برهان بوده است، نه جنگ و شمشیر. نصایح، اندرزها، تسهیلات و نرمش هایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موقع بستن پیمان با ملل مذاهب مختلف از خود نشان دادند، گواهی زنده بر این مطلب است که پیشرفت اسلام زاینده نیزه و شمشیر نبوده است. پانوشت‌ها؛ علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، دوره جدید، ج ۸، ص ۱۲۲۴۳.۲ - ر. ک. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶.۳ - ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، ج ۳، ص ۵۶.۴ - مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۵.۵ - ر. ک. مارسل بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه محمد حسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، تهران، طوس، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹.۶ - برای مطالعه اسامی و شرح حال این هیأت ها ر. ک. محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۵۳-۴۵۲.۷ - ر. ک. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلیم، قم، در راه حق، ۱۳۶۶، ص ۲۱۷.۸ - علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، تهران، یس، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۹۷ / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲.۹ - علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱.۱۰ - همان / جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۱۴.۱۱ - علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۹.۱۲ - جعفر سبحانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۹ / علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۰.۱۳ - محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر و دار بیروت، ۱۹۵۷ م، ج ۱، ص ۲۵۹.۱۴ - علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹، به نقل از: محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۴ / محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۹۸.۱۵ - برای ملاحظه نامه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) نک. به: علی احمدی، پیشین / حمید الله حیدرآبادی، الوثائق السیاسیه.

* <http://www.rasoolazam.com/fa/data/۸۶/۱۲/۰۰۰۱۲۹.php>

مهندسی فرهنگی در عصر امام باقر

(علیه السلام) ... cultural ضرورت الگوبرداری از پیامبران علی رضائی

● ضرورت الگوبرداری از پیامبران قرآن به سرگذشت شماری از پیامبران پرداخته که تعدادشان از عدد سی نیز تجاوز نمی کند. این گروه منتخب درحالی از سوی قرآن مطرح می شود که شمار پیامبران الهی در طول تاریخ بشری از آدم (ع) تا خاتم (ص) به تعبیر

مشهور بیش از یک صد و بیست و چهار هزار می باشد. انتخاب و گزینش این شمار اندک خود بیانگر اموری چند است. در آیات قرآنی به مردم و مومنان فرمان داده شده تا به رسالت ایشان ایمان آورده و بی هیچ تفرقه ای آنان را بزرگ شمارند و ارج نهند. از آنها پیروی کرده و به عنوان «منعم علیهم غیر مغضوب و غیر گمراه» از راه راستشان پیروی کنند. با این همه، یاد کرد سرگذشت شماری بسیار اندک، به این معناست که ایشان مجموعه کامل و جامع هستند که زندگی انسان را می توانند تبیین کنند. هر عنصری را که در زندگی انسان و سرنوشت آدمی تاثیر گذار است می توان در این مجموعه گزینشی قرآن یافت. زندگی و سرگذشت آنان نه تنها بیانگر تمامی جزئیات زندگی بشر و حالات و مقتضیات پیش روی ایشان است بلکه حالات متعدد هر فردی را نیز روشن می کند. از این روست که این شمار از پیامبران به عنوان الگوی زندگی فردی و جمعی بشر مطرح شده و از مردمان خواسته شده تا در حالات مختلف زندگی و یا در شرایط و مقتضیات زندگی جمعی از نظر فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و خانوادگی و اقتصادی از روش و شیوه آنان استفاده شود. به این معنا که انسان در هر حالت و شرایطی که قرار گیرد نمونه هایی از آن را می توان در گزارش های قرآن یافت و از آن بهره گرفت. هر چند که هر شخصی به جهت چیرگی بعدی از ابعاد و خصوصیات فیزیکی و روانی و شخصیتی، گرایش به نوع خاصی از زندگی دارد. به عبارت دیگر برخی اصولاً شخصیتی همانند حضرت موسی (ع) و یا یوسف (ع) دارند و از نظر شخصیتی گرایش و تمایلاتی از نوع تمایلات آن حضرات (ع) نشان می دهند. بطور مثال عده ای روش زندگی شان با غلبه شخصیتی موسی (ع)، موسوی است. علامه آیت الله حسن زاده آملی در درس های فصوص الحکم و مصباح الانس از این حالت به «علی قلب موسی (ع)» تعبیر می کرد. به این معنا که شخصیت ایشان براساس شخصیت موسی (ع) شکل گرفته و متمایل به این نوع زندگی است. به هر حال زندگی پیامبرانی که در قرآن بیان شده به معنای مجموعه جامع و کاملی است که انسان در زندگی فردی و اجتماعی خویش می تواند آن را سرمشق خود قرار دهد. البته در آیات قرآنی بخشی از زندگی پیامبران نقد شده و از انسان ها خواسته شده که این بخش را الگوی خویش قرار ندهند. به عنوان نمونه از مردم خواسته شده تا حضرت ابراهیم (ع) را سرمشق خویش قرار دهند مگر در مسئله استغفار کردن برای مشرک؛ زیرا آن حضرت به آزر عموی خویش که سرپرستی وی را به عهده داشت وعده می دهد که در پیشگاه خداوند برای او استغفار و درخواست آمرزش کند. یا در داستان حضرت یونس (ع) و پیروی از وی را درباره عدم انجام وظیفه پیش از اذن خروج، نقد می کند و به مسئله ابتلاء و گرفتاری او در این زمینه اشاره می کند که به جهت آن که پیش از اذن خروج، از شهر بیرون رفته و مردمان را به خود وا گذاشته بود گرفتار نهنگ و اسارت چهل روزه می شود تا اینکه به توبه از آن رهایی می یابد. این گزارش های قرآنی به این معناست که انسان چگونه می بایست در زندگی فردی و اجتماعی خویش از سرمشق های عینی و ملموسی چون پیامبران و اولیا استفاده کند. زندگی امامان معصوم همانند لقمان حکیم (ع) و خضر (ع) و پیامبران خدا، الگوی زندگی ماست. بازخوانی زندگی آن حضرات (ع) می بایست تنها به این معنا باشد که علی قلب هر یک از ایشان حرکت کرده و زندگی خویش را سامان دهیم. در نوشتار کوتاه حاضر، با نگاهی گذرا به زندگی امام باقر (ع) تلاش می شود تا نقش ایشان در مهندسی فرهنگی امت اسلام بازشناسی شده و راهکارها و موقعیت و وضعیت زمان آن حضرت بازخوانی شود ● عصر آشوبامام باقر (ع) در حادثه کربلا چهار و یا پنج ساله بود، بنابراین می توان گفت که آن حضرت متولد سال ۵۶ و یا ۵۷ هجری است. حادثه کربلا رخدادی عظیم در زندگی امامان (ع) و امت اسلامی است. این رویداد بسیاری از معادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی را به هم ریخت. دولت اموی از آن پس در سراسیمه سقوط قرار گرفت و آشوب و هرج و مرج همه کشورهای اسلامی و مرزهای خلافت سلطنتی را دربر گرفت. دولت های چندی شکل گرفت و جنگ و درگیری میان آنان امنیت اجتماعی را به شدت کاهش داد و ترور و قتل های بی دلیل و سیاسی و مذهبی افزایش یافت و بطور کلی عصر پس از رخداد عاشورا، عصر متأثر از آن شد و قیام های پیاپی در مکه و مدینه و کوفه و جاهای دیگر ارکان خلافت سلطنتی را سست کرد. امام باقر (ع) در این شرایط رشد کرد در حالی که حادثه خونین و شهادت جد و خویشان خویش را به چشم دیده و خواری اسارت و

سختی‌ها و دشواری‌های سفر اسارت از کربلا تا کوفه و تا شام را چشیده بود. بی‌گمان این رخداد همان گونه که در زندگی امت تاثیر جدی گذاشته بود در زندگی آن حضرت نیز تاثیرگذار بوده است. امام سجاد(ع) در زمانی به امامت رسید که شرایط، اجازه هرگونه فعالیت را از وی سلب کرده بود. به کارگیری شیوه دعا برای بیان مطالب و آموزه‌های دینی خود بیانگر تشدید فشارها از سوی حکومت بر ضد رهبری آن حضرت(ع) بود. حضرت سجاد(ع) هرچند اجازه یافت که به مدینه بازگردد ولی در شرایط بسیار سخت به نوعی در بازداشت خانگی قرار داشت. یزید و پس از آن امویان کوشیدند تا با بازداشت خانگی و مهار شدید آن امام از هرگونه گسترش قیام جلوگیری کنند. بی‌گمان تلاش‌هایی که از سوی برخی از رهبران سیاسی آن زمان به عنوان انتقام از خون امام حسین(ع) انجام می‌شد می‌توانست تزلزلی در ارکان حکومت اموی ایجاد کند ولی این قیام‌ها نمی‌توانست مشروعیت نظام را تهدید کند؛ زیرا مدعیان خلافت تفاوت چندانی از نظر مردم با حاکمان و خلفای وقت نداشتند. همان اندازه که حکومت از مشروعیت بهره‌مند بود آنان از آن مقدار هم کم بهره‌تر بودند؛ زیرا ابزارهای تبلیغاتی قوی‌ای در دست نداشتند. اگر کسی و مجموعه‌ای می‌توانست و این قدرت را داشت تا حکومت اموی را از مشروعیت ساقط کند، امام سجاد(ع) و خاندان بنی‌هاشم بودند، دیگران از نظر مردم و حکومت خود یا مدعیان بودند و یا افرادی خارجی که بر ضد حکومت وقت قیام کرده‌اند. از این رو حضرت امام سجاد(ع) و بنی‌هاشم به عنوان دشمنان فعلی و یا بالقوه حکومت به شمار می‌آمدند از اینرو کنترل آنان تشدید می‌شد. آن حضرت در این شرایط حتی نتوانست پیام‌های انقلاب حسینی را جز در مقطعی خاص بیان کند و همین که به مدینه بازگردانده شد، تحت بازداشت قرار گرفت و هرگونه رفت و آمد و سخنانش به عنوان تهدید دولت قلمداد شد. این گونه است که فرصت آن نیافت تا به مهندسی کامل بپردازد. در این زمان او تنها نتوانست از راه دعا و نیایش شمار اندک یاران وفادار به نظام ولایی را حفظ کند. البته روش و شیوه‌ای که ایشان انتخاب کرد در عصر پس از وی آثار خود را نشان داد. همین یاران اندک با بهره‌گیری از شیوه دعا و اطلاعاتی که از این راه درباره نظام حق و دولت ولایی منتقل می‌شد به دور امام باقر(ع) گرد آمدند ●.

مهندسی فرهنگی دولت اموی دولت اموی نیازمند ابزاری برای مشروعیت بخشی و تداوم مشروعیت حکومت بود. نظام ولایی و فرهنگ اسلامی که علویان تبلیغ می‌کردند مشروعیت آنان را تهدید می‌کرد. آنان که به عنوان انتقام از قاتلان خلیفه گرد آمده بودند اکنون نیازمند آن بودند که خلافت سلطنتی خویش را توجیه کنند و به آن مشروعیت بخشند. قیام کربلا بسیاری از تلاش‌های معاویه در مشروعیت بخشی حکومت اموی را مخدوش ساخته و متزلزل کرده بود. اکنون می‌بایست دوباره با مهندسی جامع فرهنگی، مشروعیت تازه‌ای به خلافت سلطنتی داده می‌شد. بهره‌گیری معاویه از احادیث سازی و نسبت دادن آن به پیامبر و یا استفاده از روش‌های بنی‌اسرائیل و اسرائیلیات، دیگر کارایی لازم را نداشت. جبرگرایی که معاویه آن را تبلیغ می‌کرد پذیرش هر دولت ظالم و ستمگری را برای مردم آسان می‌کرد ولی این به تنهایی ثبات دولت اموی را تضمین نمی‌کرد. هر دولتی چون دولت مختاری یا دولت زبیری نیز می‌توانست از آن بهره‌گیرد. در این زمان، فرهنگ‌ها و اقوام مختلف به اسلام روی آورده بودند و مرزهای جغرافیای اسلام از سند و آمودریا گذشته و از آفریقا و شاخ آفریقا فراتر رفته بود. فرهنگ‌ها و افکار و نظریه‌های حقوقی و اقتصادی دیگری در جامعه اسلامی گسترش یافته بود. تبادل فرهنگی موجب شده بود تا نظام حقوقی روم و نظام اقتصادی یهودی و نظام تفکری عرفان مسیحی اسکندریه و تصوف بودایی شرقی وارد حوزه فرهنگی اسلام شود. امویان می‌کوشیدند تا با ایجاد بحث‌های علمی، نواندیشی دینی را تقویت کنند. بحث‌هایی که امروز درباره تجربه دینی و کلام الهی و کلام جدید مطرح می‌شود در آن دوره نیز به شدت رواج یافته بود. بحث اختیار و جبر و یا مخلوقیت قرآن و یا کلام نفسی و یا نزول کلامی قرآن و مانند آن مباحثی بود که به شدت در جامعه ترویج داده می‌شد. نواندیشی دینی به احزاب اموی این فرصت را داد تا به کمک عناصر بیرونی دینی به خواسته‌های خویش دست یابند. دولت اموی، مهندسی فرهنگی‌ای را در نظر داشت که بی‌شبهت با مهندسی فرهنگی امروز تابوی فرهنگی نیست. هدف از همه این‌ها چیزی جز بیرون راندن تفکر ولایی و نظام فرهنگی ناب اسلام نبود که بر

امامت و عدالت تأکید داشت. در این دوره فشارهای بی اندازه نژادپرستی عربی از سوی معاویه و دولت اموی، واکنش نژادی اقوام دیگر را به دنبال داشت. تأکید بر اقوام و قومیت های نژادی موجب می شد تا همگرایی کاهش یابد و دولت اموی خود را کم تر درگیر کند. نیروها و سرمایه های بسیاری در جنگ های فکری مذهبی و تفکری هزینه می شد و به تحلیل می رفت. دولت اموی توانست با بهره گیری از مهندسی جدید و آوردن ترجمه های متون آرامی و پهلوی و تفکرات پیش از اسلامی، فرهنگ اسلامی را به چالش بکشاند. در این دوره است که مسئله تصوف و جبرگرایی و فلسفه غربی آرامی و مانند آن حیات فرهنگی اسلام را تهدید می کند. نظام ولایی که بر پایه مهندسی فرهنگی اسلام برقرار شده بود این گونه خود را در خلا می یافت. هر نظامی بی پشتوانه فرهنگی نمی تواند ایجاد و یا پا بر جا بماند. اکنون فقه و حقوق از فقه و حقوق اسلامی به مراتب دورتر شده بود. عناصر فرهنگی دیگر از اقوام و فرهنگ های غیراسلامی جایگزین عناصر فرهنگی اسلام شده و نظام ولایی جایگاهی در تفکر مردم نداشت. این گونه است که امام باقر(ع) خود را در جایی می بیند که می بایست به ترسیم نظام فرهنگی جامع و کاملی پردازد که با شرایط و مقتضیات زمان خود هماهنگی و سازگاری داشت. مباحث فلسفی و عرفانی و صوفی و نظام های حقوقی رومی و ایرانی و نظامی اقتصادی غربی و شرقی، جامعه اسلامی را از اسلامیت بیرون برده و تنها نامی از آن بر جای گذاشته بود. این نظام فرهنگی جدید به هدف مشروعیت بخشی به نظام سیاسی خلافت سلطنتی ایجاد شده و در جامعه ریشه گرفته بود. ● مهندسی فرهنگی امام باقر(ع) امام باقر(ع) در این شرایط کوشید تا نظام فرهنگی اسلامی را بازسازی و باز تولید کند. شرایط به گونه ای بود که همه عناصر اسلامی به شکل التقاطی از محتوا تهی شده بود. واژگان، اسلامی بود ولی محتوا همان عناصری را القا می کرد که در نظام فرهنگی و حقوقی غربی و شرقی وجود داشت. در این دوره امام با بهره گیری از شرایط فراهم آمده هرج و مرج و آزادی اندیشه و بیان توانست با گردآوری کسانی که به نظام ولایی وفادار بودند نظام فرهنگی اسلام را بازسازی کند و به اصلاح امت جد خویش به شکلی دیگر اقدام کند. امام باقر(ع) کوشید تا نظامی جامع و کامل را دوباره بازسازی کند که هم در واژگان و هم در محتوا از اسلام قرآنی بهره مند بود. اگر نظامی را که امویان در حوزه های مختلف فرهنگی سیاسی و اجتماعی و حقوقی پدید آورده بودند نظامی جامع و کامل بود که مشروعیت نظام خلافت سلطنتی را تضمین و توجیه می کرد، امام باقر(ع) نیز نظامی را پی ریزی کرد که این گونه جامع و کامل بود. از این روست که امام باقر(ع) طبق وعده پیامبر(ص)، باقرالعلوم شد. در روایات است که پیامبر(ع) آن حضرت را باقرالعلوم(ع) و شکافنده دانش ها نامید. به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که سلام آن حضرت(ص) را به محمد بن علی باقرالعلوم برساند و جابر بن عبدالله در سن شش سالگی به ملاقات آن حضرت می رود و در کوچه های مدینه زمانی که باقرالعلوم سرگرم بازی بوده سلام رسول خدا(ص) را به ایشان می رساند. امام(ع) در حوزه کلام که عهده دار دفاع و پاسداری از مرزهای عقیده و ایمان است شاگردانی بزرگ و نام دار تربیت می کند. شاگردانی که بتوانند در برابر تفکرات رومی و یونانی و غربی و هم چنین شرقی از ایرانی و هندی بایستند و پاسدار مرزهای تفکرات ناب اسلامی و قرآنی باشند. ● مهندسی تمدنیدر حوزه علوم و فنون روز نیز این گونه عمل می کند و تنها به نیازهای صرف دینی نمی پردازد؛ زیرا نظام مهندسی ایشان می بایست عهده دار مهندسی تمدنی باشد و تمدن بی علوم و دانش های انسانی، ممکن و شدنی نیست. بازسازی مهندسی تمدنی ایشان بر پایه اسلام و قرآن انجام می شد و در همه عناصر خود حتی در شیمی و فیزیک و جغرافیا و نجوم عناصر نشانه و آیه بودن را با خود حفظ می کرد. امام نمی خواهد تمدنی را بسازد که تنها دنیای آدمی را آباد کند بلکه باید متوجه هدف آفرینش و هستی باشد. از این رو در همه علوم عناصری از دین را به گونه ای وارد می کند که شخص در دانش جویی خویش آیه و نشانه بودن را همزمان ادراک و فهم کند. این مسئله موجب می شود که دانش هایی که به شاگردان منتقل می کند عناصری از دین اسلام و حکمت قرآنی را همراه داشته باشد و شخص هرگز از خدا غافل نشود. ● فقه و حقوق وارداتی، جایگزین فقه نبوی از آن جایی که گسترش دولت و مرزهای جغرافیایی نیازها و شرایط جدیدی را پدید می آورد نظام خلافت سلطنتی برای جایگزین کردن و پاسخ دادن به نیازها و شرایط، از فقه و

حقوق رومی و ایرانی بهره می گرفت. این مسئله موجب شد تا فقه اسلامی از اصالت و مرکزیت بیرون رود و فقه و حقوق رومی و ایرانی در بسیاری از امور به ویژه در حوزه امور دولت و نظام سیاسی و اجتماعی، خود را بر جامعه تحمیل کند. به نظر می رسد که همین مسئله موجب شد تا در این عصر و عصر صادق(ع) مکاتب فقهی متعددی پدید آید و حتی برخی با تشدید مخالفت ها خواهان بازگشت به عصر فقه نبوی شوند و برای رهایی از مشکلاتی که پدید آمده بود به ظاهر فقه نبوی بسنده کنند. تفکر اشعری در حوزه اندیشه و اعتقادات و تفکر ظاهری در فقه و حقوق واکنش طبیعی به این فرآیند رومی و ایرانی شدن فقه و حقوق اسلامی و یا اعتقادات مردم بود. قیاس گرایی حنفی نیز پاسخی بود به نیاز دولت مردان در حوزه فقه و حقوق. از این روست که امام باقر(ع) و نیز امام صادق(ع) به بازسازی فقه و حقوق برپایه وحی می پردازند. در این دوره دو جریان دیگر پدید می آید. جریانی افراطی که می کوشد برای مقابله با تهاجم فرهنگی غربی و ایرانی حمایت شده از سوی دولت اموی به عناصر ظاهری عصر نبوی بازگردد و جریانی دیگر که می کوشد تا با عقل گرایی افراطی، خود را از مشکلات و تهاجمات فرهنگی برهاند. از این رو دو جریان اعتزال و اشعری با نمونها و نمادهایی در حوزه ظاهر گرایی و قیاس گرایی، خودنمایی می کند. در مقابل این جریان های به ظاهر اسلامی، مهندسی فرهنگی و جامع امام باقر قرار می گیرد که بر پایه اصول اسلامی و اعتدال قرار دارد. از این رو هم عقل گرایی اعتزالی را در بخشی با خود همراه دارد و هم ظاهر گرایی حدیثی را به کار می گیرد. این گونه است که مهندسی فرهنگی امام باقر(ع) و فرزندش از جامعیت و کمالی برخوردار می گردد و نظام ولایی را دوباره بر این اساس بازسازی می نماید تا بتواند در جریان سیاسی و نظام فعال آن نقش مثبت و تاثیر گذاری را ایفا کند به گونه ای که در عصر امام موسی کاظم(ع) و عصر امام رضا(ع) نظام ولایی با مهندسی کامل آن حضرات(ع)، تاثیرات خود را به روشنی نشان می دهد. به هر حال چنان که گفته شد هر یک از امامان(ع) همانند هر یک از پیامبران، در شرایط و مقتضیات خاص قرار داشتند و به شکل کامل و درست وظیفه خود را عمل کرده اند. بازخوانی سرگذشت و تحلیل زندگی آنان می بایست همانند بازخوانی زندگی پیامبران(ع) در قرآن انجام شود و با توجه به شرایط زندگی آنان و مناسبات اجتماعی و فرهنگی و مانند آن از هر یک از آموزه های آنان در جریان مهندسی زندگی و تمدنی خویش بهره گیریم. از این رو به نظر می رسد که زندگی هر یک از این الگوهای عینی می تواند در شرایط مختلف و متضاد، فرد و یا جامعه را به سرانجام رساند. بر ماست که با بازخوانی درست زندگی و شرایط آنان و وضعیت و نیازهای جامعه امروز، از روش ها و راهکارهای پیشنهادی و عملی آنان استفاده کنیم. این گونه است که به درستی از آنان در زندگی اسوه گرفته ایم. منبع: روزنامه کیهان

مدیر معصوم

! مدیر راستین انسانیت و آزادگی مهدی جان خدا کند که بیائی!

In Islamic eschatology the Mahdi (transliteration: , Mehdi "Guided One") is the prophesied redeemer of Islam

امام مهربانی ها

محبوب رضاست هر که دل ریش تراست از کعبه صفای این حرم بیشتر است Ali ibn Musa al-Rida (Arabic Commonly known as, Ali al-Rada) (Eleventh of Dhu al-Qi'dah, ۱۴۸ AH – Seventeenth of Safar, ۲۰۳ AH) (Approximately: January ۱, ۷۶۵ AD – May ۲۶, ۸۱۸ AD) was the Seventh

descendent of the Islamic prophet Muhammad and the eighth Shī'a Imām. His given name was Ali ibn Masa ibna Ja'far. In Persian, he is known as, Imam Reza

اسلام و دموکراسی

Islam&democracy ... در گذشته پیوند میان دین و دموکراسی چندان مورد سؤال نبود حمزه علی وحیدی منش در گذشته پیوند میان دین و دموکراسی چندان مورد سؤال نبود؛ چرا که عنصر اصلی دموکراسی خصلت ضد استبدادی و مردمی بودن آن بود. هیچ حکومتی نمی‌توانست رضایت مردم را جلب کند مگر آن که به آداب، سنن و باورهای آنها احترام بگذارد و در جهت بر آوردن خواست‌های دینی مردم در کنار سایر خواست‌ها تلاش نماید. اما امروزه برخی با کم‌رنگ جلوه دادن عنصر فوق، سکولاریسم را رکن رکین دموکراسی قلمداد می‌کنند، آنگاه با مشکل ناسازگاری دین و دموکراسی مواجه می‌شوند و در نهایت به این قضاوت می‌رسند که حکومت دینی نمی‌تواند دموکراتیک باشد. نگارنده در این مقاله تلاش کرده است تا نشان دهد این مشکل کاملاً تصنعی و غیر علمی است؛ نه سکولاریسم از اصول دموکراسی است و نه دین با دموکراسی ناسازگار است. واژه‌های کلیدی: دین، اسلام، دموکراسی، مردم سالاری. دموکراسی دموکراسی واژه یونانی و در لغت به معنای حکومت مردم است. و در اصطلاح، با داشتن انبوهی از معانی، ضدیت آن با حکومت‌های «فرد سالار»، (Monocracy) «اریستوکرات» (Aristocracy) (حکومت اشراف) و الیگارش (Oligarchy) مهم‌ترین معرف آن است. بنابراین دموکراسی نظامی است مردمی یعنی در خدمت عموم مردم نه صنف، فرد یا طبقه خاص. تاریخ دموکراسی نشان دهنده اعمال دو مدل از این نوع حکومت بوده است: مدل مستقیم که یونان باستان اجرا می‌شد و غیر مستقیم که امروزه اعمال می‌گردد. در مورد وجهه دموکراسی گفته می‌شود: اقبال و ادبار به دموکراسی همیشه یکسان نبوده تا اواخر قرن نوزدهم غالباً نگاهها به آن منفی بود. افلاطون از پیشگامان نقد دموکراسی آن را حکومت جهال نامید و به شدت با آن مخالفت نمود. ارسطو با دیده تردید بلکه بدبینی به آن می‌نگریست و در تقسیم‌بندی حکومت‌ها آنرا در ردیف حکومت‌های نامطلوب جای داد. او «دموکراسی را حکومتی می‌دانست که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد. در تأمین صلاح عموم نمی‌کوشد» این مفهوم از قرن نوزدهم به ادبیات سیاسی غربی بازگشت. گرایش مجدد به دموکراسی تقریباً زمانی آغاز شد که نظریه حق الهی حکومت مورد توجه قرار گرفت. هابز در کتاب لویاتان این نظریه را به سخره گرفت و به شدت رد کرد. ۲. او نظریه قرارداد اجتماعی را به عنوان نظریه بدیل آن مطرح کرد که حکومت حق مردم است نه حق خدا؛ مردم می‌توانند این حق را به هر کس که بخواهند بسپارند. ۳. هابز لباس تقدس را از تن حکومت در آورد و آن را زمینی و بشری ساخت. لاک و روسو - که از اصحاب قرارداد اجتماعی به حساب می‌آیند - نیز تأثیر بسزایی در پیشبرد اندیشه دموکراسی ایفا کردند. با این حال دموکراسی مدرن لیبرال در عرصه نظریه‌پردازی بیشتر مدیون جان استوارت میل و پیروان اوست. او نهاد نمایندگی را از عناصر دموکراسی برشمرد و دموکراسی غیر مستقیم را تئوریزه کرد. در این سیستم نمایندگان منتخب شهروندان به جای آنها نقش ایفا می‌کنند و زمام امور حکومت را به دست می‌گیرند. محبوبیتی که دموکراسی طی قرون اخیر به ویژه در قرن بیستم پیدا کرده، بی‌سابقه است. تا جایی که کمتر سیاستمدار و حتی اندیشمندی حاضر می‌شود آن را به کلی رد کند. حتی مستبدترین نظام‌های سیاسی در تلاشند با اتخاذ برخی از نمادهای آن، از جمله تشکیل پارلمان و انجام انتخابات صوری، حکومت خود را دموکراتیک معرفی کنند. البته تفسیرهای دموکراسی از یونان باستان تاکنون بسیار متنوع بوده است. به قول دیوید هلد «تاریخ اندیشه دموکراسی بغرنج و تاریخ دموکراسی‌ها گیج کننده است». ۴. هر فرهنگ و جامعه‌ای، معنای خاصی را از آن اراده می‌کند. «همین حالا دموکراسی انگلیسی و آمریکایی با دموکراسی فرانسوی یا ایتالیایی و حتی ایرلندی فرق دارد». ۵. حسین بشیریه نظریات دموکراسی را در سه گروه عمده دسته‌بندی کرده است: ۱. دموکراسی به معنای حکومت اکثریت مردم، ۲. دموکراسی به معنای حکومت قانون و

۳. دموکراسی به معنای حکومت متناوب چندین گروه. دموکراسی اکثریتی همان دیدگاه کلاسیک درباره دموکراسی است که به آرای ژان ژاک روسو بر می‌گردد. براساس این دیدگاه اکثریت هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند. دموکراسی به این معنا مظهر اراده اکثریت مردم است... برخی دیگر جوهر دموکراسی را در حکومت قانون می‌دانند. از این نگاه قدرت اساساً خطرناک است و باید به قانون محدود شود. حکومت خوب حکومت محدود است، اما اراده اکثریت محدودیتی بر قدرت محسوب نمی‌شود، بلکه ممکن است کار را به خودکامگی اکثریت بکشاند... اکثریت باید به وسیله نهادهای قانونی کنترل شود... دموکراسی نه حکومت مستقیم توده‌ها یا اکثریت مردم، بلکه وسیله‌ای برای مشورت با اکثریت در جهت حفظ منافع افراد و اقلیت‌هاست. برخی دیگر از نظریه پردازان معاصر جوهر دموکراسی مدرن را رقابت میان چندین گروه قدرت می‌دانند. ۶ دیویید هلد در یک برداشت کلی و جامع از تعریف‌های ارائه شده از دموکراسی می‌نویسد: تقریباً کلیه نظریه پردازان تجربی، به رغم اختلاف نظرهایی که با یکدیگر دارند دموکراسی را مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی تعریف می‌کنند که یک بافت سیاسی غنی از گروه‌های همسود پدید می‌آورد و امکان نفوذ و انتخاب رهبران سیاسی و حکومت اقلیت‌های متعدد را ممکن می‌سازد. «۷ دین» «۸ دین» در لغت در معانی متعددی از جمله طاعت، جزا و قرض به کار رفته است. در معنای استعاری نیز به معنای اطاعت از شریعت استعمال شده است. ۹. مفاهیمی که برای دین بر شمرده شده قابل احصا نیست؛ از این رو در این جا تعریف‌های ارائه شده از آن را در سه گروه دسته‌بندی کرده و مفهوم مورد قبول خود را از آن روشن می‌کنیم: ۱. عده‌ای دین را چنان گسترده معنا کرده‌اند که هر آیینی را ولو اعتقاد به خدا نیز در آن مطرح نباشد در بر می‌گیرد؛ ۱۰۲. برخی دیگر دین را تا حد احساس تنزل داده‌اند؛ ۱۱۳. گروهی اعتقاد به توحید، معاد و نبوت را شرط دین‌داری می‌دانند. ۱۲. قرآن کریم درباره دین و به طور خاص اسلام می‌فرماید: *أَنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ*؛ ۱۳ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است. *وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ*؛ ۱۴ و هر که جز اسلام دینی دیگر را جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است. *وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ*؛ دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است. ۱۵. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: *أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِحْلَاصُ لَهُ*؛ ۱۶ اساس دین، شناخت خداوند است و کمال شناخت او تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او یکتا و یگانه دانستن اوست و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست. براساس آیات و روایات رکن اصلی دین پذیرش خداوند تبارک و تعالی است و رکن دوم آن، تسلیم محض در برابر اوست. مصداق رکن دوم در طول زمان تحول پیدا می‌کند؛ قبل از بعثت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، اطاعت از پیامبران گذشته مصداق تسلیم در برابر خدا بود و در بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم خداوند در اطاعت او منحصر شده است. بنابراین منظور ما از «دین» آیینی است که از جانب خداوند به واسطه رسول مکرّم اسلام بر بشر عرضه شده و نحوه ارتباط بشر با خویشستن، با خدا، با اجتماع و با طبیعت را ارائه داده و توسط ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر و تبیین شده است. این دین امروزه تنها «دین» بر حق و تحریف نشده، از طریق قرآن و سنت و عقل در اختیار بشر می‌باشد که با روش مورد قبول شرع، نیازهای فردی و اجتماعی در هر زمان به دست فقها استخراج می‌شود. اجتماع دین و دموکراسی با توجه به مفاهیم «دین» و «دموکراسی»، در نگاه نخست، میان آن دو ناسازگاری در حد تناقض احساس می‌شود. «دموکراسی» هرگونه محدودیت در حکومت و دخالت در آن را به خواست انسان منحصر می‌کند و از پذیرش دخالت غیر انسان در سرنوشت خود شانه خالی می‌کند. واژه مردم سالاری خود گویای این نکته می‌باشد که در این نظام سیاسی «مردم» سالار و سرور بوده و در رأس حکومت جای دارند. خواست آنها ملاک مشروعیت نظام است و مشروعیت قوانین مدیون رضایت مردم است. بر فرض که مشروعیت به حقانیت تعریف شود، این مردم هستند که حق و باطل را تعیین می‌کنند. هر نظامی که مردم به آن روی آورند حق است و هر نظامی را که از آن روی برگردانند از حقانیت ساقط می‌شود. با رأی با واسطه و بی‌واسطه آنها سران نظام و کلیه مسئولان حکومت انتخاب می‌شوند و

با روی گردانی آنها باید از قدرت خلع شوند. در حالی که اسلام هم مشروعیت اصل نظام سیاسی و هم مشروعیت مجریان و کلیه دست‌اندرکاران نظام را، الهی می‌داند. اساساً از نظر اسلام هیچ منبع مشروعیتی به غیر از خداوند وجود ندارد. او حاکم علی الاطلاق است «ان الحکم الا لله» ۱۷. مشروعیت در اسلام، امر واقعی و حقانی است و حقایق با خواست‌ها متحول نمی‌شوند. کسانی حق حکومت دارند که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مأذون از طرف خداوند باشند. حکومتی که در رأس آن ولی فقیه قرار گرفته، با واسطه ائمه‌علیهم‌السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خداوند می‌رسد با این توصیف چگونه می‌توان حکومت دینی را نظام «مردم سالار» خواند؟ در این جا دو پاسخ را ارائه می‌کنیم. پاسخ اول: همچنان که از سؤال به روشنی بر می‌آید در آن سکولاریسم و امانیسم به عنوان عناصر دموکراسی پیش فرض گرفته شده و آنگاه دین در مقابل دموکراسی قرار گرفته است؛ ولی سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا این تقابل تصنعی نیست؟ آیا در مفهوم دموکراسی واقعاً امانیسم و سکولاریسم نهفته است؟ آیا این مفهوم خود تحمیل نوعی دیکتاتوری تحت نام دموکراسی به معتقدان ادیان نیست؟ آیا چنین ادعایی از مسلمانات است و نیازمند دلیل نیست؟ آیا می‌توان برای همه ادیان نسخه واحدی پیچید؟ اگر جامعه‌ای واقعاً با ادله قطعی عقلی، به این نتیجه رسیده باشد که سعادت آنها در گرو پیروی از دین خاصی است و آن دین نه تنها مشوق حضور مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی، بلکه همه را به آن مکلف ساخته باشد، چگونه برای افکار عمومی و افکار خواص قابل توجه است که به تمام باورهای متدینان به آن دین، با شعار «آزادی ادیان»، احترام بگذارند ولی به آنها حق ندهند نگاه دینی به دموکراسی داشته باشند و متناسب با فرهنگ خود نظام سیاسی خود را شکل دهند؟ این سؤال در برابر کسانی که مروج پلورالیزم معرفتی و اخلاقی بوده و به تبع آن بر طبل تساهل و تسامح می‌کوبند، بیشتر خودنمایی می‌کند. آنها باید توضیح دهند که چرا قانون پلورالیزم، تساهل و تسامح، این عرصه را در بر نمی‌گیرد؟ این نظریه هم با معنای لغوی دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم، ناسازگار است و هم با تلقی عموم نظریه پردازان چند دهه قبل و حتی با دیدگاه بسیاری از نظریه پردازان کنونی در جهان عرب همخوان نیست. به نظر می‌رسد در ورای این اشکال تراشی‌ها انگیزه‌های سیاسی نهفته است. اگر به تاریخچه دموکراسی نظری بیفکنیم ضدیت با دین را در نهاد دموکراسی نمی‌یابیم. چنین ویژگی خود با ایجاد پارادوکس، دموکراسی را نفی می‌کند. با ملاحظه تعریف‌هایی که از دموکراسی شده و به برخی اشاره کردیم روشن می‌شود که دموکراسی مستقیماً در مقابل دین قرار نگرفته است. ۱۸. این تعریف‌ها علی‌رغم اختلاف‌های جزئی و کلی، وجه مشترک‌شان آن خصلت ضد استبدادی و پذیرش فی‌الجمله حق مردم در حکومت است. از اغلب تعریف‌ها بر می‌آید رضایت مردم از حکومت عنصر اصلی دموکراسی می‌باشد. بعد از انقلاب اسلامی به منظور طرد ایران از جرگه کشورهای دمکراتیک که در حال بدل شدن به الگویی مناسب برای تلفیق دین و دموکراسی برای جهانیان به ویژه مسلمانان بود، نظریه پردازان غربی تلاش کردند تا با معرفی لیبرال دموکراسی به عنوان تنها مدل دموکراسی، در اذهان جهانیان چنین وانمود کنند که تلازمی ضروری و پایدار میان لیبرالیسم و دموکراسی وجود دارد و تفکیک آنها امری محال و ممتنع است. بعد از پیروزی اسلام گرایان در الجزایر و روی کار آمدن دولت کودتا با حمایت دولت‌های غرب، این تبلیغات دوباره اوج می‌گیرد. آنها در علت همکاری خود با دولت کودتا و سرنگونی اسلام گرایان گفتند تلفیق دین و دولت با دموکراسی سازگار نیست و ما به روی کار آمدن اندیشه غیر دمکراتیک و استبدادی رضایت نمی‌دهیم. این تر غیر علمی، سیاسی بلکه دیکتاتوری توانسته است اذهان بسیاری از مسلمانان را به خود مشغول دارد و برخی را به سوی طرد کامل دموکراسی و عده‌ای دیگر را به تحویل یا حتی کنار گذاشتن دین به نفع دموکراسی بکشاند. برخی دموکراسی را به این دلیل که بر انسان محوری و سکولاریسم بنا گشته، با روح خدا محوری اسلام ناسازگار یافته و رد کرده‌اند. اینها هرگونه دموکراسی خواهی را در خلاف مسیر اسلام ارزیابی می‌کنند. در مقابل کسانی که جهت‌گیری فکری‌شان به سوی غرب است بدون این که به آموزه‌های اسلام در رد سکولاریسم و امانیسم و ضدیت کامل اسلام با حکومت استبدادی و خودکامه توجه کنند، به کلی دین را از سیاست جدا دانسته تا مانعی پیش رویشان در دموکراسی خواهی

نداشته باشند. از سوی دیگر عده‌ای که نتوانسته‌اند انتساب سکولاریسم به اسلام را همانند مسیحیت بپذیرند، چاره را در آن دیدند که با اصل گرفتن حقانیت دموکراسی سکولار و با توسل به علم هرمنوتیک و ادعای قرائت‌های مختلف از دین، اسلام را، به گونه‌ای تفسیر کنند که با دموکراسی راست در آید. آقای مجتهد شبستری می‌نویسد: ارزش قانون قطعی لازم‌الاتباع خداوند که مخالفان دموکراسی از متروک شدن آن بیمناکند چگونه به دست می‌آید و چگونه معلوم می‌شود؛ آیا با توجه به مباحث فلسفی تفسیر متون (هرمنوتیک فلسفی) که خصوصاً در قرن بیستم دامن گسترده است می‌توان تفسیر معینی از یک متن را تنها تفسیر ممکن و درست و معتبر اعلام کرد؟ آیا با توجه به این مباحث، دیگر معنایی برای «نص» در مقابل «ظاهر» - آن طور که گذشتگان تصور می‌کردند - باقی مانده است؟ هیچ متنی تفسیر منحصر به فرد ندارد و از همه متون تفسیرها و قرائت‌های متفاوت می‌توان داد و هیچ متنی به این معنا «نص» نیست... اسلام به هر صورت که تصور شود گونه‌ای فهم و تفسیر از کتاب و سنت است و هیچ فهم و تفسیری از کتاب و سنت تا آن جایی که به انکار نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نرسد خروج از اسلام به شمار نمی‌آید. همه فهم و تفسیرهای کتاب و سنت همیشه و از سوی همه کس در افق فرهنگی - تاریخی معینی انجام شده است. ۱۹ پاره‌ای از احکام فقهی موجود با دو اصل مهم دموکراسی، مساوات حقوقی همه شهروندان و اصل هدف قانون باید تأمین منافع همه شهروندان باشد، معارضه دارد؛ مثلاً پاره‌ای از احکام فقهی از برتری‌های حقوقی مسلمانان یا مردان بر زنان سخن می‌گوید، پاره‌ای از احکام فقهی اگر قانون تلقی شوند، نه منافع همه شهروندان که منافع عده خاصی را تأمین می‌کنند. آیا باید این احکام فقهی را که در شرایط تاریخی معینی نقش خاص داشته‌اند، قوانین قطعی و ابدی و همه عصری خداوند اعلام کنیم و با آنها به جنگ دموکراسی برویم...؟

۲۰ در مقابل این عده، جمع کثیری تحت تأثیر این ترند قرار نگرفته و با ایمان به حقانیت اسلام و باور به توانایی اداره کامل جامعه از سوی اسلام، به دنبال معرفی نظام سیاسی مورد نظر اسلام هستند. آنها مروج این عقیده هستند که نه اسلام سکولاریسم را بر می‌تابد و نه سکولاریسم از ذاتیات دموکراسی است، بلکه دموکراسی در مقابل نظام دیکتاتوری، شیوه و شکل دیگری از اداره جامعه است، که می‌توان با اصلاح و متناسب ساختن آن با آموزه‌های اسلامی، ساختار حکومت اسلامی را بر اساس آن پایه‌ریزی کرد. امام خمینی بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که اسلام نه تنها ضدیتی با دموکراسی ندارد بلکه قویاً حامی آن است: ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد و دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است. ۲۱ جمهوری اسلامی... دموکراسی واقعی است. ۲۲ «حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها، و احکام اسلام هم احکام مترقی و دموکراسی پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق». ۲۳ اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است. ۲۴ آری اسلام با دموکراسی نه تنها ضدیتی ندارد، بلکه دموکراسی به راحتی از متون اسلامی قابل استخراج است. البته در این جا توجه به این نکته اساسی و کلیدی - که در بیانات امام خمینی هم بر آن تأکید شده - ضروری است که دموکراسی مورد تأیید اسلام، منحصر به فرد بوده و با دموکراسی‌های غربی تفاوت کامل دارد؛ در این دموکراسی‌ها سکولاریسم به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. امری که هرگز مورد تأیید اسلام نیست. از جواب کلی امکان جمع دین و دموکراسی که بگذریم، در این جا به صورت مشخص روشن می‌کنیم که در میان معانی فوق‌العاده زیاد «دموکراسی» و «دین»، کدامین برداشت از دین با کدامین مفهوم از دموکراسی سازگار هستند و با تلفیق آنها، می‌توان «دموکراسی دینی» را پایه‌ریزی کرد؟ اگر «دموکراسی» را به معنای حکومت مردم بر مردم به معنای حقیقی آن بدانیم، و اعتقاد بر این باشد که خواست مردم تنها ملاک مشروعیت است، به گونه‌ای که ممکن است نظام «الف» در زمان «ب» مشروع و در زمان «ج» به دلیل تحول خواست مردم نامشروع گردد، و یا مشروعیت آن بر اساس رضایت و عدم رضایت مردم نوسان پیدا کند، دموکراسی بدین معنا تعارض کامل با دین دارد و جمع میان آن دو، جمع میان ضدین است. اما اگر دموکراسی به معنای نظامی آزاد و ضد استبدادی باشد که در آن حقوق مردم محترم است. و مردم در گزینش برخی از مسؤولان نقش دارند و حاکمیت قانون مانع اعمال سلاطین

است، و بالاخره نظامی است مردمی و در خدمت عموم مردم و نه در خدمت گروه یا فرد خاص، دموکراسی بدین معنا نه تنها برخلاف اسلام نیست بلکه به راحتی از متن آن قابل استخراج است. حکومت اسلامی، حکومتی الهی - مردمی است. حکومت امام و امت است. با حکومت‌های تئوکرات قرون وسطی همان قدر بیگانه است که با نظام‌های استبدادی و فاشیستی سر ستیز دارد. اگر این تلقی را از دموکراسی داشته باشیم و دین را به معنای فوق بگیریم، دیگر نباید از امکان جمع میان اسلام و دموکراسی سخنی به میان آوریم، چون جمع فرع بر دوگانگی است. دموکراسی بدین معنا ذاتی حکومت دینی است و غیر قابل انفکاک از آن می‌باشد؛ به گونه‌ای که در حالت عادی، نظام غیر مردمی لزوماً غیر اسلامی هم خواهد بود. تلقی نخست از دموکراسی (حکومت مردم مردم) تلقی کلاسیک است. روسو در کتاب قرارداد اجتماعی چنین تصویری از دموکراسی را ارائه داده است. دموکراسی به این معنا به دلایل مختلف از جمله غیر عملی بودن آن، تخصصی بودن سیاست و حکومت که توده مردم از آن بیگانه‌اند و کارنامه بدی که دموکراسی توده‌ای و کنترل نشده از خود به جا گذاشته، طرفداران خود را از دست داده است. امروزه اغلب حامیان دموکراسی از معنای دوم آن جانب‌داری می‌کنند. دموکراسی در این معنا با انواع فرهنگ‌ها و نگرش‌ها قابل جمع می‌باشد. ماهیت دموکراسی سیاسی به عنوان مجموعه‌ای از شیوه‌ها و رویه‌ها آن را قادر می‌سازد که خود را با بسیاری از نهادهای سیاسی و اقتصادی تطبیق دهد. آن طور که تجربه نشان داده است نظام دموکراسی با اشکال حکومتی جمهوری، پادشاهی، نظام‌های دو حزبی و چند حزبی کم و بیش با سرمایه‌داری، سوسیالیسم و یا دولت رفاه، با انواع مختلف اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی و با سطح گوناگون پیشرفت‌های آموزشی و رفاه اقتصادی سازگار می‌باشد. ۲۵ دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم عملاً غیر ممکن بوده و تا کنون در هیچ کجا و هیچ زمانی تحقق پیدا نکرده است. آنچه در صحنه عمل دیده می‌شود، حکومت اقلیت بر عموم جامعه است. این تعداد اندک نیز یا نماینده اکثریت هستند و یا حتی ممکن است نماینده اقلیت باشند. در هر صورت عملاً به جای حکومت مردم، بزرگترین اقلیت از میان اقلیت‌های فراوان قدرت را به دست می‌گیرند. در این باره جان استوارت میل می‌نویسد: عباراتی از قبیل «حاکمیت مردم» یا «قدرت مردم بر مردم» حقیقت مسأله را درست بیان نمی‌کنند، چون آن مردمی که قدرت اعمال می‌کنند با آن مردمی که قدرت بر آنها اعمال می‌شود همیشه یکی نیستند. «حکومت کردن مردم بر خودشان» که این همه در پیرامونش گفت و گو می‌شود به واقع حکومتی نیست که در آن هر فردی حاکم بر سرنوشت خود باشد، بلکه حکومتی است که در آن سرنوشت فرد در جامعه به وسیله بقیه افراد جامعه تعیین می‌شود. از آن گذشته جمله «اراده مردم» یا «اراده ملی» عملاً این معنا را دارد که اراده «بخشی از مردم» که شمارشان زیادتر است یا درجه فعالیتشان بیشتر است باید بر باقی افراد جامعه تحمیل شود؛ به عبارت دیگر، زمام قدرت خلق به جای این که در دست تمام مردم باشد عملاً به دست اکثریت یا به دست آنهایی که خود را به وسایلی به عنوان اکثریت به جامعه پذیرانده‌اند می‌افتد. ۲۶ علی‌رغم تبلیغات وسیع که غربی‌ها علیه جمهوری اسلامی می‌کنند و نقش مردم را در آن ناچیز نمایش می‌دهند، خود نظام‌های لیبرال دمکرات تمایل چندانی به حضور مردم در سیاست ندارند و آن را مخل آزادی فرد می‌دانند. بدین جهت شاهد حضور سیاسی فوق العاده اندک مردم در نظام‌های لیبرالی هستیم. بیشترین نقشی که آنها ایفا می‌کنند حضور هر از چند گاه در انتخابات است. استفان دی تنسی می‌نویسد: در لیبرال دموکراسی‌های مدرن، دموکراسی در نخستین نگاه، اغلب به عنوان فرصتی برای شهروندان به منظور انتخاب آزادانه حاکمان در مقاطع گوناگون و نه اتخاذ تصمیمات حکومتی برای شهروندان به حساب می‌آید. ۲۷ لیبرال‌ها همیشه به توده مردم نگاه منفی داشته‌اند و به قول آربلاستر با اکراه به سوی دموکراسی روی آورده‌اند. ۲۸ و کوشیده‌اند تا تبیین‌هایی از دموکراسی را ارائه دهند که نقش توده مردم در آنها به غایت اندک باشد. سعی لیبرال‌ها بر آن است تا به جای آن که به دنبال توده حرکت کنند، توده مردم را به دنبال خود بکشانند و جهت حرکت آنها و حتی خواست آنان را تعیین کنند. برای آنها دموکراسی تا جایی قابل اعتناست که به جنبه لیبرالیستی حکومت خدشه‌ای وارد نشود و اصلی‌ترین شاخصه لیبرالیسم، آزادی به خصوص در عرصه اقتصاد است. میلتون فرید من نو - لیبرال معروف می‌گوید: «چون سود ورزی جوهر

دموکراسی است، هر دولتی که سیاست ضد بازار را تعقیب نماید ضد دمکراتیک است و حمایت مردم از آنها هیچ اهمیتی ندارد». ۲۹ ملاک دموکراسی نزد لیبرال‌ها قانون‌گرایی است، نه رأی اکثریت ۳۰ قانونی که براساس رأی نخبگان تنظیم می‌شود، نه براساس خواست عموم مردم. این ملاک در نظام‌های انتخاباتی برخی کشورها از جمله آمریکا و انگلستان قابل مشاهده است. برای مثال جرج دبلیو بوش با رأی کمتر از ۲۵ درصد واجدین شرایط، و در حالی که رقیب او حایز تعداد بیشتر آرا بود، وارد کاخ سفید شد. در سال ۱۹۵۱ نیز در انگلستان حزب محافظه‌کار با وجود کسب آرای کمتری از حزب کارگر، کرسی‌های بیشتری را در مجلس از آن خود کرد و در سال ۱۹۷۴ چنین اتفاقی برای حزب کارگر رخ داد و توانست با وجود آرای کمتر کرسی‌های بیشتری را به خود اختصاص دهد. ۳۱ این نظام‌ها به خوبی نشان می‌دهند که در ایالات متحده و انگلستان ملاک مشروعیت خواست اکثریت نیست. در این جا ذکر این نکته در تبیین امکان جمع میان دین و دموکراسی، لازم است که دموکراسی به عنوان روش، برخلاف نظام استبدادی کاملاً انعطاف‌پذیر بوده و تحت تأثیر فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، قالب متناسب را پیدا می‌کند. دموکراسی در ترکیبش با فرهنگ لیبرالی، دموکراسی لیبرال را تشکیل می‌دهد. از آن جا که لیبرال‌ها نیز فرهنگ واحدی ندارند، تنوع در دموکراسی‌های لیبرال را هم شاهدیم؛ برای مثال دموکراسی لیبرالی که در فرانسه حاکم است با آنچه در انگلستان هست، تفاوت دارد و هر دوی آنها با نظام آمریکا متفاوتند و در عین حال شباهت‌های وسیع آنها را هم نمی‌توان نادیده گرفت. «دموکراسی لباس ندرخته‌ای است که براساس قامت فرهنگی یک ملت و به دست همان ملت بریده و دوخته می‌شود.» ۳۲ بنابراین دموکراسی معنای متفق علیه ندارد. آنچه مهم است وجود معیارهای اصلی دموکراسی است که نظام سیاسی را از حالت استبدادی خارج و به نظامی مردمی تبدیل می‌کند. در نظام دمکراتیک برخلاف نظام استبدادی، مردم از روی رضایت و اشتیاق قوانین را به اجرا می‌گذارند و از حاکمان اطاعت می‌کنند نه از روی اجبار و تحمیل. بر این اساس دموکراسی در هر جامعه و در هر فرهنگی لباس متناسب با آن جامعه و فرهنگ را به تن می‌کند. طبیعی است که دموکراسی هم که با اسلام جمع می‌شود، ویژگی‌های اسلامی را با خود به همراه خواهد داشت. با این توضیح روشن شد که دموکراسی هیچ ضدیت و تعارضی با دین ندارد. دموکراسی اصولی دارد که با حضور آنها در هر جامعه‌ای، اعم از دینی یا غیر دینی، در آن جا حاضر می‌شود. می‌توان عناصر دموکراسی را که از لابه‌لای آثار برخی از نظریه‌پردازان استخراج می‌شود ۳۳ این گونه بر شمرد: ۱. اهتمام به آرای مردم در شکل‌گیری نظام سیاسی؛ ۲. برخورداری مردم از آزادی‌های حقوقی در چارچوب قانون؛ ۳. وجود زمینه‌های لازم انتقاد و سؤال مردم و نمایندگان آنها از مسئولان و در مقابل پاسخ‌گویی آنان و شانه خالی نکردن از وظایف خود؛ ۴. تساوی و برابری همگان در برابر قانون و نبود هیچ‌گونه مصونیت برای افراد یا گروه‌های اجتماعی خاص؛ ۵. وجود اصول و ضوابط در جا به جایی و تغییر مسئولان و مادام‌العمر نبودن مناصب؛ ۶. هدف نظام خدمت به عموم مردم باشد نه طبقه خاص، گروه خاص و فرد خاص. این اصول - البته نه به آن معنا که در دموکراسی‌های سکولار ادعا می‌شود، بلکه به معنای خاص اسلامی - به بهترین وجه در منابع اسلامی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. آنها را می‌توان به راحتی از نهج البلاغه حتی فقط از نامه گران سنگ حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر، استخراج کرد. ۳۴ پاسخ دوم: پاسخ دوم به اشکال تعارض دین و دموکراسی، این است که گفته می‌شود: این اشکال از عدم توجه به یک مغالطه ناشی می‌شود. یکی از شرایطی که علمای منطق برای تناقض ذکر کرده‌اند وحدت موضوع می‌باشد که در این جا لحاظ نشده است. موضوع دین غیر از موضوع مردم سالاری است. موضوع دین روح و محتوای حکومت و خط مشی آن است، در حالی که مردم سالاری از ساختار و نهادهای حکومت و نحوه توزیع قدرت سخن می‌گوید؛ در واقع بحث از دموکراسی بحث از کارآمدی نظام است. بعد از اتخاذ نظر در مبنای مشروعیت نوبت به این بحث می‌رسد که چگونه می‌توانیم بر اساس این مبنا یک نظام کارآمد بسازیم؟ پاسخ به این سؤال همیشه یکسان نیست. باید براساس فرهنگ هر جامعه و براساس مقتضیات زمان و مکان پاسخ در خور را برای آن یافت. چه بسا ممکن است دموکراسی برای جامعه‌ای، نظام کارآمد باشد، ولی برای جامعه‌ای دیگر نه، و یا ممکن است برای جامعه‌ای در زمانی

کارآمد نباشد و در زمانی دیگر مناسب‌ترین نظام باشد. در هر صورت نمی‌توان یک سیستم را برای تمام جوامع تجویز کرد. البته تمام فرهنگ‌ها و تمام ایدئولوژیها ظرفیت یکسانی ندارند و ممکن است تاب تحمل برخی از نظام‌ها را داشته باشد و برخی دیگر را نه. برای مثال اسلام به عنوان دین جاودانی هرگز با استبداد قابل جمع نیست، اما با برخی قرائت‌ها از دموکراسی سازگار است. در اسلام حقوق مردم به رسمیت شناخته شده و بین مردم و حکومت حقوق متقابل برقرار است. اسلام با استبداد و خودکامگی، مخالف است. در اسلام اصل شورا و اصل امر به معروف و نهی از منکر، اصل بیعت و ... وجود دارد. بنابراین دموکراسی می‌تواند با ترمیم‌هایی ساختار حکومت اسلامی را عملیاتی کند. وقتی دموکراسی قالب حکومت دینی قرار گیرد تحت تأثیر آن بازسازی می‌شود و شکل متناسب با دین به خود می‌گیرد. این نظام در جایی می‌تواند به اجرا در آید که اکثر اعضای جامعه مؤمن به دین باشند. «مردم سالاری دینی» در جوامعی قابل اجراست که در آن مردم آزادانه از روی ایمان و با تدبر و تعمق به این نتیجه رسیده‌اند که سعادت دنیا و آخرتشان در گرو اطاعت از دین است و بر همین اساس خواست خود را با خواست دین هماهنگ می‌کنند و دین را به عنوان قابل اعتمادترین منبع برای نظر و عمل، محور رفتارهای فردی و اجتماعی خود قرار می‌دهند. آنها احترام به خویشان را در اجرای احکام الهی می‌دانند و هرگونه بی‌توجهی به این خواسته را بزرگترین اهانت به خویشان و تزییع حقوقشان می‌دانند. ولی فقیه نیز به نیابت از معصوم حافظ حقوق مردم است نه تزییع کننده آن. او فردی است متخصص، اسلام شناس و مسلط بر هوای نفس خویش. وظیفه اوست تا به عنوان دیده‌بان امین، حافظ منافع واقعی مردم باشد و حرکت جامعه را بر اساس اسلام همان چیزی که خواست مردم است، سازماندهی کند. بنابراین در مردم سالاری دینی مردم حکومت می‌کنند؛ منتها با این تفاوت که جامعه اسلامی خواست‌های خود را با شرع تطبیق می‌دهد نه با هواهای نفسانی خویش، و این کار را از روی رضایت و خرسندی انجام می‌دهند نه از روی اجبار و تحمیل، و معتقدند تنها آنچه اسلام فرموده سعادت آنها را در دنیا و آخرت تأمین خواهد کرد. هر متفکر آزاداندیشی که واقعاً از دموکراسی جانب‌داری می‌کند، بر اساس اصول و جوهره دموکراسی باید به جوامعی که منکر سکولاریسم هستند حق دهد تا آنها بر اساس ایمان و عقیده خود آن گونه عمل کنند که می‌اندیشند و نظامی را تأسیس کنند که دلخواه آنهاست. پی‌نوشت‌ها ۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم و فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره). ۲. توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰) بخش سوم. ۳. همان، ص ۱۹۲.۴. دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر (تهران: روشنگران، ۱۳۶۹) ص ۱۳.۵. حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴) ص ۲۸۷.۶. دیوید هلد، پیشین، ص ۲۹۵.۷. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری) - (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰) ص ۱۳۶.۸. شایان ذکر است در این مقاله منظور ما از «دین»، دین اسلام است؛ تنها به دلیل مأنوس بودن مردم سالاری دینی این عنوان را برگزیده‌ایم و إلاً مردم سالاری اسلامی عنوان مناسب‌تری بود. ۹. الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق صنوان عدنان (دمشق: دارالعلم، ۱۴۱۶ ق). ۱۰. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹) ص ۱۹.۱۱. همان، ص ۱۸.۱۲. محمد تقی مصباح یزدی، «معرفت دینی»، فصلنامه مصباح، ش ۲۰ (۱۳۵۷) ص ۵.۱۳. آل عمران (۳) آیه ۱۹.۱۴. همان، آیه ۸۵.۱۵. نساء (۴) آیه ۱۲۵.۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۱.۱۷. انعام (۶) آیه ۵۷.۱۸. مکفرسون گرافور برو، زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال، ترجمه مسعود پدram (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶)؛ همو، جهان واقعی دموکراسی، ترجمه علی معنوی (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)؛ دیوید هلد، پیشین. ۱۹. محمد مجتهد شبستری، نقدی بر قرائت رسمی از دین (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹) ص ۱۱۴.۲۰. همان، ص ۱۱۶.۲۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۰۹.۲۲. همان، ص ۵۰۳.۲۳. همان، ج ۵، ص ۴۲۹.۲۴. همان، ص ۳۵۳.۲۵. ویلیام انبشتاین و ادوین فاگلیمان، مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه حسینعلی نوروزی (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۶۶) ص ۲۴۰.۲۶. جان استوارت میل، رساله درباره آزادی، ص ۳۱.۲۷. استفان دی، تنسی، مبانی علم سیاست، ترجمه حمید رضا ملک محمدی (تهران: دادگستر، ۱۳۷۹) ص ۲۰.۲۸. آنتونی آربلاستر،

خالف فیه...» (۵) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از اینرو بگفتار مخالف اعتنائی نیست. و ابن شهر آشوب در مناقب گوید: «اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله اقتربت الساعة...» انه اجتمع المشرکون. و آنگاه داستان را نقل کرده (۶). و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گوید: «المفسرون باسرههم علی ان المراد ان القمر حصل فيه الانشقاق...» (۷). مفسران همگی بر این عقیده‌اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد... و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می‌کند. و از قاضی در شفاء نقل شده که گفته: «اجمع المفسرون و اهل السنة علی وقوع الانشقاق . (۸) چنانچه ابن کثیر در سیره النبویه گوید: «و قد اجمع المسلمون علی وقوع ذلك فی زمنه علیه الصلاة و السلام و جاءت بذلك الاحادیث المتواترة من طرق متعددة تفید القطع عند من احاط بها و نظر فيها» (۹). -مسلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره نیز از طرق متعدده در این باره رسیده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته و در آنها نظر افکنده موجب قطع خواهد شد. و مرحوم علامه طباطبائی از دانشمندان و مفسران معاصر نیز فرموده: «آیه شق القمر بید النبی (ص) بمکه قبل الهجرة باقتراح من المشرکین مما تسلّمها المسلمون بلا- اریاب منهم .- معجزه شق القمر بدست رسول خدا (ص) در مکه پیش از هجرت بنابدرخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده‌اند. و از دانشمندان معاصر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی نویسنده کتاب فقه السیره در اینباره گوید: «و هذا امر متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی (ص) و انه کان احدی المعجزات (۱۰). -و این چیزی است که میان علماء مورد اتفاق است که در زمان رسول خدا (ص) اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست. و این بود نمونه‌هایی از گفتار علماء و محدثین شیعه و اهل سنت در اینباره، و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته‌های مخالفان صرف نظر کرده و بدنبال بخش بعدی برویم و انشاء الله تعالی در پایان مقاله به برخی از شبهات آنها پاسخ خواهیم داد. ۴- دلیلی از قرآن کریم بجز برخی معدود از اهل تفسیر همانگونه که در خلال بحثهای گذشته گفته شد: عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته‌اند: آیه مبارکه: «اقتربت الساعة و انشق القمر، و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر». -قیامت نزدیک شد و ماه شکافت، و اگر معجزه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند جادویی است مستمر. دربارۀ همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان رابازگو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه‌ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند: جادویی است مانند جادوهای دیگر. تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته‌اند: «انشق در اینجا بمعنای سینشق است یعنی بزودی در قیامت ماه دو نیم خواهد شد و اینکه بلفظ ماضی آمده بخاطر اینکه محققا واقع خواهد شد، ولی این تفسیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیاری پایه است و دلالت آیه بعدی که می‌فرماید: «و ان یروا آیه یعرضوا، و یقولوا سحر مستمر» آنرا رد می‌کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن‌ترین شاهد است بر اینکه منظور از «آیت معجزه بقول مطلق است، که شامل دو نیم کردن ماه هم می‌شود، یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند میگویند سحری است پشت سر هم، و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست، روزیست که همه حقایق ظهور می‌کند، و در آنروز همه در بدر دنبال معرفت می‌گردند، تا بآن پناهنده شوند. و معنا ندارد در چنین روزی هم بعد از دیدن شق القمر» باز بگویند این سحری است مستمر، پس هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمر آیت و معجزه‌ای بوده، که واقع شده، تا مردم را بسوی حق و صدق دلالت کند، و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند و بگویند سحر است. نظیر تفسیر بالا در بی‌پایگی گفتار بعضی دیگر است که گفته‌اند: کلمه آیت اشاره است بآن مطلبی که ریاضی دانان این عصر بآن پی برده‌اند، و آن اینست که کره ماه از زمین جدا شده، همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده، پس جمله و انشق القمر» اشاره است بیک حقیقت علمی، که در عصر نزول آیه کشف نشده بود، بعد از صدها قرن کشف شد. وجه بی‌پایگی این تفسیر اینست که در صورتی که گفتار ریاضی دانان صحیح باشد آیه بعدی که می‌فرماید: «و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» با آن نمی‌سازد، برای اینکه از احدی نقل نشده که گفته باشد خود ماه سحری است مستمر. علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است، و آنچه در آیه شریفه آمده انشقاق است، و انشقاق را جز پیاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن اطلاق نمی‌کنند، و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که

قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی‌گویند. و نظیر وجه بالا در بی‌پایگی این وجه است که بعضی اختیار کرده گفته‌اند: انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت شب‌هنگام طلوع آن است، و نیز اینکه بعضی دیگر گفته‌اند: انشقاق قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق. البته این آیه خالی از این اشاره نیست، که انشقاق قمر یکی از لوازم نزدیکی ساعت است. ۵- پاسخ از چند اشکالیکی از اشکالهائی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا(ص) نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این، روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می‌دانستند کرده‌اند و خلاصه فرضیه آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می‌دانستند و مجموعه آنها را نیز نه فلک می‌پنداشتند که همانند ورقه‌های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک می‌گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می‌کرد، و روی این نظریه می‌گفتند خرق و التیام - یعنی شکسته و بسته شدن - در آنها محال است، و چون شق القمر - دو نیم شدن ماه - و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک می‌شد آنرا منکر شده و یا دست‌به‌تاویل و توجیه در آنها می‌زدند، غافل از آنکه قرن‌ها قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آنرا مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم، و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم، لا الشمس یبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون». (سوره یس آیه ۳۸-۴۰) که اولاً - حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت می‌دهد، و ثانیاً «فلک را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این مدار بصورت شنا» و شناوری بیان فرموده، و فضای آسمان بی آنها را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضائی و موشکها و آپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید، و برهیت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت (آیه ۱۱) آمده که می‌فرماید: «ثم استوی الی السماء و هی دخان که آسمان را همانند دودی دانسته، و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست. اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده‌اند اینست که اگر اینطور که می‌گویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیا دیده باشند، و رصد بندگان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند، چون این از عجیب‌ترین آیات آسمانی است، و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می‌کنند نظیری برای آن سراغ ندارد، و قطعاً اگر چنین حادثه‌ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکار می‌بردند، و می‌بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری از آن دیده می‌شود؟ پاسخی که از این اعتراض داده‌اند خلاصه‌اش این است که گفته‌اند: اولاً - ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده باشند، زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می‌دهد که مردم از آن غافلند، و اینطور نیست که هر حادثه‌ای رخ دهد مردم بفهمند، و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته، پشت‌به‌پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند. و ثانیاً سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب غیره رصدخانه‌ای نداشتند، تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه‌هایی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد در شرق درهند، و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالیکه تاریخ از وجود چنین رصدخانه‌هایی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی‌الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده. علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل داشته‌اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند) بامکه اختلاف افق داشته‌اند، اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشد آن بلاد جریان را نبینند، چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده، و در حوالی غروب خورشید اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده، و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده‌اند که اتصال یافته بوده. از اینهم که بگذریم، ملت‌های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بتخانه را در امور دینی و مخصوصاً حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض

می‌دانیم، و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیده گرفته و نقل نکرده‌اند. اشکال دیگری هم برخی با استناد به پاره‌ای از آیات کریمه قرآنی کرده‌اند که مرحوم علامه طباطبائی در ذیل همین آیات سوره قمر نقل کرده و جواب کافی و شافی به آن داده بتفصیلی که هر که خواهد به تفسیر المیزان آن مرحوم مراجعه نماید. و بطور کلی در پاسخ این گونه اعتراضات و شبهات باید بگوئیم: ما وقتی مسئله نبوت را پذیرفتیم و به غیب ایمان آورده و معجزه را قبول کردیم دیگر جائی برای بحث و رد و ایراد و تاویل و توجیه باقی نمی‌ماند، مگر با کدام تجزیه و تحلیل مادی مسئله شکافتن سنگ سخت با ضربه چوب و بیرون آمدن دوازده چشمه آب گوارا قابل توجیه است (۱۱)، و با کدام حساب ظاهری حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم برهم زدن از صنعا به بیت المقدس قابل درک و قبول است (۱۲)، و با کدام وسیله‌ای - جز معجزه - میتوان عصای چوبی را به ازدهائی بزرگ ثعبان مبین تبدیل نمود (۱۳)، و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنرا شکافت، و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (۱۴) و لشکری عظیم را از آن دریا عبور داد. اینها و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمده و روایات صحیحه اثبات آنها را تضمین کرده که از آن جمله است معجزه معراج جسمانی و «شق القمر» و در برابر آنها نمی‌توان با تئوریها و فرضیه‌هایی همچون محال بودن خرق و التیام در افلاک و هیئت بطلمیوسی که سالها و قرن‌ها بعنوان یک قانون مسلم علم هیئت مورد قبول دانشمندان بوده و امروزه بطلان آن به اثبات رسیده و بصورت مضحکه‌ای در آمده دست‌بتاویل و توجیه‌این آیات و روایات زد، چنانچه برخی در گذشته و یا امروز متاسفانه اینکار را کرده‌اند. و اساس این توجیها و تاویلات آن است که ظاهرا اینان معنای صحیح نبوت و «وحی و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته‌اند با فکر مادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند، و قدرت‌لا یزال و بی انتهای آفریدگار جهان را از یاد برده‌اند و در نتیجه به چنین تاویلاتی دست زده‌اند و گرنه بگفته و یلیم جونز» (۱۵) :- آن قدرت بزرگی که این عالم را آفرید از اینکه چیزی از آن کم کند یا چیزی بر آن بیفزاید عاجز و ناتوان نخواهد بود! و بگفته آن دانشمند دیگر اسلامی دکتر محمد سعید بوطی (۱۶) اطراف وجود ما و بلکه خود وجودمان را همه گونه معجزه‌ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیدا کرده‌ایم برای ما عادی شده و آنها را معمولی می‌دانیم در صورتیکه در حقیقت هر کدام معجزه و یا معجزاتی شگفت‌انگیز است. مگر این ستارگان بی‌شمار، و حرکت این افلاک، و قانون جاذبه زمین و یا ستارگان دیگر، و حرکت ماه و خورشید، و این نظم دقیق و حساب شده، و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشت بلکه خلقت خود انسان - که آن دانشمندان بزرگ او را موجود ناشناخته نامیده - و گردش خون در بدن، مسئله روح، و مسئله مرگ و حیات، و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که در وجود انسان و خلقت حیوانات و موجودات دیگر بکار رفته و موجود است معجزه نیست! با اندکی تأمل و دقت انسان به اعجاز همگی پی برده و همه را معجزه میدانند ولی از آنجا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیدا کرده و از حالت اعجازی آنها غافل شده‌ایم. یک تذکر پایانی هم‌انگونه که گفتیم: در مسئله معراج و شق القمر هر چه را برای ما از نظر قرآن و حدیث صحیح به اثبات رسیده می‌پذیریم، و اما پاره‌ای از روایات غیر صحیح و به اصطلاح شاذ، ای را که در کتابها دیده می‌شود، مانند آنکه در مسئله شق القمر نقل شده که ماه به دونیم شد و بگریبان رسول خدا رفت و سپس نیمی از آستین راست و نیمی از آستین چپ آنحضرت خارج شد و دوباره به آسمان رفت و بیکدیگر چسبید. نمی‌پذیریم و بلکه اینگونه نقلها را مجعول می‌دانیم. و بگفته ابن کثیر این گفته برخی قصه پردازانی است که هیچ اصلی ندارد و دروغی آشکار است که صحت ندارد (۱۷). و یا پاره‌ای از خصوصیات و روایاتی که در داستان معراج و مشاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آسمانها و بهشت و دوزخ آمده و روایت صحیح و نقل معتبری آنرا تایید نکرده مانمی‌پذیریم و اصراری هم به قبول آن نداریم. پی‌نوشتها: ۱. بحار الانوار - ج ۱۷ - ص ۳۵۴ و ۳۵۷.۲. المیزان - ج ۱۹ - ص ۶۹ و ۷۲.۳. بحار الانوار - ج ۱۷ - ص ۳۴۷-۳۶۳، سیره ابن کثیر - ج ۲ - ص ۱۱۳-۱۲۱.۴. به صفحه ۳۵۰ از جلد ۱۷ بحار و پاورقی آن مراجعه شود. ۵. مجمع البیان - ج ۹ - ص ۱۸۶.۶. بحار الانوار - ج ۱۷ - ص ۳۵۷.۷. مفاتیح الغیب - ج ۲۹ - ص ۲۸.۸. بحار الانوار - ج ۱۷ - ص ۳۴۹.۹. سیره النبویه - ج ۲ - ص ۱۱۴.۱۰. فقه السیره - ص ۱۱.۱۵۰. (و او حینا الی موسی اذا استسقی قومه ان

اضرب بعصاك الحجر، فانجست منه اثنتا عشرة عينا...» (سوره اعراف-آیه ۱۶۰). ۱۲. «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک...» (سوره نمل-آیه ۴۰). ۱۳. «فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین (سوره شعرا-آیه ۳۲). ۱۴. به آیات مبارکه سوره بقره-آیه ۵۰ و سوره طه-آیه ۷۷ و سوره شعرا-آیه ۶۳ و سوره دخان-آیه ۲۴ مراجعه شود. ۱۵. و ۱۶. فقه السیره-ص ۱۵۰-۱۷. ۱۵۱. سیره النبویه ابن کثیر-ج ۲-ص ۱۲۰-۱۲۱.

<http://www.rasoolnoor.com/modules.php?name=Maghaleh&pa=showpage۲&pid=۷۶>*

اسراف و صرفه جویی در فرهنگ اسلامی

۴۹

اسراف و صرفه جویی در فرهنگ اسلامی

مسئله اسراف و قناعات از مفاهیم و گزاره های مورد اهتمام دین مبین اسلام است که به بیان های مختلف در آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیه السلام مورد بحث و تأکید گسترده ای قرار گرفته است. معنی و مفهوم اسراف: اسراف در لغت به معنی تجاوز و زیاده روی است، بنابر این در مورد اعتقادی و همچنین در تمام افعال و اعمال انسانی متصوران به گونه ای که تجاوز و زیاده روی و زیاده خواهی از هر چیزی مصداق اسراف و عامل آن را اسراف می نامند به گونه ای که انسان در باره خود یا دیگری چیزی را که دروغ و سزاوار نیست معتقد شود یا در جایگاهی قرار بگیرد که فاقد شایستگی های لازم در آن جایگاه میباشد. یا حتی بیهوده تلف نمودن فرصت ها یا وقت گذرانی در امور غیر ضروری و نیز آنچه که سزاوار تصدیق و اعتقادات باور نداشتن مثل ضرورت اعتقاد به خدا، نبوت، امامت و معاد و که از نظائر اسرافند. قرآن کریم در اینگونه موارد، نمونه هایی می فرماید: الف) اعتقاد فرعون به ربوبیت خودش: «یا ایها الملاء ما لکم ما علمت لکم من اله غیر» (سوره قصص آیه ۳۸) «که برای شما خدایی نمی شناسم» پاسخ خداوند به فرعون: «و ان فرعون لعالٍ فی الارض و انه لمن المسرفین» (سوره یونس آیه ۸۱) «و فرعون برتری طلبید در زمین و پروردگار عالم او را از مسرفین خواند» ب) عدم ایمان به خدا، نبوت، امامت، معاد و عدل: و این چنین جزا می دهیم کسی را که از حد بگذراند (اسراف) به پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت است. اسراف و تبذیر: اسراف به معنای تجاوز از حد و زیاده روی کردن است، که آن یا از جهت کمیت است، که صرف کردن مال است در موردی که سزاوار نیست و یا از جهت کیفیت است و آن صرف کردن مال است در موردی که سزاوار است، لکن بیشتر از آنچه شایسته است و از همین جهت صرف مال را در موردی که سزاوار نیست (تبذیر) گفته اند. و صرف مال را در زیادتر از آنچه سزاوار می باشد (اسراف) دانسته اند.. اسراف حتی در امور مباح هم جایز نیست: موضوع صرفه جویی به قدری در اسلام اهمیت دارد که علمای اخلاق تأکید می کنند سزاوار است مؤمن در امور مباح سعی کند که اسراف نکند، مانند اسراف در خواب، بیداری، حرف زدن، خوردن چنانکه در حدیث است. خدا پر خور و پر خوابی را دشمن می دارد. در نکوهش اسراف و تبذیر، و ارزش و جایگاه میانه روی و بهره گیری صحیح از نعمت های الهی در آیات قرآنی و روایات اسلامی سخن فراوان به بیان آمده است. برخی از این آیات عبارتند از: اسراف و تبذیر در نگاه قرآنی: ۱- اسراف کاران از اصحاب آتش اند: «و ان المسرفین هم اصحاب النار» و همانا اسراف کاران همراهان آتش اند» (غافر / ۴۳) ۲- خداوند گمراه کننده مسرفین است: «کذالک یضل الله من هو مسرف مرتاب» و بدینسان گمراه کند خدا هر که را که فزونی خواه و شک آورنده است. «(غافر / ۴۳) ۳- خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد: «و لا تسرفوا لا عیب المسرفین» اسراف نکنید چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد» (انعام / ۱۴۱) ۴- درست و صحیح مصرف نکردن مبعوض خداوند است: «کلوا و الشربوا و لا تسرفوا انه لا عیب المسرفین» «بخورید و بیاشامید ولی هرگز اسراف نوزید همانا خداوند اسراف کاران را دوست ندارد» ۵- میانه روی در هر کاری حتی در انفاق پسندیده

است: «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یفتروا و کان بین ذالک قواماً» و آنانکه گاهی انفاق کنند نه فزون رفتند و نه سخت گیرند و باشد میان این اندازه‌ها از تدبیر در آیات قرآن کریم بخوبی درمی یابیم که مسئله اسراف در معنای بسیار وسیعی در قرآن بکار برده شده است. همانگونه که در روایات نیز آمده است اسراف مراتب مختلفی دارد! به گونه ای که گاهی مختص به خوردن و آشامیدن است و گاهی ضایع کردن نعمات معنوی، مادی و حتی استفاده نادرست از امکانات معنوی در زمره ظلم و اسراف اختصاص یافته است. نکته جالب توجه توصیه قرآن به بازگشت اسراف کنندگان از راهی که در پیش گرفته اند به راه نیکی و صرفه جویی است. از این رو تأکید می کند که مسرفین از رحمت و بخشش الهی مایوس نشوند. خدای متعال در آیه ۲۷ سوره بنی اسرائیل نیز اینگونه تکلیف می کند که: در فرهنگ اسلامی همانگونه که دیدیم، زیاده روی در مصرف و استفاده از نعمت های مادی را از پائین ترین مراتب اسراف می داند، گستردگی مقوله اسراف آنچنان است که حتی در بحث عقاید و اعمال فردی و اجتماعی راه پیدا نموده و به جرأت می توان گفت: در هیچ مذهبی به این اندازه برمیانه روی و اعتدال سفارش و تأکید نشده است. جایگاه قناعت در روایات: ۱- میانه روی لشکر عقل؛ «امام کاظم (ع): در وصیت نامه ای به هشام یکی از لشکریان عقل را میانه روی از لشکریان جهل زیاده روی است.» ۲- ۴- بخشش و ترحم اسراف کار هم مذموم است: «حضرت امیر (ع): زیاده روی و اسراف مکن زیرا بخشش (اسراف کار مورد ستایش نیست و تنگدستی او هم مورد ترحم واقع نمی شود)» ۳- میانه روی باعث پایداری نعمت می شود: «امام موسی بن جعفر (ع): به کسی که در زندگی میانه روی و قناعت کند نعمت او باقی می ماند و آنکه با تبذیر و اسراف زندگی کند، نعمتش از بین می رود» ۴- ۶- زیاده از حد اسراف است: «امیرالمؤمنین (ع): هر چیزی بیشتر از اقتصاد (میانه روی) اسراف است» ۷- علاوه بر این در سخنان گوهر بار ائمه و اولیاء الهی (ع) اسراف و زیاده روی به عنوان عوامل تباهی مال و ثروت و از بین رفتن برکت و مقدمه و زمینه فقر و تنگدستی یاد شده است. قناعت فضیلت بزرگان: در کنار بحث اسراف که همواره در اسلام مورد مذمت قرار گرفته مسئله قناعت از جمله ی خصلت ها و ویژگی های ارزشمند برای یک مسلمان بشمار می رود، و همواره مورد توجه اسلام و اولیاء دین قرار گرفته است. در فرهنگ اسلامی صفت قناعت از جمله صفات فاضله و اخلاق حسنه و از آن بعنوان وسیله ای که سعادت ابدی آدمی را به دنبال داشته است بی تردید جای گرفتن قناعت در فرهنگ اسلامی و ترویج آن توسط بزرگان اهل فن صرف نظر از جایگاه علمی و تأثیرات شگرفی که در زندگی آدم ها دارد موضوعی کاملاً تثبیت یافته ی تجربی است که آدمی همواره عدم رعایت آن را از دست دادن فرصت ها و داشته های خویش به تلخی تجربه نموده است. این تجربه آن زمانی تلختر و کشنده است که آسیب زدگی اجتماع و زندگی مردمان بعثت قناعت ناپذیری و گرایش به اسراف و تبذیر باشد. امام باقر (ع) می فرماید: «هر که قناعت کند به آنچه که خدا به او می دهد، غنی ترین مردم است». در بسیاری از کتب اخلاقی خو گیری نفس انسان با صفات برجسته اخلاقی نقطه آغاز حرکت انسانی به سمت کمال حقیقی آسمانی بشمار می آید. از جمله این صفات برجسته، قناعت پذیری و قانع بودن به موهبت های خداوندی است. در حقیقت علمای اخلاق در کنار بیان فضیلت های قناعت، روش های تحصیل این صفت پسندیده مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده اند و به صورت مفصل به این امر پرداخته اند. بر این اساس در می یابیم که در آموزه های دینی ما علاوه بر اینکه مسئله قناعت و صرفه جویی یک مسئله تأثیر گذار در جامعه به حساب می آید به ابعاد اجتماعی آن نیز پرداخته شده و بعنوان یک فضیلت همواره مورد تشویق قرار گرفته است. به هم پیوستگی اجتماع و اثر پذیری تغییرات زندگی مردم بر یکدیگر و ضرورت، گریز از آسیب های طبیعی و غیر طبیعی و نیز در نظر گرفتن نیازهای روز مره و آینده زندگی نیاز آدمی را به رعایت فرهنگ قناعت صد چندان می کند. صرفه جویی و قناعت در ایات و هنر ایرانی: ادباء، شعرا، هنرمندان ایرانی در طول تاریخ به لحاظ دغدغه های فراوان از پیامد های اسراف سخنان فراوانی را در این زمینه به یادگار گذاشته اند. سعدی شاعر شیرین سخن ایران در کتاب بوستان سعدی از بدی اسراف و تشویق به صرفه جویی چنین آورده است. چو کم خوردن طبیعت را. راه های مبارزه با اسراف: الف) استفاده از ظرفیت

های دینی عمومی: مردم ایران بعثت پیوند با دین و مظاهر مقدس دینی که دارند بخوبی سنت های نهادینه شده را می پذیرند و بر آن می گمارند. بیان و آیات قرآن کریم و احادیث نورانی معصومین علیه السلام در مذهب اسراف و ترغیب به صرفه جویی بهترین راه کار عمومی سازی و نهادینه سازی فرهنگ صرفه جویی و پرهیز از اسراف است. ب) بازنگری وقایع تاریخی و رخدادهای طبیعی: به تصویر کشیدن سرانجام اسراف کاران در همه طبقات اجتماعی و پیوند آنها با اتفاقات طبیعی از جمله عوامل باز دارنده اسراف گرایی و سوق دادن جامعه به سمت و سوی قناعت و صرفه جویست بی گمان در این قسمت بیشترین نقش را رسانه های جمعی بویژه رادیو و تلویزیون می تواند ایفا نماید. ج) ارتباط بخشی بلایای طبیعی به موضوع اسراف: به نظر می رسد مسائلی نظیر کم آبی، خشکسالی و بهترین دلایل اثبات بدی اسراف و مفید بودن قناعت در زندگی روزمره است. برای مبارزه با اسراف و ترویج مصرف صحیح، به ریشه ها باید استناد در این میان خود خشکسالی و کم آبی و دلیل بسیار خوبی برای وادار نمودن جامعه به اهتمام در قناعت و صرفه جویی است. البته غافل نمائیم ناهماهنگی عملکرد برخی دستگاه های فرهنگی خاصه صدا و سیما با گفتار ها و تذکرات دلسوزان خود عامل مهم در بی توجهی به مصرف درست و گرایش به اسراف و ریخت و پاش های غیر ضروری می باشد. به عنوان مثال با وجود این همه تبلیغ از مد گرایی و تجمل گرایی با صرفه جویی و نهادینه ساختن فرهنگ آن در جامعه بهیچ عنوان سازگاری ندارد و اسراف از پائین ترین مرتبه شروع . پی نوشت ها : ۱، ۲ - گناهان کبیره ۳ همان ص ۴۱۰۳ - تحف العقول ص ۵۳۴ - غررالحکم ص ۶۳۴ - مجموعه الاخبار باب ۱۷۱ حدیث ۶ / ۹ - کلیات سعدی ۷ - تحف العقول ص ۸۳۰۱ - معراج السعاده ص ۹۳۸۷ - کلیات سعدی تهیه کننده: کارشناس آموزش و پژوهش

*<http://www.lorestan-tebyan.ir/sub.aspx?id=۱۳۷۵>

تاریخ انبیا

تألیف: سید هاشم رسولی محلاتی - تلخیص: مهدی نیک نژاد و حسین یعقوبی

خلاصه کتاب اقرا بسم ربك الذی خلق الخلق الانسان من علق ۲ اقرا وربك الاكرم ۳ الذی علم بالقلم ۴ علم الانسان ما لم يعلم ۵ کلا ان الانسان لیطغی ۶ ان راه استغنی ۷ ان الی ربك الرجعی تهیه کنندگان: مهدی نیک نژاد حسین یعقوبی منبع: تاریخ انبیا تألیف دانشمند محترم آقای حاج سید هاشم رسولی محلاتی جلد سوم انتشارات علمیه اسلامیة آخرین کسی که از طایفه جرهم در مکه حکومت داشت و در جنگ با خزاعه شکست خورد شخصی بود بنام عمرو بن حارث که چون دید نمی تواند در برابر خزاعه مقاومت کند و بزودی شکست خواهند خورد بمنظور حفظ اموال کعبه از دستبرد دیگران بدرون خانه کعبه رفت و جواهرات و هدایای نفیسی را که برای کعبه آورده بودند و از آنجمله دو آهوی طلائی و مقداری شمشیر و زره و غیره بود همه را بیرون آورد و بدرون چاه زمزم ریخت و چاه را با خاک پر کرده و مسدود نمود و برخی گفته اند: حجر الاسود را نیز از جای خود برکنند و با همان هدایا در چاه زمزم دفن کرد، و سپس بسوی یمن گریخت و بقیه عمر خود را با تاسف بسیار در یمن سپری کرد. این جریان گذشت و در زمان حکومت خزاعه و پس از آن نیز در حکومت اجداد رسول خدا «ص کسی از جای زمزم و محل دفن هدایا اطلاعی نداشت و با اینکه افراد زیادی از بزرگان قریش و دیگران درصدد پیدا کردن جای آن و محل دفن هدایا بر آمدند اما بدان دست نیافتند و بناچار چاههای زیادی در شهر مکه و خارج آن برای سقایت حاجیان و مردم دیگر حفر کردند و مورد استفاده آنان بود. عبد المطلب نیز پیوسته در فکر بود تا بوسیله ای بلکه بتواند جای چاه را پیدا کند و آنرا حفر نموده این افتخار را نصیب خود گرداند، تا اینکه روزی در کنار خانه کعبه خوابیده بود که در خواب دستور حفر چاه زمزم را بدو دادند، و این خواب همچنان دو بار و سه بار تکرار شد تا از مکان چاه نیز مطلع گردید و تصمیم به حفر آن گرفت. روزی که می خواست اقدام به این کار کند تنها پسر خود را که در آنوقت داشت و نامش حارث بود همراه خود برداشته و کلنگی بدست گرفت و بکنار خانه آمده شروع بکندن چاه کرد. قریش که از جریان

مطلع شدند پیش او آمده و بدو گفتند: این چاهی است که نخست مخصوص به اسماعیل بوده و ما همگی نسب بدو می‌رسانیم و فرزندان اوئیم، از اینرو ما را نیز در این کار شریک گردان، عبدالمطلب پیشنهاد آنرا پذیرفته و گفت: این ماموریتی است که تنها بمن داده شده و من کسی را در آن شریک نمی‌کنم، قریش به این سخن قانع نشده و در گفتار خود پافشاری کردند تا بر طبق روایتی طرفین، حکمیت زن کاهنه‌ای را که از قبیله بنی سعد بود و در کوههای شام مسکن داشت، پذیرفتند و قرار شد بنزد او بروند و هر چه او حکم کرد گردن نهند، و بهمین منظور روز دیگر بسوی شام حرکت کردند و در راه به بیابانی برخوردند که آب نبود و آبی هم که همراه داشتند تمام شد و نزدیک بود بهلاکت برسند که خداوند از زیرپای عبدالمطلب یا زیر پای شتر او چشمه آبی ظاهر کرد و همگی از آن آب خوردند و همین سبب شد که همراهان قرشی او مقام عبدالمطلب را گرامی داشته و در موضوع حفر زمزم از مخالفت با وی دست بردارند و از رفتن بنزد زن کاهنه نیز منصرف گشته، بمکه باز گردند. و در روایت دیگری است که عبدالمطلب چون مخالفت قریش را دید بفرزندش حارث گفت: اینان را از من دور کن و خود بکار حفر چاه ادامه داد، قریش که تصمیم عبدالمطلب را در کار خود قطعی دیدند دست از مخالفت با او برداشته و عبدالمطلب زمزم را حفر کرد تا وقتی که بسنگ روی چاه رسید تکبیر گفت، و همچنان پائین رفت تا وقتی آن دو آهوی طلائی و شمشیر و زره و سایر هدایا را از میان چاه بیرون آورد و همه را برای ساختن درهای کعبه و تزئینات آن صرف کرد، و از آن پس مردم مکه و حاجیان نیز از آب سرشار زمزم بهره‌مند گشتند. گویند: عبدالمطلب در جریان حفر چاه زمزم وقتی مخالفت قریش و اعتراضهای ایشان را نسبت بخود دید و مشاهده کرد که برای دفاع خود تنها یک پسر بیش ندارد با خود نذر کرد که اگر خداوند ده پسر بدو عنایت کرد یکی از آنها را در راه خدا و در کنار خانه کعبه-قربانی کند، و خدای تعالی این حاجت او را برآورد و با گذشت چند سال ده پسر پیدا کرد که یکی از آنها همان حارث بن عبدالمطلب بود و نام نه پسر دیگر بدین شرح بود: حمزه، عبد الله، عباس، ابو طالب- که بگفته ابن هشام نامش عبد مناف بود- زبیر، حجل- که او را غیداق نیز می‌گفتند مقوم، ضرار، ابو لهب. داستان ذبح عبد الله فرزندان اظهار کردند: ما در اختیار تو و تحت فرمان تو هستیم. عبدالمطلب که آمادگی آنها را برای انجام نذر خود مشاهده کرد با تولد یافتن حمزه و عباس عدد پسران عبدالمطلب به ده تن رسید، و در اینوقت عبدالمطلب به یاد نذری که کرده بود افتاد، و از اینرو آنها را جمع کرده و داستان نذر خود را به اطلاع ایشان رسانید. آنرا بکنار خانه کعبه آورد، و برای انتخاب یکی از ایشان قرعه زد، و قرعه بنام عبد الله در آمد، که گویند: عبد الله از همه نزد او محبوبتر بود. در این هنگام عبدالمطلب دست عبد الله را گرفته و با دست دیگر کاردی بران برداشت و عبد الله را بجایگاه قربانی آورد تا در راه خدا قربانی نموده بنذر خود عمل کند. مردم مکه و قریش و فرزندان دیگر عبدالمطلب پیش آمده و خواستند بوسیله‌ای جلوی عبدالمطلب را از اینکار بگیرند ولی مشاهده کردند که وی تصمیم انجام آنرا دارد، و از میان برادران عبد الله، ابو طالب بخاطر علاقه زیادی که به برادر داشت بیش از دیگران متاثر و نگران حال عبد الله بود تا جایی که نزدیک آمد و دست پدر را گرفت و گفت: داستان ذبح عبد الله پدر جان! مرا بجای عبد الله بکش و او را رها کن! در این هنگام دایه‌های عبد الله و سایر خویشان مادری او نیز پیش آمده و مانع قتل عبد الله شدند، جمعی از بزرگان قریش نیز که چنان دیدند نزد عبدالمطلب آمده و بدو گفتند: تو اکنون بزرگ قریش و مهتر مردم مکه هستی و اگر دست بچنین کاری بزنی دیگران نیز از تو پیروی خواهند کرد و این بصورت سنتی در میان مردم در خواهد آمد. پاسخ عبدالمطلب نیز در برابر همگان این بود که نذری کرده‌ام و باید به نذر خود عمل نمایم. تا بالا-خره پس از گفتگوی زیاد قرار بر این شد که شتران چندی از شتران بسیاری که عبدالمطلب داشت بیاورند و برای تعیین قربانی میان عبد الله و آنها قرعه بزنند و اگر قرعه بنام شتران در آمد آنها را بجای عبد الله قربانی کنند و اگر باز بنام عبد الله در آمد به عدد شتران بیافزایند و قرعه را تجدید کنند و همچنان به عدد آنها بیفزایند تا وقتی که بنام شتران در آید، عبدالمطلب قبول کرد و دستور داد ده شتر آوردند و قرعه زدند باز دیدند بنام عبد الله در آمد ده شتر دیگر افزودند و قرعه زدند باز دیدند قرعه بنام عبد الله در آمد ده شتر دیگر افزودند و قرعه زدند باز هم بنام عبد الله در آمد و همچنان هر بار ده شتر اضافه کردند و قرعه زدند و

همچنان عبد الله در می آمد تا وقتی که عدد شتران به صد شتر رسید قرعه بنام شتران در آمد که در آن هنگام بانگ تکبیر و صدای هلله زنان و مردان مکه بشادی بلند شد و همگی خوشحال شدند، اما عبد المطلب قبول نکرده گفت: من دو باردیگر قرعه می زنم و چون دو بار دیگر نیز قرعه زدند بنام شتران در آمد و عبد المطلب یقین کرد که خداوند به این فدیة راضی شده و عبد الله را رها کرد و سپس دستور داد شتران را قربانی کرده گوشت آنها را میان مردم مکه تقسیم کنند. ازدواج عبد الله با آمنه در تاریخ آمده که پس از داستان ذبح عبد الله و نحر یکصد شتر، عبد المطلب، عبد الله را برداشته و یک سر بخانه وهب بن عبد مناف... که در آنروز بزرگ قبیله خود یعنی قبیله بنی زهره بود آورد و دختر او آمنه را که در آنروز بزرگترین زنان قریش از نظر نسب و مقام بود به ازدواج عبد الله در آورد (۱). و یکی از نویسندگان این کار را در آنروز و بلافاصله پس از داستان ذبح غیر عادی دانسته و در صحت آن تردید کرده است، ولی بگفته برخی با توجه به خوشحالی زائد الوصفی که از نجات عبد الله از آن معرکه به عبد المطلب دست داده بود، و عبد المطلب می خواست با اینکار زودتر ناراحتی خود و عبد الله را جبران کرده باشد، اینکار گذشته از اینکه غیر عادی نیست، طبیعی هم بنظر می رسد. ۱۰۰ و البته این مطلب طبق گفته ابن اسحاق است که در سیره ازوی نقل شده، ولی طبق گفته برخی دیگر این ازدواج یک سال پس از داستان ذبح عبد الله انجام شده است، (۲) و دیگر این بحث پیش نمی آید. حوادث شب ولادت در روایات ما آمده است که در شب ولادت آنحضرت حوادث مهم و اتفاقات زیادی در اطراف جهان بوقوع پیوست که پیش از آن سابقه نداشت و یا اتفاق نیفتاده بود که از جمله ارهاصات بوده بدانگونه که در داستان اصحاب فیل ذکر شد، و در قصیده معروف برده نیز آمده که چند بیت آن چنین است: یوم تفرس منه الفرس انهم قد اندروا بحلول البؤس و الفثم و بات ایوان کسری و هو منصدع کشمم اصحاب کسری غیر ملتئم النار خامدة الانفاس من اسف علیه و النهر ساهی العین من سدم و ساء ساوه ان غاضت بحیرتها و رد واردها بالغیظ حین ظم کان بالنار ما بالماء من بلل حزنا و بالماء ما بالنار من ضرم و شاید جامعترین حدیث در اینباره حدیثی است که مرحوم صدوق ره در کتاب امالی بسند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ترجمه اش چنین است که آنحضرت فرمود: ابلیس به آسمانها بالا می رفت و چون حضرت عیسی ع بدنیآ آمد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا می رفت، و هنگامیکه رسول خدا ص بدنیآ آمد از همه آسمانهای هفتگانه ممنوع شد، و شیاطین بوسیله پرتاب شدن ستارگان ممنوع گردیدند، و قریش که چنان دیدند گفتند: قیامتی که اهل کتاب می گفتند بر پا شده! عمرو بن امیه که از همه مردم آنزمان به علم کهنات و ستاره شناسی داناتر بود بدانها گفت: بنگرید اگر آن ستارگانی است که مردم بوسیله آنها راهنمایی می شوند و تابستان و زمستان از روی آن معلوم گردد پس بدانید که قیامت بر پا شده و مقدمه نابودی هر چیز است و اگر غیر از آنها است امر تازه ای اتفاق افتاده. و همه بتها در صبح آن شب به رو در افتاد و هیچ بتی در آنروز بر سر پا نو ایوان کسری در آن شب شکست خورد و چهارده کنگره آن فرو ریخت. و دریاچه ساوه خشک شد. و وادی سماوه پر از آب شد. آتشکده های فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش گردید. و مؤبدان فارس در خواب دیدند شترانی سخت اسبان عربی را یدک می کشند و از دجله عبور کرده و در بلاد آنها پراکنده شدند، و طاق کسری از وسط شکست خورد و رود دجله در آن وارد شد. و در آن شب نوری از سمت حجاز بر آمد و همچنان بسمت مشرق رفت تا بدانجا رسید، فردای آن شب تخت هر پادشاهی سرنگون گردید و خود آنها گنگ گشتند که در آنروز سخن نمی گفتند. دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید، و هر کاهنی که بود از تماس با همزاد شیطانی خود ممنوع گردید و میان آنها جدائی افتاد. آمنه گفت: بخدا فرزندم که بر زمین قرار گرفت دستهای خود را بر زمین گذاردم و سر بسوی آسمان بلند کردم و بدان نگرستم، و نوری از من تابش کرد و در آن نور شنیدم گوینده ای می گفت: تو آقای مردم را زادی او را محمد نام بگذار. و ابلیس در آن شب یاران خود را فریاد زد (و آنها را بیاری طلبید) و چون اطرافش جمع شدند بدو گفتند: ای سرور چه چیز تو را بهراس و وحشت افکنده؟ گفت: وای بر شما از سر شب تا بحال اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم و بطور قطع در روی زمین اتفاق تازه و بزرگی رخ داده که از زمان ولادت عیسی بن مریم تا کنون سابقه نداشته، اینک

بگردید و به بینید این اتفاق چیست؟ آنها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند: ما که تازه‌ای ندیدیم. ابلیس گفت: این کار شخص من است آنگاه در دنیابه جستجو پرداخت تا به حرم-مکه-رسید، و مشاهده کرد فرشتگان اطراف آنرا گرفته‌اند، خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر او بانگ زده مانع ورود او شدند، بسمت غار حری رفت و چون گنجشکی گردید و خواست در آید که جبرئیل بر او نهیب زد: -برو ای دور شده از رحمت حق! ابلیس گفت: ای جبرئیل از تو سؤال دارم؟ گفت: بگو، پرسید: از دیشب تاکنون چه تازه‌ای در زمین رخ داده؟ پاسخ داد: محمد-صلی الله علیه و آله-بدنیا آمده. شیطان پرسید: مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: نه. پرسید: در امت او چطور؟ گفت: آری. ابلیس که این سخن را شنید گفت: خوشنود و راضیم. سرپرستی عبدالمطلب و در کتاب اکمال الدین صدوق(ره) بسندش از ابن عباس روایت کرده که گوید: در سایه خانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می‌گستراندند که احدی بخاطر حرمت عبدالمطلب بر آن جلوس نمی‌کرد و فرزندان عبدالمطلب می‌آمدند و اطراف آن فرش می‌نشستند تا عبدالمطلب بیاید. و گاه می‌شد که رسول خدا(ص)-در حالیکه پسر کوچکی بود-می‌آمد و بر آن فرش می‌نشست و این جریان بر عموهای آن حضرت(که همان فرزندان عبدالمطلب) بودند گران می‌آمد و به همین جهت او را می‌گرفتند تا از آن جایگاه و فرش مخصوص دور سازند و عبدالمطلب که آن وضع را مشاهده می‌کرد می‌گفت: پسر مرا واگذارید که او را مقامی بس بزرگ خواهد بود، و من روزی رامی‌بینم که او بر شما سیادت و آقائی خواهد کرد، و من در چهره او می‌بینم که روزی بر مردم سیادت می‌کند... اینرا می‌گفت و سپس او را برداشته و کنار خود می‌نشاند و دست بر پشت او می‌کشید و او را می‌بوسید و می‌گفت: من از این فرزند پاک‌تر و خوش‌بو تر ندیده‌ام... در دامن ابوطالب تا بدینجا هشت سال از عمر پر برکت رسول خدا(ص) را باخاطرات و حوادث ناگواری که برای آن بزرگوار به‌مراه داشت پشت سر گذاردیم. و اکنون آنحضرت در خانه ابو طالب وارد شده و دامن پر مهر عموی عزیزش آماده تربیت و پرورش و کفالت یتیم گرانقدر برادرش عبد الله بن عبدالمطلب می‌گردد، و بر کسی که از تاریخ اسلام مختصر اطلاعی داشته باشد پوشیده نیست که ابو طالب یعنی آن مرد بزرگ، با چه فداکاری و گذشتی، و با چه اخلاص و ایثاری، این وظیفه سنگین الهی و اجتماعی را تا پایان عمر که حدود چهل و سه سال طول کشید به‌انجام رسانید، و از این رهگذر چه حق بزرگی بر عموم مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد «فجزاه الله عن الاسلام و عن المسلمین خیر الجزاء». مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابن عباس روایت کرده که ابو طالب به برادرش عباس گفت: من(از وقتی که محمد(ص) را در کفالت خود در آورده‌ام) از او جدا نمی‌شوم و اطمینان به کسی نمی‌کنم(که او را به وی بسپارم)... ابو طالب در اینجا داستانی از شرم و حیای آنحضرت نقل کرده و در پایان گوید: -رسم ابو طالب چنان بود که هر گاه می‌خواست شام و نهار به فرزندان خود بدهد به آنها می‌گفت: صبر کنید تا پسر(محمد) بیاید، و(آنها صبر می‌کردند) محمد(ص) می‌آمد(و با آنها غذایی خورد)... (۱) و نیز روایت کرده که این فرزند چنان بود که در وقت خوردن و نوشیدن غذا و آب بسم الله الاحد می‌گفت و شروع می‌کرد و پس از فراغت نیز «الحمد لله کثیرا» می‌گفت. و هیچگاه از او دروغی نشنیدم... و هیچگاه او را ندیدم که مانند دیگران بخندد... و ندیدم که با کودکان بازی کند... و تنهائی و تواضع برای او محبوبتر بود(و بیشتر به تنهائی علاقه داشت). و شبیه این گفتار در کتاب طبقات ابن سعد نیز روایت شده که هر که خواهد می‌تواند برای اطلاع بدانجا مراجعه کند (۲) و البته باید دانست که به همان مقدار که ابو طالب نسبت به رسول خدا(ص) علاقه و محبت داشت و در تربیت و حفاظت او می‌کوشید همسرش فاطمه بنت اسد نیز حد اعلائی محبت را نسبت به آن بزرگوار می‌نمود. در دامن ابوطالب روزی که ابو طالب رسول خدا-صلی الله علیه و آله-را از عبدالمطلب باز گرفت و بخانه آورد به همسرش-فاطمه بنت اسد-گفت: بدان که این فرزند برادر من است که در پیش من از جان و مالم عزیزتر است و مراقب باش مبدا احدی جلوی او را از آنچه می‌خواهد بگیرد. فاطمه که این سخن را شنید تبسمی کرده گفت: آیا سفارش فرزندم محمد را به من می‌کنی! در صورتیکه او از جان و فرزندانم نزد من عزیزتر می‌باشد! و در روایت دیگری است که ابو طالب می‌گفت: گاهی مرد زیبا صورتی را که در زیبایی مانندش نبود می‌دیدم که نزد او می‌آمد و دستی بسرش می‌کشید و برای او دعا

می‌کرد، و اتفاق افتاد که روزی او را گم کردم و برای یافتن او به این طرف و آنطرف رفتم ناگاه او را دیدم که بهمراه مردی زیبا که مانندش رانندگی بودم می‌آید، بدو گفتم: فرزندم مگر بتو نگفته بودم هیچگاه از من جدا مشو! آن مرد گفت: هر گاه از تو جدا شد من با او هستم و او را محافظت می‌کنم. جوانی رسول الله تحلیلی راجع به شبانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چند روایت که از طریق اهل سنت و پاره‌ای از کتابهای شیعه نقل شده آمده است که رسول خدا (ص) در دوران جوانی مدتی هم گوسفند چرانی می‌کرد ۱- بخاری در کتاب صحیح خود (در کتاب الاجاره) از ابو هریره روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «ما بعث الله نبیا الا راعی الغنم، قال له اصحابه و انت یا رسول الله؟ قال: نعم، و انا رعیتها لاهل مکه علی قراریط یعنی خداوند پیغمبری نفرستاد جز گوسفند چران (جز اینکه گوسفند چرانی می‌کرد) اصحاب آنحضرت عرض کردند: شما نیزای رسول خدا؟ فرمود: آری، من نیز برای اهل مکه در برابر چند قیراط گوسفند چراندم! و نظیر این روایت در کتابهای دیگر حدیث و سیره نیز روایت شده مانند سیره نبویه قاضی دحلان و سیره حلبیه و فتح الباری و طبقات ابن سعد. ۲- و در روایت دیگری که در طبقات از زهری از جابر بن عبد الله روایت شده گوید: ما به همراه رسول خدا بودیم و میوه درخت اراک را جمع کرده و می‌چیدیم، رسول خدا (ص) فرمود: سیاه رنگهای آنرا بچینید که گوارتر و پاکیزه‌تر است و من نیز هنگامی که گوسفند می‌چراندم! آنها را می‌چیدم! ما عرض کردیم: شما نیز گوسفند می‌چراندی ای رسول خدا؟ «قال: نعم، و ما من نبی الا- قد رعاها» فرمود: آری و هیچ پیغمبری نبوده جز آنکه گوسفند چرانده! ۳- و در روایت دیگری که از ابن اسحاق روایت کرده گوید: میان گوسفند داران و شتر داران نزاعی در گرفت و شتر داران بر گوسفند داران تکبر می‌ورزیدند، و چنانچه برای ما نقل کرده‌اند رسول خدا در این باره فرمود: «بعث موسی علیه السلام و هو راعی غنم و بعث داود علیه السلام و هو راعی غنم، و بعثت و انا راعی غنم اهلی باجیاد». -موسی علیه السلام مبعوث شد در حالی که گوسفند می‌چرانید، و داود علیه السلام مبعوث شد و گوسفند می‌چرانید و من مبعوث شدم و گوسفند خاندانم را می‌چراندم در «اجیاد». و ظاهر «اجیاد» نام جایی بوده که طبق این روایت رسول خدا (ص) در آنجا گوسفند چرانی می‌کرده. چنانچه قراریط را نیز برخی گفته‌اند: نام جایی در مکه بوده (۵) اگر چه بعید بنظر می‌رسد. در تاریخ طبری از آنحضرت نقل شده که متن آن چنین است که فرمود: «... ما هممت بشیء مما کان اهل الجاهلیة یعملون به غیر مرتین کل ذلک یحول الله بینی و بین ما ارید من ذلک ثم ما هممت بسوء حتی اکرمنی الله عز و جل برسالته، فانی قد قلت لیلۃ لغلام من قریش کان یرعی معی باعلی مکه لو ابصرت لی غنمی حتی ادخل مکه فاسمر بها کما یسمر الشباب فقال افعل فخرجت ارید ذلک حتی اذا جئت اول دار من دور مکه سمعت عزفا بالدوفوف و المزامیر، فقلت ما هذا؟ قالوا فلان بن فلان تزوج بفلان بنت فلان، فجلست انظر الیهم فضرب الله علی اذنی فنمت فما یقطنی الا- مس الشمس، قال فجئت صاحبی فقال ما فعلت؟ قلت ما صنعت شیئا ثم اخبرته الخبر، قال ثم قلت له لیلۃ اخری مثل ذلک فقال افعل فخرجت فسمعت حین جئت مکه مثل ما سمعت حین دخلت مکه تلك اللیلۃ فجلست انظر فضرب الله علی اذنی، فوالله ما یقطنی الا مس الشمس، فرجعت الی صاحبی فاخبرته الخبر، ثم ما ممت بعدها بسوء حتی اکرمنی الله عز و جل برسالته (۶) . . . من آهنگ انجام کاری از کارهای زمان جاهلیت نکردم جز دو بار که در هر بار میان من و کاری را که آهنگ انجامش را کرده بودم خداوند حائل و مانع شد، و پس از آن دیگر آهنگ کاربردی نکردم، تا وقتی که خدای عز و جل مرا به رسالت خویش مفتخر ساخت، و داستان بدینگونه بود که در یکی از شبها به پسرکی از قریش که در قسمت بالای مکه با من گوسفند می‌چرانید گفتم: چه خوب بود اگر تو از گوسفندهای من مواظبت می‌کردی تا من به مکه بروم و همانند جوانهای مکه شبی را به شب نشینی و قصه گوئیهای شبانه بگذرانم؟ آن پسر قریشی گفت: من اینکار را می‌کنم! من هم بدنبال منظور خود براه افتادم و همچنان تا به نخستین خانه‌های شهر مکه رسیدم و در آنجا صدای نواختن دف و زممارهائی (۷) شنیدم، پرسیدم: این چیست؟ (چه خبر هست؟) گفتند: فلان پسر با فلان دختر ازدواج می‌کند، من هم به تماشای ایشان نشستم ولی خدا گوشم را بست و خوابم برد، و چیزی جز تابش خورشید مرا بیدار نکرد (و هنگامی بیدار شدم که ماجرا به پایان رسیده بود). رسول خدا فرمود: من بنزد رفیق خود (یعنی همان پسرک قریشی) باز گشتم وی از من پرسید: چه کردی؟ گفتم: هیچ کاری نکردم! و

جریان را برای او شرح دادم. این جریان گذشت تا دو باره در یکی از شبها همان سخنرا تکرار کردم و او مانند شب قبلی حفاظت گوسفندانم را بعهدہ گرفت و من به مکہ آمدم و همانند گذشته در آن شب نیز صدای دف و مزار شنیدم و به تماشا نشستم و خدا بهممانگونه گوشم رابست و بخواب رفتم و بخدا سوگند جز تابش خورشید چیز دیگری مرا بیدار نکرد، آنگاه بنزد رفیق خود باز گشتم و داستان را برای او باز گفتم، و از آن پس دیگر آهنگ کار بدی را نکردم تا اینکه خدای عز و جل مرا به مقام رسالت خود مفتخر فرمود. السلام علیک یا خدیجه سلام بر تو ای مادر مؤمنان، سلام بر تو ای همسر سرور فرستادگان، سلام بر تو ای مادر فاطمه زهرا سرور بانوان دو جهان، سلام بر تو ای نخست بانوی مؤمن، سلام بر تو ای آنکه دارائیش را در راه پیروزی اسلام و یاری سرور انبیا هزینه کرد و دشمنان را از او دور ساخت، سلام بر تو ای آنکه بر او جبرئیل درود فرستاد، و سلام خدای بزرگ را به او ابلاغ کرد، این فضل الهی گوارایت باد و سلام و رحمت و برکاتش بر تو باد. ازدواج پیامبر با خدیجه جابر می گوید: ابوطالب تصمیم داشت برای حضرت محمد همسری برگزیند، ولی توانایی مالی چندانی نداشت. به همین دلیل به او گفت: «خدیجه از خویشان ماست و قریشیان هر سال با اموال او برای تجارت به شام می روند و هر کدام دستمزد چشمگیری از او می گیرند. تو هم به این کار تمایل داری؟» پیامبر فرمود: «آری.» ابوطالب همراه او به خانه خدیجه رفت؛ خدیجه پیشنهاد آنها را پذیرفت و به غلام خود، میسرۀ، گفت: «تو و این اموال در اختیار محمد هستی.» حضرت محمد نیز همراه میسرۀ راهی تجارت شام شد. پیامبر در این سفر سود فراوانی به دست آورد و به نزد خدیجه برگشت. او در غرفه مخصوص خود با زنان نشسته بود که دید سواری از دور آشکار شد؛ ابری بر سر او سایه افکنده بود و همراه او حرکت می کرد و نیز دو فرشته از راست و چپ سوار با شمشیری در هوا همراه او حرکت می کردند. خدیجه گفت: «این سوار باید بسیار گرانبقدر باشد؛ ای کاش به خانه من بیاید!» وقتی متوجه شد که او محمد است و به سوی خانه او می آید، پابرنه برای استقبالش به در خانه شتافت. بعدا وقتی میسرۀ از کرامت‌های پیامبر در سفر شام برای خدیجه تعریف کرد، خدیجه پیکری نزد پیامبر فرستاد و گفت: «من به تو بسیار علاقمندم و خواستار تو هستم. تو از بستگان و خویشاوندان من هستی، در میان قوم خود بسیار گرامی و شریفی و به امانتداری، اخلاق نیک و گفتار صادقانه مشهوری. من حاضریم به همسری تو در آیم.» خدیجه از محمد درخواست کرد که ابوطالب را برای انجام مراسم ازدواج نزد او آورد و نیز به خدمتکاران خود گفت: «عمومیم، عمرو بن اسد، را صدا بزنید تا مرا به همسری محمد در آورد.» ابوطالب و عموی خدیجه نزد او آمدند. ابوطالب خطبه ازدواج حضرت محمد - ص - و خدیجه را خواند. در پایان مراسم وقتی پیامبر میخواست از خانه خدیجه خارج شود، خدیجه گفت: «در خانه خود بمان. این خانه، خانه توست و من خدمتگزار تو هستم.» چنین می گویند که: خدیجه از راهبانی نظیر نسطور و یا کسانی چون ورقه بن نوفل (پسر عمویش) شنیده بود که حضرت محمد در آینده پیامبر امت اسلام خواهد بود. واقعیت بعثت از دیدگاه شیعه حدیث اشتباه در اینجا باید اعتراف کرد که ماجرای بعثت پیغمبر با همه اهمیتی که داشته است، در تواریخ درست نقل نشده است. به موجب آنچه در تفاسیر قرآنی و احادیث اسلامی و تواریخ اولیه آمده است، عایشه همسر پیغمبر یا خواهرزادگان او عبدالله زبیر و عروه بن زبیر یا عمرو بن شرحبیل یا ابومیسره غلام پیغمبر، گفته‌اند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به وی گفت: بخوان به نام خدایت «اقرا باسم ربک الذی خلق و پیغمبر فرمود: نمی توانم بخوانم» «ما انا بقاری یا من خواننده نیستم» «لست بقاری. جبرئیل سه با پیغمبر را گرفت و فشار داد تا بار سوم توانست بخواند! در صورتی که اولاً جبرئیل از پیغمبر نخواست از روی نوشته بخواند. جز در یک حدیث که آن هم قابل اهمیت نیست. بیشتر می گویند منظور جبرئیل این بوده که هرچه او می گوید پیغمبر هم آن را تکرار کند. در این صورت باید از ناقلین این احادیث پرسید: آیا پیغمبر عرب زبان در سن چهل سالگی قادر نبود پنج آیه کوتاه اول سوره اقرا یعنی «اقرا باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا و ربک الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم را همان طور که جبرئیل آیه آیه می خوانده او هم تکرار کند؟ این کار برای یک کودک پنج ساله آسان است تا چه رسد به دانای قریش! حدیث درست پیشوای دهم ما حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله) ترک تجارت

شام گفت و آنچه خدا از آن راه به وی بخشیده بود به مستمندان بخشید، هر روز به کوه حراء می‌رفت و از فراز آن به آثار رحمت پروردگار می‌نگریست، و شگفتی‌های رحمت و بدایع حکمت الهی را مورد مطالعه قرار می‌داد. به اطراف آسمان‌ها نظر می‌دوخت، و کرانه‌های زمین و دریاها و دره‌ها و دشت‌ها و بیابان‌ها را از نظر می‌گذرانید، و از مشاهده آن همه آثار قدرت و رحمت الهی، درس عبرت می‌آموخت. از آنچه می‌دید، به یاد عظمت‌خدای آفریننده می‌افتاد. آن گاه با روشن بینی خاصی به عبادت خداوند اشتغال می‌وزید. چون به سن چهل سالگی رسید خداوند نظر به قلب وی نمود، دل او را بهترین و روشنترین و نرمترین دلها یافت. در آن لحظه خداوند فرمان داد درهای آسمان‌ها گشوده گردد. محمد (صلی الله علیه و آله) از آنجا به آسمان‌ها می‌نگریست، سپس خدا به فرشتگان امر کرد فرود آیند، و آنها نیز فرود آمدند، و محمد (صلی الله علیه و آله) آنها را می‌دید. خداوند رحمت و توجه مخصوص خود را از اعماق آسمان‌ها به سر محمد (صلی الله علیه و آله) و چهره او معطوف داشت. در آن لحظه محمد (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل که در هاله‌ای از نور قرار داشت نظر دوخت. جبرئیل به سوی او آمد و بازوی او را گرفت و سخت تکان داد و گفت: ای محمد! بخوان. گفت چه بخوانم؟ «ما اقرا»؟ جبرئیل گفت: «نام خدایت را بخوان که جهان و جهانیان را آفرید. خدائی که انسان را از ماده پست آفرید (نطفه). بخوان که خدایت بزرگ است. خدائی که با قلم دانش آموخت و به انسان چیزهایی یاد داد که نمی‌دانست. بیک وحی، رسالت خود را به انجام رسانید، و به آسمان‌ها بالا رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) نیز از کوه فرود آمد. از مشاهده عظمت و جلال خداوند و آنچه به وسیله وحی دیده بود که از شکوه و عظمت ذات حق حکایت می‌کرد، بی‌هوش شد، و دچار تب گردید. واقعیت بعثت از دیدگاه شیعه نظر ما در پیرامون بعثت پیغمبر (ص) نکته اساسی که قرآن در نزول وحی به پیغمبر بازگو می‌کند، و متأسفانه کسی توجه نکرده است، این است که همه مفسران اسلامی نوشته‌اند، و در تمام احادیث نیز هست که در روز بعثت فقط پنج آیه آغاز سوره «اقرا» بر پیغمبر نازل شد. این پنج آیه از «اقرا باسم ربك الذی خلق آغاز می‌گردد. و به «الم یعلم ختم می‌شود. هیچ کس نگفته است «بسم الله این سوره کی نازل شده؟ و آیا نخستین سوره قرآن بسم الله داشته است یا نه؟ اگر داشته است چرا نگفته‌اند، و اگر نداشته است آیا بعدها آمده است، یا طور دیگر بوده؟ همگی سؤالاتی است که پاسخی برای آن نمی‌بینیم. معراج داستان معراج رسول خدا(ص) در یک شب از مکه معظمه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها و بازگشت به مکه در قرآن کریم در دو سوره به نحو اجمال ذکر شده، یکی در سوره اسراء» و دیگری در سوره مبارکه نجم، و تاویلاتی که از برخی چون حسن بصری، عایشه و معاویه نقل شده مخالف ظاهر آیات کریمه قرآنی و صریح روایات متواتره‌ای است که در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است و هیچ گونه اعتباری برای ما ندارد (۱)، و ایرادهای عقلی دیگری را هم که برخی کرده‌اند در پایان داستان پاسخ خواهیم داد، ان شاء الله. اما در کیفیت معراج و اینکه چند بار بوده و آن نقطه‌ای که رسول خدا(ص) از آنجا به سوی مسجد الاقصی حرکت کرد و بدانجا بازگشت آیا خانه ام هانی بوده یا مسجد الحرام و سایر جزئیات آن اختلافی در روایات دیده می‌شود که ما به خواست خداوند در ضمن نقل داستان به پاره‌ای از آن اختلافات اشاره خواهیم کرد و آنچه مشهور است آنکه این سیر شبانه با این خصوصیات در سالهای آخر توقف آن حضرت در شهر مکه اتفاق افتاد، اما آیا قبل از فوت ابیطالب بوده و یا بعد از آن و یا در چه شبی از شبهای سال بوده، باز هم نقل متواتری نیست و در چند حدیث آن شب را شب هفدهم ربیع الاول و یا شب بیست و هفتم رجب ذکر کرده و در نقلی هم شب هفدهم رمضان و شب بیست و یکم آن ماه نوشته‌اند. و معروف آن است که رسول خدا(ص) در آن شب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در تفسیر عیاشی است که امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا(ص) و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند: جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش براق (۲) بود برای او آورد و رسول خدا(ص) بر آن

سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا (ص) بدانجا هجرت فرمود، یکی هم مسجد کوفه، دیگر در طور سینا و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی (ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گزارده و از آنجا به آسمان رفت. و بر طبق روایاتی که صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهایی را که آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه‌ای می‌درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد. و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا (ص) بدو توجهی نکرده از وی در گذشت. سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آن گاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق (ع) روایت کرده رسول خدا (ص) فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره‌ای درهم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهییبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند. (۳) و سپس فرمود: و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذارند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجویی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خواندند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان تسیح خدا می‌کرد. (۴) و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی (ع) هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم. و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم. از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آرزوش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند. سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم. آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی

اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم. سپس به آسمان هفتم رفتم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم. و سپس دریاهایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریاهایی از ظلمت و تاریکی و دریاهایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خداست. و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو! در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، (۵) آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آن گاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارند آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت. و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور اجمال و سربسته می‌گوید: «فأوحی الی عبده ما اوحی [پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد] و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضایل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: ۱. وجوب نماز ۲. خواتیم سوره بقره ۳. آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک. در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او وحی فرمود. و به هر صورت رسول خدا (ص) فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتیم و از همان دریاها نور و ظلمت گذشته در «سدره المنتهی» به جبرئیل رسیدم و به همراه او بازگشتیم درباره چیزهایی که رسول خدا (ص) آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما در زیر قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم: در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا (ص) صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند خدای تعالی این فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آییم. و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی (ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید بدان حضرت گفته شد که اینان حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند و آخرین ایشان کسی است که از دشمنان خدا انتقام گیرد. و نیز روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: در آن شب خداوند مرا مامور کرد که علی بن ابیطالب را پس از خود به جانشینی و خلافت منصوب دارم و فاطمه را به همسری او در آورم. و در چند حدیث نیز آمده که خدای تعالی و پیمبرانی را که دیدم از من سؤال می‌کردند وصی خود علی را چه کردی؟ پاسخ می‌دادم: او را در میان امت خود به جای نهادم و آنها می‌گفتند: خوب کسی را جانشین خویش در میان امت قرار دادی. و در حدیثی که صدوق (ره) در امالی نقل کرده چون رسول خدا (ص) به آسمان رفت پیرمردی را دید که در زیر درختی نشسته و بچه‌هایی اطراف او را گرفته‌اند، از جبرئیل پرسید: این مرد کیست؟ گفت: پدرت ابراهیم

است، پرسید: این کودکان که اطراف او هستند کیستند؟ گفت: اینها فرزندان مردمان با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و اکنون ابراهیم به آنها غذا می‌دهد، سپس از آنجا گذشت و پیرمرد دیگری را دید که روی تختی نشسته و چون نظر به جانب راست خود می‌کند خوشحال و خندان می‌شود و هرگاه به سمت چپ خود می‌نگرد گریان می‌گردد، به جبرئیل فرمود: این پیرمرد کیست؟ پاسخ داد: این پدرت آدم است که هرگاه می‌بیند کسی داخل بهشت می‌شود خوشحال و خندان می‌گردد و چون کسی را مشاهده می‌کند که به دوزخ می‌رود گریان و اندوهناک می‌شود... تا آنجا که می‌گوید: ... در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می‌گشت عبورش به حضرت موسی افتاد پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟ رسول خدا(ص) فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: باز گرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا(ص) باز گشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: باز گرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو(از این نظر) ضعیفترین امتها هستند و از این رو باز گرد و تخفیف دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا(ص) باز گشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روزی پنج نماز مقرر فرمود: و چون باز موسی گفت: باز گرد، رسول خدا(ص) فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم (۶) و چون به ابراهیم خلیل الرحمان برخورد از پشت سر صدا زد: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور ده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند. (۷) شیخ طوسی(ره) در امالی از امام صادق(ع) از رسول خدا(ص) روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از در و زبرجد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد(و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی(ع) گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانترند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخوران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که نخوابد تا نماز عشا آخر خود را بخواند (۸) - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند - و در حدیثی که مجلسی(ره) در بحار الانوار از کتاب مختصر حسن بن سلیمان به سندش از سلمان فارسی روایت کرده رسول خدا(ص) در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن درباری می‌کردند، به جبرئیل گفتم: پرس این قصر از کیست؟ و چون پرسید آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: از آن جوانی است از بنی هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید؟ باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و چون به آسمان پنجم رفتم چنان قصری از در زردرنگ بود و چون جبرئیل به دستور من صاحب آن را پرسید گفتند: از آن جوانی از بنی هاشم است و در آسمان ششم قصری از لؤلؤ و در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند. و چون باز گشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به

حال خود دیدیم به جبرئیل گفتم بپرس: این جوان بنی هاشمی کیست؟ و همه جا فرشتگان نگهبان گفتند: او علی بن ابیطالب (ع) است.

مدیریت اسلامی و الگوهای آن

تألیف: حجه الاسلام ولی الله نقی پورفر - تلخیص: فاطمه ثقفی خلاصه کتاب - مدیریت اسلامی و الگوهای آن - ناشر: مؤلف - چاپ بیست و یکم - از دیدگاه قرآن و روایات، مدیریت، نقش اول را در تغییر و تحولات اجتماعی بر عهده دارد: مقدمه مدیریت از دیدگاه قرآن و معصوم از دیدگاه قرآن و روایات، مدیریت، نقش اول را در تغییر و تحولات اجتماعی بر عهده دارد: *صنفان اذا صلحا صلحت الامة و اذا فسدا فسدت الامة، قيل من هم يا رسول الله؟ قال العلماء و الرؤسا* (خصال، ج ۱، ص ۳۶) فرمودند: "دو صنف هستند که هر گاه صالح باشند امت صالح خواهند بود و هر گاه فاسد شوند امت فاسد خواهند شد، سؤال شد یا رسول الله اینها چه کسانی هستند؟ فرمودند: علماء و امیران جامعه" پس باید برای هر تغییری و تحولی روی این دو دسته نیرو سرمایه گذاری کرد. در این جا پرسشی ذهن را مشغول می کند: حال که اصلاح جامعه باید از مدیریت شروع شود، برای اصلاح مدیریت از چه ابزاری باید استفاده شود؟ قرآن توضیح می دهد: *والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین* (اعراف/۱۷۰) "آنهايي که قرآن را مستحکم و با تمام قوت در دست می گیرند تا عمل کنند و نماز را بپای داشتند ما هرگز اجر مصلحان را ضایع نمی کنیم" پس شرط اساسی اصلاح مصلحان (یعنی مدیران) آن است که: ۱. مسلح به فرهنگ قرآنی باشند. ۲. مصمم به پیاده کردن این فرهنگ در جامعه باشند (مفهوم اقامه نماز بپای داشتن ستون دین است که کنایه از بر پا کردن خیمه دین می باشد اعمال مدیریت بر اساس اختیار نیروها در نظام خلقت، مدیریت الهی بر شوق و رغبت پدیده ها استوار است، در سوره فصلت، به عنوان مثال یا به عنوان یک جریان تکوینی، مطرح شده است که خداوند به آسمان و زمین چنین فرمود: *ائتیا طوعا او کرها* (فصلت/۱۱) "تمام هستی موظفند که با میل و رغبت یا به کراهت در تحت فرمان الهی انجام وظیفه کنند" مخلوقات در پاسخ به خداوند چنین عکس العمل نشان می دهند: *قالتا ایتنا طائعين* "همه مخلوقات یک صدا اعلام می کنند: ما با میل و رغبت در تحت اطاعت شمایم" الگوها در این جا سه قسم الگو رفتار سازمانی مطرح است: الف: رفتار سازمانی معصوم با معصوم (حضرت خضر(ع) با موسی(ع)) ب: رفتار سازمانی معصوم با غیر معصوم (امام حسین(ع) با یاران با وفا) ج: رفتار سازمانی غیر معصوم با غیر معصوم (ولایت فقیه با مردم) شرح الف: خداوند به حضرت موسی(ع) امر می کند تا به شاگردی حضرت خضر(ع) درآید چرا که حضرت خضر علم ویژه ای داشتند. آن ها با یکدیگر ملاقات می کنند. ابتدا حضرت خضر شاگردی حضرت موسی را قبول نمی کند زیرا می داند که حضرت موسی تحمل کارهای او را ندارد اما با اصرار حضرت موسی، حضرت خضر(ع) او را به شاگردی می پذیرد به این شرط که در مقابل کارهای عجیب او سکوت کند. در حادثه اول، حضرت خضر(ع) کشتی را که در کنار دریا است سوراخ می کند و حضرت موسی(ع) شرط را فراموش کرده و اعتراض می کند، با تذکر حضرت خضر(ع) حضرت موسی(ع) سکوت می کند. در حادثه دوم، برخورد با کودکی نابالغ است، که حضرت خضر(ع) او را به قتل می رساند و موسی(ع) شدیداً اعتراض می کند، با تذکر سخت حضرت خضر(ع) موسی(ع) شرط می کند سکوت کند و اگر دوباره اعتراض کرد حضرت خضر او را ترک کند. در حادثه سوم، گذر بر شهری است، حضرت خضر(ع) و حضرت موسی(ع) از مردمان آن شهر در حالت گرسنگی طعام طلب کردند اما آنها به دلیل حرص و طمع زیاد کمک نکردند، در این میان با دیواری در حال سقوط روبرو شدند. حضرت خضر(ع) دیوار را به پا ساخت. حضرت موسی(ع) باز اعتراض نمودند و حضرت خضر(ع) هم طبق شرط حضرت موسی(ع) از او جدا شد اما قبل از آن حضرت خضر(ع) علت آن کارها را بر موسی(ع) توضیح داد. در مورد آن کشتی، چون دولت آن موقع کشتی های سالم را از مردمان فقیر و سطح پایین به زور می گرفت و حضرت خضر(ع) گفت من او را سوراخ کردم تا تنها سرمایه

آن مردمان از بین نرود. در مورد حادثه دوم آن کودک پدر و مادری مؤمن و صالح داشته اما آن کودک هنگامی که بزرگ می شد پدر و مادر را از راه راست منحرف خواهد کرد به همین دلیل او را کشتم و در حادثه سوم زیر آن دیوار گنج دو برادر یتیم پنهان شده بود و من آن دیوار را از پا ساختم تا آن گنج پیدا نشود تا دو برادر بالغ شوند و به سراغ آن ها بروند. نتیجه: حضرت موسی (ع) عقلا- و شرعا با توجه به حوادثی که می دیده است به حضرت خضر(ع) کمک نکرده و حتی اعتراض هم می کند، حضرت خضر(ع) هم به موسی(ع) اعتراض نمی کند که حال من معلم تو هستم و تو باید از من تبعیت کنی. این نشان می دهد رفتار و عمل یک معصوم با معصوم دیگر متفاوت است و عمل آنها از روی میل و رغبت بوده است. پس در نظام مدیریت ولایی و الهی، شوق و رغبت، محور اعمال و تحقق تبعیت از نیروهای تحت فرمان است. شرح ب: در قضیه کربلا، امام حسین(ع) سعی دارد که افراد با اختیار خویش قدم به صحنه بگذارند. به همین سبب شب عاشورا مطرح می کند که: فردا مسئله شهادت است و بلا شک همه کشته خواهند شد، هر کس نمی خواهد می تواند از تاریکی شب استفاده کرده و همراه با خانواده صحنه را ترک کند و جبری در کار نیست. یاران می گویند ما مانند بنی اسرائیل نیستیم که موسی را تنها گذاشتند و گویند عده ای هم از فرصت استفاده کردند و در تاریکی شب گریختند. در این میان قاسم بن الحسن می گوید: ای عمو من چه آیا جزء شهدا هستیم؟ حضرت به جای جواب سؤال می کند: مرگ را چگونه می بینی؟ (زیرا می خواهد کور کورانه تصمیم نگیرد و احيانا احساسات خویش او را تحریک نکند) می فرماید: از غسل بر من شیرین تر است. امام می فرماید: تو هم جزء شهدا هستی. ما وقتی به تاریخ اعمال مدیریت ائمه نظر می کنیم، می بینیم نیروهای کلیدی و مدیریتی که بتوانند درک مدیریت امام را داشته باشند بسیار کم بودند. کسی که این درک را داشته باشد و توان انتقالش را هم به زیر مجموعه دارا باشد، از این رو است که امام زمان منتظر آن ۳۱۳ نفری است که بتوانند درک آن مدیریت را داشته باشد. کسانی که شان تفهیم مدیریت امام را به افراد زیر مجموعه دارا هستند. اعمال مدیریت بر اساس بصیرت نیروها مدیر الهی نه می تواند اجبار کند و نه میتواند بر اساس جهل و تقلید مردم را به اطاعت بکشاند. پس مدیر اسلامی، مسئول است که اختیار مردم بر اساس شعور و آگاهی شان باشد نه بر اساس جوسازی و تبلیغ. با توجه به این، از مدیریت های مبتنی بر جهل و جبر نیروها مدیریت هیتلر و فرعون و.. را میتوان مثال زد. به عنوان مثال مردم آلمان با اختیار خود به دنبال اهداف شوم هیتلر حرکت نکردند، اما بر اساس تبلیغات و تحریکات فریبنده نژاد برتر ژرمن که توسط افرادی همچون گوبلز صورت می گرفت، تحت تاثیر قرار گرفته و خود را در جبهه ها به هلاکت رساندند. *ان الله سمیع بصیر* (مجادله/۱) طبق این آیه همانگونه که خداوند بصیر است مخلوقاتش هم بصیر هستند و خداوند آنها را با این ویژگی خلق کرده است و آنها بر اساس علم و بینایی خداوند را اطاعت می کنند. موسی(ع) به فرعون فرمود: *لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات و الارض بصائر* *فرعون تو به دو چیز یقین داری: یکی اینکه، این کتاب از جانب خداست و دوم اینکه محتوایش بصیرت و بینایی به مردم می دهد "ولی تو بنا داری که مردم را کور کورانه به دنبال خود بکشانی و به همین خاطر است که مانع وسد راه شدی. تا این جای مطلب از این سخنان می توان موارد زیر را استخراج کرد: همه چیز دارای بصیرت است. ۱. بصیرت خداوند: بصیرت از صفات فعلی خداوند است. *ان الله سمیع بصیر* (مجادله/۱) ۲. بصیرت طبیعت: عالم خلقت نیز بر اساس بصیرت است. *کل قد علم صلوته و تسبیحه* (نور/۴۱) ۳. بصیرت کتب آسمانی: قرآن دارای محتوایی بصیرت اور است. *قد جائکم بصائر* (انعام/۱۰۴) ۴. بصیرت انسان: ما انسان را از نطفه آمیخته ای خلق کردیم برای اینکه او را امتحان کنیم و بیازمائیم و به جهت این امتحان و آزمایش او را سمیع و بصیر قرار دادیم. *انا خلقنا الانسان من نطفة امساج نبتليه فجعلنا سمیعا بصیرا* (انسان/۲) ۵. اساس دین مبتنی بر تفکر: همانطور که حضرت علی (ع) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرمایند: *لیثروا فیهم دفائن العقول* *انبیاء آمدند تا در وجود مردم دفینه های عقل را فعال نمایند و آثار و برکات عقل و فکر را بروز دهند. ۶. دعوت انبیاء بر اساس بصیرت: *فاستقم کما امرت و من تاب معک* (هود/۱۱۲) "پس استقامت کن آنگونه که ماموری "چگونه؟ با اختیار باشد نه اجبار با بصیرت باشد نه جهالت. برای همین است که پیامبر(ص)

فرمودند: این آیه مرا پیر کرد، چون در این صورت است که رسالت مدیریت و رهبری بسیار سنگین می‌شود، و این یک شاخصه مهم در شیوه مدیریت الهی است. در تبعیت، نکته بصیرت، مسئله ای اساسی و قابل توجه است و از این رو است وقتی حضرت موسی به اصرار می‌خواهد در خدمت عبدصالح الهی درآید، او نمی‌پذیرد و تذکر می‌دهد: شما نمی‌توانید به همراه من بر آنچه که رخ می‌دهد صبر و تحمل داشته باشی. *انک لن تستطیع معی صبراً* (کهف/۶۷) معلم الهی، علت عدم صبر را عدم بصیرت معرفی می‌نماید. همانطور که امام (ع) موظف است که یاران زیر پرچمش با بصیرت عمل کنند، و با بصیرت بجنگند، این است که آزاد می‌گذارد هر کس با انگیزه دیگری آمده است برود و برای جنگ نماند. «مدیریت اسلامی» وقتی معنای صحیح پیدا می‌کند که مجموعه اصول آن در جایگاه خویش و در تعامل با اصول دیگر بکار گرفته شود، در غیر این صورت توجه به یک اصل و نادیده گرفتن اصلی دیگر در واقع ناقض اعمال مدیریت بر مبنای ارزشهای اسلامی و بر مبنای اصول مدیریت اسلامی خواهد بود.

شرح زندگانی حضرت محمد

ص.

تالیف: مهدی پیشوای - تلخیص: فرزانه سابود محمدی

خلاصه کتاب: «شرح زندگانی حضرت محمد (ص)» - مرکز فعالیت ها و پژوهش های قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی - بازنگاری متن کتب: داود حیدری و عتی اکبر هراتی - چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۳ تیراژ: ۷۵۰۰ جلد بهاء: ۴۲۰۰ ریال لیتوگرافی و چاپ و صحافی: سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسلامی «شرح زندگانی حضرت محمد (ص)» این کتاب از فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام اثر استاد گرامی آیه ... جعفر سبحانی تلخیص شده است. به خوانندگان ارجمند توصیه می‌شود برای کسب اطلاعات بیشتر از زندگانی پیامبر اکرم (ص) اصل کتاب را مطالعه فرمایند. میلاد پیامبر (ص) بازگشت به آغوش خانواده دوران جوانی از دواج پیامبر با خدیجه از دواج تا بعثت دعوت سرری - دعوت خویشاوندان دعوت عمومی نخستین هجرت محاصره اقتصاد میرگ ابوطالب سفری به طائفیمان عقبه سرگذشت هجرت مسجد، مرکز جنبش های اسلامی جنگ بدر یگانه بانوی اسلام از دواج می‌کند دفاع از حریم آزادیغضوه بنی نضیر غزوه خندق سفر مذهبی و سیاسی پیامبر (ص) رسالت جهانی خود را اعلام می‌کند کانون خطر یا دژ آهنین خیر عمره قضاء جنگ موته فتح مکهم الوفود غزوه تبوک قطعنامه روز منی هیئت نمایندگی نجران در مدینه حجه الوداع نامه ای که نوشته نشد «فصل اول» میلاد پیامبر (ص) هنگام ولادت آن حضرت، ایوان کسری شکاف و چند کنگره آن فروریخت؛ آتش آتشکده فارس خاموش شد؛ دریاچه ساوه خشک گردید؛ بت های بتخانه مکه سرنگون شد؛ نوری از وجود آن حضرت، به سوی آسمان بلند شد که شعاع آن فرسنگها راه را روشن کرد؛ انوشیروان و موبدان خواب و حشمتاکی دیدند؛ آن حضرت ختنه شده و ناف بریده به دنیا آمد و گفت: آیه قرآنی «الله اکبر و الحمد لله کثیراً سبحان الله بکره و اصیلاً.» پیامبر (ص) در عام الفیل و سال ۵۷۰ میلادی متولد شدند. آن حضرت در هفدهم ماه ربیع الاول، روز جمعه، پس از طلوع فجر چشم به جهان گشود و مشهور میان اهل تسنن اینست که ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است. آن حضرت از دوران کودکی دو نام داشت و مردم او را با هر دو نام خطاب می‌کردند. یکی محمد که جد بزرگوارش عبدالمطلب برای او انتخاب کرده بود و دیگری احمد که مادرش آمنه او را به آن نامیده بود. دوران شیرخوارگی پیامبر (ص) نوزاد قریش فقط سه روز از مادر خود شیر خورد و پس از او دو زن دیگر به افتخار دایگی پیامبر نایل شده اند: نام دایه های این حضرت ثویبه و حلیمه نام داشت که از اهل قبیله بنی سعد بود. علت اینکه او را به دیگر دایگان ندادند، این بود که نوزاد قریش پستان هیچ یک از زنان شیرده را نگرفت. سرانجام حلیمه سعدیه آمد پستان او را مکید. در این لحظه وجد و سرور خاندان عبدالمطلب را فرا گرفت. عبدالمطلب، رو به حلیمه کرد و گفت: «از کدام قبیله ای؟ گفت از: بنی سعد. آفرین! آفرین! دو خوی پسندیده و دو خصلت شایسته: یکی سعادت و خوشبختی و دیگری

حلم و بردباری. «فصل دوم» بازگشت به آغوش خانوادهده‌حلیمه، دایه‌مهربان، از محمد (ص) محافظت کرد و در تربیت و پرورش او کوشید. سپس او را به مکه آورد و محمد (ص) مدتی نیز آغوش گرم مادر را دید و تحت سرپرستی جد بزرگوار خود قرار گرفت. سفری به یثرب و مرگ مادر آمنه، مترصد فرصت بود که یثرب برود و آرامگاه شوهر خود را از نزدیک زیارت کند. با خود فکر کرد فرزندش بزرگ شده است و می‌تواند در این راه شریک غم او گردد. آنان با ام ایمن راه یثرب را پیش گرفتند و یک ماه تمام در آنجا ماندند. موقع مراجعت به مکه محمد (ص) مادر عزیز خود را در میان راه، در محلی بنام ابواء از دست داد. این حادثه محمد را بیش از پیش، در میان خویشاوندان عزیز و گرامی گردانید و فزون از حد مورد علاقه عبدالملک قرار گرفت. از این جهت او را از تمام فرزندان خود بیشتر دوست می‌داشت و بر همه مقدم می‌شمرد. قرآن مجید، دورهٔ یتیمی پیامبر را در سورهٔ الضحی یاد آور می‌شود و می‌گوید: «الم یجدک یتیمًا فآوی» (مگر تو را یتیم نیافت و پناه داد؟) مرگ عبدالملک بهار از محمد نگذشته بود که عبدالملک را از دست داد مرگ عبدالملک آن چنان روح وی را فشرد که در روز مرگ او تالاب قبر اشک ریخت. سرپرستی ابوطالب ابوطالب، روی علل افتخار سرپرستی پیامبر را بر عهده گرفت. زیرا ابوطالب با عبدالله پدر محمد، از یک مادر بودند و شخصیتی بود معروف به سخاوت و نیکو کاری. از این لحاظ، عبدالملک او را برای نگهداری نوهٔ ارجمند خود برگزید. «فصل سوم» دوران جوانی در جبین عزیز قریش، از دوران کودکی و جوانی، آثار قدرت و شجاعت، صلابت و نیرومندی نمایان بود وی در سن پانزده سالگی، در یکی از جنگهای قریش با طایفه هوازن که آن را حرب فجار می‌نامند، شرکت داشت. کار او در جبهه رزم، این بود که تیر به عموهای خود می‌رساند «فصل چهارم» ازدواج پیامبر اکرم (ص) با خدیجه‌محرک خدیجه برای ازدواج با امین قریش یک سلسله جهات معنوی بود، نه جنبه‌های مادی. ورقه، عموی خدیجه، از دانایان عرب بود و اطلاعات فراوانی دربارهٔ کتب عهدین داشت و مکرر می‌گفت که: مردی از میان قریش، از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته می‌شود و یکی از ثروتمندترین زنان قریش را می‌گیرد و چون خدیجه ثروتمندترین زنان قریش بود؛ از این لحاظ گاه و بیگاه به خدیجه می‌گفت: روزی فرارسد که تو با شریفترین مرد روی زمین وصلت می‌کنی! خدیجه، شبی در خواب دید: خورشید بالای مکه چرخ خورد و کم کم پایین آمد و در خانهٔ او فرود آمد. خواب خود را برای ورقه نقل کرد. وی چنین تعبیر نمود: با مرد بزرگی ازدواج خواهی نمود که شهرت او عالم گیر خواهد بود. «فصل پنجم» ۱ ازدواج تا بعثت دوران جوانی پیامبر (ص) پیامبر (ص) بسان مردان عاقل و کارآزموده کار می‌کرد. همیشه از خوشگذرانی و بیخبری گریزان بود. پیوسته بر سیمای آثار تفکر و تدبر داشت و برای دوری از فساد اجتماع، گاهی مدتها در دامنهٔ کوهها، میان غار، بساط زندگی را پهن می‌نمود و در آثار قدرت و صنع وجود به مطالعه می‌پرداخت. در مواقع قحطی و کم بارانی، گاهی مادر رضاعی او حلیمه به دیدار فرزند خود می‌آمد. رسول گرامی (ص) عبای خود را زیر پای او پهن می‌نمود و به یاد عواطف مادر خود و آن زندگی ساده می‌افتاد و سخنان او را گوش می‌داد، موقع رفتن آنچه می‌دانست به مادر خود کمک می‌کرد. فرزندان او از خدیجه‌مسر جوان قریش، برای او شش فرزند آورد. دو پسر که بزرگتر آنها قاسم بود و سپس عبدالله که به آنها طاهر و طیب می‌گفتند و چهار تایی آنها دختر بود. ابن هشام می‌نویسد: بزرگترین دختر او رقیه، بعداً زینب و ام کلثوم و فاطمه بود. فرزندان ذکور او، تمام پیش از بعثت بدرود زندگی گفتند؛ ولی دختران دوران نبوت او را درک کردند. خویشتن داری پیامبر، در برابر حوادث زبانزد همه بود. حتی عربی از جهل و نادانی به مبانی اسلام، به گریه کردن او اعتراض نمود پیامبر (ص) فرمود: یک چنین گریه رحمت است. آنگاه افزود: آنکس که رحم نکند، مورد ترحم قرار نمی‌گیرد. آئین او پیش از بعثت او از لحظه‌ای که از مادر متولد شد، تا روزی که به خاک سپرده گردید؛ جزء خدای یکتا رت نپرستید. سرپرستان او مانند عبدالملک و ابوطالب، همگی موحد و خداپرست بودند. به یاد دارید که در موقع حمله سپاه فیل، عبدالملک حلقه کعبه را به دست گرفت و با خدای خود ف بسان یک موحد به مناجات پرداخت و گفت: خدایا جزء تو به کسی امیدوار نیستم. بهترین گواه بر یکتا پرستی او، همان اعتکاف او قبل از بعثت در غار حراء است. سیره

نویسان، همگی اتفاق نظر دارند که رسول گرامی (ص)، سالی چند بار در غار حراء به عبادت خدا می پرداخت. امیرمومنان (ع) در این مورد می فرماید: پیامبر در هر سال، در کوه حراء اقامت می گزید؛ من او را می دیدم و جزء من کسی او را نمی دید. امین قریش در کوه حراء کوه عبادگاه عزیز قریش است. او شبها و روزها، پیش از آنکه به مقام رسالت برسد، در این جا بسر می برد. وی، این نقطه دور از غوغا را به منظور عبادت و پستش انتخاب کرده بود. تمام ماه رمضانها را در این نقطه می گذراند و در این ماه گاه به گاهی به آنجا پناه می برد. آغاز وحیفرشته ای از طرف خدا ما مور شد. آیاتی چند به عنوان طلیعه و آغاز کتاب هدایت و سعادت، برای امین قریش بخواند تا او را به کسوت نبوت مفتخر سازد. آن فرشته، همان (جبرئیل) و آن روز همان روز بعثت بود. در روز مخصوصی فرشته ای با لوحی فرود آمد و آن را در برابر او گرفت و به او گفت: «اقرء» یعنی بخوان. او از آنجا که امی و درس نخوانده بود، پاسخ داد که من توانایی خواندن را ندارم. فرشته وحی او را سخت فشرده؛ سپس درخواست خواندن کرد و همان جواب را شنید، فرشته بار دیگر، او را سخت فشار داد، این عمل سه بار تکرار شد و پس از فشار سوم ناگهان در خود احساس کرد می تواند لوحی که در دست فرشته است، بخواند. در این موقع آیات را که در حقیقت دیباچه کتاب سعادت بشر بشمار می رود، و اینک ترجمه آیات: «بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید، کسی که انسان را از خون بسته خلق کرد، بخوان و پروردگار تو گرامی است آنکه قلم را تعلیم داد و به آرامی آنچه را که نمی دانست آموخت.» جبرئیل مأموریت خود را انجام داد و پیامبر پس از نزول وحی، از کوه حراء پایین آمد؛ و به سوی خانه خدیجه رهسپار شد. نخستین مرد و زنی که به پیامبر (ص) ایمان آوردند از مسلمات تاریخ این است که: خدیجه نخستین زنی است که به او ایمان آورده است. و نخستین کسی که از مردان ایمان به پیامبر (ص) آورد علی بود. علی (ع) خود را در خطبه در این باره می فرماید: در آن زمان، اسلام در خانه ای نیامده بود مگر خانه رسول خدا و خدیجه و من سوم ایشان بودم؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. «فصل ششم» دعوت سری - دعوت خویشاوندان پیامبر گرامی سه سال تمام به دعوت سری پرداخت و در این مدت به جای توجه به عموم مردم، به عنایت نمود. مصالح وقت ایجاب می کرد که او دعوت خود را آشکار نسازد و با تماس های سری، گروهی را به آئین خود دعوت نماید و همین دعوت یری بود که توانست جمعی را به آئین توحید جلب کند. سران قریش در این سه سال، مشغول خوشگذرانی و سرمست عیش و نوش بودند؛ در حالی که کم بیش از دعوت سری رسول خدا آگاهی یافته بودند ولی کوچکترین واکنشی نشان نداده و جسارتی نمی کردند. سراقریش، در ظرف این سه سال کوچکترین جسارتی نسبت به پیامبر نمی کردند و پیوسته، ادب و احترام او را نگاه می داشتند. ولی از روزی که دعوتهای خصوصی (دعوت خویشاوندان) و عمومی آغاز گردید و انتقاد او از بتان و از آئین و روشهای ضد انسانی آنها بر سر زبانها افتاد، بیداری قریش نیز آغاز گردید. بنا براین مخالفتها و مبارزه های سری و علنی شروع شد. بیان و گفتار پیامبر در حد کمال بود ولی در نخستین دوره های دعوت فاقد نیروی دفاعی بود. زیرا در ظرف این سه سال، فقط موفق شده بود که قریب چهل نفر را در حوزه سری مومنان درآورد. از این نظر، برای بدست آوردن یک خط دفاعی، خویشاوندان خود را پیش از دعوت عمومی، به آئین خود خواند و از این راه توانست نقص نیروی دفاعی را برطرف کرده و سنگر مهمی را در برابر هر گونه احتمالی به دست آورد. از اینرو، خدای بزرگ با خطاب زیر پیامبر را موظف به دعوت خویشاوندان کرد و فرمود: « و انذر عشیرتک القربین» (خویشاوندان نزدیک را از عذاب الهی بترسان) طرز دعوت خویشاوندان پیامبر به علی بن ابی طالب که آن روز سن او از سیزده یا پانزده سال تجاوز نمی کرد، دستور داد که غذایی آماده کند و همراه آن شیری نیز ترتیب دهد. سپس چهل و پنج نفر از سران بنی هاشم را دعوت نمود و تصمیم گرفت در ضمن پذیرایی از مهمانان راز نهفته را آشکار سازد. ولی متأسفانه بعد از صرف غذا پیش از آنکه او آغاز سخن کند، یکی از عموهای وی با سخنان بی اساس خود، آمادگی مجلس را برای طرح موضوع رسالت از بین برد. پیامبر مصلحت برد که طرح موضوع را به فردا موکول سازد. سپس فردا برنامه خود را تکرار کرده و با ترتیب یک ضافت دیگر، پس از صرف غذا، رو به سران فامیل نمود و

سخن خود را با ستایش خدا و اعتراف به ودانیت وی آغاز کرد. «خدایم به من فرمان داده که شما را به جانب او بخوانم. کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود، تا برادر و وصی و جانشین من میان شما باشد؟» یک مرتبه علی (ع) که آروز جوانی پانزده ساله بود، برخاست و با لحنی تند عرض کرد: ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شما هستم. پیامبر دستور داد تا بنشیند و سپس گفتار خود را تا سه بار تکرار نمود. جز همان جوان پانزده ساله کسی پرسش او را پاسخ نگفت. در چنین هنگام رو به خویشاوندان نمود و فرمود: مردم! این جوان برادر و وصی و جانشین منست میان شما! به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید و در این هنگام مجلس پایان یافت. «فصل هفتم» دعوت عمومی سه سال از آغاز بعثت گذشته بود که پیامبر گرامی پس از دعوت خویشاوندان دست به دعوت عمومی زد. روزی دزکنار کوه رويسنگ بلندی قرار گرفت و با صدای بلند گفت: «ای مردم هر گاه من به شما گزارش دهم که پشت این کوه (صفا) دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد جان و مال شما را دارند، آیا مرا تصدیق می کنید؟ همگی گفتند: آری، زیرا ما در طول زندگی از تو دروغی نشنیده‌ایم. سپس گفت: ای گروه قریش، خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی توانم کاری انجام دهم؛ من شما را از عذاب دردناک می ترسانم.» استقامت و شکیبایی پیامبر (ص) سران قریش پس از مشورت چنین تصمیم گرفتند که بنیانگذار این مکتب را با وسایل مختلف از بین ببرند. گاهی از طریق تطمیع‌وارد بشوند و او را با نعهده های رنگارنگ از دعوت خود بازدارند و احياناً به وسیله تهدید و آزار از انتشار دعوت او جلوگیری کنند. این برنامه دهساله قریش بود که سرانجام تصمیم قتل او را گرفتند و او را از طریق مهاجرت به مدینه توانست نقشه آنها را نقش بر آب سازد. رئیس قبیله بنی هاشم در آن روز ابوطالب بود در میان جامعه عرب، علاوه بر این که ریاست مکه و برخی از مناصب کعبه با او بود، جای بزرگ و منزلت س خطیر داشت و از آنجا که کفالت و سرپرستی پیامبر با او بود، سران دیگر قریش به طور دست جمعی به حضور وی باز یافتند و او را با جمله های زیر خطاب نمودند. ابوطالب! تو از نظر شرافت و سن برتری داری؛ برادر زاده خود را از تبلیغ آئین جدید بازدار و ما را بیش از این بردباری نیت، که بینیم فردی از ما به خدایان ما بد می گوید و ما را بی خرد و افکار ما را پست می شمرد. بر تو فرض است که او را از هر گونه فعالیت باز داری و گرنه با او و تو که حامی او هستی مبارزه می نمایم، تا تکلیف هر دو گروه معین گردد و یکی از آنها از بین برود. یگانه مدافع پیامبر با کمال عقل دریافت که باید در برابر گروهی از شئون و کیان آنها در خطر افتاده بردباری نشان داد. یگانه مدافع پیامبر از در مسالمت وارد شد و قول داد که گفتار سران را به برادر زاده خود برساند. البته این نوع جواب، به منظور خاموش کردن آتش خشم و غضب آنها بود - لذا - پس از رفتن سران، با برادر زاده خود ماس گرفت و پیام آنها را رساند و ضمناً به منظور آزمایش ایمان او نسبت به هدف خود در انتظار پاسخ شد. پیامبر اکرم فرمود: «عمو جان! به خدا سوگند، هر گاه آفتاب در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند که از تبلیغ آئین و تعقیب هدف خود دست بردارم، هرگز بر نمی دارم تا به مقصد نهایی برسم و یا در طریق هدف جان بسپارم.» نمونه ای از شکنجه ها و آزار قریشوقتی سران قریش دیدند که نقشه های اصلاح طلبانه! آنها نقش بر آب شد، ناچار شدند که برنامه را عوض نمایند. از اینرو، سران قریش به اتفاق آراء رای دادند که با مسخره و استهزاء، آزار و اذیت، تهدید و ارعاب، او را از ادامه کار باز دارند. پیامبر گرامی علاوه بر عامل روحی و معنوی از یک عامل خارجی نیز که حراست و حفاظت او را بر عهده داشت برخوردار بود و آن حمایت بنی هاشم بود که در رأس آنها ابوطالب قرار داشت. وقتی ابو طالب از تصمیم قاطع قریش مبنی بر اذیت برادر زاده خود آگاه گردید، عموم بنی هاشم را برای دفاع از محمد بسیج نمود. گروهی از آنها از روی ایمان، گروهی دیگری بر اثر روابط خویشاوندی، حمایت و حفاظت او را بر عهده گرفتند. تنها در میان آنها ابولهب و دو نفر دیگر از تصمیم وی سر باز زدند. ولی این حلقه دفاعی باز نتوانست او را از برخی از حوادث ناگوار مصون بدارد؛ زیرا هر جا که پیامبر را تنها می دیدند از رساندن هر گونه آسیب دریغ نداشتند. بلال حبشیللال غلام امیه بن خلف بود امیه، از دشمنان سرسخت پیشوای بزرگ مسلمانان بود. چون عشیره رسول خدا دفاع از حضرت را بر عهده گرفته بودند، وی برای انتقام، غلام تازه مسلمان خود را

در گرمترین روزها با بدن برهنه روی ریگهای داغ می خوابانید و سنگ بسیار بزرگ و داغی را روی سینه او می نهاد ؛ ولی بلال در برابر آن همه شکنجه ، گفتار او را با دو کلمه که روشنگر پایه استقامت او بود پاسخ می داد و می گفت : احد احد یعنی : (خدا یکی است!) فداکاری عمار یاسرو پدر و مادر اوعمار و والدین او از پیشقدمان در اسلام می باشند. مشرکان ، این سه نفر را در گرمترین مواقع مجبور می کردند که خانه خود را ترک بگویند و در زیر آفتاب گرم و باد سوزان بابان بسر ببرند . این شکنجه انقدر تکرار شد که یاسر در آن میان جان سپرد. روزی همسر او در این خصوص به ابوجهل پرخاش نمود و آن مرد سنگدل و بی رحم نیزه خود را در قلب او فرو برد و او را نیز کشت . پس از مرگ یاسر و همسرش ، مشرکان درباره عمار ، شدت عمل به خرج داده و او را نیز مانند بلال شکنجه دادند. ابوذر چهارمین یا پنجمین نفر بود که مسلمان شد . هنگامی که ابوذر اسلام آورد ، پیامبر اسلام بطور پنهانی مردم را به سوی اسلام دعوت می کرد و هنوز زمینه دعوت آشکار ، فراهم نشده بود . آن روز پیروان اسلام ، منحصر بود به خود پیامبر و پنج نفری که به او ایمان آورده بودند . روزی ابوذر به پیامبر اسلام عرض کرد : «من چه کنم و چه وظیفه ای برای من معین می کنید؟» پیامبر فرمود : « تو می توانی اسلام در میان قبیله خود باشی . اینک میان قوم خود برگرد تا دستور من به تو برسد.» ابوذر گفت : « سوگند به خدا پیش از آنکه به میان قبیله خود برگردم ، ندای اسلام را به گوش این مردم برسانم و این سد را بشکنم - سد ممنوعیت شعار اسلام و آئین یکتا پرستی در مکه ! » او بدنبال این تصمیم ، هنگامی که قریش در مسجدالحرام سرگرم گفتگو بودند ؛ وارد مسجد شد و با صدای بلند و رسا ندا در داد : «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» لذا تا صدای ابوذر در مسجدالحرام طنین افکند ، قریش حلقه انجمن را شکسته به سوی او هجوم بردند و او را با بی رحمی زیر ضربات خود قرار دادند و آنقدر زدند که بیهوش نقش زمین گشت . ابوذر که جوانی پر حرارت و فوق العاده دلیر و مبارز بود ، آن روز باز وارد مسجد شد و شعار خود را تجدید کرد . درو مرتبه قریشیان بر سر او ریختند و تا سر حد مرگ زدند. لیکن ابوذر کسی نبود که به این زودی در میدان مبارزه در راه پیروزی اسلام ، عقب نشینی کند. قبیله غفار مسلمان می شوند پیامبر اسلام به ابوذر دستو داد به میان طایفه خود برگردد و آنان را به سوی اسلام دعوت کند . ابوذر به سوی قوم و طایفه خود برگشت و کم کم با آنان پیرامون موضوع قیام پیامبری که از جانب خدا برانگیخته شده و مردم را به پرستش خدای یگانه و اخلاق نیک دعوت می کند ، سخن گفت . ابتداء برادر و مادر ابوذر اسلام آوردند . بعد ، نصف قبیله غفار مسلمان شدند و پس از هجرت پیامبر اسلام به شهر یثرب (مدینه) ، نصف دیگر نیز اسلام اختیار کردند . قبیله اسلم نیز به پیروی از غفار ، به محضر پیامبر شرفیاب شده اسلام اختیار کردند. دشمنان سر سخت پیامبر برخی از دشمنان پیشوای بزرگ مسلمانان عبارتند از : ابولهب - اسود ابن عبدیغوث - ولید بن مغیره - امیه و ابی - ابوجهل - عاصین وائل - عقبه بن ابی معیطانگیزه سر کشی سران قریشعلت و یا علل سر پیچی سران قریش را می توان چند چیز دانست: ۱- رشک بر پیامبر : گروهی از آنها بر اثر رشک و حسادتی که داشتند ، از او پیروی نمی کردند و آرزو داشتند که خود را صاحب این منصب الهی باشند. ۲- ترس از روز بازپسین : این عامل بیش از همه ، در سر پیچی قریش موثر بود ؛ زیرا آنان افراد خوشگذران و عیاش و بی قید بودند این افراد که سالها از آزادی مطلق بهره مند بودند دعوت محمد را بر ضد عادت دیرینه خود تشخیص دادند و ترک عادت آن هم مطابق تمایلات نفسانی ، با رنج و تعب توأم است. ۳- ترس از جامعه عرب مشرکحارث ابن نوفل ، محضر پیامبر نازل گردید عرض کرد ما می دانیم آنچه تو از آن بیم می دهی راست و پا برخاست . ولی هرگاه ما ایمان بیاوریم ، عرب مشرک ما را از سرزمین خود بیرون می کند.» «فصل هشتم» نخستین هجرت مهاجرت گروهی از مسلمانان به خاک حبشه دلیل بارزی بر ایمان و اخلاص عمیق آنها است . عهده ای برای رهایی از شر و آزار قریش ، به منظور تحصیل یک محیط آرام ، پیا داشتن شعائر دینی و پرستش خدای یگانه ، تصمیم گرفتند ، که خاک مکه را ترک گویند و دست از کار و تجارت ، فرزند و خویشان بردارند؛ ولی متحیر بودند چه کنند و کجا بروند؟ را می دیدند که سرتاسر شبه جزیره را بت پرستی فرا گرفته است و در هیچ نقطه ای نمی توان ندای توحید را بلند نمود و دستورات آئین یکتا پرستی را بر پا داشت . با خود

فکر کردند که بهتر این است که مطالب را با خود پیامبر در میان بگذارند. پیامبری که آئین او بر اساس «ان ارضی واسعہ فایای فاعبدون.» یعنی (سرزمین خدا پهناور است نقطه ای را برای زندگی بگزینید که در آنجا توفیق پرستش خدا را داشته باشید) وضع رقت بار مسلمانان کاملاً بر پیامبر روشن بود. خود او گرچه از حمایت بنی هاشم برخوردار بود و جوانان بنی هاشم حضرتش را از هر گونه آسب حفظ می نمودند؛ ولی در میان یاران او کنیز و غلام، آزاد و بی پناه افتاده بی حامی، فراوان بود و سران قریش آنی از آزار آنها آرام نمی گرفتند. سران کفر بار دیگر انجمن کردند و نظر دادند که نمایندگانی به دربار حبشه بفرستند و برای جلب نظر شاه و وزراء هدایای مناسبی ترتیب دهند؛ تا از این راه بتوانند در دل شاه برای خود جایی باز کنند سپس مسلمانان مهاجر را به بلاهت و نادانی و شریعت سازی متهم سازند. برای اینکه نقشه آنها هرچه زودتر و بهتر به نتیجه برسد، از میان خود دو کارآزموده حيله گر و کارگشته را که بعداً یکی از آنها بازیگر میدان سیاست گردید و برگزیدند. قرعه بنام عمرو عاص و عبدالله ابن ربیعہ افتاد. بر خلاف آنچه وزیران و نمایندگان قریش تصور می کردند به ضرر آنها تمام شده است و روزنه امیدی باقی نماند. فردای آنروز دوباره با وزیران به دربار شاه بار یافتند. این بار از عقاید مسلمانان درباره حضرت مسیح انتقاد کردند و گفتند: «این گروه درباره عیسی عقاید مخصوصی دارند، که هرگز با اصول و عقاید جهان مسیحیت سازگار نیست.» هیأت اعزامی قریشیهات اعزامی مردم حبشه، وسیله بیداری قریش و سران قریش در صدد تحقیق برآمده گروهی را به نمایندگی از طرف خود به یثرب فرستادند تا رسالت محمد را با دانشمندان یهود در میان بگذارند. دانایان یهود به هیأت اعزامی گفتند که از محمد مطالب یاد شده در زیر را سوال کنید: ۱- حقیقت روح چیست؟ ۲- سرگذشت جوانانی که در روزگارهای پیشین، از انظار مردم پنهان شده اند. ۳- زندگی مردمی که در شرق و غرب جهان گردش نمود (ذوالقرنین) اگر محمد پاسخ این سه پرسش را داد؛ یقین بدانید که برگزیده خداست و در غیر این صورت دروغگو است و هر چه زودتر باید او را از میان برداشت. نمایندگان با سرور هر چه زیادتر وارت مکه شده و هر سه سوال را در اختیار قریش گذاردند. آنها مجلسی ترتیب دادند و پیامبر را نیز دعوت نمودند. حضرتش فرمود: من درباره این سه سوال در انتظار وحی هستم. وحی آسمانی نازل گردید. پاسخ پرسش آنها مربوط به روح، در سوره اسراء آیه ۸۵ وارد شده است و دو پرسش دیگر آنها در سوره کهف، بطور مشروح طی آیه های ۹-۲۸ و آیه های ۸۳-۹۸ پاسخ داده شده است. «فصل نهم» محاصره اقتصادی سران قریش عهد نامه ای نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد نمودند که ملت قریش، تا دم مرگ طبق مواد زیر رفتار کنند: ۱- همه گونه با هواداران محمد تحریم می شوند ۲- ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع می گردد. ۳- کسی حق ندارد با مسلمانان ارتباط زناشویی برقرار کند ۴- در تمام پیشآمدها باید از مخالفان محمد طرفداری کرد. ابوطالب از خویشاوندان (فرزندان هاشم مطلب) دعوتی به عمل آورد و یاری پیامبر را بر دوش آنها گذارد و دستور داد که عموم فامیل، از محیط مکه به دره ای که در میان کوههای مکه قراردادش و به شعب ابی طالب معروف بود و دارای خانه های محقر و سایبانهای مختصری بود، منتقل شوند و در آنجا سکنی گزینند و از محیط زندگی مشرکان دور باشند. همچنین برای جلوگیری از حمله های ناگهانی قریش، در نقاط مرتفع افرادی را برای دیده بای گماشت تا آنها را از هر گونه پیشآمد، باخبر سازند. این محاصره سه سال طول کشید، فشار سخت گیری به حد عجیبی رسید. وضع رقت بار بنی هاشم در شعبشددت عمل قریش، در اجراء عهد نامه ذره ای از صبر و بردباری مسلمانان نکاست. سرانجام ناله فرزندان و کودکان و وضع رقت بار عموم مسلمانان گروهی را تحت تأثیر قرار داد و از امضاء عهد نامه سخت پشیمان شدند و به فکر حل قضیه افتادند. برخی می نویسند: پیامبر و ابو طالب و خدیجه در این مدت محاصره تمام دارایی خود را از دست داده بودند. ناگهان بیک وحی نازل گردید و گزارش داد: «موریانه تمام آن پیمان را که قریش نوشته و مهر کرده بودند، خورده است؛ جزء جمله نخست آن: «بسمک اللهم» که بر جای خود باقی است. رسول گرامی ابو طالب را از این امر آگاه ساخت و هر دو نفر با گروهی از شعب بیرون آمدند و در کنار کعبه نشستند. در این م قع دور ابوطالب را گرفتند و به او گفتند: آیا وقت آن نرسیده است که خویشاوندی خود را با ما به یاد آوری و از حمایت برادر زاده ات دست

برداری؟! ابوطالب روبه آنان کرد گفت: عهد نامه را بیاورید. آنها عهد نامه را آوردند، در حالی که مهرها بر آنها باقی مانده بود ابوطالب گفت: آیا این همان عهد نامه هست که همگی نوشته اید؟ گفتند: آری. گفت: آیا کسی به آن دست زده است؟ گفتند: نه. گفت: برادر زاده من از طرف پروردگار خویش خبری دریافت کرده است؛ اگر سخن او راست نباشد من او را تحویل شما می‌دهم تا او را بکشید. قریش به تصدیق ابوطالب برخاسته و گفتند: از رد انصاف وارد شده ای. گفت: برادرزاده من می‌گوید: موریانه عهد نامه را خورده است. آنگاه مهر عهد نامه را شکستند، دیدند موریانه همه را جز نام خدا خورده است. این کار نه تنها مایه هدایت آنها نگشت، بلکه سبب شد که بر عناد خود بیفزایند. «فصل دهم» مرگ ابوطالب پیامبر و هواداران وی پس از سه سال تبعید و رنج، از شعب ابی طالب بیرون آمده، راه خانه های خود را در پیش گرفتند و می‌رفت که سر وضع مسلمانان سر و سامانی پیدا کند. ناگهان پیامبر گرامی با پیشآمد سختی روبرو گردید. این مصیبت جانگداز اثر ناگواری در روحیه مسلمانان بی پناه گذارد. اندازه تأثیر این حادثه در آن لحظه حساس با هیچ مقیاسی قابل سنجش نبود در آن روز، پیامبر گرامی حامی و مدافعی را از دست داد، که از سن هشت سالگی تا آن روز که پنجاه سال از عمر رسول خدا می‌گذشت حفاظت و حراست او را بر عهده داشت و پروانه وار گرد شمع وجود او می‌گشت. شخصیتی را از دست داد، که عبدالمطلب (جد پیامبر) محمد را در آخرین لحظات عمر خود به او سپرد و گفت: نگاداری و حفاظت شخصی را که مانند پدرش یکتا پرست است، بر دوش تو می‌گذارم. وی در پاسخ عبدالمطلب گفت: پدر جان، محمد هیچ احتیاج به سفارش ندارد، زیرا او فرزند من است و فرزند برادرم. وصیت ابوطالب هنگام مرگ وقتی علی خیر مرگ ابوطالب را پیامبر داد، و به علی دستور غسل و کفن و دفن را صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود. «فصل یازدهم» سفری به طایفدر سال دهم بعثت پیامبر گرامی دو حامی بزرگ و فداکار خود را از دست داد. در مرحله اول، یگانه مدافع از حریم رسالت یعنی حضرت ابوطالب چشم از این جهان پوشید و بعد مرگ همسر عزیز او خدیجه این داغ را تشدید نمود. ابوطالب حامی و حافظ جان و آبروی پیامبر بود و خدیجه با ثروت خود در راه پیشرفت اسلام خدماتی انجام می‌داد. از طبعه سال یازدهم بعثت، حضرتش در محیطی بسر می‌برد که سراسر آن را کینه‌ها و عداوتها فرا گرفته بود. هر لحظه خطری جان او را تهدید می‌کرد و همه گونه امکانات تبلیعی را از وی سلب کرده بود. دعوت سران عشایر در موسم حج پیامبر اکرم در ایام حج با روسای عرب تماسهای می‌گرفت و حقیقت دین خود را به آنها عرضه می‌داشت. وقتی گروهی از قبیله بنی عامر وارد مکه شدند. پیامبر آئین خود را بر آنها عرضه کرد. آنان حاضر شدند که به آنها ایمان بیاورند، مشروط بر اینکه رهبری جامعه پس از درگذشت پیامبر با آنها باشد. پیامبر فرمود: کار در دست خداست، هر کس را مصلحت دید او را بر می‌گزیند. آنان از پذیرش اسلام سر باز زدند. این قطعه تاریخی ثابت می‌کند که مساله امانت پس از رسول گرامی مساله تنصیبی است نه انتخابی و گزینشی. «فصل دوازدهم» پیمان عقبه نخستین پیماندر سال دوازدهم بعثت، دسته ای مرکب بر دوازده تن، از مدینه حرکت کردند و با رسول گرامی در عقبه نخستین پیمان اسلامی بسته شد. متن پیمان آنها پس از پذیرفتن اسلام به قرار زیر بوده است. با رسول خدا پیمان بستیم که به وظایف خود عمل کنیم: به خدا شرک نوزیم؛ دزدی و زنا نکنیم؛ کار زشت انجام ندهیم و در کاهای نیک نافرمانی نکنیم. دومین پیمان عقبه شب سیزدهم رسول گرامی پیش از همه با عموی خود عباس در عقبه حاضر شد. دیدگان مشرکان عرب، در خواب فرو رفت. مسلمانان یکی پس از دیگری از جای خود بلند شدند و مخفیانه به سوی عقبه روی آوردند و دومین پیمان را برای دفاع از اسلام و پیامبر بستند. عکس العمل قریش در مقابل پیمان عقبه قریش تصور می‌کردند که قوس نزولی اسلام آغاز گردیده و چیزی نمی‌گذارد که شعله آن به خاموشی می‌گراید. ناگهان دومین پیمان عقبه، مثل بمب در میان قریش صدا کرد. ترس و وحشت قریشحمایت و پشتیبانی یثربیان، از مسلمانان دوباره باعث شد قریش آزار و اذیت را دوباره از سر بگیرد. یاران پیامبر از فشار و آزار مشرکان شکایت نمودند و اجازه خواستند که به نقطه ای مسافرت کنند. پیامبر فرمود: بهترین نقطه برای شما همان یثرب است. پس از صدور فرمان مهاجرت، مسلمانان به بهانه های گوناگونی، از مکه بیرون رفتند و

راه یثرب را در پیش گرفتند و علی رغم محدودیت های قریش ، سرانجام عده زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثربیان پیوستند. «فصل سیزدهم» سرگذشت هجرت در سالهای دوازدهم و سیزدهم بعثت ، مردم مکه با خطر بزرگی روبرو شدند. پایگاه بزرگی که مسلمانان در یثرب به وجود آورده بودند و حمایت و حفاظت یثربیان از پیامبر ، نشانه بارز این تهدید بود. سران قریش ، تصمیمی خطر ناک گرفتند . جلسه مشورتی سران ، در دارالندوه منعقد گردید و تصمیم گرفتند که از تمام قبایل ، افرادی انتخاب شوند که شبانه بطور دسته جمعی به خانه پیامبر گرامی حمله ببرند و او را قطعه قطعه کنند ، تا خون او در میان تمام قبایل پخش گردد. بدیهی که در این صورت بن هاشم قدرت نبرد با تمام قبایل را نخواهد داشت. کمکهای غییمفسران می گویند : فرشته ی وحی نازل گردید و پیامبر را از نقشه های شوم مشرکان به وسیله این آیه آگاه ساخت . « و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوکو یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین . » (هنگامی که کافران برضد تو فکر می کنند ؛ تا تو را زندانی کنند، یا بکشند و یا تبعید نمایند آنان با خدا از در حيله وارد می شوند و خداوند حيله آنان را به خود آنها بر می گرداند.) رسول گرامی از طرف خدا مامور شد به سوی یثرب برود. پیامبر به علی فرمود : امشب در فراش من بخواب و آن برد سبز رنگی که من هنگام خواب بر روی خود می کشم و به روی خود بکش . زیرا از طف مخالفان ، توطئه ای برای قتل من جیده شده و من باید به مدینه مهاجرت کنم . علی از آغاز شب در خوابگاه پیامبر خوابید . پاسی از شب گذشته بود که به وسیله چهل نفر محاصره اطراف خانه پیامبر آغاز گردید . آنان از شکاف در به داخل خانه نگاه می کردند و وضع خانه را عادی دیده و گمان می کردند کسی که در خوابگاه پیامبر است ، خود او است. هجوم مخالفان به خانه و حیصیح صادق سینه افق را شکافت . مشرکان در حالی که دستها به قبضه شمشیرشان بود با شر و شوق خاص وارد حجره پیامبر شدند . در این حال علی سر از بالش برداشت و برد سبز رنگ را کنار زد و با کمال خونسردی فرمود : چه می گوئید؟ گفتند : محمد را می خواهیم و او کجاست ؟ فرمود : مگر او را به من سپرده بودید تا از من تحویل بگیری ، او اکنون در خانه نیست. پیامبر در غار ثور پیامبر نخستین شب هجرت و دو شب پس از آن را ، با ابوبکر در غار ثور که در جنوب مکه (نقطه مقابل مدینه) است بسر برد . چندان روشن نیست که این مصابحت چگونه پدید آمد . عده ای معتقدند که این مصابحت اتفاقی بوده و رسول خدا او را در راه دید و همراه خود برد . برخی نقل کرده اند که پیامبر همان شب به خانه ابی بکر رفت و نیمه شب هر دو نفر ، خانه را به قصد غار ثور ترک گفتند . گروهی می گویند: ابوبکر به سراغ پیامبر آمد و علی او را به مخفیگاه او راهنمایی کرد. قریش در پیدا کردن پیامبر از پای نمی نشستند قیافه شناس معروف مکه با رد پای پیامبر آشنا بود . روی این اصل تا نزدیکی غار آمد گفت خط مشی پیامبر تا این نقطه بوده است ؛ کسی را مامور کرد تا به درون غار برود . آن شخص تا دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده ؛ و کبوتران وحشی در آن تخم گذارده اند . بدون آنکه وارد غار گردد ، برگشت و گفت : کسی آنجا نیست . و لذا پس از سه روز تلاش جملگی مأیوس شدند. دنباله جریان مهاجرت پیامبر در دل شب به غار ثور پناه برد. او کوچکترین اضطرابی در دل خود احساس نمی کرد حتی هم سفر خود را در لحظات حساس با جمله « لا تحزن ان الله معنا » (غم مخور خدا با ما است) تسلی میداد . آنها سه شبانه روز از عنایات خداوند بزرگ بهره مند شدند . خروج از غار علی به دستور پیامبر سه شتر به همراه راهنمای امینی در شب چهارم به طرف غار فرستاد . رسول خدا و همسفر خود سوار شتر شدند و از طرف پایین مکه عازم یثرب گردیدند. ورود به دهکده قباعلی پس از مهاجرت رسول گرامی در نقطه ای بلندی از مکه ایستاد و گفت : هر کس پیش محمد سپرده ای دارد ، بیاید از ما بگیرد . کسانی که پیش از پیامبر امانت داشتند با دادن نشانه و علامت امانتهای خود را پس گرفتند . بعداً طبق وصیت پیامبر باید علی ، زنان هاشمی را از جمله فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر اسد مادر علی و فاطمه دختر زبیر و مسلمانانی که تا آن روز موفق به مهاجرت نشده بودند ، همراه خود به مدینه بیاورد . بدین ترتیب علی در دل شب عازم مدینه گردید . علی در نیمه همان ماه به پیامبر پیوست. جوش و خروش و غریو شادی در مدینه رسول خدا عازم مدینه گردید. وقتی مرکب پیامبر به سمت شهر مدینه سرازیر می گردید و گام به خاک یثرب می نهاد ، جوانان و مسلمانان

مقدم پیامبر را گرامی شمرده و با طنین سرودهای شادی، محیط مدینه را مملو ساخته بودند. «فصل چهاردهم» مسجد، مرکز جنبش های اسلامی پیامبر پس از ورود به مدینه لازم دید پس از هر کار مرکزی به وجود آورد که عموم اعضاء حزب اسلام (حزب الله) در هر هفته در روز معینی در آنجا دور هم گرد آیند و در مصالح اسلام و مسلمانان به شور و مشورت پردازند و علاوه بر اجتماع وزانه در هر سال عموم مسلمانان در آنجا دو بار نماز عید بگزارند. مسجد تنها مرکز پرستش نبود بلکه تمام معارف و احکام اسلامی اعم از آموزشی و پرورشی در آنجا گفته می شد. همه گونه تعلیمات دینی و علمی حتی امور مربوط خواندن و نوشتن در آنجا انجام می گرفت. عمار و یائر جوانان نیرومند اسلام چند قطع سنگ را، روی هم جمع می کرد و برای ساختن مسجد حمل می نمود روزی پیامبر او را در حالی که سه قطعه سنگ بر او حمل کرده بودند دید عمار سخن به گله گشود و گفت: اصحاب شما خواهان قتل من هستند آنان سنگها را یک یک می آورند، ولی سه تا سه تا بر دوش من حمل می نمایند. پیامبر دست او را گرفت، گرد و غباری که بر دوش او بود پاک کرد و این جمله تاریخی را گفت: آنان قاتل شما نیستند، ترا گروه ستمگر خواهد کشت، در حالی که تو آنان را به سوی حق و حقیقت دعوت می نمایی. سرانجام عمار در سن نود سالگی در جنگ صفین در رکاب امیر مومنان به دست هواداران معاویه کشته شد. برادری یا بزرگترین پرتو ایمان پیامبر از طرف خدا مامور گشت که مهاجرین و انصار را با یکدیگر برادر کند. روزی در یک انجمن عمومی روبه هواداران خود کرد و فرمود: دوتا دوتا با یکدیگر برادر دینی شوید. او با این طرح وحت سیاسی و معنوی مسلمانان را حفظ کرد. پیامبر سیصد نفر از مهاجرین و انصار را با یکدیگر برادر نمود کار اخوت به پایان رسید. ناگهان علی با چشمهای اشکبار عرض کرد: یاران خود را با یکدیگر برادر کردید ولی عقد اخوت میان من و دیگری برقرار نفرمودید؟ در این هنگام پیامبر گفت: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. رویدادهای سال دوم هجرت سال دوم هجرت حوادث عظیم و چشمگیری دارد. دو رویداد آن از اهمیت شگرفی برخوردار است یکی از آنها تغییر قبله و دیگری نبرد بدر است. در اصطلاح سیره نویسان، دو لفظ بیش از همه رواج دارد و آن لفظهای غزوه و سریه است. مقصود از غزوه، آن گونه هجوم به دشمن بود که خود رسول خدا همراه سپاه می بود و آن را رهبری می کرد. در حالی که مقصود از سریه، اعزام گروه ها و یا گردان ها و هنگ هایی بود که خود پیامبر در آن شرکت نداشت. شمار غزوات پیامبر را ۲۷ یا ۲۶ غزوه نوشته اند. جهت اختلاف این است که برخی غزوه خیبر را با غزوه وادی القری که به دنبال هم رخ داده اند، دو غزوه و برخی آنها را یک غزوه شمرده اند. در تعداد سریه های رسول خدا نیز اختلاف است مورخان آنها را ۴۸، ۳۶، ۳۵ و حتی ۶۶ سریه نوشته اند. علت اختلاف این است که برخی از سریه ها به سبب کمی افراد به شمارش نیامده و از این جهت در شماره آنها اختلاف پیش آمده است. «فصل یازدهم» قبله طبق محاسبات دانشمندان سابق، عرض جغرافیائی مدینه ۲۵ درجه و طول آن ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه می باشد. طبق این محاسبه، قبله های که در مدینه استخراج می شد با محراب پیامبر که اکنون به همان وضع سابق مانده است تطبیق نمی نمود اینگونه اختلاف باعث تحیر عده ای از اهل فن شده بود و گاهی هم توجیهاتی را برای رفع اختلاف می نمودند. ولی اخیراً دانشمند معروف کابلی، روی مقیاس های امروزی اثبات کرد که عرض مدینه ۲۴ درجه و ۵۷ دقیقه و طول آن ۳۹ درجه و ۵۹ دقیقه است. نتیجه این محاسبه این شد: قبله مدینه درست نقطه جنوب است و با محراب پیامبر بدون کم و زیاد انطباق دارد، و این خود یک کرامت علی است که در آن روز با نبودن کوچکترین وسایل علمی، بلکه بدون محاسبه در حالت نماز، چنان از بیت المقدس متوجه کعبه گردیده که انحرافی جزئی نیز در توجه او به کعبه پدید نیامده است. «فصل شانزدهم» جنگ بدر از نبردهای بزرگ اسلام، جنگ بدر است کسانی که در این جنگ شرکت کرده بودند بعدها امتیاز مخصوصی در میان مسلمانان پیدا نمودند. در شرح زندگانی اصحاب پیامبر کسانی که در واقع بدر شرکت نموده اند، بدری می نامند و علت این اهمیت از تشریح این حادثه بدست می آید. در نیمه جمادی الاولی سال دوم، گزارشی به مدینه رسید که کاروان قریش به سرپرستی ابوسفیان از مکه به شام می رود. پیامبر برای تعقیب کاروان تا ذات العشیره رفت و تا اوائل ماه دیگر در آن نقطه توقف کرد؛ ولی به کاروان دست نیافت و

زمان بازگشت کاروان، تقریباً معین بود، زیرا وایل پاییز کاروان قریش، از شام به کعبه باز می‌گشت. در تمام نبردها کسب اطلاعات، نخستین گام پیروزی بود تا فرمانده لشکر از استعداد دشمن و نقطه تمرکز آنها و روحیه جنگجویان آگاه نباشد چه بسا ممکن است در نخستین برخورد شکست بخورد. سرپرستی کاروان ابوسفیان و در حدود چهل نفر پاسبانی آن را بر عهده داشت هزار شتر مال التجاره را حمل می‌کرد و ارزش کالا حدود پنجاه هزار دینار بود. اکثریت سربازان جوانان انصار تشکیل می‌دادند و پیمانی که انصار در عقبه با پیامبر بسته بودند یک پیمان دفاعی بود نه جنگی؛ یعنی پیمان بسته بودند که در مدینه از شخص پیامبر مانند کسان خود دفاع کنند. چگونه ابوسفیان گریخت ابوسفیان سرپرست کاروان که موقع رفتن مورد تعرض دسته‌ای از مسلمانان واقع شده بود بخوبی می‌دانست که هنگام بازگشت بطور قطع از طرف مسلمانان مورد تعرض قرار خواهد گرفت. از این نظر مسیر کاروان را عوض کرد و دو منزل را یکی کرده کاروان را از منطقه نفوذ اسلام بیرون برد همچنین شخصی را مامور کرد که به قریش اطلاع دهد که کاروان از دستبرد مسلمانان جان به سلامت برد و آنان نیز از راهی که آمده‌اند برگردند. اختلاف نظر میان قریشوقتی نمایندگان ابوسفیان پیام وی را به سران جمعیت ابلاغ کرد، دودستگی عجیبی میان آنان پدید آمد قبیله بنی زهره و اخنس ابن شریق با هم پیمانان خود از راهی که آمده بودند بازگشتند. ابوجهل بر خلاف ابوسفیان اصرار ورزید که ما باید به منطقه بدر برویم و در آنجا سه روز بمانیم و شترانی را بکشیم و شراب بخوریم و زنان رامشگر برای ما آواز بخوانند؛ صیت قدرت و توانائی ما به گوش عرب برسد و تا ابد از ما حساب ببرند. سخنان فریبنده ابوجهل قریش را بر آن داشت که از آن نقطه حرکت کنند و در نقطه مرتفعی از بیابان پشت تپه‌ای فرود آیند. باران شدیدی بارید که راه رفتن را برای قریش سخت کرد و آنان را از پیشروی بازداشت. اما باران در منطقه سرازیری بیابان که رسول گرامی در آنجا تمرکز داشت اثر سوئی نگذاشت. جنگ‌های تن‌به‌تن پیامبر گرامی از مقررماندهی پایین می‌آمد و مسلمانان را برای نبرد در راه خدا و حمله به دشمن تحریک و تحریض می‌نمود. یکبار در میان مسلمانان با صدای بلند فرمود: «به خدای که جان محمد در دست اوست، هر کس امروز با بردباری نبرد کند، و نبرد او برای خدا باشد و در این راه کشته شود خدا او را وارد بهشت می‌کند» سخنان فرمانده کل قوا آنچنان تاثیر می‌کرد که برخی برای اینکه زودتر شهید شوند زره از تن کنده و مشغول جنگ می‌شدند. چیزی نگذشت که آثار پیروزی در ناحیه مسلمانان نمایان گردید. دشمن کاملاً مرعوب گشته، پا به فرار گذارد. میزان خسارت و تلفات در این نبرد، چهارده نفر از مسلمانان قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گشتند. شهدای بدر، در گوشه رزمگاه به خاک سپرده شدند اکنون نیز قبور آنان باقی است. «فصل هفدهم» یگانه بانوی عالم ازدواج می‌کند پیامبر مامور بود که در جواب خواستگاران بگوید ازدواج فاطمه باید به فرمان خدا صورت بگیرد. لذا اصحاب پیامبر فهمیدند که جریان ازدواج فاطمه سهل و آسان نیست. آنها برای امتحان علی را تشویق کردند که از دختر پیامبر خواستگاری کند علی هم از صمیم قلب با این مطب موافق بود؛ لذا شخصاً شرفیاب محضر رسول خدا گردید. حج و حیا سراسر وجود او را فرا گرفته بود. پیامبر گرامی او را وادار به سخن گفتن کرد. او با اداء چند جمله توانست مقصود خود را بفهماند. پیامبر با تقاضای علی موافقت کرد و فرمود: شما مقداری صبر کنید تا من این موضوع را با دخترم در میان بگذارم. وقتی مطلب را به دختر خود گفت، سکوت، سراپای زهرا را گرفت. پیامبر برخاست و فرمود: «الله اکبر سکوتها اقرارها» ولی دارائی علی در آن روز جزء یک شمشیر و زره چیز دیگری نبود. علی مامور شد که زره خود را بفروشد و مقدمات و مخارج عروسی را فراهم آورد. صورت جهیزه دختر پیامبر ۱- پیراهن. ۲- مقنعه. ۳- قطیفه مکی که تمام بدن را کفایت نمی‌کرد ۴- یک تخت که از چوب و لیف خرما می‌ساختند. ۵- دو تشک. ۶- چهار بالش. ۷- پرده. ۸- حصیر هجری. ۹- دستاس. ۱۰- مکی از پوست. ۱۱- کاسه چوبی برای شیر. ۱۲- ظرف چوبی برای آب. ۱۳- سبوی سبز رنگ. ۱۴- کوزه. ۱۵- دو بازو بند نقره‌ای. ۱۶- یک ظرف مسی. وقتی چشم پیامبر به آنها افتاد فرمود: خداوندا زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفال است مبارک گردان. مهریه دختر پیامبر پانصد درهم می‌باشد. مراسم عروسی علی به افتخار همسر گرامی خود ولمه‌ای ترتیب داد. پس از صرف غذا، رسول

گرامی فاطمه را به حضور خود طلبید. پیامبر دست دختر خود را گرفت . در حق او دعا فرمود . سپس دست دختر خود را گرفت و در دست علی گذارد . سپس کارهای درون خانه را بر عهده فاطمه گذارد و وظایف خارج از خانه را بر دو علی نهاد . پیامبر ظرف آبی را بدست گرفت ، به عنوان تغال بر سر و بر اطراف بدن دختر پاشید . زیرا آب مایه حیات است و در حق هر دو دعا فرمود : « اللهم هذه ابنتی و احب الخلق الی اللهم و هذا اخی و احب الخلق الی اللهم اجعله ولیا و » «فصل هجدهم» دفاع از حریم آزادیزوه احد در سال دوم غزوه بدر رخ داد ، و در سال سوم غزوه احد اتفاق افتاد . سران قریش پس از تحمل رنج فراوان ارتشی ترتیب دادند که هفتصد زره پوش ، سه هزار شتر ، دو بیست سواره و گروهی پیاده نظام در آن شرکت کرده بودند . عباس ، عموی پیامبر که یک مسلمان واقعی غیر متظره به اسلام بود پیامبر را از نقشه جنگی قریش آگاه ساخت . ارتش قریش پس از طی مسافتی ، به نقطه ای بنام ابناء رسید نیروهای قریش عصر روز پنجشنبه پنجم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد پیاده شدند . پیامبر نماز جمعه را خواند و با شکری که بالغ بر هزار نفر بود ، مدینه را به قصد احد ترک گفت در نیمه راه عبدالله ابی به بهانه اینکه پیامبر از نظر جوانان پیروی کرد از شرکت در جهاد خودداری کرد . همچنین سبید تن از اوسیان که با او هم قبیله بودند از نیمه راه برگشتند . بنابراین در این نبرد نه یهودیان شرکت کردند و نه حزب نفاق پیشه . یک سرباز جانباز حنظله ، جوانی است که بیست و چند بهار پیش از عمر وی نگذشته است . او فرزند ابو عامر دشمن پیامبر است و پدر او در نبرد احد در ارتش قریش شرکت داشت . وی پایه گذار حادثه مسجد ضرار است که تفصیل آن در حوادث سال نهم هجرت بیان خواهد شد . روزی که نبرد احد اتفاق افتاد ، آنروز عروسی حنظله بود او با دختر عبدالله ابی سرشناس اوسیان ازدواج کرده بود پیامبر یک شب برای انجام مراسم عروسی به او اجازه داد . بامدادان ، حنظله به سوی میدان شتافت . حنظله وارد سپاه گردید دیدگان وی به اوسیان افتاد که میان دو سپاه مشغول جولان بود . او با یک حمله جوانمردانه شمشیری به سوی او متوجه ساخت ولی شمشیر بر پشت اسب وی فرود آمد و اوسیان نقش زمین گردید . در میان سربازان قریش نیزه داری به حنظله حمله نمود و نیزه خود را در بدن وی فرو برد . حنظله با همان زخم نیزه دار را تعقیب کرد ، و او را به وسیله شمشیر از پای درآورد و خود نیز بر اثر زخم نقش زمین شد . صف آرائی دو لشکر بامداد روز هفتم شوال سال سوم ، نیروهای اسلام در برابر نیروی متجاوز قریش صف آرائی کردند . فداکاریهای علی در میان آنان بیشتر شایسته تقدیر می باشد . در گرما گرم جنگ هر موقع دشمن می خواست از دره احد عبور کند بوسیله تیراندازان عقب رانده می شد . در آن لحظه که ارتش قریش سلاح و متاع خود را در میدان به زمین گذارد و برای حفظ جان خود فراری شد گروه انگشت شماری از افسران ارشد اسلام که بیعت خود را بر اساس بذل جان نهاده بودند به تعقیب دشمن در خارج از میدان نبرد پرداختند . اما بیشتر مسلمانان از تعقیب دشمن صرف نظر نموده و سلاح بر زمین نهاده و به گردآوری غنائم اشتغال ورزیدند و به گمان خود کار را تمام یافته تصور می کردند . خالد ابن ولید که از آغاز نبرد می دانست که دهانه دهلز کلید پیروزیست از کمی افراد نگهبان استفاده کرد و با یک حمله چرخشی در پشت مسلمانان ظاهر گردید و مقاومت گروه کمی که روی تپه مستقر بودند سودی نبخشید . تمام آن ده نفر پس از جانبازیهایی زیاد کشته شدند چیزی نگذشت که مسلمانان غیر مسلح و غفلت زده از پشت سر مورد حمله سخت دشمن مسلح قرار گرفتند . مجدداً نبرد آغاز گردید . در این هنگام هرج و مرج شگفت آوری در ارتش اسلام بوجود آمد مسلمانان چاره ای ندیدند جزء اینکه دسته های پراکنده به دفاع پردازند ولی چون رشته فرماندهی از هم گسخته بود سربازان اسلام نتوانستند در این دفاع موفقیتی بدست آورند بلکه تلفات سنگینی بر آنان وارد آمد . وجود پیامبر از هر طرف مورد هجوم دسته هائی از ارتش قریش قرار گرفت . هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آورد علی به فرمان پیامبر به آنان حمله می کرد و با کشتن برخی موجبات تفرق آنها را فراهم می ساخت . این جریان چند بار در احد تکرار شد . در برابر این فداکاری امین وحی نازل گردید و فداکاری علی را نزد پیامبر ستود و گفت : این نهایت فداکاریست که این افسر از خود نشان می دهد رسول خدا امین وحی را تصدیق کرد و گفت : من از علی و او از من است . سپس ندائی در میدان شنیده شد که «لا سیف الا ذوالفقار ، لا فتی الا علی» (یعنی

شمشیر خدمتگزار، شمشیر علی ابن ابی طالب است و جوانمردی جزء علی نیست.) پیامبر به مدینه باز می‌گردد پیامبر با آن گروه از انصار و مهاجرینکه در جنگ شرکت کرده بودند وارد مدینه شدند. عمرابن جموع با اینکه لنگ بود و جهاد بر و اب نبود ولی با اسرار پیامبر از پیامبر اجازه گرفت و در صفوف مقدم مجاهدان شرکت جست. فرزندش خلاد و برادر همسرش عبدالله ابن عمرو نیز در این جهاد مقدس شرکت داشتند و هر سه جام شهادت نوشیدند. همسر وی هند، دختر عمروابن حزام، عمه جابر ابن عباله انصاری به احد آمد و شهیدان و عزیزان خود را از روی خاک برداشت و بر روی شتری انداخت و رهسپار مدینه گردید. اما پیامبر فرمود بر تو لازمست که هر سه جنازه را در این سرزمین به خاک بسپاری و بدان که این سه نفر در سرای دیگر پیش هم خواهند بود از حوادث سال سوم هجرت تولد نخستین گوهر تابناک امامت حضور امام مجتبی حسن ابن علی (ع) است ولی در نیمه ماه رمضان سال سوم دیده به جهان گشود. «فصل نوزدهم» غزوه بنی النضیر منافقان و یهودیان مدینه از شکست مسلمانان در احد و شته شدن رجال علمی سخت خوشحال بودند و به دنبال فرصت بودند که در مدینه شورش بپا کنند و به قبایل خارج از مدینه بفهمانند که کوچکترین اتحاد و وحدت کلمه در مدینه وجود ندارد و دشمنان خارج می‌توانند حکومت نوجوانان اسلام را سرنگون سازند. سران بنی النضیر تصمیم گرفته بودند که پیامبر را غافلگیر کنند. یک نفر از آنان آماده شده بود که بالای بام برود و با افکندن سنگ بزرگی بر سر پیامبر به زندگی او خاتمه بخشد. فرشته وحی پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر از جای خود حرکت کرد و طوری مجلس را ترک گفت که یهودیان تصور کردند دنبال کاری می‌رود و بر می‌گردد. ولی پیامبر راه مدینه را در پیش گرفت و همراهانش را از تصمیم خود آگاه نساخت. آنان همچنان در انتظار بازگشت پیامبر بسر می‌بردند اما هر چه انتظار کشیدند انتظار آنها سودی نبخشید. رسول گرامی تکبیر گویان برای محاصره قلعه بنی النضیر حرکت کرد. فاصله بنی قریظه و بنی النضیر را لشکرگاه خود قرارداد و رابطه آن دو گروه را از هم قطع کرد. و بنا به نقل ابن هشام شش شبانه روز بنا به نقل برخی دیگر ۱۵ روز قلعه آنها را محاصره کرد. سرانجام جهودان تن به قضاء دادند و گفتند: ما حاضریم جلاء وطن کنیم مشروط بر اینکه اموال منقول خود را از این سرزمین ببریم پیامبر اکرم موافقت کرد که آنان آنچه از اموال را دارند ببرند غیر از سلاح که می‌بایست به مسلمانان تسلیم نمایند. در سوم شعبان سال چهارم هجرت حسین بن علی دومین نواده پیامبر گرامی دیده به جهان گشود. «فصل بیستم» غزوه خندق و وهای عرب مشرک و یهود در این نبرد بر ضد اسلام بسیج شدند. آنان با تشکیل اتحادیه نظامی نیرومندی قریب یک ماه مدینه را محاصره کردند و چون در این غزوه احزاب و دسته‌های مختلف شرکت کرده و مسلمانان برای جلوگیری از پیشروی دشمن اطراف مدینه را به صورت خندق در آورده بودند این غزوه را جنگ احزاب و گاهی غزوه خندق می‌نامند. ضربت محکمی که یهودیان بنی النضیر از مسلمانان خوردند و بطور اجبار مدینه را ترک کردند موجب شد که نقشه دقیقی برای براندازی اساس اسلام بریزند. در این نقشه گروه‌های بیشمار عرب از کمکهای مالی و اقتصادی یهودیان برخوردار بودند. نقشه از این قرار بود که سرا بنی النضیر وارد مکه شدند و به سران قریش گفتند: محمد شما و ما را هدف قرار داده است. شما برخیزید و از هم پیمانان خود کمک بگیرید و ما نیز هفصد تن شمشیر زن یهودی (بنی قریظه) در دهانه مدینه داریم و همه آنها به یاری شما می‌شتابند. لاف و گزاف آنان، در سران قریش موثر افتاد اعلام آمادگی کردند و در روز معین تمام احزاب از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده آهنگ مدینه نمودند. گزارشگران اطلاع دادند که: اتحادیه نظامی نیرومندی بر ضد اسلام تشکیل شده در روز معینی حرکت کرده مدینه را محاصره می‌نمایند. پیامبر فوراً شورای دفاعی تشکیل داد. پیامبر هر چهل ذراع را به ده نفر واگذار کرد و اولین کلنگ خود را بر زمین زد و مشغول کندن زمین شد و علی بن ابی طالب را بیرون می‌ریخت. از این جهت تلاش و کوشش پیامبر شور عجیبی در مسلمانان پدید آورد و همه بدون استثنا شروع به کار نمودند. موقعی که به تخته سنگهای عظیمی بر می‌خوردند به پیامبر متوسل می‌شدند و پیامبر با ضربات محکمی صخره‌های عظیم را درهم می‌شکست. سپاه عرب از ده هزار نفر تجاوز می‌کرد ولی عده مسلمانان از ۳۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. سپاه شرک نزدیک به یک ماه در پشت خندق توقف کرد و جزء عده

معدودی نتوانستند از خندق عبور کنند. حی بن اخطب وارد دژ بنی قریظه می‌گردید بنی قریظه تنها تیره یهودی بودند که در مدینه با صلح و آرامش بسر می‌بردند فرزند اخطب خود را به دژ رسانید و آنقدر سخن گفت تا کعب را آماده پیمان شکنی کرد. لذا عهد نامه ای را که میان آنان و محمد نوشته شده بود خواست و آن را در برابر چشم آنها پاره کرد و گفت: آماده جنگ باشید. سپاه عرب از خندق عبور می‌کنند پنج قهرمان به نام های: عمرو بن عبدود، عکرمه ابی جهل، هبیره بن وهب، نوفل بن عبدالله و ضرار بن الخطاب، لباس جنگ پوشیدند. از میان این پنج نفر قهرمانی که از نظر جرأت شهرت زیادی داشت جلوتر آمد و رسماً مبارز طلبید. پیامبر گرامی فرمود یک نفر برخیزد، شر این مرد را از سر مسلمانان قطع کند. اما هیچکس جزء علی ابن ابیطالب آماده مبارزه نبود. پیامبر شمشیر خود را به علی داد عمامه مخصوصی بر سر او بست. نبرد بین دو قهرمان به شدت آغاز گردید. ناگهان صدای تکبیر از میان گرد و غبار که نشانه پیروزی علی بود بلند شد. منظره بخاک غلتیدن عمرو آنچنان رعبی در دل سایر قهرمانان که در پشت عمرو ایستاده بودند افکند که بی اختیار عنان اسبها را متوجه خندق کرده همگی به لشکر گاه خود باز گشتند جزء نوفل که اسب وی در وسط خندق سقوط کرد و علی وارد خندق گردید و او را کشت. ابو سفیان کسی را فرستاد که جسد او را به ده هزار دینار بخرد. پیامبر فرمود: نعش را بدهید و پول مرده در اسلام حرام است. عمل دیگری که در حقیقت می‌توان آن را مدد غیبی نامید احزاب را متفرق ساخت. آن عامل دیگر این بود که ناگهان هوا توفانی شد و سردی هوا شدت پیدا کرد. خیمه هارا از جای کند و دیگهای غذا را از روی آتش پرت نمود؛ چراغها را خاموش نمود و آتش های افروخته را در وسط بیابان پخش کرد. هنوز سفیدی صبح منطقه را روشن نکرده بود که سپاه عرب آنجا را ترک گفته و کسی از آنها در آنجا نمانده بود. «فصل بیست و یکم» یک سفر مذهبی و سیاسی سال ششم هجرت پیامبر در رویای شیرینی دید که مسلمانان در مسجد الحرام مشغول انجام مراسم خانه خدا هستند. پیامبر خواب خود را به یاران خویش گفت و این را به فال نیک گرفت. چیزی نگذشت که به مسلمانان دستور داد که آماده عمره شوند. این خبر در تمام نقاط عربستان انتشار یافت که مسلمانان در ما ذی القعدة به سوی مکه حرکت می‌کنند و مراسم عمره را انجام می‌دهند. این مسافرت روحانی علاوه بر مزایای معنوی روحی یک سلسله مصالح اجتماعی و سیاسی را در برداشت و موفقیت مسلمانان را در شبه جزیره بالا می‌برد و باعث انتشار آئین یکتا پرستی در میان عرب می‌گشت. نمایندگان قریش در حضور پیامبر قریش نمایندگان متعددی حضور پیامبر فرستاد تا هدف او را از این مسافرت به دست آورند. تماسهای که نمایندگان قریش با رهبر عالیقدر اسلام انجام دادند به نتیجه نرسید. جا داشت پیامبر تصور کند که نمایندگان قریش نتوانستند و یا نخواستند حقیقت را به گوش بزرگان قریش برسانند. از این نظر پیامبر تصمیم گرفت شخصاً نماینده ای به سوی سران شرک بفرستد تا هدف پیامبر را از این مسافرت که جز زیارت خانه خدا چیزی نبود تشریح کند. کسی را به نمایندگی انتخاب کرد که دست او به خون قریش آغشته نشده باشد. بنابراین عمر فرزند خطاب را برای انجام این ماموریت انتخاب کرد. عمر از پذیرفتن این ماموریت پوزش طلبید و گفت: من از قریش بر جانم می‌ترسم. ولی شما را به شخص دیگری هدایت می‌کنم. او عثمان ابن عفان است که با ابوسفیان خویشاوندی نزدیک دارد و می‌تواند پیغام شما را به سران قریش برساند. سهیل ابن عمرو با پیامبر تماس می‌گیرد مذاکرات سهیل با پیامبر سبب شد که یک قرارداد کلی و وسیع میان مسلمانان و قریش بسته شود. لذا قرار شد مواد آن در دو نسخه تنظیم گردد و به امضاء طرفین برسد. پیامبر با در نظر گرفتن یک رشته مصالح عالی خواسته سهیل را پذیرفت. خلاصه متن پیمان حدیبیه ۱ قریش و مسلمانان متعهد می‌شوند که مدت ده سال جنگ را ترک کنند. ۲ اگر یکی از افراد قریش بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و اسلام آورد و به مسلمانان بپیوندد محمد باید او را به سوی قریش باز گرداند ولی اگر فردی از مسلمانان به سنی قریش بگریزد قریش موظف نیست آن را به مسلمانان تحویل دهد. ۳ مسلمانان و قریش می‌توانند با هر قبیله ای پیمان برقرار کنند. ۴- محمد و یاران او امسال به مدینه باز می‌گردند. ولی در سالهای آینده می‌توانند خانه خدا را زیارت کنند؛ مشروط بر اینکه سه روز بیشتر در مکه توقف نمایند و سلحی جز سلاح مسافر که همان شمشیر است همراه نداشته باشند. ۵-

مسلمانان مقیم مکه به موجب این پیمان می‌توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند و قریش حق ندارد آنها را آزار دهند و یا آئین آنها را مسخره نمایند. ۶- اموال یگدیگر را محترم بشمارند و حيله و خدعه را ترك کرده و قلوب آنها نسبت به یكدیگر خالی از هر گونه كینه باشد. ۷- مسلمانانی كه از مدینه وارد مکه می‌شوند مال و جان آنها محترم است. «فصل بیست و دوم» پیامبر رسالت جهانی خود را اعلام می‌کند پیمان حدیبیه، فکر

پیامبر را از ناحیه جنوب (مکه) آسوده ساخت و در پرتو این آرامش گروهی از سران عرب به آئین اسلام گرویدند. در این هنگام رهبر گرامی مسلمانان فرصت را مغتنم شمرد و با زمامداران وقت و روسای قبایل و رهبران مذهبی مسیحیان جهان آن روز، باب مکاتبه را باز نمود. نامه‌های که پیامبر گرامی، به عنوان دعوت اسلام به امراء و سلاطین و ... نوشته است، از شیوه دعوت او حکایت می‌کند. «فصل بیست و سوم» کانون خطر یا دژ آهنین خیبر جلگه وسیع و حاصلخیزی را که در شمال مدینه، به فاصله سی و دو فرسنگی آن قرار دارد وادی خیبر می‌نامد و پیش از بعثت پیامبر ملت یهود برای سکوت و حفاظت خویش در آن نقطه دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. جرم بزرگی که یهودیان خیبر داشتند این بود که تمام قبایل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خیبر در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند. ناجوانمردی یهود خیبر پیامبر را بر آن داشت که این کانون خطر را برچیند و همه آنها را خلع سلاح کند. زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو بار دیگر بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود. پیامبر پرچم سفیدی به دست علی داد و فرمان حرکت صادر نمود. دژهای هفتگانه خیبر هر کدام نام مخصوصی داشتند. طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که ساکنان آنها در بیرون قلعه کاملاً مسلط بودند و با منجنیق و غیره می‌توانستند دشمن را سنگ باران کنند. مسلمانان که در برابر چنین دشمن مجهز و نیرومندی قرار گرفته بودند باید در تسخیر این دژها از هنر نمایی نظامی حداکثر استفاده را بنمایند. لذا شبانه تمام نقاط حساس و راهها به وسیله سربازان اسلام اشغال گردید. این به قدری مخفیانه و در عین حال سریع انجام گرفت که نگهبانان برجها نیز از این کار آگاهی نیافتند. دژها یک پس از دیگری گشوده می‌شود پس از فتح قلعه‌های ناعم و قموص، سپاهان اسلام به طرف دژهای وطیح و سلالم یورش آوردند. ولی با مقاومت سرسختانه یهود در بیرون از قلعه روبرو شدند. از این رو سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود دست و پنجه نرم کرده هر روز بدون نتیجه به لشکرگاه باز می‌گشتند. در یکی از روزها ابی بکر مامور فتح گردید و با پرچم سفید تالاب دژ آمد. مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند ولی پس از مدتی بدون نتیجه باز گشتند. روز دیگر فرماندهی لشکر به عمرو واگذار شد. او نیز داستان خود را تکرار نمود و بنا به نقل طبری پس از بازگشت از صحنه نبرد با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ مرحب یاران پیامبر را مرعوب می‌ساخت. در این لحظه پیامبر فرمود: این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می‌دارند. و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده، از صحنه نبرد فرار نمی‌کند. فردای صبح پیامبر فرمود: «علی کجا است؟!» در پاسخ جواب داد که او دچار درد چشم است. پیامبر فرمود او را بیاورید. علی را سوار بر شتر نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند. عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود. پیامبر دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود. این عمل و این دعا، مانند دم مسیحائی، آنچنان اثر نیک بر دیدگان او گذارد که سردار نامی تالیان عمر به درد چشم مبتلا نگردید. پیامبر یادآور شد که قبل از جنگ نمایندگان را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید. اگر او را نپذیرفتند، آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند. و با پرداخت جزیه درایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند و اگر به هیچ کدام گردن نهند با آنان بجنگد. جمله زیر آخرین جمله ای بود که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساخت و گفت: «لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر من ان یکون لک

حمر النعم» پیروزی بزرگ در خیبر امیرمومنان بسوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر به دست او داده بود در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود. در این لحظه دلاوران یهود از قلعه بیرون ریختند. نخست برادر مرحب به نام حارث جلو آمد. لحظه‌ای نگذاشت که جسد مجروح حارث به روی خاک افتاد و جان سپرد. مرحب برای گرفتن انتقام برادر جلو آمد صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود وحشت‌عجیبی در دل ناظران پدید آورد. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر تا دندان دو نیم ساخت این فرصت آنچنان سهمگین بود که دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند پا به فرار گذارده و به دژ پناهنده شدند. و عده‌ای که فرار نکردند با علی تن به تن جنگیده کشته شدند. علی فراریان یهودی را تا در حصار تعقیب نمود. در این کشمکش یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سر علی زد و سپر از دست وی افتاد علی فوراً متوجه در دژ گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد. پس از آنکه آن را بر روی زمین افکند هشت نفر از نیرومندتری سربازان اسلام سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند اما نتوانستند و در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی گشوده شد. «فصل بیست و چهارم» عمره قضاء مسلمانان پس از امضاء صلح حدیبیه می‌توانستند که یک سال بعد از تاریخ قرارداد وارد مکه شوند. یک سال گذشت. هنگام آن رسیده بود که مسلمانان از این پیمان بهره برداری نمایند. وقتی پیامبر اسلام اعلام کرد کسانی که در سال گذشته از زیارت خانه خدا محروم گردیده‌اند آماده سفر شوند، حرکت کردند. همچنین شست شتر که علامت قربانی را به گردن داشتند همراه خود آورده بودند. پیامبر از مسجد مدینه احرام بست؛ و دیگران نیز از وی پیروی نمودند. دو هزار نفر لیک گویان با لبه‌های احرام راه مکه را پیش گرفتند. این کاروان آنچنان شکوه و جلالی داشت که بسیاری از مشرکان را به معنویت و حقیقت اسلام متوجه ساخت. پیامبر دستور داد که این دعای خاص را با آهنگ خود تلاوت کند و مردم نیز با او همصدا شوند: «لا اله الا الله وحده وحده، صدق وحده، و نصزه عبده و اعز جنده و هزم الا حزلب وحده» یعنی (خدائی جزء او نیست، یگانه و بی‌همتا است. به وعده خود عمل نمود (وعده داده بود که بزودی خانه خدا را زیارت می‌نماید) بنده خدا را یاری نمود سپاه توحید را گرامی ساخت. حزبه‌های کفر و شرک را به تنهایی در هم شکست) موقع ظهر شد. پیامبر و مسلمانان باید فریضه الهی را در مسجد با حالت دست جمعی انجام دهد. بلال حبشی که مدت‌ها در این شهر به جرم گرویدن به آئین توحید مورد شکنجه قرار می‌گرفت به فرمان پیامبر بالای بام کعبه رفت و در نقطه‌ای که شهادت به یگانگی خدا و گواهی بر رسالت محمد بزرگترین جرم بود دستها را بر گوشه‌های خود نهاد و اذان را با آهنگ مخصوص خود اداء نمود. آهنگ وی و تصدیق مسلمانان که به زبان جاری می‌ساختند به گوش بت پرستان و دشمنان توحید می‌رسید و آنها را ناراحت و دگرگون می‌ساخت. «فصل بیست و پنجم» جنگ موته پیامبر نماینده‌ای را با نامه‌ای روانه دربار فرمانروای شام نمود. فرمانروای مطلق شامات به دست نشانده‌گی از طرف قیصر در آنجا حکومت می‌کرد. وقتی سفیر پیامبر وارد شهرهای مرزی شام گردید فرماندار سرزمینهای مرزی از ورود سفیر آگاه شد و او را در دهکده موته دستگیر کرد و دستور داد دست و پای او را بستند و او را کشتند. پیامبر از این جنایت آگاه گردید و از کشته شدن سفیر سخت ناراحت شد؛ از این رو سربازان خود را برای انتقام از این زمامدار خودسر دعوت نمود. مقارن این جریان حادثه جانگدازتری رخ داد. این حادثه تصمیم پیامبر را برای ادب کردن مرزنشینان شام که آزادی تبلیغ را از مبلغان اسلام سلب نموده، ناجوانمردانه سفیر پیامبر و سپاه تبلیغ او را کشته بودند جدی‌تر ساخت. کشتن سپاه تبلیغ، سبب شد که فرمان جهاد صادر گردد و سپاهی مرکب از سه هزار نفر برای سرکوبی یاغیان و مزاحمان تبلیغ اسلام اعزام شوند. صف آرائی سپاه روم و اسلام روم آنروز بر اثر نبردهای پیاپی با ایران دچار هرج و مرج عجیبی شده بود. با اینکه سرمست پیروزیهای خود بر ایران بود ولی از شهامت و رشادت سربازان اسلام اطلاعاتی داشت. از این نظر قیصر روم به کمک فرمانروای دست‌نشانده خود در سرزمین شام عظیم‌ترین و نیرومندترین سپاه را برای مقابله با سه هزار سرباز اسلامی آماده نمود، تنها فرمانروای سرزمین شام صد هزار سرباز از قبایل مختلف شام زیر پرچم گرد آورده برای

جلوگیری از پیشروی سربازان اسلام به مرزهای کشور روانه ساخت. حتی قیصر با اطلاع قبلی با صد هزار سرباز از روم حرکت نمود. هر دو سپاه در سرزمین موته فرود آمدند. جعفر ابن ابی طالب که فرمانده لشکر بود در حملات جانانه خود نبرد شدیدی نمود و سرانجام با بیش از هشتاد زخم روی خاکها افتاد و جان سپرد. آنگاه زبید حارثه پرچم را به دوش گرفت و با شهادت کم نظیری انجام وظیفه کرد و بر اثر ضربات نیزه ها جان سپرد. معاون دوم عبدالله رواحه پرچم را به دست گرفت و آنقدر جنگ کرد تا کشته شد. سرگردانی سپاه اسلام با این وضع را پیش بینی کرده ترتیب اختیار فرمانده بر عهده خود سربازان قرار داده بود. در این لحظه، خالد بن ولید را که تازه اسلام آورده بود به فرماندهی انتخاب کردند. فرمانده لشکر دست به یک تاکتیک نظامی زد. او دستور داد که در نیمه شب به نقل و انتقال آنها با سر و صدا مشغول شوند این انتقال تا سپیدی صبح ادامه داشت. او دستور داد تا گروهی مسلمانان نیمه شب به نقطه دور دست حرکت کنند و در طلوعه صبح با دادن شعار «لا اله الا الله» به مسلمانان بپیوندند. تمام این نقشه ها برای این بود که سپاه روم تصور کنند که نیروهای امدادی برای مسلمانان رسیده است اتفاقاً همین خیال سبب شد که آنان روز بعد، از حمله به مسلمانان خودداری نمودند. که مسلمانان از راهی که آمده بودند باز گردند. بزرگترین پیروزی که مسلمانان به دست آوردند این بود که یک جمعیت کم در برابر ارتش منظم و نیرومند مقائم نمودند و سرانجام جان به سلامت بردند. «فصل بیست و ششم» فتح مکه قبیله خزاعه با مسلمانان هم پیمان شدند و پیامبر اسلام دفاع از آب و خاک و جان مال آنها را بر عهده گرفت. و قبیله بنی کنانه که از دشمنان دیرینه قبیله خزاعه و هم مرز آنان بودند با قریش هم پیمان گشتند. این جریان با بستن یک قرارداد صلح دهساله که حافظ امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان بود پایان پذیرفت. طبق این قرارداد طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه نمایند و یا هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمان طرف مقابل تحریک کنند. پیامبر در ماه جمادالاولی سال هشتم سه هزار نفر را به کرانه های شام برای سرکوبی عمال روم - که مبلغان بی پناه اسلام را نا جوانمردانه کشته بودند - اعزام نمود. سپاه اسلام در این مأموریت اگرچه جان به سلامت بردند ولی با پیروزی چشمگیری که از مجاهدان اسلام انتظار می رفت، بازگشتند. با انتشار این خبر سران قریش تصور کردند که نیروی نظام اسلام به ضعف گرائیده است. از این نظر تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش را بهم بزنند. نخست در میان قبیله بنوبکر اسلحه پخش کرده و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله خزانه - که با مسلمانان هم پیمان بودند - حمله ببرند و گروهی را کشته و دسته ای را اسیر کنند. حتی دسته ای از قریش شبانه در جنگ بر ضد خزاعه شرکت کردند و از این طریق پیمان حدیبیه را زیر پا نهادند. ستمدیدگان خزاعه رئیس قبیله خود را خدمت پیامبر فرستادند. او وارد مدینه شد و یکسره به مسجد آم و پیامبر را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه بسته بود سوگند داد و او را دعوت به کمک و گرفتن خون مظلومان نمود. پیامبر در برابر انبوهی از مسلمانان گفت: ترا کمک خواهم کرد. قریش از تصمیم پیامبر نگران می شود قریش از کار خویش سخت پشیمان شدند و به زودی دریافتند که عملی بر خلاف پیمان حدیبیه انجام داده و بدین سان قرارداد صلح را زیر پا گذارده اند. از اینرو برای فرونشاندن خشم پیامبر و تایید و تحکیم پیمان ده ساله ابو سفیان را روانه مدینه نمودند. ابوسفیان در مدینه با بی اعتنائی پیامبر مواجه شد علیرغم تمام تلاش خود دست خالی به مکه بازگشت. اما پیامبر اسلام برای فتح مکه بسیج عمومی اعلام کرد. در آغاز ماه رمضان از اطراف و اکناف سپاهیان انبوهی در مدینه جمع شدند. کلیه سپاهیان اسلام به ده هزار نفر می رسیدند. هنوز سربازان اسلام حرکت نکرده بودند که جبرئیل به پیامبر گزارش داد یک نفر از ساده لوحان که در صفوف مسلمانان جای داشت نامه ای به قریش نوشته و با زنی به نام ساوه قرارداد کرده که با اخذ مبلغی نامه وی را به قریش برساند. وی در آن نامه حمله قریب الوقوع مسلمانان را به مکه فاش ساخته بود. با اینکه ساوه مشمول مراجع پیامبر اسلام بود ولی با گرفتن مبلغ ده هزار دینار حاضر شد نامه را به قریش برساند. پیامبر به علی و زبیر و مقداد مأموریت داد تا آن زن را دستگیر کنند. آنان در نقطه ای در بین زن را دستگیر کرده و نامه را گرفتند. روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید. پیامبر با کمال مهارت اردوی ده هزار نفری خود را تا کرانه های مکه رهبری نمود در حالی

که قریش و جاسوسان آنها و کسانی که به نفع آنها فعالیت می کردند هرگز از حالت سپاه آگاهی نداشتند. پیامبر برای ایجاد رعب در دل مکه و برای اینکه اهلی بدون مقاومت سر تسلیم فرود آورند دستور داد که در نقاط مرتفع هر فردی به طور مستقل آتشی بیفزود، تا نوری از شعله های آتش کلیه کوهها و نقاط مرتفع را فراگیرد. عباس بن عبدالمطلب که از جحفه ملازم رکاب پیامبر بود فکر کرد که اگر اردوی اسلام با مقاومت قریش روبرو شوند گروه زیادی از قریش کشته خواهند شد. لذا شبانه راه مکه را در پیش گرفت تا محاصره مکه را بوسیله سپاه اسلام به سمع ران قریش برساند و به آنها بفهماند که چاره ای جز تسلیم نیست. تلاش عباس بن عبدالمطلب به نفع اسلام تمام شد و مغز متفکر قریش یعنی ابوسفیان را آنچنان مرعوب نمود که در فکر او جز تسلیم چیزی خطور نکرد. بالا-تر از همه اینکه از بازگشت ابوسفیان به مکه جلوگیری شد و به اردوگاه مسلمانان آمد، و از هر جهت محدود شد و نگذاشت به مکه باز گردد. ابوسفیان در حضور پیامبر عباس، در طلیعه آفتاب ابوسفیان را به حضور پیامبر آورد. اگر چه ابوسفیان با ترس ایمان آورد و این طرز ایمان هیچگاه مورد نظر پیامبر اسلام نبود؛ ولی مصالحتی ایجاب می کرد که به هر نحوی باشد ابوسفیان در سلک مسلمانان درآید، تا بزرگترین مانع از سر راه گرایش مردم به مکه به اسلام برداشته شود. با این حال پیامبر دستور آزادی ابوسفیان را صادر نکرد زیرا از تحریکات وی تا قبل از فتح مکه مطمئن نبود از این رو به عباس دستور داد او را در تنگنای دره ای نگاه دارد تا واحدهای ارتش اسلام با تجهیزات و ساز و برگ خود در برابر او رژه روند که پس از بازگشت به مکه مردم را از قدرت ارتش اسلام بترساند و آنها را از فکر مقاومت بازدارد. وقتی این واحدها از برابر ابوسفیان عبور می کردند عظمت این واحدها آنچنان ابوسفیان را مرعوب ساخته بود که بی اختیار روبه عباس کرد و گفت: هیچ قدرتی نمی تواند در برابر این نیروها مقاومت کند، عباس سلطنت و برادرزاده تو خیلی اوج گرفته است. عباس برگشته با قیافه تویخ آمیز گفت: سرچشمه قدرت برادرزاده من نبوت و رسالتی است که از طرف خدا دارد. در این موقع پیامبر مصلحت دید که ابوسفیان را آزاد نماید تا او به موقع قبل از ورود نیروها به مکه رفته و اهالی را قدرت فوق العاده مسلمانان آگاه سازد. پیامبر نیز به این اکتفا نکرد. پس از ورود به مکه علاوه بر پناهگاههای سه گانه پرچمی بدست عبدالله خثعمی داد و فرمود که فریاد کند که هرکس زیر پرچم او آید در امان است. ابوسفیان با این پیام آنچنان روحیه مردم مکه را تضعیف نمود که اگر فکر مقاومت در دسته ای نیز وجود داشت به کلی از بین رفت. وقتی دیدگان پیامبر به مکه افتاد اشک شوق در چشمانش حلقه زد. مرکب رسول خدا با حشمت شگوه هرچه تمامتر از بالا-ترین نقطه مکه (اذاخر) وارد شهر گردید و در حجون کنار قبر عم بزرگوار خود ابو طالب فرود آمد و خیمه مخصوصی را برای حضرتش زده شد و هر چه اصرار ورزیدند که به خانه کسی وارد شود نپذیرفت. شکستن بتها! شستشوی کعبهسپس پیامبر در حالی که سوار شتر بود برای زیارت و طواف خانه خدا رهسپار مسجد الحرام گردید. در مسیر آن حضرت صفوف منظمی از مسلمانان مشرکان تشکیل یافته بودند. گروهی از خشم و ترس بهت زده بودند؛ دسته ای ابراز شادی می نمودند. او شروع به طواف نمود. در نخستین دور طواف متوجه بتهای بزرگی به نام هبل و اساف و نائله گردید؛ که بالای در کعبه نصب کرده بودند. و با نیزه ای که در دست داشت ضربه محکمی بر آنان زد و آنها را بر روی زمین افکند. و این آیه را خواند: «قل جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل كان زهوقاً» بعد پیامبر اکرم وارد خانه خدا گردید و دستور داد و درب کعبه را بستند. دیوار داخل کعبه مملو از صور و اشباح پیامبران بود. به دستور پیامبر دیوارهای کعبه را با آب زمزم شستشو دادند و تصاویر و عکسهای را که بر دیوار کعبه قرار داشت پاک کردند. علی بر دوش پیامبر قسمتی از بت های منصوب در داخل کعبه و یا بیرون آن بوسیله علی سرنگون شد. پیامبر دستور داد که علی را بر دوش او قرار گیرد. علی بر دوش او قرار گرفت و بت بزرگ قریش که از مس بود، بر زمین افکند. آنگاه به انداختن دیگر بت ها پرداخت. پیامبر دستور داد درب کعبه را باز کردند و در حالی که دستهای خود را بر چهار جوبه های درب گذارده بود و همه مردم قیافه نورانی و جذاب او را میدیدند گفت: «الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الا حزاب وحده» (سپاس خدائی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را کمک کرد، و دشمنان را به تنهای سرگوب

ساخت.) سکوت تامی بر محوطه مسجد و بیرون آن حکفرما بود. نفسها در سینه حبس و افکار و تصورات مختلفی بر مغز و عقل مردم حکومت می کرد. مردم مکه در این لحظات به یاد آن همه ظلم و ستم و بیدادگریهای خود افتاده فکرهای مختلفی می کردند که ناگهان پیامبر با جمله های زیر سکوت آنها را شکست و چنین گفت: «چه می گوید و درباره من چه فکر می کنید؟» مردم بهت زده و حیران و بیمناک همگی با صدای لرزان و شکسته روی سوابق عواطف بزرگی که از پیامبر داشتند. گفتند: «ما جز خوبی و نیکی چیزی درباره تو نمی اندیشیم؛ ترا برادر بزرگوار خویش و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم.» پیامبر وقتی با جمله های عاطفی آنان روبرو گردید چنین گفت: من نیز همان جمله ای که برادرم یوسف به برادران ستمگر خود گفت به شما می گویم: امروز بر شما ملامتی نیست خدا گناهان شما را می آمرزد او ارحم الراحمین است. بلال اذان می گوید وقت نماز ظهر فرا رسید مؤذن رسمی اسلام بالای بام کعبه قرار گرفت و با صدای رساند. ای توحید و رسالت را در آن مجمع عمومی به سمع همه مردم رسانید. مشرکان لجوج هر کدام سخنی می گفتند؛ یکی می گفت: «خوشا به حالی فلانی که مرد و صدای اذان را نشنید.» ابوسفیان گفت: «من در باره چیزی نمی گویم؛ زیرا به قدری دستگاه خبرگزاری محمد نیرومند است که می ترسم همین ریگهای مسجد او را از گفتگوی ما با خبر سازند.» این پیر خیره سره که پایان عمر نور اسلام بر دل او نتابیده اطلاع از غیب و اخذ حقایق از جهان وحی را با مساله جاسوسی و خبرگزاری جباره جهان یکسان حساب کرده بود. «فصل بیست و هفتم» عام الوفود سال هفتم هجرت سپری گردید. در این سال یزرگترین پایگاه شرک به دست مسلمانان افتاد و رهبر عالقدر اسلام با پیروزی کامل به مدینه بازگشت و سایه قدرت نظامی اسلام بر بیشتر نقاط عربستان کشیده شد. قبائل سرش عرب که تا آن روز چنین پیروزی را برای آئین توحید فکر نمی کردند کمکم به فکر افتادند که به مسلمانان نیک شوند و آئین اسلام را بپذیرند. از این نظر نمایندگان قبایل مختلف عرب گاهی به حضور پیامبر شرفیاب می شدند و اسلام و ایمان خود را ابراز می داشتند. در سال نهم نمایندگان قبیله ها به قدری به مدینه آمد و رفت می نمودند که نام آن سال را عام الوفود نهادند. «فصل بیست و هشتم» غزوه تبوکنفود و انتشار سریع اسلام، در شبه جزیره عربستان و فتوحات درخشان مسلمانان در حجاز پشت دشمنان را به لرزه در آورده آنان را به فکر چاره افکند. سقوط حکومت مکه امپراتور روم را بر آن داشت که با ارتش مجهز و منظم بر سر مسلمانان بتازد و آنها را غافلگیر سازد. زیرا با گسترش و نفوذ فق العاده اسلام پایه های حکومت را متزلزل می دید. ارتش روم مرکب از چهار هزار سواره نظام و پیاده نظام مجهز به آخرین نمونه از سلاح زمان در نوار مرزی شام مستقر گردیدند. استقرار گروهی از سربازان روم به گوش پیامبر رسید. پیامبر چاره ای جز این ندید که با لشکری عظیم پاسخ تجاوز کاران را بدهد. برای این منظور سی هزار تن آمادگی خود را برای نبر اعلام نمودند. ارتش اسلام در سرزمین تبوکسپاه توحید در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت به سرزمین تبوک گام نهاد. اما اثری از اجتماع و سپاه روم ندید. گویا سران روم از افزونی سپاه اسلام و شهادت آنان آگاهی یافته و صلاح دیده بودند که سپاه خویش را به داخل کشور باز گردانند. پیامبر اسلام افسران عالی رتبه را گرد آورد پیرامون پیشروی در خاک دشمن و یا بازگشت به مدینه با آنان مشاوره نمود. نتیجه شورای نظامی این شد که سپاه اسلام بر اثر سختیهای زیادی که در طی راه تبوک دیده اند برای تجدید قوا به مدینه باز گردد. علاوه بر این مسلمانان در این مسافرت به هدف عالی خود که پراکنده ساختن سپاه روم بود رسیده است بنابراین، پیامبر نظر شورا را محترم شمرده به مدینه بازگشتند. تبوک آخرین غزوه اسلامی بود که پیامبر در آن شرکت داشت. وی پس از آن در هیچ نبردی شرکت نکرد. سرگذشت مسجد ضرار پدر حنظله شهید معروف غزوه احد گویا در دوران جاهلیت در سلک راهبان در آمده بود. هنگامی که ستاره اسلام از افق مدینه طلوع نمود. سخت از این جریان ناراحت شد و با منافقان اوس و خزرج همکاری صمیمانه را آغاز نمود. پیامبر خواست او را دستگیر کند. او از مدینه به مکه و از آنجا به طائف و پس از سقوط طائف به شام گریخت و از آنجا شبکه جاسوسی حزب منافقان راهبری نمود. او می دانست که پیامبر به هیچ عنوانی به حزب منافق اجازه نخواهد داد مرکزی برای خود بسازد؛ مگر در صورتی که به مرکز رنگ مذهبی بدهند. حزب نفاق با سرعت ساختمان محفل را به نام مسجد به پایان

رسانیدند. روزی که پیامبر از غزوه تبوک به مدینه بازگشت، از حضرتش خواستند که در این پرستشگاه را با خواندن چند رکعت نماز بکشایند. در این لحظه فرشته وحی پیامبر را از جریان آگاه ساخت و آنجا را مسجد ضرار خواند. پیامبر دستور داد که ساختمان مسجد را با خاک یکسان کنند و آنجا را بسوزانند و برای مدتی مرکز زباله باشد. «فصل بیست و نهم» قطنامه روز منیدر اواخر سال نهم هجرت، پیک وی آیاتی چند از سوره توبه (برائت) را آورد و پیامبر را مامور نمود که شخصی را روانه مکه کند که در مراسم حج آیات یاد شده را همراه با قطنامه چهار ماده ای بخواند. پیامبر دستور داد ابوبکر با چهل تن از مسلمانان را مکه را در پیش گیرد و این آیات را که متضمن برائت و بیزاری از مشرکان است در روز عید قربان تلاوت کند. ابوبکر به فرمان پیامبر راه مکه را در پیش گرفت. چیزی نگذشت که پیک وحی پیامبر از طرف خدا آورد و آن اینکه باید موضوع بیزاری از مشرکان را خود یا کسی که از اوست به مردم ابلاغ کند. از این نظر پیامبر مرکب خود را در اختیار علی نهاد و دستور داد هر چه زودتر مدینه را ترک گوید تا ابوبکر را در راه ملاقات کند و آیات را از او باز گیرد و در روز عید قربان، آیات را به ضمیمه قطنامه ای که در آن اجتماع با شکوه که تمام نقاط عربستان در آن شرکت می نمایند، ایراد کند. مواتد قطنامه عبارت بود از: ۱- بت پرستان حق ندارند وارد خانه شوند. ۲- طواف با بدنه برهنه ممنوع است. ۳- بعد از این هیچ بت پرستی در مراسم حج شرکت نخواهد کرد. ۴- کسانی که با پیامبر پیمان عدم تعرض بسته اند و در طول مدت به پیمان خود وفادار بوده اند، پیمان آنان محترم است و تا انقضای وقت پیمان، جان و مالشان محترم می باشد، ولی به مشرکانی که با مسلمانان پیمانی ندارند و یا عملاً پیمان شکنی کرده اند از این تاریخ (دهم ذی الحجه) چهار ماه مهلت داده می شود که تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند یا باید به گروه یکتا پرستان پیوندند و یا اینکه آماده جنگ و نبرد گردند. امیر مومنان در روز دهم ذی الحجه، بالای جمر عقبه قرار گرفت و سیزده آیه از آغاز سوره برائت را قرائت نمود. وی قطنامه پیامبر را با دلی لبریز از شجاعت و قدرت با صدای بلند که به گوش تمام شرکت کنندگان می رسید - خواند. اثر این آیات قطنامه این شد که هنوز چهار ماه سپری نشده بود مشرکان دسته دسته روبه یگانه پرستی آوردند و در اواسط سال دهم هجرت بت پرستی در شبه جزیره ریشه کن گردید. «فصل سی ام» هیئت نمایندگی نجران در مدینه پیامبر اسلام نامه ای به اسقف نجران نوشت و طی آن نامه ساکنان نجران را به آئین اسلام دعوت نمود. نمایندگان پیامبر نامه پیامبر را به اسقف نجران دادند. وی نامه را با دقت خواند و برای تصمیم مرکب شوای مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد. هیئت نمایندگی در حالی که لباسهای تجملی ابریشمی بر تن و انگشترهای طلا بر دست و صلیبها برگردن داشتند، وارد مسجد شدند و به پیامبر سلام کردند. ولی وضع زننده آنان آن هم در مسجد پیامبر را ناراحت نمود. آنان احساس کردند که پیامبر از آنان ناراحت شده است اما علت ناراحتی را ندانستند. فوراً با عثمان بن عفان و عبد الرحمان بن عوف که سابقه آشنائی با آنان داشتند تماس گرفتند آنان اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب است. وقتی به امیر مومنان مراجع کردند علی گفت: شما باید لباسهای خود را تغییر دهید و با وضع ساده بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا به محضر پیامبر شرفیاب شده سلام کردند. پیامبر با احترام خاص پاسخ سلام آنان را داد و برخی از هدایائی را که برای وی آورده بودند پذیرفت. سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند. ناگهان قیافه نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن از آنها شاخه های شجره وجود بودند نمایان گردید. همگی با حالت بهت زده و تحیر به چهره یکدیگر نگاه کردند و از اینکه او جگر گوشه های معصوم و بی گناه، ویگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباحله آورده است، انگشت تعجب به دندان گرفتند. انصراف هیئت نمایندگی از مباحله هیئت نمایندگی با دیدن وضع یاد شده به اتفاقاً آراء تصویب کردند که هرگز وارد مباحله نشوند و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن حکومت اسلامی را از جان و مال آنان دفاع کند. پیامبر رضایت خود را اعلام کرد و قرار شد هر سال در برابر پرداخت یک مبلغ جزئی از مزایای حکومت اسلامی بر خوردار گردند. «فصل سی و یکم» حجه الوداع پیامبر خدا در سال دهم هجرت از طف

ماموریت یافت که در آن سال شخصاً در مراسم حج شرکت جوید و عملاً مردم را تکالیف خود آشنا سازد و هر گونه شاخه های کج و معوجی را که روی علل یاد شده بر پیکر این عبادت روئیده بود ببرد. پیامبر در بیست و ششم ذی القده به سوی مکه حرکت نمود. وقتی به مسجد شجره رسید با پوشیدن دو پارچه ساده از مسجد شجره احرام بست. وقتی هنگام طواف برابر حجر الاسود قرار گرفت نخست آن را استلام نمود و هفت بار اطراف کعبه دور زد. سپس برای ادای نماز طواف پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ شد شروع به سعی در میان صفا و مروه نمود. روز هشتم ذی الحججه فرا رسید. زائران خانه خدا همان روز از مکه به سوی عرفات حرکت می کنند تا در عرفه از ظهر روز نهم تا غروب آن روز توقف نمایند. پیامبر هشتم ذی الحججه عازم عرفات شد و تا طلوع آفتاب روز نهم در منی ماند. سپس بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را در پیش گرفت و در نقطه ای که خیمه آن حضرت را در آنجا زده بودند فرود آمد. در آن اجتماع با شکوه در حالی که بر روی شتر قرار گرفته بود سخنان تاریخی خود را ایراد فرمود. «ای مردم بدانید من امروز اعلام می کنم که کلیه مرسوم و عقائد دوران جاهلی را زیر پای خود نهاده بطلان آن را به اطلاع شما می رسانم.» در این موقع پیامبر سخنان خود را قطع کرد و در حالی که با انگشت سبابه (انگشت شهادت) به آسمان اشاره می کرد گفت: بار الها پیامهای تو را رسانیدم. سپس پیامبر با گفتن سه بار «اللهم اشهد» گفتار خود را به پایان رسانید. پیامبر تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمود. وقتی خورشید در افق مغرب پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوار شد و قسمتی از شب را در مزدلفه و فاصله طلوع فجر و آفتاب را مشعر به سر برد. روز دهم رهار منی گردید و مراسم رمی جمره و قربانی و تقصیر را انجام داده برای انجام مراسم دیگر حج عازم مکه گردید. سرگذشت غدیرمراسم حج به پایان رسید و پیامبر گرامی تصمیم گرفت که مکه را به عزم مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید. هنگامی که کاروان به سرزمین غدیر خم فرود آمد جبرئیل نازل شد. و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد که: «بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (آنچه را که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن. و اگر ابلاغ نکنی، پیام او را نرسانده ای خداوند ترا از شر مردم حفظ می کند.) لحن آیه حاکی است که خداوند انجام امر خطیری را به عهده پیامبر گذارده است. از این نظر دستور توقف صادر شد. کسانی که جلو کاروان بودند از حرکت باز ایستاد و آنها که دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند. وقت ظهر هوا بشدت گرم بود. پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند. سپس در حالی که جمعیت گرد او حلقه زده بودند بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای به شرح زیر خواند: «هان ای مردم! نزدیک است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم. من مسوولم و شما نیز مسوولید؛ درباره من چه فکر می کنید؟!» در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند: «ما گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشش نمودی. خدا تو را پاداش نیک دهد.» پیامبر فرمود: «آیا گواهی می دهید معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر او می باشد و بهشت و دوزخ جاویدان در سرای دیگر جای تردید نیست؟» همگی گفتند: «صحیح است و گواهی می دهیم.» سپس فرمود: «مردم من دو چیز نفیس و گرانبه در میان شما می گذارم. بینم چگونه با دو یادگار من رفتار می نمائید؟! یکی کتاب خدا که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده که این دو یادگار هرگز از هم جدا نخواهند شد.» هان ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو کوتاهی نورزید که هلاک می شوید. در این لحظه دست علی را گرفت و آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود. سپس فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند. پیامبر فرمود: خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان اولی و سزاوارترم. هان مردم هرکس را من مولایم، علی مولای اوست. خداوند! کسانی که علی را دوست دارند آنان را دوست بدار و کسانی که آن را دشمن می دارند دشمن دار. خدایا یاران علی را یاری کن دشمنان علی را خوار ذلیل نما و او را محور حق قرار بده. آنگاه فرمود: مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آئین انتخاب کردم). در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد. پیامبر مطمئن بود که دولت نیرومند روم که شاهد نفوذ روزافزون دولت اسلامی است از اینکه پیامبر یهودیت را از عربستان برانداخت و گروهی از مسیحیان را باج دهنده دولت اسلامی نمود سخت ناراحت می باشد. از این نظر احتمال خطر در نظر پیامبر فوق العاده جدی بود به همین جهت پس از بازگشت از حجه الوداع و ورود به مدینه سپاهی منظم از مهاجرین و انصار که در آن افراد سرشناسی مانند ابوبکر و عمر و ابی عبیده و سعد و قاص و نیز شرکت داشتند ترتیب داد. همچنین دستور داد آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران به مدینه هجرت کرده بودند همگی در این نبرد شرکت کنند. پیامبر برای تحریک احساسات مذهبی مجاهدان با دست خود پرچمی برای اسامه بست. پیامبر از اینکه جوان نوری را برای فرماندهی انتخاب نمود و بزرگانی از مهاجرین و انصار را زیر دست او قرار داد دو نظر داشت: نخست خواست از این طریق مصیبتی را که متوجه اسامه شده بود جبران کند و شخصیت او را بالا ببرد زیرا او پدرش را در جنگ با رومیان از دست داده بود. در درجه دوم خواست قانون تقسیم کار و مقام بر اساس شخصیت و لیاقت را زنده کند و آشکارا برساند که مقام و موقعیتهای اجتماعی جز لیاقت و کاردانی چیز دیگری نمی خواهد و هیچگاه در گرو سن و سال نیست تا جوانانی که دارای لیاقت و شایستگی هستند خود را برای یک سلسله مسئولیت های سنگین اجتماعی آماده سازند و بدانند در آئین اسلام مقام و موقعیت رابطه مستقیمی با لیاقت و کاردانی دارد نه با سن و سال. پیامبر فردای روز که پرچم جنگرا برای اسامه بست در بستر تب شدید توأم با سردرد سخت افتاد چند روزی ادامه داشت که سرانجام به رحلت آن حضرت انجامید. پیامبر در اثناء بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنیهای می شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می زنند. وی از این جریان، سخت خشمگین گردید، در حالی که حوله ای بر دوش انداخته و دستمالی بر سر بسته بود آهنگ مسجد کرد تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگوید؛ و آنان را از خطر این تخلف بیم دهد. وی با آن تب شدید بالای منبر قرار گرفت. طلب آموزش برای اهل بقیعروزی که پیامبر احساس بیماری کرد دست علی را گرفت و با دنبال وی بودند به سوی قبرستان بقیع حرکت کرد و به همراهان خود گفت: «از طرف خدا مامورم که برای اهل بقیع طلب آموزش نمایم.» هنگامی که گام به بقیع نهاد بر اهل قبور سلام کرد و سخنان خود را چنین آغاز نمود: «سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاکها قرار گرفته اید. حالتی که در آن قرار دارید بر شما خوش و گوارا باد. فتنه هامانند پاره های شب تاریک، روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است.» سپس برای اهل بقیع طلب آموزش نمود. بعداً روبه علی کرد و گفت: «کلید گنجهای دنیا و زندگی ممتد در آن را به من عرضه داشته اند و مرا میان آن. و ملاقات پروردگار و دخول بهشت، مخیر ساخته اند؛ ولی من ملاقات پروردگار و ورود به بهشت را ترجیح داده ام. فرشته وحی هر سال قرآن را یکبار به من عرضه می داشت ولی امسال دوبار آن را به من عرضه داشت و جهتی ندارد جز این که اجل من فرا رسیده است.» «فصل سی و دوم» نامه ای که نوشته نشد پیامبر گرامی از فعالیتهایی که در خارج از خانه او برای قبضه کردن موضوع خلافت انجام می گرفت آگاه بود. از اینرو برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود و جلوگیری از بروز دودستگی تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیر مؤمنان و اهل بیت خود را بطور کتبی تحکیم کرده سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. از این جهت روزی که سران صحابه برای عیادت آمده بودند کمی سر به زیر افکند و مقداری فکر کرد سپس رو به آنان نمود و فرمود کاغد و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم! که پس از آن گمراه نشوید. در این لحظه خلیفه دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده قرآن پیش شماست کتاب آسمانی ما را کافیت. گروهی با وی مخالفت کرده گفتند: حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد. و برخی جانب خلیفه را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند. پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و فرمود: برخیزید و خانه را ترک کنید. ابن عباس پس از نقل از این واقعه می گوید: بزرگترین مصیبت برای اسلام این بود که اختلاف و مجادله گروهی از صحابه مانع از آن شد که پیامبر نامه مورد نظر

خود را بنویسد. آخرین وداع با یاران پیامبر در طول بیماری خود گاه بیگانه‌ای به مسجد می‌آمد و با مردم نماز می‌گزارد و برخی از موضوعات را تذکر می‌داد. در یکی از روزهای بیماری در حالی که سرش را با پارچه بسته بود و علی (ع) و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بود و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و شروع به سخن کرد و فرمود: مردم! وقت آن رسیده است که من از میان شما غائب گردم. اگر به کسی وعده‌ای داده‌ام آماده‌ام که انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد بگوید تا بپردازم. در این موقع مردی برخاست و عرض کرد چندی قبل به من وعده دادید که اگر ازدواج کنم مبلغی به من کمک کنید. پیامبر فوراً به فضل دستور داد که مبلغ مورد نظر او را بپردازد و از منبر پایین آمد و به خانه رفت. سپس روز جمعه سه روز پیش از وفات خود، بار دیگر به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کس حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند زیرا قصاص در این جهان آسانتر از قصاص در روز رستاخیز است. در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد طائف در حالیکه بر شتر سوار بودید تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزیند اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد من اکنون آماده گرفتن قصاصم. درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را که هرگز مورد توجه مردم قرار نمی‌گیرد جبران نماید. پیامبر دستور داد بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند. یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و گردنهایی کشیده و ناله‌هایی جانگداز منتظرند که جریان به کجا خاتمه می‌پذیرد. آیا سواده واقعاً از در قصاص وارد می‌شود؟ ناگهان دیدند سواده بی اختیار شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد. در این لحظه پیامبر او را دعا کرده گفت: خدایا از سواده بگذر همان طور که او از پیامبر اسلام در گذشت. اضطراب و دلهره سراسر مدینه را فرا گرفته بود. یاران پیامبر با دیدگانی اشکبار و دل‌هایی آکنده از اندوه دور خانه پیامبر گرد آمده بودند تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند. گزارش‌هایی که از داخل خانه به بیرون می‌رسید از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می‌کرد و هر نوع امید به بهبودی را از بین می‌برد و مطمئن می‌ساخت که جز ساعاتی چند از آخرین شعله‌های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است. گروهی از یاران آن حضرت علاقمند بودند که از نزدیک رهبر عالیقدر خود را زیارت کنند ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی‌داد در اطافی که وی در آن بستری گردیده بود؛ جز اهل بیت وی، کسی رفت و آمد کند. دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر، فاطمه در کنار بستر پدر نشسته بود، و چهره نورانی او را نظاره می‌کرد. او مشاهده نمود که عرق مرگ بسان دانه‌های مروارید، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می‌گردد. در آخرین لحظه‌های زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت: بدارم را صدا بزیند تا بیاید در کنار بستر من بنشیند. همه فهمیدند مقصودش علی است. علی در کنار بستر وی نشست، ولی احساس کرد که پیامبر می‌خواهد از بستر برخیزد. علی پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. چیزی نگذشت که علایم احتضار در وجود شریف او پدید آمد. پیامبر گرامی در حالی که سر در آغوش علی داشت، جان سپرد. روز رحلت روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی، نهمین روز دوشنبه در ۲۸ ماه سفر به آشیان خلد پرواز نمود. آنگاه پارچه یمنی بر روی جسد مطهر آن حضرت افکندند و برای مدت کوتاهی در گوشه اتاق گذاردند. شیون زنان و گریه نزدیکان پیامبر مردم بیرون را مطمئن ساخت که پیامبر گرامی در گذشته است. چیزی نگذشت که خبر رحلت وی در سرتاسر شهر انتشار یافت. امیر مومنان جسد مطهر پیامبر را غسل داد و کفن کرده زیرا پیامبر فرموده بود که نزدیکترین فرد مرا غسل خواهد داد و این شخص جز علی کسی نبود. سپس چهره او را باز کرد و در حالی که سیلاب اشک از دیدگان وی جاری بود؛ این جمله‌ها را گفت: پدر و مادرم فدای تو گردد، با فوت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمانها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی‌شود - قطع گردید. اگر نبود که به شکیبایی در برابر ناگواریها دعوت می‌فرمودید، آنچنان در فراق اشک می‌ریختم که سر چشمه اشک را می‌خشکانم، ولی حزن و اندوه مادر این راه پیوسته است و این اندازه در راه تو بسیار کم است، جز این این چاره نیست. پدر و مادرم فدای تو باد ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار. نخستین کسی که بر پیامبر نماز گزارد، امیر مومنان بود سپس یاران پیامبر

دسته دسته بر جسد او نماز گزارند و این مراسم را تا ظهر روز سه شنبه ادامه داشت. و سپس تصمیم بر این شد که جسد مطهر پیامبر را در همان حجره ای که در گذشته بود، به خاک بسپارد. قبر آن حضرت بو سیله ابوعمیده جراح و زیدبن سهل آماده گردید و مراسم دفن به وسیله امیر مومنان به کمک فضل و عباس انجام گرفت. سرانجام آفتاب زندگی شخصیتی که با فداکاریهای خستگی ناپذیر خود سرنوشت بشریت را دگرگون ساخت و صفحات نوین و درخشانی از تمدن به روی انسانها گشود، غروب نمود.

مدیریت و فرماندهی در اسلام

خلاصه و برداشتی از کتاب

نویسنده: حضرت آیت الله مکارم شیرازی - تلخیص: محمد ظریف بروجردیان

بجای پیشگفتار قبل از بحث پیرامون موضوع کتاب، ذکر چند یادآوری به شرح ذیل، ضروری به نظر می آید: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و خلع ید از کارگزاران رژیم ستمشاهی و قرار گرفتن جمعی از عناصر مؤمن در پستهای حساس مدیریت و فرماندهی، یک نوع خلاء احساس می شد. این خلاء به خاطر آن بود که ضوابط «مدیریت غربی» که با تمام قدرت بر نظامات گذشته حکومت می کرد فرو ریخته بود و هنوز ضوابط مدیریت اسلامی برای جانشینی آن مشخص نبود. لذا چاره‌ای جز این نبود که آستین بالا زده، با استفاده از منابع غنی و سرشار اسلام، کتابی در این زمینه آماده سازم. شاید سرآغازی باشد برای حرکت وسیع در مورد این مسأله مهم اسلامی و اجتماعی. آنچه در این کتاب درباره مدیریت و فرماندهی اسلامی (باید توجه داشت که فرماندهی نیز نوعی مدیریت در محدوده فعالیت‌های نظامی است) آمده است، چون از نخستین آثار در نوع خود می باشد، طبعاً نمی تواند خالی از نقص باشد. هم چنین مهمترین منابعی که در این کتاب بعد از قرآن مجید مورد استفاده قرار گرفته است، سیره پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسلام و مخصوصاً نهج البلاغه است، که مملو است از نکات برجسته پیرامون این بحث و نیز از احادیث مختلف اسلامی که در کتب حدیث پراکنده است و ابعاد این مسأله را تذکر می دهد، بهره گیری شده است. به عقیده نگارنده، مطالعه این کتاب نه فقط برای کسانی که پستهای مدیریت و فرماندهی (اعم از کلیدی و غیر کلیدی) در اختیار دارند، ضروری است، بلکه مطالعه آن برای همه کسانی که می خواهند اسلام را بهتر و عمیق تر بشناسند، مفید و راهگشا است. به خصوص این که هیچ کس بر کنار از نوعی مدیریت نیست. حداقل مدیریت در مورد خانه خود.!! از این گذشته در این مسأله شک نیست که هر پیروزی در روند انقلاب نصیب ما شده است، به خاطر درک صحیح اسلام و به کار بستن دقیق تعلیمات آن بوده و هر مشکلی در این طریق پیش آمده، به خاطر عدم درک صحیح یا عدم تطبیق برنامه‌ها و عملکردها بر این تعلیمات بوده است. به همین دلیل برای علاقمندان پیروزی انقلاب در تمام زمینه‌ها و خروج از مشکلات، راهی بهتر از این نیست که اسلام را بهتر بشناسیم و بهتر پیاده کنیم و البته این کار بی نیاز از گذشت زمان نیست و دانستن اصول مدیریت اسلامی در این زمینه مهم است. درست است که مسأله مدیریت از دیرباز در غرب مطرح بوده است و کتابهای زیادی در این زمینه نوشته‌اند و حتی دانشکده‌هایی مخصوص مدیریت و فرماندهی تأسیس و مشغول بکار گشته است. ولی با توجه به تفاوت زیاد میان ارزش‌های حاکم بر مدیریت غربی و ارزش‌های حاکم بر مدیریت اسلامی، ما هرگز نمی توانیم تمام آنچه را آنها نوشته‌اند، اقتباس کنیم و برای خود الگو قرار دهیم. ولی این بدان معنی نیست که ما همه اصول مدیریت غربی را به طور کامل رد می کنیم. مسلماً قسمتهایی از آن که با ارزشهای اسلامی هماهنگ است، مورد قبول ماست، که نمونه‌هایش را در این کتاب می بینید. نکته آخر این که؛ مهم در امر مدیریت و فرماندهی «دانستن» این اصول و ضوابط و قواعد نیست. بلکه مهم «بکار بستن» آنهاست. که آن هم کار نسبتاً دشواری است و بدون زیربنای اعتقادی و خودسازی و تقوا و تهذیب نفس میسر نیست. فصل اول: ضرورت تشکیلات و اهمیت مدیریت بهتر کس در زندگی خود به نحوی با مسأله «مدیریت»

درگیر است. در سطوح بالا و پایین. نه تنها دولتمردان، وزرا، فرماندهان، رؤسای دانشگاه‌ها، مدیران ادارات، گردانندگان چرخهای صنایع و مؤسسات خصوصی، بلکه هر انسانی در محدوده کسب و کار و خانه و خانواده خود، با نوعی از مدیریت سر و کار دارد، که اگر به طور صحیح انجام شود، راهها نزدیک، فعالیتها پرثمر، کوششها پربار، مشکلات کم، و موفقیت و پیروزی قطعی است. در ابتدای بحث، باید توجه داشت که مدیریت و فرماندهی یک نوع «ایدئولوژی» است. یعنی یک نوع از «بایدها» است و می‌دانیم «بایدها» همیشه از «هستی‌ها» یعنی از «جهان بینی» سرچشمه می‌گیرد. به نحوی که ما اگر واقعیات موجود را تشخیص ندهیم، وظایف لازم را تشخیص نخواهیم داد. اگر هستی‌ها را ندانیم، بایدها را نخواهیم دانست. لذا تمام کتاب‌هایی که در زمینه علوم مختلف نوشته شده است و از نظامات جهان هستی در خلقت منظومه‌ها و کهکشانهای عظیم گرفته، تا اسرار شگفت انگیز اتم و انواع جانداران و گیاهان سخن می‌گویند، همه و همه شرح و بیان «مدیریت دقیق و فرماندهی حساب شده خداوند» در این عالم بزرگ است. - وجود هر انسان یک نظام تشکیلاتی است: ساختمان وجود آدمی نیز یک نظام تشکیلاتی فوق‌العاده ظریف و پیچیده است که تمام تشکیلات لازم برای یک مدیریت صحیح و نمونه را به عالیترین صورتی در بر گرفته است. این تشکیلات حیرت انگیز و منظم دارای بخشهای زیر است: - مرکز تصمیم‌گیری - فرماندهان و مدیران کل و جزء - بازوهای اجرایی - انگیزه‌های حرکت - برنامه‌ریزی - سازماندهی - کنترل و هماهنگی و ... به طوری که اگر یک لحظه گوشه‌ای از این مدیریت از کار بیفتد، مرگ به سراغ انسان می‌آید و یا لاقل بیمار می‌شود. به همین دلیل برای پی بردن به اصول صحیح تشکیلات و ضوابط مسأله مدیریت و فرماندهی، راهی بهتر از این نیست که از این دو جهان «بزرگ» و «کوچک» الهام و الگو بگیریم و به دستورات پرمعنی قرآن تحقق بخشیم. انسان نمی‌تواند به گونه‌ای ناموزون و به صورت وصله‌ای ناهم‌رنگ در این جهان هستی زندگی کند و به همان اندازه که از نظام و تشکیلات و «مدیریت صحیح» فاصله می‌گیرد، با شکست و ناکامی روبرو خواهد شد و محکوم به فناست. از همه اینها که بگذریم، از ویژگیهای زندگی انسان، این است که تمام کارهای اصلی و مهم او به صورت جمعی انجام می‌شود و کار جمعی، بدون تشکیلات و سازماندهی و مدیریت، مفهومی جز هرج و مرج و به هدر دادن نیروها و از بین بردن امکانات و استعدادها محصولی نخواهد داشت. اگر تمام ابزار و وسایل لازم برای انجام یک کار را به منزله «جسم» فرض کنیم، مدیریت صحیح به منزله «روح» آن است و با جدا شدن این روح، چیزی جز لاشه‌گندیده‌ای باقی نخواهد ماند. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقش فرمانده و مدیر کل را در جامعه، به رشته و نخ گردن‌بند تشبیه نموده است؛ که دانه‌ها و مهره‌ها را به هم ارتباط داده و از مجموع آنها یک واحد به هم پیوسته به وجود آورده است و اگر آن رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده گردیده و هماهنگی خود را از دست می‌دهند. بنابراین نه تنها «مدیریت» به نیروها «جهت» می‌دهد، بلکه انگیزه، سازمان، کنترل و هماهنگی اصولی که هر گونه بازدهی در سایه آن صورت می‌گیرد، ارائه می‌دهد. - حکومت اسلامی اهرمی برای وصول به چهار هدف بزرگ: بدون تردید، اسلام به مسأله حکومت به عنوان یک «هدف» نمی‌نگرد، بلکه آن را یک «وسیله» برای تحقق بخشیدن به اهداف عالی مذهب می‌شمرد. که در یک بررسی کلی، چهار هدف عمده بیش از همه جلب توجه می‌کند، که نه تنها حکومت اسلامی، بلکه مدیریت‌هایی که از آن نشأت می‌گیرد، نیز باید در مسیر این چهار هدف گام بردارد: ۱- آگاهی بخشیدن به انسانها ۲- تربیت معنوی و احیای ارزشهای اخلاقی ۳- اقامه قسط و عدل به صورت خودجوش و برخاسته از متن جامعه ۴- آزادی انسانها از زنجیرهای اسارت. درست است که هدفهای جزئی و نزدیک در تمام مدیریتها و فرماندهی‌ها و رسیدن به حد اعلای بازدهی بیشتر و بهتر آن تشکیلات، در زمان کوتاه‌تر و با ضایعات کمتر است، به عنوان مثال فرماندهی صحیح یک گردان، انجام کامل مأموریت جنگی خاصی است که به او واگذار شده است، آن هم با کیفیت عالی و تلفات و ضایعات کمتر، ولیکن با این همه، از دیدگاه یک فرد مسلمان، هیچ‌گاه این «فرماندهی» و «مدیریت» نمی‌تواند از اهداف کلی الهی و انسانی اصل مذهب و سپس تشکیل حکومت جدا باشد. بلکه باید جهت‌گیری تمام اهداف جزئی به سوی آن اهداف کلی و والا باشد، نه در جهت مخالف و نه بی‌تفاوت نسبت به

آنها. و همین است که مسأله مدیریت و فرماندهی را در اسلام، از مدیریت مادی شرق و غرب جدا می‌سازد و پایه‌ها و بدنه و ابزار آن را به صبغه و شکل ویژه خود در می‌آورد. مهم این است که در حکومت اسلامی همه معیارها، مخصوصاً «معیار مدیریت»، معیار اسلامی باشد و از کتاب و سنت مایه گیرد، تا این حقیقت آشکار گردد که کاربرد این معیارها برای حل مشکلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی به مراتب بر معیارهای شناخته شده شرق و غرب برتری دارد. اگر خدای ناکرده بر اثر سهل‌انگاری‌ها و عدم رعایت موازین اسلامی، مدیریتها به بن بست و ناکامی کشد، بیم این می‌رود که ناآگاهان، یا دشمنان قسم خورده، آن را به حساب ضعف مبانی مدیریت در اسلام بگذارند و مکتب از این رهگذر صدمه ببیند و این مصیبتی است بزرگ و ضایعه‌ای جبران ناپذیر! فصل ۲ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مدیر و فرمانده بی‌نظیر! حتی آنان که اسلام را به عنوان یک آیین الهی و آسمانی نپذیرفته‌اند، در این امر شک ندارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمانده بزرگی بود که پیروزی سربازانش را در کمترین مدت و با کمترین ضایعات، تأمین می‌کرد. و از نظر مدیریت نیز آن چنان نیرومند بود که از یک جامعه نیمه وحشی، تمدنی بزرگ به وجود آورد و از قبایل پراکنده عرب توانست تشکیل امتی بدهد. شک نیست که تألیف امتی واحد از قبایلی که در طول تاریخ به نزاع و تخاصم و حمله و هجوم بر یکدیگر عادت کرده بودند و خون همدیگر را می‌ریختند، در اندک مدتی کاری بس بزرگ و معجزه اجتماعی بی‌نظیری است، که تأثیر آن بر کل تاریخ بشر بر کسی پوشیده نیست. به همین دلیل زندگی او را روی هر حساب که باشد، می‌توان منبع بزرگ الهام بخشی، برای «مسأله مورد بحث» در تمام ابعادش شمرد. همچنان که خواهیم دید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چگونه دقیق‌ترین ریزه کاریهای مربوط به مسأله مدیریت و تاکتیکهای فرماندهی را در زندگی خود، بکار می‌بست. - نگاهی گذرا به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله: یک نگاه گذرا به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بعد از بعثت، نشان می‌دهد که زندگی پربارش به دو دوران متمایز تقسیم می‌شود: ۱- دوران مکه (دوران آمادگی و سازندگی) ۲- دوران مدینه (دوران عمل و پیاده کردن برنامه‌ها) در دوران مکه (۱۳ سال) تمام همت پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه آموزشهای عقیدتی و فکری و فرهنگی بود تا دل‌های تازه‌ی مسلمانان را از رسوبات شرک کاملاً شستشو دهد و آنها را برای یک حرکت بزرگ به سوی آیین الهی، همراه با تشکیل یک «حکومت انسانی نیرومند و پر قدرت» به عنوان مقدمه‌ای برای پیشبرد اهداف بزرگ رسالت آماده سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه گامهای بسیار برداشت و از جمله گامهای مؤثر که با مدیریت بسیار حساب شده، برای گسترش آیین جدید تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک اهرم نیرومند برای رسیدن به اهداف اسلامی و انسانی برداشت، این که در عصر جاهلیت، مراسم حج، توأم با خرافاتی بسیار انجام می‌شد. زیرا حج جزء آیین ابراهیم علیه السلام بود و بقایای این آیین، آمیخته با خرافات زیاد در میان مشرکان عرب، وجود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در موسم حج با گروههایی از مردم جزیره العرب که به مکه می‌آمدند، به طور پنهانی ملاقات کرد و هسته بندی بیعت و پیمان مردم مدینه نیز در همین ایام حج صورت گرفت. همچنین هجرت گروهی از مسلمانان نخستین به حبشه که «هجرت اولی» یا «هجرت صغیر» بود، نیز بخشی از این برنامه محسوب می‌شد. چرا که هم باعث شد صدای آیین نوین و پرخروش اسلام در فضای آفریقا بیچد و مهاجران حبشه نیروی ذخیره‌ای بودند برای آینده حکومت اسلامی و هم سبب می‌شد که از وضع دولت و حکومت آن جا آگاهی بیشتر و تجارب فزونتری کسب کنند. - مدیریت دقیق در تمام مراحل: بعد از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، حوادثی رخ داد که هر یک چهره جدیدی از این مدیریت الهی بود. به عنوان نمونه؛ ۱- ارایه عدل اسلامی در آغاز ورود: نه تنها در آن روز که محمد صلی الله علیه و آله جوان نوحاسته‌ای بود، با تدبیر فوق‌العاده خود اختلافی را که میان قبایل قریش، بر سر نصب حجرالاسود بعد از ماجرای سیل رخ داده بود و بوی خون می‌داد، برطرف ساخت و دستور داد سنگ را در وسط پارچه‌ای گذارده و هر کدام از قبایل گوشه‌ای از آن را گرفته و به محل نصب آورند و شخصاً آن را در جای خود گذارد و غائله را برچید، بلکه بعد از هجرت به مدینه در مواردی که ممکن بود از حادثه‌ای ساده، اختلاف بزرگی به وجود آید، با استفاده از راه و روش‌های بسیار ظریف و مدبرانه،

زمینه‌های اختلاف را به کلی بر می‌چید و با مدیریت والای خود، به غائله پایان می‌داد. مثلاً هنگام ورود به مدینه و استقبال پرشکوه مردم شهر و انتظار هر یک از آنها که پیامبر صل الله علیه و آله به خانه او وارد شود، بیم این می‌رفت که هر گونه ترجیح در میان افراد و قبایل وضع شکننده آغاز ورود را به هم ریزد، لذا پیامبر صل الله علیه و آله با یک الهام الهی فرمود: «ناقتی مأموره» یعنی شتر من، خود دستوری دارد، که اجرا خواهد کرد. و ناقه به راه خود ادامه داد تا در کنار خانه «ابو ایوب انصاری» بر زمین نشست و پیامبر صل الله علیه و آله بر او وارد شد و مسأله بدون کمترین ناراحتی پایان یافت. ۲- عقد مواخات بین دو گروه «مهاجران مکه» و «انصار مدینه» که فقط اسلام، حلقه اتصال آنان بود. ۳- جامعه نوپای اسلامی مرکز اجتماعی لازم داشت، آن هم با جاذبه‌ای بسیار نیرومند و معنوی. لذا پیامبر صل الله علیه و آله به فرمان خداوند، دست به ساختن مسجد زد و این محل نه تنها مرکز عبادت بود، بلکه مرکز تمام فعالیتهای فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان و پایگاه اصلی حکومت بود و جالب این که برخلاف تمام دارالحکومه‌ها و کاخهای زمامداران آن زمان، این پایگاه حکومتی، بی اندازه ساده بود و فقط یک چهار دیواری با دیوارهایی به طول قامت یک انسان بود، با فرش از شن‌های نرم، بدون سقف و بعداً که سقف و شبستان برای آنها ساختند، ستونهایش از تنه درخت نخل و پوشش آن فقط برگهای همان درخت بود و این وضع تا آخر عمر پیامبر صل الله علیه و آله ادامه داشت! این موضوع، خود یکی دیگر از طرحهای عجیب مدیریت پیامبر اسلام صل الله علیه و آله بود که به امر الهی اجرا شد و در تمام جزیره العرب صدا کرد و قلوب مردم را متوجه اسلام ساخت. ۴- پیمان عدم تعرض که پیامبر صل الله علیه و آله برای تحکیم آیین نوپای اسلام در مدینه، میان مسلمانان و قبایل موجود در داخل مدینه منعقد نمود. ۵- پرهیز از جنگ در جبهه‌های مختلف؛ به نحوی که او سعی داشت در آن واحد خود را در دو یا چند جبهه درگیر نکند. ۶- ارسال نامه برای سران کشورهای بزرگ جهان پس از آن که حکومت اسلامی در مدینه و اطراف آن استقرار یافت و تقریباً فکر پیامبر صل الله علیه و آله از جزیره عربستان آسوده شد. (هر چند هنوز مکه فتح نشده بود، ولی فتح آن قطعی به نظر می‌رسید). لذا پیامبر صل الله علیه و آله رسالت جهانی خود را در خارج از مرزهای عربستان نشان داد و اسلام را به همه مردم جهان عرضه کرد و این توهم را که اسلام رنگ قومی و نژادی دارد و یا به منطقه جغرافیایی خاصی تعلق دارد، از میان برد. ۷- بیعت گرفتن اولیه و یا تجدید بیعت با مسلمانان و قبایل مختلف و ایجاد روحیه تازه در لحظات بحرانی از دیگر اقدامات مدیرانه و مؤثر پیامبر صل الله علیه و آله بود. ۸- بینش دقیق پیامبر صل الله علیه و آله در آیین نبرد که برای اولین بار در تاریخ ملت عرب، ملل دیگر را در تحت لوای اسلام به عنوان امت واحد گرد آورد و این پیروزی سبب شد که در مدت ۲۳ سال تمام جزیره العرب را آزاد کند و عناصر مخالف و بیگانه را در آن سرزمین از میان بردارد و تأمین عدالت اجتماعی را در تمام جزیره محقق سازد. متأسفانه هیچ یک از مورخان نتوانسته‌اند افق استراتژی غزوات پیامبر صل الله علیه و آله و کارهای نظامی او را کاملاً روشن کنند. ولی به هر تدبیر اعمال نظامی او از نظر فنی به خوبی تبیین است و این که او بهترین سپاه ایدئولوژیکی را در تاریخ به وجود آورد، هر چند حکومت اسلامی نهاد تازه‌ای بود و از یافته‌های دانش نظامی به تازگی بهره می‌جست. خلاصه از این ریزه کاریها و روشهای دقیق و حساب شده‌ای که از ظرافت خاصی برخوردار و با شهامت و شجاعت و قاطعیت فوق‌العاده‌ای آمیخته بود، در برنامه زندگی پیامبر صل الله علیه و آله فراوان است که از «مدیریت بی‌نظیر و فرماندهی عظیم» او حکایت می‌کند. فصل ۳ مسؤولیتهای و وظایف ده گانه یک مدیر و فرماندهی از آن که شرایط علمی و اخلاقی یک مدیر لایق روشن شود، باید ابعاد وظایف او را در نظر بگیریم. چرا که همیشه شرایط بر محور وظایف دور می‌زند و بدون شناخت ابعاد وظیفه یک مدیر و فرمانده هرگز نمی‌توان شرایط لازم برای احراز پستی را برای او تعیین کرد. به طور کلی می‌توان گفت که یک مدیر، ده وظیفه عمده و اصلی دارد: ۱- تصمیم‌گیری ۲- برنامه ریزی ۳- سازماندهی ۴- هماهنگی و کنترل ۵- ایجاد انگیزه و کنترل ۶- چاره چویی و پیشگیری ۷- بررسی و ارزیابی عوامل پیروزی و ناکامی ۸- جمع آوری اطلاعات و آمار لازم ۹- جذب نیروهای صالح ۱۰- تشویق و توبیخ ۱- تصمیم‌گیری: مدیر باید قبل از هر چیز برای انجام وظایفی که به عهده او محول شده است، تصمیم‌گیری لازم را

بعمل آورد و برای انجام این مقصد باید موارد زیر را مد نظر بگیرد: الف) آگاهیها و تجربه‌های گذشته: در این قسمت باید آنچه را از نظر علمی خوانده، یا در پستهای دیگری به عنوان تجربه اندوخته است، همه را به دقت مورد بررسی مجدد قرار دهد و هرگز مواردی را که به ناکامی منجر شده، فراموش نکند. هیچ گاه اصرار به آزمودن آزموده‌ها و پیمودن راهی را که نتیجه آن قبلاً منفی بوده، نداشته باشد و این نکته را در نظر بگیرد که آموزشهای کلاسیک در زمینه مدیریت، هر قدر عمیق و گسترده باشد، هرگز جای مسائل تجربی را نمی‌گیرد، بلکه ارزش آن آموزه‌ها نیز با محک تجربه تعیین می‌شود. ب) بهره‌گیری هر چه بیشتر از مشاوره: جالبترین تعبیر در این زمینه در کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام وارد شده است، آن جا که می‌فرماید: «لاظهير كالمشاوره» یعنی هیچ پشتیبانی هم‌چون مشورت نیست. به این ترتیب، انسان از طریق مشورت می‌تواند تمام ارزشهای فکری دیگران و تجربیات آنان را در اختیار خود قرار دهد. از سوی دیگر، خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه «مدیران» و «فرماندهان» نیز قرار دارد، «استبداد به رأی» و احساس بی‌نیازی از مشورت و نظرات دیگران است. مواردی نیز پیش می‌آید که شخص مدیر یا فرمانده، در آن موضوع تخصصی ندارد و در این جا هیچ راهی جز استفاده از نظر آگاهان در آن موضوع نیست و طبعاً باید با استفاده از نظرات خبرگان متعهد و آگاه اقدام کند و غیر آن نیز حرام و خیانت به مسلمین است. لذا گاه یک مدیر باید چند گروه مشورتی برای امور مختلف داشته باشد تا بتواند صحیح عمل کند و عدم تشکیل این شوراهای عدم توجه به نتایج آنها گاه خیانت محسوب می‌شود. گویند هنگامی که مسلمانان شهر طائف را محاصره کرده بودند، حدود بیست روز پشت دیوار محکم شهر ماندند و قادر به فتح آن نشدند. پیامبر صل الله علیه و آله با اصحاب خود به مشاوره پرداخت. سلمان فارسی طرح استفاده از منجنیق (به منزله تانک‌های کوچقه قلعه خراب کن) ارائه داد که مورد پسند پیامبر صل الله علیه و آله واقع شده و به آسانی قلعه را گشودند. ج) آفات تصمیم‌گیری: مدیر باید از اموری که تصمیم‌گیری را به مخاطره می‌اندازد، به شدت اجتناب کند. مانند: ۱- تردید و دو دلی ۲- احتیاط بیش از حد ۳- وسواس در برخورد با مسائل مختلف ۴- تسویف یا امروز و فردا کردن ۵- ترس و وحشت از مسائل و حوادث بزرگ و احساس حقارت در مقابل آنها ۶- دستپاچگی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده. و خلاصه آنچه نشانه عدم اعتماد به نفس است. مهمترین آفت و مانع اتخاذ تصمیم مؤثر برای کارها، گاه وحشت از عدم پیروزی و روشن نبودن عاقبت کار است، که مدیر یا فرمانده را از اتخاذ تصمیم قاطع باز می‌دارد. در حالی که یکی از اصولی که مدیران باید بدان توجه داشته باشند، این است که با توجه به عدم اطلاع از آینده و حوادث احتمالی، هیچ کاری را با یقین صددرصد به موفقیت نمی‌توان شروع کرد. لذا این انتظار بیهوده‌ای است که گاه مانع تلاشهای مؤثر و مفید خواهد بود. ۲- برنامه‌ریزی: بعد از آن که کلیات مسائل در شورا برای مدیر روشن شد و به مرحله تصمیم‌گیری درآمد، برای تحقق بخشیدن و اجرای آن، نیاز به برنامه‌ریزی است. یک مدیر خوب کسی است که از قدرت برنامه‌ریزی بهره‌ی کافی داشته باشد، که آن نیز با استفاده از تجربیات شخصی و استفاده از تجارب دیگر صاحب‌نظران انجام می‌گیرد. به هر حال، بدون برنامه‌ریزی هرگز نباید و نمی‌توان وارد مرحله عمل شد. منتها گاه نیاز به برنامه‌ریزی «کوتاه مدت» است و گاه «دراز مدت» و گاه هر دو مورد. برنامه‌ریزی نیز باید واجد شرایط زیر باشد: الف) برنامه باید دقیق و از نظر کیفی و کمی کاملاً روشن باشد. ب) برنامه باید از هر گونه ابهام و کلی‌گویی خالی و تماماً جنبه عملی و عینی داشته باشد. ج) در برنامه‌ریزی باید نیروهای انسانی لازم برای انجام هر کار، هزینه‌ها، ابزار و وسایل مورد نیاز دقیقاً محاسبه و برای هر مرحله و مقطع آنچه لازم است، پیش‌بینی گردد. د) در برنامه‌ریزی باید زمان‌بندی مورد توجه قرار گیرد. به طوری که نه وقت بیهوده تلف شود و نه حجم برنامه بیش از مقدار وقت باشد. ه) مدیران و فرماندهان بایستی در برنامه‌ریزیهای خود همیشه محلی برای حوادث پیش‌بینی نشده و خطرات احتمالی در نظر بگیرند. هم‌چنان که امام صادق علیه‌السلام برای نشر علوم اسلامی در زمانهایی که شیعیان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام سخت در فشار قرار خواهند گرفت، برنامه‌ریزی فرمود و به یکی از دوستانش تأکید کرد: امروز که توانایی داری، این احادیث را بنویس و در میان یاران خود پخش کن. چرا که زمانی فرا می‌رسد مردم دسترسی جز به کتابهایشان ندارند و جباران

زمان رابطه میان امام و پیروان مکتب را قطع می‌کنند. از این ریزه کاریهای مدیریتی در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام فراوان است و پیامبر صل الله علیه و آله نیز شخصاً برای تمام حرکت‌های نظامی و غزوات اسلامی، تمام مسائل را دقیقاً زیر نظر می‌گرفت و برنامه را تنظیم می‌نمود. ۳- سازماندهی: هدف سازماندهی تقسیم کار در یک مجموعه است، به گونه‌ای که مسائل زیر در آن تأمین گردد: الف) هیچ کاری بدون مسؤول نماند و در عین حال از تداخل و تضاد مسؤولیتها جلوگیری شود. ب) هر کاری به افرادی که دقیقاً از عهده آن بر می‌آیند، سپرده شود. ج) کل افراد به صورت یک مجموعه کاملاً منسجم عمل کنند. به طوری که کار هر یک مکمل عمل دیگری باشد. د) سلسله مراتب در تقسیم پستها در نظر گرفته شود. ه) تمام افراد از طریق سلسله مراتب با مدیریت یا فرماندهی در ارتباط باشند. هم‌چنین برای سازماندهی باید به لیاقتها، استعدادها، تخصصها و تقوا فوق‌العاده اهمیت داد و از تمام عناصر شایسته، استفاده نمود. به عنوان مثال؛ می‌بینیم که پیامبر صل الله علیه و آله برای قرائت آیات سوره براءت برای مشرکان مکه در موسم حج، که در حقیقت اعلام پایان عمر شرک و بت پرستی و از مهمترین فصول تاریخ اسلام بود، طبق فرمان الهی، علی‌علیه‌السلام را برگزید. چرا که از همه برای این کار شایسته‌تر بود. ۴- ایجاد هماهنگی: از وظایف مهم دیگر مدیر، نقش هماهنگ کننده اوست. او در عین این که رابطه خود را با نفرات خویش، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، باید حفظ کند، نقش هماهنگ کننده را نیز هرگز نباید فراموش کند. چرا که مفردات خوب هرگز ضامن پیروزی نیست، بلکه یک ترکیب صحیح و هماهنگ همیشه پیروز است. به تاریخ اسلام که برگردیم، یک ناهماهنگی در لشکر اسلام در جنگ احد (ناهماهنگی مردان تیراندازی که تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر بودند با بقیه سپاه اسلام) سبب شد که شکست سختی بر ارتش اسلام وارد گردد و ضایعاتی در حدود ۷۰ شهید، آن هم شهیدانی مانند حمزه سیدالشهدا به بار آورد. ۵- ایجاد انگیزه: مسأله ایجاد انگیزه از دیگر وظایف سنگین هر مدیر در هر سازمان و از جمله فرماندهان در پست فرماندهی، که شعبه‌ای از مدیریت است، می‌باشد. ایجاد انگیزه، ایجاد یک حرکت نیرومند درونی است بر اساس بسیج تمام نیروهای نهفته در روح و جان انسانها و خوشبختانه در یک تشکیلات اسلامی که فرهنگ ایمان به الله بر آن حاکمیت دارد و افراد مؤمن و ایثارگر و فداکار تار و پود آن را تشکیل می‌دهند، ایجاد انگیزه نه تنها کار مشکلی نیست، بلکه منابع عظیمی برای بهره‌گیری در این زمینه در دست است. در این میان انگیزه را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: الف) انگیزه‌های پنداریب) انگیزه‌های مادیج) انگیزه‌های معنوی. لذا برای ایجاد انگیزه در مدیریت و فرماندهی در جامعه اسلامی باید از فرهنگ غنی و پر مایه اسلام کمک گرفت و از طرق مختلف آن را بارور و پرثمر نمود. به عنوان نمونه طرق زیر پیشنهاد می‌شود: ۱- بهره‌گیری از منابع قرآن ۲- بهره‌گیری از متون اصلی سخنان پیشوایان بزرگ اسلام ۳- تجزیه و تحلیل حکومت پیامبر صل الله علیه و آله و سایر پیشوایان دین ۴- استفاده از دعاها و مناجات پرمحتوای ائمه هدی علیهم‌السلام ۵- آموزشهای مکتبی و اسلامی در مقاطع مختلف برای تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد به اسلام. ۶- نشر مطالب جالب و پرمایه و غیر تکراری برای تداوم بخشیدن به جوش انگیزه‌ها ۷- تجلیل و بزرگداشت خدمتگزاران گذشته و حال و تجلیل از شهدا و خانواده‌های آنان و سایرین. ۶- چاره‌جویی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده: یک سازمان همانند بدن انسان است، که در جریان کار، گاهی با موانع و عوارضی برخورد می‌کند و بیمار می‌شود. یا ناگهان با حالات شوک روبرو می‌گردد. مدیر و فرمانده در این حالات فوق‌العاده باید همچون یک طبیب ماهر و قاطع با کمک مشاورانش فوراً دست به کار شود. مدیر نباید فکر کند که سازمان زیر نظرش همیشه سالم است و هیچ گونه کمبود و نارسائی و بیماری ندارد و همه چیز همیشه در جای خود کار می‌کند. که اگر چنین تصویری داشته باشد، به هنگام بروز حوادث ناگهانی و پیش‌بینی نشده، اعم از حوادث عمومی و همگانی و یا فردی و شخصی، به سردرگمی خطرناکی گرفتار می‌شود. با این حال یک سلسله اصول کلی وجود دارد که به کار بستن آنها، در صورت بروز حوادث و موارد پیش‌بینی نشده، ضرورت دارد و می‌تواند به حل مشکلات کمک کند، یا لاقلاً راه را هموار سازد، یا از تشدید مسائل بکاهد. از جمله: ۱- قبل از هر چیز مدیر در این شرایط باید خونسردی و تسلط بر نفس را از دست ندهد و گرفتار وحشت و دستپاچگی نشود. ۲- اگر

احساس می‌کند اشتباهی از ناحیه او رخ داده، هرگز نباید گرفتار تعصب و خودخواهی و لجاجت شود و بر اشتباه خود اصرار ورزد. ۳- مدیر و فرمانده باید قاطعیت و شجاعت را در تصمیم‌گیری از دست ندهد و گرفتار تردید نشود. ۴- مدیر و فرمانده باید قبل از هر اقدام دیگری به این فکر باشد که حادثه را مهار کند و از گسترش آن مانع گردد. ۵- ایستادن در مقابل موج حادثه، انسان را در هم می‌شکند، پس کمی باید همراه موج حرکت کرد و سپس بر موج سوار و آن را مهار نمود و این کاری است بسیار ظریف و دقیق که مدیر باید با هوشیاری کامل بدان عمل نماید. ۶- در این موارد گاهی دقیقه‌ها و لحظه‌ها سرنوشت‌ساز است و در یک لحظه ممکن است همه چیز دگرگون گردد. مدیر و فرمانده باید بدون فوت وقت و با نهایت چابکی و در عین خونسردی دست به کار علاج واقعه گردد. ۷- یک مدیر و فرمانده مسلمان و با ایمان باید در این گونه مواقع به درون جان خود بازگردد و با خدای خود راز و نیاز کند. از لطف و رحمت او کمک گیرد. خود را به او بسپارد و از ساحت مقدسش بخواهد که او را از لغزشها باز دارد و لحظه‌ای او را به خودش وانگذارد. ۷- بررسی عوامل پیروزی و ناکامی و بهره‌گیری از آنها: ممکن نیست انسان در زندگی هرگز با ناکامی و شکست روبرو نشود. چرا که در طبیعت این زندگی خواه ناخواه ناکامی وجود دارد. مهم این است که انسان چگونه می‌تواند از ناکامیها عاملی برای پیروزیهای آینده بسازد. ضعفها را بشناسد. کمبودها را حس کند. موضع‌گیریهای نادرست را اصلاح نماید و خلاصه وضع تمام نیروهای خود را مجدداً ارزیابی کند و در کوره داغ ناکامی به محک تجربه بگذارد. همچنان که در اسناد تاریخ اسلام دیده‌ایم؛ شکست سپاه اسلام در جنگ احد آن چنان درس بزرگی به مسلمانان داد که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد و نتیجه بسیار مثبتی به بار آورد که در نوع خود بی‌نظیر بود. ۸- جمع‌آوری اطلاعات و آمار: هر مدیر یا فرمانده به طور کلی باید اطلاعات دقیق، صحیح و صریحی از سازمانی که زیر نظر اوست و کسانی که با او همکاری دارند و تمام رویدادها که در داخل و خارج آن تشکیلات واقع می‌شود و به نحوی با آن ارتباط دارد، آگاه باشد. آن هم با اعداد و ارقام دقیق و صحیح. در تاریخ پیامبر صل الله علیه و آله می‌خوانیم که از مأموران امین اطلاعات خویش برای کشف حوادث و گاه برای اقدامات آینده و حتی احیاناً برای ایجاد اختلاف در صفوف دشمن استفاده می‌کرد، که نمونه‌هایی از آن را برای الهام گرفتن از طرز کار آنها در اینجا یادآور می‌شویم: ۱- پیامبر صل الله علیه و آله به هنگام فتح مکه تمام جاده‌هایی را که از سوی مدینه به مکه منتهی می‌شد، تحت مراقبت شدید مأموران خود قرار داد. مبادا اخبار آماده شدن مسلمانان برای این فتح بزرگ به گوش دشمن رسد و خود را آماده کنند. ۲- امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که رسول خدا صل الله علیه و آله لشکری را می‌فرستاد و امیری بر آنها می‌گمارد، کسی از افراد مورد اعتماد خود را با آنها اعزام می‌داشت، تا مسائل مربوط به او را گزارش دهد. ۳- پیامبر صل الله علیه و آله در جنگ احد برای کسب خبر، «انس» و «مونس» فرزندان «فضاله» را بیرون فرستاد تا او را از اخبار قریش آگاه سازند. که آن دو نفر نیز اخبار موثقی آوردند. ۴- در غزوه «حدیبه» پیامبر گرامی صل الله علیه و آله دستگاه اطلاعاتی خود را جلوتر از لشکر فرستاد تا اگر در نیمه راه به دشمن برخورد، فوراً ایشان را مطلع سازند. ۵- از آن روز که پیامبر صل الله علیه و آله پایه‌های حکومت اسلامی را در مدینه گذارد، پیوسته مأمورانی را اعزام می‌کرد تا او را از اوضاع خارج مدینه و تحولات نظامی و سیاسی آگاه سازند. ۶- در سفارشی که امام علی علیه‌السلام به سپاهی که برای پیکار با شامیان فرستاد، آمده است: «بر فراز تپه‌های مسطح و در بلندی کوهها، برای خود دیده‌بان مستقر دارید، تا دشمن شما را غافلگیر نسازد و ناگهان از یک نقطه مخفی یا آشکار به شما حمله نکند و بدانید پیشاپیش لشکر، دیده‌بانان حرکت می‌کنند و پاسداران صف مقدم جبهه، مأموران اطلاعاتی شما هستند...» ۷- در فرمان معروف امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به مالک اشتر نیز آمده است: «مأمورانی برای نظارت بر کارمندان خود بگمار، از کسانی که راستگو و باوفا باشند، تا حقایق را دقیقاً به تو اطلاع دهند. زیرا بازرسی مداوم و پنهانی سبب می‌شود که به امانت داری و مدارا کردن ترغیب شوند.» لازم است در این میان مهمترین شرایط و امور مد نظر در دستگاههای اطلاعاتی و آماری مدیران اسلامی را به شرح ذیل بر شماریم: ۱- از همه لازمتر این که؛ بر محور واقعیتها دور زند. چرا که هیچ چیز خطرناکتر از اطلاعات دروغین، گمراه

کننده و مبالغه آمیز نیست. هر چند موقتاً مایه دلخوشی باشد. ۲- مدیر اسلامی هرگز نباید در زندگی خصوصی افراد خود تجسس کند، که هم بر خلاف دستور صریح قرآن است و هم مایه سلب اعتماد افرادی می‌شود که تحت پوشش مدیریت او قرار دارند و سوء ظن آنان را برمی‌انگیزد. ۳- اطلاعات مدیران باید همه جا شکل آماری داشته باشد و از اطلاعات کلی و فاقد آمار یا واحد اعداد و ارقام مجهول و نامشخص جداً پرهیز کنند. چرا که این امور دام بزرگی بر سر راه مدیران است. پیغمبر گرامی اسلام صل الله علیه و آله همیشه سعی داشتند در جنگها از کم و کیف و عده و نفرات و امکانات دشمن دقیقاً آگاهی یابند، تا وضع ارتش خود را براساس آن تنظیم نمایند. ۴- اطلاعات باید مستمر و منظم باشد، چرا که بسیاری از مسائل ماهیت خود را در یک مقطع نشان نمی‌دهد. یا با گذشت زمان دگرگون می‌شود. ۵- هرگز نمی‌توان در گرفتن و دادن اطلاعات تنها بر حافظه تکیه کرد. بلکه همیشه باید به نوشته‌های صریح و صحیح تکیه نمود. چرا که حافظه‌ی بهترین افراد، گاه به آنها خیانت می‌کند و مایه شکست و ناکامی می‌شود. ۶- مدیر و فرمانده باید از حالات مأموران خود باخبر باشد و گروهی از افراد مورد اعتماد را برای رسیدگی به وضع حال کارمندان بگمارد که تمام اخبار مهم آنها را به وی برسانند. همچنان که امیر مؤمنان علیعلیه السلام در دوران حکومتش بوسیله گروهی از افراد مورد اعتماد که آنها را به عنوان بازرس برای رسیدگی به اوضاع کارمندان و کارکنان در شهرهای مختلف گماشته بود، باخبر می‌شد. ۹- جذب نیروهای صالح: مدیر برای وصول به اهداف خود در سازمان و تشکیلاتی که تحت پوشش مدیریت او است، باید همراهان همفکر و هم عقیده، جدی، صالح، امین و درستکار داشته باشد، که آنها را به تدریج از میان افراد لایق جذب کند. فرق نمی‌کند گزینش در حوزه اختیارات او باشد، یا نه. به هر حال، او می‌تواند در جذب نیروهای صالح به طور مستقیم یا غیر مستقیم نقش مؤثری داشته باشد. بزرگترین خطری که بر سر راه مدیران در این قسمت است، این است که به سراغ افرادی بروند که تنها نقطه قوتشان این است که چشم و گوشه بسته تسلیم فرمانند و دائماً با زبان حال و قال به این بیت مترنم‌اند: بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر امر و گوش بر فرمان! درست است که شرط پیشرفت امر مدیریت و فرماندهی، انضباط نفرات و همکاران است، ولی این بدان معنی نیست که مدیران به سراغ «بله قربان گو»ها بروند و نباید فراموش کرد که این نوع گزینش، تنها از روح استبداد سرچشمه می‌گیرد و مستبدان همیشه ترجیح می‌دهند که افرادی را در اختیار داشته باشند که بی چون و چرا تسلیم فرمانند. به تعبیر دیگر مدیر و فرمانده لایق کسی است که این قدر سعه صدر داشته باشد که افراد لایق را که در مسائل مختلف اظهار نظر می‌کنند و چون و چرا و حتی انتقاد دارند تحمل کنند، بلکه از آنها استقبال نمایند (البته مشروط بر این که انضباطی را که برای مدیریت لازم است محترم بشمارند) و به خاطر انتقاد و اظهار نظرشان بر متملقان چاپلوس و چشم و گوش بسته و بی اراده و بله قربان گو مقدم بشمرد. چرا که این گونه همکاران نالایق، علاوه بر این که آفت خطرناکی برای روند هر اداره و تشکیلاتی هستند و مدیران خود را در حالت غفلت و بی‌خبری محض نگاه می‌دارند، رابطه آنها را از واقعیه‌های عینی قطع می‌کنند. از این جاست که مولای متقیان علیعلیه السلام پیروان خود را شدیداً از این کارها برحذر می‌دارد و دستوراتی بسیار پرمحتوا بدین شرح برای رفتار مردم با آن حضرت ارائه می‌فرماید: ۱- او را با عناوین و القاب آن چنانی که در مورد جباران به کار می‌برند، یاد نکنند. ۲- در ملاقات با آن حضرت، خیال نکنند که او یک پادشاه است و به سبب آن خوف و رعب بر آنها مسلط شود و نتوانند حرفشان را بزنند. ۳- با مجامله و ظاهر سازی با او رفتار نکنند. ۴- خیال نکنند که حرف حق بر آن حضرت سنگین است. ۵- حرف حق را صریحاً و بدون پرده بگویند. ۶- از عرضه عدل و انصاف بر حضرتش خودداری نمایند. در پایان این سخن، لازم است بار دیگر بر خطرات افراد بی‌عرضه، چاپلوس و متملق تأکید شود که از نقطه ضعفهای مدیران و از غریزه حب ذات و خودخواهی و خودپسندی آنها سوء استفاده کرده و آنها را با دروغهای گوناگون به خود مجذوب و از دیگران بیگانه می‌کنند و پرده‌ای بر چشم مدیران می‌افکنند و عقل آنها را می‌دزدند و حس تشخیص آنها را به غارت می‌برند. آنها بلایی هستند همانند صاعقه و زلزله ویرانگر! ۱۰- قدردانی، تشویق و توییح: می‌دانیم سنگینترین وظیفه مدیریت، بر دوش انبیاء و پیامبران الهی بوده است و نیز می‌دانیم بارزترین صفت

آنها «بشارت» و «انذار» است. چنانکه در قرآن متجاوز از ۱۲۰ مرتبه مشتقات «انذار» و متجاوز از ۴۰ بار مشتقات «بشارت» بکار رفته است. قسمت مهمی از آیات قرآن توصیف نعمتهای معنوی و مادی بهشت است که تشویقی برای حرکت به سوی نیکیها و پاکیزه‌است و در بخش عظیمی از مجازاتهای روحانی و جسمانی دوزخیان سخن می‌گوید، که یک عامل بازدارنده است. به هر حال، وظیفه هر مدیر و فرمانده این است که از افراد زیر تشویق به عمل آورد: ۱- آنها که وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند و در نظم، انضباط و وظیفه‌شناسی نمونه‌اند. ۲- آنان که در مقاطع خاصی که نیازمند به فداکاری است، ایثار و فداکاری از خود نشان داده‌اند. ۳- آنها که برای پیشرفت تشکیلات دست به ابتکار خاصی زده‌اند. ۴- آنها که خطر مهمی را از سازمان و تشکیلات دفع کرده‌اند. ۵- آنها که در غیاب مدیر و فرمانده هم‌چون حضور او برنامه‌ها را دقیقاً اجرا می‌کنند. ۶- آنان که توطئه‌هایی را کشف و به موقع خنثی می‌کنند. از سوی دیگر، تشویقها نباید به صورتی انجام گیرد که مفسد زیر را به بار آورد: ۱- تشویق نباید به کیفیتی باشد که مایه غرور و غفلت تشویق شونده یا خاموش شدن شعله فعالیتها و نظم و انضباط او گردد. ۲- احساس تشویقها باید بر جنبه‌های معنوی باشد تا به افراد شخصیت والا بدهد. ۳- تشویق یک فرد نباید مفهوم مخالفی برای دیگران باشد و مایه تحقیر و توهین آنها گردد. ۴- تشویق نباید پرخرج و با هزینه فراوان باشد. بلکه باید کاملاً گستردگی و شمول داشته باشد. ۵- تشویق باید بر اساس ضوابط صورت گیرد. ۶- طبیعی است که میان تشویق و کار انجام شده باید تناسبی وجود داشته باشد و سلسله مراتب و کمیت و کیفیت در این زمینه ملحوظ گردد. ۷- تشویقها معمولاً در حضور جمع صورت می‌گیرد و یا نتیجه آن به اطلاع عموم می‌رسد. ولی مواردی وجود دارد که باید تشویق شکل خصوصی و محرمانه داشته باشد و مدیران باید با ذکاوت خود این موارد استثنایی را تشخیص دهند. همچنین برای این که مدیران بتوانند از توییح و تنبیه به هدفهای تربیتی مورد نظر خود برسند، رعایت اصول زیر مناسب به نظر می‌رسد: ۱- تنبیه همیشه باید مقطعی باشد. ۲- توییح و مجازات نباید حس کینه‌توزی افراد را برانگیزد. ۳- رعایت تناسب میان جرم و جریمه از مسلم‌ترین مسائل اسلامی و تشکیلاتی است. ۴- اصل در توییح این است که خصوصی باشد، به عکس تشویق. مگر در موارد استثناء! ۵- دلیل توییح و مجازات باید دقیقاً به طرف تفهیم شود. ۶- مدیر و فرمانده نباید در توییح و ملامت زیاده‌روی کند. زیرا گاه می‌شود که تکرار آن اثر معکوس دارد. متخلفان را در اعمال ناپسند خود جری‌تر می‌کند و آنان را به لجاجت وا می‌دارد. چنانکه امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش عناد و لجاجت را مشتعل می‌کند! فصل ۴ صفات و شرایط ویژه مدیران و فرماندهان اسلامی همیشه معیار گزینش افراد و شرایط و صفات لازم در آنها بستگی و تناسب نزدیکی با میزان مسؤولیتهای آنان دارد. چرا که هر نوع مسؤولیتی یک نوع شرایط و صفات را ایجاب می‌کند. مسلماً هر قدر مسؤولیتهای سنگینتر و گسترده‌تر باشد، شرایط آن نیز به همان نسبت سنگینتر و گسترده‌تر خواهد بود. در حقیقت اصل «انتخاب اصلح» یکی از اصولی‌ترین شرایط برای انتخاب مدیران است. منتها کلمه‌ی «انتخاب اصلح» تعبیر سربسته‌ای است که از آن سوء استفاده فراوان شده است. لذا به صورت یک «عنوان کلی» قابل پیاده کردن نیست، بلکه باید با یک تحلیل دقیق، جزئیات و شکل عملی آن را پیدا نمود. در این جا به سراغ اصول شرایط و صفات ویژه مشترک «مدیران» و «فرماندهان» می‌رویم. اصول این شرایط به شرح ذیل است: ۱- ایمان به هدف: قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که ما در چارچوب یک نظام مکتبی بحث می‌کنیم و طبعاً «ایمان به هدف» در این جا مفهوم ایمان به مکتب و مبانی مکتبی را دارد. یک مدیر و فرمانده مکتبی نه تنها نمی‌تواند در برابر آن مکتب بی‌تفاوت باشد، بلکه باید ایمان عمیقش به تعلیمات آن مکتب انگیزه اصلی او را در انجام وظایفش تشکیل دهد. در این جا مسأله از شکل سلسله مراتب و احساس مسؤولیت در برابر مقام فوق، بیرون می‌آید و شکل خودجوشی را به خود می‌گیرد. آن جا که مورخان اعم از تاریخ‌نویسان مسلمان و غیر مسلمان از ایستادگی پیامبر صل الله علیه و آله در برابر حوادث مشکل و انبوه مصائبی که برای او در مسیر دعوتش رخ می‌داد، ستایش کرده و اعتراف دارند که این ایثار و فداکاری نشانه ایمان عمیق او به مکتبش بوده است. ایمان پیامبر صل الله علیه و آله به هدف و رسالتش تا آن پایه بود که گاه از عدم پذیرش اسلام توسط برخی

مردم آن چنان متأثر می‌شد که می‌خواست جان عزیزش را از دست بدهد. قرآن مجید در مقام دل‌داری او می‌فرماید: «گویا می‌خواهی از فرط غصه و شدت تأثر هلاک شوی، از این که آنها به این قرآن ایمان نمی‌آورند!» اینها همه نشان می‌دهد که این مدیر و فرمانده بزرگ عالم بشریت تا چه حد به مکتب و هدفش ایمان داشت. ایمانی که در تمام اعمالش پرتو افکن بود و در عمق جان‌ش نفوذ کرده و به تمام اعمالش جهت می‌داد. همین ایمان عمیق بود که به دعوت او جاذبه مخصوصی می‌داد. کوتاه سخن این که ایمان به هدف برای یک مدیر و فرمانده در هر تشکیلات، نخستین و مهمترین شرط موفقیت اوست و اصولاً عشق به کار و تلاش و کوشش توأم با دلسوزی بدون چنین ایمانی صورت نخواهد گرفت. ۲ و ۳- علم و قدرت: این دو چنان که می‌دانیم در قرآن مجید صریحاً آمده است و به عنوان دو ارزش مهم در مسأله گزینش فرمانده روی آن تکیه می‌کند. بسیار است تشکیلاتی که مدیران آنها به خاطر حاکمیت روابط شخصی و خصوصی، این دو ضابطه سرنوشت‌ساز را به دست فراموشی سپرده و از هم متلاشی شده‌اند. مدیر ناآگاه یا ناتوان، تشکیلات خود را به ورشکستگی و سقوط می‌کشانند و چنین فرماندهی در میدان نبرد نیز سرنوشتی جز شکست ندارد. امام صادق علیه‌السلام در این زمینه چنین می‌فرماید: «کسی که بدون بصیرت و آگاهی کاری انجام می‌دهد، همانند کسی است که از بیراهه سیر می‌کند، که هر قدر سریعتر می‌رود، از مقصد دورتر می‌شود.» در همین زمینه پیامبر اکرم صل الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس از میان مسلمانان فرمانداری را برگزیند، در حالی که می‌داند دیگری نسبت به او اولویت دارد و به قرآن و سنت آگاهتر است، خیانت به خدا و رسول او و جمیع مسلمانان کرده است.» به راستی این حدیث که هم ناظر به بعد مکتبی و تعهد و هم بعد تخصصی و آگاهی است، پشت را می‌لرزاند و به همگان هشدار می‌دهد که در همه جا اصل لیاقت و آگاهی و اولویتها را دقیقاً مراعات کنند. این نیز روشن است که بخشی از این دو امتیاز (علم و قدرت) ذاتی و بخش مهمی از طریق اکتساب فراهم می‌گردد. مخصوصاً از طریق تجربه و سابقه کار و باید مدیران و فرماندهان را در این دو جنبه پرورش داد. ۴- امانت و درستکاری: در معیارهای اسلامی این شرط به ضمیمه قدرت برای همه کارکنان و کارمندان قید شده است و مدیر و فرمانده به حکم این که از رده‌های بالای کارکنان و کارمندان هستند، نه تنها نمی‌توانند از آن فرمان مستثنا باشند، بلکه باید هر دو را در حد عالی دارا باشند. لذا «امانت» نیز منحصر به امین بودن در حفظ اموال نیست، بلکه هر پست و مقامی نیز مصداقی از مفهوم وسیع امانت است و اسرار هر تشکیلات نیز امانت آن تشکیلات است که باید در حفظ آن کوشید. تعبیر به امانت درباره‌ی پستهای مهم سیاسی و مدیریتی در کلام معروف حضرت علی‌علیه‌السلام نیز آمده است، که در نامه‌ای به فرماندار آذربایجان نوشت: «پست و مقامی که به دست تو افتاده، شکاری در چنگال تو نیست. بلکه امانتی است که بر گردنت سنگینی می‌کند.» فرماندهان و مدیران نیز باید از چنان قدرت و امانتی برخوردار باشند، که از یک سو برنامه‌های کاری خود را با قاطعیت پیش برند و هم از سوی دیگر اسرار و اموال آن تشکیلات را حفظ و پاسداری کنند. مدیر خائن از دریچه چشم رسول خدا صل الله علیه و آله چنان است که در حدیث ذیل منعکس شده است: «اگر فردی را در پستی گماردیم و او یک نخ یا بالاتر از آن را از ما پنهان کند، او خائن است و مالی را که خیانت کرده است، غلی در گردن او در قیامت خواهد بود.» امانت از نظر اسلام حتی مفهومی از این گسترده‌تر دارد و تمام مسؤولیتها و تکالیف را شامل می‌شود. به این ترتیب چگونه ممکن است کسی را که از امانت او مطمئن نیستیم، به مدیریت برگزینیم. خواه در یک امر اقتصادی باشد، یا فرهنگی، یا سیاسی؟ هم چنین در مورد فرماندهی که عملاً جان گروهی را در اختیار دارد؟ ۵- صداقت و راستی: با توجه به این که مهمترین سرمایه یک مدیر و فرمانده در برنامه‌های اجرایی همبستگی او با افراد زیر نظر او و وجود اعتماد متقابل در میان آنها است و با عنایت به این که ضامن حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، صداقت در گفتار و عمل است؛ نقش این موضوع در امر مدیریت آشکار می‌شود. گاه سخن یا عملی خالی از صداقت، کافی است که میان مدیر و فرمانده و کسانی که تحت مدیریت و فرماندهی قرار دارند، جدایی بیفکند. به همین دلیل مدیر و فرمانده حتی از کارهایی که او را متهم به ترک صداقت می‌کند، هر چند واقعیتهای نداشته باشد، باید پرهیزد، تا بتواند سرمایه عظیم اعتماد عمومی را حفظ کند. در

تعلیمات اسلام به قدری روی مسأله صداقت و امانت تکیه و تأکید شده است که درباره کمتر موضوعی دیده می‌شود و این به خاطر نقش حیاتی این دو در زندگی اجتماعی بشر است. جایی که رعایت این دو اصل (صداقت و امانت) برای عموم مردم ضروری است، در مورد مدیران و فرماندهان از اهمیت و اولویت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. ۶- حسن سابقه: این شرط مهم را که امروز از سوی همه مجامع و محافل جهانی و مؤسسات مختلف به رسمیت شناخته شده است، امیر مؤمنان علیعلیه السلام در چهارده قرن پیش با صراحت تمام در فرمان تاریخی به مالک اشتر بیان فرموده است. آن جا که مالک را مخاطب ساخته و می‌گوید: «بدترین وزرای تو کسانی هستند که برای اشرار قبل از تو وزیر بوده‌اند. کسی که با آن گنهکاران در کارهایشان شرکت داشته است، نباید صاحب اسرار تو باشد. آنها همکاران گنهکاران و برادران ستمکارانند. در حالی که تو می‌توانی جانشینان خوبی برای آنها بیابی، از کسانی که از نظر فکر و نفوذ، کمتر از آنان نیستند، اما بار گناهان آنها را به دوش نمی‌کشند. هزینه این افراد بر تو سبکتر و همکاری‌شان با تو بهتر است.» برای شناخت سوابق افراد باید به بازتاب شخصیت آنها در افکار عمومی جامعه مراجعه کرد. البته ممکن است افکار عمومی در قضاوت خود درباره کسی احیاناً گرفتار اشتباه شود، ولی غالباً معیار خوبی برای شناخت افراد می‌تواند باشد. ۷- وراثت صالحه: بدون شک یکی از ابعاد شخصیت انسان را مسائل ناشی از وراثت تشکیل می‌دهد. تا آن جا که بعضی شخصیت آدمی را در سه بعد «وراثت» و «محیط» و «تعلیم و تربیت» خلاصه کرده و آن را «مثلث شخصیت» نام نهاده‌اند. البته ما ابعاد و عوامل سازنده شخصیت را این چنین محدود نمی‌دانیم و مسائل فراوان دیگری وجود دارد که در ترکیب بندی شخصیت انسانی مؤثر است. ولی به هر حال تأثیر «وراثت» را در شخصیت به عنوان یک عامل مهم نمی‌توان انکار کرد. در قرآن مجید و روایات و زیارات، اشاره‌های زیادی به این معنی دیده می‌شود. در سوره نوح می‌خوانیم: «این پیامبر بزرگ هنگامی که تقاضای عذاب برای مشرکان می‌کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می‌سازد؛ اگر آنها را به حال خود رها سازی بندگانت را گمراه کرده و جز فرزندان فاجر و فاسد از آنها متولد نمی‌شود.» این معنی را به وضوح در فرمان مالک اشتر می‌خوانیم: آن گاه که درباره شرایط «فرماندهان» سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: «سپس به سراغ کسانی برو که از خانواده‌های اصیل، نجیب، باشخصیت، مؤمن، صالح و خوش سابقه‌اند.» به هر حال تا آن جا که ممکن است باید مدیران و فرماندهان را از خانواده‌هایی برگزید که از وراثت صالحه‌ای بهره‌مندند. ۸- سعه صدر: مدیریت مانند فرماندهی کار پیچیده‌ای است و می‌دانیم هر قدر کاری پیچیده‌تر باشد، مشکلات آن افزون‌تر و آفاتش بیشتر است. به همین دلیل مدیران و فرماندهان، باید دارای اعصابی قوی، حوصله زیاد و ظرفیت کافی در رویارویی با مشکلات باشند. حدیث معروف «وسیله ریاست سعه صدر و گشادگی فکر است» را غالباً شنیده‌ایم. نکته قابل توجه این است که؛ در بسیاری از روایات اسلامی «علم» و «حلم» در کنار هم به عنوان دو عامل موفقیت و پیروزی بیان شده و «حلم» چیزی جز «ظرفیت و سعه صدر» نیست. اهمیت این صفت ویژه را مانند هر صفت دیگر از نقطه مقابل آن می‌توان شناخت. نقطه مقابل سعه صدر و حلم، همان تنگ نظری، دستپاچگی، سختگیری و کینه‌توزی است، که اثرات فوق‌العاده منفی آنها در امر مدیریت و فرماندهی برای احدی پوشیده نیست. ۹- دلسوزی و عشق به کار: هیچ کس نمی‌تواند مدیر و یا فرمانده خوبی باشد، مگر این که به کار خود عشق بورزد. آنها که برنامه‌های خود را به عنوان یک «مسئولیت اداری» یا «نجات از اعتراض مردم» و «توییح مافوق» انجام می‌دهند، به دایه‌ای می‌مانند که در برابر گرفتن مزد، مسئولیت «تغذیه» یا «تربیت کودکی» را بر عهده گرفته، ولی آنها که به کار خود عشق می‌ورزند، همچون مادرند! و درست یکی از مهمترین تفاوت مدیریت غربی و اسلامی همین است. به تعبیری دیگر؛ باید پیش از آن که انگیزه در افراد تحت مدیریت ایجاد گردد، در خود مدیران و فرماندهان ایجاد انگیزه نمود و می‌دانیم قویترین و مؤثرترین انگیزه‌ها «عشق» است و عشق و شوقی که از ایمان مکتبی سرچشمه می‌گیرد، از همه برتر و عمیقتر و سازنده‌تر است. ۱۰- تجربه و آزمودگی: مسلماً هیچ مدیر و فرماندهی در آغاز کارش تجربه خاصی درخصوص آن پست ندارد. ولی کارهای قبلی او در پستها و مناصب دیگر می‌تواند زمینه‌ساز برای پست و منصب فعلی او باشد و منظور از تجربه و سابقه کار نیز همین است. فی‌المثل؛ نباید و نمی‌توان یک سرباز

عادی را بدون طی سلسله مراتب به فرماندهی لشکری منصوب کرد و اگر ضرورت‌های حاصل از انقلاب و کمبودها چنین مطلبی را در بعضی سطوح ایجاب کند، این یک استثنا است، نه یک ضابطه و قانون. دلیل آن هم روشن؛ زیرا مسائل مربوط به «مدیریت» و «فرماندهی» بیش از آنچه جنبه علمی و آموزشی دارد، دارای جنبه عملی و تجربی است. یک فرد ممکن است حداکثر استعداد را برای مدیریت و فرماندهی داشته باشد و بالاترین دانشکده‌های مدیریت و فرماندهی را نیز بگذرانند. مسلماً چنین کسی نمی‌تواند به عنوان یک مدیر یا فرمانده قوی و مطمئن عهده‌دار پست‌های حساس شود. چرا که قسمتهای مهم این برنامه را باید با آزمایش و تجربه و کار فرا گرفت. ۱۱- شجاعت و قاطعیت: گرچه ویژگیهای مهم یک مدیر و فرمانده و ارزشهای لازم برای آنها منحصر به آنچه در این جا آورده‌ایم نیست، ولی می‌توان گفت آنچه تا حال بیان شده است، عمده‌ترین اوصافی است که بدون آن لباس مدیریت و فرماندهی بر قامت کسی زیبا و رسا نیست و شجاعت؛ آخرین ویژگی در این سلسله و از یک نظر اولین خصلت لازم برای احراز این مقام است. زیرا مدیران و فرماندهان وظایفی دارند که انجام صحیح آنها بدون بهره‌گیری از این صفت ممکن نیست. مدیر و فرمانده در هر گام به این صفت نیاز دارد و افرادی که آگاه و پرتجربه و با سابقه و امین و درستکارند، اما فاقد شهامت لازم می‌باشند، هرگز نمی‌توانند مدیر و فرمانده خوبی باشند. یکی از مهمترین اوصاف انبیا شجاعت آنها بوده است که نمونه‌ای از آن را در داستان ابراهیم خلیلعلیه‌السلام، قهرمان بت شکن، در قرآن مجید می‌خوانیم و بیش از آن نیز درباره شخص پیامبر صل الله علیه و آله است که در سخت‌ترین حالات خوف‌انگیز مانند کوهی استوار در برابر همه توطئه‌ها می‌ایستاد. ۱۲- عدالت و دادگری: از مهمترین اوصافی که در هر فرمانده و مدیر نهایت لزوم را دارد، «پیراستگی از هر گونه تبعیض و ظلم» است. مسأله عدالت به قدری مهم است که امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام آن را به عنوان هدف اصلی حکومتش معرفی می‌کند. آن جا که می‌گوید: «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما در گرفتن زمام حکومت به دست واقع شد، به خاطر رغبت در امر حکومت و سلطنت نبوده و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، هدف این بود که تعالیم دینت را زنده کنیم و بلاد تو را اصلاح نماییم، تا بندگان مظلوم تو احساس امنیت کنند و حدود و قوانین تو را بر پا سازیم» ۱۳- پایگاه مردمی: مهمترین پشتوانه کار مدیران و فرماندهان در پیشبرد اهداف بزرگ خود حمایت‌های مردمی و علاقه قلبی مردم به آنهاست و این پشتوانه در صورتی محفوظ می‌ماند که رابطه خود را با مردم از طرق مختلف، مخصوصاً از طریق تماس مستقیم حفظ کنند. اصولاً هیچ تکیه‌گاهی برای زمامداران، مدیران و فرماندهان مهمتر از تکیه‌گاه مردمی نیست. که اگر باشد، کارها به سهولت و سرعت پیش می‌رود. اگر نباشد، تلاشها کم اثر و بیهوده است. طریق بدست آوردن این پایگاه علاوه بر این موارد، دلسوزی و صداقت و خیرخواهی برای مردم است. ۱۴- پای‌بند بودن به اصول و ضوابط: این اصل را به عنوان یکی از مهمترین شرایط و ویژگیهای مدیر و فرمانده می‌توان ذکر کرد و در برابر آن مقدم داشتن روابط بر ضوابط را به عنوان یکی از مهمترین آفات مدیریت می‌توان شمرد. منابع و تواریخ اسلام مملو است از اسناد زنده‌ای که نشان می‌دهد پیشوایان اسلام برای حفظ ضوابط تا چه اندازه رابطه‌ها را زیر پا می‌گذاشتند. اجرای این اصل از مشکلترین کارهای مدیران و فرماندهان است و با خشونت و سختگیری و خشکی نیز هرگز عملی نیست و گاه عکس‌العملهای نامطلوب فراوانی دارد. بلکه قبل از هر چیز یک آموزش مستمر فرهنگی برای این کار لازم است تا همه مردم تدریجاً به آن عادت کنند. هیچ کس اجرای قانون را مخالف مراتب دوستی و رفاقت و روابط خویشاوندی نداند و کسی انتظار نداشته باشد که به خاطر روابط نزدیک با مدیران و رهبران باید ضوابط الهی به خاطر آنها زیر پا گذارده شود. = ویژگیهای دیگر: البته ویژگیهای مدیر و فرمانده منحصر به آنچه در بالا گفته شد، نیست. هر چند آنچه گذشت، جنبه اصولی و اساسی دارد، مسائل زیاد دیگری نیز وجود دارد که هر کدام دارای نقش مؤثری در مسأله مدیریت یا فرماندهی است، که از جمله صفات و ویژگیهای زیر را می‌توان برشمرد: ۱- خلوص نیت، چرا که رمز پیروزی، تلاش است و خلوص. ۲- توکل، که تکیه بر خداوند و اعتماد به نفس است. ۳- صبر و استقامت و شکیبائی و پایداری. ۴- عفو و گذشت. ۵- همت و بلند نظری. ۶- ابتکار. ۷- نظم و انضباط. ۸- پشتکار. ۹- آمادگی برای پذیرش انتقاد. ۱۰- محبت و صمیمیت. ۱۱- آینده نگری. ۱۲-

رازداری ۱۳- تواضع و فروتنی ۱۴- روح مشاورت و احترام به افکار دیگران. - آفات مدیریت: از آن جا که مسأله مدیریت و فرماندهی، مسأله‌ای مهم، پیچیده و بسیار ظریفی است، طبعاً آفات آن نیز بسیار زیاد است که در ذیل ۳۰ آفت مهم برای مدیریت را بر می‌شماریم: ۱- تبعیض بی دلیل در میان افراد و نفراتی که تحت مدیریت و فرماندهی او قرار دارند. ۲- سپردن کارها به دست افراد نامناسب. ۳- راه دادن به افراد متملق و چاپلوس به محدوده کار خود. ۴- حب ثناء و مدح. ۵- جاه طلبی (حب جاه). ۶- مال اندوزی و حرص. ۷- تنگ نظری و بخل. ۸- حسادت نسبت به همکاران. ۹- اعتنا به شایعات و ترتیب اثر دادن به آنها. ۱۰- ریخت و پاش و اسراف و تبذیر. ۱۱- از دست دادن فرصتها به خاطر تردید و عدم شهامت در تصمیم گیری یا ترس و بزدلی. ۱۲- هدر دادن نیروهای لایق به خاطر مسائل کوچک یا لجاجت و کینه توزی. ۱۳- چسبیدن به نقاط ضعف و فراموش کردن نقاط قوت و عدم توجه به معدلهای. ۱۴- هواپرستی و هوسبازی. ۱۵- انتقامجویی و کینه توزی. ۱۶- استبداد به رأی. ۱۷- عجله و شتاب و عدم تحقیق در کارها. ۱۸- سوء ظن مفرط. ۱۹- خوش بینی زیاد. ۲۰- غرور و غفلت. ۲۱- عصبانیت و خشونت. ۲۲- انعطاف و نرمش بیش از حد و سازشکاری با منحرفان. ۲۳- عدم اعتماد به همکاران. ۲۴- انحصارطلبی و قبضه کردن کارها. ۲۵- ترجیح دادن افراد ضعیف برای همکاری به خاطر تسلیم بودن آنها. ۲۶- لجاجت در اشتباه و تمادی در غفلت. ۲۷- عدم عفت در سخن (بدزبانی). ۲۸- عدم رعایت ادب در برخوردها. ۲۹- آلوده‌ی کارهای اجرایی شدن. ۳۰- ترک صراحت و به طور کلی دورویی و نفاق با دوستان و همکاران.

فصل ۵ نمونه‌هایی از مدیریت و فرماندهی اسلامی - ویژگیهای ده گانه فرماندهان سپاه و لشکر در فرمان علیعلیه‌السلام: علیعلیه‌السلام برای فرماندهان سپاه و لشکر شرایطی بیان فرموده است که در فرمان تاریخی خویش به مالک اشتر می‌فرماید: فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که واجد این شرایط باشد: ۱- از همه آنها نزد تو نسبت به خداوند و پیامبر و امام دلسوزتر و خیرخواهتر است. ۲- از همه آنها پاکدامنتر. ۳- از همه عاقلتر و هوشیارتر. ۴- از کسانی باشد که دیر خشم می‌گیرند. ۵- به موقع عذر می‌پذیرند. ۶- از آنها که نسبت به مستضعفان رؤوف و مهربانند. ۷- در مقابل زورمندان و مستکبران قوی و انعطاف ناپذیر. ۸- از کسانی که حوادث سخت آنها را از جا بدر نمی‌برد. ۹- هرگز ضعف و زبونی آنها را به زانو در نمی‌آورد. ۱۰- به سراغ کسانی رو که از خانواده‌های اصیل، نجیب، با شخصیت، صالح، خوش سابقه، باشهامت، شجاع و سخاوتمند هستند. - ویژگیهای پنج گانه فرمانده بزرگ اسلام، پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله در قرآن مجید: قرآن مجید در مورد شخص پیامبر صل الله علیه و آله پنج صفت را به عنوان دلایل شایستگی او برای پست و مقام مهم فرماندهی بیان فرموده است: ۱- او باید از میان همان مردم برخیزد که رهبری آنها را بر عهده دارد، تا دردها و نیازها و مشکلات آنها را به خوبی درک کند. ۲- دلسوز بودن، چنانچه در قرآن از ویژگیهای پیامبر صل الله علیه و آله این است که ناراحتیهای شما بر او سخت گران است و از رنجهای شما رنج می‌برد. ۳- عشق و علاقه به کار خود، که در آیاتی از قرآن از آن تعبیر به «حریص علیکم» شده است و اشاره به عشق شدید و علاقه فوق‌العاده پیامبر صل الله علیه و آله نسبت به هدایت مردم است. ۴- و ۵- مدیر باید نسبت به نفرات تحت اداره خود هم رؤوف باشد و هم رحیم. - یک فرمانده نمونه از دیدگاه علی علیه‌السلام: از میان سخنان امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام درباره‌ی مالک اشتر، سردار رشید اسلام، صفات زیر که از ویژگیهای یک فرمانده نمونه است، را می‌توان برشمرد: ۱- بیداری و هوشیاری کامل در بحراناها و به هنگام احساس خطر. ۲- عدم ترس و وحشت از قدرت دشمن هر چه باشد و هر قدر باشد. ۳- قاطعیتی همچون شعله‌های سوزان آتش در برابر دشمنان. ۴- مؤثر بودن و حساب شده بودن ضرباتی که بر دشمن وارد می‌کند. ۵- پیروی کامل از فرمان امام و رهبر. ۶- دلسوزی و خیرخواهی نسبت به جامعه اسلامی. ۷- سختگیری در برابر دشمنان. از مجموعه این صفات و صفات گذشته، ارزشهای والایی که در یک فرمانده نمونه باید جمع باشد، به دست می‌آید و باید تصدیق کرد جمع میان این صفات کاری است مشکل و اگر کسانی واجد آن باشند، وجودشان بسیار مغتنم است! فصل ۶ توصیه‌های مهم به فرماندهان و مدیراندر این جا، توصیه‌های هفت گانه، که همه از زبان علیعلیه‌السلام است، به قدری اهمیت دارد که شایسته است فرماندهان اسلامی همه روز پیش از حضور در مرکز کار خود یک بار

آنها را بخوانند و به پیامش گوش جان فرا دهند. فرماندهان به خاطر مسئولیت سنگینی که بر عهده دارند، باید به طور مداوم تحت تعلیمات مستمر اسلامی باشند و بیانات حیاتبخش پیشوایان اسلام، همچون قطرات حیاتبخش باران دائماً بر سرزمین فکر و قلب آنها بیارد، تا همیشه درخت وجودشان پر بار و شاخه‌های آن پرثمر باشد و اگر مدتی این نزول رحمت الهی از آن قطع گردد، مسلماً رو به پژمردگی و خشکی خواهد نهاد. البته در این زمینه دستورات و توصیه‌های فراوانی در منابع اسلامی وجود دارد، که در این جا فقط فهرست وار بدان اشاره می‌نماییم و تأکید می‌کنیم لازم است همه فرماندهان و مدیران مکتبی، ارتباط مستقیم خود را با قرآن و سخنان پیامبر صل الله علیه و آله و نهج البلاغه و احادیث پیشوایان حفظ کنند و بدانند بدون مد نظر گرفتن این سرمایه‌های روحانی انجام رسالتی را که بر عهده دارند، ممکن نیست. این توصیه‌ها به قدری گویا است که از هر گونه شرح و توضیح بی‌نیاز است؛- توصیه‌های امام علی‌علیه‌السلام به محمد بن ابی بکر (والی و فرمانده لشکر مصر).- توصیه‌های امام علی‌علیه‌السلام به عبدالله بن عباس.- توصیه‌های امام علی‌علیه‌السلام به قثم بن عباس (فرماندار مکه).- توصیه به هنگام رویارویی با دشمن.- دستورالعملی برای قدردانی از خدمات یک فرمانده.- و توصیه برای بزرگداشت یاد فرماندهان شهید. گرامی داشت یاد شهیدان نه فقط عبادتی است بزرگ و دلیل بر حق‌شناسی و زنده بودن و عواطف انسانی است، بلکه برای تقویت روحیه دیگران اثر فوق‌العاده مهمی دارد. از سخنان امام علی‌علیه‌السلام می‌توان در این مورد نیز بهترین سرمشق را گرفت: آن جا که آن حضرت بعد از شهادت محمد بن ابی بکر در نامه‌ای که به عبدالله بن عباس نوشت چنین فرمود: «محمد بن ابی بکر که رحمت خدا بر او باد، شهید شده است. من این مصیبت بزرگ را به خاطر خدا تحمل می‌کنم و اجر آن را از خدا می‌طلبم. او برای من فرزندی خیرخواه، فرمانداری تلاشگر، شمشیری برندهو ستونی محکم و بازدارنده بود...» «پایان»

خودکنترلی در نظام کنترل و نظارت اسلامی

(با نگاهی بر جایگاه خودکنترلی در نظریه‌های مدیریت)

سید علی سجادی* چکیده: کنترل و نظارت همواره جزء اصول و وظایف اساسی مدیریت بوده است که ارتباط تنگاتنگ با سایر اصول و وظایف مدیریت دارد به طوری که ناکامی در آن برابر با ناکامی در مدیریت می‌باشد و از طرف دیگر سیستم اداره جامعه (یک سازمان) شامل اجزاء مختلفی می‌باشد که موفقیت آن بستگی به هماهنگی این اجزاء از جمله نظام کنترل و نظارت می‌باشد لذا در یک جامعه اسلامی که می‌خواهد بر اساس مبانی و ارزش‌های اسلامی و در جهت تحقق اهداف اسلامی پایه‌گذاری شود باید نظام‌های کنترلی آن نیز با این ارزش‌ها و اهداف هماهنگی داشته باشد و در این چارچوب اعتقادی و ارزشی طراحی شود. از این رو این تحقیق تلاشی است در جهت بیان نظام ارزشی و راهکارهای مورد نظر اسلام در زمینه تحقق خودکنترلی بعنوان بخشی از نظام کنترل که اهمیت ویژه‌ای در نظریه‌های مدیریت یافته است. کلیدواژه‌ها: کنترل - نظارت - خویشن داری - مدیریت (اسلام). مقدمه یکی از وظایف اساسی مدیریت، نظارت و کنترل است که بدون آن تحقق اهداف مدیریت امکان‌پذیر نخواهد بود. اصول اساسی و فرآیند و روش‌های کنترل و نظارت در متون رایج مدیریت بیان شده است. اما محتوای این فرآیند بیش از هر چیزی تحت تأثیر نگرش حاکم بر اصول مدیریت و ارزش‌های رایج در محیط است. دین مبین اسلام با بیان نگرش خاص خود نسبت به مبادی موضوعه در تئوری‌های مدیریت و سازمان و با ارزش‌های اصیل خود که مبتنی بر فطرت انسان است؛ بیشترین تأثیر را در محتوای این فرآیند (کنترل و نظارت) دارد. بعلاوه با توجه به شمول احکام اسلامی در مرحله اجتماع و تشکیل حکومت اسلامی توسط رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که سیره عملی ایشان مبتنی بر اسلام و انعکاس اعتقادات و ارزش‌های اسلام در صحنه مدیریت جامعه است، در مرحله فرآیندها نیز یک نظام کاربردی ارائه می‌دهد که می‌تواند چراغ راه بشریت در زمینه مدیریت جوامع (از یک سازمان کوچک تا سازمان حکومتی) گردد. این مقاله حاصل تحقیق در جهت دستیابی به ارزش‌های اسلامی در زمینه خودکنترلی

(به عنوان یکی از ابعاد مهم کنترل که در نظریه‌های جدید مدیریتی نیز اهمیت ویژه‌ای یافته است) و کشف راهکارهای ارائه شده در دین اسلام در این زمینه با استفاده از منابع اسلامی (قرآن و سنت) و با تأکید بر دوران حکومت حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد. ۱- خودکنترلی در سیر نظریه‌های مدیریت در خصوص کنترل و نظارت در متون مدیریت تعاریف متنوعی با اختلاف‌های جزئی ارائه شده است که همگی در بیان یک واقعیت اجماع دارند. برخی در بیان کاربردی مفهوم کنترل در دانش مدیریت بیان داشته‌اند: «کنترل فعالیتی است که ضمن آن عملیات پیش‌بینی شده با عملیات انجام شده مقایسه می‌شوند و در صورت وجود اختلاف و انحراف بین آنچه "باید" باشد و آنچه "هست"، نسبت به رفع و اصلاح آنها اقدام می‌شود» (صادقپور، ۱۳۵۳، ص ۱۵۹).

و در تعاریف دیگری جریان و فرآیند کنترل نیز ارائه شده است. براساس این تعاریف: «کنترل عبارت است از فعالیتی منظم که ضمن آن نتایج مورد انتظار در قالب استانداردهای انجام عملیات تعیین می‌شوند، سیستم دریافت اطلاعات طراحی می‌گردد، عملیات پیش‌بینی شده و انجام شده با هم مقایسه می‌گردند، اختلاف‌ها و انحراف‌ها مشاهده شده ارزیابی و میزان اهمیت آنها مشخص می‌شوند، و سرانجام اصلاحات لازم برای تحقق هدف‌ها و مأموریت‌های سازمان انجام می‌گیرند» (الوانی، ۱۳۷۹، ص ۸۸).

بنابراین هرگاه عامل کنترل کننده از خارج به داخل انسان منتقل گردد به طوری که شخص با اختیار و آگاهی به ارزیابی و اصلاح عملکرد خود در قالب استانداردهای مشخص و در جهت اهداف مطلوب پردازد، خودکنترلی تحقق یافته است. مفهوم و کاربرد کنترل و نظارت سابقه‌ای به قدمت مدیریت دارد به طوری که هرگاه از وظایف مدیریت صحبت شده است کنترل بعنوان یکی از مهمترین وظایف مدیریت که ضامن اعمال مدیریت اثربخش و کارآ و تحقق دیگر وظایف و اهداف مدیریت است، مطرح شده است. ضرورت و جایگاه کنترل در نزد اندیشمندان مدیریت قابل تردید نبوده است لکن موضوع اصلی نحوه اعمال کنترل اثربخش و کارآ می‌باشد زیرا اعمال کنترل نامناسب نه تنها به دستیابی به اهداف کمکی نمی‌کند بلکه خود هزینه‌ها و پیامدهای منفی بسیاری را در کارکنان و سازمان به جا می‌گذارد که این مشکلات بطور مفصل بخصوص در کنترل‌های مستقیم و از جانب مافوق بر کارکنان مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است. در این شرایط است که موضوع خودکنترلی بعنوان نوعی کنترل که بدون هزینه‌ها و مشکلات دیگرکنترلی می‌تواند بیشترین اثربخشی و کارآیی را داشته باشد بتدریج در نظریه‌های مدیریت و با رشد و توسعه این دانش مطرح شد که ما بطور خلاصه به سیر تحولات این موضوع در نظریه‌های مدیریت می‌پردازیم. بطور کلی تئوری‌های مربوط به مکتب کلاسیک (تئوری‌های مدیریت علمی - تئوری اداری - تئوری بوروکراسی) بر مفروضاتی استوارند که عبارتند از: سازمان رسمی - اصول عام و ثابت - انسان اقتصادی - تأکید بر کارآیی. در بخش کنترل و نظارت می‌توان گفت که کنترل مورد نظر در تئوری‌های کلاسیک مدیریت عبارت از دیگرکنترلی و کنترل مدیران و سرپرستان بر کارکنان و از موضوع خودکنترلی بطور کلی غفلت شده است. تئوری نئوکلاسیک مدافع سرسخت حیثیت و شئون شخصیت وجودی انسان بود و برهان‌ها و استدلال‌های این تئوری بر آن بود که نه فقط نبایستی انسان را بعنوان یک ماشین و یا آلات و ابزار کار مورد استفاده قرار داد بلکه بایستی توجه کافی به روح و روان او داشت تا بتوان از این راه علاوه بر نیازهای مادی، احتیاج‌های معنوی و عاطفی او را نیز اقماع کرد و انگیزش بیشتر و پایداری تر به نیازهای اجتماعی بستگی دارد نه نیازهای اقتصادی. بدین ترتیب اصل مبتنی بر انسان اجتماعی می‌بایستی اصل مبتنی بر انسان منطقی را تکمیل کند. تأثیر تفکر نئوکلاسیک را بر روش‌های کنترل می‌توان در توجه به نقش گروه و هنجارهای گروهی در کنترل افراد، توجه به رضایت شغلی و غنی‌سازی شغل و نیازهای احترام و خودیابی و تأثیر آن در ایجاد خودکنترلی، حرکت از کنترل‌های مستقیم و شدید به کنترل‌های منعطف و بر مبنای هدف و نتیجه مشاهده نمود. با رشد و تکامل تئوری‌های مدیریت، موضوع خودکنترلی جایگاه و اهمیت ویژه‌ای یافت به طوری که (به عنوان نمونه) در تئوری مدیریت بر مبنای هدف [۱] کنترل عملاً عبارتست از خودکنترلی. این مطلب ناشی از مشارکت فعال کارکنان و مدیران هر قسمت در تعیین اهداف واحد خود و پذیرش مسئولیت لازم برای رسیدن به این هدف، می‌باشد (ایران نژاد پاریزی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳). بطور کلی

هریک از تئوری‌ها بخصوص نظریه‌های رفتاری مدیریت در موضوع‌های رهبری، انگیزش و فرهنگ سازمانی نگرش خاص خود را به کنترل و نظارت انسان دارد و نوع خاصی از نظام‌های کنترل و نظارت را می‌پذیرد بخصوص اینکه هر یک از این نظریه‌های حاوی نظام ارزشی و فکری خاصی در مورد انسان و مسائل مربوط به آن است. در حقیقت مهمترین تأثیری هم که اسلام بعنوان یک دین بر روی دانش مدیریت و نظریه‌های کنترل و نظارت (بعنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی که ارتباط و تأثیر مستقیم بر نحوه زندگی انسان و جامعه انسانی دارد) می‌تواند داشته باشد از جانب همین نظام ارزشی و مبانی فکری مطروحه در این نظریه‌ها است. با این مرور خلاصه در نظریه‌های مدیریت به بررسی موضوع خودکنترلی در منابع اسلامی از دو بعد "اعتقادات و ارزش‌های اسلامی در زمینه خودکنترلی" و "تمهیدات عملی در زمینه تحقق خودکنترلی" می‌پردازیم. ۲- خودکنترلی در منابع اسلامی ۱-۲-۱- اعتقادات و ارزش‌های اسلامی در زمینه خودکنترلی ۱-۲-۱- نظارت الهی نظام اعتقادی اسلام در عالیترین سطح به بیان نظارت الهی می‌پردازد که دارای ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشد و بدون آنکه محدودیت‌های نظارت‌های دیگران را داشته باشد، امتیازهای خاص خود را دارد: الف) این نظارت تمامی اعمال و ابعاد زندگی انسان را شامل می‌شود. [۲] ب) این نظارت توسط خداوند که خالق انسان و بر همه چیز تواناست، صورت می‌گیرد. [۳] پ) این نظارت توسط کمال مطلق است که بر بندگان خود رئوف و مهربان‌ترین است. بر بندگان ذره‌ای ظلم نمی‌کند، خوبی‌ها را به چندین برابر پاداش می‌دهد و عذاب بدی‌ها در حقیقت چیزی جز خود این اعمال بد نیستند. [۴] ۱-۲-۲- جهان آخرت و معاد در نظام اعتقادی اسلام، هستی محدود به این جهان مادی نمی‌شود که با مرگ انسان پایان پذیرد بلکه این جهان تنها جزء کوچکی از هستی می‌باشد و جسم انسان نیز جزئی از وجود او را تشکیل می‌دهد و پس از مرگ زندگی انسان در مراتب بالاتری از حیات ادامه پیدا می‌کند. بنابراین نیستی برای انسان معنا ندارد. زندگی در این جهان مقدمه‌ای بر حیات ابدی اوست و نحوه زندگی در آن جهان بستگی به چگونگی زندگی او در این جهان است بنابراین لحظات زندگی انسان ارزش بی‌نهایت پیدا می‌کند زیرا سرنوشت ابدی او را رقم می‌زند. از این رو است که می‌بینیم تمامی پیامبران برای بیداری و تبه بشر بیش از هر چیز به مسئله معاد اشاره کرده‌اند و بخش عظیمی از آیه‌های قرآن کریم نیز به این مسئله اختصاص دارد. ویژگی‌های جهان آخرت در قرآن کریم: الف) متاع دنیا نسبت به آخرت قلیل و ناچیز است. [۵] ب) حیات حقیقی در جهان آخرت تحقق می‌یابد. [۶] پ) در جهان آخرت جزای اعمال انسان داده می‌شود. [۷] ت) در آخرت، اعمال انسان بطور کامل حاضر می‌شوند. [۸] ۱-۲-۳- تقوی یکی از مهمترین ارزش‌های اسلامی که سر منشأ ارزش‌های دیگر می‌باشد، تقوی است که مهمترین ثمره اعتقادهای اسلامی در زمینه خداشناسی و توحید و معاد می‌باشد. تقوی از وقایه به معنای نگهداری می‌آید و ملکه و حالت معنوی و درونی است که انسان را از زشتی‌ها و آنچه مورد نهی خداوند متعال است، باز می‌دارد. در حقیقت تقوی معادل خودکنترلی می‌باشد. تقوی در معارف اسلامی از اهمیت و ویژگی‌های خاصی برخوردار است و به عنوان عامل رهایی از عذاب آخرت و رسیدن انسان به بهشت و اجر عظیم خداوند، تیسیر امور و خارج شدن از گرفتاری‌ها و بهره‌گیری از علم الهی و محبت خداوند، شرط بهره‌گیری از هدایت قرآن کریم و قبولی اعمال نزد خداوند، معرفی شده است. ۱-۲-۴- سعادت و شقاوت انسان بستگی به اعمال اختیاری و آگاهانه او دارد اسلام در مقابل کسانی که خود را محکوم سرنوشتی می‌دانند که خود تأثیری بر آن ندارند (باصطلاح از لحاظ مکان کنترل، بیرونی هستند) در نهایت، عامل مؤثر بر سعادت و شقاوت انسان را اعمال اختیاری و آگاهانه او می‌داند. از این رو است که در قرآن کریم قبولی و تأثیرگذاری اعمال صالح مشروط به وجود ایمان و تقوی شده است. یعنی شخص، آن اعمال را از روی ایمان و تقوی انجام دهد که شامل هر دو معنی اختیار و آگاهی می‌شود. ۱-۲-۵- ارزش و کرامت انسان در اسلام از دیگر اعتقادهای اسلامی که زمینه‌ساز تحقق خودکنترلی است؛ مسئله ارزش و کرامت انسان است زیرا اگر انسان قدر و منزلت و جایگاه رفیع خود را بهتر بشناسد دیگر به امور پست و آلوده شدن به زشتی‌ها رضایت نمی‌دهد و برعکس شخصی که برای خودش ارزش و منزلتی قائل نیست تن به هر ذلتی می‌دهد و چنین شخصی که خود از شر اعمالش در امان نیست؛

بالتبع دیگران نیز از شر او در امان نیستند: امام هادی (ع): «هر کسی که در نزد خودش پست و بی‌ارزش است پس تو از شر او در امان نباش» [۹] (ابن شعبه، ۱۳۸۲، ص ۳۶۲) امام علی (ع): «هر که شرافت و بزرگواری یافت، خود را از امور پست باز می‌دارد» [۱۰] (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، جلد ۲، ص ۲۰۳) امام علی (ع): «آنان که کرامت نفس دارند هرگز با ارتکاب گناه آن را پست و موهون نمی‌کنند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، جلد ۲، ص ۲۱۰) اسلام برای انسان جایگاهی قائل است که در هیچ مکتب دیگری نظیر آن را نمی‌بینیم. قرآن به انسان گوشزد می‌کند که تو تکریم شده پروردگار عالم هستی و استعداد آن را داری که به مقامی برسی که مسجود ملائکه شوی و در قرب خداوند به جایی برسی که هیچ ملکی را توان آن نباشد: «و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را به مرکب بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم» [۱۱] (سوره اسراء، آیه ۷۰) بعلاوه دین اسلام با معرفی شخصیت‌هایی همچون رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) و ائمه معصومین بعنوان جایگاه رفیع و ارزش و کرامت انسان‌ها را نشان می‌دهد و با دعوت انسان‌ها به تبعیت و در حقیقت مثل ایشان شدن، استعداد و مقام وجودی انسان را متذکر می‌شوند و این مسئله بسیار مهمی است و تأثیر زیادی بر شخصیت پیروان هر مکتب و گروهی دارد زیرا الگویی که هر مکتب و نحله‌ای برای انسان معرفی می‌کند در حقیقت نشان دهنده جایگاه و منزلت و ارزش انسان در نزد آن است و دین اسلام با ارائه نمونه‌های عملی انسان کامل و مقام خلیفه الله برای بشر بیشترین خدمت را به شخصیت انسانی کرده است. ۲-۲- تمهیدات عملی در زمینه خودکنترلی مهمترین عامل مؤثر در اعمال انسان، افکار و اعتقادات اوست از این رو است که دین اسلام اهمیت ویژه‌ای به مسئله تفکر و تعقل داده است زیرا آنچه در اسلام معتبر است اعمال اختیاری است که بر پایه شناخت و عقیده صحیح باشد و این شناخت است که نحوه عمل را مشخص می‌سازد در این زمینه تمهیداتی که در اسلام پیش‌بینی شده است را می‌توان بشرح زیر نام برد: ۲-۲-۱- لزوم شناخت عقاید اسلامی و ایمان به آن برای هر مسلمان هر شخص با گفتن شهادتین و پذیرش عقاید و احکام اسلام و یا مانند ما که از پدر و مادر مسلمان زاده شده‌ایم، مسلمان محسوب می‌گردد و در دایره حقوق اسلامی قرار می‌گیرد اما این تنها نقطه آغاز در یک سلوک عقلانی، عرفانی و شخصیتی در جهت شناخت، ایمان و عمل به معارف اسلامی و تکامل معنوی است. از این رو است که خداوند در جواب کسانی که مدعی ایمان شدند، به پیامبر خود می‌فرماید که به ایشان بگو که شما اسلام آورده‌اید اما هنوز این اسلام وارد قلوب شما نشده است و به آن ایمان نیاورده‌اید. از طرف دیگر بر هر مسلمانی واجب است که طالب شناخت دین باشد و در این مسیر گام بردارد. رسول خدا (ص) در این خصوص فرموده‌اند: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است» [۱۲] (کلینی، جلد ۱، ص ۳۰) ۲-۲-۲- قرآن و نقش تذکری آن برای انسان برخی معتقدند کلمه انسان از ریشه نیسان به معنای فراموشی است. این بیان هر اندازه که صحیح یا غلط باشد اشاره به یکی از ویژگی‌های انسان یعنی فراموشی دارد که در جای خود لازمه زندگی بشری است اما از طرف دیگر اهمیت تذکر و یادآوری انسان را به مسائلی که لازمه حیات متعالی و هدفدار اوست نشان می‌دهد. از این رو است که خداوند در امر به پیامبر اکرم به تذکر دادن تأکید می‌فرماید و فلسفه نزول آیه‌های متعدّد، متذکر شدن انسان می‌باشد. اهمیت نقش تذکری قرآن به حدی است که خداوند از قرآن کریم تعبیر به ذکر و تذکره کرده است زیرا قرآن کریم سرمایه گرانسنگ و جاودانی است که زیبایی‌های لفظی و معنوی آن انسان را به خود جذب می‌کند و با محکمترین براهین و شیواترین بیان به تعلیم معارف اسلامی و تذکر ارزش‌های انسانی می‌پردازد. ۲-۲-۳- کلام و سیره معصومین و ارشادات و ادعیه ایشان علاوه بر قرآن کریم بعنوان ثقل اکبر، پشتوانه گرانسنگ دیگری که پیامبر اکرم در امت خود به امانت گذاشته است و تمسک به آن را ضامن هدایت و سعادت ابدی ایشان دانسته است، عترت و اهل بیت پیامبر اکرم است که در قالب احادیث و کلام و سیره ایشان برای ما به یادگار مانده است. همچنین دعاها و معصومین (ع) علاوه بر اینکه از بهترین وسایل ارتباط مستقیم با خداوند و اثرات عظیم آن است. در ضمن خود شامل تعلیم معارف اسلامی و تذکر به ارزش‌های اسلامی می‌باشد. علاوه بر کلام معصومین، سیره عملی ایشان بعنوان الگوی عملی،

تأثیر بسزایی در نشر و تبلیغ ارزش‌های اسلامی دارد. زیرا اصولاً دعوت عملی به ارزش‌ها تأثیر بیشتری از دعوت زبانی دارد و کلام و سخن نیز در صورتی که ملازم با عمل شخص (یا گروه) گوینده باشد مؤثر خواهد بود و این عوامل در پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) در حدّ اعلیٰ موجود است و تاریخ زندگانی ایشان مملوّ از حکایاتی است که چگونه ایشان با سیره و روش زندگی خود انسان‌ها را دعوت به حق و ارزش‌های الهی نموده‌اند و حتّی کسانی که بواسطه تبلیغات سوء، دشمن ایشان بوده‌اند پس از مشاهده کردار ایشان مجذوب گشته‌اند و هم اکنون نیز پس از گذشت قرن‌ها از تاریخی که مملوّ از دشمنی حق ستیزان بوده است که سعی در انکار و تحریف فضایل ایشان داشته‌اند؛ آنچه از سیره زندگی ایشان برای ما بر جای مانده است، الهام بخش معارف اسلامی و مبلغ ارزش‌های الهی است. ۲-۲-۴- عبادات اسلامی و نقش آن در ایجاد خودکنترلی اسلام شامل مجموعه‌ای از عبادات است که بر شخص مسلمانانی که به بلوغ عقلی و جسمی رسیده باشد تکلیف می‌گردد که فلسفه آنها همانا یاد خدا و تذکر به اعتقادات اسلامی، تعمیق ایمان و تحقق و تحکیم ارزش‌ها در فرد و جامعه است. ثمره این عبادات در حقیقت ایجاد ملکه تقوا و به عبارت دیگر کنترل درونی و آگاهانه انسان بر اعمال خویشتن است. ۲-۲-۵- هماهنگی هدف‌های فرد و مدیریت در اسلام در بررسی نظریه‌های رهبری ملاحظه کردیم که با هماهنگی هدف‌های کارکنان و سازمان و مدیریت سعی در ایجاد خودکنترلی در کارکنان شده است از اینرو به اقداماتی نظیر سهیم کردن در سود سازمان، متوسّل شده‌اند اما همان‌طور که در بحث سطوح اهداف انسان گفتیم ممکن است این اقدام‌ها باعث هماهنگی در سطوح پایین اهداف خود و سازمان شود اما این اهداف در سطوح بالاتر با هم تفاوت دارند که در شرایطی این تفاوت ممکن است به تضاد تبدیل شود علّت آن را نیز باید فلسفه حاکم بر این نظریه‌ها بیابیم زیرا در این فلسفه مهمترین ارزش، منافع شخصی می‌باشد و حتّی پرداختن به مسائلی همچون اخلاق، حقوق دیگران... در حقیقت در این راستا می‌باشد. بنابراین این تطابق و هماهنگی نمی‌تواند عمیق و پایدار باشد. در حالی که در نظام ارزشی اسلام، هدف غایی هر فرد فوق این منافع شخصی است در حقیقت چیزی که برای فرد مسلمان اهمیّت دارد اطاعت امر خداوند و بندگی اوست که تنها راه سعادت دنیا و آخرت خود را در آن می‌بیند. «مرا پرستش کنید، این راه مستقیم است» [۱۳] (سوره یس، آیه ۶۱) در حقیقت این راهی است که انسان را به قرب الهی و کمال مطلوب می‌رساند و به کسب و کار و سود آوری مادی نیز در این چارچوب نگریسته می‌شود و بعنوان جزئی از زندگی بشر و در راستای این هدف اعتبار دارد. این مسئله بسیار مهمّی است زیرا انسان، فطرت کمال خواهی نامحدود و سیری ناپذیری دارد حال اگر نظام فکری و فضای ارزشی او کمال را مافوق تکاثر مادی و مقام و شهرت در دنیا نشناسد بالطبع هر فردی در این رقابت قرار می‌گیرد و چون از طرف دیگر منابع دنیا چه از لحاظ ثروت مادی و چه مقام و قدرت محدود می‌باشد، تخالف و تزاخم و اهداف افراد اجتناب ناپذیر می‌باشد. اما در دین اسلام هدفی را که برای انسان معرّفی می‌کند خارج از چارچوب تنگ مادی و دنیایی می‌باشد در این حالت نه تنها اهداف افراد با یکدیگر تراخمی ندارد بلکه در یک راستا و جهت و مؤید هم می‌باشند. در این نظام ارزشی است که خدمت به خلق بعنوان بالاترین ارزش و بزرگترین عبادات در جهت قرب انسان به خداوند مطرح می‌شود و رفع حوائج مادی و معنوی انسان‌ها بعنوان نعمت الهی محسوب می‌شود و مال و ثروت دنیا و قدرت و مقام دنیوی ابتلا و آزمایش الهی می‌باشد و قدرت و مقام تنها در صورت خدمت به خلق و احقاق حق، اعتبار دارد. بنابراین با توجه به اینکه اهداف سازمانی (سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی تا سازمان حکومتی) نیز در جامعه اسلامی باید لزوماً در جهت اهداف اسلامی و مطابق نظام ارزشی اسلام باشد، هماهنگی اهداف کارکنان، مدیریت و سازمان در بالاترین سطح ایجاد می‌شود. نتیجه‌گیری نظام ارزشی اسلام با تبیین نظارت الهی با ویژگی‌های ممتاز خود که تمامی ابعاد زندگی انسان را در بر می‌گیرد، با در نظر گرفتن زندگی ابدی برای انسان که جزای کامل اعمال انسان را امکانپذیر می‌سازد، با بیان تقوا و آثار آن بعنوان مهمترین عامل سعادت انسان، با تکریم انسان و اختیار و آگاهی او زمینه تحقق خودکنترلی در عالی‌ترین سطح در انسان را فراهم می‌سازد و از طرف دیگر تمهیدات عملی برای تذکر و گرایش به این ارزش‌ها و تحقق آثار آن (از جمله خودکنترلی) در دین اسلام ارائه شده

است. البته تحقق این خودکنترلی در سطح سازمان و در جهت اهداف سازمانی منوط به هماهنگی اهداف سازمان با نظام ارزشی اسلام می‌باشد که این موضوع در جامعه اسلامی مفروض در نظر گرفته شده است. پی‌نوشت‌ها: * دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق علیه السلام ۱- ۲ Management by objectives - «وكان الله على كل شيء رقيباً» (سوره نساء، آیه ۱) و نیز ر.ک. (سوره احزاب، آیه ۵۲)، (سوره بقره، آیه ۹۶)، (سوره بقره، آیه ۱۱۰) و... ۳- «ولله ملك السموات والأرض وما فيهنّ و هو على كل شيء قدير» (سوره مائده، آیه ۱۲۰) و نیز ر.ک. (سوره تغابن، آیه ۱)، (سوره مائده، آیه ۱۷). ۴- «إن الله بالناس لرئوف رحيم» (سوره بقره، آیه ۱۴۳)، «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسّيئة فلا يجزي إلاّ- مثلها و هم لا يظلمون» (سوره انعام، آیه ۱۶۰). ۵- «قل متاع الدنيا قليل و الآخرة خير لمن اتقى». ۶- «وما هذه الحياة الدنيا إلاّ لهو و لعب و إنّ الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون» (سوره عنكبوت، آیه ۶۴). ۷- «إنّه يبدأ الخلق ثم يعيده ليجزي الذين ءامنوا و عملوا الصالحات بالقسط و الذين كفروا لهم شراب من حميم و عذاب أليم» (سوره يونس، آیه ۴). ۸- «يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و ما عملت من سوء» (سوره آل عمران، آیه ۳۰). ۹- «من هانت عليه نفسه فلا تأمن شراً». ۱۰- «من كرمته عليه نفسه لم يهنها بالمعصية». ۱۱- «ولقد كرمنا بنى آدم و حملناهم فى البرّ و البحر و رزقناهم من الطيبات و فضّلناهم على كثير ممّن خلقنا تفضيلاً». ۱۲- «طلب العلم فريضة على كل مسلم». ۱۳- «أن اعبدونى هذا صراط مستقيم». منابع و مآخذ: ۱. قرآن کریم. ۲. ابن شعبه، حسن بن علی، قرن ۴ ق (۱۳۸۲)، تحف العقول عن ال الرسول صلى الله عليه. التمهيد، قم: ذوى القربى. ۳. الوانى، سيدمهدى (۱۳۷۹)، مدیریت عمومی، تهران: انتشارات نی، چاپ چهاردهم. ۴. ایران‌نژاد پاریزی، مهدى (۱۳۷۸)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعى، تهران: مؤسسه تحقیقات و آموزش مدیریت. ۵. تیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه و شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲. ۶. صادقپور، ابوالفضل (۱۳۵۳)، نظریه جدید سازمان، مدیریت و علم مدیریت، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی. ۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب [بى تا]، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

*-Andesh-ye-Sadiq/Andesh-ye-Sadiq_۲۳/Andesh-ye-Sadiq_۲۳_۰۲.htm
http://www.isu.ac.ir/publication/Andesh-ye-Sadiq/Andesh-ye-Sadiq_۲۳/Andesh-ye-Sadiq_۲۳_۰۲.htm

سیری در سیره نبوی

اثر: متفکر شهید استاد مرتضی مطهری- تلخیص: غلامرضا عباسی چاپ سی و هفتم: مهر ۱۳۸۵ مطابق رمضان ۱۴۲۷ تعداد: ۲۵۰۰۰ نسخه حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: موسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵) تلفن: ۳۳۱۹۷۹۶ ناشر: انتشارات صدرا) با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید (کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است. فهرست مطالب موج اسلامی مقدمه معنی «سیره» و انواع آن عمق رفتار پیغمبر (ص) معنی «سیره» سبک شناسی سبکهای مختلف در رفتار منطق عملی ثابت تعریف زهد متدولوژی سعد ونحس ایام سیره و نسبت اخلاق آیا اخلاق، نسبی است؟ اصول ملغی الف. اصل غدر ب. اصل تجاوز ج. اصل انظلام و استرحام اصل قدرت و اصل اعمال زور اصل سادگی در زندگی و دوری از ارباب کیفیت استخدام وسیله استفاده از وسیله نامشروع در تبلیغ دین جعل حدیث علی (ع) و استخدام وسیله رسول اکرم و استخدام وسیله استفاده از جهالت مردم به نفع دین وفات فرزند پیغمبر و گرفتن خورشید وسیله حق برای هدف حق علی (ع) و بستن آب بروی دشمن ارزش مسئله تبلیغ و شرایط مبلغ درخواستهای موسی (ع) از خدا خطاب قرآن به رسول اکرم سخن سنگین ارزش مسئله تبلیغ ابلاغ به عقل و فکر ابلاغ به دل بلاغ مبین نصح یا خلوص سخن پرهیز از تکلف تبشیر و انذار تنفیر لطافت روح ملامت زیاد اسلام، دین با گذشت و آسان

خشیت الهی تذکر ایمان اجبار بردار نیست سیری در سیره نبوی‌تر استاد شهید مطهری موج اسلام اسلام در تاریخ چهارده
قرنی خود نه تنها ضربه و صدمه ای از نهضت‌های فرهنگی ندیده است بلکه خود موجد نهضت‌های عظیم فرهنگی شد. تمدن و فرهنگ
را در خدمت خویش گرفت و رهبری کرد و به آنها جان و ایمان داد و قوی و پایدارشان ساخت. اسلام پیمان خویش را، با عقل
سخت استوار کرده است عقل را به عنوان یکی از ارکان اصلی دین پذیرفته، بالاتر، پیامبر درونی اش خوانده است از طرف دیگر
ملک و ملکوت دنیا و آخرت، جسم و روح، ظاهر و باطن، ماده و معنی را یکجا در نظر گرفته و همه جانبه شایسته و مجریانی لایق
به جهان عرضه کرده است از این رو عجیب نیست که وقتی امروز در فاصله چهارده قرن تمام، کارنامه مشعشع این آیین پاک را
مطالعه می کنیم آن را مملو از افتخارات می بینیم. و نیرومندترین و مجهزترین مخالفان اسلام در طول این چهارده قرن مسیحیان
بوده اند هنگامی که به تاریخچه داوری این رقیب نیرومند می نگریم می بینیم دوره به دوره به سوی انصاف گراییده است و این
خود از طرفی نشانه وجدان جهانی است و از طرف دیگر نشانه حقیقت اسلام است و این خود می رساند که از وحی سرچشمه
گرفته اسلام و پیام خدای بشر برای بشر است و چیزی جز نجات بشر ندارد. آری یکی از منابع شناخت از نظر اسلام، سیره اولیاء و
پیشوایان اسلام یعنی از شخص پیامبر اگر تا ائمه اطهار و به عبارت دیگر سیره معصومین است. که گفته هاشان به جای خود،
شخصیتشان یعنی شیوه و روششان منبعی است برای شناخت و سیره شخصیت پیغمبر برای ما یک منبع الهام از خداوند است که سیره
ائمه هم همینطور فرق، پیغمبر اکرم ندارد. و این ما شیعیان هستیم که ظلم کردیم نظیر ظلمی که در مورد قرآن کرده ایم، و در مورد
سیره پیغمبر اکرم و ائمه اطهار کرده ایم که وقتی می گویند پیغمبر چنین بود می گوئیم او که پیغمبر بود یا وقتی می گویند علی
چنین بود می گوئیم او که علی بود. آنها را از آب و خاک و دگر شهر و دیار دگر می دانیم و سپس می گوئیم به ما مربوط نیست.
این شعر چقدر گمراه کننده برداشت شد که می گویند: « کار پاکان را قیاس از خود مگیر » اینکه انسان خودش را دارای یک
احساساتی می بیند و دیگران را نیز چنین بداند اشتباه بزرگی است مثلاً فردی نمی تواند یک نماز با حضور قلب بخواند می گوید
ای بابا! دیگران هم همین جور هستند مگر می شود نماز را با حضور قلب خواند یعنی خودش را مقیاس پاکان قرار می دهد و این
غلط است و ما نباید دیگران را به خودمان قیاس کنیم و کار پاکان را قیاس از خود مگیر یعنی خودش را مقیاس پاکان قرار ندهد و
این شعر اغلب می خوانیم دیگران مقیاس خود قرار ندهد و این گمراه کننده است. همان طور که قرآن را برداشتیم و به طاقچه بالا
گذاشتیم و به طاق آسمان کوبیدیم سیره انبیاء و اولیاء مخصوصاً سیره پیغمبر اکرم و علی (ع) و اولادش را برداشتیم. و به آسمان
کوبیدیم و گفتیم او پیغمبر است و حضرت زهرا هم که دیگر حضرت زهراست و حضرت علی هم که حضرت علی است نتیجه اش
این شد که اگر یک عمر برای ما تاریخ پیغمبر و سلاله اش را بگویند برای ما درس نصیحت یا اگر یک عمر بیایند و درباره علی
حرف بزنند. اصلاً ککمان نمی گزد می گوئیم علی که نمی شود مقیاس ما قرار گیرد یا یک عمر برای ما از امام حسین (ع) حرف
می زنند ککمان نمی گزد که باید در راه اسلام هم یک قدم برداشت و با این بیت شعر منبع شناخت را هم از ما گرفتند و این
در صورت که اگر این جور می بود خدا به جای پیغمبر فرشته می فرستاد و این در حالیست که پیغمبر و ائمه اطهار یک انسان کامل
هستند یعنی مشخصات بشریت را دارند. با کمال عالی، و فوق ملکی، یعنی مانند یک بشر گرسنه می شوند و غذا می خورند و می
خوابند و غریزه جنسی دارند و عاطفه دارند و احتیاج به خواب دارند لهذا هم می توانند مقتدا باشند و اینها هستند که عواطف و
جنبه های شرعی شان از ما قوی تر است و در عین حال در جنبه های کمال انسانی از فرشته و از جبرئیل امین بالاتر و لهذا می توانند
مقتدا باشند زیرا در مقابل رضای حق پا روی همه احساسات خود می گذارند. و بنابراین یکی از نعمت‌های خدا بر ما مسلمین و یکی
از افتخارات ما مسلمین نسبت به پیروان ادیان دیگر این است که از طرفی قسمت بسیاری از سخنان پیغمبر ما که شک نیست که
سخن ایشان است یعنی متواتر و مسلم است، امروز در دست ماست در صورتی که هیچ یک از ادیان دیگر نمی توانند چنین ادعایی
بکنند که به صورت قطع بگویند فلان جمله جمله ای است که از زبان مثلاً عیسی شنیده شده است و از طرفی دیگر تاریخ پیغمبر ما

تاریخ بسیار روشن و مستندی است و جزء به جزء زندگی پیغمبر در دست است که این جهت هم با رهبران دیگر جهان مشارکت ندارند مثلاً خود مسیحیها از جنبه تاریخی اصلاً اعتقاد به تاریخ میلادی ندارند و میگویند یک خوف قراردادی است نه حقیقی. ولی برای ما مسلمانی این منبع گفتار و رفتار پیغمبر اکرم که به صورت دو منبع بسیار مسلم و تا شعاع بسیار زیادی قطعی است باید سند و راهنما باشد و بتوانیم از آن بهره بگیریم لذا هر چیز به صورت اختصار خلاصه ای از گفتار و پیغمبر اکرم را که تمایز کرده ایشان را به سایرین رهبران دیگر بررسی می نمایم ۱- عمق کلام پیغمبر عمده کلمات بزرگان این است که کلمات بسیار دقیقی که در این کلمات گنجاینده شده، افراد بتوانند درک کنند خصوصاً پیغمبر که درباره سخنان خودش فرمود (عمل هم نشان داد) خدا به من کلمات جامعه داده است «اعطیت جوامع الکلم» یعنی خدا به من قدرتی داده است که با یک سخن کوچک یک دنیا مطلب می توانم بگیریم با اینکه همه سخنانش را می شنیدند آیا می توانستند به عمق سخنان پیغمبر برسند؟ ابداً: شاید حدی نود و نه شان هم نمی رسیدند و خود پیغمبر پیش بینی می کند و می فرماید سخنانی که از من می شنوید ضبط و نگهداری کنید و به نسلهای آینده تحویل بدهید و بسپارید ای بسا نسلهای آینده و خیلی دور معنی حرف مرا بفهمند از شما که امروز پای منبر من هستید لذا سخنان پیغمبر در هر رشته ای دقیقاً قرن به قرن عمق بیشتری برای آن کشف شده است. ۲- عمق رفتار پیغمبر رفتارهای پیغمبر هم معنی و هم تفسیر دارد و باید در آنها تعمق کرد. مخصوصاً با تعبیری که قرآن می فرماید که در وجود پیغمبر اسوه و تاسی ای است برای شما و وجود پیغمبر کانونی است که ما از آن باید روش زندگی را استخراج کنیم. مثلاً: سیره پیغمبر: ابتدا سیره را معنی کنیم سیره در زبان عربی از ماده شیو است سیر یعنی حرکت، رفتن و راه رفتن سیر یک نوع راه رفتن است پس بر یعنی رفتن و رفتار ولی سیره نوع و کسب رفتار و آنچه مهم است شناختن سبک و رفتار پیغمبر است که کمتر به مسئله سیره توجه شده است. مثال: شاعرها که هر کدام سبب مخصوص به خود دارند و یا سبک های متفاوت بنایی و یا سبک های مختلف هنر رفتارهای نیز سبک های مختلف دارد و سیره شناسی یعنی سبک شناسی که اولاً- یک کلیت دارد. و سلاطین عالم به طور کلی یک سبک و یک سیره و یک روش مخصوص به خود دارند. فلاسفه یک سبک مخصوص دیگر و ریاضت کش ها هم یک سبک به خود و پیغمبران هم به طور کلی یک سبک مخصوص به خود دارند. که پیغمبر اکرم هم یک سبک مخصوص به خود دارد و سبک پیغمبر، متدی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد، بحث مادر مقاصد پیغمبر نیست بلکه روشی که پیغمبر برای هدف و مقصد خودش به کار می برد. مثلاً پیغمبر تبلیغ می کرد روش تبلیغی چه روشی بود و سبک تبلیغی چه سبکی بود؟ یا سبک قضاوتش چه سبکی بود یا سبک پیغمبر در زن داری چگونه بود و سبکش در معاشرت با اصحاب و مریدها چگونه بود. سبک و روش پیغمبر در رفتار با دشمنان چه بود که ابتدا سبک های مختلف را روشن کنیم. الف- سبک های مختلف در رفتار رهبرهای اجتماعی و سیاسی سبکشان یعنی آنچه بدان اعتقاد دارند فقط زور است. و منطقتشان این است که یک گره شاخ از دو ذرع هم بهتر است یعنی غیر زور هر چه هست بریزد دور. مثلاً متد یزد الدرم بولدرم یعنی زور بر ولی متد معاویه بیش از هر چیز نیرنگ، فریب و نفاق و حقه بازی و مکاری بود که خیلی از مردم می آمدند و به حضرت علی می گفتند تو چرا همان متدی را که معاویه به کار می برد به کار نمی بری تا کارت پیش برود؟ یک جا وعده بده ولی بعد عمل نکن دروغ هم درآمد درآمد. بگذار کارت پیش برود. تا جایی که می گفتند شاید علی این راهها را بلد نیست و زیرکی و زرنگی معاویه را ندارد. که حضرت به آنها می فرمود چرا اشتباه می کنید به خدا قسم که معاویه از من داهیه تر و زیرک تر نیست شما خیال می کنید من که عذر به کار نمی برم راهش را بلد نیستم او غدر و نیرنگ به کار می برد و فسق و فجور می کند اگر نبود خدای متعال دوست نمی دارد غداری را، آن وقت می دیدید من به آن معنایی که شما اسمش را گذاشته اید دها و معاویه را داهیه می خوانید آن وقت می دیدید که داهیه کیست و من داهیه هستم یا معاویه، و در قیامت هر غداری با پرچمی محشور می گردد و من ابداً عذر به کار نمی برم و این کار علی برگرفته از همان سبک پیغمبر اکرم بود. ب- منطق پیامبر در منطق فکری، همه مردم فکر می کنند ولی همه مردم منطقی فکر نمی کنند و

منطقی فکر کردن یعنی انسان یک سلسله معیارها به نام منطق که در علم منطق محرز است در دست داشته باشد و تفکرش بر اساس آن معیارها باشد. و افراد بسیار کمی پیدا می‌شوند که تفکرشان منطبق با آن معیارها و مقیاس‌ها باشد. و با رفتارشان هم منطبق باشد و پیغمبر اکرم مردی بود که در عمل سیره داشت روش اسلوب داشت منطق داشت و می‌توان گفت که در عمل یک منطق ثابت داشت و تابع شرایط زمانی و مکانی یا شرایط زندگی یا تابع موضع گیری طبقاتی و در هر وضعی از شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت نبود مثلاً پیغمبر در شعب ابی طالب با آن جمع قلیل و اصحابی که در دره ای محبوس بودند و آب و غذا و احتیاجات به آنها نمی‌رسید با پیغمبری که در سال دهم هجری که همه حکومت‌های جهان رویش حساب باز می‌کنند و در مقابل او احساس خطر می‌کنند که نه تنها تمام جزیره العرب تحت نفوذ اوست بلکه در حال گسترش بیشتر هم است با این حال باز یک ذره از نظر روحیه با هم فرق نمی‌کنند و قرآن می‌فرماید بعضی از مردم راه ایمان و حق را تا وقتی می‌روند که منافعشان هم در آن راه تأمین بشود و همی قدر ببیند که ضرر دارد به آن پشت می‌کنند و این ایمان نیست. پس نتیجه این شد که سیره یعنی منطق عملی غیر از منطق نظری است و می‌شود انسان علی‌رغم شرایط اجتماعی و اقتصادی و موقعیتهای طبقاتی مختلف دارای یک منطق ثابت باشد یعنی تر اسلام این است و تربیت شدگان واقعی اسلام هم نشان داند که بشر می‌تواند چنین باشد. ج - زهد زهد در دو جمله در قرآن بیان شده در سوره حدید آیه ۲۳. اینکه برسید به این مرحله که اگر دنیایی که دارید از شما گرفته شود غمزده نشوید، غم دنیا شما را نگیرد و اگر چیزی ندارید، دنیا یک مرتبه به شما رو بیاورد شاید زده نشوید. و به عبارت دیگر اگر تمام دنیا در دست شماست چنانچه آن را از شما بگیرند تو همان آدم باشی که هیچ نداشته باشی، و همه دنیا را هم به تو بدهند تو همان آدم باشی و پیامبر اکرم مصادق کامل زهد بود. د - بعد و نحس ایام در نزد پیامبر در منطق علمی بسیاری از سبک‌ها از اساس منسوخ است و اسلام هم آنها را منسوخ کرده مثلاً پیامبر در کارها و در متد خویش از لعد و نحس ایام استفاده نمی‌کرد بلکه به خدا توکل داشت و از مجموع روایاتی که از اهل بیت اطهار رسیده است این مطلب استنباط می‌شود که این امر و یا اساساً اثر ندارد و یا اگر هم اثر دارد توکل به خدا و توکل به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر اثر اینها از بین می‌رود و یک مسلمان و شیعه واقعی در عمل به این مورد اعتنا نمی‌کند. ذ - اخلاق در پیغمبر اصول اولیه اخلاق، معیارهای اولیه انسانیت به هیچ وجه نسبی نیست و مطلق است ولی معیارهای ثانوی نسبی است و در سیره رسول اکرم یک سلسله اصول باطل و ملغی هستند یعنی پیامبر در سیره و روش خودش در منطق عملی خود هرگز از این روشها در هیچ شرایط استفاده نکرده است از قبیل: ۱ - اصول ملغی: الف: اصل غدر: اکثریت قریب به اتفاق سیاستمداران جهان از اصل غدر و خیانت برای مقصد و مقصودشان استفاده می‌کنند مثلاً حتی می‌گویند سیادت در اخلاق معنی ندارد و پیامبر اکرم و اهل بیت از اصل غدر و خیانت پیروی نمی‌کنند و او به قیمت اینکه آنچه دارد و حتی خلافت را از دستش برود. زیرا معتقدند که آنها پاسدار اصول انسانی و صداقت، پاسدار امانت، پاسدار وفا و پاسدار دوستی هستند. مثل علی (ع) که حتی به مالک اشتر هم توصیه می‌کند می‌گوید مالک با هر کسی پیمان بستی و لوبا کافر مبادا پیمان خودت را نقض کنی و قرآن هم می‌فرماید مادامی که از مشرکین و بت پرستان با پیغمبر به عهد خودشان وفادار هستند شما هم وفادار باشید و آن را نشکنید اما اگر آنها را شکستند شما نیز بشکنید. ب: اصل تجاوز قرآن می‌فرماید حدی در کار است حتی در مورد مشرک و می‌گوید ای مسلمانان! با این کافران که با شما می‌جنگند بجنگید ولی حد را از دست ندهید حتی پیغمبر اکرم و حضرت علی (ع) در جنگها توصیه می‌کردند که وقتی دشمن افتاده و مجروح است مثلاً دیگر دستی ندارد با تو بجنگد به او کاری نداشته باشید یا مثلاً آب را بر آنها نبندید و در دوره فتح مکه در سوره مائده می‌فرماید: ای اهل ایمان، ما می‌دانیم دل‌های شما از اینها پر از عقده و ناراحتی است شما از اینها خیلی نارحتی و رنج دیدید ولی مبادا آن ناراحتیها سبب شود که حتی درباره این دشمنیها از حد عدالت خارج شوید. ج - اصل انظلام و استرحام پیغمبر هرگز از این دو اصل پیروی نکرد. یعنی آیا بوده در یک جایی که چون دشمن را قوی می‌دیدند به یکی از این دو وسیله چنگ بزنند یکی اینکه استرحام کنند یعنی گردنشان را کج کنند و شروع به

التماس کردن ناله و زاری کردن که به ما رحم کن . ابدأً انظلام هم همین طور انظلام یعنی تن به ظلم دادن که این هم ابدأً ولی گاهی یک سلسله اصولی که نسبی هم بود استفاده می کرد مثل اصل قدرت و اصل اعمال زود و اسلام در همه زمانها ، مادام که دشمن وجود دارد توانا بودن برای اینکه دشمن طمع نکند نه توانا بودن برای تو سر دشمن زدن و پیغمبر اکرم در سیره خودش گاهی اعمال زور هم می کرد ولی به طور نسبی یعنی در یک مواردی اعمال زور را اجازه می داد آنجایی که هیچ راه دیگری باقی نمانده بود مثال تعبیر که علی (ع) درباره پیغمبر اکرم می فرماید که پیغمبر طیب منظور پزشک بدن نیست بلکه مقصود پزشک روان و پزشک اجتماع است . و می خواهد بگوید روش پیغمبر روش یک طیب معالج با بیماران خودش بود یک طیب معالج با بیمار چگونه رفتار می کند ؟ از جمله خصوصیات طیب معالج نسبت به بیمار ، ترحم به حال بیمار است سپس گنهکاران لایق ترحم اند یعنی چه ؟ آیا چون لایق ترحم اند پس چیزی به آنها نگوئیم ؟ یا نه اگر مریض لایق ترحم است یعنی فحشش نده ولی بی تفاوت هم نباش معالجه اش کند ، پیغمبر اکرم روشش یک طیب معالج بود ولی مثل طیب سیار بود طیب ثابت پیغمبر سراغ مریضهای اخلاقی و معنوی می رفت و در تمام دوران زندگی اش کارش این بود . و حضرت علی می فرمود ، پیغمبر هم با نرمش رفتار می کرد و هم با خشونت ولی جای هر کدام را می شناخت هم مرهم داشت هم میسم (یعنی در یک دستش مرهم بود و در دست دیگر میسم) (آلت جراحی و آلت داغ کردن) و - سادگی در زندگی و دوری از ارباب پیغمبر اکرم در زندگی را انتخاب کرده بود و در همه چیز در خوراک و پوشاک در مسکن ، در معاشرت و برخورد ، با افراد روشش سادگی است و از روش ارباب اجتناب می کرد اگر چه همه قدرتمندان عالم از روش ارباب استفاده می کنند و در نهایت سادگی ولی همان سادگی آن جلال و جبروتها و حشمتهای حاکمان را خرد می کرد و حضرت علی می گوید که پیغمبران در زی قناعت و سادگی بودند و این سیاستشان بود سیاست الهی آنها هم دلها را پر از می کردند ولی نه با جلال و دبدبه های ظاهری بلکه ، با جلال معنوی که توام با سادگی ها بود و پیغمبر از جلال و حشمتها تنفر داشت حتی در مجلسی که می نشست می گفتن به شکل حلقه بنشینید که مجلس بالا و پایین نداشته باشد و وقتی هم که رحلت نمودند با وجود یک دختر خود ، چیزی باقی نگذاشتند . ر - کیفیت استخدام وسیله در سیره پیغمبر یکی از مسائلی که از سیره رسول ... باید آموخت کیفیت استخدام وسیله است . انسان اولاً باید در اهداف خودش یعنی در هدفهای مسلمان باشد یعنی هدفش مقدس و عالی و الهی باشد ثانیاً باید در استخدام وسیله برای همان هدفها هم واقعاً مسلمان باشد برای هدف مقدس از هر وسیله ولو وسایل نامقدس استفاده نمی کرد بلکه از وسیله مقدس استفاده می کرد . مثالهایی را ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود . استفاده از وسیله نامشروع در تبلیغ دین هدف هر چند تبلیغ برای دین باشد ولی از وسیله نامشروع نباید استفاده کرد مثل کسی که بانی مسجد می شود نباید برای ساخت آن به دروغ و چالپوسی نسبت به دیگران پردازد تا اینکه پول بیشتری بگیرد . جعل حدیث کسانی بودند برای اینکه مردم را هدایت و راهنمایی کنند حدیثی از پیغمبر و امام جعل می کنند و غرضشان هدایت مردم است اگر چه هدف مقدس است ولی کاری ناپسند است و انبیاء هرگز در سیره و روش خودشان برای رسیدن به حق از باطل استفاده نمی کنند و برای رسیدن به حق هم از خود حق استفاده می کنند . و بدعت و نوآوری در دین جایز نیست و بدعت یعنی کسی بیاید چیزی را که جزء دین نیست به نام دین وارد دین کند به طوری که مردم خیال کنند این جزء دین است و عکسش هم هست چیزی را که جزء دین هست کاری کند که مردم خیال کنند این جزء دین نیست و حدیث است اگر کسی بدعتی در دین ایجاد می کند بر دیگران حرام است که با و دید و بازدید کنند . ز : استفاده نکردن از جهالت مردم به نفع دین و خود از خواب غفلت مردم ، از جهالت و نادانی مردم به نفع دین استفاده نمی کرد حتی موقعی که فرزند پیغمبر وفات کرد و مصادف شد با خورشید گرفتگی و مردم خیال می کردند که به خطر حزنی که عارض پیغمبر اکرم شده است و این امر سبب شد که عقیده و ایمان مردن به پیغمبر اضافه شود ولی پیغمبر سکوت نکرد و آمد بالای منبر و صحبت کرد و خاطر مردم را راحت کرد و گفت اینکه خورشید گرفت به خاطر بچه من نبود و از سکوتش استفاده نکرد . پس در راه دعوت به حق و حقیقت و در راه عبور

دادن مردم از بی ایمانی به ایمان از هر وسیله ای نمی شود استفاده کرد. مسئله دوم مسئله ارزش تبلیغ و شرایط تبلیغ پیامبر است یکی از آموزشهای لازم از سیره مقدس پیامبر اکرم به آموزش نحوه دعوت به حق ونحوه تبلیغ و رساندن پیام حق به مردم است. دعوت و ابلاغ پیام فرق دارد با پیام و ابلاغ پیامهای دیگر زیرا برداشت خود قرآن این است که این کار مهم و دشوار است مثلاً در مورد حضرت موسی وقتی که می گویند برو پیام خدا را به فرعون و فرعونیان ابلاغ کن احسان می کند بار بسیار سنگین و رسالت فوق العاده مشکلی به دوش او گذاشته است خدا، لذا تقاضا می کند که پروردگارا به من شرح صدر بده یعنی ظرفیت روحی بسیار وسیع و تحمل فوق العاده زیاد بده و کار را بر او آسان کن و حتی از خداوند درخواست کمک می کند که برادرش هارون را کمک او قرار دهد. ولی خطاب قرآن به رسول اکرم در سوره مبارکه نشرح می فرماید که آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و به تو ظرفیت فراوان دادیم و برعکس موسی که می گوید این بار سنگین را برای من سبک و آسان کن قرآن به پیغمبر می گوید که این بار سنگین را از دوش تو برداشتم و این بار هم جزء بار دعوت و تبلیغ و مواجه شدن، با مردم نیست و هدایت و راهنمایی مردم به سوی پروردگار است. و در آیه مزمل قرآن اشاره می کند ما عن قریب سخن سنگینی به تو القاء می کنیم و این بدین معنا که خود سخن که سبکی و سنگینی ندارد بلکه محتوای سخن و اجرای مدلول سخن است که ممکن است سخت و دشوار باشد درباره ارزش مسئله تبلیغ اینکه بعضی از مسائل بحق ارزش آن را درک کرده ایم و قهراً آن را در سطح خودش می شناسیم مثلاً امر افتاء و فتواد دادن که لااقل ۹۵٪ جامعه می شناسند که افتاء کاری است سنگین و در سطح بسیار بالا، نه افرادی زود جرأت می کنند که چنین ادعایی کنند و نه اگر افراد خوش اشتیایی این ادعا را کردند جامعه زود می پذیرد. ولی مسئله دعوت مردم به سوی حق، مسئله تبلیغ مردم، مسئله ارشاد و هدایت مردم، مسئله حرکت دادن مردم به سوی خدا که سخن سخن حرکت دادن است (سطح آن شناخته نشده است). خیلی از مکتبها هستند که بشر را حرکت می دهند و خوب هم حرکت می دهند اما به سوی آخور به سوی منافعشان به سوی حقوقشان که بالاخره منافعشان در حقوقشان است ولی حرکت پیغمبرها به غیر از منافع حقوق دیگری هم است آن که انسان را از منزل نفس به سوی حق سوق می دهند. بشر را از خودی رها کردن و به حق رساندن یعنی بشر را از درون خودش علیه خودش برانگیختن نه تنها شمای مظلوم را علیه من ظالم بر می انگیزد من ظالم را هم احیاناً در خیلی موارد علیه خودم برانگیزد که توبه کنم و این حرکت دادن انسانها از خودی، خودخواهی، نفس پرستی و نفع پرستی به سوی حق پرستی و حقیقت پرستی کاری بسیار دشوار و سختی است. س: ابلاغ به عقل و فکر: ابلاغ دگر چه کار آسانی است مثل مأمور دادگستری که خطاری را به اطلاع متهم می رساند ولی پیغمبران که بلاغ مبین دارند و وظیفه شان فقط این نیست که مطالب را به گوش مردم برسانند بالاتر از ابلاغ به حسن و چشم باید ابلاغ به عقل و فکر کنند تا مطلب آنچنان بیان کنند تا به عقل نفوذ کند و عقل چون دروازه خودش را بسته است و جزء با ابزار و مرکب برهان و استدلال به تعبیر قرآن (حکمت) پیامی در خودش نمی پذیرد و اینکه قرآن در سوره نحل (۱۲۵) اولین چیزی که بیان می کند حکمت است، مردم را به راه پروردگارت بخوان ای داعی الله و می گوید ای پیغمبر ما تو را فرستادیم که نذیر باشی بیم دهنده و به این معنا باشی، اعلام خطر کننده باشی و تو را فرستادیم که نویدبخش و نوید دهنده باشی چس می توان این نتیجه را گرفت که قرآن راهش را معین کرده و آن هم دعوت به خداست. دعوت به بزرگترین حقایق عالم است دعوت به چیزی است که عقلهای بشر را می شود به آن سو هدایت کرد و حرکت داد، دعوت به چیزی که باید عقلها آن را بپذیرند با چه با دلیل و برهان و حکمت و سخن منطقی، و اینکه قرآن می گوید، با بلاغ مبین، آشکار و آشکار کننده آن دعوت کننده ای آن داعی آن مبلغی در هدف خودش به نتیجه می رسد که بلاغش مبین باشد بیانش در عین اینکه در اوج حقایق است ساده باشد و روشن باشد عموم فهم باشد. مردم حرفش را بفهمند و درک کنند. ز: نصیح و خلوص سخن پیامبر نصیح یعنی خیرخواهی به معنی سخنی که از روی خلوص باشد یعنی از کمال خیرخواهی طرف و از سوز دل برخاسته باشد. و آن کس می تواند داعی الی الله و مبلغ پیام خدا باشد که سخنش نصیح باشد یعنی هیچ انگیزه ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد و سخنش از سوز دل برخیزد.

سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل و سخنی که فقط از زبان بیرون بیاید و دل از آن بی خیر باشد از گوشه‌های مردم تجاوز نمی‌کند. این است که پیغمبر از خداوند می‌خواهد که بتواند در نهایت خلوص پیام خدا را به مردم عرضه بدارد. ص: پرهیز از تکلف: شرط دیگر تبلیغ دین پرهیز از تکلف است و تکلف یعنی به خود بستن، خود را به مشقت انداختن مثل چیزی را که اعتقاد ندارد و می‌خواهد اعتقادش را در دل مردم وارد کند که دروی بالاتر از این نیست و معنی دیگر آن که ابن مسعود و مفسرین گفته‌اند «قول به غیر علم» است یعنی غیر از پیغمبر و امام هر کس دیگر را شما در دنیا پیدا کنید و بخواهید همه مسائل را از او سوال کنید قهراً نمی‌داند ولی این پیغمبر و علی بودند که می‌فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» پرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید. ح: روش‌های استفاده نکردن تبشیر و انذار و تنفیر در روش تبلیغ یکی از این روشها، تبشیر یعنی مژده دادن و انذار یعنی ترساندن (اعلام خطر کردن) و تنفیر یعنی عمل فرار دادن است. تبشیر را قائلند هم گویند یعنی جلو کش، کسی که مهار اسب یا شتری را می‌گیرد از جلو می‌رود و حیوان پشت سرش او را می‌گویند قائل و انذار حکم سائق را دارد و هر دوی اینها یک عمل انجام می‌دهند و برای حیوان را می‌رانند. بنابراین تبشیر حکم قائل را دارد و انذار حکم سائق را دارد و هر دوی اینها یک عمل انجام می‌دهند و برای مبشر هر دو ضروری است یعنی تبشیر و انذار هیچ کدام به تنهایی کافی نیست. تبشیر شرط لازم است ولی شرط کافی نیست و انذار شرط لازم است ولی شرط کافی نیست و در دعوت، این هر دو رکن باید توأم باشد و تنفیر هم مثل اینکه انسانی حیوانی را می‌کشد و بعد می‌خواهد او را پشت سر خودش حرکت بدهد و نوعی (های وهو) هم می‌کند که یک مرتبه حیوان محکم سرش را به عقب می‌کشد و افسارش را پاره می‌کند و فرار می‌کند این را می‌گویند تنفیر، در روح انسان گاهی بعضی از دعوتهای نه تنها سوق دادن و قانندیت نیست بلکه تنفیر است یعنی نفرت ایجاد کردن و فرار دادن است و این اصلی است روانی، روح و روان انسان این طور است و پیغمبر به معاذبن جبل که برای تبلیغ به یمن فرستاد توصیه کرد کاری نکن که مردم را از اسلام فرار بدهی و متنفر کنی و مطلب را طوری تقریر نکن که عکس العمل روحی مردم فرار از اسلام باشد. زیرا که روح انسان فوق العاده لطیف است و زود عکس العمل نشان می‌دهد اگر انسان در یک کاری به روح خود فشار بیاورد تا چه رسد به روح دیگران، عکس العملی که روح انسان ایجاد می‌کند گریز و فرار است. و پیغمبر اکرم توصیه می‌کرد که عبادت را آن قدر انجام دهید که روحتان نشاط عبادت دارد و عبادت را با میل و رغبت انجام بدهید. و پیغمبر به جابر می‌گوید ای جابر دین اسلام دین با متانتی است، با خودت با مدارا رفتار کن. بعد می‌فرماید چه تشبیه عالی جابر؛ آن آدمهایی که خیال می‌کنند با فشار آوردن بر روی خود و سخت گیری بر خود زودتر به مقصد می‌رسند اشتباه می‌کنند و اصلاً به مقصد نمی‌رسند زیرا روحش مثل مرکبی می‌شود که زخم برداشته باشد و از راه می‌ماند و دیگر قدم از قدم بر نمی‌دارد نسبت به مردم هم همین طور است. خیلی از چیزهاست که اثر تنفیر دارد موجب می‌شود که مردم از اسلام متنفر بشوند مثل نظافت که سنت و مستحب موکد است و پیغمبر ما نظیف ترین مردم زمان خودش بود و یکی دیگر از چیزهایی که از پیغمبر هیچ وقت جدا نمی‌شد. استعمال عطر و بوی خوش بود و در پیغمبر صفتی نبود که موجب تنفر مردم بشود و لو نقص جسمی. ص: خشیت الهی در پیغمبر آنان که رسالات الهی را تبلیغ می‌کنند دو شرط در آنها وجود دارد یکی اینکه خودشان از خدا می‌ترسند و دیگر اینکه از غیر خدا نمی‌ترسند. و بنابراین خوف خدا و خشیت الهی در قلبشان جا گرفته است و قرآن هم در سوره فاطر (۲۸) درباره مبلغ اولین شرطی که ذکر می‌کند خشیت... است که از خدا بیند و بین الله بترسد. یعنی آنچنان هیبت و عظمت الهی در قلبش ورود دارد که تا تصور یک گناه در قلبش پیدا می‌شود این خشیت گناه را عقب می‌زند و از غیر خدا از احدی نمی‌ترسد البته خشیت آن حالتی است که ترس بر انسان مسلط می‌شود و انسان جرأت را از دست می‌دهد یعنی شجاعت نداشتن و شهامت نداشتن در مقابل پروردگار ولی در مقابل غیر خدا جرأت محض است و یک ذره خود را نمی‌بازد و پیغمبر اکرم از این سیره یعنی مسئله جرأت برخوردار بود یعنی خود رانباخت و استقامت داشت و مثل کوه ایستاد حتی در اوایل اسلام و البته با خوف فرق دارد خوف یعنی نگران عاقبت و آینده بودن، فکر و تدبیر برای آینده و عاقبت یک

کار کردن است. ف: تذکر در سوره ذاریات (۵۵) و غاشیه ۲۱ تا ۲۴ دو مطلب ذکر شده یکی تفکر و دیگر تذکر است تفکر یعنی کشف چیزی که نمی دانیم. اندیشیدن برای بدست آوردن آنچه که نمی دانیم و قرآن دعوت به تفکر می کند و تذکر یعنی یادآوری، تذکار یعنی به یاد آوردن، خیلی مسائل در فطرت انسان و حتی گاهی در تعلیم انسان وجود دارد ولی انسان از آنها غافل است و احتیاج به تنبیه و بیداری دارد. احتیاج به تذکر و یادآوری دارد و به پیغمبری می فرماید ای پیغمبر تو خیال نکن که فقط با جاعل روبرو هستی با غافل هم روبرو هستی جاهل را به تفکر وادار و غافل را به تذکر و مردم بیش از آن اندازه که جاهل باشند غافل و خوابند و خوابها را بیدار کن و غافل ها را متنبه و احساسهای خفته را بیدار کن لذا می گویند اسلام دین جبر نیست و در ایمان جبر وجود ندارد. چون ایمان اعتقاد است گرایش است، علاقه است اعتقاد را که با زور نمی شود ایجاد کرد و علاقه و مهر و محبت را که به زور نمی شود ایجاد کرد. اسلام دین با گذشت و آسان پیغمبر اکرم می فرماید خدا مرا به شریعت و دینی مبعوث کرده است که با سماحت (با گذشت) و آسان است. دین اسلام سماحت دارد. به یک انسان می گویند سماحت یعنی انسان با گذشت ولی دین با گذشت است یعنی چه؟ بله دین با گذشت است ولی اصولی دارد مثلاً دین به شما می گوید وضو بگیر وضوبگیر ولی اگر زخم یا بیماری در بدن تو هست و خوف وضو داری نمی گوید نه به یقین تیمم کن و وضو نگیر این معنی اش سماحت دین است یعنی یک دنده لجوج و بی گذشت نیست یا مثلاً در مسافرت نماز را شکسته بخوان یا زمان مقرب یعنی زن حامله ای که نزدیک وضع حمل است لزومی بر روزه واجب بر او نیست. سیره نبوی و گسترش سریع اسلام: در اسلام خصوصیتی از نظر گسترش است که در مسیحیت و حتی دینهای دیگر نیست بلکه اسلام فوق العاده سریع پیشروی کرد چه در سرزمین عربستان و چه در خارج عربستان چه آسیا و آفریقا و جاهای دیگر و اینکه چرا اسلام سریع پیشروی کرد و اینکه احدی به پایه پیامبر اسلام نمی رسد شاعر معروف فرانسوی لامارتین گفته سه شرط دارد: ۱- فقدان وسایل مادی، مردی ظهور می کند و دعوتی می کند در حالی که هیچ قدرتی و نیرویی ندارد و حتی نزدیکترین افرادش و خاندانش با او به دشمنی بر می خیزند ۲- سرعت پیشرفت یا عامل زمان ۳- بزرگی هدف. حتی مسیحیت که نسبت به دینهای دیگر نفوذ بیشتری دارد و پیشرفت کرده بعد از چند صد سال که از عروج مسیح گذشت به اتفاق افتاد ولی اسلام به علت خوی و خلق و رفتار و طرز دعوت و تبلیغ پیغمبر دیگر معجزه پیغمبر مخصوصاً زیبایی قرآن و عمق و شورانگیزی و جاذبه قرآن عاملی شد برای نفوذ و توسعه سریع اسلام که حتی بعد از وفات پیغمبر هم ادامه داشت و خدا به پیغمبرش خطاب می کند ای پیامبر گرامی به موجب رحمت الهی به تو، در پرتو لطف خدا تو نسبت به مسلمین اخلاق لین و نرم و بسیار ملایم داری نرمش داری و روحیه تو روحیه ای است که با مسلمین همیشه در حال ملایمت و حلم و بردباری و حسن خلق و حسن رفتار و تحمل و عفو و امثال اینها هستی و اگر این خلق و خوی تو نبود مسلمین از دور تو پراکنده می شدند یعنی این اخلاق تو خود عاملی است برای جذب مسلمین و باید گفت که پیغمبر در مسائل فردی و شخصی نرم و ملایم بود نه در مسائل اصولی و کلی که در آنجا پیغمبر صددرد صد٪ صلابت داشت و انعطاف ناپذیر بود. خلاصه مطلب اینکه پیامبر با خصلتهای متمایز فراوان و روشهایی که به کار گرفت باعث شد که اولاً دین اسلام سریع گسترش پیدا کرد و همه علاقه مند به آن شدند و ثانیاً فطرت انسان به سوی توحید گرایش پیدا کرد.

کار آفرینی در نظام ارزشی اسلام

* کار آفرینی در منظر و حیانی* قرآن کریم که قانون اساسی و اساس قانونی ما مسلمانان است. در حقیقت، کتاب زندگی، کارآموزی و حیات طیبه است و پیامبر رحمت، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز کار و کار آفرینی را مورد تأکید قرار می داد و خود به آن عمل کرد. آن چه، از آیات قرآن کریم بهره برداری می شود این است که دست یابی به زندگی شایسته و سالم، در گرو بهره گیری از معارف آسمانی، تفکر، تعقل و فعالیت مثبت، دوراندیشانه و مفید است. خطوط کلی و شاهره های وصول به

زندگی مطلوب، شکوفا کردن بخشی از استعدادهای درونی و جامعه‌ی عمل پوشاندن به آنهاست؛ زیرا این حیات دنیوی و مادی، ظرفیت شکوفایی تام یا حتی بخش اعظم استعدادهای آدمی را ندارد. در نظام ارزشی و در جای جای کلام معصومین و به ویژه در نگاه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) در امتداد آیات قرآن و خاستگاه وحی، امور اقتصادی و مقوله‌ی کارآفرینی، بخش مهمی از زندگی آدمی را به خود اختصاص داده است. قرآن کریم با تأکید بر عناوین و مواضع مختلف، اهمیت اقتصاد و کارو کارآفرینی را مورد تأکید قرار داده است که موارد ذیل برخی از آنهاست. ۱. تجلی توحید در اقتصاد و کارآفرینان دیدگاه قرآن کریم، تمام هستی و به ویژه انسان، منابع و ابزارهای تولید و تمامی فعالیت‌های تولیدی انسان، مخلوق خدا و نشان خداوندی‌اند و قرآن، همه‌ی آنها را آثار رحمت و فضل خدا می‌داند ۱ و کارآفرینان نیز تجلی‌گاه این ویژگی‌ها هستند و هر روز، او دست اندرکار و نوآفرین است. ۲. توجه به معاد، اقتصاد و کارآفرینی قرآن کریم در جاهای مختلف تأکید می‌ورزد که تمامی اعمال آدمی در روز واپسین (قیامت)، ارزیابی و محاسبه می‌شود، و حتی می‌فرماید: «بر زبان‌های آنها قفل خاموشی می‌زنیم و دست‌ها و پاهای آنها با ما سخن می‌گویند.» و این مقوله، عنایت ویژه‌ای به عمل و هم‌چنین رفتارهای اقتصادی دارد. قرآن کریم در این زمینه، اموری مانند تولید، توزیع، مصرف، انگیزه‌ی کار، تلاش و فعالیت و در کنار آن، صله‌ی رحم، احسان، انفاق، بخشش و بذل را مورد تأکید قرار می‌دهد. ۲۳. عدالت و دادگری در اقتصاد متعادل و کارآفرینان عدل و دادگری، همراه با توحید و معاد، از معارف مهم قرآن کریم است. ۳. وقتی از حضرت علی (علیه السلام) سوؤال کردند که عاقل را برای ما وصف کن، فرمود: عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد ۴ از این منظر، کارآفرین نیز دقت و خلاقیت لازم را در جهت انجام درست کار و کار درست، در زمان مطلوب و جایگاه مناسب کار، از خود بروز می‌دهد. ۴. نقش رهبری و مدیریت در اقتصاد کارآفرینان حاصل مدیریت با مسأله‌ی حکومت و رهبری در جامعه ارتباط دارد. در راستای اصل توحید که حق‌کامیت را از آن خدا می‌داند، افرادی هم که از جانب او - اداره و مدیریت جامعه را بر عهده می‌گیرند - مسؤولیت دارند تا در امور اجتماعی، سیاست‌گذاری و تنظیم امور اقتصادی و حرفه‌ای در سطح کلان، متناسب با شرایط و مقتضیات زمان و مکان، تدبیر کنند و کارآفرینان را مجال بروز استعداد دهند و محوریت عدالت را بر اساس مقوله‌ی آبادانی، کشف استعداد (کارآفرینان)، انجام کارهای نیک و پاینده قرار دهند و این مهم، میسر نمی‌شود؛ مگر با شناخت و داشتن برنامه که خداوند کریم ارسال پیامبران از کارگاه آفرینش را مثال و شاهد می‌آورد؛ مانند ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب... ۵۵. ثروت قرآنی و قدرت کارآفرینان آیات متعدد، به طور آشکار یا در ضمن ضرب‌المثل‌ها و قصه‌ها و با نگاه‌های متفاوت، به ثروت توجه شده و بیان شده است که حب مال و ثروت، امری فطری است ۶ و این که انسان موجودی است کارآفرین که این ویژگی، زمینه‌های کسب ثروت را در او ایجاد کرده است. ۷ جمع‌آوری ثروت، به شرط ادای واجبات و دوری از قاعده‌ی نکوهیده‌ی کنز، مورد نکوهش نمی‌باشد؛ از این رو، قرآن، کارآفرینان متعددی، مانند حضرت سلیمان، داود و ذوالقرنین را مثال می‌زند که با تبحر زیاد، ثروت فراوان اندوختند؛ اما علاقه به مال را در خود تعدیل و جامعه را به فعالیت ترغیب کردند و آدمیان را از بطالت و بیکاری رها ساختند ۸ و در مقابل، سودجویان و ثروت‌اندوزان نابالغ را مثال می‌زند: مانند قارون، فرعون، ولیدبن مغیره و ابی‌لهب که مترفان و مستکبرانی کنزگرا بودند و عشق بیش از حد به انباشت و ثروت‌اندوزی، موجب سقوط آنها شده است. ۹۶. سرزنش مرفهین شبه کارآفرینان آیات متعددی نیز مرفهین شبه کارآفرین غافل مذمت شده‌اند و رابطه‌ی مثبتی بین کار و ثروت و سرکشی، در صورت عدم ظرفیت، مطرح شده است. چنین کسانی، در مقابل حقیقت و منافع مردم آینده نیز می‌ایستند و پیامبران را که کارآفرینان اندیشه‌ورز کارگاه الهی هستند، به مشقت می‌اندازند و در برابر نوح، ابراهیم، موسی، طالوت و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌ایستند؛ تا حدی که حضرت نوح از ثوم خود در پیروی از ثروتمندانی که اموال و دارایی خود را نه از طریق کارآفرینی، بلکه با حيله و نیرنگ حاصل نمودند و باعث گمراهی خویش شده‌اند، نفرین می‌نماید. ۱۰۷. حیات طیبه و کارآفرینان قرآن کریم، منشأ حرکت به سوی حیات طیبه را عمل نیک، فعالیت مفید، مثبت و سازنده در همه‌ی زمینه‌های علمی،

فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر می‌شمرد. از اختراعات بزرگ تا کوچک‌ترین کارها، مانند کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده، همه در این مفهوم گسترده جمع می‌باشند. ۱۱ و تمامی این موارد، در سخنی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان شده‌اند؛ زیرا آدمی مساوی تلاش است و کار و تلاش، جوهره‌ی وجودی اوست. از این رو می‌فرماید: «خداوند، تلاش و کار و کوشش را بر شما مقرر داشته است؛ پس بکوشید». ۱۲ کارآفرینی در سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی از فصل‌های درخشان زندگی پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه و آله)، کار و کارآفرینی و تقدیر و ترویج کار و فعالیت است. در نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کار کردن، در ردیف جهاد در راه خدا آمده است. وی در این باره می‌فرماید: «هر کس از راه حلال، حلال برای استغنائی خود و خانواده‌اش تلاش کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده است و هر کس با تلاش و آبرو، در پی حلال دنیا باشد، در مرتبه‌ی شهدا خواهد بود». ۱۳ امام صادق (علیه السلام)، درباره‌ی پیامبر می‌فرماید: «پیامبر، همیشه هسته‌های خرما را در زمین می‌نشاند و علاقه‌ی زیادی به کشاورزی داشت». هم‌چنین ابن اثیر می‌نویسد: «در فدک ۱۱ درخت خرما بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آنها را کاشته بود که از میوه‌ی آنها، حجاج استفاده می‌کردند. عده‌ای نیز از آنها بهره‌ی اقتصادی می‌بردند». از احادیث مرتبط با مقولات یاد شده، به خوبی روشن می‌شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، با این که امور اجتماعی و وظایف سنگین رسالت و تبلیغ را بر عهده داشت، هم شخصاً کار می‌کرد و هم کار و تلاش و خلق فرصت‌ها را ترویج می‌کرد. او، مروج کار و کارآفرینی بود و همواره و در تمامی زوایای حیات خویش، در هیأت یک کارآفرین اندیشه ورز، ظاهر می‌شد؛ او، مبدا کار و کارآفرینی را خدا می‌دانست و می‌فرمود: «وقتی خداوند، دری از کسب و کار و روزی را به روی شما گشود، آن را حفظ کنید» و همواره تأکید می‌کرد که «کسی که از دسترنج خود درآمد داشته باشد و کسب و کار و اشتغال داشته باشد، دوست خداوند است». وی در فرازی دیگر، بسیار هنرمندانه، دست‌ها را به نوع «دست بگیر یا سایله»، «دست بده و کارساز» و «دست مده یا ممسکه» تقسیم کرد و کارآفرینی را در گروه دست بده و کارساز می‌داند. از نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از میان این سه نوع دست، بهترین دست، دست کارساز و بخشنده است. در جایی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گونه‌ای دیگر، دست‌ها را در سه دسته‌ی «دست فرازین یا دست خدا»، «دست میانی یا دست بنده‌ی بخشنده» و دست فرودین یا دست سایل» تقسیم می‌فرماید. از میان اینها، دست کریمانه‌ی خداوند و دست بنده‌ای که دائماً در حال بذل و احسان است، زیور خلقتند؛ اما دست سایل، نکوهش گردیده است. ۱۴ رهنمودهای ده‌گانه کارآفرینی با الهام از سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ترویج کار و کارآفرینی، اندیشه‌ی خیرخواهانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد تصدیق مورخان و صاحب نظران بوده و هست و آن چه از سخنان ایشان استفاده می‌شود، این است که در شکوفا کردن استعدادهای نهانی و جامه‌ی عمل پوشاندن به آرمان‌ها و تبدیل مرحله‌ی فکر و اندیشه به عمل و محصول، ده گام اساسی زیر را باید طی نمود. ۱. ضرورت آموختن یک کار و پیشه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منادی آموختن مهارت‌های مختلف است؛ لذا می‌فرماید: «خداوند بنده‌ای را دوست دارد و آنان، کار و پیشه‌ای را بیاموزد تا به وسیله آن، از مردم، بی‌نیاز گشته، از کابوس هراس انگیز فقر، رهایی یابد». ۲. زمان شناسی زمان شناسی در کار، بسیار مهم است و چه بسا کارهایی که به خاطر انتخاب زمان نامناسب، با شکست مواجه شده‌اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «کسب و کار، در گرو زمان و فصل مناسب خویش است». ۱۵۳. سنتی گریز مردم سست، جامعه‌ی کسل را رقم می‌زنند و جامعه‌ی کسل، آینده‌ی خمود و کم‌تحرك را به ارمغان می‌آورد؛ لذا پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)، از کسالت و سستی، به خدا پناه می‌برد و می‌فرماید: «خدایا! به تو پناه می‌برم و از کسالت و سستی و به تو پناه می‌برم از فقر و کفر» و باز می‌فرماید: «خداوند، انسان بیکار و بی‌تحرك در کارهای دنیا و آخرت را دشمن می‌دارد». ۴. تداوم و استواری یکی از ویژگی‌های فاخر کارآفرینان، استواری، استحکام، تداوم و شکست ناپذیری است؛ لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ضمن تشویق به انتخاب یک کار دقیق، می‌فرماید: «هر کسی از شما که کاری را انجام می‌دهد، باید آن را با استواری، استحکام و مداومت به سرانجام

برساند» ۱۷ و نیز می‌فرماید: « با فضیلت ترین کارها، بادوام ترین آنهاست؛ ولو اندک باشد». ۱۸۵. سودرسان نیاز ویژگی های کارآفرینان، خلق فرصت ها، استقبال از خطرها، خرج سرمایه ی فکری و مادی، عبور از ناشناخته ها و خلق « همه چیز» از «هیچ» و سپس ترک آن برای دیگران و ایجاد فرصتی دیگر است و این خلق واگذاری، در چرخه ی تداوم قرار می گیرد و نتیجه ی آن، سودرسانی به دیگران است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید: « بهترین مردم، کسی است که برای مردم، سودمند تر باشد» ۱۹۶. کسب دانش و مهارت لازم حالت جست و جوگری و کسب اطلاعات، از ویژگی های کارآفرینان است که کارهای خود را بر اساس اطلاعات متقن و با تدبیر انجام می دهند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در این باره می فرماید: « ای پسر میعود! هرگاه تصمیم به کری گرفتی، آن را از روی علم و عقل انجام بده و از این که بدون اندیشه و علم، اقدام به کاری کنی، پرهیز کن». ۷. رابطه دوستانه و صحیح از ویژگی های کارآفرینان، رابطه ی آنان با اطرافیان خود در محیط کار است که اغلب، دوستانه، غیررسمی و سودرسان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره فعالیت های مختلف می فرماید: « در اسلام، نه تحمل زیان جایز است و نه ضرر رساندن به دیگران و فریب آنها. روبرو، باید شفاف، دوستانه و صادقانه باشد». ۸. صداقت حرفه‌ای ویژگی دیگر کارآفرینان، صداقت حرفه‌ای و عدم طمع ورزی است. این مسأله، هم در اعتماد به کارآفرین و هم در تداوم همکاری با او، مؤثر است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید: « هر گاه فردی برای یک کار مشخص، فرد دیگری را به فعالیت فرا خواند، باید حقوق او را به طور کامل بپردازد» و نیز می فرماید: « هر کس فردی را به فعالیت فرا می خواند، پیش از کار، او را از اجرتش آگاه سازد». ۹. پشت کار و خلاقیت کارآفرین، علاوه بر تصمیم گیری صحیح، مناسب و دقیق، فردی است که دارای ایده و فکر جدید باشد و در حوزه ای وسیع، از خلاقیت و پشت کار برخوردار باشد. زمانی که یک کارآفرین، احساس ذوق و هیجان می کند، به یک فکر و ایده ی جدید می رسد و آن گاه، پشت کار لازم را از خود نشان می دهد، کارآفرین، همواره در تکاپو و خلاق است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جدیت و پشت کار را ستایش می کند و می فرماید: « هر کس به دنبال کاری رود و در آن، پشت کار به خرج دهد، یقیناً به نتیجه می رسد». ۱۰. احتکارگریزی و مولد بودن کارآفرین نو آور، همیشه در ال خلق و ایجاد است و به کم قناعت نکرده، زیاد را هم انباشته نمی کند و در عین حال، فردی احتکارگریز و در حال حرکت است و همواره احساس نیاز به توفیق بیشتر، او را از تکیه به وضع موجود، رها می سازد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، ضمن ستایش بی نیازی و غذا می فرماید: « دارا بودن و بی نیازی، بهترین یاور انسان در حفظ تقواست» و تأکید می فرماید که « از احتکار بپرهیزید». پی نوشت ۱. اعراف، آیه ۵۷، اسراء، آیه ۱۲، ملک، آیه ۱۵.۲. مطففین، آیات ۱-۵، فاطر، آیه ۹.۳. آل عمران، آیه ۱۸؛ نساء، آیه ۱۳۵؛ مائده، آیه ۸؛ نمل، آیه ۹۰؛ نساء، آیه ۵۸؛ آل عمران، آیه ۲۱.۴. نهج البلاغه، قصار. ش ۲۳۵.۵. شوری، آیه ۱۵؛ حشر، آیه ۷؛ انبیا، آیه ۷۲؛ مریم، آیه ۵۴-۵۵؛ توبه، آیه ۱۰۳.۶. آل عمران، آیه ۱۴.۷. ملک، آیه ۱۵.۸. سبأ، آیه ۱۲-۱۳؛ کهف، آیه ۹۵ و ۹۸؛ سباء، آیه ۱۰-۱۱.۹. قصص، آیه ۷۹؛ یونس، آیه ۸۸؛ قلم، آیه ۱۲-۱۵؛ مدثر آیه ۱۲؛ مسد، آیه ۱-۲.۱۰. انفال، آیه ۴۷؛ شوری، آیه ۲۷؛ سباء، آیه ۳۴-۳۵؛ نوح، آیه ۲۱-۲۷؛ یونس، آیه ۸۱.۱۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۹.۱۲. رسول اکرم، نهج الفصاحه. ۱۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.۱۴. همان، ص ۱۰۶.۱۵. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.۱۶. نهج الفصاحه، ج ۲۲۱.۱۷. همان. ۱۸. همان، ح ۳۴۴.۱۹. همان، ح ۳۱۷. دکتر حسین خنیفر / ماهنامه ی فرهنگی اجتماعی دانشجویی پُرسمان، تیرماه ۱۳۸۵، شماره ی ۴۶، صص ۴ و ۵

تجارت از دیدگاه اسلام

مهین کوشک آباد

مقدمه: تجارت در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام اقتصادی به عنوان یکی از بخش های ممتاز قانون گذاری و ضابطه

گذاری مورد عنایت قرار گرفته است اصولاً موضوع تجارت شامل: خرید یا تحصیل هر نوع حال به قصد فروش یا اجاره تصدی حمل و نقل و ایجاد هر گونه تسهیلات تجاری، ایجاد نمایشگاه‌های عمومی، عملیات صرافی و بانکی و فعالیت‌های دریایی تجاری و کشتیرانی و اموری از این قبیل می‌باشد که در قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ به عنوان «عملیات تجاری» ذکر کرده‌اند. قانون تجارت ایران نخستین بار در سال ۱۳۱۱ تدوین و بعدها به موجب لایحه قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت در سال ۱۳۴۷ به تصویب مجلس وقت رسید. واژه بازرگانی یا تجارت در لغت به معنای به‌کارگیری سرمایه برای دستیابی به سود می‌باشد. در اقتصاد، تجارت یکی از مشاغل خدماتی است که عهده دار توزیع کالاهای تولید شده است و بازرگانان کالاهای مورد نیاز مردم را از تولیدکنندگان خریداری می‌کنند و در دسترس متقاضیان قرار می‌دهند. در دوران گذشته بخشی از بخشی از مسئولیت توزیع را تولیدکنندگان به عهده داشتند و پس از تولید اقدام به فروش و توزیع آن می‌نمودند ولی با رشد تکنولوژی و بروز انقلاب صنعتی هرروزه فاصله بین صنعت و تجارت گسترده تر شد و مسئولیت توزیع به عهده‌ی بازرگانان نهاد شد. با توجه به تعریف مذکور، بازرگانی از دو جهت با مبادله متفاوت است: ۱- بازرگانی یک حرفه است و بازرگان به اقتضای حرفه‌ی خود مدام اقدام به داد و ستد می‌کند ولی مبادله عملی دفعی است و بدون استمرار و با یک بار خرید و فروش نیز تحقق می‌یابد. ۲- از آن‌جا که بازرگانی یکی از مشاغل خدماتی است انگیزه بازرگانان در انتخاب این شغل سود آوری و امرار معاش است در صورتی که طرفین مبادله وقتی حرفه‌ی آنها داد و ستد نیست به انگیزه تامین نیازمندیهای زندگی اقدام به مبادله می‌کنند و تا زمانی که مطلوبیت آنان در مبادله افزایش می‌یابد هر چند سودی بدیت نیاورند اما به مبادله ادامه می‌دهند. اهمیت تجارت: در جوامع انسانی با پیشرفت‌های روز افزون تکنولوژی و افزایش نیازها، هر کسی نمی‌تواند مقام نیازمندیهای خود را تهیه و تولید کند و یا تهیه و تولید آنها صرفه اقتصادی ندارد از این رو دسته‌ای از مردم به مبادله کالا و خدمات و کار بازرگانی پرداختند. امروزه با فراهم شدن امکانات حمل و نقل، سرعت اطلاع‌رسانی در مورد قیمت تولیدات امکانات مناسب برای ثبت سفارش و خرید و... تجارت اهمیت ویژه‌ای یافته است. زیرا از یک سو با جانشینی ماشین به جای انسان بر کمیت تولیدات افزوده شده است و از سوی دیگر تولیدکنندگان با وجود رقابت‌های جدی‌سایرین تنها به مدیریت تولید می‌پردازند و ادامه‌ی کار تولید یعنی توزیع را بر عهده دیگران می‌گذرانند. از این رو بازرگانان با نیازهای روز افزون مصرف‌کنندگان و انبوه تولیدکنندگان مواجه می‌باشند و مدیریت صحیح و مناسب آنها علاوه بر ایجاد تسهیلات در توزیع کالاهای تولید شده و دسترسی مصرف‌کنندگان به مایحتاج زندگی می‌تواند سود سرشاری برای آنها به ارمغان آورد. متون فقهی، به دلیل اهمیت و گستردگی مسائل بازرگانی، از زوایای مختلف به بررسی آن پرداخته و در مجموعه‌های وسیعی از احکام و مقررات آن را تبیین کرده است. زیرا از طرفی بازرگانی شغل رایج مردم سرزمین حجاز و جایگاه تشریح احکام اسلامی بوده است و همه‌ی مردم، چه بازرگانان و چه طرف مبادله آنان، با مسائل بازرگانی درگیر بودند. از طرف دیگر رابطه بازرگانی با تولید و نقش آن در رشد تولید و دستیابی به اهداف دیگر اقتصادی نیازمند سیاست‌گذاری صحیح و قوانین و مقررات جامع است. حضرت علی (ع) در نامه‌ی خود به مالک اشتر، بازرگانان و صنعتگران را در کنار یکدیگر نام می‌برد و ضمن برشمردن اهداف مشترک دو گروه به حاکم اسلامی در رسیدگی به امور آنان توصیه می‌کند و امام صادق (ع) یکی از علت‌های تحریم ربا را اقبال مردم به تجارت و بازرگانی دانسته است زیرا رواج فرهنگ ربا خواری انگیزه‌های بازرگانی را از بین می‌برد و موجب کاهش تولید می‌شود. شهید آیه... صدر (ره) نقل و انتقال منابع تولیدی، کالا و خدمات را به دو گروه تقسیم نموده‌اند که گروه اول به صورت عمودی از معادن استخراج و در تولید به کار گرفته می‌شوند و گروه دوم به صورت افقی جا به جا می‌شوند و به دیگران انتقال می‌یابند. بازرگانی در نظر ایشان از گروه دوم است. زیرا منابع تولیدی و کالاها توسط بازرگانان آماده‌سازی و سپس به مراکز فروش منتقل می‌گردند و این اقدامات بر رغبت مشتریان می‌افزاید و تسهیلات بیشتری برایشان فراهم می‌آورد. مشروعیت و مالکیت سود بازرگانی مستند به کار تولیدی یا خدماتی است. فرد مسلمان

در جامعه اسلامی باید بانشاط و فعال باشد. اسلام با هر عاملی که مایه کسالت و بی‌نشاطی و خمودی شود به شدت مخالفت است. هیچ بهانه و عذری برای رکود و خالی کردن میدان تلاش و فعالیت در فرهنگ دین اسلام پذیرفته نیست. تجارت و کسب درآمد حلال نیز از جمله موضوعاتی است که به همین دلیل در اسلام سفارش و تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، در کاروان تجارتي قریش به عنوان نماینده حضرت خدیجه به شام مسافرت می‌کرد و سود فراوانی عاید خدیجه می‌فرمود. تجارت اسلامی: تجارت در دین اسلام بر پایه معنویت و فضیلت و در کتب فقهی کراراً به تاجر تأکید شده است که از روی عدل و انصاف رفتار نماید. زیرا هدف از تجارت فراهم ساختن وسائل رفاه عمومی در جامعه ی بشری است و برای رسیدن به این منظور آشنایی به دانش فقهی ضروری خواهد بود. در این مورد امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که اراده تجارت کند، باید در دین خود تفته بنماید، تا به واسطه آن حلال و حرام را که برایش مقرر شده از هم تمیز دهد. هر کس خداوند را در بازارها یاد کند، خداوند به عدد کسانی که می‌توانند صحبت کنند و یا آنکه قادر به تکلم نیستند گناهان او را می‌آمرزد. در جامعه ی اسلامی کلیه روابط اجتماعی باید بر مبنای فضائل اخلاقی و در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی استوار باشد بدین ترتیب امور تجارتي و اقتصادی هم در چارچوب اصول مذکور و مفاهیم عدالت خواهی مورد بحث قرار گیرد. از جمله اصول مهم حقوق تجارت در عصر حاضر، گردش ثروت و توزیع عادلانه آن می‌باشد و در کتاب آسمانی به شرح زیر پیش بینی شده است: «ای اهل ایمان بسیاری از علما و راهبان اموال مردم را به باطل طعمه ی خود کرده اند و از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که طلا- و نقره را گنجینه و انباشته می‌کنند و آنها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند آنان را به عذاب دردناک بشارت بده.» (سوره توبه آیه ۳۴) ضمناً به منظور توزیع عادلانه ثروت و کمک به اشخاصی که هیچ گونه قدرت کار در جامعه ندارند خداوند زکات را واجب دانسته که یکی از فواید آن توزیع عادلانه ثروت خواهد بود. ربا و احتکار که موجبات استثمار طبقه ای را بر طبقه دیگر فراهم می‌سازد در اسلام منع گردیده است. علت تحریم ربا در قرآن مجید بیان نشده است شاید به سبب وضوح آیات مربوط به آن بوده است، ولی با توجه به معنا و مفهوم آن می‌توان از مضرات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن پی برد. «ربا» در عربی از «ربو» فعل ماضی افزوده شده و به معنای افزایش، تورم و برآمدگی است. معاملات ربوی حتی قبل از ظهور اسلام در یونان و روم وجود داشته و حرمت آن نیز در کُند حمورابی و دین یهود در تورات و دین مسیح در انجیل به چشم می‌خورد. حکومت اسلامی و اقتصاد: ۱- نقش دولت در بخش احکام و مقررات ثابت دولت اسلامی در بخش احکام و قوانین ثابت اسلام، در زمینه اقتصاد که به وسیله ی خدا و پیغمبر (ص) برای همیشه تعیین شده است، دارای نقش پیگیری و نظارت بر اجرای احکام ثابت و تحقق اهداف مشخص اقتصاد اسلامی است و در صورتی که افرادی بخواهند از این قوانین و مقررات تعدی کنند، جلو انحراف و کجروی آنان را می‌گیرد. ۲- تعیین تکلیف در احکام و سیاستهای متغیر اقتصادی: اسلام، تشخیص وظیفه و تعیین تکلیف نسبت به بخشی از مقررات و سیاست گذارهای اجتماعی و اقتصادی را بر عهده ی حکومت اسلامی نهاده است. زیرا با توجه به گسترش اسلام در مناطق و سرزمینهای مختلف و پدید آمدن اوضاع و احوال متفاوت در طول تاریخ، مسائلی پدید می‌آید که موضوعات احکام و مقررات اسلامی را دستخوش تغییر می‌سازد. در چنین شرایطی حاکم اسلامی باید موضوعات و حوادث واقعه و مستحدثه را شناسایی و بر اساس اصول و قواعد کلی کلی فقه، حکم مناسب آنها را صادر کند. نظری به اقتصاد اسلامی: کسانی که فکر می‌کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد و هر گوشه ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شی به خصوصی تعلق دارد، تعجب و احیاناً انکار می‌کنند که کسی مساله ای به نام «اقتصاد اسلامی» مطرح کند زیرا به عقیده ی اینها هر یک از اسلام و اقتصاد یک مساله جداگانه است. اسلام به عنوان یک دین برای خودش، و اقتصاد به عنوان یک علم و یا یک فلسفه برای خودش، اسلام قلمروی دارد و اقتصاد قلمروی دیگر، همچنان که فرهنگ، سیاست قضاوت و اخلاق هر کدام قلمروی جداگانه از اسلام دارند. اسلام دو پیوند با اقتصاد دارد: مستقیم و غیر مستقیم. پیوند مستقیم اسلام با اقتصاد از آن

جهت است که مستقیماً یک سلسله مقررات اقتصادی درباره مالکیت، مبادلات، مالیات، حجرها، مجازاتهای مالی یا مجازتهایی در زمینه ثروت و غیره دارد. پیوند غیر مستقیم اسلام با اقتصاد از طریق اخلاق است. در این جهت برخی از مذاهب دیگر نیز کم و بیش چنین می‌باشند. اسلام مردم را توصیه می‌کند به امانت، عفت، عدالت و احسان ایثار، منع دزدی، خیانت، رشوه، همه‌ی اینها در زمینه ثروت است و یا قسمتی از قلمروی این مفاهیم ثروت است. (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۵-۱۷) رابطه نظام اقتصادی و نظام اعتقادی اسلام: با نفوذ عقاید اسلامی در ذهن و رفتار انسانها، می‌توان انتظار داشت که مطابق دستورهای مکتب در زمینه اقتصاد نیز عمل کنند و با نبودن چنین روحیه و رفتار ناشی از اعتقاد و یا با ضعیف بودن جهان بینی، انتظار انطباق رفتارها با دستور العمل‌ها انتظاری بی‌جاست و عقیده‌ی اسلامی قوی‌ترین نیروی پشتوانه‌ی اجرایی این نظام است. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴ و ص ۱۶۹ و ۱۷۴) رقابت و رقابت آزاد از دیدگاه اسلام در امر تجارت: ریشه‌ی رقابت، نفع شخص و تضاد فرد با دیگران است، با توجه به دیدگاه اسلام درباره‌ی نفع شخص و اینکه آن را به گونه‌ای جهت می‌دهد که در راستای منافع مشروع دیگران باشد، نه در تضاد با آنها، معلوم می‌شود که اسلام «رقابت» به معنای مراقبت از یکدیگر و پیشی گرفتن از هم در جلب منافع مادی خویش را نفی می‌کند. همچنین گفته شده که رقابت با اخلاق، ناسازگار است و فساد را حاکم می‌کند و آثار سوء اقتصادی و اجتماعی دیگری دارد که اسلام درصدد نفی آن آثار ناپسند و مبارزه با ریشه‌ی این گونه مفاسد است. بنابراین از نظر اسلام رقابت و هم‌چشمی پذیرفته نیست مگر در کارهای نیک و کسب رضای الهی که آن مقوله‌ی دیگری است. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ۱۴۹) سفارشهای اسلام درباره تجارت برای اینکه دادوستد روندی اسلامی و شایسته داشته باشد، باید به دستورها و احکام دین به خوبی عمل شود و از سیره و روش پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین: پیروی (ص) گردد. سفارشهای اسلام درباره تجارت چنین است: اول آگاهی، سپس عمل در اسلام تجارت نیز مثل اعمال دیگر به پنج نوع تقسیم می‌شود: ۱- واجب مانند تجارتی که شخص برای تامین مخارج خود و خانواده‌اش انجام می‌دهد. یا دادوستدی که ترک آن، خطر اقتصادی برای مسلمانان پدید می‌آورد. ۲- مستحب مانند تجارتی که برای جامعه مفید است. ۳- مکروه مانند صرافی، کفن فروشی و ذبح حیوانات در صورتی که شغل دائم باشد. ۴- مباح مانند معاملاتی که نه موجب زیان فرد یا جامعه است، نه مورد احتیاج آنها. ۵- حرام مانند خرید و فروش مواد مخدر، مشروبات الکلی، ربا، نوارهای موسیقی مستهجن و آنچه موجب ضعف یا سقوط اسلام و مسلمانان شود. انسان برای این که در بخش ممنوع تجارت قدم نگذارد و از بخش واجب و مستحب غافل نگردد، باید دستورهای اسلام در این باره را به خوبی بداند. اصبح بن نباته می‌گوید: بارها از امیر مومنان علی (ع) شنیدم که می‌فرمود: «اول آگاهی، سپس تجارت.» حضرت این جمله را سه مرتبه تکرار می‌کرد: «یا معشر التجار، الفقه ثم المتجر» به خدا سوگند، رسوخ ربا در این امت از حرکت مورچه‌ای برسنگ صاف بی‌صداتر است. تاجر فاجر است و فاجر در آتش است، مگر تاجری که حق بگیرد و حق بپردازد. آداب تجارت در اسلام: در شرح لمعه آداب تجارت طی ۲۴ دستور مورد بحث قرار گرفته است که به شرح ذیر می‌باشد: (۱) برای تشخیص عقد صحیح از فاسد و پرهیز از ربا تاجر باید به احکام فقهی آگاهی داشته باشد. (۲) تاجر باید بین متعاطین با عدل و انصاف و مساوات رفتار نماید به طوری که بین مُمّاكس و غیر آن و همچنین بین شخص شریف و حقیر فرقی نگذارد، البته تاجر می‌تواند میان متعاطین به سبب دانش و تدین اختلاف قائل شود. (۳) تاجر مکلف است چنانچه یکی از مشتریان از معامله اظهار عدم رضایت نموده معامله را اقاله یا تفاسخ نماید. در این صورت مورد حدیثی است از امام صادق (ع) که می‌فرماید: هر بنده مسلمانی در تجارت برادر مسلمانش را (که نادم است) اقاله نماید خداوند در روز قیامت از خطای او نمی‌گذرد. اما برای اقاله دو شرط اساسی وجود دارد: یکی اینکه: متعاطین از مجلس عقد متفرق شده و دیگر شرط عدم خیار نکرده باشند، بنابراین، اگر در معامله خیار فسخ شرط شده باشد نیازی به اقاله نخواهد بود. (۴) تاجر نباید کالای خود را برای جلب افراد نا آگاه بیارآید البته آراستن کالا در غیر مورد مذکور و به طور معمول و مطلوب باشد اشکالی نخواهد داشت. (۵) هر گاه در متاع عیبی اعم از آشکار و

نهان باشد فروشند باید آن را به خریدار اظهار نماید، البته چنین اعلامی کمال خیر خواهی و تمامیت ایمان تاجر است که نمی خواهد طرف معامله از روی جهل متضرر شود. ۶) سوگند یاد کردن به هنگام خرید و فروش منع گردیده است. در این مورد رسول خدا (ص) می فرماید: وای بر تاجر که تکیه کلامش به هنگام معامله ((نه به خدا)) و ((بلی به خدا)) باشد و نیز می فرمایند: که تاجر در داد و ستد ۵ خصلت زیر را در خود حفظ کند: ۱- ربا نگرفتن ۲- سوگند نخوردن ۳- عدم کتمان عیب کالا ۴- تعریف نکردن کالا- هنگام فروش ۵- مذمت نکردن کالا هنگام خرید. ۷) متعاطین می توانند در خرید و فروش تسامح و سهل انگاری نمایند به خصوص در خریدهایی که برای عبادت و اطاعت خداوند باشد چنین ایجاد تسهیلات باعث برکت و وفور نعمت را فراهم می سازد. ۸) مشتری باید پس از خرید کالا ۳ مرتبه تکبیر بگوید و همچنین شهادتین یا به عبارت دیگر وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت نبی اکرم (ص) را بر زبان جاری سازد و سپس این جمله را بیان نماید: خداوندا، من این کالا-را خریداری نمودم و از درگاه تو خواستارم که در این فضل و زیادی قرار دهی و نیز به سبب آن رزق و روزی که بدان نیاز دارم عطا کنی. ۹) در تجارت باید اندازه سمن و مبیع معین و معلوم باشد در غیر این صورت و در حالت مجهول بودن مورد معامله به تجارت خلل وارد می شود. ۱۰) در تجارت باید هیچ یک از بایع و مشتری کالای خود را نستاند و از متاکالای طرف مقابل مذمت نکند. ۱۱) از جمله مستحبات است که تاجر از گرفتن ربح (بهره) از فرد مومن خودداری نماید در این مورد روایتی است از امام صادق (ع): ربح گرفتن مومن از مومن حرام است ولی فقها آن را به کراهت گرفته اند، مگر اینکه بیش از صد درهم باشد که در این صورت به اندازه مخارج روزانه از او سود بگیرد، یا اگر طرف معامله کالا را برای تجارت خریداری کند تاجر می تواند با رعایت ارفاق از او ربح اخذ نماید. ۱۲) تاجر باید ب کسی که وعده حسان و ارفاق داداست از او ربح اخذ نکند در این مورد روایتی است از امام صادق (ع): « هر گاه مرد بایع به مشتری بگوید که بیا با تو در معامل با احسان رفتار می کنم در این صورت ربح گرفتن از او حرام است. ۱۳) دیگر از آداب نیک تجارت است که تاجر در ورود به بازار برای شروع تجارت سنیت به دیگران سبقت و پیشی نگیرد و سعی کند از تامین مخارج روزانه خود زودتر از سایر تجار به کسب خود خاتمه دهد و بازار را ترک کند. زیرا بازار پناهگاه شیاطین بوده و در آنجا دام کم فروشی و ربا، اجحاف به مردم گسترده شده است. اما برعکس، مسجد محل فرشتگان الهی است بایستی برای رفتن به آنجا تعجیل نمود و نیز سریعاً خارج نشد. ۱۴) از جمله آداب حسنه تجارت، خود داری معامله با اشخاص پست و آنانی که در تجارت کالای کم ارزش و غیر معتنانه را محاسبه می کنند و یا افرادی که خوبی و بدی در حق آنان تاثیر نداشته به عبارت دیگر لا ابالی و بی مبالا هستند، می باشد. ضمناً مستحب است که با محارضین (کسانی که تجارت با آنها خیر و برکتی ندارد) و مووفین (کسانی که دارای نقص بدنی مانند: جنون و برص و ...) و کفار اهل ذمه (و یا افرادی که اموالشان با حرام مخلوط است، معامله ننماید. ولی قانون مذکور را نمی توان به کفار حربی و مسلمینی که به کفر محکوم گردیده اند مانند: خوارج، نواصب، و غلامه بستری داد. ۱۵) تاجر نباید در وزن و پیمانه بی تفاوت باشد به نحوی که از لحاظ زیاد، و نقصانی منتهی به حرام گردد، بعضی گفته اند که چنین روش در تجارت کراهت دارد. ۱۶) تاجر نباید در حین ندای منادی نرخ کالا در بازار را افزایش دهد. در این مورد امام علی (ع) می فرماید: به هنگام ندای منادی در بازار افزایش قیمت حرام است مگر پس از سکوت منادی که در این صورت چنین افزایشی حلال خواهد بود. ۱۷) دیگر از آداب تجارت خود داری از معامله در فاصله بین طلوع خورشید است زیرا نبی اکرم (ص) تجارت در طول مدت مذکور که مختص دعا و خواسته های مادی و معنوی از خداوند است را نهی فرموده اند. ۱۸) تاجر نباید در معامله برادر مومن خود مداخله نماید کراهت و حرمت این عمل وقتی است که شخص ثالثی در انجام معامله ای که بین طرفین توافق شده و یا نزدیک به تراضی می باشند اقدام نموده و معامله را بر هم زند مگر اینکه شخص اخیر از جریان توافق آگاهی نداشته باشد. ۱۹) مکروه است کسی از اهالی شهر در متاعی که از ده به سوی شهر سرازیر می شود جلو رود و برای فروش قبول و کالت کند به این عنوان که کالا را بیش از خواسته صاحبش به فروش رساند. ۲۰)

در صورت موجود بودن شرایط زیر نباید از وسایط نقلیه حامل کالاهای تجاری که از شهری به شهر دیگر حمل می شود پیشواز گردد: - فاصله کاروان تا شهر بیش از ۴ فرسخ نباشد - قصد و نیت پیشواز کنندگان عرضه و تقاضای کالا باشد. - افراد کاروان از نرخ های کالا در شهر بی اطلاع باشند. - ولی اگر فاصله کاروان تا شهر بیشتر از ۴ فرهنگ بوده و یا افراد کاروان از نرخ کالا در شهر آگاه باشند در این صورت برای معامله پیشواز کنندگان کراهتی در بین نیست. (۲۱) خود داری از احتکار و آن عبادتست از منع جمع آوری و نگهداری و حبس آذوقه مورد نیاز مردم به قصد افزایش قیمت آنها. ارزاقی که انباشتن آنها احتکار محسوب می شده است عبارتند از: گندم، جو، خرما، کشمش، روغن زیتون، نمک. بدیهی است که با گذشت زمان که ما یحتاج مردم به موازات آن تغییر کرده است با تشخیص اهل خبره می توان لیستی از آنها تهیه کرد و به اطلاع حاکم شرع جهت جلوگیری از احتکار رسانید. ضمناً انباشتن کالا وقتی احتکار محسوب می شود که در شهر کسی جهت عرضه، آن کالا را در اختیار نداشته باشد. (۲۲) از جمله آداب مذموم در تجارت اخذ ربا است که در این مورد قبلاً توضیح داده شد. (۲۳) از آداب تجارت ترک اخذ سود به نسبت سرمایه است. مثلاً اگر کسی ده هزار تومان سرمایه داشته باشد و کالایی را بفروشد و به نسبت سرمایه ۱۰۰ تومان سود مطالبه نماید عده ای از فقها قائل به حرمت چنین تجارتی هستند ولی عده دیگر آن را مستحب می دانند. (۲۴) دیگر از آداب تجارت، خود داری از معامله ای است که پس از وزن و کیل کالا - مورد معامله قابل قبض نباشد. عده ای از فقها از جمله شیخ طوسی (ره) قائل به تحریم چنین معامله است ولی عده دیگر نهی را حمل به کراهت نموده اند. در کتاب جامع عبای تجارت و کسب بر ۵ قسم تقسیم شده است: اول: تجارت و کسب واجب: آن وقتی است که تامین زندگی همسر و اشخاص واجب النفقه موصوف به تجارت باشد و مطلق تجارت که موجبات بقای نظام جامعه را فراهم می سازد واجب کفایی است. دوم: تجارت و کسب سنت، و آن تجارتی است که به منظور وسعت بخشیدن به زندگی اهل و عیال و نفع رساندن به مسلمانان انجام پذیرد. سوم: تجارت و کسب مکروه که مبادرت به آن مهر و شفقت و عواطف انسانی را تضعیف کرده و در بعضی موارد نیز شقاوت را در دل انسان تقویت می نماید مثل: بیع کفن ذبح و حیوانات و حجامت. پنجم: خرید و فروش چیزهای نجس (تجارت و کسب حرام و آن تجارتی است که شامل وجه قبیح بوده. (عرفانی، ۱۳۷۴، ۱-۱۶) جریانات انحرافی در مسیر تجارت: از جمله انحرافات که مکتب اسلام به طور جد با آن مقابله کرده است معاملات ربوی است. مفهوم ربا در لغت به معنای فرونی و افزایش است و در اصطلاح فقهی نوعی اضافه و افزایش است که با شرایطی خاص یک طرف قرار داد از دیگری دریافت می دارد. اقسام ربا در فقه اسلام دو نوع ربا بررسی شده است: ۱- ربای قرضی ۲- ربای معاوضی (معاملی) ربای معاوضی نوعی از ربا هنگام مبادله دو کالای هم جنس با یکدیگر و فرونی یکی از آن دو بر دیگری رخ می دهد بنابراین برای مثال اگر یک کیلو گندم با دو کیلو گندم دیگر، یا یک کیلو گندم با یک کیلو گندم و مبلغی پول ضمیمه مبادله شود، وجود اضافه، موجب ربوی شدن معامله می گردد و نقد یا نسیه بودن معامله در آن تفاوت نمی کند. در فقه اسلامی برای تحقق ربای معاوضی دو شرط ذکر شده است: ۱- کالاهایی که با یکدیگر مبادله می شوند از یک جنس باشند. ۲- خرید و فروش کالاها به کمک پیمانانه و کیل یا توزین صورت گیرد. بنابراین اگر کالاهای مورد مبادله از یک جنس نباشند یا از توزین و پیمانانه در خرید و فروش آنها استفاده نشود و به صورت شمارشی (معدود) یا متری و ... خرید و فروش شوند مشمول این حکم نیستند و می توان آن ها را مبادله کرد. توجه به دو نکته خالی از فایده نیست: ۱- تحریم ربای معاملی موجب بطلان اصل قرار داد نمی شود و بنا بر نظر مشهور فقها تنها اضافه ای که در قرار داد قید گردیده یا یکی از طرفین دریافت کرده باطل است و باید برگشت داده شود. ۲- این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که تحریم ربای معاوضی منافاتی با معاملات صحیحی که به صورت نسیه انجام می گیرد ندارد و در جای خود دلایل مربوط به آن را یاد آور می شویم، ولی آشنایی و به کارگیری قوانین و مقررات موضوعه می تواند جلو انحرافات بازرگانی را از مسیر طبیعی بگیرد. از این رو روایات فراوانی از پیشوایان دینی حکایت از لزوم فراگیری مسائل و قوانین بازرگانی دارد امیر مومنان علی (ع) به عنوان حاکم

اسلامی روزها به بازار و محل تجمع بازرگانان سرکشی می فرمودند و آن‌ها را به فراگیری مسائل شرعی و بکارگیری آن‌ها سفارش می کردند. قراردادهای بازرگانی انسان‌ها از دیر باز برای جلوگیری از هرگونه نزاع و اختلاف در امور اجتماعی و به خصوص در فعالیت‌های اقتصادی، به انعقاد قرار داد پرداخته‌اند. در شریعت اسلامی بسیاری از این قراردادها تائید یا تصحیح شده و پای بندی به آنها لازم شمرده شده است و در فقه اسلامی قرار دادهای مشروع و قانونی بررسی شده. اقسام قرار داد در یک دسته بندی کلی قرار دادها به دو دسته تقسیم می شوند: ۱- لازم ۲- جایز قرار داد لازم آن است که طرفین تا پایان دوره تعیین شده در قرار داد ملتزم به آن باقی بمانند و بجز با توافق دو طرف قابل فسخ نیست. ولی در قرار دادهای جایز، امکان فسخ قرار داد از سوی هر یک از طرفین وجود دارد. قرار دادهای از نظر لزوم و جواز به پنج حالت تصویر می شوند: ۱- قرار دادهایی که از سوی هر یک از دو طرف بدون رضایت طرف مقابل قابل برگشت نیست و لازم الاجرا است، مانند بیع بدون شرط. ۲- قرار دادهایی که از سوی هر یک از دو طرف قابل برگشت و انصراف است، مانند مضاربه و وکالت. ۳- قرار دادهایی که از یک طرف قابل فسخ است، مانند رهن که فقط رهن گیرنده می تواند عین مرهونه را یک طرفه بازگشت دهد. ۴- قرار دادهایی که در آغاز قابل برگشت است ولی با گذشت زمان و به وجود آمدن شرایط خاص لازم الاجرا می شود، مانند وصیت که قبل از فوت وصیت کننده قابل فسخ است ولی که بعد از فوت وی، وصی ملزم به اجرا و عمل به موارد وصیت شده است. ۵- قرار دادهایی که در آغاز قابل برگشت نیستند ولی پس از مدتی در صورت عدم تحقق شرایط مذکور در قرار داد، قابل برگشت و فسخ می شوند، مانند بیع مشروط که ابتدا عقدی لازم است ولی با محقق نشدن شرط، قرار داد فسخ می شود، هر چند قرار داد بیع بر لزوم خود باقی است. شرایط قرار داد قراردادهای شرعی دارای شرایط و خصوصیات در اصل قرار داد، طرفین قرار داد، متعلق قرار داد (آنچه به جهت آن قرار داد تنظیم شده است) و تعهدات پس از انعقاد قرار داد می باشند که برخی از شرایط در همه آن‌ها به طور مساوی باید تحقق یابد و در برخی، شرایط خاصی باید به وجود آید و بدون توجه به شرایط مذکور، یا قرار داد باطل است و یا آثار حقوقی خاصی بر آن مترتب می گردد که در این قسمت به توضیح هر کدام می پردازیم: قرار داد (عقد) قرار داد یا عقد، تعهدی است بین دو نفر یا بیش تر که در آن به توافق رسیده‌اند. در فقه اسلامی علاوه بر توافق مذکور برای انعقاد قرار داد ایجاب و قبول لفظی شرط شده است. یعنی یکی از طرفین قرار داد که توسط قانون معین می شود ابتدا رضایت خود را نسبت به مفاد قرار داد ابراز می دارد سپس طرف دیگر آن را قبول می کند، مثلاً در قرار داد بیع (خرید و فروش) ابتدا فروشنده رضایت خود را نسبت به فروش کالای خود به قیمت مذکور اعلام می کند و خریدار بلافاصله رضایت و تعهد خود را نسبت به پرداخت کالا یا مبلغ تعیین شده با لفظ حاکی از قبول ابراز می دارد. ایجاب و قبول چه به صورت لفظی یا عملی شرط انعقاد قرار دادهاست و بدون آن از نظر حقوقی اثری بر قرار داد مترقی نمی گردد البته مشهور فقها ایجاب و قبول عملی را رد بیش تر قرار دادها پذیرفته‌اند و به زبان آوردن الفاظ حاکی از رضایت را در انعقاد قرار داد لازم ندانسته‌اند: مثلاً در خرید و فروش، پرداخت ثمن توسط خریدار و تحویل کالا توسط فروشنده، حکایت از انعقاد قرار داد و رضایت طرفین می کند. در اصطلاح فقهی اگر در معاملات از ایجاب و قبول لفظی استفاده نشود آن معامله را «معاطاتی» می گویند. در روابط اجتماعی مورد تائید شرع علاوه بر قرار دادهایی که بین دو یا چند نفر منعقد می شود و مشروط به تعهد و توافق آن‌هاست، روابطی دیده می شود که صرف التزام یک طرف به انجام دادن تعهدی که به آن رضایت داشته است، کافی است. در اصطلاح فقهی این التزام «ایقاع» نامیده می شود و نیاز به قبول طرف مقابل ندارد. تسلط و اختیار افراد در ملک یا حق قانونی خود برای واگذاری به دیگری مبنای فقهی صحت چنین التزامی است، مانند وقف، وصیت، ابرا، اعراض و... ایقاعات همانند عقود به دو دسته لازم و جایز تقسیم می شوند: برای نمونه وصیت یکی از ایقاعات جایز به شمار می آید. از این رو وصی تا زمان حیات وصیت کننده می تواند وصیت را نپذیرد و خود را عزل کند. شرایط طرفین قرار داد طرفین همه قرار دادهای شرعی باید دارای شرایط زیر باشند: ۱- بلوغ: شرط بلوغ در طرفین قرار داد موجب عدم انعقاد قرار دادهایی است که توسط

افراد نا بالغ انجام گرفته است مگر این که از طرف افراد بالغ مامور شده باشند. مشهور فقها معاملات جزئی توسط افراد نا بالغ و قرار دادهایی را که زیر نظر بالغین انجام می دهند صحیح دانسته اند. ۲- عقل: قرار دادهای دیوانگان مورد تأیید شرع و قانون نیست. ۳- رشد: قرار دادهای افراد سفیه مشروع نیست. سفیه کسی است که تصرف او در اموالش عاقلانه نیست و نمی تواند منافع مالی خود را تأمین کند. ۴- توجه و قصد: قرار دادهایی که فاقد اراده جدی است و به انگیزه شوخی یا به سبب سهو و فراموشی منعقد می شود دارای اعتبار قانونی و شرعی نیست. ۵- اختیار: قرار دادهایی که به اجبار و اکراه دیگری منعقد شده باطل است و از نظر شرعی و حقوقی لازم الاجرا نیست. ولی قرار دادهایی که از روی اضطرار بسته می شود از نظر فقهی باطل نیست. ۶- عدم محجوریت قانونی: مالکیت افراد یا وکالت و ولایت آن ها، امکان انعقاد هر قرار داد شرعی و قانونی را به آن ها می دهد: زیرا در محدوده ملکیت افراد، حق تصرف و نقل و انتقال تا زمانی که قانون منع نکرده باشد و به دیگری آسیب نرساند باقی است. ولی اگر عواملی چون عدم بلوغ، سفاهت، افلاس، جنون، مرض موت و ... عارض شود افراد، علی رغم بقای مالکیت شان، اجازه تصرف و انعقاد قرار داد را ندارند. در اصطلاح فقهی به این افراد محجور می گویند و در دوران محجوریت ولی یا حاکم شرع مسئولیت قرار دادها بر روی املاک آن ها را به عهده می گیرد. موضوع قرار داد موضوع قرار دادهای بازرگانی کالایی است که به موجب قرار داد به دیگری منتقل می گردد یا انجام دادن خدمتی است که به موجب آن برای دیگری تعهد می شود و باید دارای شرایط زیر باشد: ۱- مالیت داشته باشد: یعنی در جریان مبادلات و داد و ستد مردم واقع شود و برای طرفین مبادله دارای ارزش مالی باشد. بنابراین اشیائی مانند هوا و نور خورشید و یا یک دانه گندم و .. نمی تواند موضوع قرار داد بازرگانی قرار گیرد. ۲- معلوم و معین باشد: بر اساس این شرط قراردادهایی که در آن مقدار و خصوصیات موضوع قرار داد معلوم نباشد یا بین چند کالای دیگر مردد باشد فاقد ارزش شرعی و باطل است. البته در قرار داد صلح شرط معلومیت مقدار دقیق کالا برداشته شده است ولی معین بودن کالا لازم است. ۳- قابل دسترسی و تحویل باشد: قرار دادهایی که طرف قرار داد قادر به تحویل موضوع آن ها نیست، یا به طور کلی دسترسی نیست مانند قرار داد فروش کالای مسروقه که اطلاعی از آن در دسترس نمی باشد یا فروش پرنده گانی که از قفس پریده اند و فروشنده قادر به تحویل آن، نمی باشد، ممنوع و باطل است. ۴- نقل و انتقال آنها ممنوع نشده باشد: انعقاد قرار داد در برخی از اشیا به دلیل عارض شدن شرایط جدید ممنوع است برای مثال در مورد ملک که در گرو و رهن دیگری است مالک اصلی بدون اجازه از گروگیرنده، نیم تواند قرار داد جدیدی منعقد کند. ۵- شرایط اختصاصی برخی از قرار دادها: برخی از قرار دادها علاوه بر شرایط مذکور باید شرایط ویژه ای داشته باشند، مانند قرار داد مضاربه یا بیع سلف و .. که در قسمت انواع قرار دادهای بازرگانی به آن ها اشاره خواهیم کرد. تعهدات طرفین قرار داد اساس قرار دادها بر تعهدی است که طرفین قرار داد به آن ملتزم شده اند و در صورت عدم التزام به تعهدات، قرار دادها فاقد آثار حقوقی می گردند. تعهدات در قرار دادها به دو صورت است، گاهی به طور صریح در قرار داد ذکر می شود و گاهی بدون ذکر صریح، مورد پذیرش همگان قرار می گیرد، برای مثال در معاملات تب که به صورت نقدی انجام می گیرد تا زمانی که قیمت تعیین شده به صورت پول یا کالا پرداخت نگردیده و کالای مورد معامله تحویل خریدار نشده است آثار حقوقی نقل و انتقال و ملکیت جدید حاصل نیم آید، یا اگر شرایطی که در قرار داد بدان تعهد داده شده است محقق نگردد قرار داد قابل فسخ می باشد. از این رو تعهدات نقش مهمی در انعقاد کامل قرار دادهای و اعمال آثار حقوقی دارد و مانع معاملات صوری و معاملاتی است که به زیان یک طرف است. در این جا بعضی از نقض تعهداتی را که موجب اختیار طرف مقابل برای فسخ قرار داد یا درخواست جبران از طرف دیگر می گردد یاد آور می شویم: ۱- زیان بار بودن موضوع قرار داد (خیار غبن): در صورتی که طرف قرار داد احساس کند که مغبون شده است و در هنگام توافق و انعقاد قرار داد به صورتی زیان دیده، به او این اختیار داده شده است که با ادعای خیار غبن قرار داد را فسخ کند یا شرایط قرار داد را تغییر دهد. ۲- معیوب بودن موضوع قرار داد: معیوب بودن آنچه قرار داد بر روی آن بسته شده یکی از عواملی است که این اختیار

ره به مشتری می دهد تا قرار داد را یکطرفه فسخ یا تقاضای ما به التفاوت کند. در اصطلاح فقهی به این اختیار، خیار عیب می گویند. ۳- تخلف از شرایط مندرج در قرار داد (خیار تخلف شرط): در قرار دادهایی که مشروط به شرایطی است اگر هر یک از طرفین قرار داد به آن شریط عمل نکند، طرف مقابل می تواند قرار داد را فسخ یا او را وادار به انجام شرط بنماید. البته خیارهای دیگری در فقه اسلامی مطرح شده است که در جای خود بررسی می گردد. فعالیت‌های اقتصادی حرام آثار حقوقی برخی از قراردادهای بازرگانی در شریعت اسلام مورد پیرش قرار نگرفته و در فقه اسلامی تحت عنوان مکاسب محرمة معرفی شده است. علاوه بر تحریم پاره ای از فعالیت های اقتصادی، حکومت اسلامی مانع انجام برخی از آنها می شود و یا مجازات هایی را برای عاملین آن در نظر می گیرد. بررسی فلسفه تحریم این گونه فعالیت ها مجال دیگری می طلبد ولی به برخی از علل و حکمت های آن در ادامه مباحث اشاره خواهیم کرد. فعالیت های اقتصادی ممنوع متفاوت اند، در برخی از آنها حرمت تکلیفی و وضعی هر دو و در برخی یکی از آنها وجود دارد که نمونه هایی از آنها را در خلال مباحث آتی بر می شماریم. انواع قراردادهای بازرگانی در این قسمت در صدد بیان همه قرار دادهای شرعی نیستیم و به بیان قرار دادهایی که معمولاً بازرگانان از آنها بهره می گیرند بیان همه قرار دادهای شرعی نیستیم و به بیان قرار دادهایی که معمولاً بازرگانان از آنها بهره می گیرند می پردازیم. این قرار دادها عبارتند از: بیع (خرید و فروش)، مضاربه، جعاله، مشارکت، اجاره، مزارعه و مساقات. ۱- بیع (خرید و فروش) بازرگانان، چه از سرمایه شخصی خود استفاده نماید و چه به صورت مشارکت با دیگران یا به عنوان عامل برای صاحبان سرمایه کار کنند، ناچار به استفاده از قرارداد بیع برای داد و ستدها می باشند. به جهت کاربرد وسیع این قرارداد توضیح انواع مختلف آن می پردازیم. بیع از عقود لازم است و به سه صورت انجام می گیرد: نقدی، نسیه و سلف. بیع نقدی در اصطلاح فقهی به قراردادهایی که در آن از الفاظ ایجاب و قبول استفاده می شود و هر یک از فروشنده و خریدار، موافقت خود را به صورت کتبی و یا شفاهی اعلام و ابراز می دارند بیع عقدی گویند و به مبادلاتی که به صورت عملی و بدون ایجاب و قبول لفظی صورت گیرد بیع معاطات گویند. اگر در قرارداد بیع سخنی از زمان پرداخت قیمت کالا توسط خریدار به میان نیاید معامله در حکم بیع نقد است و فروشنده پس از انعقاد قرارداد می تواند قیمت توافق شده را مطالبه کند. بنابراین در بیع نقدی کالای مورد مبادله و بهای آن، در زمان انعقاد قرارداد به طرف مقابل تحویل می گردد. بیع نسیه بجز در موارد محدودی مانند مبادلات نسیه طلا به طلا و نقره به نقره خرید و فروش نسیه در فقه اسلامی تجویز شده است تا خریدار فرصت بیش تری برای پرداخت قیمت کالاهای خریداری شده داشته باشد. برخی درباره اضافه قیمتی که معمولاً در معاملات نسیه نسبت به معاملات نقدی دریافت می گردد، از آن جهت که شکل معاملات نسیه را هم مانند معاملات ربوی می سازد، بحث کرده اند. در متون فقهی شیعه با توجه به شرایط و احکام مربوط، این افزایش در قیمت که به صورت پول یا کالا- و یا ارائه خدمات دریافت می شود جایز و صحیح شمرده شده است. مبنای پذیرش افزایش بها در معاملات نسیه بر خلاف معاملات قرضی ربوی یکی از امور زیر مطرح شده است: ۱- هزینه فرصت: فروشنده ای که کالای خود را به صورت نسیه می فروشد از فرصت هایی که در صورت نفروختن یا فروش نقدی آن برایش وجود داشته است صرف نظر کرده و برای جبران منافی که در آن فرصت های می توانست به دست آورد، قیمت کالا را به صورت نسیه بیش تر از قیمت نقد آن تعیین می کند. البته این توجیه در قرض ربوی پسندیده نیست. زیرا پس از انعقاد قرار داد قرض، قرض دهنده مالک مال قرض داده شده نیست بلکه مالک ذمه است و رابطه او با مال قطع شده است. ولی قرض گیرنده به واسطه مالکیتی که پیدا می کند حق هر گونه تصرف در آن را داراست و از هزینه فرصت های آن می تواند استفاده کند. ۲- امساک از مصرف: فروشنده کالا به صورت نسیه می تواند از فروش آن صرف نظر کند و خود شخصاً کالای مزبور را مصرف نماید یا با فروش نقدی آن، زمینه خرید و مصرف کالاهای دیگری را برای خود فراهم کند. اقدام به بیع نسیه این امکان را از فروشنده سلب نموده است و از نظر قانونی و حقوقی هیچ منعی برای جبران آن به وسیله افزایش بها وجود ندارد. در حقیقت می توان گفت این افزایش، پاداش

امساک او از مصرف است. ۳-ارجحیت زمانی: معمولاً حال بر آینده ترجیح داده می‌شود و عبارت فقہی «و لجل قسط من الثمن» حکایت از ارزشمندی زمان دارد. بنابراین، بهره مدت زمانی را که فروشنده از مزایای مال خود برخوردار نیست می‌تواند در قالب سود بیش‌تر و افزایش قیمت فروش، جبران کند. در نظام اقتصاد اسلامی قرار داد بیع نسبیہ کاربردهای فراوانی دارد و یکی از راه‌های تامین سرمایه بازرگانی است ولی برخی از معاملات نسبیہ، ظاهر سازی برای فرار از رباست. لذا به منظور مصونیت از ربوی شدن معاملات باید در انعقاد قرار دادها دقت شود، از این رو به بعضی از احکام آن اشاره می‌کنیم: ۱-خریدار ضمن قرار داد بیع نسبیہ نمی‌تواند شرط کند که فروشنده پس از قرار داد، آن را به صورت نقد خریداری کند. هم‌چنین برای فروشنده چنین شرطی جایز نیست که مشروط بر فروش نقد به خودش، کالایی را نسبیہ بفروشد. ولی چنانچه به صورت شرط نباشد و پس از انعقاد قرار داد بار دیگر با هم توافق کنند مانعی ندارد. ۲-پس از انقضای مدت قرار داد بیع نسبیہ، چنانچه خریدار قادر به پرداخت قیمت نباشد یا خواهان تمدید مهلت پرداخت شود فروشنده نمی‌تواند برای مدت اضافه (تاخیر) اضافه بر مبلغ توافق شده چیزی مطالبه کند. ولی اگر قبل از موعد مقرر خریدار با توافق فروشنده مبلغ کم‌تری پردازد بلا اشکال است. ۳-فروش نسبیہ برخی از کالاها به هم جنس خود مانند فروش طلا- به طلا- و نقره به نقره ممنوع و حرام است و معمولاً انگیزه‌ای جز فرار از ربا در این گونه معاملات وجود ندارد. هم‌چنین در کالاهای هم جنس که با پیمانہ و توزین مبادله می‌شوند بیع نسبیہ آن‌ها مشروط بر برابری کالاها و عدم زیاده یکی بر دیگری است. بیع سلف بیع سلف عکس بیع نسبیہ است و در آن قیمت کالا نقداً و قبل از تحویل جنس پرداخت می‌گردد تا در زمان معینی کالای مورد نظر تحویل خریدار شود و در حقیقت پیش‌فروش کالاهایی است که بعد تولید می‌شود. در بیع سلف موارد زیر باید رعایت شود: ۱-خصوصیات کیفی و کمی کالا- در قرار داد ذکر شود، از جمله رنگ، جنس، وزن، متر، تعداد و... ۲-زمان تحویل کالا دقیقاً تعیین گردد. ۳-تمام قیمت کالا نقداً در مجلس انعقاد قرار داد به فروشنده تحویل داده شود. ۴-زمانی را برای تحویل کالا- معین کنند که به طور متعارف امکان تحویل در آن وجود داشته باشد. از این قرار داد بر خلاف قرار داد بیع نسبیہ، تولید کنندگان بیش‌تر بهره می‌گیرند، زیرا یکی از بهترین شیوه‌های تامین سرمایه تولیدی است که به جای دریافت تسهیلات ربوی، تولید کننده می‌تواند بخشی از سرمایه مورد نیاز را از خریدار، قبل از تولید کامل دریافت دارد و در واقع علاوه بر تامین سرمایه، اطمینان کاملی به بازار فروش برای کالایش به دست آورد. از طرف دیگر بازرگانان نیز با برنامه ریزی‌های مناسب، سرمایه خود را صرف خرید کالاهایی می‌کنند که پس از تولید از بازار فروش مناسبی برخوردار است و احتمال کمبود یا احتکار آن با این شیوه محدود می‌گردد. نوع دیگری از قرار داد بیع به نام بیع کالی به کالی نیز در فقه اسلامی مطرح شده است که از نظر شرعی ممنوع و حرام است. این قرار داد به دو صورت منعقد می‌گردد: ۱-کالای تولید نشده به صورت نسبیہ (غیر نقد) مبادله شود. ۲-طلبی را که هنوز زمان پرداخت آن نرسیده است در برابر بدهی که در زمان آینده باید پرداخت شود قرار دهند (بیع دین به دین) هر دو صورت این قرار داد باطل است و در روایات از این قرار دادها نهی شده است. ۱-مضاربه مضاربه از جمله قرار دادهایی است که فقط در امور بازرگانی از آن استفاده می‌شود. در این قرار داد یک یا چند نفر سرمایه‌ای را در اختیار دیگری قرار می‌دهند تا او با آن به تجارت پردازد و سود حاصل با درصدی که توافق می‌کنند، بین آن‌ها تقسیم می‌شود. در نظام اقتصادی اسلام مضاربه یکی از بهترین راه‌های تامین سرمایه بازرگانی به شمار می‌آید و در روایات پیشوایان دینی به آن توصیه و تاکید شده است ولی برای بهره‌گیری مناسب از آن توجه به نکات زیر لازم است: ۱-مضاربه فقط در امور بازرگانی به کار می‌رود و برای فعالیت‌های تولیدی و صنعتی از قرار دادهای دیگر باید استفاده نمود که به آن‌ها اشاه خواهیم کرد. ۲-مضاربه دارای دو رکن است: صاحب سرمایه و عامل. از این رو سرمایه صاحب سرمایه باید برای سرمایه‌گذاری و خرید و فروش کافی باشد و عامل نیز توانایی به کارگیری آن را داشته باشد. ۳-بر اساس قرار داد مضاربه طرفین در سود حاصل با یکدیگر شریک‌اند، ولی ضرر و زیان به عهده صاحب سرمایه است و عامل در صورتی که تفریطی نداشته باشد در مواجهه با

زیان تنها از حق الزحمه مدت زمانی که در این زمینه فعالیت کرده است محروم می‌گردد. ۴- قرار داد مضاربه از زمان تحویل سرمایه به عامل شروع می‌شود. در فقه اسلامی پول و هر چیز دیگری که سرمایه به حساب آید می‌تواند به عنوان سرمایه مضاربه استفاده شود. ۵- هزینه‌های اجرایی عملیات بازرگانی مانند نیروی انسانی، حمل و نقل، مالیات، انبارداری و... از سرمایه برداشت می‌شود. ۶- مضاربه عقدی است جایز بنابراین طرفین قرار داد می‌توانند یک طرفه قرار داد را فسخ کنند و با فوت یک طرف قرار داد فسخ می‌گردد و ورثه او تعهدی نسبت به آن ندارند. ۷- سرمایه در قرار داد مضاربه به رسم امانت به عامل سپرده می‌شود. از این رو عامل مالک سرمایه نمی‌شود و به امانت و به امانت از سرمایه استفاده می‌کند. امانت بودن سرمایه آثار حقوقی فراوانی دارد از جمله این که سود در مضاربه - برخلاف قرض - مشروع و غیر ربوی است و از سوی دیگر، در صورت بروز اتفاق و صدمه دیدن سرمایه، چنانچه عامل کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست. ۸- سود در قرار داد مضاربه برای صاحب سرمایه و عامل به صورت قطعی تعیین نمی‌شود و پس از پایان قرار داد هر کدام سهم خود را از سود، مطابق نسبتی که قرار داد تعیین شده است، تحویل می‌گیرد. ۳- جعاله یکی دیگر از قرار دادهای بازرگانی که در امور تولیدی و صنعتی نیز کاربرد دارد جعاله است. جعاله عبارت است از متعهد شدن شخص (حقیقی یا حقوقی) به پرداخت دستمزد معلوم در برابر انجام دادن عملی معین. قرار داد جعاله نیز دارای دو رکن است: جاعل و عامل. جاعل کسی است که ملزم به پرداخت حق الزحمه (جعل) است و عامل اجرا کننده مورد قرار داد است. قرار داد جعاله هر چند اختصاص به امور بازرگانی ندارد و در امور بازرگانی کم‌تر استفاده می‌شود، به جهت قابلیت‌های زیادی که در آن وجود دارد می‌تواند کاربرد زیادی در امور اقتصادی داشته باشد، از جمله: ۱- قرار داد جعاله به دو صورت عام و خاص منعقد می‌شود. در همه قرار دادهای اقتصادی طرفین قرار داد کاملاً معلوم و مشخص اند ولی در «جعاله عام» ممکن است عامل، معین نباشند، برای مثال جاعل یا کارفرما به صورت عمومی اعلام می‌کند: هر کس این کالا را برای من به فلان قیمت بفروشد یا وسیله نقلیه گمشده مرا پیدا کند و... مبلغ معینی به پرداخت می‌گردد. پس از اعلام کارفرما هر کس خواسته او را عملی ساخت می‌تواند از پاداش (جعل) مذکور برخوردار شود. ۲- جعل (پاداش) می‌تواند به صورت قطعی شناور، یا درصدی از سرمایه و... تعیین شود. در قرار داد جعاله دایره وسیع تری فرا روی کارفرما و عامل باز می‌گردد، زیرا عامل می‌تواند در سرمایه شریک شود یا درصدی از سود سرمایه را به خود اختصاص دهد، برای مثال بر اساس جعاله صاحب سرمایه می‌تواند با فرد خاص یا افراد متعدد، بر این توافق کنند که در صورت تحقق مقصود او، عامل به مدت معینی در سود حاصل سهیم باشد. برای نمونه سرمایه‌ای را در اختیار عامل بگذارد تا کارخانه تولیدی تاسیس و تولیدی را سامان دهد و در ازای اقدامات، عامل به مدت ۱۰ سال ۵۰٪ از سود کارخانه سهم ببرد. ۱- جعاله را از ایقاعات دانسته‌اند. لذا تعهد کارفرما رکن اصلی این پیمان است و طرف مقابل تعهدی نسبت به انجام کار ندارد، ولی در صورت انجام می‌تواند جعل (پاداش) را درخواست کند. ۲- این قرار داد در روابط اقتصادی که میزان کار در آنها معلوم نیست کاربرد بیش تری دارد زیرا کارفرما کار مورد نظر را بدون توجه به خصوصیات و توانایی‌های عامل درخواست می‌کند و افراد با توانایی بالاتر ممکن است در زمان کم تری آن را انجام دهند، بر خلاف قرار داد اجاره که در نیروی انسانی معمولاً ساعات مشخص و مقدار کار معینی در قرار داد ذکر می‌گردد. ۳- قرار داد جعاله از قراردادهای جایز است و از سوی طرفین (جاعل و عامل) قابل فسخ است ولی در صورتی که عاملی انجام عمل را به عهده بگیرد اگر رها کردن او به ضرر و زیان صاحب سرمایه (جاعل) بینجامد طبق قاعده لا ضرر باید و زیان او را جبران کند. ۴- شرکت یکی از اقسام شرکت، شرکت عقدی است که عبارت است از بستن قرار داد برای به کار اندازی سرمایه مشترک در فعالیت اقتصادی. شرکت عقدی (قراردادی) از زمره قراردادهایی است که امور بازرگانی و تولیدی کاربرد زیادی دارد و معمولاً سرمایه‌گذاری‌های بزرگ از عهده یک نفر و با سرمایه شخصی ساخته نیست و در موقعیتی که تسهیلات ربوی نیز ممنوع و مورد پذیرش نیست یکی از راه‌های مناسب برای تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری در تولید یا توزیع (بازرگانی) انعقاد قرار داد شرکت است. امتیازات شرکت

۱- همه شرکا در سود و زیان با یکدیگر شریک اند و بر خلاف عقد مضاربه زیان تنها متوجه صاحب سرمایه نیست. قرار داد شرکت جایز است و در صورت مقرون به صرفه نبودن یا احساس نیاز به سرمایه، قابل فسخ است. اقسام فعالیت های اقتصادی حرام فعالیت های اقتصادی ممنوع به چهار دسته کلی تقسیم می شوند: الف) مبادله کالا و خدماتی که قرار داد اقتصادی بر روی آنها منعقد نمی گردد: موضوع قرار داد چنانچه شرایط لازم را دارا نباشد انعقاد قرار داد بر روی آن بی حاصل و گاه موجب پیگرد قانونی است. در این قسمت برخی از کالاها و خدماتی را که مبادله آنها از این جهت ممنوع شده است نام می بریم. ۱- کالاهای نجس و ناپاک که دارای منافع مثبت و حلالی نیستند مانند مشروبات الکلی و ... ۲- آشیایی بی ارزش مانند حشرات ۳- کالاهای مخل به سلامت، مانند مواد مخدر ۴- خدمات مضر به جامعه مانند تألیف، چاپ و انتشار کتاب های انحرافی که در جامعه تاثیر سوء می گذارند (کتاب ضاله) یا اشتغال به فعالیت های هنری غیر مشروع مانند موسیقی و غنای ممنوع یا استفاده از آلات لهو و لعب و به طور کلی کارهای فکری و هنری انحرافزا که هر گونه کسب در آمد از این طرق ممنوع و حرام است. ب) فعالیت های اقتصادی غیر قانونی و ناصحیح: انعقاد پاره ای از قرار دادها هر چند از نظر موضوع قرار داد بدون اشکال است ولی از آن رو که موجب بهره برداری های ناصحیحی می گردد در فقه اسلامی ممنوع و حرام قلمداد شده. از جمله این قرار دادها، فروش سلاح به دشمنان و مهاجمان به کشور اسلامی است. در این قسم از قرار داد آنچه باعث حرمت و ممنوعیت انعقاد قرار داد شده است موضوع قرار داد، یعنی اسلحه و تجهیزات جنگی نیست، زیرا این تجهیزات را به سایر مسلمین یا به غیر مسلمانان در غیر زمان جنگ می توان فروخت، ولی از آن جهت که فروش این ها نوعی کمک به دشمن و معاونت به ظلم به حساب می آید تحریم شده است. هم چنین انعقاد قرار داد و فروش مواد اولیه به تولید کنندگانی که فروشنده می داند با آن ها کالاهای ممنوع تولید می کنند و به وسیله آن ها خریداران و سایر استفاده کنندگان مرتکب جرم، خلاف و گناه می شوند، معاونت و همیاری بر گناه تلقی می گردد و در آمد حاصل از آن ها جزء مکاسب محرمة محسوب می شود. ج) قرار داد ارائه خدمات نامشروع: در کتب اقتصادی اسلام بین اقتصاد و اخلاق جمع شده است و احکام و مقررات اقتصادی، اخلاقی نیز هستند از این رو اهدافی که مکتب اقتصادی در صدد تحقق آن هاست با توجه به ارزش های اخلاقی قابل تحقق اند. در مکتب اقتصادی اسلام برای تحقق عدالت اجتماعی و امنیت اقتصادی برخی از شیوه های رایج یا آزاد در سایر نظام های اقتصادی ممنوع و هر گونه کسب در آمد از این طریق حرام دانسته شده است. از این جمله است همیاری با ستمگران با ارائه خدماتی چون رانندگی، نویسندگی، کار پردازی، مقاطعه کاری که به دلیل تقویت دشمن و همیاری آن ها ممنوع است. د) شیوه های نامشروع کسب در آمد: در مکتب اقتصادی اسلام بعضی از شیوه های کسب در آمد منع شده است، از جمله قمار بازی، رشوه خواری و معاملات ربوی. این دسته از مکاسب محرمة ممکن است در بسیاری از قراردادهای اقتصادی بروز کند. اصول کلی و پاره ای از دستور العمل های اجرایی برای انجام دادن تجارت در متون فقهی: ۱- پرهیز از احتکار احتکار در لغت به معنای نگهداری کالاهای مورد نیاز جامعه به امید گران شدن آن هاست و در اصطلاح فقهی نگاهداری و انبار کردن آذوقه به منظور بالا رفتن قیمت آن است. فقه اسلامی احتکار را ممنوع و حرام دانسته است و برخی از فقها نگاهداری آذوقه مردم و احتکار آن را هر چند اکنون مورد نیاز نباشد و مردم در سختی و مشکل نباشند - مکروه دانسته اند و در صورت ضرر و دشواری برای جامعه اسلامی حکم به تحریم آن داده اند. مسائل مربوط به احتکار را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد: الف) احتکار در مورد انبار کردن کالاهایی است که برای فروش و توزیع تهیه شده ولی کالاهایی که برای مصرف سالانه یا به منظور اتفاق نگاهداری می شود مشمول حکم احتکار نیست. برخی روایات اقدام به تهیه مایحتاج زندگی را ممدوح و مستحب دانسته و دلیل آن را آرامش خاطر و توانایی کمک رسانی با سایر هموعان در مواقع اضطرار ذکر کرده است. ب) واژه احتکار در مورد کالاهایی به کار رفته است که آذوقه مردم برای امرا معاش می باشد و همه فقها کالاهایی چون گندوم، جو، خرما، کشمش و روغن را ذکر کرده اند و در بعضی از فتاوا روغن زیتون و نمک نیز آمده است. بنابراین انبار کردن و نگهداری سایر

کالاها - گرچه در بعضی موارد در احتکار است - در ابواب دیگر فقه بررسی می شود. ج) برخی از نویسندگان، احتکار و انحصار را مترادف دانسته اند، در صورتی که احتکار مربوط به توزیع است و مباحث انحصارات معمولاً در تولید یا خرید مطرح می شود و در انحصار در فروش نیز چیزی جدای از نگهداری و انبار کردن کالای تولید شده است. گفتنی است مباحث انحصارات را به طور مستقل تحت همین عنوان در مباحث بازار در اقتصاد اسلامی مطرح نموده اند. د) حاکم اسلامی احتکار کننده را به عرضه کالاهای احتکار شده به بازار وامیدارد. چنانچه عرضه کالاها، نیاز مصرف کنندگان و خریداران را تامین نماید و کمبود کالا در بازار مرتفع شود دولت اسلامی در تعیین قیمت دخالتی نمی کند و قیمت فروش کالاها به توافق خریداران با فروشندگان سپرده می شود. ولی اگر به هنگام عرضه، قیمتی پیشنهاد گردد که با قیمت بازار متفاوت است و قیمت پیشنهادی اجحاف در حق خریداران به حساب آید حاکم اسلامی اقدام به تعیین قیمت می نماید. ه) کمبود کالا و خدمات در بازار به عوامل مختلفی بستگی دارد: اگر کمبود به صورت مصنوعی به بازار تحمیل شده باشد - مانند زمانی که کالا احتکار می شود - حاکم اسلامی برای جلوگیری از نوسان قیمت ها و اخلال در بازار، عواملی را که موجب کمبود مصنوعی شده اند به عرضه کالاهای احتکار شده وا می دارد و پس از عرضه به بازار، قیمت به صورت خودکار تعیین می گردد. در صورتی که محتکران حاضر به عرضه آن به قیمت بازار نشوند حاکم اسلامی تعیین قیمت می نماید. ولی اگر کمبود کالا و خدمات و افزایش قیمت ها ناشی از کمبود طبیعی کالا و خدمات یا عوامل تولید باشد - مثلاً به سبب خشکسالی یا حوادث غیر مترقبه عرضه کالاها محدود شده باشد - تعیین قیمت به عهده بازار خواهد بود. از این رو در برخی از حالات حاکم اسلامی اقدام به تعیین قیمت می کند و در برخی از تعیین قیمت سر باز می زند. هنگامی که از حضرت رسول اکرم (ص) تقاضای تعیین قیمت شد حضرت به سختی ناراحت شدند و قیمت کالاها را مربوط به پروردگار دانستند. از موضع گیری پیامبر اکرم (ص) می توان نتیجه گرفت که در مکتب اقتصادی اسلام مکانیزم تعیین قیمت به بازار سپرده شده است و چنانچه روند عملیات بازار دستخوش تغییر شود و عوامل بیرونی سوء استفاده کنند، حکومت اسلامی هدایت بازار را به عهده می گیرد. ۲) پرهیز از خیانت مکتب اقتصادی اسلام با هدف تامین امنیت اقتصادی، هر گونه فریبکاری و خیانت را در امور اقتصادی و بویژه در معاملات ممنوع کرده است. خیانت در روابط اقتصادی مصادیق متعددی دارد که به برخی از آنچه در فقه اسلامی ذکر شده است اشاره می کنیم: الف) غش: غش در لغت به معنای خلاف واقع جلوه دادن است، مانند مخلوط کردن کالاهای مرغوب با کالاهای غیر مرغوب. ب) آرایش کالا یا محیط عرضه آن به صورتی که خریدار از ظاهر سازی فریب بخورد و به عیب کالا - پی نبرد: در فقه اسلامی آرایشگرانی که موجب فریب و اشتباه دیگران می شوند به شدت نکوهش شده اند، به خصوص آرایشگرانی که برای فریب خواستگاران، عیوب بانوان را می پوشانند. ج) تبلیغات دروغین و مبالغه در بیان کیفیت کالاها: دروغ نوعی خیانت است و جلو شناخت واقعیات را می گیرد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «یا معشر التجار: ای تجارت پیشه گان! عذری برای شما باقی نمانده و راه هدایت برایتان آشکار گشته است (در معرض خطری بزرگ قرار گرفته اید که شما را به گناه می کشند) در قیامت به صورت فاجران مبعوث می شوید مگر این که در گفتارتان صادق باشید. د) کم فروشی: در قرآن کریم کم فروشان مورد عتاب قرار گرفته اند. در سوره مطففین می خوانیم: «وای بر کسانی که در هنگام خرید، کیل و وزن را اضافه می گیرند و هنگام فروش از کیل و وزن خود می کاهند» از این رو نه تنها از کم فروشی نهی شده است بلکه از مسلمانان خواسته شده است کیل و پیمان خود را اضافه تر از حالت معمولی بگیرند. حضرت امام صادق (ع) فرمود: «لایکون الوفاء حتی یمیل المیزان» تا ترازو مایل نشده و اضافه تر نکشیده اید، حق ادا نشده است» ه) ربا خواری: امکان آلوده شدن به معاملات ربوی در هر حال برای بازرگانان وجود دارد و مکتب اقتصادی اسلام به شدت رباخواری را مورد نکوهش قرار داده است. ۳- اقدامات ناپسند برخی از رفتارها در بازار مسلمین پسندیده نیست یا به طور کلی حرام و ممنوع شده است در این اقدامات بازرگانان یا واسطه های تجاری ظاهراً فریبی در میان نیست ولی صحنه سازی به گونه ای است که در نهایت به ضرر طرف مقابل

تمام می شود یا وی ناخشنود می گردد: از جمله: الف) تبانی بر گران فروشی: مکتب اقتصادی اسلام به دنبال روشی است که قیمت عادلانه را در بازار حاکم کند و هیچ گونه اجحافی به فروشندگان و خریداران نشود. بنابراین هر گونه تبانی صاحبان کالا بر گران فروختن غیر اخلاقی و گاه حرام شمرده شده است. عملکرد ائمه اطهار (ع) نیز حاکی از نپذیرفتن سودی است که از طریق به دست می آید. ب) استقبال از کاروان های تجاری: یکی از روش هایی که افراد سود طلب به کار می گرفتند و اسلام آن را مورد نکوهش قرار داد « تلقی رکبان » یا استقبال از کاروانهای تجاری است. این افراد معمولاً به انگیزه در اختیار گرفتن بازار کالایی، یا به عنوان واسطه برای انحصار گران، به پیشباز کاروان ها می رفتند تا قبل از اطلاع آنان از قیمت بازار، کالاهایشان را به پایین ترین قیمت بخرند. البته گاهی نیز عکس این مطلب اتفاق می افتاد و این افراد چون می دانستند با عرضه کالاهای جدید امکان کاهش قیمت کالاهای آنان وجود دارد پیشنهاد قیمت بالاتری به کاروان های تجاری می دادند و به احتکار آن کالاها می پرداختند تا قیمت بازار در اختیار آن ها بماند. اسلام با این تفکر و اقدام، مخالفت کرد تا عرضه و تقاضا از دخالت های ساختگی و مصنوعی مصون بماند و واسطه گری های غیر مفید از اقتصاد جامعه حذف شود. ج) واسطه گری غیر مفید: مکتب اقتصادی اسلام مردم را به کار، تولید و ارائه خدمات مورد نیاز جامعه فرا خوانده است. این دعوت برای تولید برخی از کالاها، در بعضی حالات و بر افرادی که توانایی آن را دارند واجب شده است: مانند نانوايي، زراعت، تولید مایحتاج مردم و... برای تحقق این اهداف و کار آیی آن، به مسئله توریع و تجارت نیز تاکید شده است ولی به واسطه گری غیر مفید نه تنها دعوت نشده بلکه در پاره ای از امور نهی شده است. از این جمله واسطه گری برای فروش کالاهای تولید شده توسط بادیه نشینان است که در فقه اسلامی تحت عنوان (بیع الحاضر للباد) مطرح گردیده است. حکمت نهی از این واسطه گری ها را، علاوه بر توصیه به انجام دادن کارهای تولیدی، می توان در تاکید و توصیه اسلام به مصنوعیت نظام عرضه و تقاضا و مکانیزم آزاد قیمت ها جست و جو کرد، زیرا روستائیان و بادیه نشینان معمولاً به کم ترین قیمت حاضر به مبادله می شوند و در کیل و میزان سهل گیرند و واسطه گران هر چند می توانند کالاهای آن ها را به بهای بیش تری بفروشند ولی علاوه بر امکان تبانی گروه از آنها با سایر فروشندگان اسلام رعایت حال مصرف کنندگات را نیز نموده است تا بتوانند در حالت عادی با قیمت مناسب تری کالاهای روستائیان را بخرند. د) حرص، ولع و رقابت های بی جا: در مکتب اقتصادی اسلام بر چند نکته در مورد رفتار بازرگانان تاکید شده است: ۱- معاملات آسان و همراه با رعایت حقوق دیگران انجام گیرد، چه برکت الهی در این روش است. ۲- فروشندگان به سود کم قانع باشند و خریداران از چانه زدن های بی مورد بپرهیزند. ۳- فروشندگان به همه مشتریان به یک چشم بنگرند و با همه انصاف رفتار کنند. ۴- به هنگام پشیمانی خریدار، حاضر به فسخ معامله (اقاله) شوند. ۵- کار خود را با دعا و نیایش و توجه و توجه به خداوند و آشنایی با دستورهای او آغاز کنند. ۶- برخلاف افراد حریص از زود رفتن به بازار و دیر بازگشتن از آن بپرهیزند. ۷- از معامله با افراد پست و دور از فرهنگ خودداری نمایند. ۸- حتی المقدور از انتخاب مشاغلی که آقار سوء روانی دارد بپرهیزند، از جمله از صرافیی، کفن فروشی، جواهر سازی، قصابی، خون گیری و... که در هر یک از این ها امکان سخت دلی یا آلوده شدن به معاملات ربوی و یا پستی کرا وجود دارد. از مجموع موارد مذکور می توان دریافت که اسلام با پیوند اخلاق و اقتصاد در صدد رشد و تکامل مادی و معنوی انسان هاست. در همه حالات توجه به منعم و رزاق بودن خداوند، زندگی را آسان تر و شیرین می کند. بنابراین دلیلی برای حرص، طمع، رقابت بی جا و برنامه ریزی های سوء وجود ندارد و مسلمانان با رعایت قوانین و توصیه های اسلامی می توانند در عرصه داخل و خارج سرفراز و مستقل به زندگی خود ادامه دهند. البته بحث از مکانیزم و الگوهای اسلامی فرصت دیگری می طلبد. ه) استفاده از شیوه های ناپسند: گاهی ظاهر قواعد و مقررات خوب است اما در پس آن شیوه هایی به کار گرفته شده که مورد قبول اسلام نیست. از این جمله: ۱- نجش: نجش عبارت است از این که فروشنده افرادی را استخدام کند که هنگام مراجعه مشتری به دروغ داوطلب خرید آن کالا- به قیمت بالاتر شوند یا به صورت رفاقتی این عمل را انجام دهند تا اشتیاق آنان به

خرید موجب تحریک خریدار و پیش دستی او در خرید شود. این عمل در فقه اسلامی حرام شمرده شده است. عمل مشابهی که از طرف خریداران ممکن است اتفاق افتد و خریداری به دروغ طلب خرید کالایی شود و قیمت پیشنهادی فروشنده را نپذیرد تا خریدار واقعی بتواند آن را با قیمت پایین خریداری کند نیز مصداق نجش شمرده شده است. ۱- ورود در معامله دیگران (دخول در سوم) به کعناى وارد شدن در معامله ای است که طرفین مشغول انجام آن می باشند. ۲- ستایش کالای خود و نکوهش کالای دیگران ۳- سوگند خوردن در معاملات ۴- شکایت از محدودیت درآمد و سود. (کرمی، پورمند، ۱۳۸۰، ۷۹-۱۱۱) مفاسد خوردن مال حرام: خوراکی که انسان می خورد به منزله بذری است که در زمین ریخته می شود، پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشد اثرش در قلب که به منزله سلطان بدن است، بصورت رقت و صفا ظاهر می شود، در این صورت از اعضاء و جوارح جز خیر و نیکی تراوش نمی کند. اما اگر خوراک پلید و حرام باشد قلب را کدر و تیره می نماید در این صورت قساوت و ظلمت، دل را فرا می گیرد و امید خیری به او نخواهد بود و پند و اندرز در آن اثر نمی کند. همانگونه که غذای فاسد و مسموم جسم انسان را بیمار می کند غذای حرام نیز روح انسان را فاسد می کند. مصادیق مال حرام مال حرام گاهی اوقات با مال حلال مخلوط می شود و آنرا تباه می سازد آنچه در ذیل آمده تنها شماری از مصادیق مال حرام است: بهره وری ناحق از حق الناس، کم فروشی، کم کاری، غش در معامله، خیانت در بیت المال، غضب مال، سرقت، رشوه خواری، خرید و فروش حرام (مسکرات و ..)، نپرداختن وام و قرض، نپرداختن زکات، نپرداختن خمس رسول خدا (ص) می فرماید: هر کس چهل روز حلال بخورد، خدای تعالی دل او را روشن می کند و چشمه های حکمت را از دل و زبانش جاری می سازد. رسول اکرم (ص): چیزی که بیش از هر چیزی مرا در مورد امتم بیمناک می کند کسبهای حرام، شهوت پنهان و ربا خواری است. امام علی (ع): ای کمیل! دل و زبان آدمی از غذا نیرو می گیرند و تغذیه می کنند پس اگر غذایی که استفاده می کنی حلال نباشد و از راه صحیح بدست نیامده باشد خداوند عالم تسبیح و سپاس تو را قبول نخواهد کرد. (رایحه ۱، معاونت امر به معروف و نهی منکر) راه های اثبات مشروعیت تجارت: ۱- برخی از آیات قرآن بر وفای به عهد و قرار دادهای عقلایی در بین انسانها دلالت دارد و تجارت را یکی از راه های جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران دانسته است. این آیات به ضمیمه تعریفی که از تجارت ارائه شد، به روشنی سود بازرگانی را تجویز می کند، زیرا علاوه بر توافق طرفین و رضایت آنها اقدامات تجاری اصولاً به انگیزه سود آوری انجام می گیرد و این شیوه عقلایی مورد نکوهش یا مخالف شریعت قرار نگرفته است. ۲- روایات فراوانی از پیشوایان دینی به دست ما رسیده است که علاوه بر تشویق مردم به حضور در صحنه ی کسب و کار، از آنان خواسته تا رزق و روزی خود را در مبادله با دیگران جست و جو کنند و کار مبادلاتی را که سود بیشتری دارد یا عام المنفعه است انتخاب کنند. از میان روایات مذکور به چند نمونه اشاره می کنیم: امام صادق (ع) فرمودند: مردی نزد رسول خدا (ص) از حرفه ی خود شکایت کرد. حضرت فرمودند: به خرید و فروش کالاهای مختلف پرداز و از هر کدام که سود بیشتری داشت ادامه بده. در این روایت پیامبر اکرم (ص) به لزوم سود آوری در مبادله و کسب و کار تصریح کرده اند و حتی به انتخاب سود آورترین آنها توصیه می فرمایند. امام کاظم (ع) فرمودند: «من طلب هذا الرزق من حله ليعود على نفسه و عياله كان كالمجاهد في سبيل...» کسی که روزی حلالی به دست آورد تا آن را در امور زندگی خود و خانواده اش خرج کند عملش مانند جهاد در راه خدا ارزشمند است. این روایت کسب رزق حلال را عبادت شمرده است و بازرگانی یکی از راه های کسب رزق حلال و تحصیل سود مناسب است. ۴- علاوه بر توصیه و تاکید آیات و روایات سیره ی عقلا نیز بر این مسئله بوده و شارع مقدس با آن مخالفت نکرده است. از این رو سودی که به طور متعارف و با توافق افراد در خلال فعالیتهای بازرگانی به دست می آید مشروع، قانونی و عقلایی است. ۵- با توجه به مطالب یاد شده مشروعیت اصل تجارت و سودی که در خلال آن حاصل می آید محرز و مسلم است. بازرگانی مانند بسیاری از امور دیگر در مکتب اقتصادی اسلام وسیله ی دستیابی به اهداف عالی است و رعایت نکردن چارچوب های شرعی احکام انحراف از مسیر دست یابی به این اهداف را فراهم

می سازد. اهمیت تجارت، در روایات: امام صادق علیه السلام می فرمود: «ترك التجاره نقيص العقل» رها کردن تجارت عقل را ناقص می کند و در جایی دیگر فرمود: «هر کس تجارت را رها سازد دو سوم عقلش رفته است. مگر نمی دانید که کاروانی از شام آمد و رسول خدا با آن کاروان معامله ای کرد و با سودی که به دست آورد، همه‌ی قرض‌هایش را پرداخت؟» روزی امام صادق علیه السلام در ایام حج، جوایز احوال یکی از یارانش شد. به امام گفتند: «او تجارت را رها ساخته است و سرمایه و استطاعت مالی برای انجام حج ندارد. امام فرمود: «تجارت را رها نکنید که خوار و ذلیل می شوید. تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد. با بررسی مجموع روایات موجود در روایات، چنین نتیجه می گیریم که اسلام می خواهد انسان از تلاش و فعالیت در زمینه مسائل تجاری و معاملات اقتصادی هرگز از پا ننشیند. همچنین نظر اسلام این است که سرمایه‌ها، به صورت متراکم و بی استفاده، در یک جا متمرکز نشود و با جریان پیدا کردن سرمایه، رونق و رشد اقتصادی در جامعه اسلامی افزایش یابد. از دیدگاه اسلام، تجارت و معاملات مالی و اقتصادی، مایه شکوفایی اندیشه و عقل نظری و کاربردی فرد و جامعه نیز خواهد شد، و بر همین اساس است که رها ساختن تجارت، رکود و خمودی عقل را به دنبال دارد. فاذا قضيت الصلوه فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله واذكروا لله كثيرا لعلكم تفلحون وقتی نماز جمعه برگزار شد، در زمین منتشر شوید و در طلب روزی به داد و ستد پردازید و خدا را بسیار یاد کنید. امید است رستگار شوید و اخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله و برخی برای تجارت سفر می کنند (و) از کرم خدا روزی می طلبند. عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «هیچ کس نیست که برای تجارت طعمی را از شهری به شهر دیگر از شهرهای مسلمین ببرد و آن را به قیمت خودش بفروشد، مگر این که جایگاهش نزد خداوند چون مقام شهید خواهد بود.» سپس این آیه را تلاوت کرد: (و اخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله... امام صادق (ع) می فرماید: نه دهم در آمد، در تجارت است. امیرالمومنین (ع) می فرماید: تجارت کنید، چون تجارت باعث می شود از آنچه در دست مردم است، بی نیاز گردید. ابی عماره بن طیار می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: ورشکست شدم تمام سرمایه‌ام را از کف داده‌ام و اهل و عیال بسیار دارم. امام صادق (ع) فرمود: برو مغازه‌ات را باز کن، بساط بگستر، ترازو بگذار و در انتظار روزی پروردگارت باش. رفتم، مغازه را باز کردم، بساط گسترانیدم و ترازو گذاشتم. مغازه‌داران همسایه‌ام از این که هیچ کالایی در مغازه ندارم، متعجب شدند. در این هنگام، مردی آمد و گفت: پیراهنی برایم خریداری کن. پیراهنی برایش خریدم و پول آن را گرفتم. سپس مرد دیگری مراجعه کرد و... آنگاه شخص دیگری آمد و گفت: اباعماره! دو عدل کتان دارم. آیا آن را از من می خری تا یکسال دیگر پول آن را پردازم؟ گفتم: آری، بیاور. کتانها را آورد و نسیه از او خریدم. پس از آنکه اورفت، یکی از بازاریان آمد و گفت: اباعماره! اینها چیست؟ گفتم: کتان است. گفت: نصف آن را نقد می خرم. پذیرفتم و پول آن را دریافت کردم. آن پول و بقیه کتانها تا یکسال نزد من بود. از آن پول لباسهایی خریدم و فروختم تا این که دوباره یکی از تجار معروف شدم. در اهمیت تجارت همین بس که امام صادق (ع) نیز برای تجارت سرمایه گذاری می کرد. محمد فرزند غدافر از پدرش این گونه نقل می کند: امام صادق (ع) ۱۷۰۰ دینار به من داد و فرمود: با این پول برای من تجارت کن من رغبتی به سود آن ندارم. هر چند سود معاملات دوست داشتنی است، ولی می خواهم خداوند متعال مرا در حال کسب ببیند. پس از مدتی، به حضرت عرض کردم: برای شما تجارت کردم و صد دینار سود به دست آوردم. حضرت بسیار خوشحال شد و فرمود: بر سرمایه‌ام بیفزای. این مال نزد پدرم بود تا از دنیا رفت. امام صادق (ع) برایم نوشت: خداوند از ما و شما بگذرد. ۱۸۰۰ دینار از مال من نزد پدرت بود، اکنون آن را به عمرین یزید بده. دفتر حساب پدرم را نگاه کردم، در آنجا نوشته بود: از مال ابو موسی امام صادق (ع) ۱۷۰۰ دینار نزد من است تا با آن تجارت کنم. با تجارتی که انجام دادم صد دینار سود به دست آمد. عبدالله بن سنان و عمرین یزید از این امر آگاهند. (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲) (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۴) تجارت و رشد عقل اجتماعی امام صادق (ع) چنان به تجارت اهمیت می داد که ترک آن را موجب نقصان عقل می دانست و می فرمود: خرید و فروش را ترک نگویند زیرا ترک آن از بین برنده عقل است. آن حضرت

همچنین فرمود: تجارت موجب رشد و شکوفایی عقل می‌گردد. امام صادق(ع) ثروتمندان بی‌نیاز از تجارت را نیز بدین امر سفارش می‌کرد. معاذ عبا فروش می‌گوید: امام صادق(ع) به من فرمود: معاذ! چرا تجارت را ترک کرده‌ای؟ آیا ناتوان شده‌ای یا بدان بی‌رغبتی؟ گفتم: نه ناتوانم و نه بی‌رغبت. امام فرمود: پس چرا تجارت را رها کرده‌ای؟! گفتم: در این زمان که قتل و لید اتفاق افتاده، منتظر دستورشما می‌م. من ثروت بسیار دارم. به اندازه‌ای که فکر نمی‌کنم تازنده‌ام بتوانم همه آنها را مصرف کنم. امام فرمود: تجارت رارهانکن زیرا عقل را ازین می‌برد. برای اهل و عیالت تلاش کن و از این که آنها برایت بکوشند، برحذر باش. از این احادیث درمی‌یابیم، تجارت فقط برای افزایش ثروت نیست بلکه وسیله‌ای برای رسیدن مردم و جامعه به نیازهایشان استدرسایه این کار عقل اجتماعی مردم شکوفا می‌شود و افکار واهی و آسایش طلبی از آنها دور می‌شود. بخور تاتوانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش چومردان، ببر رنج و راحت رسان مخنث‌خورد دسترنج کسان خدا را برآن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است. دادوستد پیامبر اکرم(ص) اسباط بن سالم می‌گوید: امام صادق(ع) از احوال معاذ کرباس فروش پرسید. گفته شد: او تجارت را رها کرده است. حضرت دو بار فرمود: «رفتاری شیطانی انجام داده است زیرا هر که دادوستد راترک گوید، دوسوم بینش اجتماعی‌اش را از دست داده است. آیا نمی‌داندرسول خدا(ص) هنگامی که کاروانی از شتران شام رسید، از آنان جنس خرید، با آن دادوستد کرد، سود برد و قرض خود را پرداخت؟ نظارت امام علی علیه السلام بر بازار مسلمینام باقر علیه السلام فرمود: «از برنامه‌های حکومتی امیرالمومنین علی علیه السلام این بود که هر روز صبح در حالی که تازیانه‌ای روی شان‌اش بود (تازیانه‌ای دو سر به نام سیبه) در بازارهای کوفه می‌گشت، بر سر هر بازاری می‌ایستاد و با صدای بلند می‌فرمود: «ای گروه تاجران! قبل از هر کار از خدا طلب خیر کنید و با آسان گرفتن در معاملات، برکت بجوید؛ دل خریداران را به دست بیاورید و با حلم و بردباری، خود را زینت بخشید؛ از دروغ و سوگند و ظلم بپرهیزید، با مظلومان به انصاف رفتار کنید و به ربا نزدیک نشوید.» آن‌گاه با خواندن آیه‌ای از قرآن کریم، بازاریان را به رعایت عدالت در معاملات توصیه می‌کرد و با خواندن دو بیت شعر، آنها را نسبت به عاقبت ناگوار گناه و حرام‌خواری آگاه می‌فرمود. بازاریان نیز سخنانش را گوش می‌کردند و سپس می‌گفتند: «ای امیرالمومنین، آنچه گفتی شنیدیم و فرمان می‌بریم.» امام صادق علیه السلام نیز در روایتی می‌فرماید: «روزی امام علی علیه السلام در بازار از کنار دکان قصابی رد می‌شد که شنید زنی در حال خرید گوشت، به قصاب می‌گوید کمی بیشترش کن. امام به قصاب فرمود: «گوشت بیشتری به او بده که این کار، مایه افزایش برکت است.» (بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۴، حدیث ۵) سفارش امیرمومنان(ع) به حمایت بازرگانان امیرمومنان علی ابن ابی طالب(ع) در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید: درباره بازرگانان و صاحبان صنایع توصیه می‌کنم که با آنان به خوبی رفتار کنی، چه گروهی که سرمایه‌شان را در شهر و دیار خود و چه آنها که در خارج از محل زندگیشان به تجارت و رفت و آمد می‌پردازند زیرا آنها آنچه مردم نیازمندند، از نقاط دوردست فراهم می‌آورند. بازرگانان از این جهت که خدمات مفیدی انجام می‌دهند و نیازمندیهای مردم را از نقاط دور دست فراهم می‌آورند، در اسلام محترمی و مورد حمایتند. البته برخی از مبادلات، هدفی سود جویانه دارد برای مثال در تجارت سرمایه‌داری گاه انتقال مالکیت به دفعات در خصوص یک کالا انجام می‌شود، بدون این که واسطه‌ها کار تولیدی و یا خدماتی درباره کالا انجام دهند. اسلام این نوع سودجویی‌ها را محکوم می‌کند زیرا با شرایط تجارت در اسلام منافات دارد. ابو حمزه می‌گوید: «سألته عن الرجل يتقبل العمل فلا يعمل فيه و يدفعه الى اخر يربح فيه قال: لا» از امام محمد باقر(ع) پرسیدم: مردی کاری را می‌پذیرد و بدون آنکه روی آن کاری انجام دهد با سود به دیگری می‌فروشد چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: چنین نشود. درسهایی از وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی (ره): آنچه در نظر شرع، حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند. با کمال جد و عجز از ملت‌های مسلمان می‌خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی نظامی و اقتصادی این بزرگ‌راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان و دل جان فشانی و

نثار عزیزان پیروی کنند. درباره مالکیت به دنیا ضد و نقیضی به چشم می خورد از جمله: ثروت مداری: اصل اقتصاد است و فقط باید به آن پرداخت، این عقیده حتی دین و اخلاق را نیز زایل کرده و نیازمندیهای اقتصادی می شناسد. مکتب کمونیسم حامی این نظریه است. باطن مداری: باید به تقویت باطن پرداخت و به این منظور همه گونه توجه و پرداختن به حایل دنیایی از جمله اقتصادی را باید حقیر و نادیده انگاشت. هندویسم و مکتب ریاضت از این نظر پیروی می کند. از دیدگاه اسلام: باید به امور دینی در کنار امور اخروی توجه داشت: زیرا زندگی دارای دو بعد مادی و معنوی است، اقتصاد و عبادت، هر دو مورد عنایت خدا است ولی اصل آخرت است نه دنیا. اصل حلال خواری: یکی از اصول مسلم اسلام اصل حلال خواری و پرهیز از حرام خواری است. غذای حلال و حرام در ساختار روحی آدمی موثر است و تاثیر تربیتی آن را نمی توان نادیده انگاشت. امام خمینی (ره) در فلسفه تاسیس حکومت اسلامی به این نکته توجه دارد. مالکیت اسلامی و نظام اقتصادی اسلام دارای ویژگیهای مخصوص به خود است. مالکان در این نظام به عنوان و کیلان خدا در میان بشر مسئولیت سنگین رسیدگی را بر عهده دارند. سرمایه دار مسلمان آزاد نیست تا از راه کسب مال کند، آن را به هر گونه مصرف نماید و به دلخواه خود بیندوزد. محدوده ی عمل او در مدار قانون اقتصادی اسلام است و گرنه حاکم اسلامی اموال او را به عنوان ثروت نامشروع باز خواهد گرفت. (مازندرانی، ۱۳۸۳، ص ۸۳-۸۴) امام خمینی (ره): این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمام مشکلات و پیچیدگیها در زندگی انسانها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاصی حل نمی شود و نخواهد شد بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویت نباید غافل بود که کلید دردها است. (صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۱۳) رشوه بیماری مهلک جامعه در جوامع امروزی به سلامت و بهداشت جسمی جوامع بیش از هر چیز می اندیشند و به آن اهمیت می دهند و این کاری است بجا و با ارزش لیکن از آن مهمتر سلامت روحی و اخلاقی جامعه و در راس آن درستکاری کارگزاران و دست اندرکاران آن است که اگر چنین نباشد جامعه به هلاکت و نابودی کشیده خواهد شد. یکی از عوامل بسیار مهم و خطرناک سقوط و زوال هر جامعه ای بیماری مهلک رشوه است. رشوه خواری علاوه بر اینکه امنیت اقتصادی و حقوقی جامعه را از بین می برد مانع بزرگی بر سر راه سازندگی و قانون مداری است. رشوه خواری وقتی در جامعه ای رواج پیدا کند حتی افراد شریف را هم وسوسه می کند و آنها را به فساد و تباهی و انحراف می کشاند و آنان را به دزدانی آبرو دار مبدل می سازد. مضرات رشوه رشوه چیزی است که انسان برای ابطال حق و یا احقاق باطل می پردازد. رشوه رسیدن به خواسته از راه غیر قانونی است. رشوه بجای توسعه اقتصادی به تخریب اقتصادی منجر می شود. رشوه نیروهای فعال و تلاشگر جامعه را به هدر می دهد و آنها را تنبل و تن پرور و شکمباره بار می آورد. رشوه درآمدی حرام است «و آثار لقمه حرام در اولاد ظاهر می شود» رشوه امنیت اقتصادی، حقوقی و اخلاقی جامعه را از بین می برد. رشوه باعث قانون گریزی و قانون شکنی و هرج و مرج می گردد. رشوه چون خوره رشته های وحدت و حاکمیت جامعه را می خورد و از بین می برد. در آیات و روایات رشوه خواری گناهی بزرگ است و به رشوه دهنده و رشوه گیرنده وعده جهنم داده شده است. آیا رشوه گیرنده مالک آن می شود؟ با توجه به آثار زیانبار لقمه حرام، شخص مسلمان هرگز دست به سوی حرام دراز نمی کند و از راه قمار، دزدی، تقلب، احتکار، گرانفروشی، ربا، زد و بندهای نامشروع، اشاعه فساد، تولید و فروش کالاهای فساد انگیز مثل مشروبات الکلی و همچنین رشوه خواری کسب ثروت نمی کند. ثروتی که از این طریق بدست آید حرام است و شخص شرعاً مالک آن نمی شود و موظف است در صورتی که صاحبان آن اموال مشخص باشند به آنان برگرداند و در صورتی که مشخص نباشد از طرف آنان به عنوان رد مظالم به مستمندان بدهد. در این مورد اگر علاوه بر اینکه صاحب اموال معلوم نیست مقدار اموال بدست آمده از طریق نامشروع هم معلوم نباشد باید خمس آن را در راه مصارف عامه که برای خمس تعیین شده پرداخت نماید. به موجب قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، مجازاتهای شدیدی اعم از جریمه نقدی، انفصال موقت و دائم از مشاغل دولتی، استرداد وجه ماخوذه، حبس و شلاق در نظر گرفته شده است. رسول اکرم (ص) فرمود: از

رشوه پرهیزید که آن کفر صریح است و هرگز صاحب رشوه صاحب رشوه بوی بهشت را نخواهد شنید. شیخ صدوق به اسناد خود از علی (ع) روایت کرده که فرمود: هر والی و صاحب منصبی که در برابر نیازهای مردم برای خود دربان قرار دهد خداوند در روز قیامت در برابر او و نیازمندیهایش صاحب و دربان قرار می‌دهد و اگر هدیه ای بپذیرد حرام خواهد بود و اگر رشوه قبول کند پس به خدا شرک ورزیده است. رسول اکرم (ص): چیزی که بیش از هر چیز دیگری در مورد امت از آن بیمناکم این کسبهای حرام، شهوت پنهان و ربا خواری است. (رایحه ۳ معاونت امر به معروف و نهی از منکر) جواز کسب در زمان پیامبر اکرم (ص)، حضرت به کسی که می‌خواست داد و ستد شروع کند، سفارشهایی می‌کرد و درباره آن از وی تعهد می‌گرفت. عبدالله بن قاسم جعفری چنین نقل کرده است: پیامبر خدا (ص) به حکیم بن حزام اجازه تجارت نداد تا این که از او چنین تعهد گرفت: ۱- معامله کسی که از خرید جنس منصرف شود را فسخ کند. ۲- کسی را که نتواند بدهی‌اش را پردازد، مهلت دهد. ۳- حق خود را کامل یا کمتر از آن بگیرد. (بیش از حقش دریافت نکند. امام صادق (ع) می‌فرماید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که خرید و فروش می‌کند، باید از پنج خصلت دوری کند و گرنه، خرید و فروش نکند: ربا، قسم، مخفی نگهداشتن عیب کالا، عیب گرفتن از کالا- هنگام خرید و تعریف کردن هنگام فروش. امام صادق (ع) همچنین می‌فرماید: امیر مومنان (ع) فرمود: کسی که دستورهای اسلام درباره تجارت را نمی‌داند، اگر به کسب و تجارت پردازد، به گونه‌ای در ربا غوطه‌ور می‌شود که خروج از آن بسیار مشکل است. هرگز کسی برای کسب در بازار نشیند مگر اینکه عقل خرید و فروش داشته باشد. تجارت یکی از ارکان مهم در زندگی انسان است که شکل اولیه آن با دادوستد کالا با کالا (پایپای) صورت گرفته است. تجارت نیز همگام با پیشرفت علم و تکنولوژی در دنیای مدرن، روند رو به رشد سریعی داشته است به طوری که در سال‌های اخیر توجه اکثر شرکت‌ها و بازرگانان را به خود جلب نموده است. «بازاریابی شبکه‌ای» یا همان تجارت الکترونیکی در فضای گسترده‌ی اینترنت مورد استفاده قرار می‌گیرد به دلیل وجود امکاناتی برای تبلیغات و برقرار کردن ارتباطات مؤثر در سطحی گسترده و کم‌هزینه در دنیای نامحدود اینترنت، شرکت‌های تجاری اقدام به ارائه کالا و تبلیغات و خرید و فروش‌های خود در این عرصه‌ی جذاب و پردرآمد نموده‌اند. در ادامه ضمن معرفی، به اختصار به مزایا و معایب یکی از شرکت‌ها و کمپانی‌هایی که به صورت اینترنتی با نام «گلد کوئیست» مشغول بازاریابی است می‌پردازیم. سپس به فتوای جمعی از مفتیان جهان اسلام در رابطه با چنین شرکت‌های هرمی با هر عنوانی که باشند خواهیم پرداخت. (پایگاه اطلاع رسانی اصلاح) تجارت اینترنتی به وسیله‌ی شرکت‌های هرمی تجارت یکی از ارکان مهم در زندگی انسان است که شکل اولیه آن با دادوستد کالا با کالا (پایپای) صورت گرفته است. تجارت نیز همگام با پیشرفت علم و تکنولوژی در دنیای مدرن، روند رو به رشد سریعی داشته است به طوری که در سال‌های اخیر توجه اکثر شرکت‌ها و بازرگانان را به خود جلب نموده است. «بازاریابی شبکه‌ای» یا همان تجارت الکترونیکی در فضای گسترده‌ی اینترنت مورد استفاده قرار می‌گیرد به دلیل وجود امکاناتی برای تبلیغات و برقرار کردن ارتباطات مؤثر در سطحی گسترده و کم‌هزینه در دنیای نامحدود اینترنت، شرکت‌های تجاری اقدام به ارائه کالا و تبلیغات و خرید و فروش‌های خود در این عرصه‌ی جذاب و پردرآمد نموده‌اند. در ادامه ضمن معرفی، به اختصار به مزایا و معایب یکی از شرکت‌ها و کمپانی‌هایی که به صورت اینترنتی با نام «گلد کوئیست» مشغول بازاریابی است می‌پردازیم. سپس به فتوای جمعی از مفتیان جهان اسلام در رابطه با چنین شرکت‌های هرمی با هر عنوانی که باشند خواهیم پرداخت. • گلد کوئیست چیست؟ می‌گویند گلد کوئیست، رؤیای ثروتمند شدن و تجارت از طریق اینترنت است. اما به صورتی کاملاً مخصوص، چند شرکت با نام‌ها و نشان‌های مختلف، تجارت اینترنتی می‌کنند که یکی از این نام‌ها گلد کوئیست است. Guest به معنای جستجو و Gold به معنای طلا- که به طور کامل به معنی جستجوگران طلا- است. شنیده‌ها حاکی از این است که دفتر مرکزی گلد کوئیست در هنگ کنگ است و نزدیک‌ترین دفتر نمایندگی آن به ایران در دبی است. کار آنانی که وارد شبکه می‌شوند فقط «بازاریابی» است و به این طریق مشتری‌های زیادی را به این شبکه وصل می‌کنند. طرف‌داران چنین شرکت‌هایی بیشتر افراد متوسط جامعه یعنی

کسانی که در رؤیای ثروتمند شدن هستند می‌باشند. • شرایط رد و بدل شدن پول تحقیقات نشان می‌دهد که این معامله توسط عده‌ای از افراد که دارای حساب‌های ارزی و کارت‌های اعتباری جهانی هستند، انجام می‌شود. به عبارتی بهتر؛ هیچ فعالیت پولی در شبکه بانکی ایران صورت نمی‌پذیرد. افرادی که وارد شبکه‌ی گلدکوئیست می‌شوند برای هر خرید پس از پرداخت پول به حساب این شرکت «ای، کُد»هایی که از طریق پست اینترنتی به آدرس واریزکنندگان دریافت می‌کنند که شامل کد و رمز مخصوص است. هر فرد جدید با وارد کردن این کُد در صفحه خرید سایت اینترنتی گلدکوئیست می‌تواند، عضو جدید و خریدار یکی از محصولات شرکت باشد. اگر کسی به مرحله‌ی دریافت پورسانت برسد، باید حسابی را در دویی معرفی کند تا پول به حساب او واریز گردد. آنان به خاطر این که روزی حساب‌هایشان مسدود نشود، تمامی عملیات بانکی خود را در خارج از ایران انجام می‌دهند. • برخی مزایای این طرح بنا به ادعای طرفداران شرکت‌های هرمی: ۱. کم بودن میزان سرمایه‌گذاری. ۲. در صورت بروز اشکال و نقض مقررات کمپانی مذکور از طریق پلیس بین‌المللی (انترپول) مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. ۳. حمایت کامل از لیدرهای اصلی و در اختیار قرار دادن جدیدترین اطلاعات به آنان و دعوت از افراد برای شرکت در همایش‌های بین‌المللی کمپانی. ۴. حذف واسطه‌های تجاری که باعث افزایش بی‌مورد قیمت محصول می‌شوند و ارتباط مستقیم افراد با کمپانی از طریق اینترنتی. ۵. تقویت بنیه‌ی مالی و بی‌نیاز نمودن افراد از وابستگی شدید به اقتصاد دولتی. ۶. سود بیشتر در ازای فعالیت زیادتر نه سرمایه‌گذاری بیشتر. ۷. داشتن یک سازمان قضایی مستقل و هم‌چنین داشتن نماینده‌ی حقوقی قضایی در دیوان لاهه. برخی معایب این طرح: ۱. طبق حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که فرموده است: «هر معامله‌ای که در آن شبهه وجود داشته باشد از آن خودداری نمائید.» چون در این سیستم شبهه‌ای جدی وجود دارد پرهیز از آن ضروری است. شبهه بدین شرح می‌باشد: از آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که بیع صحیح وقتی صورت می‌گیرد که دو طرف مورد معامله مشخص باشند و کالاهایی که مبادله می‌شود در دسترس باشد و شناخت واقعی از جنس بدست آید. نه به مانند شرکت مذکور قبل از هرگونه بیعی مشخص باید دو شاخه شش نفری را وادار به پرداخت بیع نماید. ۲. نحوه‌ی بازاریابی کمپانی در حال حاضر با فرهنگ عمومی جامعه‌ی ما مطابقت ندارد. انجام چنین کاری برای افراد ناشناخته و گمنام در جامعه که نگران لطمه‌دار شدن شخصیت خود نیستند شاید مشکلی ایجاد نکند، اما فردی که دارای موقعیت خوبی در اجتماع می‌باشد طبیعی است که انجام چنین تجارتی در اذهان عمومی به موقعیت او خدشه‌ی جدی وارد می‌نماید. ۳. طولانی بودن مدت ارائه پورسانت به افراد و همچنین ارسال محصول و نحوه‌ی رسیدن آن به دست مشتری در هاله‌ای از ابهام است که باعث سلب اعتماد در افراد شده است. ۴. نداشتن هیچ نوع تعهد نسبت به بازپرداخت سرمایه افراد در صورت انصراف از ادامه‌ی فعالیت. ۵. رأی قطعی علما و مفتیان مبنی بر حرام بودن کار در چنین شرکت‌هایی که در ادامه‌ی بحث قسمتی از آنان ارائه خواهند شد. ۶. در سیستم فوق ارزش سگه خیلی کمتر از ارزش کاذبی است که شرکت برای آن تبلیغ می‌کند. در برخی مواقع ارزش واقعی آن هنگام فروش به یک سوم تنزل می‌کند. یعنی فردی که ۶۰۰.۰۰۰ تومان برای خرید سگه پرداخت کرده است پس از تحویل گرفتن آن با مراجعه به بازار برای فروش، بهای آن تنها ۲۰۰.۰۰۰ تومان تعیین گردیده است! ۷. ارزی که از کشور صادر می‌شود با ارزی که در مقابل آن وارد می‌شود قابل مقایسه نیست و قطعاً تعادل اقتصادی کشور را به هم می‌زند. این امر به ضرر مملکت خواهد بود که به تبع آن مردم و حاکمان ضررمند خواهند بود. طبیعتاً در شرایط ناهموار اقتصادی نیز آن که بیشتر ضرر می‌بینند مردم، خصوصاً قشر متوسط و فقیر جامعه خواهند بود. مثلاً اگر کسی که در این چرخه شرکت می‌کند و افراد زیادی را هم با هزار تکاپو وارد این چرخه کرده‌است و همه‌ی آن‌ها ارزان‌ترین کالا که قیمتش ۶۰۰ دلار است را خریداری کنند، اگر تعدادشان به ۱۰۰ نفر برسد و آن فرد خوش‌شانس باشد که این شاخه‌ها متوقف نشوند، چیزی حدود ۶۳ هزار دلار ارز از مملکت خارج می‌شود. یعنی به عبارتی پنجاه میلیون و چهارصد هزار تومان که تنها «دو درصد» سود، عاید شما می‌شود. ۸. تأسیس این گونه شرکت‌ها براساس موازین شرعی و قانونی صورت نگرفته است و نمایندگی آن در کشور ما اجازه‌ی فعالیت ندارد. و هر لحظه احتمال برخورد قضایی

وجود دارد که در این صورت شخص چگونه می‌تواند جوابگوی سرمایه‌ی خود و زیرمجموعه‌های خود خواهد شد. ۹. این سیستم به مانند نردبانی است که با سرمایه افراد، عده‌ای کم از آن بالا می‌روند و سود سرشاری را نصیب خود و شرکت مذکور می‌کنند و حداقل سود حاصل را جهت تبلیغات و جذب افراد دیگر به حساب برخی افراد مورد نظر واریز می‌کنند که کاملاً با عدالت اجتماعی و سیستم اقتصادی کشورها در تناقض است و به جای پر کردن شکاف‌های طبقاتی به آن‌ها دامن می‌زند. شرکت زمانی پورسانت می‌دهد که شخص به غیر از پرداخت نمودن مبلغ عضوی خود باید دو شاخه‌ی ۳ نفری افراد را جذب کند. یعنی بعد از پرداخت حداقل چهار میلیون تومان به شرکت در مقابل آن جایزه‌ی ۲۵۰ دلاری که معادل ۲۲۰.۰۰۰ هزار تومان است دریافت می‌کند. با این حساب همه چیز به نفع شرکت گلدکوئیست طراحی شده است. اگر پورسانتی که به افراد در طبقات بالای هرم پرداخت می‌گردد احتساب گردد باز مبالغ مستقیمی به نفع شرکت باقی خواهد ماند و حداقل آن این است که شرکت از محل فروش سگه‌هایی با سه برابر قیمت واقعی آن‌ها پول خوبی را به جیب زده و برا یواسطه‌های خود از همان پول مبلغی به عنوان جایزه تعیین کرده است. ۱۰. محسوس نبودن کار کمپانی و عدم دسترسی مستقیم افراد به اعضای هیأت‌مدیره. این امر در شرایطی مشکل ایجاد می‌کند که افراد شرکت که پول به حساب آن‌ها واریز می‌شود، یکباره بخواهند کار خود را تعطیل نموده و با این فرض که قانون نیز کار آنان را پیگیری می‌کند، به هر ترتیب خود را از دست قانون پنهان نگه دارند. در این شرایط تکلیف سرمایه‌گذاران که در مناطق مختلف جهان سرمایه‌ی خود را تقدیم کرده و پول دوستان و اقوام خود را به حساب شرکت ریخته‌اند شکایت خود را به کجا ببرند و کدام وسایل جامانده را بفروش برسانند تا به سرمایه‌ی خود دست یابند؟ آیا هیچ‌کدام از واسطه‌ها آماده هستند قراردادی با زیرمجموعه‌های خود امضا نموده و به عنوان مثال با چک معتبر یا سفته‌ی بانکی و ... برگشت اصل سرمایه را در صورت پیش آمدن چنین مشکلاتی تضمین نمایند؟ و ... ۱۱. هدر دادن سرمایه فکری و عملی و علمی افراد. گزارشات حاکی از این است (۱) که درصدی از دانشجویان - که دارای آرزوهای دور و دراز برای زندگی خود هستند و نیز به دلیل آشنایی با اینترنت و ... جذب تجارت‌هایی از نوع فوق شده‌اند. آنان با جذب سرمایه‌ی خانواده‌های خود که اکثراً از طریق فروش طلای زنان خانواده، قرض گرفتن و ... به دلیل فقر مالی - تأمین کرده‌اند، سرگرم چنین مسائلی شده‌اند. می‌أسفانه گاه‌ها برخی از اساتید دانشگاه‌ها و معلمان و کارمندان سایر ادارات نیز که تحصیل کردگان جامعه محسوب می‌شوند به جای انجام خدمات در راستای وظایف شغلی خود به چنین تجارتی مشغول خواهند شد. اگر فرض را بر این بگذاریم که در پی تبلیغات سوداگران این تجارت ویران‌گر، مهندسان، پزشکان و سایر اقشار تأثیرگذار دیگر نیز به این تجارت روی بیاورند و طبق وعده‌های مبلغان مزبور دارای درآمدهای سرسام‌آوری شوند، آیا آماده‌اند در مقابل دست‌مزدهایی که تا کنون گرفته‌اند به خدمات‌رسانی بپردازند؟ با چه سرمایه‌ای می‌توان آنان را قانع کرد که از چینی سود سحرآسایی که با واریز کردن سرمایه‌ی نزدیکان و معتمدان خود به حساب شرکت به آن دست یافته‌اند دست بردارند. اگر چنین سود بالایی که از آن سخن رانده می‌شود، نصیب اقشار فوق نشود، چه کسی پاسخ‌گوی این شکست علمی و فرهنگی جامعه خواهد بود و تاوان آن را چه کسی پرداخت خواهد نمود. ۱۲. تجارت الکترونیکی از نوع گلدکوئیست تا چه زمانی ادامه خواهد داشت؟ آن‌چه که معلوم می‌باشد این است که جذب شدگان چنین تجارتی بیشتر قشر متوسط و از بین آنان نیز بیشتر جوانان خصوصاً آنانی که با اینترنت آشنایی دارند، هستند. با این فرض ممکن که کلیه‌ی افراد مثلاً در منطقه‌ی غرب یا جنوب کشور جذب شوند، آنان باید چه کسانی را جذب و پورسانت خود را به خاطر جذب چه افرادی دریافت دارند. آیا در چنین شرایطی فعالیت متوقف نخواهد شد و اگر پاسخ این باشد که چینی کسانی به مناطق دیگر رفته و افراد را جذب نمایند، آیا واقعاً به چنین شخصی در این تجارت مشکوک در منطقه‌ای که فردی او را نمی‌شناسد، باور خواهند کرد؟ اگر افراد آن‌جا نیز جذب شدند در آخر افراد پایین هرم باید دنبال چه کسانی بگردند؟ آیا تنها افراد پایین هرم که به دلیل هرمی بودن تجارت بیشترین تعداد جذب شدگان را تشکیل می‌دهند، ضررمند نخواهند بود؟ ۱۳. در تجارت فوق تولیدی رخ نخواهد داد و

کالایی نیز رد و بدل نخواهد شد. تنها آن چه کالا نامیده می‌شود، سکه‌هایی است با یک سوم قیمت واقعی آن که از طرف شرکت به افراد در سراسر جهان با دادن این انگیزه که در صورتی که دو شاخه‌ی ۳ نفره را مجاب به خرید نماید، جایزه‌ای به او تعلق خواهد گرفت. خریدار عملاً به دلیل قیمت بسیار پایین‌تر سکه‌هایی که خریده است توانایی فروش آن‌ها را ندارد و در نتیجه خرید و فروش تنها یک طرفه بوده است. تجارتی نیز که در آن تولید رخ ندهد و هدف تنها یافتن بازار برای سکه‌های یک طرف معامله باشد حداقل مسأله این است که در آن شبهه وارد می‌باشد. - موج فعالیت فعالان گلدکویست به حدی است که در دانشگاه‌ها و برخی ادارات کرمانشاه، به صورت علنی مباحث این فعالیت رد و بدل و هر روز مشتریان جدیدی به جمع گلدکویستی‌ها اضافه می‌شود. به گزارش خبرنگار دانشگاهی "مهر"، "در کرمانشاه، در حالی که بحث ممنوعیت فعالیت و دستگیری عوامل گلدکویست در محافل مختلف مطرح است فعالیت شرکت‌های هرمی (گلدکویستی) گسترش چشمگیری در استان کرمانشاه بویژه شهر کرمانشاه یافته است. فعالیت برخی مهندسی و پزشکان در گلدکویست سبب شده است، آنها به محض دریافت اولین حقوق، از رفتن به محل کار خود امتناع ورزند. یکی از پزشکانی که به گفته خود بیش از دو ماه است طبابت را کنار گذاشته به خبرنگار "مهر" گفت: ضرورتی برای ادامه فعالیت و زحمت نمی‌بینم. یک مهندس شهرسازی نیز که آشنایی با گلدکویست و نحوه فعالیت آن را مدیون یکی از همکارانش است، گفت: نزدیک ۲۰ سال تحصیل کرده‌ام اما الان می‌بینم به ساده‌ترین شکل ممکن می‌توان پول کلان به دست آورد که هیچ دردسری هم ندارد و مجبور نیستم صبح تا شب این همه به خودم فشار بیاورم. وی ادامه داد: الان یکی از دوستانم ۳ ماه است با گلدکویست کار می‌کند و در همین مدت کوتاه بیش از ۴ تا ۵ برابر سپرده‌ای که در این مسیر هزینه کرده برداشت کرده است. با این شرایط کسی دیگر حوصله فعالیت فکری ندارد. یک کارشناس اقتصاد نیز به خبرنگار "مهر" گفت: سرکار نرفتن فعالان شرکت‌های هرمی را بزرگترین ضربه به اقتصاد ایران دانست و گفت: تصور کنید نخبه‌ترین و شاخص‌ترین چهره‌های علمی و فرهنگی و حتی سیاسی کشور درگیر این فعالیت‌ها شوند و بدون کمترین زحمت پول هنگفتی به دست آورند، در این صورت علاوه بر فلج شدن اقتصاد، متخصصان کشور دیگر انگیزه‌ای برای فعالیت نخواهند داشت. (اینترنت. خبرگزاری مهر: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح) تعزیر در فقه اسلامی زبان عربی به معنی ادب کردن و گاهی به معنی بزرگداشت، یاری و منع کردن است، و در اصطلاح فقهی به نوعی از مجازات گفته می‌شود که بسته به رأی قاضی و با در نظر گرفتن میزان جرم و مقدار تحمل مجرم درباره او اجرا می‌گردد. بنابراین فرق اساسی تعزیر با سایر مجازات‌های اسلامی این است که حد، دیه و قصاص مجازات‌های معین و ثابتی است، ولی تعزیر مجازات آن دسته از جرایم است که مشمول این گونه مجازات‌ها نمی‌شوند. همان‌گونه که اشاره شد، تعزیر معنی عام و گسترده‌ای دارد، به طوری که شامل هر گونه تنبیه یا تادیب می‌شود و منحصر به تازیانه نیست، بلکه حبس، غرامت مالی، توقیف مالی، توبیخ و سرزنش علنی و آشکار، تبعید برای مدتی مشخص، بر کناری از شغل، ترک معامله و مرادها با مجرم و ... را نیز شامل می‌شود. (آیت ... مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۱۹۹-۲۱۳-۲۱۴) امداد غیبی بر اثر ترک غذای حرام برای کربلایی کاظم معجزه تاریخ معاصر کربلایی کاظم پنجاه سال داشت و کشاورزی ساده و بی سواد بود. روزی پای منبر روحانی مبلغی در می‌یابد که هر کس زکات مالش را ندهد مالش به حرام آلوده شده و امید خیری در او نیست. او از همان وقت تصمیم می‌گیرد از محصول کشاورزی خود هر ساله نیمی را به مستمندان ببخشد (بجای یک دهم یا یک بیستم محصول) روزی که خسته از کار خرمن کوبی به منزل بر می‌گردد در راه به امام زاده می‌رود و در آن جا دو جوان خوش سیما با او همصحبت می‌شوند و با فشردن دست روی سینه‌اش از او می‌خواهند که کلمات روی سقف امامزاده را بخواند. او که عامی و بی سواد است با تعجب احساس می‌کند برخی کلمات روشن را می‌تواند بخواند و سپس بی هوش می‌شود. وقتی به هوش می‌آید در می‌یابد که به یکباره حافظ کل قرآن شده و کلمات قرآن را بصورت خطوط نورانی از میان سایر کلمات تشخیص می‌دهد. به این ترتیب کربلایی کاظم در اثر اجتناب از مال حرام و گناه مشمول لطف خدا و اولیاء الهی می‌شود. کربلایی کاظم در سال ۱۳۰۰ هجری

قمری در روستای ساروق اراک به دنیا آمد و در محرم ۱۳۷۸ در قم وفات نمود. اغلب مراجع آن زمان کربلایی کاظم را مورد آزمایش قرار دادند و به این معجزه الهی اقرار نمودند. گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو ما راست در معنی و گنجت ازدهاست. گاهی ما انسانها تمام سرمایه ارزشمند عمر را صرف جمع آوری مال می کنیم و بدون توجه به حلال بودن، حرام بودن و شبهه ناک بودن آن فقط در فکر پر کردن حساب بانکی هستیم. سرانجام نیز وقتی جرس فریاد می دارد که بر بنیدید محمل ها... بدون آنکه اجازه داشته باشیم یک سکه از آن ذخیره ها را با خود این دنیا را با کوله باری از گناه و وبال ترک می کنیم. در حالی که اموال بجا مانده در حلال ترین نام به عنوان ارث به بازماندگان می رسد این ما هستیم که در سرایشی گور باید پاسخ اموال حرام را بدهیم. راستی! چه بسا کیسه های خالی خمس و زکات که از گورها آویزان شده است! ... داستان شریک بن عبدا... شریک بن عبدا...، فقیهی به ظاهر پارسا بود که مهدی عباسی تلاش می کرد پست قضاوت را به گردن او بگذارد و او امتناع می کرد. مهدی عباسی او را احضار کرد و او در میان پذیرش یکی از سه چیز مخیر نمود: ۱- منصب قضاوت ۲- تربیت فرزندان خلیفه ۳- پذیرش یک وعده دعوت خلیفه شریک به خیال اینکه پذیرفتن یکبار دعوت به دینش ضرر کمتری می زند آن را پذیرفت. خلیفه به آشپز مخصوص دربار دستور داد که انواع غذاهای لذیذ را برای این میهمان مهیا کند. آشپز به هنگام چیدن سفره گفت: شریک بعد از خوردن این خوراک روی سعادت را نخواهد دید. پیش بینی آشپز دقیقاً درست بود زیرا شریک پس از خوردن غذای حرام هم پست قضاوت را پذیرفت و هم تربیت فرزندان خلیفه را. شریک از اولاد سنان بن انس بود. لذا هنگامی که وارد بصره شد مردم او را با سنگ زدند و فریاد زدند: ای پسر قاتل امام حسین (ع). منابع و مأخذ: ۱- کرمی، محمد مهدی، پور مند، محمد، اقتصاد اسلامی، چاپ اول پاییز ۱۳۸۰، انتشارات سمت ۲- عرفانی، محمود، حقوق تجارت، جلد دوم، چاپ هفتم، ۱۳۷۴، انتشارات جهاد دانشگاهی ۳- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، چاپ چهارم، بهمن ۱۳۷۳، انتشارات صدرا ۴- مطهری، مرتضی، نظری به اقتصادی اسلام، چاپ چهارم، بهمن ۱۳۷۳، انتشارات صدرا ۵- شفیع مازندرانی، سید محمد، درسهایی از وصیت نامه امام خمینی (ره)، چاپ ۲۲، زمستان ۱۳۸۳ ۶- آیت... مکارم و سایر مولفان، جلد ۱۰، مالکیت حاصل از تجارت در اسلام ۷- بحار الانوار، جلد ۱۶ و جلد ۴۱ ۸- صحیفه نور، امام خمینی (ره)، ج ۴ ۹- سایت اینترنتی خبرگزاری مهر، www.mehernews.com - پایگاه اطلاع رسانی اصلاح ۱۱- رایحه ۱ و ۳ (معاونت امر به معروف و نهی از منکر منطقه بسیج خراسان رضوی)

مطهری و آسیب شناسی فرهنگ دینی

مطهری یکی از شخصیت‌های کم نظیر تاریخ معاصر تشیع است که آثار و نوشته‌هایش در میان علما، و شیعیان از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است سخن درباره این متفکر شهید زیاد گفته شده است اما با این همه، به نظر می‌رسد مطالعه و تحقیق درباره احیا، فکری و اعتقادی ایشان، نیاز جدی امور ما در نحوه پاسخگویی و مواجهه با مسایل جدیدی است که در حوزه و قلمرو و تفکر دینداری عرضه می‌شود. پیدایش نهاد مرجعیت و ظهور شخصیتی کم نظیر بنام سید جمال الدین اسدآبادی در تاریخ معاصر روحانیت مبدأ تحولات اجتماعی و سیاسی و فکری زیادی در عالم تشیع شد. تفکر سید جمال و نوع نگاه و تفسیر ایشان از دین و قلمرو آن، در نهضت مشروطیت توسط عده‌ای علما، تراز اول. چون مرحوم صاحب کفایه و نائینی خود را نشان داد با انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی خودش و شکست علما، در این مسئله، سبب شد علما، در مقام عمل خود را از صحنه سیاسی و اجتماعی بازنشسته اعلام کنند به کارهای سابق و اصلی خود یعنی تبلیغ و تدریس و تربیت محصل علوم دینی بپردازند اگر چه در این دوران تاریخی شخصیت‌های چون کاشانی و مدرس در صحنه سیاسی و اجتماعی روز حضور فعال دارند لکن باید گفت که این جریان غالب حوزه و روحانیت نبوده است. (۱) حاکمیت این نوع نگاه در مثنی سیاسی و اجتماعی علماء سبب شد گرایش‌های

اخباریگری در قالب ولایت‌ها شکل بگیرد که شدیداً موانع جدایی دین از سیاست و نفی دخالت در مسایل سیاسی و اجتماعی بودند به نوعی امام در نامه‌ای به کاشف الغطاء می‌فرماید: «حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد» (۲) از طرفی دیگر انحطاط هر چه بیشتر جوامع مسلمین در جهان امروز بستر دیگر تاریخی است که مرحوم شهید مطهری در آن بزرگ شد و تحصیل کرد. (۳). بنابراین مشکل نسل او انحطاط جوامع مسلمین و غیبت دین از زندگی اجتماعی و سیاسی انسان‌ها بود. اگر عده‌ای روشنفکر غیر دینی بودند که در طرح مشکل انحطاط مشکل را خود دین و حضور منفی آن در زندگی انسان می‌دانستند. ولی مطهری مشکل انحطاط از نگاه غیبت دین در زندگی انسان‌ها می‌دید. چرا دین اسلام علاوه در اعتقاد و ایمان قلبی ما به تکامل و جاودانگی آن در پاسخگویی به نیازهای بشر، آزمون موفقیت داده شده است و آن تمدن برخاسته از تعلیمات این دین که یکی از تمدن بزرگ و مهم جهان انسانیت بشمار می‌آید. اینجاست که مرحوم مطهری سخن از احیاء تفکر دینی به میان می‌آورد. اگر چه در نظریه احیاء تفکر دینی مرحوم مطهری متأثر از اقبال است که ایشان پیش‌تر از مرحوم مطهری بحث احیاء تفکر دینی را مطرح کرده است (۴) اما احیائی که مرحوم مطهری بدنبال آن بود متضمن ویژگی‌های خاصی است که آن را از مبحث فکر دینی و ارائه مدلی جدید از دین بود بر اساس این مدل دین سه رکن اصلی دارد: تجربه دینی، نظام اعتقادات دینی (معرفت دینی)، عمل یا سلوک دین. در این تلقی بنیان اصلی دین تجربه دینی است و نظام اعتقادات دینی به نحوی بنیان عمل و سلوک دینی نیز نیل به ساخت تجربه‌های دینی است (۵) اما فرآیند احیاء‌گری در نظر مرحوم مطهری به آن فریبی که اقبال مطرح می‌کردند نبود احیاء‌گری آنان به نوعی اجتهاد در اصول را هم در نظر می‌گرفت چه بسا در این نظام اعتقادات دینی مدل اقبال برخی از ثبات‌گذشته جای خود را به ثبات‌جدید بدهند یا بکلی کنار گذاشته شوند. اما در مدل مطهری فهم سنتی از دین در بخش ثبات‌اعتقادات دینی پذیرفته می‌شود. در فهم و تفسیر جزئیات است که باید به فهم جدی از آن دست یافت. بنابراین احیاء‌گری وی در چارچوب نظریه اجتهاد در فقه شیعه است و لذا فقه و سنت فقهی را جدی می‌گیرد و به نقد فقه و فقهاء می‌رسد (۶). ایشان اگر چه از انحصاری‌گری حوزه‌ها در فقه و اصول منتقدند اما انتقاد ایشان از این انحصار‌گرایی در این راستا است و به نوعی آفت زدائی از این تفکر است که در فرآیند احیاء‌گری باید این حصار گشته شود یعنی حضور علوم دیگر در مجموعه معرفتی و معارفی ما به کار آمدی تفکری فقهی و اجتهاد می‌انجامد که بعدی از فرآیند احیاء‌گری است که ایشان می‌کوشید بدان دست یابد. مطهری با خلوص نیت اعتقاد داشت که دین اسلام توان پاسخگویی به نیازهای امروز بشر دارد از این رو است که مسئله خاتیت و اسلام و مقتضیات زمان یا مسئله حجاب و نظام حقوق زن در اسلام و عدل الهی. برای ایشان مهم و ضروری می‌شود و یکی از محورهای مطالعاتی ایشان قرار می‌گیرد. در نظر ایشان آنچه دین از این توان به فعلیت انداخته است آفت‌هایی است که آن را گرفته است و مسئله احیاء تفکر دینی در واقع آفت زدائی تفکر دینی از آفت‌هایی است که حضور جدی آن را از صحنه‌های زندگی به دور انداخته است و ما را در بازگشت به متون اسلامی علی‌الخصوص قرآن و نهج‌البلاغه با مشکل روبرو کرده است. مرحوم مطهری بعد از طرح احیاء تفکر دینی در سال ۱۳۴۰ در سال ۱۳۴۱ به طرح مشکل اساسی در سازمان روحانیت می‌پردازد. در این سخنرانی که به صورت مقاله درآمده است در مجموعه ده گفتار به چاپ رسیده است در صدد این است که احیاء تفکر دینی و حضور زنده آن در زندگی انسان‌ها بدون اصلاح و آفت‌زدائی از سازمان روحانیت قرین موفقیت نخواهد بود روحانیت به عنوان رهبر دینی مسلمین، اقتدار معنوی زیادی در میان توده مردم دارند هر گونه حرکت اصلاحی در قلمرو تفکر دینی بدون هماهنگی با روحانیت و آمادگی آنان، گمان نمی‌برد موفقیت زیادی کسب کند به همین خاطر یکی از مهمترین آفت تفکر دینی را، آفت‌هایی می‌داند که بدنه حوزه‌های علمیه را در برابر سئوالات عصر جدید منفعل و غیر کارآمد می‌کند (۹) از جمله آفت مهم و اساسی حوزه و روحانیت را در نظام آموزشی حوزه‌ها می‌داند خود ایشان است نه نتیجه پرورش در سیستم آموزشی حوزه‌ها، نمونه‌اش تدریس زبان عربی در حوزه‌هاست که علی‌رغم زمان زیادی که صرف آموزش و یادگیری آن می‌شود اما نتیجه قابل توجهی بدست یک

طلبه نمی‌آید، یا محوری شدن حوزه‌های علمیه در علوم فقه و مفعول ماندن علوم دیگر است (۱۰) یکی دیگر از آفت‌های مهم در بدنه حوزه‌ها را مسایلی صنفی حوزه می‌داند از جمله مسایلی صنفی آفت‌ساز حوزه‌ها، وابستگی مالی حوزه‌ها به مردمان کوچک و بازاری است که روی آن حساسیت زیادی نشان می‌دهد اگر چه این مسئله را عده‌ای برای حوزه و روحانیت یکی نوع امتیاز تلقی کرده‌اند، این که روحانیت در اثر همین نکته توانسته است همیشه در طول تاریخ خود در مقابل حکومت جبار بایستد و مقاومت کند، اما مرحوم مطهری ضمن اذعان که، نکته مثبت این وابستگی مالی حوزه معتقدند: وابستگی مالی حوزه‌ها به مردم سبب شده است که روحانیت در تبیین و تبلیغ دین سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند. عوام همیشه با آنچه در گذشته با آن خو گرفته زندگی می‌کند هر چیز تازه‌ای را بدعت یا هوای و هوس می‌خواند اینجاست روحانیت نمی‌تواند در تحولات پیشرو و قافله‌سالار باشد و همواره سکوت را بر منطق، سکون را بر تحرک، نفی را بر اثبات ترجیح دهد زیرا موافق طبیعت عوام است. (۱۲) هـ مطهری در سال ۴۸۵۰ کتاب علل گرایش به مادی‌گری را منتشر کرد. وی در این نوع از مطالعاتش، در پی آسیب شناسی دینی و الهیاتی و اعتقادی و فرهنگی جامعه کنونی بود چرا جریان حاد مکتب‌های الهیاتی از چنین رونق و جذایت برخوردار نگشته است و به تفکر دینی اقبال نمی‌شود. (۱/۵) در نظر مطهری، نارسائی، مفاهیم کلیسا در معرفی خدا یکی از علل اصلی و بنیادین دین‌گریزی جامعه بشری امروز است تصویر انسانی از خدا گاه منضحک و غیر واقعی که در کتب مقدس آمده است آیا می‌تواند برای انسان‌هایی که از رشد عقلانی بالا برخوردارند اقناع‌آور باشد یا این تصور از خدا کرد که میان چشم راست خدا تا چشم چپش شش هزار فرسخ فاصله است، می‌توان یک نظام اعتقادی پذیرفت. مشکل آن وقت مضاعف می‌شود که خشونت کلیسا ضمیمه این مسئله باشد مکمه نفی‌ش عقاید و قوانین و آئین دادرسی خاص آن برپا می‌شود، تعداد قربانیانی که در اثر خشونت کلیسا سوخته و یا محکوم به مجازات‌های سنگین شدند رقم بالایی است (۴) بنابراین دانشمندان و محققان جرأت نداشتند بر خلاف اصول علمی معتقد کلیسا بیندیشند و سخن بگویند، یا به بهانه مبارزه با جادوگری چه جنایاتی در تاریخ بنام کلیسا ثبت شده است. (۲/۵) از دیگر علل و عواملی که مرحوم مطهری در این کتاب یاد می‌کند «نارسائی مفاهیم فلسفی، غرب است ایشان در این کتاب از نظام فلسفی هگل یاد می‌کند که کاملترین و آخرین نظام فلسفی در غرب است هگل وقتی درباره علل نخستین بحث می‌کند توصیه می‌کند که دنبال علت فاعلی نرویم» زیرا از طرفی ذهن به تسلسل راضی نمی‌گردد و ناچار علت نخستین می‌خواهد و از طرفی چون علت نخستین را در نظر گرفتیم معما حل نگشته و طبع قانون نمی‌گردد و این مشکل باز باقی است که علت نخستین چرا به خدا موجب سلب آزادی انسان می‌گردد. نظام‌های فلسفی غرب در رابطه با خدا و ماورائ‌الطبیعه علی‌رغم ادبیات حجیم و پیچیده‌ای که دارد از تحلیل آن بی‌توانند و این، یکی از زمینه‌های لازم فکری و ذهنی مناسب، برای مادی‌گری، و بی‌خدائی است، از این روست که ایشان معتقدند گام اول مبارزه در این راه، عرضه کردن یک مکتب الهی است که پاسخگوی نیازهای فکری و اندیشمندان بشر شد. در نظر ایشان حکمای اسلام، با الهام از قرآن و کلمات رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار توانسته‌اند مکتب مستدل و محکمی بوجود آورند که در معرفی خدا، و توان ارائه یک نظام اعتقادات عقلانی، آن مشکلات که در نظام مفهومی کلیسا و نظام‌های فلسفی غرب بود نداشته باشد و لذا توجه و رویکرد ایشان به فلسفه اسلامی مشاء، علی‌الخصوص حکمت متعالیه از این منظر قابل توجیه است و یکی از انگیزه‌های تألیف کتب اصول فلسفه در پاسخگویی به همین مسئله بوده است و همچنین نگارش مقدمه‌ای بر جهان بینی الهی (انسان، قرآن و انسان، ایمان، جامعه و تاریخ، حیات اخروی) برای همین هدف بوده است. (۳/۵) سومین عاملی که ایشان در این کتاب بحث می‌کند محیط اخلاقی و اجتماعی نا مساعد است. (۱۹) خدا محوری و زندگی متدینانه، مستلزم یک نوع زمینه‌ی خاص فرهنگی و اجتماعی است. انسانی که اسیر شهوات و مادی‌گری است آن زمینه لازم، برای رویکرد به خدا و دین را نخواهد داشت. ایشان معتقد بودند که جوامع امروز به فساد اخلاق مبتلایند. در چنین زمینه‌های بذر خدا خواهی و دین‌ورزی رشد نمی‌کند، لذا بحث فلسفه اخلاق و مسئله امر به معروف و نهی از منکر اخلاق جنسی، مسئله حجاب برای ایشان مهم و ضروری می‌شود. و

آثاری مهم در این رابطه از ایشان به یادگار مانده است. (۱۲) (۴/۵) از جمله عواملی که ایشان یاد می‌کند: نارسائی مفاهیم اجتماعی و سیاسی است (۲۱) در واقع منظور ایشان این است که در فلسفه سیاسی برای توجیه حکومت مطلقه و استبداد حکومت‌های مستبد از خدا مایه گذاشته‌اند و از این طریق حقی برای مردم قایل نشده‌اند بنابراین دولت می‌تواند بر روی حقوق سیاسی اجتماعی انسان پا بگذارد و این حق اولیه و طبیعی و الهی دولت است. در نتیجه، این تلقی پیش می‌آید که میان اعتقاد به خدا و حکومت استبدادی یک نوع ملازمه‌ای است، فلذا برای این که از حقوق و آزادی سیاسی و اجتماعی برخوردار باشیم باید به انکار خدا قایل شد. بنابراین بحث امامت و رهبری (۲۲) و مبحث، عدالت، حقوق مردم (۲۳) و حاکمیت یکی از موضوعات تلاش علمی و فلسفی وی قرار می‌گیرد. (۵/۵) عمل دیگری که در آسیب شناسی فرهنگ دینی از منظر مرحوم مطهری قابل مطرح است در رابطه با معرفی و تبلیغ دین است که ایشان از آن بنام (هرج و مرج تبلیغی) یاد می‌کند در این رابطه ایشان روی سه مسئله انگشت می‌گذارد. ۱- اظهار نظر غیر متخصص (۲۴) آفت مهم دخالت غیر متخصص در امر تبلیغ، ضعف منطق تبلیغ خواهد بود. این مسئله خود مشکلات عدیده‌ای را بار می‌آورد یعنی تبلیغ تبدیل به ضد تبلیغ می‌شود، مثل دیوانه‌ای که سنگی به داخل چاه می‌اندازد، چند نفر عاقل لازم است تا این سنگ را از چاه خارج کنند. از این رو نظر ایشان معطوف می‌شود به مباحث تبلیغ و روش تبلیغ، معرفی علوم اسلام، نقد سازمان روحانیت. ۲- زندگی یا خداپرستی (۲۵) گاهی تبیین و تبلیغ ما از دین به گونه‌ای است گویا رسالت دین حذف‌گرایز بشر از زندگی است از آنجا که زندگی بدون وجود غرایز ممکن پذیر نیست. بنابراین انسان مجبور است یا دین را بپذیرد و یا زندگی را، حال آن که رسالت دین محو‌گرایز نیست بلکه تعدیل و اصلاح و رهبری آن‌هاست. لذا یکی از محورهای مطالعاتی ایشان را رابطه بین دین و دنیا تشکیل می‌دهد، که در مجموعه بیست گفتار (۲۶) سیری در نهج البلاغه (۲۷) و در ضمن مباحث آشنائی با قرآن آمده است. ۳- جاذبه و کشش ماتریالیسم در مقطعی از زندگی معاصر از ناحیه خاصیت انقلابی و پرخاشگری و مبارزه طلبی که داشت می‌باشد نه از آن جهت که از تعالیم قوی و مستدلی برخوردار است، اما در عوض مفاهیم دینی در عصر ما از هر گونه حماسه‌ای تهی گشته است، یعنی مادر تبیین و تبلیغ دین به گونه‌ای عمل کرده‌ایم که خدا خواهی مساوی است با مسالمت جوئی و عافیت طلبی ساکت و ساکن و بی تفاوتی بودن، از مبارزات آزادی خواهانه و ظلم ستیزان پیامبران و پیروان آنان و آیات و روایات در این رابطه آمده است غفلت کرده‌ایم و حتی مفهوم چون تقیه که نوعی تاکتیک در مبارزه بی امان تشیع بود مفهوم ضد خود را گرفته است (۲۸) این جاست که نوع جدید از مطالعات ایشان شروع می‌شود عبارتست از: بازنگری در مفاهیم دینی چون زهد، تقوا، توکل، عدل، فطرت، عبادت، وحدت، انقلاب، قیام، تقیه، غیبت و جهاد و شهادت، تاریخ زندگی ائمه، و علی‌الخصوص توجه به نهضت عاشورا و نمایاندن جنبه‌های حماسه‌ای این واقعه عظیم انسانی، فلسفه تاریخ و نهضت‌های اسلامی، در نظر مرحوم مطهری لازمه هر حیات اجتماعی، آگاهی، جنبش و همبستگی است. یک مکتب موفق و پیشرو باید این سه لازمه هر حیات اجتماعی، آگاهی، جنبش و همبستگی است. یک مکتب موفق و پیشرو باید این سه ویژگی را داشته باشد. بدین جهت یک سری از مطالعات ایشان در این راستا معنی می‌یابد. (۲۹) ۶- یکی از آفات مهم روش شناسی مطالعات دینی سنت زدگی است و قوف بر تفکر سنتی اگر چه شرط لازم پاسخگوئی به سؤالات زمان است لکن تأکید افراط گرایانه بر آن، شخص را از فهم درست و واقعی پدیده‌های عالم و سؤالات جدید بشر را محروم می‌سازد. بدون شک بدون شناخت جنس و نوع سؤالات زمان خود نمی‌توان به دفاع از اندیشه دینی برخاست. سنت زدگی سبب می‌شود که عالم ما نتواند با عالم جدید مواجهه جدی داشته باشد پدیده‌های جدید و سؤالات جدید بشری بی پایه، فاقد اهمیت و گاهاً شیطانی عنوان کند. مرحوم مطهری از این آفت با عنوان‌های چون تحجر گرائی، جریان جمود، عوام زدگی اشعری‌گری و اخبار‌گری یاد می‌کند و خطر آن را خیلی جدی می‌داند در واقع این عناوین به نوعی اشاره‌ای به صورت‌های مختلفی از سنت زدگی است در عالم اندیشه کلامی بوجود آمده. اخبار‌گری نوعی از سنت زدگی که در عالم فقه و حدیث خود را نشان داد. کلمه تحجر گرائی و عوام زدگی هم مفهومی است که شامل هر یک از این صورت‌های سنت زدگی

می‌شود. این طیف آرا، پیشینیان را مقدس و نقد ناپذیر می‌انگارند لذا هر روشی که این حریم را بشکند مطرود واقع می‌شود یکی از روش فهم که طول تاریخ تفکر اسلامی داستان و ماجرای فراز و نشیبی دارد نقش عقل در فهم متون دینی ماست. اشعریان، اهل حدیث، اخباری‌ها به خاطر همین مسئله نقش عقل در فهم و تفسیر قرآن و سنت نادیده می‌انگاشتند. حالا این کار اینان ریشه در دغدغه خلوص دینی‌شان دارد یا احتراز از التقاط اندیشه‌های دینی با مفهوم نوین است یا در روحیه عافیت طلبانه و سهل‌انگار را نه و تقلید گذشتگان دارد، یا نه مهم نیست مهم این است که اینان با این کارشان مفاهیم دینی و اسلامی را از هر گونه تحرک و پویایی ارتباط بخشی با انسان امروز تهی می‌کنند. ۷- دومین آفت مهم روش شناختی که در آثار مرحوم مطهری به تواتر (لفظاً و معنأ) آماده است سنت زدائی یا به تعبیر خود ایشان «التقاط» است (۳۰) این روش از مطالعات در مقابل افراط گرائی سنت زدگی و در عکس‌العمل به آن، جانب تفریط را پیش گرفته است و از اهمیت تفکر سنتی غافل مانده‌اند، که علاوه بر عوامل گوناگون اجتماعی و شخصیتی، فرعی است از یک علت اصلی و محوری ریشه گرفته است و آن خود باختگی فرهنگی و غفلت از سنت فرهنگی خودی است (۳۲) دهه ۳۰ در تاریخ ایران یکی از دوران‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران است. ظهور تفکر مذهبی جدای حوزه‌های علمیه که در قالب انجمن‌های اسلامی مهندسین و پزشکان فعال بودند. یکی از این تحولات مهم در این سده تاریخی است. این جریان مذهبی نوظهور در نظر مرحوم مطهری بیش از آن که بیانگر تعالیم دین باشند مبلغ دینی‌اند که التقاطی است. رهبران این جریان که تحصیل کرده غرب بودند و متأثر از آن فرهنگ قرار گرفته بودند می‌کوشید اسلام از دیدگاه علمی مطرح کند و کتاب مطهرات در اسلام: عشق و پرستش، ذره‌ای بی انتها، راه طی شده، منابع مهم و اساسی این خط فکری است. این جریان مذهبی علی‌رغم نیت خیرخواهانه که داشتند و در مطرح کردن دین در آن فضای ضد دینی، عمل موفق‌تری به شمار می‌رفت اما به خاطر اصالت دادن به تجربه‌ها، از فهم و تبیین مسایلی چون وحی، ماورالطبیعت، خدا، ملائک عاجز می‌ماند در میان روشنفکران غرب هم «فرید وجدی، تا حدی سید قطب و محمد قطب و سید ابوالحسن ندوی» چنین مسیر را دنبال کرده‌اند که مرحوم مطهری در جلد ۵ اصول فلسفه و روش رئالیسم و به طور مفصل وارد نقد مبانی فکری و معرفتی این جریان می‌شود. دیگر جریان فکری التقاطی که در ادبیات دینی به عرضه ظهور یافت و باری خودش طرفدارانی قابل توجهی پیدا کرد. خط التقاط با شریک بود که در قالب جریان‌های سیاسی و مذهبی «سازمان مجاهدین خلق (منافقین) «فرقان»، آرمان مستضعفین و جنبش مسلمانان مبارز، می‌توان مشاهده کرد و سبب پیدایش ادبیات جدیدی در تاریخ اندیشه دینی ما شد که کتاب «تکامل» و «راه انبیاء، راه بشر» برداشتی از فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن، مالکیت، کار و سرمایه، نقدی بر انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم علل کندی و ناپیوستگی فئودالیسم در ایران محصول این ادبیات در تفکر دینی‌اند. مرحوم مطهری در برابر این موج جدید بنام التقاط آثار زیادی از خود بجا گذاشت. عبارتست از اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵، (۱۳۵۰)، شناخت (۱۳۵۶)، نقدی بر جهان بینی ۵ ج، فلسفه تاریخ، علل گرایش به مادی‌گری (۱۳۵۰)، اقتصاد اسلامی، نقد مارکسیسم (۱۳۵۶)، پیرامون انقلاب اسلامی، نهضت‌های اسامی درصد سال اخیر (۱۳۵۵) و نیز آشنائی با علوم اسلامی در ۳ جلد یکی از زمینه‌های فکری و ذهنی نگارش این کتاب بود. ۸- آنچه برخی از آثار اخیر مرحوم مطهری بر می‌آید ایشان در کار آفت زدائی از تفکر دینی، قدم بزرگی برداشته است. ستاد مطهری معتقد است: در اثر تحولات علمی و تکنولوژیکی که در زندگی امروز بشر افتاده است یک سلسله تردیدها و سؤال‌ها و شبهاتی را به وجود آمده که در قدیم نبود و جدید است همانطوری که خیلی از شبهات قدیم در زمان ما ارزش خود را از دست داده و قابل طرح نیست. تأمل در این مسایل جدید کلامی و تحلیل مبانی معرفتی آن‌ها و نیز تدبیر روی آورد و روش لازم در تحلیل آن‌ها، نیاز به تأسیس علم جدید است، در واقع تجدید علم در نظر ایشان تنها در مسایل نیست بلکه در روش و مبانی و ادله نیز تجدید می‌پذیرد یعنی ما در مقام اثبات و دفع شبهات نیاز به علم مستقلی داریم که جدا از کلام سنتی ماست و از روش و مبانی تازه‌ای برخوردار باشد، این سخن به نوعی تأکید بر ناکارآمدی نظریه و نظام‌های الهیاتی سنتی در جواب دهی به سؤالات عصر جدید است. به عبارت دیگر

متکلم در تبلیغ دین با توجه به تحولات نوین تکنولوژیکی بشر به ابزارهای تازه‌ای تمسک می‌جوید به احیاء و بازسازی اندیشه و حیات دینی در جامعه بر می‌آید. (۳۳) منابع: ۱- رک: تحول گفتمان فقه سیاسی شعیه، نجمه کدیور ۲- رک: نامه‌ای از امام به کاشف الغطاء ۳- انسان و سرنوشت، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۳۳- ۴۳۵- ۴- رساله دین شناخت، احمد نراقی، ۱۳۷۸ طرح نو، ص ۸۹- ۶- دین شناسی معاصر، مجید محمدی، نشر طره، ۱۳۶۷، ص ۱۷، ۱۲، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴- ۷- رک: مجموع آثار، ج ۲، ص ۶۳- ۸- ده گفتار، انتشارات صدرا، ص ۱۸۸- ۹- همان، ص ۲۳۸- ۱۰- همان، ص ۱۲۶- ۱۱- همان، ص ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۵۰- ۱۲- همان، ص ۵۵، ۲۵۰، ۲۴۲- ۱۳- علل گرایش به مادی‌گری، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، ص ۶۹- ۱۴- همان، ص ۷۹، نقل از تاریخ دین دوراست، ج ۱۸، ص ۲۵۰- ۱۵- همان، ص ۱۶۸۰- همان، ص ۱۷- همان، ص ۱۸۸۸- همان، ص ۲۲۲، اصول فلسفه، ج ۵، ص ۹- ۱۹- همان، ص ۲۵، ۲۳۵- ۲۰- فلسفه اخلاق، ۱۳۶۶، تعلیم و تربیت (سخنرانی ۵۲، ۵۹، ۴، تاریخ انتشار ۶۷، حماسه حسینی (۴۸۵۶)، تاریخ انتشار ۶۴) بیست گفتار امر به معروف و نهی از منکر، رک: ده گفتار، ص ۴۸-۷۲ و حماسه حسینی، ج ۲ ص ۱۸۱- ۷- ۲۱- علل گرایش به مادی‌گری، ص ۲۲- کتاب امامت و رهبری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۱ به بعد ۲۳- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۷- ۱۰۱- ۲۴- علل گرایش به مادی‌گری، ص ۲۱۴- ۲۰۹- ۲۵- همان، ص ۳۱۸- ۲۰۹- ۲۶- بیست گفتار، انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۱، صفحات ۷۹- ۶۰- ۱۷۰- ۱۶۰- ۲۷- سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۳۱۰- ۲۷۵- ۲۸- علل گرایش به مادی‌گری، ص ۲۴۶- ۲۳۹- ۲۹- پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸، ص ۱۹۳- ۳۰- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، انتشارات صدرا، ص ۱۱۱ به بعد- ده گفتار، ص ۸۸- ۸۵ و ۸۳- مجموعه آثار، ج ۲، ص ۶۷- مجموعه آثار، ج ۴ ص ۹۵۸-۹۶۱- علل گرایش به مادی‌گری، ص ۳۱، نهضت‌های اسلامی، ص ۷۴ و پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۶۲، جهان بینی توحیدی، ص ۸۳- ۳۱- علل گرایش به مادی‌گری، ص ۴ و ۲۲۳- اصول فلسفه، ج ۵، ص ۱۸۳، ۹، ۷- نقد مارکسیسم، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۴۹۷، علل گرایش به مادی‌گری، ص ۳۱، نهضت‌های اسلامی، ص ۷۴، پیرامون انقلاب اسلامی، ۱۶۲، جهان بینی توحیدی، ۳۲- ۸۳۱- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴- ۳۳- وظایف اصلی و وظایف فعلی، حوزه‌های علمیه، مجموعه آثار، ج ۱۴، نشر صدرا، ۱۳۷۰، ص ۴۹

آداب تعلیم در اسلام

احمد علی نیازی

مقدمه: اهمیت آموزش و وظیفه مقدس آموزگاری در اسلام، بر کسی پوشیده نیست. هر نعمت متناسب با خود شکر دارد. شکر نعمت دانش، گسترش و نشر آن در میان جامعه است (زکاة العلم ان تعلمه عباد الله) [۱] پیامبران معلّمان جامعه بوده‌اند و برای رشد معنوی و تزکیه روحی جامعه تلاش می‌کردند. [۲] از دیدگاه اسلام علم متاعی نیست که بتوان آن را با سایر متاعهای دنیا معامله کرد و برای خود مال و مقام به دست آورد. دانش هدیه الهی و تحفه‌ای از جنس نور است که به خواست الهی، دل‌های بندگان خاص خدا را روشن می‌سازد. [۳] (انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله ان یرید ان یرید) معلم متعهد با صاحبان مشاغل دیگر تفاوت دارد. او به دانش‌آموزان تنها اطلاعات انتقال نمی‌دهد. آموزگار الگوی آنان و مسئول پرورش استعدادهای علمی و معنوی آنان است. آموزگار با ایمان تنها درس فیزیک، شیمی، فقه، فلسفه و ... نمی‌دهد. او راه و روش انسان شدن و به مقام خلیفه الهی رسیدن را نشان می‌دهد. انجام چنین وظیفه‌های خطیر و مهم آداب و ویژگی‌های دارد. اسلام معیارها و ضوابطی که معلم را در راستای انجام این وظیفه مهم یاری رساند، معین کرده است. رعایت این موازین لازم است و غفلت از آنها زیانهای جبران ناپذیری به شاگردان وارد میکند. شرح این موازین در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد؛ تنها برخی از مهمترین آداب آموزش در اسلام با اختصار بیان میشود. اول: شایستگی برای تدریس معلم تا زمانی که به لیاقت خود برای تدریس مطمئن نشده است اقدام به تدریس نکند. درس داده بدون آمادگی هم

خیانت به شاگرد است و هم موجب ذلت استاد میشود. امام صادق - علیه السلام - به مفضل فرمودند: «تو را از دو خصلت که در آن هلاک افراد است نهی میکنم. اول باطل را به دین خدا نسبت دهی؛ دوم به چیزی که یقین نداری فتوا دهی». [۴] دوم: حفظ مقام و منزلت علم دانش سرمایههای کسب و کار نیست. علم امر مقدس و دارای منزلت رفیع است. پس دانشمند کاری نکند که با منزلت علم سازگار نیست؛ به طور مثال استاد بدون ضرورت و مصلحت برای تدریس به نزد شاگرد نرود و از اجرت گرفتن در مقابل تعلیم به خصوص در معارف دین بپرهیزد. امیرمؤمنان - علیه السلام - میفرماید: «دانشمند، حقیقتاً دانشمند نخواهد بود مگر اینکه در برابر (بذل) دانش خود چیزی از حطام دنیا نگیرد». [۵] سوم: بذل علم برای اهل آنامام باقر - علیه السلام - فرمودند: «زکات علم آنست که دانش خود را به بندگان خدا بیاموزی» [۶] هدایت و تربیت افراد موجب میشود که انسان در پاداش کارهای نیک آنان شریک باشد. استاد اگر شخصی را مستحق و مستعد دانش دید، از بذل علم به او دریغ نرزد؛ اما به نا اهلان که دانش را برای استفاده در راه ناردست میآموزند آموزش ندهد. از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - نقل شده است: «نهادن دانش نزد نا اهل همچون آویختن جواهرات، لؤلؤ و طلا - بر گردن میمونها است». [۷] چهارم: احترام به شاگردان استاد موظف است به شاگردان خود احترام بگذارد و از تحقیر آنها بپرهیزد. استاد دلسوز به آراء شاگردان خود توجه میکند و از این طریق به آنها اعتماد به نفس میبخشد. این عمل موجب رشد افکار و امیدواری شاگردان میشود. پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «به آنان که دانش میآموزید، احترام کنید» [۸] و نیز پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «هر کس به دانشجویی و اهانت کند به من اهانت کرده است». [۹] پنجم: تلاش برای تخلق شاگردان به صفات عالی و مکارم اخلاقتعلیم و تزکیه در اسلام مقارن و ملازم همدیگرند. [۱۰] از این رو استاد سعی در رشد معنوی شاگردان همگام با ترقی علمی آنان دارد. ششم: برابری بین شاگردان آموزگار نباید بین شاگردان در رفتار و توجه تبعیض قائل شود. حضرت امام صادق - علیه السلام - در تفسیر آیه «ولا تصعروا خدک للناس» میفرماید «مردم باید در بذل علم در نزدت برابر باشند» [۱۱] پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - میفرماید: «دورترین آفریدگان از خدا، دو کس است: کسی که در مجلس امر مینشیند و هر سخن ظالمانهای که آنها بگویند تصدیق میکند و معلم اطفال که بین آنها به برابری رفتار نمیکند و در مورد یتیم خدا را در نظر نمیگیرد». [۱۲] هفتم: پرورش فکری شاگردان استاد تنها به انتقال معلومات خود به شاگردان بسنده نمیکند؛ بلکه از طریق سؤلهای دقیق زمینه رشد فکری و خلاقیت آنها را فراهم میسازد؛ به علاوه از این راه میتواند استعدادهای آنان را کشف کند و به فعلیت برساند. استاد علامه جوادی آملی نقل میکند: وقتی که مرحوم علامه طباطبایی تفسیر المیزان را مینوشت سؤلهای درباره مطالب قرآنی و غیر قرآنی از ایشان پرسیده میشد. ایشان پاسخ به این سؤلهها را به شاگردان خود واگذار میکردند ... «ایشان همه این کارها را میکردند و بر آن اصرار میورزیدند تا دوستان و شاگردانشان متفکر بار آیند و رشد فکری و توانمندی علمی بیشتری پیدا کنند». [۱۳] هشتم: حق پذیری و انصافاستاد باید همیشه بر مدار حق باشد. اگر انتقاد شاگرد بر او وارد بود، به صراحت به آن اعتراف کند و نیز اگر در گذشته مطلبی را ناقص یا نادرست تقریر کرده است اصلاح کند و خطای نظر خود را به صراحت اعلام کند. [۱۴] نهم: صمیمیت با شاگرد استاد از طریق جوینا شدن نام، احوال و سراغ گرفتن از افرادی که غائبند نسبت به شاگردان اظهار صمیمیت و محبت مینماید. [۱۵] این کار علاوه بر تأثیر اخلاقی شگرف، شور و شوق علمی دانشجویان را افزایش میدهد. آیه الله جوادی آملی میگوید: وقتی پدرم رحلت کردند ما از قم به آمل رفتیم. در غیاب ما اساتید بزرگوار ما - مرحوم محقق داماد و مرحوم آقا میرزا هاشم آملی - رضوان الله علیها - برای بزرگداشت مرحوم پدرم مجلس ترحیم گرفتند این کمال شاگرد پروری و کمال بزرگواری بود. [۱۶] دهم: سادگی بیان و رعایت اعتدال بر استاد در هنگام تدریس لازم است از جملات فصیح و آسان استفاده کند. در توضیح و بیان مطلب از حد اعتدال خارج نشود و سطح فکری شاگردان را رعایت کند توضیح زیاده از حد نیاز، تکرار اختصار مخل به مطلب، شتاب در بیان و خروج از موضوع، از جمله آفات تدریس است. یازدهم: رعایت جهات معنویاز آنجا که تدریس و آموزش با انگیزه الهی عبادت است، شایسته است که آداب معنوی در آن مراعات شود. اموری از قبیل:

حضور در جلسه درس با طهارت، رو به قبله نشستن در صورت امکان، درس را با نام خدا آغاز کردن ستایش خدا صلوات بر محمد و اهلبیتش در ابتدا و دعا در پایان درس و ... [۱۷] دیگر اموری که رعایت آنها در تدریس شایسته است عبارتند از: رعایت موضوع مهم در تدریس، رعایت نوبت، اجازه سؤال و انتقاد رعایت نظم، بیان خلاصه مطلب، موعظه و سفارش به اخلاق نیک در ضمن درس، کوشش در اصلاح امر معشیت شاگرد و معرفی او برای استفاده جامعه در صورت صلاحیت، بیان حال نوابغ و شخصیت‌های علمی و سایر نکاتی که موجب تشویق شاگردان به آموختن و تلاش بیشتر آنان میگردد. [۱۸] فهرست منابع تحقیق ۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ج ۱، تهران: مکتبه الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق). ۲. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی؛ منیه المرید فی ادب المفید و المستفید قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲). ۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، ج ۶۹؛ تهران المکتبه الاسلامیه، چاپ دوم (۱۴۰۵ هجری. ق). ۴. محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱ - ۲. قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹). ۵. مهر استاد (سیر علمی و عملی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول ۱۳۸۱. ۶. برخوردار فرید، شاکر؛ آداب الطلاب (زندگینامه و دستورات آقا شیخ احمد مجتهدی تهرانی) تهران: ابرون، چاپ اول (۱۳۷۹). احمدعلی نیازی [۱]. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۱. تهران: مکتبه الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق)، ص ۴۱. [۲]. ویزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه: (پیامبر) مردم را پرورش داده و به آنان کتاب و حکمت را میآموزد. [۳]. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲)، ص ۱۴۹. [۴]. کلینی، محمدبن یعقوب؛ اصول کافی، ج ۱، تهران: مکتبه الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق). ص ۴۲. [۵]. محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، قم: دارالحدیث، چاپ اول، (۱۳۷۹) ص ۴۸۲. [۶]. اصول کافی، ج ۱، همان، ص ۴۱. [۷]. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، منیه المرید فی آداب المفید، المستفید؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲) ص ۱۸۴. [۸]. محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹) ص ۴۷۲. [۹]. برخوردار فرید، شاکر، آداب الطلاب (زندگینامه آقا مجتهدی تهرانی) تهران: ابرون چاپ اول (۱۳۷۹) ص ۷۰. [۱۰]. جمعه ۲ / [۱۱]. منیه المرید، همان، ص ۱۸۴. [۱۲]. محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، همان، ص ۴۷۲. [۱۳]. مهر استاد (سیره عملی و علمی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء؛ قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول (۱۳۸۱) ص ۱۳۴. [۱۴]. شهید ثانی، منیه المرید، همان، ص ۱۹۷. [۱۵]. شهید ثانی، منیه المرید، همان، ص ۱۹۴. [۱۶]. مهر استاد، همان، ص ۱۷۸. [۱۷]. شهید ثانی، منیه المرید، همان، ص ۲۲۰ - ۲۰۴. [۱۸]. همان، ص ۲۰۹ - ۱۸۹ آداب تعلم در اسلام مقدمه: به علت اهمیت و تقدس علم از نظر اسلام آداب و ضوابط خاصی برای تحصیل علم معین شده است. به طور کلی در اسلام رسیدن به اهداف به هر اندازه هم که مهم باشند، از هر راهی و با هر وسیله‌ای مجاز نیست. بلکه باید روش و ابزار رسیدن به هدف نیز پاک و فضیلت‌مندانه باشد. آداب آموزش در اسلام هم به جنبه اخلاقی و ارزشی تعلم و هم به شیوه‌های تسهیل آموختن و انتفاع بیشتر از عمر و کار علمی نظر دارد. پیش از شروع به تحصیل برای متعلم پرسشهایی مطرح میشود که پاسخ به آنها بسیار مهم است؛ زیرا نوع پاسخ به پرسشها در نتیجه کار تأثیر قاطع دارد. پرسشهای از این قبیل که چه کتابی بخوانم؟ چگونه درس بخوانم؟ از کجا آغاز کنم؟ معلم شایسته چه خصوصیات دارد؟ چه اموری باعث سرعت و کیفیت تعلم میشود؟ شرایط و ضوابط دینی و اخلاقی تحصیل کدام است؟ مادر این نوشتار با بهره‌گیری از آثار بزرگان و استفاده از منابع دینی به اختصار آداب و ضوابط تعلم را از نظر اسلام مورد بحث قرار میدهم. اول: انتخاب معلم شایسته اگر چه در بینش اسلامی مومن حکمت را بسان گمشده خود نزد هر کس یافت اخذ میکند؛ [۱] ولی لازم است در مورد استاد رسمی سعی شود فرد شایسته‌ای را برگزیند؛ زیرا اخلاق و روحیات استاد در شاگرد تأثیر عمیق دارد. در بعد علمی نیز به استادی ناشایسته اعتمادی نیست. علم غذای روح است، به دلیل اهمیت روح بیش از سلامت غذای جسم، تغذیه سالم و مناسب روح اهمیت دارد. [۲] سفارش پیشوایان ما این است که باید به نزد عالمانی برای کسب علم رفت

که انسان را از کبر به جانب تواضع، از سازشکاری به سوی اندرز گویی و از نادانی به دانش فرا خوانند [۳] و از فراگیری دانش از مدعیانی که از یقین به شک و از اخلاص به ریا، از فروتنی به تکبر، از نصیحت به دشمنی و از زهد به دنیا پرستی فرا میخواند نهی شده است. [۴] دوم: پرهیزگاری و تطهیر قلب دانشی که مایه هدایت و نجات باشد، بدون پرهیزگاری و پاکیزه نگهداشتن خود از آلودگیهای گناه میسر نمیشود. حضرت خضر - علیه السلام - به حضرت موسی - علیه السلام - سفارش میکند «بر دلت لباس پرهیزگاری بپوشان تا به دانش برسی» [۵] و امیر مؤمنان حضرت علی - علیه السلام - دانش را به رنگ آمیزی تشبیه میکند که بدون زدودن آلودگی، رنگ آمیزی صورت نمیگیرد. [۶] سوم: رعایت اولویتهای آداب مهم در کسب دانش رعایت اولویتهای است. هیچ عاقلی پیش از درمان مرض قلبی مهلک به علاج لکهای صورت نمیردازد. پیش از معرفت کافی نسبت به اموری که نجات از هلاکت ابدی و رسیدن به سعادت همیشگی در گرو آنست مانند شناخت اصول دین و وظائف اساسی دینی که واجب عینیاند - پرداختن به اینکه آیا در کره مریخ آب و حیات وجود دارد یا نه؟ امثال آن عین سفاهت است. امیر مؤمنان - علیه السلام - میفرماید: «عمر کوتاهتر از آنست که همه آنچه دانستش زیننده تو است فراگیری، پس به ترتیب اهمیت بیاموز.» [۷] چهارم: همت بلند در اسلام بلند همتی صفتی پسندیده است؛ به ویژه در فراگیری دانش طالب علم نباید به اندک قانع شود؛ بلکه باید همواره در رسیدن به مراحل عالیتر بکوشد. در مثل است که مرد با بال همتش پرواز میکند. [۸] و از امام حسین - علیه السلام - روایت شده است که فرمودند: از جهانیان در رسیدن به درجات عالی با دو چیز گوی سبقت را ربودم: حسن خلق و علو همت. [۹] پنجم: شکیبایی استقامت کلید پیروزی است. ضرورت صبر در کسب علم مضاعف است؛ زیرا تحصیل علم زمانبر و ملازم با دشواریها است. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - میفرماید: «هر کس ساعتی بر خواری تعلم صبر نکند تا ابد در ذلت جهل باقی خواهد ماند.» [۱۰] و امیر مؤمنان سفارش میکند که «بر دانشجو است که خودش را به جستجو دانش عادت دهد و از فرا گرفتن آن ملول نگردد و آنچه را فرا گرفته است، بسیار نشمارد.» [۱۱] ششم: تفکر جایگاه والای تفکر در اسلام روشن است، تا آنجا که «ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت شصت سال است» [۱۲] شرط لازم اتقان علمی و درک عمیق اندیشیدن است. صرف اندوختن مطالب و گفتههای دیگران، جمود بر آراء گذشتگان شخصیت زدگی و مرعوب شدن نسبت به اسطورههای علمی مانع رشد علمی است. امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمودند: «هر کس در آنچه فرا گرفته خوب بیاندیشد دانش او استوار گردد و آنچه را که هنوز نفهمیده خواهد فهمید.» [۱۳] هفتم: پرسشکلید گنجینه دانش دیگران سؤال است. ممکن است کسی که اهل علم است خود از حل مسائلی عاجز باشد و به راهنمایی دیگران نیاز داشته باشد، ولی حیاء بیمورد یا غرور و تکبر مانع شود که از دانش دیگران بهره گیرد. اظهار نظر چنین کسانی گاهی باعث هلاک دیگران میشود. پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - درباره کسی که به معروچی دستور داده بود غسل جنابت کند و این غسل باعث مرگ او شده بود؛ فرمودند: «او را کشتند. خدا آنان را بکشد؛ دوی درد درماندگی پرسش است.» [۱۴] هشتم: نگارش آیت الله جوادی آملی - ملظله العالی - میگوید: اگر طلاب علوم دینی واقعاً بخواهند راه سلف صالح را بپیمایند باید تقریر نویسی کنند تقریر نویسی بسیار خوب است و در موفقیت علمی نقش به سزایی دارد. اصل تقریر نویسی از زمان رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شروع شد. آن حضرت به یاران خود دستور داد برای استفاده بیشتر از سخنان او، از دست راست خود کمک بگیرند. [۱۵] (بنویسند) نهم: پنج عنصر در درس خواندن ۱. محضر علماء را دیدن و چگونگی استدلال، ورود و خروج در مسائل را از بزرگان آموختن؛ ۲. مکتب دیدن از طریق مراجعه به متون تا مبانی، لوازم و مقادانات یک نظریه درک شود این مطلوب در جلسه درس به دست نیاید زیرا در جلسه درس فقط عصاره مطلب ارائه میشود؛ ۳. مناظره و مباحثه با همتای خود برای کنکاش در آنچه از استاد فرا گرفته است؛ ۴. تدریس، تاتوانایی تدقیق، تلطیف و تزییل مطالب حاصل شود؛ ۵. تزییف و تألیف کتاب. بعضی فقط چند تا از این عنصرها را واجدند؛ اما بزرگانی چون مرحوم علامه طباطبایی، امام خمینی (قدس سره) و شهید مطهری همه این پنج عنصر را دارا بودند. [۱۶] دهم: پیش مطالعه شیوه بزرگان در تحصیل پیش مطالعه و آماده شدن برای حضور در جلسه درس بوده است. آیه الله

جوادی آملی میگوید: «غالب درسها را - الحمد لله - پیش مطالعه می‌کردیم؛ از این رو غالب عبادتها و مطالب کتب درسی با پیش مطالعه تقریباً برا ما حل میشد.» [۱۷] یازدهم: امور دیگری که در موفقیت تحصیل مؤثر است. الف) تقسیم و تنظیم اوقات به شیوه مناسب (برای حفظ سحرها، صبحگاهان برای درس، نوشتن در میان روز، و شبها برای مطالعه). [۱۸] ب) آموختن شفاهی و حضوری به جای استفاده تنها از شرح، نوار، فیلم پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «دانش را از دهان افراد فرا گیرید.» [۱۹] ج) شناخت آراء گوناگون و جمود نداشتن برای رأی فردی خاص: امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمودند: هان! خردمند کسی است که با اندیشه درست و نگاهی دور اندیش از آراء گوناگون استقبال کند.» [۲۰] فهرست منابع تحقیق: ۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الروضة من الکافی، ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم (۱۳۴۸). ۲. همان ج ۱. ۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۱۸، ۶۹؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه. (بی تا). ۴. همان، ج ۴۴، (۱۳۹۳). ۵. همان، ج ۶۹، (۱۴۰۵). ۶. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، قم دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲). ۷. محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱ - ۲. قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹). ۸. مهر استاد (سیر علمی و عملی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول. ۱۳۸۱ احمدعلی نیازی [۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، الروضة من الکافی، ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم (۱۳۴۸)، ص ۱۶۷. [۲]. سوره عبس / ۲۴. [۳]. محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹) ص ۳۳۴. [۴]. همان، ص ۳۳۴، حدیث ۹۲۴. [۵]. همان، ص ۳۶۰، ح ۱۰۱۷. [۶]. همان، ص ۳۶۰، ح ۱۰۱۴. [۷]. علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱. همان، ص ۳۳۸، ح ۹۳۳. [۸]. مجلسی. محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۱۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه (بی تا). [۹]. همان، ج ۴۴، ص ۱۹۴. [۱۰]. علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، همان، ص ۳۵۸، ح ۱۰۰۹. [۱۱]. علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ح ۱۰۱۰. [۱۲]. مجلسی. محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۶۹، تهران: المكتبة الاسلامیه، چاپ دوم (۱۴۰۵) ص ۲۹۳. [۱۳]. علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱. ص ۳۴۶، ح ۹۶۹. [۱۴]. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۴۰. [۱۵]. مهر استاد، تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول (۱۳۸۱). [۱۶]. مهر استاد، همان، ص ۱۳۸ - ۱۳۷. [۱۷]. همان، ص ۵۸. [۱۸]. شهید ثانی، منیه المرید، ص ۲۶۵. [۱۹]. علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ص ۳۴۰.

تأثیر نماز بر ابعاد شخصیتی و اعتماد به نفس جوانان

محقق: ملیحه زرگری

مقدمه محمد و سپاس خدایی را سزااست که شکر شاکرین و حمد حامدین و ذکر ذاکرین و سعی خالصین متوجه درگاه اوست. ستایش بیکران مرا و راست که در خلق خویش هیچ کاستی نگذاشت بل همه مخلوقات حتی پست ترین شان را به راستی بگذاشت. تسبیح لایتناهی بر آستان او که آدمی را در مسیر سعادت بر همه موجودات، ولایت و تاج خلافت در سیاره زمین بر او کرامت و خلعت «لقد کرمننا» بر اندامش عنایت و بعد از تکوین، مصداق «فتبارک» بر قامتش مقالت فرمود. حمد و آفرین بر ذات جهان آفرین که هستی را آمیخته با حکمت و تعالیم را برای بشر همراه با مصلحت و برای وصول به سربلندی و عزت توأم ساخته است. و درود بی پایان بر ختم پیامبران و فص رسولان و اهل بیت و پاکان که شریعت به دست ایشان پایان و حجت خدا به عصمت آنان تمام گردید. درود بی منت و سلام با عزت بر سالکان راه طریقت و شاهدان کوی حقیقت که سر در راه حفظ شریعت در کف اخلاص نهاده و نزد دوست تحفه بردند. با حمد بی انتهی بر ذات ربوبی و درود بی منتی بر شأن مصطفوی، مصحف بی مقدار نماز را محمد ساخته تا شاید از این فریضه الهی که بزرگترین و مهمترین فریضه در تمامی ادیان الهی تشریح شده، نفوس مستعده بهره گیرند. بر همه جوانان معزز و مکرم، معرفت به این نکته لازم است که در دین مبین اسلام، نماز لیک همه ذاکران، عمل آزادگان،

طواف عارفان، میقات کعبه عاشقان، سعی و صفای پاکدلان، پرواز بیدار دلان مقصد سالکان، داروی دلهای مجروح، شفای قلبهای محزون و تسکین دلهای مفتون است. نماز کمال عابدان و معراج عالمان، معبد عاشقان و گل خوشبوی بوستان قلب پاک جوانان است. جوان چون واجد قلب پاک و فاقد و فارغ از هر گونه ارزشهای ناپاک است می تواند با نماز، پلهای کمال را طی کند و به قله جمال باریابد. با برپایی نماز به مقام سروری و سیادت راه یابد و دعای اللهم اجعلنی للمتقین اماما (خدایا مرا پیشوای پرهیزکاران قرارده) را ورد کلام خود سازد. چون که هیچ عملی مثل نماز بینی شیطان را به خاک مذلت نمی ساید و توجهات الهی را نصیب انسان نمی سازد و هیچ بندهای جز از طریق نماز به مقام قرب نمی رسد. بسیار زیبا فرموده اند آن رهبر فرزانه که: «مبتدی ترین انسانها رابطه خود را با خدا به وسیله نماز آغاز می کنند. برجسته ترین اولیاء خدا نیز بهشت خلوت انس خود با محبوب را در نماز می جوید. این گنجینه ذکر و راز را هرگز پایانی نیست و هر که با آن بیشتر آشنا شود جلوه و درخشش بیشتری در آن می یابد».

پس بیانیم همت نمائیم که با تمسک به نماز به مقام قرب، راه یابیم و جوانی خویش را با سیره مردان الهی گره زنیم تا شاید در جهان جاودانی در منزلتگاه صادقان و صالحان منزل گزینیم که طوبی لهم و حسن مآب. چکیده تحقیق: اگر با این دیدگاه که "نماز کاملترین پاسخ برای عالیترین نیازهاست" به سراغ نظریات روانشناسان انسانگرا برویم، متوجه خواهیم شد، که چگونه مفاهیم متعالی نماز قابل مقایسه با هر یک از موضوعات مطرح در این گرایش غنی از روانشناسی است. بعنوان مثال اگر به آن قسمت از نظریات "گلدشتاین" که بهبود روشهای مقابله با مشکلات را شرط لازم برای نزدیک شدن به مفهوم خود شکوفائی می دانست توجه کنیم و به یاد آوریم که نماز چگونه به انسان احساس امنیت روان می دهد و توانایی مقابله در برابر استرس ها را فزونی می بخشد و یا اگر نظریه "کارل راجرز" پیرامون self-direction (توانایی فرمان دادن بخود) را با توانایی که شخص نماز گزار، به مدد نماز در کنترل نفسانیات خود، پیدا می کند. مقایسه نماییم تصدیق خواهیم کرد که همه تعالیم اساسی نظریه روانشناسی انسان گرا، را می توان در آموزشهای نماز پیدا کرد. حال با توجه به اینکه این فریضه سه بار در روز انجام می شود درباره برگزاری یا عدم برگزاری، اهمیت یا بی اهمیت بودن نسبت به انجام این فریضه، زمان برگزاری (اول وقت یا نامنظم)، هدف انسان از برگزاری نماز و استفاده از خدمات و امکانات جهت برگزاری این تکلیف، تاثیر آن بر میزان رشد انجام این فریضه، تبلیغات و اثرگذاری از طریق رسانه ها و جراید، بهینه شدن و نحوه اثرگذاری آن تحقیقاتی انجام داده ایم تا نظرات ما اگر مثمرتر باشد راهگشایی شود جهت شکوفایی نسل جوان انشاء... فصل اول - طرح تحقیق موضوع تحقیق: در این تحقیق درباره تاثیر نماز در ابعاد شخصیتی فرد و موفقیت او در جامعه بررسی می کنیم. میزان تاثیر برگزاری نماز بر روی مولفه های شخصیتی فرد در اجتماع بررسی می شود و نقش موثر نماز را از جنبه های گوناگون ارزیابی می گردد. اهمیت و فائده تحقیق: آگاهی از نظرات اқشار مختلف و تاثیر رابطه نماز بر بالا- بردن میزان عقیده و ایمان افراد به ما کمک می کند که بدنبال راههایی جهت ادای این فریضه باشیم و چگونه فرد را در مسیر نیل به سمت خودآگاهی و اعتماد به نفس قرار دهیم و ضریب سلامت از طریق تحکیم سلامت روانی جامعه باشیم. برای بیان اهمیت این موضوع کفایت به جمع نورانی "نماز گزاران اسوه" اشاره نماییم. چرا که همه این مؤمنین، از تمامی فرایندهای خود، با بهره از متکامل ترین پاسخ ممکن یعنی "نماز" برخوردار شده اند حقیقت، قاطعیت، نیکی، یگانگی و تمامیت، فرار از دوگانگی، کمال و همه فرا نیازهای دیگر، همگی در آموزشهای نماز حضور زنده و محسوس دارند و هر کس به فراخور حال خود، برای وصول هر یک از آنها چنانچه به نماز نزدیک شود، پاسخی عالی تر از حد تصور دریافت می کند و "نماز" تکرار شکوهمند درس خود شکوفائی در پیشگاه مبداء آفرینش است. اما مفهوم دیگر اینکه شخص نماز گزار ناگهان به یک احساس ابر آگاهی و هوشیاری بسیار بالا، سرخوشی و جذبه عمیق، در آمیخته شدن و همسو شدن پرا انسجام با همه عالم، دگرگونی در احساس زمان و مکان، دست می یابد. این تجربه قوی غالباً در افرادی که از نظر روانی کاملاً "سالم" هستند، رخ می دهد و قرار گرفتن در برابر این تجربه آثار مفید و دیر پای برجا می گذارد. اما چنانچه بخواهیم برای آن مفهومی جامع تر و

همه شمول تر را پیدا کنیم، کافیت که باز هم به "نماز روی نماییم و به آن بعد نماز توجه کنیم که غرق در مضامین عارفانه است. شاید کمتر کسی به این نکته فکر کرده باشد که منظور از کلمه "شما" در سومین سلام نماز (السلام علیکم و رحمه الله و برکاته) که تنها سلام واجب نماز است، به کیست! و این "سلام بر شما" خطاب به چه کسانی اطلاق می شود؟ عارفان نماز این سلام نماز را "سلام عارفانه" آن دانسته اند، که خطاب به همه هستی و آفرینش و خطاب به همه موجودات حاضر در آن، از ذرات کوچک اتمی گرفته تا کهکشانهای بی انتها سر داده می شود. چرا که همه این اجزای آفرینش، بدون استثناء مشغول حمد و ثنای الهی اند و پیوسته و مداوم، توحید را اقرار می کنند و شاید به واسطه این حمد و تسبیح دایم و ابدی، مورد خطاب تنها سلام واجب نماز قرار می گیرند. بدین ترتیب نماز گزار، پس از فرستادن سلام بر نبی گرامی اسلام (ص) (السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته) و سالام بر همه بندگان صالح خدا، از جمله خودش (السلام علینا و علی عباد الله الصالحین) سرانجام بر تمام اجزای آفرینش سلام می فرستند و این جلوه‌ای شکوهمند از "در آمیخته شدن و همسو شدن پر انسجام با عالم در خود دارد. و اضافه بر آن، این که نماز گزار حقیقی، یعنی آنان که به تعبیر امام صادق (ع)، "نماز عاشقانه" به جای می آورند در راز و نیاز با معبود خویش، به چنان جذبه و خلسه ای وارد می شوند و چنان از حیطه زمان و مکان خارج می گردند که حتی اگر تیر دردناک و سهمگین از پای مبارکشان بیرون بکشند، هرگز از آن سرخوشی و جذبه عمیق خارج نمی شوند. و چه عاشقانه بود نماز علی (ع) و چه زیباست تعبیر جاودانه علی (ع) از عشق.. آری! او که در قبله "نماز" به دنیا آمد و در محراب "نماز" رستگار شد و این گونه "عشق" را برای آفرینش، عظمت و معنا بخشید و جاودانه کرد. و چه ملکوتی است، نماز فرزند علی (ع)، حضرت امام زمان (عج)، که جهان در انتظار عدالتش خون می گیرد. هدف تحقیق: نماز بهترین طاعات و فاضلترین عبادات است، چنانکه در حدیث نبوی وارد شده است که نماز ستون دین است، هر گاه مقبول شد همه عبادات مقبول است و اگر مردود گشت همه عبادات مردود است و چون مقصد اصلی از نماز، یاد حق تعالی است و تجدید عهد با او و ثنای او از روی مسکنت و خشوع و سؤال مهمات از او با بتها و خضوع، پس هر آینه بنده را ناچار است از حاضر ساختن دل در آن، و فهمیدن آنچه می گوید بزبان... نیز در حدیث نبوی است که نیست هر بنده‌ای را از نماز او اثری و ثمری مگر آنچه که فهمیده است از آن و دل با خود داشته در آن و بروایت صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که همانا بنده را بالا برده شود از نمازش همه آن و نیمه آن، سه یک آن و چهار یک آن یا اندک آن و بالا برده نشود از نمازش مگر آنچه را که روی دل بر آن داشته است. در حدیث دیگر وارد شده است که هر که نماز گذارد و در آن با نفس خود سخنی نگوید از امور دنیا، یعنی جز بامر نماز نیندیشید و از علائق دنیوی در خاطر نگذارند، چون از آن نماز فارغ گردد میانه او و حق تعالی گناهی نماند، مگر آنکه آمرزیده شود. با توجه به اینکه اکثریت مردم ایران مسلمان و نماز یکی از واجبات دین بشمار می آید و همچنین نقش قشر جوان در جامعه از پررنگ ترین نقش هاست باعث ترغیب اینجانب جهت پیگیری موضوع نماز و تاثیر این مهم در شخصیت و اعتماد به نفس قشر جوان گردید. نظرسنجی و پرس و سواها از اقشار سنی متفاوت کمک شایانی در جهت تهیه و تنظیم این تحقیق به ما نمود. مسائل و فرضیه های تحقیق در این طرح از دو گروه متغیر استفاده شده است: الف: متغیرهای مستقل ب: متغیرهای وابسته الف: متغیرهای مستقل: تعداد دفعات برگزاری نماز اول وقت در روز - برگزاری نماز اول وقت در روز در مساجد ب: متغیرهای وابسته: اعتماد به نفس - نظم - تبلیغات فرهنگی - موفقیت - ارتباطات اجتماعی فرضیات تحقیق: جهت برقراری ارتباط بین متغیرهایی طرح فرضیاتی به صورت زیر تدوین شده است الف: بین برگزاری نماز و اعتماد بنفوس رابطه معناداری وجود دارد. ب: بین برگزاری نماز و نظم رابطه معنا داری وجود دارد. ج: بین برگزاری نماز و تبلیغات فرهنگی رابطه معناداری وجود دارد. د: بین برگزاری نماز و ارتباطات اجتماعی رابطه معناداری وجود دارد. ه: بین برگزاری نماز و تعداد دفعات برگزاری در اول وقت رابطه معناداری وجود دارد. و: بین برگزاری نماز در مساجد و موفقیت رابطه معناداری وجود دارد. روش تحقیق: در این تحقیق براساس فرضیات مطرح شده و طرح تحقیق پرسشنامه‌ای تهیه گردید و پرسشنامه‌های عودت داده

شده پس از جمع‌آوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل بر روی داده‌ها صورت گرفته است. این تحقیق بر اساس روش آماری - همبستگی رابطه ای تهیه گردیده است. و رابطه و تاثیر برگزاری نماز بر متغیرهای ذکر شده ارزیابی گردیده است. موانع و محدودیت‌ها با توجه به اینکه موضوع تحقیق جنبه مذهبی داشت در انتخاب افراد جهت تحقیق باید دقت بیشتری می شد و محدودیت وجود داشت زیرا پایبند بودن واقعی به اصول مذهبی یکی از جنبه‌های مهم این تحقیق به شمار می آمد. زمان انجام این تحقیق با توجه به جمع‌آوری اطلاعات خیلی کم بود. فصل دوم - مروری بر پیشینه تحقیق نقش نماز در شخصیت جوانانقال الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام): «الله الله فی الصلوة فانها عمود دینکم»: «خدا را، خدا را در نظر گیرید در توجه به نماز، که پایداری دینتان به نماز باشد». گر چه هر یک از احکام و فرائض دینی به جای خود از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار است، اما در این میان بعد از معرفت الهی هیچ فریضه‌ای به والایی مرتبه نماز نرسد. چرا که این، تنها نماز است که معراج مؤمن و عامل تقرب انسان وارسته، به خدا شناخته شده و معیار پذیرش همه واجبات قرار گرفته است. به این جهت آخرین پیام سفیران الهی، سفارش به نماز، این استوانه استوار دین بوده، چنانچه پرسش نخستین روز رستاخیز هم از آن خواهد بود. آری نماز، تنها محبوب دلدادگان به حضرت حق و روشنی دیده و چراغ راه پویندگان کوی دوست و محفل انس خلوت نشینان وادی عرفان است. آنان که زندگی را بی یاد او نخواهند و رستگاری خویش را با شهادت در محراب نماز بینند «فزت ورب الکعبه» و با تمام وجود در راه زنده داشتن نام و یاد خدای خویش و اقامه نماز و راز و نیاز با او کوشند و سرانجام خود فدایی راه نماز شوند «اشهد انک قد اقمت الصلوة» این همه، جایگاه ویژه و عظمت فوق العاده این فرضیه الهی را روشن می سازد و همگان را به تعظیم این عالیترین نمونه شعائر الهی وادار می کند، که هم خود، اهل نماز و راز و نیاز باشند و هم در جهت اشاعه فرهنگ نورانی نماز در جامعه تلاشی پیگیر نمایند، (الذین ان مکنهم فی الأرض اقاموا الصلوة)، تا به وظیفه دینی خود عمل نموده باشند و همواره مشمول رحمت بی پایان الهی قرار گیرند. و در این راستا فضیلت اهل قلم حوزه، رسالتی بس عظیم دارند که با تألیف و انتشار آثار ارزشمند دینی، فرهنگ نماز و انس با خداوند متعال را در جامعه دینی ترویج دهند و رایحه دلپذیر معنویت را به فضای جان همگان بویژه نسل جوان برسانند. برای پرداختن به این موضوع که نماز در ساختار شخصیت جوان، موجد چه آثاری بوده و نقش و تأثیر آن تا چه حدی است به نظر می رسد که تبیین و توضیح چند مطلب در این باب لازم و ضروری باشد. نخست حقیقت و روح نماز است و دیگری اهمیت دوران نوجوانی و جوانی و نیز روحیه انفعالی و تأثیر پذیری این نسل (نسل جوان) در مقابل عوامل خارجی است. به نظر می رسد تا وقتی که مطالب و مسائل مزبور روشن نشود و جایگاه خود را پیدا نکنند فواید و آثار این امر عبادی یعنی نماز در زندگی جوانان در پرده ای از ابهام خواهد ماند و قطعاً موضوع مورد بحث، موضع و جایگاه حقیقی خود را پیدا نکند. لذا به همین خاطر ابتدا به مطالب مزبور پرداخته، سپس ارتباط نماز با تعدیل و تکامل شخصیتی و ایفای نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی جوانان را بیان خواهیم کرد. روح و حقیقت نماز نماز لفظ و واژه‌های است که در متون دینی ما بعنوان «صلاة» از آن یاد شده و دارای معانی متعددی بوده که یکی از آن معانی، همین عمل مخصوصی است که به نام «نماز» در دین اسلام تشریح شده است. این لفظ در برخی از آیات به معنای سلام و تحیت آمده است آنجا که خداوند در قرآن می فرماید: *ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما*. «همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم بر او سلام گوئید» و در آیه دیگر با اشاره به همین معنی می فرماید: *هو الذی یصلی علیکم وملائکته* «اوست خدایی که هم او و هم فرشتگانش بر شما تحیت و رحمت میفرستند» و به معنای دعا هم در برخی از آیات آمده است. آنجا که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور گرفتن زکات داده می شود خداوند می فرماید بعد از گرفتن زکات برای آنها و در حقشان دعا کن. *خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وترکیهم بها وصل علیهم ان صلواتک سکن لهم*. «ای رسول ما، تو از مؤمنان صدقات را بگیر تا بدان واسطه نفوس آنان را پاکیزه سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن همانا دعای تو در حق آنان، موجب تسلی خاطر آنهاست». «صلاة» به هر

دو معنای مزبور که در حقیقت به معنای واحد بر می‌گردند که همان دعا باشد مورد بحث ما نیست بلکه مراد از «صلاة» همان معنایی است که با طریق مشخص و با ارکان مخصوص و جزئیات معین از طرف شارع مقدس، حقیقت پیدا کرده است و پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) آن حقیقت نازل را در عمل تشریح و خود، آن را تحقق عملی بخشید. نه تنها شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در طول عمرش به عمل بدان پای بند بود بلکه همه مسلمین موظف بودند که آن را شبانه روز پنج بار بجای آورند. اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق الليل. «نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب برپا دار» که این آیه اشاره اجمالی به نمازهای پنج گانه دارد. نماز با این شیوه مرسوم که مصداق آن برای همه مسلمین روشن و آشکار است چیزی نیست که مورد فهم و درک نباشد چون آنچه که از سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیتش استفاده می‌شود پر واضح است که این تلقی از نماز یعنی اعمال مخصوصه‌های که با تکبیرة الاحرام شروع و به سلام ختم می‌گردد. و این است معنای دیگری که از آیات استفاده می‌شود. آنچه که مسلم است این است که این عمل ظاهری که اصطلاحاً بدان نماز گفته می‌شود تمام حقیقت نماز نیست بلکه این صورت و چهره ظاهری آن است. نماز امری است الهی که تحقق آن همانند سایر امور دارای ظاهر و باطن است که در متون دینی به هر دو جهت آن اشارت رفته است. تصویر ظاهری نماز همان است که با اعمال مخصوصه انجام گیرد و حفظ آن نیز فرض و واجب است اما روح و باطن نماز عبارتست از: اخلاص، حضور قلب، ذکر خداوند و تعظیم در مقابل او، امید و دل بستگی به ذات ربوبی، اعتماد و رکون به وجود سرمدی و محو شدن در مقابل ذات یکتایی که در مقابل عظمت و جلالت او قیام نموده است. حقیقت نماز اعم از معنای ظاهر و باطن است و محدود و محصور نمودن آن به ظاهر، چون محدود نمودن حقیقت انسان و انسانیت او به جسم مادی است. همانطور که حقیقت انسان در این جسم خاکی و هیكل مادی قالب گیری شده و به اطوار مختلف و گوناگون درآمده و به این شکل ظاهری وجود یافته است چنانچه خداوند فرماید: وقد خلقتکم اطوارا «وبه تحقیق شما را به صورت گوناگون آفرید» حقیقت نماز هم چون سایر امور در باطن و روح او نهفته شده که این قالب و صورت را پذیرا شده است هرگاه آن حقیقت بخواهد در عالم خارج تحقق یابد قطعاً باید در همین طور و قالب خاص باشد و در غیر این صورت نماز نبوده بلکه پدیده دیگری است. هرگاه این قالب خاص و صورت ظاهری نماز با روح و باطن آن آمیخته و قرین گردد نماز حقیقت خود را یافته و تأثیر خود را می‌گذارد. در چنین صورتی است که این امر الهی، ستون دین قرار می‌گیرد. پس نمازی که فقط ظاهر داشته باشد و فاقد روح باشد معطی شی نخواهد بود. بنابر این قیام به ظاهر آن، تحرکی در نماز گزار ایجاد نخواهد کرد و از سوی ذات باری به این نماز اقبال و توجهی نیست چنانچه از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده که فرمودند: «خداوند متعال نظر نمی‌افکند به نمازی که آدمی دل خود را با بدن خود به نماز حاضر نکند». پس حقیقت نماز اعم از صورت ظاهری و معنای باطنی است و تمسک به هر یک از این دو بدون دیگری نماز نیست در نتیجه هم کسانی که به ظاهر آن تشبث جسته و از روح آن بی‌خبرند از حقیقت نماز غافلند و هم آنانکه نماز نمی‌خوانند و ادعا دارند که ما به معنا و حقیقت آن رسیده ایم معرفتی از نماز ندارند چون نماز در هر دو صورت فاقد حقیقت است. اهمیت دوران جوانی: بر هیچ اهل علمی پوشیده نیست که در شکل گیری شخصیت هر فرد، مقطع جوانی از جایگاه خاص و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شاید بتوان گفت که ثبات شخصیت هر انسانی در این سنین آغاز و به هر نحوی که شکل گیرد غالباً به همان صورت قوام یافته و تثبیت می‌گردد و به همین دلیل در روایات بر اهمیت و برتری این مقطع سنی تأکیدات زیادی شده و روانشناسان این دوره را حیات مجدد انسان نامیده‌اند. صاحب شریعت اسلام، حضرت خیر الانام که از سر چشمه وحی الهام می‌گرفت در تکریم و احترام به جوانان فرمودند: «فضیلت و برتری جوان عابد که از آغاز جوانی خدا را عبادت کند بر پیری که وقت پیری مشغول عبادت گردد چون فضیلت پیغمبران است بر سایر مردم» و در جای دیگر با اشاره به ارزش جوانی می‌فرماید: اغتمم شبابک قبل هر مک. «جوانیتان را قبل از فرارسیدن پیری غنیمت و قدر بدانید» و خطاب به والدین و مربیان در برخورد با جوانان و نوجوانان می‌فرماید: «به شماها در باره نوبالغان و جوانان به نیکی

سفارش می‌کنم که آنها دلی رقیقتر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخنان مرا پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آیه ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهن سال و پیر که مدت زندگی آنان به درازا کشیده و دچار قساوت قلب شده‌اند سخن گفت: «همه این سخنان گوهر بار که در خطاب به مسلمانان تأکید داشتند علاوه بر سیره عملی و برخورد بزرگوارانه و محترمانه‌ای که با جوانان داشته‌اند حاکی از حساسیت عنفوان جوانی است. بنابر این از منظر علم و دین، در تمام عمر و طول حیات انسانی هیچ برهه‌های مهمتر از دوره نوجوانی و جوانی نیست. یکی از روانشناسان معروف غربی بنام دکتر «مای لی» در اهمیت این دوره از عمر آدمی چنین می‌گوید: «در نوجوانی مسأله شخصیت و هویت با شدت تمام از نو وارد میدان می‌شود پس نوجوانی و جوانی یکی از مراحل و مراتب بارور هستی است که طی آن ساختهای قطعی شخصیت و هویت بزرگسال تثبیت شده یا دوباره مطرح می‌گردند» انعطاف پذیری روحیه جوانان: نسل جوان تنها قشر منحصر به فردی است که بیشترین روحیه تأثیر پذیری را داراست شفافیت روحیه جوانان و حساسیت ایشان، عامل اصلی توجه دستگاههای تبلیغاتی استکبار و بنگاههای فرهنگی غرب، برای سوق دادن آنان به انحرافات اخلاقی و اهداف پلید خویش در طول تاریخ بوده است. درست از زمانی که دنیای غرب در اثر تحقیقات و مطالعات خود به این نتیجه رسید که جوانان آسیب پذیرترین قشر هر جامعه اند با تشکیل بنگاههای فرهنگی تبلیغی همه همت خود را در به دام انداختن آنان به فساد و تباهی تحت عنوان آزادی و عناوین مقدس دیگر به کار گرفت تا اینکه به اغراض استکباری و سلطه طلبی خود دست یازد. اگر چه غرب در القای فرهنگ خود به کشورهای اسلامی از راههای متعدد و در سطوح مختلف وارد عمل شده است ولی تاریخ بهترین شاهد و گواه است که نفوذشان بیشتر از طریق جوانان تحصیل کرده یا عوام مقلد (جوانانی که به مبانی دین آشنایی چندانی ندارند) بوده است که سقوط اسلام در اندلس (اسپانیای فعلی) یا سلطه غرب بر مسلمانان الجزایر بهترین نمونه تاریخی است. روح ظریف و باقد است، احساسات پاک و با لطافت، عواطف زلال و با صداقت، جوان را چون گلی شکفته و با طراوت نموده است که بیشترین تأثیر پذیری را برای پژمرده شدن داراست. تشبیه نوجوان و جوان به نهال نارس در کلمات معصومین، حاکی از همین مطلب است که او را میتوان به هر جهتی هدایت نمود بر خلاف درخت تنومندی که کسی قادر به جهت دهی او نیست مگر با بریدن تنه آن درخت. بنابر این جوانی با نوعی اثر پذیری روحی و حالات انفعالی و تشویشات ذهنی همراه و آمیخته است که کمتر صبغه و رنگ عقلی و استدلالی دارد. به همین جهت عوامل خارجی در جهات مثبت یا منفی بیشترین اثر را در او میگذارد. آنچه که از دیدگاه اسلام مهم است سوق دادن او به سوی تکامل انسانی و اهداف متعالی است. سنت و سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و اولاد طاهرینش نسبت به جوانان، مبین همین نکته است. پس صرفاً بکار گرفتن احساسات جوانان و تشویق و تحریص آنان از قدرت احساسی و عاطفی مقصود شارع مقدس نیست بلکه سوق دادن آن در قلمرو دین و عقلانی نمودن اهداف عالی انسانی، همه همت رهبران دین میباشد و ادعای ما این است که همه تعالیم دین و احکام الهی خصوصاً نماز در همین راستا بر مسلمین فرض و واجب شده است. نیازهای غریزی و فطری جوانان و پاسخ آنها تمهید مقدمات و مطالبی که ذکر شد میتوان گفت که فلسفه همه عبادات دینی در این نکته معطوف است که متأثرترین قشر یعنی جوانان را مؤثرترین قشر در اجتماع انسانی قرار دهد. چون احساس به یک تکیه گاه محکم و امنیت و آرامش در پناه آن تنها عنصری است که میتواند به جوان اعتماد و اطمینان بخشیده و او را از اضطرابات درونی و تشویشات ذهنی رها سازد. همه مشکلات و معضلات روحی و روانی که هویت او را در معرض خطر انداخته و ثبات شخصیت او را از کف و شربوده و خلاء عظیمی را در او ایجاد کرده ناشی از نداشتن یک ملجاء و عدم دست یابی به یک پناهگاه دائمی و مستحکم است. همه صاحبان مکاتب کوشیده‌اند تا به نحوی این آتش احساسات درونی را خاموش و یا حداقل از شعله‌های آن بکاهند. به همین خاطر راه‌حلهایی چون آزادی بیقید و شرط جوانان در ارضای هواهای نفسانی و غرایز حیوانی و سوق دادن و جهت دهی ایشان به میخانهها و کاهوارهها و صدها طرق دیگر را بعنوان

پناهگاه ارائه دادند اما پس از رویکرد جوانان به آن مأمونهای بظاهر مستحکم، سقفهایشان فرو ریخته و به واهی و خیالی بودن آنها پی برده‌اند. چون با ارضاء نیازها و دفع هواهای نفسانی، اهداف خود را تأمین شده نمی‌یافتند. «امروزه اشتیاق شدید جوانان سراسر جهان به شنیدن موسیقی و پوشیدن لباسهای جین که زبان حال میل به آزادی از قید و بندها و تحرک و تکاپو و اعلام استقلال یک تنه از قید ضوابط و معیارهای اجتماعی است کاملا واضح است. جوانان در زندگی و حیات جوانی خویش امور زیادی را در حال تجربه کردن می‌باشند و چون سایر افراد جامعه اما عاطفی و احساسیتر از دیگران در صدد دست یابی به امری است که قلبش را بدان واسطه تسکین بخشیده و نوعی آرامش را تحصیل نماید و لیکن به هر چیزی که روی می‌آورد بعد از مدت کوتاهی در می‌یابد که آن عنصر، مطمئن و واقعی نیست. البته تشخیص این امر در ابتدای سنین نوجوانی و جوانی بسیار دشوار است شور و هیجان جوانی در جوانان غالباً فرصت تعقل و اندیشه اینکه انسان برای یک زندگی و حیات طولانی و اهداف متعالی خلق شده را از او سلب کرده و به همین خاطر او بعد از تجربه عملی، به پوچی و بیپایگی بسیاری از مأمونهایی که بدان پناه آورده است پی خواهد برد. و دشمنان دین خصوصا غرب به خاطر درک همین نیازهای فطری و غریزی جوانان تلاش زیادی انجام می‌دهند تا این گرایشها را به جهاتی که اهداف آنها را تأمین میکند سوق دهند و آنها را از کمالات معنوی و دینی منحرف سازند. کسی که خود مدت زیادی از عمرش را در میان غریبها سپری کرده و الان هم زندگی خود را با آنها در حال تجربه کردن می‌باشد قضاوت و داووریش چنین است که گوید: «در شیوه زندگی کنونی غرب کشش و گرایشی هست که افراد جامعه را به زیستن در لحظه کنونی فارغ از همه تاریخ و گذشته و غرق شدن در طلب سرفرازیهای لحظهای و لذت حسی آنی و میدارد. پرستش قهرمانان ورزشی و میل به رکورد شکنی دایمی و فایق آمدن بیوقفه بر طبیعت نشان دهنده یک وجه از این دل مشغولی به تن است در حالی که جنبه بسیار ویرانگرتر همین گرایش را میتوان در استفاده از مواد مخدر و طبعاً مشروبات الکلی، روابط جنسی آزاد و نظایر آن دید که تماما از تلاش نفس برای غرق نمودن خود در لذتهای آنی جسمی و غریزی حکایت دارد. بدیهی است که ورزش مستلزم انضباط و سخت کوشی است و این از جهات مثبت آن است. اما بزرگداشت بیش از حد ورزش و کما بیش پرستیدن قهرمانان ورزشی ناشی از اهمیت گزافی است که به تن داده شده است. علاوه بر اینکه نقش و اهمیتی که به ورزش داده میشود ابدا بی ارتباط با اشتیاق به لذت جویهای جسمانی نیست. که همه این عوامل متضمن از دست رفتن ایمان و اعتقاد جوانان به معیارهای اخلاقی است». یک جوان مسلمان با تحصیل معرفت و دستیابی به علوم مقدس دینی باید خود را مجهز ساخته و به دامی که جوانان غربی بدان گرفتار آمدند هویت خود را از دست ندهد. نقش نماز و تعالیم دینی در شخصیت جوانان اینکه در انسان تمایلات و گرایشاتی وجود دارد که او را متوجه به اهدافی می‌سازد و میخواهد به دست یابی با آن اهداف خود را تسکین و اطمینان ببخشد نشانه آن است که باید چنین ملجائی وجود داشته باشد. چون اقتضای حکمت بالغه الهی این است که هیچ نیازی را بدون پاسخ نگذارد. آری اگر انسان احساس عطش و گرسنگی میکند باید آب و طعامی باشد تا رفع تشنگی و گرسنگی نماید. حال باید دید که چه عواملی اضطراب او را رفع میکنند و چه دارویی برای او شفا بخش است و کدام طبیب به درد او عالم میباشد؟ تردیدی نیست که روح و حقیقت تعالیم دین به نیازهای روحی و گرایشات غریزی و فطری او برگشت میکند و با جزم و یقین میتوان گفت که هیچ یک از دستورات دین بیارتباط با تکامل انسانی او نیست. «جان و جوهر پاسخ اسلامی به دنیای متجدد در جهات دینی و معنوی و فکری زندگی بشر نهفته است. همین جهات است که کردار بشر و نحوه تلقی او را از جهان پیرامون رقم می‌زند. مهمترین پاسخ یک جوان مسلمان و مهمترین گامی که باید او پیش از هر چیز بردارد این است که قوت ایمان خود را حفظ کند و اعتمادش را به صدق و اعتبار وحی اسلامی از دست ندهد. دنیای متجدد به تدریج تباه شده است و در صدد است همه آنچه را که مقدس و طبعاً دینی است از بین ببرد و بخصوص با اسلام به عنوان دینی که از نگرش قدسی نسبت به زندگی و قانون الهی در برگیرنده همه افعال و اعمال بشر عدول نکرده است مخالفت دارد. اکثر مشرقان غربی حدود دو قرن به اسلام می‌تاخته‌اند و سعی داشته‌اند به مسلمین یاد دهند که دین خود را چگونه

بفهمند» (۱). همه این تلاشها بدان جهت صورت میگیرد که اسلام چون مسیحیت و یهودیت تحریف نشده و متون واقعی آن در دست است و پاسخ همه معضلات را میتوان در او جست. حاکم دینی وقتی مصالح دیگران را با اجرای احکام و تعالیم دین در تعارض ببیند. مصالح گروه را نادیده گرفته و اقامه دین را ترجیح میدهد. یکی از وظایف مهم حاکمین دینی تبلیغ و هدایت مردم بسوی عبودیت الهی و بندگی خداوند خصوصاً اقامه نماز در جامعه است. الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلاة. مؤمنان کسانی هستند که هر گاه در زمین آنان را قدرت بخشیم نماز را بپا میدارند» سوره مبارکه حج، آیه ۴۱. این آیه بدان معنی نیست که وقتی حاکمان دینی به حکومت رسیدند اقامه نماز میکنند بلکه برای برپایی نماز در جامعه تلاش میکنند. چنانچه امام حسین (علیه السلام) در تفسیر آیه مزبور فرمودند که این آیه در مورد ما خاندان اهل بیت نازل شد و مصداق آن اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) میباشند. و میدانیم که مصداق محتوا و معنای آیه را محدود نمیکند یعنی چنین نیست که اگر وظیفه ائمه معصوم (علیهم السلام) چنین است وظیفه و مسئولیت دیگران این نباشد بلکه آیه تعمیم دارد بر ائمه (علیهم السلام) و آنانکه پیروشان میباشند. پس اگر حاکمیت در این امور که جزء مبانی و اصول اولیه دین میباشد تساهل بورزد و در این راستا قصور و کوتاهی داشته باشد و ارتباط و پیوند حاکم با اصول اساسی دین چون نماز سست گردد در دینی بودن آن تردید هست. اگر چه این امر نباید بصورت تصنعی و صوری یا به نحو ابزاری مورد استفاده قرار گیرد چنانچه در بسیاری از جوامع اسلامی عرب مشاهده میشود. که آنان برای فریب مردم بدان متوسل میشوند. نماز مهمترین وسیله تقرب به خدایکی دیگر از امتیازات نماز بر سایر اعمال عبادی و احکام دینی این است که نماز بهترین وسیله تقرب و نزدیکی به خداست. هر چند هدف همه احکام و عبادات دینی برای نزدیکی بندگان به معبود تشریح و وضع گردیده‌اند ولی تردیدی نیست که همه آنها بصورت یکسان و یکنواخت انسان را به خدا نزدیک نمیکند. بلکه هر کدام دارای درجات و مراتب میباشند، بعنوان مثال حج و جهاد و صوم و زکات همه وسیله‌های برای قرب و نزدیکی به خداوند اما اثری که در جهاد هست در حج نیست و یا اثر و نتیجه‌های که در حج وجود دارد در زکات نیست. پس تأثیر همه اینها مساوی نیستند. آنچه که از متون دینی بر میآید این است که تأثیر نماز به مراتب بالاتر و بیشتر است. در روایتی از امام موسی کاظم (علیه السلام) هفتمین پیشوای شیعیان چنین منقول است که: افضل ما یتقرب به العبد الی الله بعد المعرفة به الصلاة. «بهترین چیزی که بنده بعد از شناخت خدا به وسیله آن به درگاه الهی تقرب پیدا میکند نماز است». آنچه که از این روایت و روایات مشابه آن فهمیده میشود دو نکته مهم است یکی اینکه انسان محتاج و نیازمند به نزدیکی و تقرب است تا کمال خود را بیابد یعنی هر انسانی برای رسیدن به کمال نیازمند تقرب الهی است. و نکته مهم دیگر اینکه بدون سبب و وسیله این تقرب و تکامل حاصل نمیشود. برای سیر معراجی و سفر روحانی نیاز به براق است و بهترین براق تقرب به سوی خداوند متعال که تکامل انسانی در پرتو آن نهفته است نماز است. چونکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده‌اند: الصلاة معراج المؤمن. «نماز عروج دهنده مؤمن به سوی خداست» (اعتقادات مجلسی، ص ۲۹). پس نزد تقوا پیشگان بهترین وسیله نزدیکی به خداوند و رمز رستگاری نماز است و منشأ همه انحرافات رفتاری و مفاسد اخلاقی دوری از این راز است و هر که آگاه از این راز است در زندگی سرفراز است اما برای کسی که از عظمت راز نماز بی‌تماس است برای او راه بسی دور و دراز است. قرآن و نماز دو سفره الهی در زمینانسان در این نظام هستی طوری آفریده شد که باید بر اساس نظام علی و معلولی تدریجاً رشد یابد تا به کمال رسد. بر خلاف فرشتگان که آخرین مرحله رشد و تکامل را در ابتدای خلقت خود دارا هستند. در این مسیر رشد و تکامل (جسمی و روحی) هر یک از انسانها با استفاده و بکارگیری از نعمات و برکات الهی پیش میروند. در رشد جسمانی هر چه قدر از نعمات الهی در زمین بهره بیشتری ببرد میتواند هیکل و قیافه بزرگتر و قویتری پیدا کند نسبت به کسی که از آن برکات الهی بی‌بهره است. و در رشد معنوی و تکامل روحی هر چه از قوه عاقله بهتر استفاده نماید فرد آگاهتر و متکاملتر و دارای روح بلندتری خواهد بود. بنابر این خداوند اسباب و وسائل رشد (روحانی و جسمانی) را برای او فراهم ساخته است اگر این انسان قادر به تکامل است باید ابزار تکامل در او باشد. خداوند

علاوه بر فراهم نمودن زمینه کامل برای تکامل انسان در درون، دو سفره پر برکت برای غذای روحش در زمین پهن نموده است که آن دو سفره الهی قرآن و نمازند. هر کس میتواند به فراخور تفکر و اندیشه‌اش از این دو سفره گسترده استفاده نموده و روح خود را تکامل بخشد. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در یک جا میفرماید: القرآن مأدبة الله. «قرآن سفره الهی است». و در جای دیگر میفرماید: الا ان الصلاة مأدبة الله في الارض قد هناها لاهل رحمة في كل يوم خمس مرات. «آگاه باشید نماز سفره گسترده خدا در زمین است که خداوند آن را روزی پنج بار برای اهل رحمتش گوارا نموده است» (مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۱۷۰). پس بیائیم با تأمل و تفکر عقلانی در کنار این دو سفره الهی که به پهنای زمین برای ما انسانها گسترانده شده بنشینیم و هر چه بیشتر و بهتر روح خود را تغذیه نموده و مراحل تکامل خود را طی نمائیم که در غیر این صورت و با فاصله گرفتن یا خارج شدن از این دو دبستان الهی سعادت و تکامل نصیب کسی نمیشود. نماز موجب گشایش مشکلات دنیا هیچ یک از اعمال عبادی و امور دینی در حیات و زندگی انسان بی‌تأثیر نیستند بلکه هر یک از آنها در حد خود مؤثر واقع میشوند و میزان تأثیر آنها بنا بر اهمیتی است که شارع برای آنها در نظر گرفته است. در باب تأثیر نماز آثار زیادی را برشمرده‌اند که یکی از آنها حل مشکلات دنیویاست یعنی نماز میتواند بسیاری از معضلات و مشکلات نماز گزار را در زندگی مادیاش از بین ببرد و آنها را از سر راه او بردارد. این مطلب در زندگی بوعلی سینا معروف است که میگفت هر گاه برای من در مسائل علمی مشکلی پیش می‌آمد و توانایی حل آن را در خود نمیدیدم به مسجد جامع شهر رفته و دو رکعت نماز میخواندم و مشکل من حل میشد. این سیره همه علمای دین از سابق بوده و هست و منشأ روایی هم بر این سیره علماء وجود دارد. چون در روایات به تواتر رسیده است که انبیاء و اولیاء الله در رفع هر مشکلی و دفع هر دشمنی به نماز متمسک میشدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در اوقات فشار زندگی و تنگی و سختی معیشت، اهل بیت خود را به نماز توصیه میکردند. در پندها و نصایح حضرت عیسی بن مریم وارد شده است که به حواریون خود میفرمود: «ای یاران من به حق به شما میگویم: هیچ چیزی از عبادات و نیکیها در رسیدن و توفیق یافتن به شرف و منزلت آخرت، و هیچ یاور و ناصری بر مشکلات و سختیهای دنیا بهتر و بالاتر از نماز دائمی نیست. و چیزی نزدیکتر به خدای مهربان از نماز نیست. پس همیشه نماز را اقامه کنید و زیاد نماز بخوانید و هر عمل شایسته‌ای انسان را به خدا نزدیک میکند اما نماز به خدا نزدیکتر است و اثرش بیشتر میباشد» (تحف العقول، ص ۵۰۸) و نیز از امام باقر (علیه السلام) در روایتی دیگر چنین آمده است که فرموده‌اند: «همانا مثل نماز برای نماز گزار، مثل مردی است که بر سلطانی وارد گردد و اظهار حاجت کند پس آن شخص سلطان، ساکت و آماده استماع و شنیدن سخنان صاحب حاجت گردد تا اینکه از درخواستش فارغ شود همچنین است نماز گزار مسلمان تا هنگامی که به نماز ایستاده خداوند نظر رحمتش را از او قطع نخواهد کرد و انوار الهی شامل حال اوست تا وقتی که از نمازش فارغ گردد» (بحار الانوار، ج ۸۲ ص ۲۳۱). پس نماز میتواند چنان قدرتی را در نماز گزار ایجاد کند که او بر همه معضلات و سختیهای زندگی فائق آید و با آنها دست و پنجه نرم کند لذا با وجود همین اثر در نماز است که مشاهده میشود انسانهای اهل نماز چون کوه در مقابل مصائب و سختیها مقاومت میکنند و هیچ باد تندی آنها را به حرکت در نمی‌آورد. اما در مقابل افراد بینماز تحمل کمترین سختیها را در زندگی ندارند و مشکلات زندگی آنها را به هر سمتی که بخواهد سوق میدهد. و اندوه و غم تمام وجودشان را فرا میگیرد. امام صادق (علیه السلام) میفرماید: «چه مانعی دارد که چون یکی از شما غم و اندوهی از غمهای دنیا بر او در آمد وضو بگیرد و به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند و برای رفع اندوه خود، خدا را بخواند مگر نشنیده‌ای که خدا میفرماید: «واستعينوا بالصبر والصلاة». نماز باعث بخشش گناهانیکه از آثار و برکات نماز واقعی این است که گناهان انسان را میزداید و موجب عفو و بخشش قرار میدهد گویی که نماز وسیله‌ای است برای نماز گزار که نزد بارگاه الهی از صاحبش شفاعت میکند و بهتر بگوئیم که نماز اکسیری است که هر گاه بر چیزی تماس حاصل کند بر ارزش آن میافزاید. نماز تاریکی را از قلب نماز گزار خارج و نورانیت در باطن او ایجاد میکند. از امام صادق (علیه السلام) منقول است که: «کسی که دو رکعت نماز بخواند و بداند که در نماز چه میگوید

و بعد از اتمام هر نماز گناهی بین او و خداوند باشد خدا او را میبخشد» (۲). و از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث شده که فرمودند: «هر گاه به نماز ایستاده ای و توجه کردی و فاتحه الکتاب را قرائت کردی و در حد امکان سوره‌های کوچک یا بزرگ قرآن را خواندی پس رکوع و سجود تمام انجام دادی آنگاه تشهد و سلام دادی اثر این نماز تو آموزش تمامی گناهانت می‌باشد که در مابین دو نمازی می‌باشد آن نمازی که قبلاً بجا آوردی و نمازی که بعداً خواندی. پس آنچه از نماز عاید تو می‌گردد همانا آموزش کلیه گناهانت می‌باشد». و نیز در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز پنجگانه به نهر آبی تشبیه شده است که روزانه پنج بار انسان خود را در آن نهر شستشو می‌دهد. برای چنین انسانی هیچ گناهی باقی نمی‌ماند مگر گناهان مهلک مثل انکار رسالت پیامبران و انکار امامت و یا ظلم و ستم به برادران دینی» (۲). بنا بر این بر ما که از معاصی و گناهان میرا نبوده بلکه آلوده به انواع معصیتها می‌باشیم فرض است که این آلودگی را در خود پاک سازیم و نماز بهترین وسیله برای پاکسازی آلودگیهای درونی انسانهاست. نماز عامل نجات از عذاب الهیدیای مادی که ما در آن زندگی میکنیم گذر گاهی بیش نیست و انسان برای هدفی ابدی و غرضی جاودانه خلق شده است. دنیا محل کاشت و آخرت جای برداشت است. تمام تلاش و همت انسان عاقل در این امر خلاصه میشود که خود را به کمالات نفسانی رسانده تا در زندگی اخروی از نعمات الهی که همان آثار و نتایج اعمال دنیوی اوست برخوردار گردد. در این دنیا که حیات موقت ما در آن تقدیر و تعیین شده اگر با اعمال حسنه همراه باشد در آخرت رضوان الهی را بدنبال دارد و اگر با اعمال سیئه همراه باشد عذاب الهی را. آنچه که میتواند موجب نجات و رهایی انسان از عذاب و خشم الهی گردد و او را از جهنم دور ساخته و وارد جنت نماید نماز است. چنانچه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده‌اند: نجوا انفسکم اعمالوا و خیر اعمالکم الصلاة. «خودتان را از عذاب الهی نجات دهید و عمل کنید که بهترین اعمال شما نماز است» مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۱۷۵. نماز بهترین توشه اخروی است و بهترین وسیله برای رساندن بنده در جات عالی و موجب تحریم آتش است. چگونه ممکن است که جسم و قلب انسانی هماهنگ در مقابل پروردگارش تعظیم نماید و خدا آن بدن را در قیامت در آتش قهر خود بسوزاند؟ چنین چیزی ممکن نیست چنانچه امام باقر (علیه السلام) فرموده‌اند: «هیچ مؤمنی نیست که در وقت نماز در حال سجود یا رکوع یا قیام باشد مگر اینکه خدا جسمش را بر آتش حرام کرده است» جامع احادیث الشیعه، ج ۴ ص ۲۷. عبد الرحمن بن سمره میگوید. روزی محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم حضرت فرمودند من دیشب عجایبی دیدم عرض کردم یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) جان و اهل و اولاد ما فدای تو باد برای ما بیان بفرمائید چه دیدید؟ حضرت فرمودند: دیدم مردی از امت مرا که ملائکه عذاب او را محاصره کرده بودند در این حال نمازش آمد و مانع از عذابش شد». در روایتی طولانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین فرمودند: «ای فرزندان آدم آتشی را که با دست خود برافروختهاید خاموش کنید پس برمیخیزند و وضو میگیرند بعد از آن گناهان و معاصیشان ساقط میشود آن هنگام که نماز میخوانند هر چه از زشتیها که در ما بین دو نماز مرتکب شده‌اند بخشوده میشود. مجدداً در ما بین دو نماز آتش میافروزند. همین که هنگام نماز ظهر فرا رسد منادی حق ندا دردهد که ای انسانها برخیزید و آتشی را که برای سوزاندن خویش برافروختهاید خاموش کنید پس برمیخیزند و وضو میگیرند و نماز به جا میآورند آنگاه هر چه که در ما بین دو نماز مرتکب شده بودند بخشوده میشود. و هر گاه وقت نماز عصر فرارسد چنین است که در نماز ظهر گذشت و با فرارسیدن وقت نماز مغرب واقامه آن معصیتهای قبل از مغرب او آمرزیده میشود پس میخوابند در حالیکه آمرزیده شده‌اند و چیزی از گناهان بر آنان نیست بعد از آن گروهی در راه خیر سیر میکنند و گروهی در راه شر». و خلاصه اینکه: «نماز بنده خدا در محشر تاجی است بر سر او. و موجب نورانیت صورتش، لباس برای بدن وی و ساتر و حایل بین او و آتش جهنم است». نماز بازدارنده زشتیها اینک نماز آدمی را از فحشا و زشتیها دور میسازد تردیدی نیست چون که این صریح کلام الهی است اما نماز چقدر در این دوری مؤثر می‌باشد باید گفت که میزان دوری نماز گزار از زشتیها به اندازه درک او از نماز است نه به مقدار زیادی ظاهر آن. یعنی هر چه درک نماز گزار از نماز بیشتر باشد فاصله دوری او بیشتر است. چنانچه امام

صادق (علیه السلام) فرموده‌اند: «آگاه باشید همانا نماز حاجز و حائلی است از طرف خداوند در روی زمین پس آن کسی که دوست دارد بداند که چقدر از منافع نمازش را درک کرده و بهره برده است دقت کند و بنگرد که اگر نمازش حاجز و حائل بین او و فواحش و منکرات است پس از منافع نماز به قدری که از گناه و فواحش دوری کرده درک نموده و استفاده کرده است. اگر کسی میخواهد بداند چه قدر مقام نزد خدا دارد نگاه کند ببیند خداوند متعال نزد او چه قدر مقام دارد و کسی که عملی را انجام داده پس به دقت به عملش بنگرد اگر آن عمل شایسته و نیکو و خالص بود پس او را ادامه دهد. و اگر عمل بدو زشتی بود دیگر تکرار نکند و از آن اعمال به شدت اجتناب کند. که اگر چنین کند به راستی که خداوند به زیاد کردن روزیش و برآوردن حاجتش سزاوارتر است. کسی که در خلوت مرتکب گناهی میشود پسباید در خلوت حسنه و کار شایسته‌های نیز انجام دهد و چنانچه کسی در میان انظار گناه کرد پس باید آشکار کار نیکی را انجام دهد» بحار الانوار، ج ۷۸ ص ۱۹۹. عنایت الهی به نمازگزار در نظام هستی مخلوقات طوری آفریده شده اند که در همه آنات لحظات زندگی محتاج به خالق خویشند و عنایات الهی همیشه بر مخلوقات خود ساری و جاری است و لیکن عنایت الهی بر دو قسم است که یک قسم آن عنایت عام است که همه بندگان اعم از مؤمن و کافر را شامل میشود و قسم دیگر عنایت خاص است که مختص گروه خاصی از بندگان است که آن گروه خاص کسانی هستند که اهل نمازند. انسانهای اهل نماز از رحمت رحیمیه و خاصه الهی برخوردارند و خداوند نظر ویژه به آنها دارد چنانچه در کلام وحی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین روایت شد که: «اذا قام العبد المؤمن فی صلاته نظر الله - عز وجل - الیه. «وقتی که بنده مؤمن به نماز میایستد خداوند سبحان به او نظر میکند» وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۲۱. که این همان نظر و توجه خاص الهی را گویند. چون نظر عام خداوند هرگز از هیچ بندهای قطع نمیشود. و همچنین در روایت وارد شده است که خداوند فرشتگان خاصی را مأمور میسازد که در حق انسان نمازگزار دعا کنند و از خداوند طلب آموزش برای او نمایند. پس توجهی که خداوند بر اهل نماز دارد آن توجه خاص را نسب به دیگر بندگان ندارد. چون که او نسبت به خدایش توجه خاص دارد. آثار نماز در عالم قبر زمانی که حیات آدمی در این دنیا خاتمه یابد و صفحه زندگی مادی او بسته گردد وارد عالمی بسیار تنگ و تاریک میشود که نه نوری است و نه مونس، نه همدهی و نه کمک کاری. او در آنجا تنهای تنهاست. اطراف او را تاریکی محض فرا گرفته و وحشت قبر سراسر وجودش را پوشانده است. تمام خواسته‌های این است که کسی برای او چراغی روشن نماید و یا او را دلجویی داده تا مقداری از ترس و وحشتش کاسته گردد هیچ فریادرسی برای او نیست مگر اعمال نیکی که در دنیا انجام داده است و نماز یکی از بهترین دوستانی است که در آن لحظات حساس و وحشت انگیز به فریادش میرسد. رفیق تنهایی او شده و نوری در تاریکی قبرش ایجاد میکند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: ان الصلاة تأتي الی المیت فی قبره بصورة شخص انور اللون یونسه فی قبره ویدفع عنه احوال البرزخ. «همانا نماز بصورت انسانی سفید چهره وارد قبر میت شده و با او انس میگیرد و وحشتهای برزخ را از او برطرف میکند» لثالی الاخبار، ج ۴ ص ۱. همه موارد هفدهگانهای که بیان شد نشانه اهمیت و آثار این فریضه الهی بود. باشد که همه ما آنچنان که شایسته است به اهمیت آن پی برده و آثار آن را در حیات دنیوی و اخروی لمس نمائیم. دانشمندان امروزی هم معتقدند که بیشتر سختیهای زندگی نشأت گرفته از ضعف روحی و وابستگی به امور مادی است. آنکس که امید و ایمان به خدا دارد و به حقیقت هستی دل بسته باشد از سختیها و نگرانیها در امان است، این نکته هم در زندگی فردی و هم در حیات اجتماعی صادق است. سعادت مندترین افراد جامعه باشند در حالیکه مشکلات و سختیهای آنها به مراتب بیشتر از دیگران است. با توجه به همین نکته است که قرآن علت اصلی اضطرابات و نگرانیها و مشکلات زندگی را در اعراض و رویگردانی از یاد خداوند یعنی ترک نماز و عبادات میداند. پس برای ما مسلمانان جای هیچ تردیدی وجود ندارد که گشایش زندگی و سعادت و آرامش دنیا و آخرت در پرتو ایمان به خداوند و یاد او نهفته و همه تنگناهای زندگی و ناهمواریهای آن از عدم بکارگیری عقل و دوری از تعالیم دین سرچشمه میگردد. و آرامترین زندگی در دنیا و نیز در آخرت نصیب مؤمنترین افراد و ناآرامترین آن برای غیر مؤمنین است. این یک اصل و

قاعده کلی است که هدایت یافتگان در طول تاریخ، سجده کنندگان و نمازگزاران و عبادت پیشگان و گمراهان و ضالین، هوا پرستان و غافلان از یاد خدا و تارکین نماز بوده اند. اختلال شخصیت نارسیتیکه اعتقاد بسیاری از روان پزشکان درمان "اختلال شخصیت خود شیفته" بی نهایت مشکل است، چون برای پیشرفت درمان، خود این افراد باید دست از خودشیفتگی بردارند که این کار راحتی نیست و در واقع هنوز داروی شیمیایی که بر "عدم تعادل ناقل های عصبی" مربوط به خودخواهی انسان غلبه کند، ساخته نشده است. اما پزشکان معنوی بشر، از قرن ها پیش، راه حل های بی نظیر و درخشانی، برای مقابله با خودخواهی و تکبر او پیشنهاد کرده اند که بنا بر فرمایش حضرت علی (ع) در صدر این راه حل ها "نماز" جای دارد. در مطالب قبلی گفتیم که در سرتاسر اذکار نمازهای یومیه، ضمائر متکلم مع الغیر (جمع) به جای ضمائر متکلم وحده (مفرد) به کار رفته است، به این معنی که پیوسته "ما بودن" و نه "من بودن" در نماز، تکرار و تلقین می گردد و این موضوع در رفع بسیاری از اختلالات پیچیده شخصیتی، از جمله اختلال شخصیت اسکیزوئید (مزوی)، اختلال شخصیت ضد اجتماعی، اختلال شخصیت اسکیزوتایپی (اسرار آمیز)، اختلال شخصیت خودشیفته و .. نقش مهم و اساسی دارد. چرا که در همه این اختلالات برتری "من" نسبت به "ما" زیر بنای بیماری به حساب می آید. در حالی که در جریان نماز این "ما" است که اهمیت می یابد و "من" بودن انسان (به عنوان مثال خودخواهی و تکبر او) به فراموشی سپرده می شود. اما جالب این جاست که در اذکار نماز تنها یک جا سخن از "من" به میان می آید و آن زمانی است که بنده ی ناتوان، در نهایت ذلت در مقابل پروردگار خود، کرنش می کند و به رکوع می رود. پس آن گاه خود را در مقابل آفریننده خویش به خاک می اندازد و به سجده می رود و می گوید: سبحان ربی الاعلی و بحمده". سجده "در روایات بالاترین مرتبه قرب نمازگزار، به پروردگار معرفی شده است. شاید سخن گفتن از "من" در لحظاتی سرشار از خشوع و هنگام افتادن به خاک، و فلسفه آن که سجده نزدیک ترین حالت بنده نسبت به خدا معرفی شده است، این نکته باشد که "من" را باید از میان برداشت و به خاک سپرد تا به "او" نزدیک شد. فصل سوم - حجم نمونه و جامعه آماری جامعه آماری: با توجه به گستردگی حجم بسیار بالای افراد تعداد ۱۰۰۰ پرسشنامه تهیه و به صورت تصادفی در اختیار قرار داده شد که تعداد ۷۴ برگه پرسشنامه تکمیل شده و محاسبات بر مبنای پرسشنامه های برگشت شده انجام شده است. با توجه به اینکه جامعه نمونه مورد بررسی از حجم کمی برخوردار است و چنانچه نمونه مورد نظر بزرگتر می بود و پرسشنامه های توزیع شده به تعداد بیشتری برگشت می نمود نتیجه گیری از خطای کمتری برخوردار است. ضمنا در صفحه بعد نمونه پرسشنامه آمده است. نام و نام خانوادگی: میزان تحصیلات:

شغل: ۱- معمولا چند بار در روز نماز را در اول وقت بجا می آورید؟ ضعیف	متوسط	خوب
نمی دانم ۲- چقدر از میزان اعتماد به نفس خود در زندگی رضایت دارید؟ ضعیف	متوسط	خوب
خوب	نمی دانم ۳- رابطه بین نظم و نماز چگونه است؟ ضعیف	متوسط
خوب	نمی دانم ۴- چند بار در روز نماز را در اماکن مذهبی و مساجد بجا می آورید؟ ضعیف	متوسط
خوب	نمی دانم ۵- نقش تبلیغات و فعالیتهای فرهنگی در خصوص برگزاری فریضه نماز چقدر می	متوسط
دائید؟ ضعیف	خوب	نمی دانم ۶- تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق به
چه میزان است؟ ضعیف	متوسط	خوب
خوب	نمی دانم فصل چهارم - تجزیه و تحلیل	

اطلاعات مشخصات فردی پاسخگویان جنس پاسخگویان: از پرسشنامه های بدست آمده جنسیت پاسخگویان مشخص شده که براساس آن ۹/۶۸ درصد پاسخگویان را برادران و ۱/۳۱ درصد را خواهران تشکیل می دهند. جدول شماره (۱) توزیع پاسخگویان بر حسب جنسیت پاسخگو تعداد درصد مرد ۳۹ ۸/۵۲ زن ۳۵ ۲/۴۷ جمع ۷۴ ۱۰۰ میزان تحصیلات پاسخگویان: مشخصه دیگری که مورد سنجش قرار گرفته، میزان تحصیلات پاسخگویان می باشد که براساس آن تحصیلات پاسخگویان به ۵ گروه شامل ابتدایی، راهنمایی، متوسطه، کاردانی و کارشناسی تقسیم شده است. براین اساس ۷/۷۱ درصد پاسخگویان دیپلم، ۲/۱۲ درصد

پاسخگویان کاردانی و ۲/۱۶ درصد پاسخگویان کارشناسی میزان تحصیلات خود را مشخص نموده‌اند. جدول شماره (۲) توزیع پاسخگویان بر حسب میزان تحصیلات تمیزان تحصیلات تعداد درصد دیپلم ۵۳ ۷/۷۱ کاردانی ۹ ۲/۱۲ کارشناسی ۱۲ ۲/۱۶ جمع ۷۴ ۱۰۰ شغل پاسخگویان: از مشخصات فردی دیگری که از پاسخگویان خواسته شد، نوع اشتغال آنان می‌باشد که براساس آن مشاغل پاسخگویان به ۷ گروه تقسیم شده است و عبارتند از مشاغل آزاد، کارمند، فرهنگی، خانه دار، دانشجو، محصل و مشاغل متفرقه. براین اساس ۶/۲۱ درصد پاسخگویان شغل آزاد، ۳/۷۰ درصد کارمند و ۱/۸ درصد دارای مشاغل متفرقه می‌باشند. جدول شماره (۳) توزیع پاسخگویان بر حسب مشاغل شغل پاسخگو تعداد درصد آزاد ۱۶ ۶/۲۱ کارمند ۵۲ ۳/۷۰ متفرقه ۶ ۱/۸ جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای بر حسب مشاغل تعداد دفعات برگزاری نماز در اول وقت: از پاسخگویان خواسته شد تا مشخص نمایند تاکنون چند مرتبه توفیق برگزاری نماز در اول وقت را در روز داشته‌اند؟ پاسخهای بدست آمده در ۴ گروه تقسیم شده که گروه اول یک تا ۲ مرتبه، گروه دوم بین دو تا چهار مرتبه، گروه سوم بین ۴ تا ۵ مرتبه و گروه چهارم بدون جواب بوده‌اند. ۱/۳۱ درصد پاسخگویان در گروه اول، ۷/۲۹ درصد در گروه دوم، ۱/۳۱ درصد در گروه سوم و ۱/۸ درصد در گروه چهارم (بدون جواب) می‌باشند. جدول شماره (۴) توزیع پاسخگویان بر حسب دفعات توفیق برگزاری نماز اول وقت در روز توفیق برگزاری نماز در اول وقت در روز تعداد درصد ۱ تا ۲ ۲۳ ۱/۳۱۲ تا ۴ ۲۲ ۷/۲۹۴ تا ۵ ۲۳ ۱/۳۱ بدون جواب ۶ ۱/۸ جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای تعداد دفعات برگزاری نماز در اول وقت نظر پاسخگویان را درباره ارزیابی آنان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس جویا شدیم از پاسخهای به دست آمده ۵۰ درصد پاسخگویان این تغییرات را خوب، ۲۳ درصد پاسخگویان تغییرات را متوسط و ۵/۹ درصد پاسخگویان تغییرات را ضعیف اعلام نموده‌اند. جدول شماره (۵) توزیع پاسخگویان نماز گزار بر حسب ارزیابی آنان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس خود ارزیابی تعداد درصد خوب ۳۷ ۵۰ متوسط ۱۷ ۲۳ ضعیف ۷ ۵/۹ بدون جواب ۱۳ ۶/۱۷ جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای بر حسب ارزیابی پاسخگویان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس خود تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت میزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت فرد را ۷/۷۹ درصد پاسخگویان خوب، ۵/۱۷ درصد متوسط، ۷/۲ درصد ضعیف و بقیه اظهار بی اطلاعی کردند. جدول شماره (۶) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از نماز اول وقت در مساجد و موفقیت ارزیابی تعداد درصد خوب ۵۹ ۷/۷۹ متوسط ۱۳ ۵/۱۷ ضعیف ۲ ۷/۲ بدون جواب - - جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از نماز اول وقت در مساجد و موفقیت تاثیر برگزاری نماز اول وقت و نظم را ۲/۶۶ درصد پاسخگویان خوب، ۲/۲۰ درصد متوسط، ۵/۱۳ درصد ضعیف و بقیه اظهار بی اطلاعی نمودند. جدول شماره (۷) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از برگزاری نماز اول وقت و نظم ارزیابی تعداد درصد خوب ۴۹ ۲/۶۶ متوسط ۱۵ ۲/۲۰ ضعیف ۱۰ ۵/۱۳ بدون جواب - - جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از برگزاری نماز اول وقت و نظم تاثیر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی در خصوص برگزاری فریضه نماز در اول وقت را ۲/۴۲ درصد پاسخگویان خوب، ۴/۳۲ درصد متوسط و ۷/۶ درصد ضعیف بیان کرده‌اند و بقیه در این مورد اظهار بی اطلاعی نمودند. جدول شماره (۸) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقت ارزیابی تعداد درصد خوب ۳۵ ۲/۴۲ متوسط ۲۴ ۴/۳۲ ضعیف ۱۵ ۴/۲۵ بدون جواب - - جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقت و ارتباطات اجتماعی موفقیت میزان تاثیر برگزاری فریضه نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق را ۸/۸۷ درصد پاسخگویان خوب، ۵/۴ درصد متوسط و ۱/۸ درصد ضعیف بیان کرده‌اند و بقیه در این مورد اظهار بی اطلاعی نمودند. جدول شماره (۹) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از

تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی‌ارزیابی تعداد درصد خوب ۶۵ ۸/۸۷ متوسط ۳ ۵/۴ ضعیف ۶ ۱/۸ بدون جواب - - جمع ۷۴ ۱۰۰ نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی فصل پنجم - خلاصه و نتیجه گیری تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت‌میزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت فرد رابطه مستقیم دارد با توجه به اینکه ۷/۷۹ درصد پاسخگویان گزینه خوب را انتخاب نموده اند. تاثیر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقت‌میزان تاثیر فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و برگزاری فریضه نماز رابطه معناداری وجود دارد. با توجه به اینکه ۲/۴۲ درصد پاسخگویان گزینه خوب و ۴/۳۲ درصد گزینه متوسط را انتخاب نموده اند. تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفقین میزان تاثیر برگزاری فریضه نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق رابطه مستقیم است. زیرا ۸/۸۷ درصد پاسخگویان گزینه خوب را انتخاب نموده اند. پیوسته فهرست منابع‌نقش نماز در شخصیت جوانان، حجت الاسلام والمسلمین مصطفی خلیلی‌بهره وری در آموزش های نماز، دکتر حسن توانایان فردروان پزشکی لینفورد - ریس مقاله شخصیت ترجمه: دکتر حسن مرنیدی شخصیت منزوی، ترجمه فارسی کاپلان - سادوک جلد سوم از جمله مطالعات " راث بندیکت و مارگارت مید " درباره تاثیر اجتماع و فرهنگ بر شخصیت انسان روان پزشکی " لینفورد - ریس، " مقاله اختلالات پسیکوپاتییک ترجمه: دکتر احمد محیط و سواس فکری، ترجمه سیناپس کاپلان - سادوک - جلد ۲ دکتر مای لی - شخصیت - ترجمه دکتر محمود منصور تأثیر نماز بر ابعاد شخصیتی و اعتماد به نفس جوانان محقق: ملیحه زرگری استاد راهنما: جناب آقای یاراحمدیبا تشکر فراوان از اداره کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی مرکز فن آوری اطلاعات و ارتباطات آستان قدس رضوی (ICT) و همچنین همکاران محترم در دبیرخانه کل آستان قدس رضوی که مرا در تهیه این تحقیق یاری نمودند

جایگاه تعلیم و تعلم در اسلام

تعلیم یاد دادن و آموزش و تعلم فراگیری دانش است، تعلیم تابانیدن نور علم و دمیدن روح حیات به کالبدی روح و خسته جامعه و تعلم رها شدن از گرداب نادانسته‌هاست. و اسلام در این حرکت از همه مکاتب پیشقدم‌تر و مصمم‌تر است، به طوری که آموزش و فراگیری دانش از محوری‌ترین برنامه‌های فردی و اجتماعی این مکتب الهی به شمار می‌رود. نخستین نغمه‌های آسمانی وحی در اسلام، بیان کننده ارزش قلم و آموزش علم و دانش است و آن را از جمله نعمتهای مهم خداوند در مورد انسان معرفی می‌کند. اولین معلم این مکتب ذات باری تعالی و نخستین دانش آموزش نبی مکرم اسلام است. « أَفْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ... أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ » (علق، ۱ - ۵)؛ ای رسول بخوان بنام پروردگارت که تو را خلق کرد... بخوان و پروردگار تو که بهترین کریمان است. آن خدائی که به انسان علم نوشتن به قلم آموخت و به بشر آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد. این آیات خط مشی فرهنگی در جهان اسلام را از همان ابتدا ترسیم می‌نماید، خصوصاً این که بدانیم اسلام در سرزمینی طلوع کرد که تاریکی جهل همه جا را فرا گرفته بود و تنها هفده نفر در آن سرزمین باسواد بوده‌اند [۱] و حتی تمدنهای ایران و روم نیز اکثر مردم را از آموزش محروم می‌نمودند. تعلیم و تعلم از اهداف بعثت انبیاء و سیره عملی معصومین - علیهم السّلام - در چهار آیه از قرآن کریم آموزش علم و پرورش نفوس انسانها از مهمترین اهداف بعثت انبیاء معرفی شده است، که این آیات عبارتند از: سوره جمعه، آیه ۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره بقره، آیات ۱۵ و ۱۲۹. خداوند در سوره جمعه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ او کسی است که در میان مردمی امی رسولی را از خودشان مبعوث کرد تا آیات او را بر آنها بخواند و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. پیامبر گرامی اسلام نیز، تعلیم را

از اهداف مهم رسالت خویش معرفی می‌نمایند، چنانچه نقل شده روزی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - وارد مسجد شدند و دو گروه از مردم را مشاهده نمودند، گروهی مشغول عبادت و راز و نیاز با معبودشان بودند و گروه دیگر به تعلیم و تعلم و مذاکره علمی اشتغال داشتند. ایشان فرمودند: «کلاهما علی خیر» هر دو کار خوبی می‌کنند. «و لکن بالتعلیم أُرسلت» لکن من برای تعلیم به رسالت مبعوث شده‌ام و بعد داخل جمعیتی شدند که به مذاکره علمی مشغول بودند. [۲] از این رو پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السّلام - از هر فرصتی برای آموزش مردم بهره می‌بردند و از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. به عنوان نمونه، پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - بعد از جنگ بدر خطاب به اسیران جنگی فرمودند: هر کس از شما که باسواد است بتواند به ده نفر از اطفال مسلمین خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد می‌شود. [۳] از بارزترین حرکات علمی در سیره معصومین - علیهم السّلام - جنبش علمی امام باقر - علیه السّلام - و امام صادق - علیه السّلام - بود. به جهت فرصتی که در اثر اختلافات بنی امیه و بنی عباس پیش آمده بود. این دو بزرگوار آزادی عمل بیشتری داشتند؛ از این رو، به تعلیم و تربیت شاگردان اقدام نمودند به طوری که در حوزه درسی امام صادق - علیه السّلام - چهار هزار شاگرد در علوم فقه، اصول، کلام، تفسیر، طب، شیمی و... پرورش یافتند که از جمله بارزترین آنها در کلام، هشام بن حکم، در فقه زرارۀ بن اعین، در حکمت مفضل بن عمر و در شیمی جابر بن حیان بودند. [۴] و جوب تحصیل دانش و تعلیم آن از نظر اسلام: از نظر اسلام علم آموزی و تعلیم نه تنها امری پسندیده است، بلکه از واجبات این دین به شمار می‌رود و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارند. از جمله این که رسول گرامی اسلام فرموده‌اند: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم»؛ [۵] فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است. از طرف دیگر بر دانشمندان هم واجب است که به امر آموزش اهتمام ورزند، چنان چه در بیان دیگری از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که فرمودند: «ما أخذ الله الميثاق علی الخلق أن يتعلموا حتی أخذ علی العلماء أن يعلموا»؛ [۶] خداوند از مردم برای یادگیری عهد و پیمان نگرفت مگر این که از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت. نبی مکرم اسلام به مسلمین توصیه می‌نمودند به دنبال دانش بروید و در فراگیری دانش هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی نداشته، از ابتدای کودکی تا آخر عمر در پی آموختن باشید؛ «أطلبوا العلم من المهد الی اللحد» و حتی اگر تنها راه دستیابی به علم و دانش سفر به دور دست‌ترین نقاط جهان همچون چین باشد که در آن زمان مسافرت به آنجا به آسانی ممکن نبود، از هیچ کوششی دریغ ننمائید. «اطلبوا العلم و لو بالصّیّین»؛ [۷] طلب علم آن چنان مهم است که در دین اسلام طلب آن از طلب مال واجب‌تر و ارزش آن از عبادت بالاتر شمرده شده است، در بیانات گهربار امیر المؤمنین - علیه السّلام - می‌خوانیم: «ایها الناس إعلموا أنّ کمال الدّین طلب العلم و العمل به الا و ان طلب العلم أوجب علیکم من طلب المال»؛ [۸] ای مردم کمال دین در جستجوی دانش و عمل به آن است و آگاه باشید که تحصیل علم از طلب مال واجب‌تر است. و در بیان دیگری فرمودند: «جستجوی دانش برتر از عبادت است»؛ [۹]. چرا که تنها عبادتی ارزش دارد که از روی معرفت باشد و تنها عالم است که در دام شبهات و وسواس گرفتار نمی‌شود. در میان همه معارف بر تعلیم و تعلم احکام و معارف دین تأکید بیشتری شده است. به حدی که بر مسلمین واجب گردیده که از هر قومی افرادی برای فراگیری علوم دین هجرت کنند و بعد از تحصیل به میان قوم خود برگشته و آنها را آموزش دهند؛ «فلو لا نفر من کلّ فِرقه منهم طائفة لیتفقّها فی الدّین و لیتذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم»؛ [۱۰] پس چرا از هر طائفه‌ای گروهی هجرت نمی‌کنند تا علم دین بیاموزند و وقتی برگشتند به سوی قوم خود، آنها را انداز کنند. امام صادق - علیه السّلام - آن چنان در امر آموزش دین اهتمام داشتند که می‌فرمودند: «لو أتیت بشاب من شباب الشّیعة لا یتفقّه لأدبته»؛ [۱۱] اگر بینم جوانی از میان جوانان شیعه به فراگیری احکام دین نپرداخته است او را تأدیب می‌کنم. علم واجب از نظر اسلام: گفته شد از نظر اسلام تحصیل دانش امری لازم و واجب است، حال سؤال این است که آیا فراگیری تمام علوم واجب است یا نه؟ در جواب این سؤال باید گفت که علوم بر دو دسته‌اند: ۱. علومی که از یادگیری و تعلیم آنها صریحا نهی شده مانند: سحر که یا برای خود فرد و یا جامعه فسادآفرین هستند و یا این که اشخاص به قصد ضرر زدن به دیگران می‌آموزد، آموزش و یادگیری این دسته از علوم مگر

در مواقع ضرورت حرام می‌باشد؛ ۲. علمی که جزو دسته اول نیستند، که اینها خود بر دو گروهند: ۱. دانشهایی که مقدمه سازندگی مادی و یا معنوی دنیوی و یا اخروی، فردی و یا اجتماعی می‌باشند و بدون آنها حیات مادی و معنوی انسان به مخاطره می‌افتد، که تحصیل آنها به صورت واجب عینی مثل شناخت اصول عقائد و تکالیف شرعی و یا واجب کفائی همچون علم طب و شیمی و... بر همگان لازم است. ۲. دانشهایی که نقل حیاتی در زندگی فرد و یا اجتماع ندارند، که اینها با توجه به مصالح و مفاسدی که دارند، بر سه گروهند: ۱. مستحب: هر دانشی که مقدمه تقویت بنیه مادی و یا معنوی فرد و یا جامعه است و بدون آن ضربه‌ای به نیازهای اصولی وارد نمی‌شود، البته در صورتی مستحب است که با قصد قربت فرا گرفته شود. ۲. مباح: همین دانشها اگر بدون قصد قربت آموخته شوند مباح به شمار می‌آیند. ۳. مکروه: دانشهایی که مقدمه فساد نیستند، اما سودی نیز در بر ندارند، اگر موجب تضییع عمر گردند و انسان را از مقصد دور نمایند لغو و مذموم و مکروه به شمار می‌روند. مثل علم انساب. [۱۲] پس اگر چه تعلیم و تعلم در اسلام جایگاه والائی دارد ولی این طور نیست که اسلام به تمامی علوم به طور یکسان توجه داشته باشد، بلکه به میزان تأثیری که در اساس زندگی بشر و تعالی او به سوی کمال دارند، دارای درجات متفاوتی نیز هستند و حکم تعلیم و تعلم آنها نیز تفاوت دارد. مهدی رحیمی [۱]. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۶۸، دفتر تبلیغات، چ پنجم، آیت الله سبحانی. [۲]. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶، بیروت، ۱۴۰۳ ق. [۳]. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۱۸. [۴]. ر.ک: در مکتب احیاگر تشیع، دکتر علی قائمی. [۵]. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵، انتشارات علمیه اسلامی، چ اول، شرح و ترجمه سید جواد مصطفوی. [۶]. جامع الاحادیث، ص ۶۷. [۷]. بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۷؛ و ج ۲، ص ۳۲. [۸]. تحف العقول، ص ۱۹۹، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق. [۹]. بحار، ج ۶۹، ص ۸۰ ح ۲۹. [۱۰]. توبه، ۱۲۲. [۱۱]. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶. [۱۲]. سیمای علم و حکمت در قرآن و حدیث، ص ۱۵۱، محمدی ری شهری، دار الحدیث، چ اول.

حدیث پژوهی

سید محمد روحانی

مقدمه‌یکی از دو پایه اصلی تفقه در دین، سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و امامان معصوم - علیهم السلام - است و عقل و اجماع هم از این دو پایه نیرو میگیرند. حفظ این سنت و رعایت امانتداری در آن برای استمرار حیات دینی مسلمین به شایه حفظ محیط زیست برای بقاء آدمی است. جلوه اصلی این امانتداری التزام عملی به سنت و تبعیت حقیقی از قرآن کریم است که از آن در فقه تعبیر به سیره متشرعه میشود و بخش مهمی از فقه ما از آن بهره‌مند است. اما مقدمه این التزام عملی حفظ و نگهداری، نشر و تبلیغ سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و اوصیای معصوم - علیهم السلام - است که متکفل این وظیفه شاخه حدیث و علوم حدیث در فرهنگ اسلامی است. حدیث یعنی سخنی که گفتار معصوم - علیه السلام - یا رفتار یا تأیید معصوم - علیه السلام - را حکایت کند. [۱] و علم حدیث علمی است که حفظ و تعلم، نشر و تعلیم، و تبویب و تبلیغ حدیث را برعهده دارد. و محدث به کسی گفته میشود که در سه مرحله فوق تخصیص پیدا کرده باشد. از آنجا که به ویژه در مرحله تبلیغ حدیث و تا حدودی در مرحله تعلیم به اموری بیرون از دایره تعریف حدیث نیاز پیدا میشود (هرچند هیچ جمله دیگری نقل نکند و فقط روایت نقل کند). بهترین محدث کسی است که بین حدیث و سخنان دیگر مرزبندی ایجاد نماید. این امر باعث بوجود آمدن بحثهای گوناگون در اطراف حدیث شده که عناوین مهم «رجال» و «درایه مصطلح الحدیث» بخشهایی از این مباحث را سازمان و سامان داده است که در این نوشتار به بخشی از محتویات این فن پرداخته میشود. تاریخچه تاریخ تدوین حدیث: از زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشر و تدوین حدیث شروع شد و بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله - مکتب خلفاء ابتداء به طور کلی و بعد از نقل روایات اعتقادی و مناقب اهل بیت - علیهم السلام - جلوگیری و روایات فراوانی از اصحاب را نابود کردند [۲] و این امر تا زمان عمر بن عبدالعزیز (قریب به صد

سال) ادامه داشت و از آن به بعد نشر حدیث آزاد شد و جوامع روایی یکی پس از دیگری به بازار آمد. اما در مکتب اهل بیت - علیهم السلام - اولاً نشر حدیث توقّف پیدا نکرد، ثانیاً با توجه به اعتقاد به وراثت علمی اهل بیت - علیهم السلام - دسترسی به امامان - علیهم السلام - به کثرت، غناء و اتقان و صحت میراث حدیثی شیعه انجامید و مکتب معارض (مکتب خلفا) را هم تحت تأثیر فراوان قرار داد. [۳] این امر وضع حجیت و صحت و سقم حدیث در دو مکتب را کاملاً متفاوت میکند (که به جهت کمی فرصت از بررسی مصطلح حدیث عامه چشم پوشی میشود). انواع مجموعه‌های حدیثی شیعی: هر چند از اواخر دوران بنی امیه نشر حدیث آزاد شد، اما حدیث شیعی امکان ورود به بازار علم عامه را نداشت، به ویژه که بسیاری از محدّثان از مبارزان و مخالفان با حکومت‌های طاغوتی بودند خود و کتابهایشان در معرض قتل و غارت و حبس و... بودند. با این وجود به صورت پنهانی نشر حدیث ادامه و گسترش یافت و اصول، کتب و جوامع تألیف شد. تدوین حدیث‌اصول جمع اصل است و اصل یعنی مجموعه نوشته‌های که نقل کتبی حدیث برای اولین بار در آن درج میشود و از کتاب دیگر نقل نشود (اعم از اینکه راوی از امام - علیه السلام - خود صاحب این نوشته بوده یا این که از یکی از اصحاب شنیده باشد). [۴] به نقل مستقیم یا از روی نوشته دیگر اطلاق کتاب میشود پس کتاب یعنی مجموعه احادیث که توسط محدّث یکجا نوشته شده باشد (اعم از این که برای اولین بار نقل شود یا نه، تبویب خاصی داشته باشد یا نه، موضوع خاصی داشته باشد یا نه). جامع به کتابی که با تتبع و نقل فراوان در موضوعات فقهی ممکن تألیف شده گفته میشود. [۵] از بخش‌های گوناگون «جامع» جداگانه به عنوان کتاب یاد میشود. از جامع هم گاهی به نام کتاب کبیر یاد میشود. تدوین مجموعه‌های حدیثی: در طول تاریخ حدیث شیعه یک بار در قرن ۴ و ۵ و بار دیگر در قرن ۱۰ و ۱۱ جمع آوری و جمع‌بندی احادیث به اوج کمال رسید با این تفاوت که در دور اول جمع‌بندی احادیث مدنظر بود و در دوره دوم جمع‌آوری. در ضمن معرفی این جوامع این مطلب توضیح داده میشود: معرفی کتب و جوامع مهم حدیثی ۱. کافی در مجموعه‌های مشتمل بر اعتقادات و احکام موسوم به اصول و فروع و نیز فواید گوناگون روایی موسوم به روضه مشتمل بر شانزده هزار و اندی روایت در دوران غیبت صغری به شهرت و استنساخ رسید. مرحوم کلینی (م ۳۲۹ هـ) برای این که کتابش کامل باشد گاهی به طور خاص برای احادیث شاذّ باب نوادر را میگشاید و در آخر کافی کتاب روضه را با قریب به ششصد حدیث و خطبه و... گرد می‌آورد. ۲. من لایحضره الفقیه مشتمل بر کمی کمتر از شش هزار حدیث به عنوان رساله عملیه مرحوم صدوق (م ۳۸۱ هـ) تدوین شد. به همین جهت او از آوردن اسناد پرهیز کرد (هرچند مشیخه (طریق اتصال به روایت) برای آن در انتها آورد). در اواخر من لایحضره مطالب متفرقه بیرون از ابواب فقهی در قالب نوادر آمده که بسی سودمند است. ۳. تهذیب که مشتمل بر حدود ۱۳۶۰۰ حدیث است حاوی اخبار متعارض و صرفاً جمع‌آوری روایات است هرچند نظر خود را هم بیان میکند. او ابتدا به قصد شرح فقهی بر کتاب استادش شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ) یعنی «المقنعه فی الفقه» شروع به تألیف آن کرد. میتوان گفت که: کاملترین کتاب جوامع اصلی حدیث فقه شیعه از جهت جمع‌آوری روایات و اقوال گوناگون فقهی تهذیب الاحکام است. ۴. استبصار (که بخشی از تهذیب هم میتواند به شمار آید) برای جمع‌بندی بین روایات متضادّ مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث تدوین شد و مؤلف آن مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ) میباشد که آن را برای تکمیل کار و گزینش تهذیب الاحکام خود تألیف نمود. جوامع متأخر حدیثی: انگیزه تبویب یکپارچه، جمع‌آوری همه احادیث فقهی و جمع‌آوری احادیث گوناگون و جلوگیری از فراموش و نابود شدن در کتابها و کتابخانهای دور و نزدیک باعث شد تا: ۱. ملامحسن فیض کتب اربعه فوق الذکر را دستهبندی کرد و در تبویب یکپارچه جمع‌آورد و نام وافی بر آن نهاد. ۲. شیخ حرّ عاملی تمام روایات فقهی آمده در ۸۰ کتاب فقهی و در رأس آن کتب اربعه را در کتاب قیم «وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه» جمع نمود. شماره احادیث ابواب گوناگون، و حدیث مکرر و غیرمکرر آن به ۳۵ هزار حدیث بالغ میشود. مرحوم محدّث نوری (م ۱۳۲۰ هـ) با استقصاء و پژوهش فراوان احادیث ابواب گوناگون وسایل را تکمیل و در مجموع ۲۳ هزار حدیث دیگر به نام «مستدرک الوسائل» نقل و جمع نمود و در خاتمه آن کتاب مورد اعتماد بودن منابع خود را (که احیاناً صاحب وسایل به آنها اعتماد نداشته) به ادله و

قرائن اثبات کرده است و این جهت کتاب مستدرک برخلاف نامش (که اشاره به تکمیلی بودن آن دارد) کتابی مستقل و با اهمیت مینماید و در اهمیت آن این نکته گفتنی است که فقهای معاصر مرحوم نوری بعد از رجوع به آن فتوی میداده‌اند. [۶] ۳. علامه مجلسی بحار الانوار را صرفاً برای جمع‌آوری و حفظ احادیث مانده در لابلائی کتابخانهها از تلف و احیاناً شرح آنها تألیف فرمود که این قلم از توصیف ارزش آن در این تنگنای نوشتار عاجز است. عوارض اجتماعی حاکم بر حدیث و تحدیث: روات اولیه حدیث به تبع امامان خود در تعلّم و نشر علم دین با مشکلات و چالشهایی مواجه بودند: ۱. جعل حدیث و نسبت دروغ به پیامبر و اوصیای ایشان و افتراء بستن و به نام دین کفر و تزویر را به مردم فروختن. این امر دو جنبه داشت: الف. دشمنی و توهین به اولیاء دین و فضیلت سازی برای دشمنانشان. ب. غلو و زیاددهگویی درباره اولیاء - علیهم السلام - (به هدف پل قرار دادن ایشان و خود را واسطه خلق و اولیاء - علیهم السلام - نشان دادن). ۲. تقیّه: از سویی شیعه با خطر قتل و حبس روبرو بود، از سوی دیگر هر از گاهی به بهانه‌های به کفر و زندقه و تهوّد (گرویدن به یهود) و تمجّس (گرایش به زرتشتیگرایی) متهم میشد، از جهت دیگر آمیزش فراوانی با عامه داشت و جاسوسان بسیاری در لابلائی شیعه رفت و آمد میکردند و از جهت دیگر به جهت فشارهای شدید افراد ضعیف الایمان گاهی از دین خارج شده و طعمه خوبی برای دشمن میشدند و اطلاعات و اسرار شیعه را به راحتی منتقل میکردند، این امور تقیه را به عنوان راه حلّ شرعی و قرآنی در پیش روی واجب نمود و این امر نهادینه شد. لذا در فهم حدیث تفهّم تقیّهای بودن یا نبودن از هنرهای بزرگ مردان میدان حدیث است. اقسام روایات: در میان عامه ابواب مفصّلی در تقسیم و تنويع اخبار وجود دارد، اما در میان شیعه این تقسیمات بسیار کمتر است: به بخشی از تقسیمات حدیث شیعه اشاره میشود: ۱. از جهت راوی خبر چهار قسم است: الف. صحیح، روایتی که همه موثّق (راستگو) و عادل (شیعه) باشند. ب. موثّق، روایتی که در یک سلسله روات یک راوی یا بیشتر موثّق باشد و لو عادل نباشد. ج. حسن، روایتی که در یک سلسله روات یک راوی یا بیشتر شیعه مورد ستایش باشند و مذمت نشده باشند. د. ضعیف، بقیه روایات در اصطلاح ضعیف گفته میشود هر چند با قرائن تصحیح شود. تذکر: تا قبل از زمان علامه حلی قرائن چند گانه‌ای برای صحیح شمردن حدیث معمول بوده است که با توثیق راوی عام و خاص من وجه است. ۲. از جهت سند خبر دو قسم است: الف. مرسل (نقل خبر بدون آوردن سند) ب. مسند (نقل خبر با ذکر سند). از جهت متن خبر دو قسم اصلی دارد: ۱. محکم (خبری که دلالت صریح و موافق با قرآن و سنّت دارد). ۲. متشابه (خبری که احتمالات متعدّد دارد که برخی با قرآن و سنّت مخالف است). فقه حدیث: از مهمترین بخشهای علم حدیث رسیدگی محتوایی حدیث است که از آن تعبیر به فقه الحدیث میکنند. شرایط و موانع فهم حدیث، حجّیت حدیث، اختلاف و تعارض احادیث و راه حلّ آنها و... از این مباحث است. در این مختصر به بحث اختلاف حدیث اشاره میکنیم: اختلاف حدیث: اختلاف در احادیث دو نوع است: ۱. اختلاف حاصله از اشتباه راوی و کاتب و مفقود شدن منع و... ۲. اختلاف حاصل از صدور حدیث. توانایی محدّث و فقیه در جدا کردن مصادیق این دو قسم از یکدیگر فهمیده میشود که احکام هر قسمی را درست به کار بندد و مهمّ در اختلاف حدیث، اختلاف بخش دوم است، در بخش اول با رجوع به قرائن و یقین به خطاء اعتبار روایت از بین می‌رود و در غیر این صورت اصل بر عدم خطا و عدم زیاده و عدم نقیصه و... بوده و احکام قسم دوم اعمال میگردد و در صورت تعارض هم احکام تعارض اجراء میگردد. در بخش دوم توجه به ابتدایی بودن یا استفتایی بودن، تعارض ابتدایی است یا قطعی فقیه بودن راوی یا پرسشگر ساده بودن و نیز شخصیت تقوایی راوی چیست؟، تقیّهای بودن یا نبودن، احتمال نسخ می‌رود یا نمی‌رود (حکم زمانی بوده یا ابدی)، محکم یا متشابه بودن روایت و... راهگشا است و در صورت عدم نیل به رافع اختلاف حکم متعارضین عمل میشود و امر روایت به خود امام - علیه السلام - ردّ میگردد. تعارض حدیث و احکام ترجیح ۱. در موارد مطلق و مقیّد و عام و خاص و نصّ و ظاهر مطلق بر مقید و عام بر خاص و ظاهر به نص حمل میگردد. ۲. در موارد تعارض قطعی ترجیحات را تا ده مورد شمارش کرده‌اند که مهمّترین آن چند مورد ذیل میباشد که در مقبول عمر بن حنظله آمده است. الف. قول اعدل و افقه و... را اخذ کردن. ب. قول موافق با کتاب و سنّت را اخذ کردن. ج. قول موافق با مشهور را

اخذ کردن. د. قول مخالف با عامه را اخذ کردن. علم رجال حدیث بررسی احوال روات و وثاقت و ضعف ایشان موضوع علم رجال حدیث را شکل می‌دهد. در بررسی رجال حدیث چند امر مورد بررسی است: ۱. ضبط راوی: نام راوی، نام پدر، کنیه، تاریخ تولد و وفات، نام تألیفات و... تلفظ صحیح نام و... ۲. مکانات راوی: مدح و ذمّ علمای رجال دربارهٔ راوی. ۳. طبقهٔ راوی: معاصرین راوی، اساتید راوی و شاگردان او طبقه او را مشخص می‌کند. این مطالب در پیدا کردن قرائن برای صحت حدیث از ناحیهٔ راوی و عدم آن نقش برجسته‌ای دارد. در علم «رجال شیعه» دو عنوان مهم وجود دارد که معمولاً در تصحیح حدیث به آن تمسک می‌شود: ۱. اصحاب اجماع: ۱۸ نفر از علمای اصحاب ائمه - علیهم السلام - به نقل رجالی پیشکسوت ابو عمرو کثی روایاتشان صحیح است. ۲. مشایخ ثلاثه (اساتید سه‌گانه) که روایاتشان اعم از مرسل و مسند معتبر است. به همین اندازه درباره علم حدیث و علوم پیرامون آن اکتفاء می‌شود. دربارهٔ علوم حدیث و درایه کتب فراوانی تألیف شده است که در اینجا به نام چند کتاب و رساله‌های که در این نوشتار از آن استفاده شد جهت مطالعات بیشتر تصریح می‌گردد: ۱. وجیزه در علم الدرایه، تألیف شیخ بهایی (ره). ۲. اصول الحدیث و احکامه، تألیف شیخ جعفر سبحانی مدظله. ۳. علم الحدیث، تألیف مرحوم کاظم مدیر شانهچی (ره). ۴. علم حدیث، تألیف شیخ زین العابدین قربانی مدظله. حجیت و شرایط صحت حدیث به دو قسم متواتر و خبر واحد تقسیم می‌شود، خبر واحد به خبر مستفیض و غیر مستفیض تقسیم می‌شود. مستفیض از جمله اقسام خبر واحد است که تعداد روایات آن به حدّ تواتر نمی‌رسد. خبر متواتر، خبری است که در تمام طبقات آن تعداد روایان به حدّی باشد که تبانی بر کذب نداشته باشند. بنابراین در خبر متواتر وثاقت و راستگویی آحاد روات شرط نیست. خبر واحد: خبر غیر متواتر را گویند، یعنی خبری که به خودی خود ظنّ و گمان به صدورش ایجاد نماید و به مرحلهٔ یقین نرسد. خبر واحد با شرایطی حجیت پیدا می‌کند و میتوان به خبر واحد در فروع فقهی استدلال کرد. و بخشی از اعتقادات که صرفاً عمل قلبی باشد (نه آن بخشی که علم و جزم شرط وجوب اعتقاد است) نیز با خبر واحد قابل اثبات است که برای این بخش اصطلاح «معارف» را به کار می‌برند و از اموری که اعتقاد به آن از باب اعتقادات واجب باشد خارج است. شرایط حجیت خبر - شرایط عمومی حجیت خبر عبارتند از: ۱. موافقت با ظاهر کتاب (قرآن کریم) و سنت قطعیّه و عدم مخالفت با آن ۲. عدم مخالفت با قول مشهور. در این شرایط سخنی است که به محلّ خود در اصول فقه مربوط است. ۳. قرائن دالّ بر صحت روایت وجود داشته باشد، این شرط برای روایتهای غیر صحیحه است. ۴. نبودن معارض برای حدیث. در این صورت باید به احکام تعادل و ترجیح عمل کرد. - شرایط خاصّ حجیت خبر: ۱. شرایط راوی: راوی موثق باشد اعم از اینکه امامی باشد یا نه. ۲. داشتن جهت صدور (تقیهای نبودن، ارادهٔ جدی در القاء حدیث از سوی امام - علیه السلام - باشد و...) ۳. روایت سلسلهٔ سندش تمام باشد. بنابراین روایات مرسله (سند در آن حذف شده باشد)، مرفوعه (روایتی که در سندش افتادگی وجود داشته باشد) و... اصطلاحاً صحیحه نیستند و اگر قرینه بر آن نداشته باشیم قابل استدلال نیست. [۱] شیخ بهایی، الوجیزه فی خلاصهٔ علم الدرایه. [۲]. عسکری، علامه سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، مجمع علمی اسلامی، بیتا، جلد اول، ص ۱۵۴، از طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰. [۳]. رجوع کنید به: طباطبایی، سید محمد کاظم، آشنایی با تاریخ و منابع حدیث، نصاب، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۷؛ برای آگاهی کاملتر به: صدر، سید حسن، تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام، چاپ بغداد و المراجعات مرحوم سید شرف الدین (ره) مراجعه شود. [۴]. همان، ص ۳۱، به نقل از علامه بحر العلوم (ره). [۵]. همان، ص ۹۶. [۶]. مقدمه مستدرک الوسائل، شیخ آقا بزرگ طهرانی، به نقل از طبقات اعلام الشیعه.

تاریخ دینی حجاب

منصور فهمی

آنچه در زیر می آید فصلی ست از کتاب وضعیت زن در دنیای اسلام نوشته ی منصور فهمی. این تز دکترای جامعه شناسی اوست

که در سال ۱۷۱۳ در دانشگاه سوربن از آن دفاع کرده است. نویسنده هنگام مراجعه به کشور خود، مصر، در سال ۱۷۱۴ با اتهام و تکفیر متعصبان دینی رو به رو شد، مقامات دانشگاهی او را برای تدریس نپذیرفتند و سرانجام با انقلاب ۱۷۱۷ مصر بود که امکان یافت در دانشگاه به تدریس مشغول شود. سانسور و چماق تکفیر باعث شد که وی اندیشه و کار پژوهشی از این گونه را به کلی کنار بگذارد. استعداد درخشانی که او با نگارش این رساله از خود نشان داده بود دیگر مجال شکوفایی نیافت و می توان او را یکی از هزاران قربانی سانسور جهل و تعصب دینی در تاریخ معاصر دانست. این کتاب در سال های اخیر به اهتمام محمد حربی مبارز قدیمی و مورخ الجزایری و استاد دانشگاه پاریس چاپ شد و تا آنجا که می دانیم به هیچ زبانی حتی عربی تا کنون ترجمه نشده است. با این که نزدیک به یک قرن از نگارش آن می گذرد، کتاب حاوی نکات ارزشمندی درباره ی «موقعیت زن در دنیای اسلام» است. متد علمی و تحقیقی آن در برخورد به اسلام، به عنوان پدیده‌های تاریخی، درس مهمی ست برای ما که در دهه های اخیر به ویژه با دین و دین سالاری سر و کار داشته ایم، ولی غالباً در دام پیشداوریها و توهماتى که موافقین و مخالفین آن برانگیخته اند گرفتار آمده‌ایم. این کتاب تا آخر به فارسی ترجمه شده است. این بخش را قبل از چاپ به خوانندگان آرش تقدیم میکنیم. تراب حق شناس مه ۲۵ ۲۰۰۴ سال پیش بود که پروفیسور اسنوک هورگرونزه در دانشگاه لیدن (هلند) ، که اسلام شناس معروفی ست، اشتباهی رایج را نقد کرد (۱۰۱)؛ اشتباهی که شخصیت های دوراندیشی چون اشپرنگر نیز بدان دچار شده بودند. دانشور هلندی نوشته است: «عجیب است که می بینیم دانشوران اروپایی در قرآن به دنبال استدلال های مربوط به مسأله ی حجاب می گردند. آن ها به آیه ی ۵۳ از سوره ی احزاب استناد می کنند، حال آنکه در اینجا نه صحبت از حجاب در میان است و نه از زنان مسلمان در کلیت خویش این آیه در واقع، منحصرأً به زنان پیغمبر مربوط می شود و خواننده در آن نمونه ای از استثناهای معدودی را می یابد که ما پیش از این، در آغاز فصل نخست ذکر کردیم. قاسم امین نویسنده ی معاصر مصری نیز در کتابی که مردم مصر را به رهایی زنان فرا می خواند، خاطر نشان می کند که محمد بین زنان خویش و زنان دیگران کاملاً تمایز قائل بوده است. کسانی چون داوود، سلیمان، محمد که به اصطلاح از طبقه مقدسان بوده اند همواره می دانسته اند که چگونه امتیازاتی را در رابطه با تعداد زنان خویش و رفتار و زندگی آنان برای خود حفظ کنند. تا آنجا که به نظر نگارنده بر می گردد، گمان ما بر این است که رابطه ای نزدیک بین حصر و خانه نشین کردن زنان و مسأله طبقات اجتماعی وجود دارد. در کشورهای مسلمان مشرق زمین، طبقات مرفه که خوش دارند آنچه را که اروپاییان «حرمسرا» می نامند برای خویش سامان دهند، عمیقاً طبقه ی زحمتکش و کارگران [در برخورد با زنان] تفاوت دارند. در بین طبقه ی کارگر، هرکسی معمولاً یک زن، منحصر به فرد، دارد که در زندگی محقر خود با او شریک است. زن یک کارگر به هیچ رو قابل مقایسه با زن متعلق به طبقه مرفه نیست که مرد او را تحقیر می کند و برای اغراض خودخواهانه خویش وی را نگهداری می نماید. برعکس، زن یک کارگر همان اندازه آزاد است که شوهرش. او در فعالیت، در عواطف و در اندیشه ی مبارزه ی مشترک سهیم است و همدوش شوهر برای امرار معاش کار می کند. ابتدا مسأله ی حجاب را از نظر دینی بررسی کنیم. از نظرات آقای اسنوک هورگرونزه بهره بگیریم: وی خاطر نشان می کند که حکم قرآن در سوره ی احزاب آیه ی ۵۳ منحصرأً به زنان پیغمبر مربوط می شود و نیز می گوید حجاب که پیغمبر برای زنانش مقرر کرده الزاماً همان حجابی نیست که در کشورهای مسلمان متداول است. استاد هورگرونزه همچنین خاطر نشان میکند که دین به هیچ رو دیدن صورت زن را ممنوع نمی کند، چنانکه برخی از مناسک حج ایجاب می کند که زنان صورت و دست های خود را نپوشانند. در باره ی این مناسک، آراء کلیه ی فرق اسلامی با هم تطابق دارد. علاوه بر این، شافعی ها* معتقدند که سنت است (یعنی ترجیح دارد) مرد زن را قبل از ازدواج ببیند. مردی به محمد خبر داد که با زنی نامزد شده است و پیغمبر توصیه کرد او را ببیند (۱۰۲). ممکن است از خود پرسیم چه شده که احکامی به این صراحت، ارزش عملی خود را دست کم در برخی از کشورهای مسلمان از دست داده و چگونه است که خانه نشین کردن زنان تا این حد توانسته تشدید شود. چطور می توان توضیح داد که اخلاق و آداب در برخی

کشورهای اسلامی و در برخی طبقات اجتماعی دیدنِ صورت‌زنان را اکیداً ممنوع می‌کند (به استثنای بستگان نزدیک که قانون آن‌ها را مستثنی کرده است)؟ تنها توضیح ممکن این است که نظام اجتماعی در این ممنوعیت نقش داشته است. شاید هم از سوی دیگر، تحولی که به تعمیم حصرزنان انجامیده تا حد اندکی تحت تأثیر نوع رفتار شخصیت محمد نسبت به زنانش بوده است، هرچند متون مربوطه صریحاً تنها زنان محمد را مشمول این حکم قرار می‌دهد و دیگران را به اجرای آن فرا نمی‌خواند. سرانجام این را نیز باید گفت که یکی از آیات قرآن به زنان توصیه می‌کند که لباسی شایسته به تن کنند (سوره ی احزاب آیه ۵۷) و ما پیش از این اشاره کرده ایم که محمد برای پیشگیری از هرگونه وسوسه‌ی شیطانی، ممنوع کرده است که مرد با زنی نامحرم تنها بماند. باری از این جوانه‌ها، رسمی پدید آمد و توانست در برخی از کشورها و طبقات رشد و گسترش یابد، حال آنکه در برخی دیگر پا نگرفت. بعضی از محافل اجتماعی، حجاب و آنچه را که با آن همراه است موافق حال خویش یافتند و محافلی دیگر آن را نپذیرفتند. دلایل این اختلاف‌ها را تحلیل تاریخی و اجتماعی باید تعیین نماید. موضوع کنونی بحث ما صرفاً ردیابیتاریختئوری‌های دوره محمد است که بر کارکرد اخلاق و آداب مسلمانان تأثیر می‌گذارد. بنا بر این، به بحث خود بر می‌گردیم. بر اساس آنچه در سنن و روایات آمده کسی که به پیامبر توصیه کرده زنانش را در خانه حبس کند عمر بن الخطاب یکی از دوستان او است: «ای رسول خدا، زنانت هم با مردان درستکار و هم با مردان نادرست برخورد دارند. کاش به زنانت که ام المؤمنین (مادر مؤمنین) اند دستور می‌دادی که در خانه بمانند» (۱۰۳). بنا به روایاتی دیگر، وی خطاب به پیغمبر که در دادن چنین دستوری تردید می‌کرد گفته است: «زنان را در خانه حبس کن» (۱۰۴) و عمر گویا از هیچ وسیله‌ای برای ترغیب محمد به اخذ چنین تصمیمی فروگذار نمی‌کرده است (۱۰۵). کاملاً ممکن است که محمد بنا به درخواست دوستش، حکمی الهی را تدوین کرده باشد تا در ارتباط آزاد بین زنان و مردان مانع ایجاد کند. بنا به سنن و روایات، این دستور در سال پنجم هجری در شب زفاف پیامبر با زینب دختر جحش نازل شد. ما در فصل پیشین از این ازدواج سخن گفتیم. اکنون باید به آن بازگردیم و آن را پی‌گیریم و روایات مربوط به آن را بازگویم. بنا بر روایات، محمد در جشن عروسی خود با زینب، بسیاری را دعوت کرده بود (۱۰۶). مهمانان به جای اینکه پس از صرف شام خانه را ترک کنند، آنجا باقی ماندند. محمد از صمیم دل آرزو داشت که مهمانان ملاحظه از آنجا بروند. او با ترک محل و رفتن به دیدار زنان دیگرش صریحاً این تمایل خود را به رفتن مهمانان نشان داد. اما آن‌ها هیچ توجهی نکردند و بی‌دغدغه در اطاق تازه عروس باقی ماندند، در حالی که عروس در گوشه‌ی اطاق تنها نشسته بود. محمد انتظار داشت که وقتی به خانه بر می‌گردد آن‌ها رفته باشند، اما دید که هنوز جا خوش کرده به حرافی مشغول اند. وی که می‌خواست از شر آنان خلاص شود و آنطور که معروف است با حیا و کمرو بود چاره‌ای نداشت جز کمک گرفتن از خدا که برعکس، کمرویی نمی‌شناخت. اینجا است که خداوند بسیار به موقع، به رسولش دستور داد به آن مردان اطلاع دهد که مراسم جشن را طولانی نکنند و نیز با زنان پیغمبر مستقیماً سخن نگویند مگر آنکه بین آنان حایلی باشد تا نتوانند به زنان نگاه کنند. چنین است داستان در شکلی که عموماً پذیرفته شده است؛ داستانی که یکی از ضوابط اخلاقی الهی را که مبنای نظریه حصرزنان و حجاب است تشریح می‌کند. وانگهی، سنن و روایات در باره جزئیات این داستان دقت کافی ندارند. بنا به روایتی آن مردان در خانه‌ی ام سلمه بوده‌اند (۱۰۷). روایتی دیگر می‌گوید که عایشه همراه با شوهر و مهمانانش بوده و محمد وقتی دیده است که دست زنش به دست یکی از مهمانان خورده منقلب می‌شود (۱۰۸) و روایتی دیگر حکم الهی حصرزنان را به درخواست و اصرار عمر نسبت می‌دهد (۱۰۷). اینکه حقیقت جزئیات این روایات چیست اهمیت چندانی ندارد. اصل موضوع این است که محمد می‌خواست آزادی زنان خودش و فقط همین‌ها را محدود کند به طوری که این دستور جزئی از قانونی استثنائی بوده صرفاً در خدمت رسول اکرم. بنابراین، این حکم را که صرفاً به محمد و خانواده او مربوط می‌شود رها می‌کنیم و به بحثی کلی‌تر می‌پردازیم. به قرآن، سوره ی احزاب، آیه ۵۷ اشاره کنیم: «ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مسلمان بگو که روسری‌های خود را بر خود بپوشند، که بدین وسیله احتمال بیشتری هست که شناخته شوند و

کسی متعرض شان نشود» (۱۱۰). ابتدا باید گفت که بنا به گفته فرهنگ نویسان، جلباب (تقریباً مانند خمار، ملیه، ردا و حتی زار که نام هایی هستند برای انواعی از لباس) به معنای پوششی است که هنگام خروج از خانه بر تن میکنند، بدین مفهوم که این آیه حکمی را در باره ی پوشش زنانی که از خانه هاشان خارج می شوند بیان می کند و هدف از آن این است که به آنان سر و وضعی بدهد تا از زنان غیر آزاد (کنیزان) یا زنان طبقات فرودست که به هنگام خروج از خانه چیزی علاوه بر لباسخانه بر خود نمی افکنند، متمایز گردند. این فرمان قرآنی به وضوح حاوی هیچ حکم کلی نیست که پوشیدن صورت را بر زن مقرر کند و مستلزم آن باشد که به خود زحمتی بیهوده بدهیم و بخواهیم از این متن [آیه] برای توضیح و توجیه استفاده از حجاب در برخی کشورهای اسلامی دلیلی استنتاج کنیم. با وجود این، باید اذعان داشت که در نهایت، می توان آن را دست کم منشأ ضرورت پوشیدن نوعی لباس تشخیص داد که فکر تهیه ی البسه ای کمابیش متناسب با پوشیدن چهره از آن گرفته شده است. این متن، متنی قانع کننده برای حکم حجاب نیست، اما الحق، برای نشان دادن تمایز بین طبقات متن قانع کننده ای است. خدای قرآن با امر کردن به زنان مؤمن که لباسی ویژه بپوشند، می خواسته که آنان از کنیزان متمایز باشند. همه ی سنن و روایات (۱۱۱) در این امر متفق القول اند. بنا بر آنچه آن ها همگی گزارش کرده اند زنان پیغمبر که ناگزیر بودند شب هنگام برای قضای حاجت از خانه بیرون روند مورد تعقیب مردانی عاری از اخلاق قرار می گرفتند که قصد مزاحمت آنان داشتند. زنان از این امر نزد محمد شکایت کردند. متهمان پوشش خواستند که اشتباه کرده و زنان آزاد را برده پنداشته اند. برای پیشگیری از چنین اشتباهی بود که محمد مقرر کرد زنان آزاد با پوششی که بر تن می کنند خود را از کنیزان متمایز سازند. کوتاه سخن اینکه دین و قانون دینی، دست کم مستقیماً ربطی به مسأله ی حجاب ندارند. آنجا که مسأله به جهان اسلام بر می گردد، اگر بتوان بین آداب و رسوم از یک طرف و دین از طرف دیگر فرق گذاشت و از آن ها تعریفی معین ارائه داد، میتوان گفت که احکام مربوط به وجوب حجاب، بیشتر معلول آداب و رسوم است. در تاریخ دین اسلام جدا کردن نقطه نظر اجتماعی از نقطه نظر صرفاً دینی البته غالباً بسیار دشوار است. اسلام رسالت خود را قانونمند کردن زندگیمؤمنین حتی در جزئیات آن می داند ولی در جریان گسترش تاریخی اش، خود را ناگزیر دیده است که با ملزومات اجتماعی و اوضاع متضاد واقعیت زندگیانسانی انطباق یابد. اگر با اتکاء به سنن و آیاتی از قرآن که ذکر کردیم، از اسلام بخواهیم حکم حجاب برای زنان مسلمان را توجیه کند، در پاسخ، به عرف یا اجماع جامعه ی مسلمانان متوسل می شود (۱۱۲). این عرف مسلمانان به مثابه ی یک اصلدینی مطرح می شود تا به یک نهاد [اجتماعی] نیروی قانونی ببخشند. حال آنکه وقتی امور را از نظر سنتی بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اگر مدعی حمایت از این نظر باشیم که حجاب منشأ دینی دارد منظورمان در اینجا نمی تواند دینی متغیر، دینی که در معرض تحول و تغییر است باشد چرا که، در واقعیت امر، ما نظرمان را بر پایه ی عرف مسلمانان استوار کرده ایم. بنا بر این بهتر است خود را در جدلی بیهوده و یک دور آشکارا باطل سرگردان نکنیم و اشیاء را به نام خودشان بنامیم و بگوییم که حجاب امری ست ناشی از آداب و رسوم. تردید نمی توان داشت که در نخستین ربع قرن اول هجری، حجاب و حصر زنان هیچ هدف دیگری جز آنچه در بالا گفتیم یعنی تمایز بین طبقات اجتماعی نداشته است. روزی عمر، خلیفه ی معروف، زنیغریه را در خانه خویش می بیند که جلبابیاشالبه تن داشت. خلیفه جرأت نکرد به خانه وارد شود. چند لحظه بعد زنیغریه خارج شد. آنگاه عمر از زنش پرسید او که بود. زنش پاسخ داد: کنیزی متعلق به فلان خانواده. عمر خشمگین شد و ممنوع کرد که کنیزان مانند زنان آزاد لباس بپوشند و جلباب به تن کنند که سر و پیشانی را می پوشاند. این دستور خلیفه که در مدینه رسمیت یافت، اصلی را که در حکم قرآن آمده بود مورد تأکید قرار داد و آن را ساری و جاری ساخت، به طوری که از آن پس، زنان دقیقاً در دو دسته: آزاد و کنیز از یکدیگر متمایز گشتند (۱۱۳). تاریخ اجتماعی حجاب هرچه عقیده ی اسلامی در طول زمان و در سرزمین های مختلف تحول می یافت و پیشروی می کرد تمایز بین طبقات مختلف ژرف تر شد و حجاب و حصر زنان اهمیتی فزاینده یافت. بعدها اسلام سرزمینهای دیگری فتح کرد، بر شمار کنیزان افزوده شد و زنان آزاد هرچه بیشتر گرفتار پی آمدهای تأسف بار قواعد مربوط به حجاب و حصر شدند.

در این دوره بود که اسلام از یک طرف ایران و بین‌النهرین را گشود و از طرف دیگر سوریه را که از هفت قرن پیش از آن در اشغال رومیان بود. در سمت غرب، عمروعاص سردار سپاه اسلام پیروزی‌های سریع به دست آورد و مصر و منطقه نوبه [واقع در شمال شرقی آفریقا] فتح شد و بدین ترتیب، طی حدود بیست سال امپراتوری عرب به نحوی چشمگیر گسترش یافت. فاتحان در تماس با دیگر تمدن‌ها قرار گرفتند. آن‌ها امتیازات فاتحان را برای خویش حفظ می‌کردند و زنانشان را تحت نظام رقت بار حصر نگه می‌داشتند تا از زنان دیگر متمایز باشند. اینجاست که می‌بینیم مردم مکه، یعنی اهالی پایتخت (متروپل) مقدس‌اسلام به سرعت توانستند - بنا بر برخی تواریخ - وسیله‌ای بسیار ساده بیابند و به خاطر منفعتی که در عمل داشتند، مدتی خود را از سختگیری‌های مربوط به حصر زنان خلاص کنند. بنا بر آنچه پروفیسور اسنوک هورگرونزه نقل کرده، یکی از وقایع نگاران به نام فقیه‌ی* روایت می‌کند که در مکه، زنان جوانخواستار ازدواج بدون حجاب از خانه خارج می‌شدند و یک بار دورخانه‌ی کعبه طواف می‌کردند تا فرصتی برای مردان فراهم شود و کسانی که مایل اند از آنان خواستگاری کنند (۱۱۴). کاملاً ممکن است که این مسأله از بقایای رسم و عادت‌ی قدیمی بوده که به رغم گرایش عمومی جامعه‌ی مسلمان به خانه نشین کردن و حصر زنان همچنان حفظ شده بوده است. هرچه باشد، این رسم و عادت که احتمالاً در قرن‌های اول و دوم هجری وجود داشته تا حدی می‌توانسته زیان‌ها و عواقب رسم و قاعده‌ای را که با منافع مردان سازگاری نداشته جبران کند. اما این چاره موقت چندان نپایید و به زودی رو به زوال رفت زیرا وضعیت زن هرچه بدتر شد، آداب و رسوم هرچه سخت‌تر گشت و به تدریج سرزمین‌هایی را نیز که اسلام ابتدائی را می‌شناختند در بر گرفت. در یمن، یکی از امیران قرن سوم هجری، به نام امام یحیی الهادی وقتی فهمید که اهالی شهر العاصوم [؟] قواعد اکید اسلام راجع به مناسبات جنسی و زناشویی را رعایت نمی‌کنند لازم دید که آداب و رسوم سرسختانه را بر آنان تحمیل نماید. لذا دستور داد که زنان در همه جا حجاب بپوشند و ممنوع کرد که حتی زنان چادرنشین با صورت باز به بازار بروند (۱۱۵). تقریباً در همان دوره در مصر مشاهده می‌کنیم که حصر زنان با شدت تمام اجرا می‌شود. مورخ مصری، ابن ایاس* (Ibn Iyas) می‌گوید که امام شافعی* [یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت] در وصیتنامه اش خواسته بود که زنی به نام نفیسه از نوادگان پیغمبر بر جنازه‌ی او نماز بخواند. وصیت او را رعایت کردند و نفیسه بر جنازه‌ی او نماز گزارد ولی با پرده‌ای که کشیدند او را با تابوت میت از جمعیت حاضر جدا نمودند (۱۱۶). در قرن نهم هجری، زمانی که نظام خانه نشین کردن و حصر زنان در اوج خود بود، سلطان مصر خروج زن را از خانه به هر بهانه‌ای که باشد ممنوع کرد، مگر برای زن مرده شور (۱۱۷). ملاحظه می‌کنیم که چقدر از دوره‌ای که محمد به زنان اجازه می‌داد در مسجد نماز بگذارند و صورت و دستشان باز باشد فاصله داریم. پژوهش‌هایی فیلولوژیک در باره‌ی تاریخ حجاب هرچه وضعیت شوم و تیره بخت زن در جهان اسلام بدتر می‌شد، لباس زنانه نیز تحت تأثیر همین نظام حصر زن پیچیده‌تر می‌گشت. در صدر اسلام که اغلب اعراب هنوز چادرنشین بودند و روستاها از چادرهایی تشکیل می‌شد که در صحرا برپا داشته بودند، از هنر خیاطی کسی چیزی نمی‌دانست. تقسیم کار چندان در عمل دیده نمی‌شد و یک بافنده به تنهایی همه‌کار را انجام می‌داد. بین لباس زنان و مردان چندان فرقی نبود و لباس در پیراهن بلند و یک تکه‌ای خلاصه می‌شد که تمام بدن را دربر می‌گرفت. بعدها، اعراب فاتح در جریان کشورگشایی‌های خود انواع پوشش و لباس و بسیاری از تجملات را از مردمان مغلوب وام گرفتند. ابن صیदा* سیاه‌ی اقلامی را ارائه کرده است که نشان می‌دهد آنان چه چیزهایی را از ایرانیان و رومیان گرفتند (۸۱۱). در اسپانیا، اعراب به ویژه در آخرین دوره امپراتوری خود، آنطور که دوزی (Dozy) می‌گوید (۱۱۷) بخش مهمی از طرز لباس و پوشش شهسواران (شوالیه‌های) اروپایی را اخذ کردند. در اینجا پاراگرافی را که این نویسنده به لباس زنان اختصاص داده عیناً نقل می‌کنیم: وقتی فیلیپ دوم ممنوع کرد که مورهای (les Maures) اسپانیا [یعنی آن‌ها که تبار شمال آفریقایی داشتند، مانند بربرها، اعراب، موریتانیایی‌ها] لباس ملی شان را بپوشند، یکی از مورها موسوم به مارمول فرانچیسکو نونیزمولی چنین گفت: لباس زن‌های ما به هیچ‌رو به سبک «مور»ها (اعراب و مسلمانان) نیست، بلکه لباس شهرستان است مثل لباس

کاستیل. در کشورهای دیگر مسلمان، آرایش مو، لباس، کفش با جاهای دیگر فرق میکند. چه کسی میتواند منکر شود که لباس زنانِ موره‌های آفریقا و زنان ترک از لباس زنانِ غرناطه به کلی متفاوت است؟» (۱۲۰). وقتی نام چند نوع لباس را که در زمان محمد معمول بوده و از سنن و روایات کهن به دست می‌آوریم با آنچه بعدها معمول شده مقایسه کنیم، پیچیدگی‌فزاینده‌ی لباس و پوشش به وضوح بر ما آشکار می‌شود. دوزی در «فرهنگ نام لباس های اعراب» شمار قابل توجهی از اشیاء مربوط به لباس و پوشش زنان و مردان را ذکر می‌کند و به منشأ خارجی آن‌ها اشاره می‌نماید. ما از بین لباس‌هایی که در قرن اول هجری پوشیده می‌شد تنها به آنهایی می‌پردازیم که در احکام قرآنی آمده و به موضوع پژوهش ما در باره‌ی حصر زنان مربوط می‌شود. بر اساس شناخت کنونی ما از زندگی و آداب و رسوم اعراب عصر پیش از اسلام، می‌توان به نحوی تقریباً قاطع گفت که در آن زمان هیچ قطعه لباسی که هدفش پوشاندن صورت زنان از نگاه مردان بوده باشد وجود نداشته است. چنانکه درباره‌ی جامعه‌ی عرب در زمان محمد، جامعه‌های که او قوانینش را به آن دیکته کرد، نیز میتوان همین سخن را با قاطعیتی بیشتر اظهار داشت. در فصل پیشین اشاره ای داشتیم به اینکه محمد همراه با همسر اول و پسرعموی جوان خود برای ادای نماز جماعت به کعبه می‌رفتند. زنان تا آنجا در زندگی مشترک عمومی مشارکت می‌ورزیدند که باعث نگرانی مردان [مکه] می‌شد، به طوری که آن‌ها می‌ترسیدند زنان و فرزندان شان جذب آئین جدید شوند (۱۲۱). هیچ چیز مانع از این نمی‌شد که روابط نزدیک و عادی روزمره زندگی بین دو جنس جریان داشته باشد. از این نقطه آغاز و از چنین وضعیتی که با نگاه مدرن هیچ امر عجیبی در آن ملاحظه نمی‌کنیم، به تدریج به حالتی از جدایی شدید بین مردان و زنان رسیده ایم. ابتدا محمد مقرر کرد که زنان آزاد با پوشیدن «جلباب» خود را از کنیزان متمایز سازند. او این تکلیف را در حکمی قرآنی، که پیش از این نقل کردیم، بیان نمود (۱۲۲). برای این جلباب، محدثین و مفسرین سنت توضیح کافی نداده اند. از آن پس، مباحثات فراوان برانگیخته شد که پی آمد آن‌ها وخامت بیشتر اوضاع و خواری و تحقیر بازم بیشتر زنان بود. اگر مسأله را به نحوی عمیق تر و با برخورد انتقادی بیشتری بررسی کنیم ممکن است بتوانیم شکل این جلباب را تعیین کنیم و در نتیجه بتوانیم لباس زن را آنطور که محمد منظور داشت به تصور درآوریم. واژه‌ی جلباب، آنطور که در فرهنگ لغت آمده، دقیقاً به معنای پیراهن است. جوهری* - لغوی معروف - معتقد است که جلباب لباس رو بوده شبیه شال بزرگ یا مانتویی که به آن ملحفه می‌گویند. ابن صیدا در کتاب مَحْصَصٌ ص می‌گوید که جلباب به معنای ملایه، نوعی مانتو است (۱۲۳). این مانتو را مِرط (mirt) نیز می‌نامند. به عقیده جوهری مرطها مانتوهایی هستند از پشم یا از پنبه و ابریشم که برای پوشش بدن به کار می‌رود. ابن صیدا نیز همین نکته را بدین نحو بیان می‌کند: مرط مانتوییست که از آن به عنوان ازار استفاده می‌کنند. از این بررسی کوتاه لغوی به سادگی می‌توان استنتاج کرد که جلباب می‌تواند پیراهن باشد یا مانتو یا شال. معنای پیراهن را بلافاصله باید کنار گذارد زیرا با حکم قرآنی انطباق ندارد. در واقع، قرآن به زنان مؤمن دستور می‌داده که جلباب را بر سر خود بکشند، حال آنکه پیراهن با توجه به شکلی که دارد به وضوح مشمول چنین قاعده‌ای نمی‌شود. برعکس، لباسی که شکل مانتو یا شال دارد کاملاً با آن مناسب است. بنابراین، حق داریم واژه یجلباب را به شال یا مانتو ترجمه کنیم. مضافاً بر اینکه این ترجمه از این لحاظ درست تر است که مرط لباسی عمومی بوده که زنان روی لباس‌های دیگرشان می‌پوشیده اند. خلاصه آنکه در اینجا به هیچ رو سخن از قطعه لباسی نیست که مخصوصاً برای پوشیدن صورت باشد: ازار یا جلباب را صرفاً به گونهای می‌پوشیدند که سر و بخشی از صورت را بپوشاند تا آنطور که محمد می‌خواست است نشان تمایز زنان آزاد باشد. دو سه سال پس از تکلیف حجاب، محمد قاعده‌ی حصر و خانه نشینی را برای زنان خود وضع کرد. این دو فرمان که به یکدیگر وابسته اند، به گونه‌ای یکدیگر را تشدید کردند و در فاصله‌ی اندک اهمیتی چنان زیاد پیدا کردند که با بردن نسبتاً محدودشان در آغاز کار تناسبی نداشت. واضح است که در آغاز کار امکان داشت که فرد آن‌ها را رعایت نکند و خدشه‌ای هم به دین اش وارد نگردد. ولی چنانکه خواهیم دید این اهمیت از آنجا حاصل شد که نهادهای همزمان، مانند برده داری، آن قواعد را مورد تأیید قرار دادند. اما سخن فعلی ما محدود به مسأله حجاب و لباس

هایی ست که به ویژه برای پوشاندن صورت ایجاد شده است. پیش از این گفتیم که نزد اعراب زمان محمد قطعه لباسی وجود نداشت که هدف خاص آن پوشاندن صورت زن باشد. در سنن و روایات، زمانی که از پوشش زنانه صحبت می شود چیزی جز ازاروجلباب، جز دریا پیراهن، جز خمار (نوعی روسری) مورد نظر نیست. با اطمینان می توانیم گفت که این لباس ها را همه ی زنان در زمان محمد می پوشیده اند (۱۲۴). نوشتارهای آن دوره از چیز دیگری جز این ها سخن نمی گویند. آن ها تا چندی پس از وفات محمد نیز به عنوان لباس های کلاسیک باقی ماندند (۱۲۵). اما در قرن های اول و دوم هجری «نقاب» و «برقع» وارد آداب و رسوم شد. این ها دو نوع حجاب اند که هدف از آن ها پوشاندن صورت است. در اینجا توضیحی را که دوزی (Dozy) در این باره می دهد می آوریم و سپس آنچه را که خود در باره ی تاریخ حجاب یافته ایم ذکر خواهیم کرد. دوزی می گوید: «تا اینجا ما به اصطلاحی دست نیافته ایم که به معنای حجابی باشد که در آن دو سوراخ برای چشم تعبیه کنند. با وجود این، چنین حجابی باید معمول بوده باشد زیرا جهانگردان از آن سخن می گویند. فعل نَقَبَدَرِ عَرَبِي و در عبری که به معنای *perforavit* است. بنابر این، طبیعی ست بتوان فرض کرد که واژه ی نقب به معنای *velum sunt foramina* باشد. همین نکته را ابن جنی* صریحاً چنین تأیید می کند: *النقاب ان تعمد المرأة الي برقع فتقّب منه موضع العين: نقاب این است که زن بر قعی بر چهره زند و جای دو چشم را در آن تعبیه کند* (Commentaire sur les poesie de Motenabbi, m. ۱۲۶, p. ۲۲۰). در سفرنامه ی وان گيستله (T Voyage van Mher Joos van Ghistelet, p. ۲۳) میخوانیم: «زنان روستایی جلوی صورت قطعه پارچه ای می اندازند که دو سوراخ در آن تعبیه شده و از خلال آن ها می توانند ببینند» بلون (Belon) نیز در Observations p. ۲۳۳ همین را می گوید: «روشنی که روستائیان عرب و مصری دارند نوعی ماسک است، بسیار زشت؛ زیرا تنها چند پارچه ی پنبه ای سیاه یا به رنگ دیگر را جلوی چشم می گذارند که جلوی صورتشان آویزان است و به سمت چانه باریک می شود، مثل دهان بنددوشیزه ای که *barbute* نامیده می شود و برای آنکه بتوانند ببینند دو سوراخ مقابل چشم در آن تعبیه می کنند. به طوری که آن ها با چنان نقابی بر چهره شبیه کسانی می شوند که روز جمعه مقدس در رم یا اوینیون به دوئل می پردازند (نک. به، *Pietra della Valle* Viaggi, t.I, p. ۱۸۷). شاهزاده Radzivil نیز (نک. به، *Jerosolymitana peregrinatio*, p. ۱۸۷) در سخن از دختران روستا می گوید: «حجابشان یک تکه پارچه ی پنبه ای ست که در آن مقابل چشم سوراخی تعبیه می کنند؛ باد به آسانی حجاب را بلند می کند و دیدن صورتشان سخت نیست» در کتابی تحت عنوان *A Relation of a Journey Begun, An. DOM* (۱۶۱۰، p. ۲۰۷) چنین می خوانیم: زنان روستایی «صورت را با قطعه پارچه ای می پوشانند بسیار زشت، و در آن در مقابل چشم سوراخ تعبیه میکنند». در گزارش کوپن (Coppin, *Le Bouclier de l'Europe*, p. ۲۱۷) نیز چنین آمده است: «نقاب دختران افراد مرفه تافته ی قرمزی ست و نقاب فقرا پارچه ای ست سفید یا آبی و در هر دو نوع، مقابل دو چشم دو سوراخ کوچک تعبیه می کنند تا کسانی که پشت این نقاب پنهان شده اند بتوانند ببینند و راه را تشخیص دهند» چنین حجابی را زنان چادرنشین مصری نیز می پوشیدند. در گزارش هلفریچ (Kurtzer und wahrhaffiger Bericht von der Rayszn f^o ۳۸۷۷) آمده است: «آنها چهرهشان را با تکه های از پارچه می پوشانند که در آن دو سوراخ تعبیه کرده اند تا بتوانند از خلال آن ببینند». روزه نیز در کتاب سرزمین مقدس (Roger, *La Terre sainte*, p. ۲۰۸) همین را در صحبت از زنان چادر نشین سوریه میگوید: «جلوی صورت پارچه های دارند که در برابر چشم، در آن سوراخ تعبیه میکنند» (۱۲۶). بنابر این، حجابی که نقاب نامیده می شود معمول ترین شکل آن بود. چنین حجابی به هیچ رو در زمان محمد معمول نبود. در سنن و روایات، ما حتی یک مورد نیافته ایم که بتواند ما را به تأیید چنین امری وادارد. در آن زمان نقاب، تنها در مواردی استثنائی و به عنوان لباسی فوق العاده معمول بود. در روایات آمده است که عایشه یک بار با نقاب از خانه بیرون رفت (۱۲۷) تا یک اسیر یهودی به نام صافیه را ببیند که به دروازه مدینه رسیده و محمد او را تازه آزاد کرده بود تا وی را به شمار همسرانش بیفزاید. این نکته که در روایات به عنوان امری استثنائی

معرفی شده قطعاً نشان نمی دهد که استعمال حجاب امری قدیمی بوده است. مضافاً بر اینکه گفته ی ابن سیرین* دائر بر اینکه استعمال نقاب چیزی جز یک مد نبوده است (۸۱۲) نتیجه گیری ما را تأیید می کند. وی که یکی از علمای قرن اول هجری بود در سال ۱۱۰ بعد از هجرت در گذشت (۱۲۷). بنا بر این، میتوانیم چنین فرض کنیم که مدِ نقاب در نیمه ی دوم قرن اول هجری به وجود آمده است. نقاب این مد کاملاً اسلامی که تقریباً نزد همگان معمول شد، همان گونه که دوزی هم خاطر نشان کرده نزد مسیحیان سیسیل نیز در قرن ششم هجری رواجی یافت. در اینجا متنی از ابن جُبیر* می آوریم که به هنگام صحبت از پایتخت سیسیل به این امر اشاره می کند: «زنان مسیحیان شهر در آداب سخن گفتن و نحوه ی حجاب خویش و پوشش مانتو از مد زنان مسلمان پیروی می کنند. به مناسبت عید امسال میلاد مسیح، آن ها با قبای ابریشمین طلائی رنگ که مانتوی ظریفی آن را می پوشاند از خانه خارج شده بودند با شال رنگین و کفش های ظریف طلائی رنگ زانه در کلیساها و شبستان ها خرامان راه می رفتند، سنگین از گردن بندها با آرایش چهره و عطر، درست به سبک آرایش زنان مسلمان (۱۳۰). امکان دارد که مشاهده ی ابن جُبیر تنها در باره ی زنان مسلمانی حقیقت داشته که مسیحی شده بوده اند و هنوز لباس و آداب زنان مسلمان را برای خویش نگه داشته بوده اند. آنچه مسلم است و برای ما اهمیت دارد همگانی شدنِ نقاباست. نقاب، رسم جدید قرن اول هجری، که منظور از آن پوشیدن کامل چهره ی زن بود تحت الشعاع حجابی از نوع دیگر قرار گرفت به نام برقع که به همان منظور ایجاد شده بود. استعمال همگانی برقع تقریباً در همان دوره ای رایج بوده که نقاب رواج داشته است. به عقیده ی جوهری*، لغوی معروف، برقع به معنای ابزار و جهازیست که به حیوانات بارکش میندند و نیز بخشی از لباس زنان صحرائشین. درباره ی نقش و جایگاه خاص این لباس اظهار نظر قطعی کردن خالی از دقت است. آیا استفاده از آن برای حفاظت از شدت گرمای هوا بوده یا حفاظت از حشرات؟ آیا برای حفظ صورت زنان بدوی از نگاه مردان بوده است؟ پاسخ قطعی برای این سؤال نداریم. با وجود این، میتوان فرض کرد که هدف چیزی غیر از حصر و خانه نشینین بوده است. روایات مربوط به صحرائشینان و اعراب پیش از اسلام نمونه هایی به دست میدهند که در آن مردان حجاب به کار میگرفته اند و این به نظر ما طبعاً ناشی از اوضاع خاصیت که معیشت مبتنی بر راهزنی و جنگها و انتقامجوییها ایجاد میکرد است. لغتنامهها و ادبیات اطلاعات مفیدی به ما میدهند و در باره ی این نوع لباس که در زندگی اعراب عهد قدیم عمومیت نداشته و بعدها استعمال آن به صورتی عادی در آمده است وضوح چندانی ندارند. ما توضیحات زیر را که درباره ی لباسیست به همین نام [برقع] در دوره های متأخرتر، از دوزی (Dozy) به وام گرفته ایم: «می دانیم که در اشعار شاعران عرب مانند المثنبی، ابوالعلاء و دیگران از برقع نام برده شده (با ملاحظه ی شعری که جُعبری* نقل کرده میتوان حدس زد که برقع سابقاً به رنگ های مختلف خال خالی بوده است) و اینکه این شاعران غالباً در استعاره های خویش از این حجاب یاد میکنند. با وجود این، در قرون وسطای تاریخ عرب، به نظر می رسد که این حجاب از تداول افتاده و جای آن به انواع دیگری از حجاب داده شده بوده است. در واقع، گمان می کنم، بیهوده است به دنبال این واژه در کتاب هزار و یک شب بگردیم زیرا در این اثر از انواع متعدد دیگری از حجاب نام برده شده است. اگر اشتباه نکنم تنها در آغاز قرن پیش [نوزدهم] است که در مصر از برقع سراغداریم. کنت شابرول (در کتاب وصف سرزمین مصر La description de l'Egypte)، ج. ۱ ص ۱۱۴) چنین می نویسد: «برقع، حجابی ست که چهره را از بالای پیشانی می پوشاند و نیز از دو طرف به کلاه وصل است. قطعه ای ست از پارچه وال یا کتان سفید و نازک به پهنای صورت که تا زانوها آویزان است. برای هر زنی که از خانه خارج می شود این حجاب ضروری ست». در کتاب پوکوکه (Pococke, Beschrijving van het Oosten t. ۱, p. ۳۲۰) چنین می خوانیم: «زنان طبقات عامه جلوی صورت از بالای بینی نوعی پیش بند می اندازند که با یک نوار به کلاه وصل است». در گزارش ویتمن: (Wittman, Travels in Asiatic Turkey, Syria and Egypt, p. ۳۷۴) آمده است: «یک قطعه پارچه ی ابریشمی سیاه کاملاً کار حجاب را می کند، به طوری که چیزی از چهره جز چشم ها را نمی توان دید.» (نویسنده این را در باره ی زنان عامه می گوید. در تصویر

شماره‌ی ۲۰ میتوان لباس یک زن اهل قاهره را که از وضعیت بهتری برخوردار است مشاهده کرد. در این تصویر برقع سیاه حتی از نیمه بدن پایین تر نمی رود). واژه‌ی برقع به همان معنی است که واژه‌ی ترکی یشمق [یا شماق = چارقد بزرگ / کلاهی؟]، زیرا در کتاب ترنر (M. Turner, Journal of a Tour in the Levant, t. II, p. ۳۰۸) میخوانیم که این جهانگرد در سفر خود از دمیاط تا اسکندریه با زنان قبلی همراه شده که «حجابشان یشمقی بلند و سیاه بوده که از نوک بینی تا زانوها را می پوشانده است». همین جهانگرد در جای دیگر (همانجا، ص ۳۷۶) در باره‌ی زنان طبقات عامه در قاهره می گوید: «به این روسری، روی پیشانی و با کمک برخی قطعات تزئینی طلائی، نقره‌ای یا مفرغی، یشمقی (حجابی) از پارچه‌ی سیاه پنبه‌ای یا ابریشمی آویزان است که تمام چهره را به استثنای چشمها می پوشاند و تا سینه و گاه تا زانوها می رسد». و بالاخره در اثر زیبای لان (M. Lane, Modern Egyptians, t. ۱, p. ۶۱) چنین آمده است. «برقع یا حجاب بصورت (مربوط به زنان طبقات بالا و متوسط) نوار بلند و سفیدی است از وال که همه‌ی صورت را به استثنای چشم‌ها می پوشاند و تقریباً تا پاها می رسد. این نوار پهن از بالاترین قسمت با کمک نوار باریکی از پیشانی می گذرد، در حالی که دو طرف بالای حجاب به نوار دیگری که دور سر را گرفته دوخته شده است. همین مؤلف، کمی بعدتر (همانجا، ج ۱، ص ۶۴) میگوید که زنان عامه برقع‌ی از نوع کرپ سیاه و زمخت می زنند. برخی از آن‌ها هم که از اخلاف پیامبر هستند برقع سبز رنگ دارند». و سرانجام در جای دیگری (همانجا، ج ۱، ص ۶۶ و ۷۷) زیور برقع را بدین گونه شرح میدهد: «بخش بالای برقع سیاه‌غالباً با مروارید مصنوعی، با سکه‌های ریز طلا و زیورهای دیگری از همین فلز، ریز و پهن که به آن برق می گویند مزین است، گاه دانه‌های مرجان و زیر آن سکه‌ای از طلا؛ و در مواردی دیگر با سکه‌های کوچک نقره‌ای کم ارزش؛ و معمول تر یک جفت زنجیر مفرغی یا نقره‌ای است که هر کدام به یکی از دو طرف بالای برقع دوخته شده است. این‌ها را عیون [چشم‌ها] می نامند. شکل برقع را در کتاب لان (ج ۱، ص ۶۲، ۶۴، ۶۵ و ۶۶) می توان دید و نیز در شرح سرزمین مصر (اطلس، ج ۱، نقشه ۴۱E). امروزه حجاب معمول در مصر از همین نوع است. در سوریه زنان صحرائشینان موسوم به قبلیس (keblis) برقع می زنند (Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wababys, p. ۲۷). در ساحل سوریه این نوع حجاب نیز رایج است. (نگاه کنید به ۳۰۴، ۱۰۵، p. II, Turner, Journal of the Tour in the Levant, t. II). در باره‌ی شبه جزیره‌ی عربستان نیز باید گفت که امروز زنان مکه، جدّه و مدینه برقع می زنند، برقع‌ی به رنگ سفید یا آبی (Burckhardt, Travels in Arabia, t. II, p. ۲۴۳). در قرن چهاردهم [میلادی] ظاهراً برقع در شیراز معمول بوده زیرا ابن بطوطه (سفرنامه، ترجمه‌ی ۸۳ V de Gayango f°) در سخن از زنان این شهر میگوید: آن‌ها پیچیده در ملافه و برقع زده [در چادر و پیچه] از خانه خارج می شوند، به طوری که چیزی از آنان نمی توان دید. در سوریه زنان صحرائشینان موسوم به قبلیس (keblis) برقع می زنند (Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wababys, p. ۲۷). در ساحل سوریه این نوع حجاب نیز رایج است. (نگاه کنید به ۳۰۴، ۱۰۵، p. II, Turner, Journal of the Tour in the Levant, t. II). در باره‌ی شبه جزیره‌ی عربستان نیز باید گفت که امروز زنان مکه، جدّه و مدینه برقع می زنند، برقع‌ی به رنگ سفید یا آبی (Burckhardt, Travels in Arabia, t. II, p. ۲۴۳). در قرن چهاردهم [میلادی] ظاهراً برقع در شیراز معمول بوده زیرا ابن بطوطه (سفرنامه، ترجمه‌ی ۸۳ V de Gayango f°) در سخن از زنان این شهر میگوید: آن‌ها پیچیده در ملافه و برقع زده [در چادر و پیچه] از خانه خارج می شوند، به طوری که چیزی از آنان نمی توان دید. باید این نکته را نیز ذکر کنم که در ماوراء النهر، اصطلاح برقع نه به معنی حجاب چهره، بلکه نوعی حجاب بزرگ یا مانتویی است که زن خود را کاملاً در آن می پیچد. در گزارش فریزر (Fraser, Journey into Khorasan, append.E, p. ۸۷) میخوانیم: «زنان چادر یا ملافه ابریشمی به نام برقع بر خود می افکنند که از سرتا پا را می پوشاند ولی در نزدیکی چشم سوراخ کوچکی باز می گذارند به شکل تور، از آن نوع که نزد ایرانی‌ها رایج است (این تنها شامل زنانی می شود که در شهرها سکونت دارند. اما زنان روستاها صورتشان باز است همان

گونه که زنان سالخورده شهر (همانجا ص ۸۶) و در جای دیگر (همانجا ص ۱۰) میگوید: زنان در شهرها و روستاها مانند دیگر کشورهای اسلامی حجاب دارند و برقع می‌زنند که از سر تا پا را در بر می‌گیرد» (۱۳۱). این تحقیق دوزی (Dozy) نشان می‌دهد که برقع در نواحی مختلف و در اشکال متنوع وجود داشته است. اینکه این لباس از کجا منشأ گرفته به روشنی معلوم نیست و به ندرت در ادبیات کهن از آن یاد شده است. قدیم‌ترین متنی که در آن از برقع نام برده شده شعری ست از سُهیم، برده‌ای از طایفه بنی الحشس (۱۳۲) که در زمان خلیفه عمر کشته شد. علاوه بر این، در «حماسه» نیز (Hamassah p. ۷۵, ۲۳^o éd. Freytag) جمله‌های هست که به این لباس اشاره دارد. التبریزی، مفسر و شارح معروف که به شرح این مجموعه از اشعار کهن کوشیده است نقل می‌کند که شاعری به نام القتال با پوشیدن لباس یک زن و با زدن برقع، توانست از انتقام دشمنانش فرار کند (۱۳۳). باز در جای دیگری از «حماسه»، در شعری. از برقع نام می‌برد ولی به عنوان بخشی از ابزار و جهازی که به حیوانات بارکش می‌بندند (۱۳۴). چنین است کهن‌ترین متونی که وجود این لباس را گواهی می‌دهند و توضیحات رضایت بخش تری جز آنچه در بالا آوردیم از آن‌ها نمی‌توان استنتاج کرد. در اینجا به واقعه‌ای اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد چقدر شایسته است جانب احتیاط در پیش گیریم. در جریان پژوهشی که برای یافتن منشأ برقع داشتیم به قطعه شعری برخوردیم که عمر بن ابی ربیع در یکی از استعاره‌های شاعرانه‌ی خود از قناع سخن می‌گوید، حال آنکه میدانیم قناع پارچه‌ایست که هم مردان و هم زنان بر سر می‌افکنند. شاعر اگر میخواست به خوبی می‌توانست به جای تَفَنَعْکَ که به معنی استفاده از قناع است از تَبْرِقَع که به معنی برقع زدن است استفاده کند، بدون آنکه به وزن شعر و قافیه آن لطمه‌ای وارد آید (۱۳۵). بنابراین، اینکه شاعری در صدر اسلام چنین واژه‌ای به کار برده، به نظر می‌رسد نشانه‌ی ندرت استعمال حجابی ست که چهره را بپوشاند. ۱۰۱- Dans la revue Bijdragen tot de taal en-landen kunde van Nederlandsch-Indie, ۵^o vol., ۱^o mai ۱۸۹۶. ۱۰۲- فانظر اليها. ۱۰۳- حسن الاسوه، یاد شده، ص ۱۲۵: و عن أنس قال قال عمر يا رسول الله إن نساءك يدخلن عليهن البر والفاجر فلو أمرت أمهات المؤمنين بالحجاب. ۱۰۴- بخاری، یاد شده، ج. ۳، ص ۱۶۰: قالت عائشة كان عمر يقول لرسول الله احجب نساءك. ۱۰۵- همان، ج. ۳، ص ۱۶۰. ۱۰۶- مسلم، بخاری و دیگران. ۱۰۷- طبری، تفسیر، ج. ۲، ص ۲۴: و قال آخرون كان ذلك في بيت ام سلمة. ۱۰۸- همان، ج. ۲، ص ۲۵: ابن سعد، طبقات، ج. ۸، ص ۱۲۶. ۱۰۹- تفسیر، یاد شده، ج. ۲، ص ۲۵: ابن سعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۱۲۵ (که با مأخذ پیشین کاملاً منطبق نیست). نک. به بخاری، یاد شده، ج. ۳، ص ۱۶۰ (که با گفته‌ی طبری منطبق است). ۱۱۰- قرآن، سوره ۳۲، آیه ۵۹. ۱۱۱- تفسیر، یاد شده، ج. ۲، ص ۳۰: ابن سعد، یاد شده، ص ۱۲۶. ۱۱۲- باقوری، فقه، ج. ۲، ص ۱۰۵: و وجهه الامام باتفاق المسلمين على منع النساء من الخروج. ۱۱۳- حسن الاسوه، ص ۹۴. Fakihi, p. ۲, éd. ۱۱۴- Wustunfeld ذکر الطواف بالجراری الأجرار و الإمام بمكة اذا بلغن ... و جعلوا عليها حلياً إن كان لهم ثم أدخلوها المسجد الحرام مكشوفة الرأس بارزته حتى تطوف بالبيت و الناس ينظرون اليها و يبدونها أبطارهم فيقولون من هذه فيقال فلانة بنت فلان ان كانت حرة و مولدة آل فلان ان كانت مولدة. ۱۱۵- ما این اطلاعات را از آقای آرندونک گرفته ایم که در لیدن درباره تاریخ امامان یمن به تحقیق مشغول است و منبع وی دستنوشته‌ای ست موجود در کتابخانه موزه بریتانیا. ۱۱۶- ابن ایاس، تاریخ مصر، چاپ بولاق، ج. ۱، ص ۳۳. ۱۱۷- همانجا، ج. ۲، ص ۲۱. ثم انه (أى الأشرف برسباى) نادى بأن امرأة لاتخرج من بيتها مطلقاً فكانت الغاسلة اذا أرادت التوجه الى ميتة تأخذ ورقة من المحتسب و تجعلها فى رأسها حتى تمشى فى السوق ۱۱۸- نک. به ابن صیدا، المخصص، ج. ۴ فصل‌های مربوط به لباس زنان و ائانه خانه. ۱۱۹- دوزی، فرهنگ تفصیلی نام لباس‌ها نزد اعراب. ۱۲۰- همانجا، ج. ۲، ص ۲۱. ۱۲۱- بخاری، صحیح، ج. ۱، ص ۳۱۹. فانا قد خشينا ان يفتن ابناءنا و نساءنا. ۱۲۲- نک. به ص ۶۸-۶۹ کتاب فرانسه. ۱۲۳- ابن صیدا، یاد شده، ج. ۴، ص ۷۶. الملحفة - الملائة و اللباس الذى فوق سائر اللباس من دثار البرد و نحوه - المرط ملحفة يؤترها الجلباب الملاءة. و نیز همانجا ص ۹۴: الجلباب هو القميص و قد تقدم انه الملاءة. ۱۲۴- ابن سعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۶۹.

کانت میمونۀ ترضی فی الدرع و الخمار و لیس علیها ازار. ۱۲۵- طبری، تفسیر، ج. ۲، ص ۲۰۵: ان شریحاً کان یمتع بخصمأه قلت لعامر ما وسط ذلك قال ثیابها فی بیتها درع خمار و ملحفة و جلباب. ۱۲۶- دوزی، فرهنگ تفصیلی نام لباس ها نزد اعراب، ص ۴۲۴ و بعد. ۱۲۷- ابن سعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۹۰. فسمع بها نساء الانصار و بجمالها فجنن ینظرن الیها و جاءت عائشه متتقبه حتی دخلت علیها فعرها النبی. ۱۲۸- Lisan: واژه «نقاب» ۱۲۹- ابن قتیبۀ: کتاب المعارف ۱۳۰- ابن جبیر، سفر به سیسیل. من از ترجمه ای که Amari از متن عربی [به فرانسوی] کرده سود جستته ام. اینک اصل عربی متن: «و زی النصرانیات فی هذه المدینة زی نساء المسلمین فضیحات الالسن ملتحنات متنقیات خرجن فی هذا العید المذكور و قد لبسن ثیاب الحریر المذهب و التحفن باللحف الرائقة و انتقبن بالنقب الملوئه و انتعلن الاخفاف المذهبه و برزن لکنائسهن أو کنسهن حاملات جمیع زینة نساء المسلمین من التحلی و التخصب و التعطر». ۱۳۱- دوزی، یاد شده، صص ۶۵، ۶۶، ۶۷ و ۶۸. ۱۳۲- ما این نکته را به نقل از آقای سنوک، از آقای نولدکه به وام گرفته ایم و مأخذ آن دستویسی ست قدیمی از لایپزیگ. ۱۳۳- ۹۵. Hamassa, Freitag, p. ۹۵. ثم خرج القتال هارباً و أصحاب القتیل یطلبونه فمر یابنه عم له تدعی زینب متنیحه عن الماء فدخل علیها فقالت و یحک قال القی علی ثیابک فألقت علیه ثیابها و البسته برقعها. ۱۳۴- همان، ص ۵۴۱. عهدت بها وحشاً علیها براقع و هدی وحوش أصبحت لم تبرقع ۱۳۵- همان، ص ۵۵۲. و لما تفاوضنا الحدیث و أسفرت وجوه زهاها الحسن أن تتقنا ۱۳۶- بخاری، صحیح، ج. ۳، ص ۱۹. (منتشر شده در آرش شماره ۸۷

کلام جدید

عبدالحمید آکوچکیان

در تعریف علم کلام آمده است: علمی است که درباره عقاید اسلامی، یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت، بحث می کند؛ به این شکل که آنها را توضیح می دهد و درباره آنها استدلال می کند و از آنها دفاع می نماید و جواب شکوک و شبهاتی را که در مورد آن وارد می شود، می دهد. [۱] در حقیقت متکلم، متعهد به دفاع از مذهبی از مذاهب است. این دفاع متعهدانه از سویی می تواند با پاسخگویی به شبهات و دفاع از حریم دین در برابر اندیشه های مخالف باشد. با تحولی که در علوم و معارف بشری به ویژه پس از دوران روشنگری (سده های ۱۷ و ۱۸م) تا به امروز به وجود آمد، مجموعه ای از آرای فلسفی، عرفانی و یا اندیشه های علمی جدید با بخشی از معتقدات و باورهای پیشین که نوعاً صبغه ای دینی دارند، در تعارض افتادند. از وظایف اصلی عدم کلام نیز همچنان دادن پاسخی مناسب و پذیرفتنی به این اشکالات است. در این دوره، اشکالات نوین، معمولاً- نیازمند پاسخ های نوین نیز می باشند که نمی توان همگی آنها را با ابزارهای پیشین تأمین نمود. از این رو، علم کلام با دسترسی به این ابزار جدید (مانند: نظریه های فلسفی و یا ابداعات کلامی) وارد دوران جدیدی می شود که در اصطلاح به آن «کلام جدید» گفته می شود. از این رو، کلام جدید در حقیقت ادامه جریان کلام قدیم است، منتها در برابر شبهات جدید و پرسش های جدید مبادرت به طرح پاسخ هایی جدید متناسب با افق فکری انسان امروز می نماید. در این میان، همان گونه که کلام قدیم با احکام فلسفی زمان خویش است، کلام جدید نیز از آراء فلسفی جدید بهره می برد و با آن مرتبط است. موضوعات آنجایی که وحدت مسایل علم کلام اعتباری است و دارای موضوعات متعدد و نامشابه است، از این رو آنچه به این موضوعات متعدد وحدت می بخشد، غرض و هدف مشترک است نه موضوع واحد. از این رو ضرورتی ندارد که در جستجوی موضوع واحدی برای علم کلام باشیم. [۲] از این است که گفته می شود علم کلام یک علم بدون موضوع است و شخص متکلم بسته به نوع شبهات و پرسش های جدید، حوزه و دامنه پاسخ های خویش را انتخاب می کند. به علاوه در دنیای امروز بسیاری از این پرسش های کلامی صبغه دین شناختی نیز یافته اند. بنابراین کلام جدید ناچار است وارد این عرصه نیز بشود. دین شناسی نگاهی است به دین از بیرون دین؛ از این رو کلام جدید، گاهی فلسفه دین نامیده می شود. فلسفه دین، امروزه مفهومی اعم دارد که هم کلام قدیم را و هم کلام جدید را در برمی گیرد. دین

شناسی معنی نگرش به دین به عنوان معرفتی از معارف و یافتن احکام آن و یا نگرش روانکاوانه به آن. دین شناسی با این معانی بر کل بحث‌های پیشین علم کلام افزوده می‌شود. در واقع، کلام دینی در دفاع از حقیقت است و فلسفه دین در پی کشف این حقیقت و این دو، بر روی هم مفاد کلام جدید را تشکیل می‌دهند. فایده و کاربرد کلام جدید و به ویژه بخش متأخر آن یعنی فلسفه دین، چون حاوی پرسش و پاسخ‌هایی در باب حقیقت و معنی زندگی است، در کنار پیش زمینه‌های فلسفی، آموزه‌های عرفانی، اخلاقی و روانشناختی را نیز در بردارد. از این رو، سهم فاخری در بازگشت انسان سرگشته امروز به دامن اندیشه دینی دارد؛ اما از منظری نوین و البته متفاوت با تلقی‌های کهن. به علاوه، مهمترین بازسازی در یک جامعه دینی باید در کلام دینی صورت پذیرد، و احیای فکر دینی در عمیق‌ترین معنایش در حوزه کلام طرح و محقق می‌شود. کلام دینی از پیش فرض‌های بیرون دینی متأثر می‌شود و در یک جامعه دینی اگر بخواهیم احیایی به وجود بیاوریم، تنها راهش این است که دینداری خود را تصحیح کنیم و به سرچشمه‌های ناب آن بازگردیم؛ همان که در ادبیات انقلاب به آن اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله - اطلاق می‌گردد. بدون اصلاح دینی، به اصلاح سیاسی و اجتماعی نیز موفق نمی‌شویم، از این رو بر کلام دینی توجه زیادی باید مصروف داشت. از این رو، در تحولی چشمگیر، با انقلاب اسلامی و تکیه گاه آن، یعنی اندیشه‌های امام راحل (ره)، تصویر نوینی از دین و بسیار متفاوت از تصویرهای رایج در باور دینداران، متولد شد. از این است که «اندیشه احیای فکر دینی» در حقیقت متعلق به حوزه کلام جدید است. [۳] و نیز اینکه که دین در معرض حکومت است، انبوهی از شبهات و پرسش‌های متنوع مستحده، هم در جامعه دینی و هم در جامعه جهانی در برابر طرح می‌شود. توجه خاص به این وضعیت جدید جامعه دینی و جامعه جهانی، بازبینی، تکامل و گسترش علم کلام و ورود به عرصه‌های جدید و بکر را طلب می‌کند. تاریخچه علم کلام از همان آغاز ظهور ادیان به اشکال گوناگون به وجود آمد و در طول زمان نسبتاً طولانی‌ای به دفاع از آموزه‌های دینی پرداخت. در اسلام، مکاتب کلامی گوناگونی همچون اشاعره و معتزله و نیز امامیه در چنین دوره‌ای به وجود آمدند و هر کدام صاحب سبک ویژه خود شدند و آراء کلامی خویش را به کمال رسانیدند. چنان که به عنوان نمونه کلام شیعی در باب شرح و بیان اصول دین و اصول مذهب در دوره‌ای به کمال و استحکام قابل قبولی رسید. اگر چه در قرون متأخر به دلایلی جامعه شناختی، نشاط و رونق پیشین خود را از دست داد. [۴] اما علم کلام جدید از آن رو که ادامه بی‌انقطاع کلام قدیم است. گذشته آن را نیز شامل می‌شود. منتها اگر تحولاتی که پس از رنسانس رخ داد را سرمنشأ تحول در «انتظار جهان امروز از دین» بدانیم، می‌توان با مسامحه، آغاز آن را مقارن همین رویداد و حوادث پی در پی پس از آن، تا به امروز بدانیم. از این رو از آغاز ورود پرسش‌های تازه به عرصه فرهنگ عمومی و نیز مراکز علمی، کلام جدید، آرام آرام خود را در مواجهه با آن نشان می‌دهد. این اتفاق هم در حوزه ادیان غیرالهی و هم در حوزه ادیان یهودی، مسیحی و مسلمان افتاد و هر کدام بسته به منابع دینی و ظرفیت‌های کلامی به گونه‌های متفاوتی با آن برخورد نمودند. [۵] آنچه در حوزه شیعی روی داد، به دلیل دارا بودن منابع فلسفی و دین شناختی متفاوت، نتایج متفاوتی نیز از خود بروز داد. از نمونه‌های برجسته آن می‌توان از نحوه مقابله تئوریک قدرتمند علامه طباطبایی (ره) و استاد شهید مطهری (ره) در پاسخ‌گویی به آموزه‌های مارکسیستی نام برد. [۶] و یا تبیین «نظام حقوق زن در اسلام» [۷] تلاشی دیگر در برابر تفسیرهای ناروا در این باب است. اینکه به میزانی که جوامع بشری داناتر و پیچیده‌تر می‌شوند، بخش دوم کلام جدید، یعنی فلسفه دین، گسترش و عمیق‌تری می‌یابد. و به همین میزان مرکز ثقل انتظار انسان امروز از دین، از بخش حقوقی و معارف استنباطی، به این بخش منتقل می‌گردد. امروز نیز به دلیل انقلاب جهانی اسلامی، این حوزه از علوم دینی، یکی از دوران پرکار و پرنشاط خویش را می‌گذرانند. بنیانگذاران برای کلام جدید شاید نتوان بنیانگذار مشخصی ذکر کرد. این علم به شکلی طبیعی و همگام با مقتضیات زمان رشد نموده است. اما اگر بخواهیم در این میان به نام مشخصی اشاره کنیم، به دیوید هیوم (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱) برمی‌خوریم. او کاوش‌هایی در بخش فلسفه دین آغاز کرد. اثر عمده او رساله «در باره طبیعت انسانی» است. او بیش از هر فیلسوف دیگری، جهان روزمره را نقطه آغاز آموزه‌های خود قرار دارد. به اعتقاد

او هیچ فیلسوفی هرگز نخواهد توانست ما را به ماورای تجربه‌های روزانه ببرد یا قواعدی مغایر تأملات حیات روزانه برای سلوک و رفتار در اختیار ما بگذارد. [۸] هیوم را باید از قائلان به «دین طبیعی» [۹] دانست. فلسفه دین در جوامع اسلامی به دلیل همزمان شدن تولد تمدن غرب با دوران رکود در این جوامع، بیشتر در بخش احیای فکر دینی بروز یافت. در میان اندیشمندان اسلامی، می‌توان سید جمال الدین اسدآبادی، عبده، رشید رضا، محمد اقبال لاهوری و علامه محمد حسین طباطبایی را به عنوان چهره‌های شاخص در این بخش نام برد. جایگاه آن در قرآن و سنت علم کلام جدید، عیناً از همان جایگاهی در قرآن و سنت برخوردار است که علم کلام پیشین برخوردار بود؛ چرا که این علم ادامه همان تلاش مدافعانه از دین است، منتها با ابزاری در خور این عصر. آنچه در سالهای آغازین بعثت روی داد و شیوه‌های بدیعی که در دعوت به اسلام از آن سود جسته می‌شد، رهیافت مناسبی در این زمینه در اختیار محققین کلام جدید قرار می‌دهد. تکیه بنیادین بر اندیشه فلاح، رشد و رهایی [۱۰] که از عناصر جذاب فلسفه دین است، به علاوه سادگی، صراحت و آموزه‌هایی که از جنس زندگی‌اند و در دسترس همگان قرار دارند، اینک نیز همچنان شاکل قدرتمندی برای فلسفه دین اسلامی شیعی است. به عنوان نمونه، تحلیل روزشمار مأموریت «مصعب بن عمیر» صحابی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و سفیر ایشان به یرث برای آموزش و تبلیغ، پیش از هجرت ایشان، بخشی از این شیوه برگزیده را توضیح می‌دهد. از سوی دیگر فرآیند دوبخشی بودن دوران صدر اسلام و مضامین متفاوت آیات مکی و مدنی، که یکی مربوط به دوران تولد و دیگری شامل دوران استقرار و توسعه است و نیز ثبت حوادث این دوره و پس از آن تا زمان آغاز غیبت کبری، جایگاه رفیع و ابزار قدرتمندی را برای این بخش از علوم اسلامی فراهم آورده است. مقایسه با علوم غیر اسلامی کلام جدید اسلامی با دیگر اندیشه‌های کلامی، و از آن جمله کلام غربی، در محتوا و نیز دامنه موضوعات آن است. محتوای جاری در کلام اسلامی شیعه مستند به آموزه‌هایی است که در فرایند چند صد ساله صدر اسلام و حضور ائمه معصومین - علیهم السلام - و تربیت شاگردان زبده، در طوفان‌های تنیدی که بر فکر دینی وزید، مجال یافت سلسله اصولی را شکل بدهد که نه تنها در محدوده اصول پنجگانه دین و مذهب، که در بسیاری موضوعات جاری دیگر، بی‌تکیه بر قدرت حکومتی و تنها بر قوت استدلال و اقناع، توانست مکتب کلامی ویژه‌ای را شکل بدهد که بیش از ادیان دیگر در منابع دینی و حافظه تاریخی خود، مصالح مؤثری برای تولید فکر کلامی داشته باشد. از تکیه‌گاه‌های بی‌بدیل کلام شیعی، حجم وسیع منابع روایی و استدلال‌های عقلی مندرج در آنها است. همین منابع عظیم، به خودی خود دامنه موضوعات در دسترس اندیشه کلامی را گسترش می‌دهد و به شکل اعجاب‌آوری رو به آینده دارد. پی نوشت‌ها

[۱]. آیت الله مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، مبحث کلام، انتشارات صدرا، بی‌تا، ص ۹ و ۱۶. [۲]. همان. [۳]. برای نمونه‌ای جالب از آن ر. ک. به: اقبال لاهوری، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام. [۴]. برای مطالعاتی در این زمینه ر. ک. به: حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و اسلام، انتشارات اساطیر، چ اول، تهران، ۱۳۷۳، و نیز: آیت الله سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه انتشارات اسلامی، چ سوم، قم، ۱۴۱۶؛ و نیز: ولفسن، هری استرین، فلسفه علم کلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات الهدی، چ اول، تهران، ۱۳۶۸ ش. [۵]. برای نمونه ر. ک. به: آیت الله سبحانی، جعفر، مدخل مسائل جدید در علم کلام، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق، چ اول، قم، ۱۳۷۵ ش. [۶]. علامه طباطبایی، سید محمد حسین و آیت الله مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، ۵ جلد، چ دوم، قم، ۱۳۶۸. [۷]. در کتابی به همین نام از آیت الله مطهری (ره). [۸]. برای دریافت اطلاعات مفیدی در این زمینه ر. ک. گردر، یوستین، دنیای سوفی (داستانی درباره تاریخ فلسفه). ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، چ دوم، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۱۱ - ۳۲۷. [۹]. دین طبیعی (متکی بر تجربه لحظه‌ای آدمی از جهان و در واقع مرتبط با تجربه‌های روزانه او است. یک کودک جهان را چگونه تجربه می‌کند؟ بدون پیش فرض‌های فلسفی و کاملاً طبیعی و بسیار صریح و ساده؛ مبنای دینی طبیعی این گونه تجربه‌هاست. [۱۰]. عناصری که در مفاد شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» وجود دارد.

اجتهاد، شهید نبرد تحجر و التقاط

حسن رحیم پور ازغدی

اشاره: آنچه در پی می‌آید، متن پیاده شده سخنانی حسن رحیم پور ازغدی است که در اردیبهشت ماه سال جاری در دانشکده مهندسی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی تهران و در سالگرد شهادت استاد مطهری صورت پذیرفته و موضوع آن «تساهل نظری و عملی در منظر مطهری» بوده است. این جلسه قرار بود بصورت گفت‌وگو و مباحثه میان وی و دکتر عطاء... مهاجرانی در خصوص بحث «تساهل» برگزار گردد که به علت عدم حضور وزیر ارشاد - علیرغم وعده قبلی - تبدیل به سخنرانی سردبیر کتاب نقد شد: عنوان بحث، «تساهل در حوزه نظر و عمل» از دیدگاه استاد مطهری است. تا برادر محترم آقای مهاجرانی تشریف بیاورند و از نظرات ایشان هم بهره ببریم، بنده جهت پرهیز از اتلاف وقت دوستان، بحث را سر می‌گیرم. قاعدتاً این بحث، صبغه نظری خواهد داشت و ما اینجا به دنبال پروژه‌های افشاگری عالیجنابی و این قبیل مسائل نیستیم. فقط در پی آنیم که گفت‌وگو در حوزه تساهل مقداری شفاف‌تر شود و تکلیفمان را با کلمات دوپهلوی تا حدودی روشن کنیم. «از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف به شرط مواجهه صریح و روشن با آنها». با این سخن استاد مطهری، دو گروه موافق نیستند: یکی آنها که گمان می‌کنند با تحکیم سکوت؛ تعداد موافقین ما زیاد می‌شوند و ساکت کردن را با قانع کردن، اشتباه می‌گیرند و گروه دوم، کسانی که از تبدیل «معاند» و «مخالف» به «موافق»، بحث می‌کنند اما بدون انتظار تغییر مواضع از ناحیه مخالفان و معاندان. یعنی از آزادی دادن به افکار مخالف، بحث می‌شود اما بدون آن قیدی که استاد مطهری آورده که عبارت بود از «مواجهه صریح و شفاف با آنها». دوستان گاهی جلوتر هم می‌روند و به جای آزادی دادن به مخالف، می‌شود از تقویت و تجهیز مخالفین و گرفتن دست موافقین و مانع شدن آنها از دفاع هم سخن گفت. مطهری در عصری به عرصه آمد - و آن عصر همچنان ادامه دارد - که یک گرایش قوی در جامعه فرهنگی ایران، «دین» را به مثابه عنصری فانتزی و به عنوان دکور صحنه، وارد بحث‌ها می‌کرد - و هنوز می‌کند - تا از ادبیات مذهبی، یک حاشیه امنیتی و توجیهی برای نشر دکترین غیردینی بسازد و این بیماری، عوارض بالینیش همچنان حتی بعد از شهادت آقای مطهری ادامه دارد و شاید به همین علت است که اتحادیه‌های معرفتی ای که در همان سالها علیه خط مطهری تشکیل شد اتحادیه‌های خیلی معنی داری بود. مطهری در برابر خط تحریف دین، خاکریزی زد که آنها از این خاکریز نمی‌توانستند عبور کنند، یا باید او را از پا در می‌آوردند و یا راهشان را کج می‌کردند و برمی‌گشتند و آنها شق اول را برگزیدند. مطهری، خط تحریف دین را بر سر تضادهای دوگزینه‌ای و سؤالهای گریزناپذیر قرار داد و نگذاشت به اجمال و ابهام بگذرانند و عبور کنند. مطهری نشان داد - و هنوز نشان می‌دهد - که در سطح محور جناحهای مارکسیستی یا لیبرالی که در بدنه روشنفکری دینی، نفوذ می‌کردند و می‌کنند، چه کسانی حضور دارند و چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. بزرگترها شاید یادشان باشد که مطهری تا زنده بود، سیل انواع حملات بود. علتش همین بود که عرض کردم. شهادت بود که مطهری را از زیر بمباران شانتاژ خلاص کرد. یک دوره‌ای در همین کشور، کنار مطهری راه رفتن، هزینه داشت. یک عده دشمن با کینه‌های شتری که تمام نشدنی بود و یک عده دوستانی که هر کدام کار ده دشمن را می‌کنند و هیچوقت بدرستی نمی‌دانند بمبهایشان را کجا بریزند. ما نمی‌خواهیم با پیش کشیدن قصه مطهری که با خون دل او شروع شد و با خون سر او مهر خاتمت پذیرفت، گذشته را عوض کنیم و به تاریخی که سپری شده، دستور بدهیم. ما می‌خواهیم به خودمان دستور بدهیم. به خودمان دستور بدهیم که تجربه مطهری را که تجربه مهمی بود و برای ما خیلی گران تمام شد، دوباره تکرار نکنیم. مطهری را به موزه نفرستیم و خود او را تبدیل به یک فانتزی و تعارف نکنیم. مطهری در شرایط جدید، در جامعه ما یک بار دیگر به کالبدشکافی احتیاج دارد. باید گلوله‌ای که به سر او خورد از مجموعه‌اش بیرون آورده شود و درست مطالعه بشود که از چه اسلحه‌ای و با چه استدلال‌هایی شلیک شد و باید روشن شود که

نقطه عزیمت «خشونت» در صحنه گفت‌وگوی فرهنگی در این کشور در نیم قرن اخیر چه کسانی بوده‌اند. مطهری در دوران اغفال، اغفال دینی، یک «کمیتة هوشیاری» تشکیل داد. وقتی لیبرالها و مارکسیستها که آن دوران، فضای حاکم بر محافل روشنفکری دینی و لائیک ما در قبضه آنها بود، ذهن بچه‌ها را در دانشگاهها شرطی می‌کردند که با شنیدن نام «دین»، به یاد خرافات بیفتند و از کلمه «جهاد»، به کلمه «خشونت» منتقل شوند و از «عرفان»، به تخدیر واز کلمه «تکلیف»، بوی تجاوز به «حقوق بشر» به مشامشان برسد و از «آزادی»، به «نفی شریعت» منتقل شوند و اسلام را تکه تکه می‌کردند و هر تکه‌ای را متحجرین و روشنفکر مآبها با رویکردی مارکسیستی یا لیبرالی، در سردخانه‌های جناحی و خصوصی خود می‌گذاشتند تا یک وقتی مصرف کنند، در این شرایط مطهری سر رسید تا این کُدها را یک بیک بشکند و شکست. مطهری، اهل جدلهای مدرسی نبود ولی نمی‌گذاشت کسانی به نام نواندیشی، محتوای معرفتی ایمان را در هم بریزند. در عین حال نمی‌خواست به هر بهانه‌ای، در درست کیشی دیگران، تشکیک کند و تعداد مرتدها را تکثیر کند یا کثیر، نشان بدهد. مطهری از سطح جماعت روشنفکر و مقدس‌مآب، یک گام فراتر گذاشت و یک تنه رستاخیز به پا کرد. البته آخوندهای قشری و کم دانی هم بودند که روزگارش را سیاه می‌کردند، کسانی که هر «اجتهادی» را «بدعت» و هر «عتیقه‌ای» را «سنت» می‌دانند و «اصولگرایی» را با «طالبان‌گری» و تاجر، اشتباه می‌کنند. اینکه محافل روشنفکری دینی در دهه‌های چهل و پنجاه، چرا شدیداً درگیر تأویل دین و تفسیر به رأی در دین و سهل گرفتن امر تفکر در دین شدند فقط یک علت نداشت اما یکی از اهم علل آن، کم آوردن محافل روشنفکری دینی ما در مقابل گفتمان لیبرالی و مارکسیستی بود یعنی سر میز گفت‌وگو با مارکسیستها و لیبرالها کم آوردند و پا دادند. فقدان تئوریسینهای صالح دینی و خلاق، بحرانی است که هنوز هم روشنفکری دینی ما را رنج می‌دهد. فقر تئوریک در جامعه روشنفکری دینی ما باعث فقر نظریه‌پردازی شد و این باعث می‌شود که دستشان را برای تکدی به سوی سایر مکاتب دراز کنند و امروز به طور خاص، لیبرالیسم، آن هم از نوع قرن هجدهمی نه لیبرالیسم آغاز قرن ۲۱. نسل دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که امثال بنده، جوانترین آنها بودیم و حالا- نسبت به شما پیرمرد محسوب می‌شویم. در آن محافل، علقه خانوادگی و شخصی به دین داشتند اما سرشان با دلشان همراه نبود یعنی هر چه در شبکه واژگانی وارداتی، درگیرتر و آکادمیک‌تر می‌شدند، سرشان سنگین‌تر و دلشان خالی‌تر می‌شد و سر از دل، بیشتر فاصله می‌گرفت. غافل از این که نمی‌شود سوار ترن «هگل» و «مارکس» شد، یا سوار ترن «جان لاک» و «پوپر» شد و به مدینه فاضله اسلام و مدینه‌النبی رسید. در یک چنین عصر و عرصه‌ای بود که دو پدیده از خراسان ظهور کردند و تأثیراتی عمیق بر روشنفکری دینی گذاشتند. یکی مطهری بود که خدای دقت و انضباط فکری است و به صراحت می‌گفت که علیرغم بعضی تشابهات، یک جایی راه اسلام از لیبرالیسم جدا می‌شود، یک جایی راه اسلام از مارکسیسم و از فاشیسم جدا می‌شود و آنجا دیگر نباید از ترس متهم شدن به املی با کسی تعارف کرد و دیگری، شریعتی است که صدای ناقوس بیداری مذهبی بود گرچه عاری از دقت اما توأم با صداقت و نقدپذیری. امثال ما البته بیشتر در آن زمان با ذهن و زبان شریعتی، محشور بودیم قبل از اینکه با مطهری و عظمت‌های او آشنا بشویم. برای ما خیلی جالب بود که کسانی چون علی شریعتی و جلال آل احمد با چه شجاعتی دارند برخلاف مسیر رودخانه روشنفکری ترجمه‌ای که از غرب، سرازیر شده، حرکت می‌کنند؛ دگم‌های روشنفکری را یکی یکی می‌شکنند و جلو می‌آیند، دگم‌هایی که غالباً دفاع از غرب و غرب‌گرایی بود، پرستش مدرنیته بود، تحقیر ملت خود و تفکیک دین از سیاست بود و شما بدانید علت تهاجم مجددی هم که الان در محافل روشنفکری دینی یا لائیک (ولی هر دو لیبرال) علیه شریعتی و آل احمد شروع شده، همین است. علتش این است که این دو جرئت کردند و دگم‌های روشنفکری وابسته را شکستند و علیرغم منافع و ایده‌های غرب و سکولاریزم و استعمار، وضعیت گرفتند. الان آقایان می‌گویند و می‌نویسند که آل احمد چون غرب را نمی‌شناخت، علیه غرب و غرب‌زدگی، کتاب نوشت و بحث کرد و به نقد روشنفکری پرداخت و از «خدمت‌ها و خیانت‌های روشنفکری» بحث کرد و همین سال گذشته در سالگرد مرحوم دکتر شریعتی در دانشگاه تهران، یکی از همین آقایان از قول مرادش گفت که علی شریعتی با این همه انتقادی که به لیبرالیسم و غرب و استعمار

کرده، همین انصار حزب‌الله خودمان است و مطالب انتقادی دکتر شریعتی علیه نظام لیبرال سرمایه‌داری و غرب و سکولاریزم را قرائت کردند و گفتند که ایشان راست افراطی بوده است و دوره این نوع روشنفکری دینی که غرب‌ستیز و لیبرال‌ستیز و استعمارستیز است سپری شده است چون شریعتی مخالف جامعه مدنی و دموکراسی لیبرال و پلورالیزم و نسبی‌گرایی است. علت حمله به آل احمد و شریعتی، همین است. شریعتی البته با خیلی از کسانی که امروز خودشان را میراث‌دار او می‌دانند متفاوت بود. او قصد تقویت دین را داشت گرچه شتابزده، و من به یاد می‌آورم بخشی از جلسات او را که در مشهد و در منزل پدری من برگزار می‌شد و عمق نگرانی و سوزدل را در نگاه و صدای او می‌دیدم که گاه به دست‌پاچگی هم منجر می‌شد. اما مطهری، کاری کرد که قابل مقایسه با هیچ‌کس، نه شریعتی نه آل احمد و نه هیچ‌کس دیگر، نیست. مطهری که من بعدها او و افکار او را شناختم تمام مطالعات و محاسبات قبلی را در ذهن ما به هم ریخت. ما کم‌کم دانستیم که مطهری بار دو غم را بر دوش دارد. از طرفی غم دفاع از اسلام در برابر مارکسیست‌ها و لیبرال‌های آرتدوکس که در محافل روشنفکری آن دوران، شلتاق می‌کردند و امروز بعضی از پیرمردهای آنها هنوز هستند و جزء منادیان اصلاح‌طلبی ویژه‌ای در ایران هستند و کسی هم آن موقع جلوگیری‌شان نبود، از طرفی هم غم سنگین‌تر و غریبانه‌تر مطهری در دفاع از اسلام و توجیه و تبیین اسلام نزد بچه‌مذهبی‌هایی که مذهبی‌حرف می‌زدند اما مارکسیستی فکر می‌کردند و همین‌طور پیرمردهایی که ادبیات مذهبی، مصرف می‌کردند و نماز هم می‌خواندند ولی ذهنشان با گاو آهن لیبرالیزم، شخم و شیار خورده بود و هر آیه و روایتی که می‌خواندند یا می‌شنیدند، فوری باید وارد پارادایم لیبرالی می‌شد با محتوای لیبرالی، ویراستاری می‌شد سپس یا تأیید می‌شد یا رد می‌شد و یا تفسیر به رأی و تأویل و دچار تحریف می‌شد چون محکمتان‌شان در لیبرالیزم بود نه اسلام. مطهری می‌دانست که چون حوزه به قدر کافی اجتهاد نمی‌کند عملاً روشنفکری دینی به تله‌التقاط می‌افتد. تحجر و التقاط در یک سیکل مشدد، یکدیگر را تقویت می‌کنند. وقتی اجتهاد نشد و تحجر، دامنه پیدا کرد. زمینه برای التقاط ایجاد می‌شود وقتی در التقاطها، افراط شد، زمینه برای تحجر بعدی آماده می‌شود. تنها یک کلید، این دو قفل را، قفل التقاط و تحجر را توأم با هم باز می‌کند و آن کلید «اجتهاد درست دینی» است. مطهری را به این مناسبت است که می‌شود شهید «نبرد تأویل» دانست. روایتی است از قول نبی اکرم (ص) خطاب به حضرت امیر (ع) که فرمودند: امروز (یعنی روز جنگ بدر و احد) ما برای «تزیل» می‌جنگیم و وقتی من نیستم، تو باید با بعضی از همین‌هایی که امروز با هم در یک جبهه‌اید یعنی اصحاب من، بر سر «تأویل» بجنگی. مطهری شهید «نبرد تأویل دین» است. کسانی، هنگام تزیل دین یا تأسیس یک انقلاب، برای دفاع از موجودیت انقلاب شهید می‌شوند. کسانی هم لازم است هنگام تأویل و تفسیر به رأی و تحریف یک دین یا یک نهضت، برای دفاع از اصالت‌اش - نه موجودیتش - شهید شوند و فحش بشنوند چون به محض اینکه موجودیت یک نهضت، تثبیت شد تحریفش شروع می‌شود. کار مطهری به این دلایل، از شریعتی و آل احمد به نظر من پیچیده‌تر و سخت‌تر بود و به همین دلیل هم مطهری بیشتر تنها ماند. من به یاد می‌آورم محافل روشنفکری دینی آن دوره در مشهد را که نام مطهری را واقعاً با عصبانیت به زبان می‌آوردند. مطهری را سمبل یک آدم متحجر و امل که تاب قرائت‌های جدید از دین ندارد، می‌شمردند عیناً در جلسات امل‌ها، مطهری متهم و به وهابی‌گری و گرایش‌های روشنفکری می‌شد. برای اینکه می‌خواست یک خط سومی بین التقاط و تحجر باز کند و این کار را به قیمت خون خودش کرد و از هر دو طرف هم خورد. از مطهری، عصبانی بودند چون مطهری در فکر کردن و حرف زدن، دقیق بود. برای دین، یک هویت فکری مستقل، قائل بوده صریحاً می‌گفت خط مرزی اسلام و مارکسیسم را معلوم کنید. خط مرزی اسلام و لیبرالیزم را معلوم کنید. متشابهات کدام‌هاست؟ محکمت‌هاست؟ تا کجا می‌شود پا داد و در عالم نظر، با دکترین‌های لیبرالی یا مارکسیستی و فاشیستی، تسامح کرد و از کجا به بعد، دیگر نمی‌شود؟ تا کجا شما اگر حرف بزنید، دارید تفسیر دین و قرائت دین می‌کنید و از آنجا به بعد دیگر تکذیب و تحریف دین است و قرائت دین نیست؟ مطهری تحمل نمی‌کرد که دین، تبدیل بشود به مضمون تأویل یا ریشخند کسانی که از نقطه عزیمت غیردینی، به دین نگاه می‌کنند منتهی ادبیات دین را نیز مصرف می‌کنند برای

این که مخاطبان نشان بچه مسلمان هستند. البته آن دوره در محافل روشنفکری، بجای کلمه «قرائت»، کلمه «برداشت» رایج بود. در محافل روشنفکری دینی که جوانترها زمین‌خورده مارکسیسم بودند و پیرمردها تمایلات لیبرالی داشتند، بحث از این بود که مطهری، برداشت امروزی از دین ندارد. منظورشان چه بود؟ منظورشان این بود که مطهری، تأویلات مارکسیستی از دین را پس می‌زند. تأویلات لیبرالیستی از دین را هم پس می‌زند و بالاخره هم یکی از همین محافل روشنفکری دینی این چنینی بود که اسلحه برداشت و مطهری را ترور کرد. گروه فرقان برای شما شاید ناشناخته باشد. گروه فرقان خود را به عنوان یک جریان نواندیش دینی، جریان روشنفکری دینی مطرح می‌کردند و معتقد بودند که قرائتی مدرن و امروزی از قرآن و از دین دارند و قرائت مطهری، قرائت آخوندی سنتی و واپسگراست و درست روشنفکرترین آخوندهایی که در این مملکت بودند، مطهری و بهشتی و امثال اینها را در لیست ترور قرار دادند و اولین گلوله خشونت، گلوله در جواب فکر و اندیشه، از همین محافل به اصطلاح نواندیشی دینی شلیک شد به سمت یک آخوندی که نه اهل تحجر است و نه اهل التقاط و تنها آمده تا دین را با استدلال، بیان می‌کند و شیطنتهای ژورنالیستی هم بلد نیست. حقه‌بازی هم نمی‌داند. اینها دست به خشونت علیه او زدند و او را از سر راه برداشتند. اما بعد از این که او را زدند تازه مطهری مطرح شد. گروه فرقان، رویکرد تفسیر به رأی قرآن با گرایشات چپ روشنفکری مذهبی بود، هر کسی، این را نداند، بدیهیات تاریخ دو سه سال اول انقلاب را نمی‌داند. آنها به صراحت در جزوه‌هایشان آوردند که ما قرائت جدیدی از دین آوردیم و این قرائت، امروزی و مدرن است و با دین امثال مطهری نمی‌شود امروز جامعه را اداره کرد و حکومت تشکیل داد و انسان ساخت. البته خود مطهری قبلاً گفته بود که این قرائتهای جدیدی که بدون متدولوژی و بدون اصول، صورتبندی می‌شود اینها همان اندیشه‌های مادی چپ یا ماتریالیزم راست هستند که وارد پوست دین می‌شوند و با ادبیات مذهبی حرف می‌زنند تا از بین بچه مسلمانها در دانشگاه یا غیردانشگاه، سربازگیری کنند. خود مطهری در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادی‌گری»، بحث ماتریالیزم در ایران و شگرد جدیدش را به عنوان یک معضل، مطرح می‌کند. از «الحاد نقابدار» حرف می‌زند و در آن سالها کم کم نام مطهری به عنوان تئوریسین برجسته ودقیق دینی و به عبارتی، سرویراستار تفکر دینی که بدون هیچگونه محافظه‌کاری، غلطگیری می‌کند و بدون استفاده از ادبیات چپ یا لیبرالی و خارج از پارادایم غربی و شرقی، از ارزشهای اسلامی، دفاع می‌کند کم کم در ذهن ما حک شد که باید به مطهری نگاه کرد و به او باید توجه کرد و حرفهای مطهری در آن وانفسای جوسازیهای محافل روشنفکری، ارزش شنیدن را دارد، گوش کنیم بینیم چه می‌گوید او خیلی هو شد. این چیزهایی که امروز شما در بعضی از روزنامه‌ها علیه بعضی از افراد می‌بینید، یک دهم آن غوغاهایی است که علیه مطهری یا بهشتی در آن سالها می‌شد. همه جا می‌گفتند که جلوی آقای مطهری، دقیق و مستند، حرف بزنید، با معرکه‌گیری و هوچی‌گری نمی‌شود. یکی یکی جمله‌هایتان را با دقت گوش می‌کند و به پرسش می‌گذارد. با هوچی‌گری نمی‌شود تحول در فکر دینی ایجاد کرد. دانش می‌خواهد و متد و امانتداری. با شارلاتان بازی، نمی‌شود گفتمان جدید دینی ساخت. و باز به یاد می‌آورم جلسه‌ای را که بعضی از سران سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که آن موقع مالک تمام عیار فضای روشنفکری دینی در ایران بودند و در آن دوران، هر کسی به اینها انتقاد می‌کرد یا به گفتمان اینها که مدعی نواندیشی دینی بودند انتقاد می‌کرد واقعاً در فضای دانشگاه و روشنفکری، له می‌شد و نمی‌شد جلوی اینها در آن شرایط ایستاد چون مارک مرتجع و فاشیست جزو ابتدایی‌ترین مارکهایی بود که به پیشانی آدم می‌خورد. در جلسه‌ای در مشهد من یادم هست که بعضی از سران مهم اینها بودند که الان خارج از کشور هستند تمام اصول مارکسیسم را در همان جلسه از قرآن استخراج کردند و با خوشحالی می‌گفتند که ما داریم به قرآن، خدمت می‌کنیم و این قرائت جدید از قرآن و دین است. جلسات دیگری هم مشابه آن بود که مقداری پیرترها بودند و آنها قرائتهای لیبرالی از قرآن و دین، سرهم می‌کردند هر چه در قرآن، جهاد بود، شهادت بود، آیات قتال بود، امر به معروف و نهی از منکر بود، آیات مربوط به تعزیر و قصاص بود، می‌گفتند متأسفانه نمی‌شود اینها را از قرآن بیرون کشید پس یک جوری باید اینها را ماستمالی کرد چون اینها مربوط

به قرائت سنتی دین است. یعنی آنها که گرایش‌ها چپ مارکسیستی داشتند، قرائت جدیدشان از دین این بود که هر جا صحبت از عبادت و تقوا و معرفت و آگاهی و قیامت و غیب و معاد بود، تأویل می‌کردند و می‌گفتند اینها نیست و دین، فقط سیاست است، اسلام یک فرقه سیاسی است اصلاً، اسلام دین شمشیر و خشونت است و در محافل لیبرالی می‌گفتند اصلاً اسلام ربطی به سیاست ندارد و آن شمشیر و تازیانه‌هایی هم که دست پیامبر (ص) و علی (ع) بوده است، بیجا بوده است پارسال من در یکی از این مجله‌ها دیدم در تمثالی از حضرت علی (ع) که ذوالفقار در دست دارد، ذوالفقار را برداشته‌اند و گل به جای آن گذاشته‌اند. ذوالفقار را هم از دست علی علیه‌السلام بیرون کشیده‌اند و به جایش دسته گل گذاشته‌اند! ذوالفقاری که معاویه نتوانست از دست حضرت علی (ع) بیرون بکشد، شما از دست علی (ع) بیرون می‌کشید؟ مطهری می‌گفت اسلام، هم جهاد دارد، هم عبودیت و تقوا و هم مراعات ظریفترین حقوق بشر، حقوق کودک، حقوق زن، و حتی در باب حق و حرمت حیوانات و اشیاء و گیاهان، ظریفترین دقت‌ها را دارد و در عین حال اگر لازم شد برای «دفاع از حقیقت» و برای «عقب زدن خشونت»، دست به خشونت مشروع و قانونی به نام جهاد هم می‌زند که تازه آنجا هم حساب و کتاب دارد و خشونت افسارگسیخته حیوانی نیست. خوب اینها در همین محافل تحت همین عناوین سربازگیری می‌کردند. شخصیت‌های دینی مثل حافظ و حلاج و خیام را تحریف کردند و بعد به سراغ تحریف مفاهیم دینی هم آمدند. آقای مطهری، رهبران این جریان را صریحاً «ماتریالیزم منافق» و بدنه آن را «ماتریالیزم اغفال شده» می‌نامد. ایشان می‌گویند من قبول دارم که برداشتها و قرائتها هر اندازه هم بی‌غرضانه باشد، همیشه یک جور از آب در نمی‌آید و توجه دارم که تدبیر در قرآن، حق هر مسلمانی است و مخصوص آخوندها نیست. در انحصار فرد و گروهی نیست. اما بحث تحریف و تفسیر به رأی، تحت عنوان «قرائت جدید» چه می‌شود؟ آقای مطهری می‌گویند خیلی از افاضاتی که تحت عنوان برداشتهای جدید و فهم مدرن از دین، ارائه می‌شود، مسخ و تحریف دین است، برداشت و تفسیر نیست. ایشان می‌گویند من فعلاً فرض را بر این می‌گذارم که اینها خائن نیستند و اغفال شده‌اند و با همین زبان با اینها مخاطبه می‌کند. می‌گویند چرا ایمان به «غیب» را ایمان به «مبارزه مخفی» می‌خوانید و آن را قرائت جدید از «ایمان به غیب» می‌نامید؟! چرا «آخرت» را به «نظام برتر در همین دنیا» تفسیر می‌کنید؟ چرا «صلوة» را «ارتباط حزبی» و الله را «تکامل مطلق» می‌خوانید؟ کلمات، معنی دارند، مرز دارند. چرا باید با ادبیات لیبرالی یا مارکسیستی حرف بزنیم تا به ما بگویند روشنفکر؟ چرا؟ اینها قرائت دین نیست. اینها قرائت بازی با دین است. می‌بینیم که مطهری بنا ندارد در امر تفسیر دین، تساهل کند بلکه خیلی مصر و دقیق می‌ایستد. ایشان هم از جریانات چپ روشنفکری که منافقین در آن دوره سردمدارش بودند، شدیداً انتقاد می‌کند هم از جریان لیبرالی و راست در روشنفکری دینی که در رأس آن امثال مرحوم بازرگان است. مطهری با این که رفاقت دیرینه‌ای با بازرگان داشت شدیداً از او انتقاد می‌کند و می‌گویند تو از منظر پوزیتیویسم و ساینتیسم به دین نگاه می‌کنی. اگر هم قصدت خدمت به دین است این روش درستی نیست. این دفاع از دین نیست، این سپر انداختن در مقابل مهاجمین به دین است. مطهری در مقابل هر دو جناح ایستاد. غیر از این که در مقابل جریان متحجر هم ایستاد. ایشان از سلسله‌جنابان اجتهاد در عصر جدید است. منتقد صریح‌الوجه اخباری‌گری و طالبان‌گری در جهان تشیع بود. این گرایش طالبان‌گری هم متأسفانه عین آن گرایش نواندیشی دینی هنوز در بین ما حضور دارد و فعال است. بنابراین نتیجه می‌گیریم رسالت مطهری در هر دو جبهه هنوز باقی است. من بحث «تساهل در حوزه حکمت نظری» را با اشاره‌ای به مسئله قرائت مختلف از دین و نظر استاد شهید مطهری در این خصوص می‌بندم. بعضی سرتاسر دین را مجمل و متشابه و قابل برای هر قرائت و تفسیری می‌دانند و نتیجه هم می‌گیرند که همه قرائت، درست است یا اگر کوتاه بیاییم، همه قرائت، محترمند. اما آقای مطهری اصالت‌الحقیقتی است. اصالت‌القرائتی نیست. کسانی که «شک» را نه تنها به عنوان «متدلوزی» بلکه حتی به عنوان «ایدئولوژی» برگرفته‌اند، مطهری را در تفسیر دین، انحصارطلبی می‌دانستند که فهم خودش را درست می‌داند و برداشت اینها را التقاطی، مارکسیستی و لیبرالیستی با نقاب اسلام می‌داند. مطهری درباره «برداشت» یا «قرائت»، همان متدلوزی اجتهادی و جواهری را قبول دارد. او معتقد است که دین،

محکمت و نصوصی دارد و ظنیات و متشابهاتی دارد. در محکمت آن که جای قطع است، یک قرائت بیشتر ممکن نیست. اینجا هر کس بگوید قرائت‌های مختلف است و من هم یک قرائت جدید دارم، می‌خواهد تحریف و تفسیر به رأی یا تکذیب کند. در قطعیات دین و عقل، و آنجایی که نص و محکمت است، یک قرائت بیشتر امکان ندارد. این نظم تفسیری، مخصوص دین هم نیست. در تمام علوم همین گونه است. در همه علوم و معارف، محکمت و اصولی هست که اگر کسی خلافش را بگوید، نمی‌گویند که او نیز عالمی در این علم است بلکه می‌گویند او منکر این علم است. چون اکسیوم‌ها و اصول موضوعه آن علم را قبول ندارد. اما در متشابهات و ظنیات، مطهری قبول دارد که اینجا اختلاف قرائت و تکرر فهم و برداشت، وجود دارد. هم یک تفکر می‌تواند تجدیدنظر کند و فتوایش عوض شود و هم متفکرین دینی متعدد می‌توانند با هم اختلاف داشته باشند ولی این در حوزه ظنیات و متشابهات است نه قطعیات. در این حوزه نیز ایشان شرط می‌گذارند، شرط عقلایی. و آن این است که اینجا هم هر قرائتی، حجت نیست. هر کسی شب خوابید و صبح بیدار شد نمی‌تواند بگوید من یک قرائت جدیدی از دین پیدا کرده‌ام. او باید در این فن، کار کرده باشد. مثل پزشکی، معماری و مهندسی و هر فن دیگری است. متخصصین هر فن در محکمت آن علم، بیش از یک قرائت ندارند و در متشابهات آن، حق قرائت‌ها و تجدیدنظرها و اختلاف‌ها وجود دارد اما برای چه کسانی؟ چه کسی حق دارد یک قرائت جدید در معماری بدهد؟ کسی که معمار باشد. کسی که متدولوژی تفسیر دین را نمی‌داند، کسی که اصول دین را قبول ندارد، آیا می‌تواند در فروع دین، قرائت جدید بدهد؟ در هیچ حوزه علمی، هیچ یک از عقلاً، این اجازه را نمی‌دهند، چرا باید در حوزه معرفت دینی، این اجازه را داد؟ این پاسخی است که مطهری به بحث «قرائت» می‌دهد. حال اگر کسی در این حوزه آمد و نظراتی را مستدل و با متدولوژی درست، ارائه داد، آری همه آن قرائت‌ها، محترم و مأجور هستند. چنانچه که الان متکلمین، فقها، مفسران و... با اینکه در برخی فروع و مسائل (نه در همه چیز دین)، گاه اختلاف دارند و هر متفکری هم خودش و هم مقلدین و تابعینش مأجورند. این باز بدان معنی نیست که همه آنها درست می‌گویند. خیر، نمی‌شود چون نظریه متضاد یا دو نظریه متناقض، همگی درست و صراط مستقیم باشند، یکی درست می‌گوید و بقیه غلط می‌گویند یا اصلاً هیچ یک درست نمی‌گویند. اما همه محترم و مأجور است برای اینکه از راه منطقی و درست و معقول آمده‌اند. والا اگر کسی این مرزی را که مطهری کشیده است قبول نداشته باشد دیگر قرائت و قرائت‌بازی، یعنی هرج و مرج. یعنی استبداد. یعنی من و قرائت من، ملاک است نه حقیقت. و معنی این قرائت بازی‌ها، آن است که شما به دشمن خودت، و به مستبدین هم اجازه می‌دهی که بگویند: قرائت من از دین، این است و براساس آن هم عمل می‌کنم. اگر وارد قرائت بازی بدون متدولوژی، شدید، معنی آن این است که به مستبدین هم اجازه داده‌ای که قرائت خود را داشته باشند و آن را علیه تو اعمال کنند آن وقت دین و قرآن و اخلاق و همه چیز پا در هوا است. این تساهل در تفسیر دین و قرائت از دین، بمعنی نفی امکان داوری له یا علیه قرائت‌هاست و نوعی آنارشیزم معرفتی است. بخش دوم و آخر عرایض مربوط به دیدگاه آقای مطهری در مورد «تساهل در حکمت عملی» است. گفتم که مطهری، هم با انجماد دینی و طالبان‌گری صریحاً در افتاد (مثلاً در «کتاب اسلام و مقتضیات زمان»، مطهری را ببینید که خیلی از دگم‌های جامعه مذهبی را شکسته است. بحث تحریف‌های عاشورا را ببینید. در زمان او نقد روضه و روضه‌خوانی، جرأت بسیاری می‌خواست. ایشان صریحاً گفت چرا روضه دروغ می‌خوانید؟ بحث حجاب، بحث حقوق زن، مباحث حقوق بشر، سوسیالیسم و سرمایه‌داری و مباحث دیگر)، از طرف دیگر با نواندیشی انحرافی دینی در افتاد که با عنوان «تفسیر مدرن» و «برداشت جدید»، تأویلات غیردینی از دین می‌کردند و من اینجا یک جمع‌بندی کنم و وارد بخش دوم عرایض بشوم در حالی که همچنان منتظر برادر عزیزمان [آقای مهاجرانی] نیز هستیم و آن این است که برادران و خواهران، این نکته مهم است و امروز به درد نهضت و انقلاب ما هم می‌خورد چون حکایت همچنان باقی است. آن دو نوع مخالفت با مطهری هم همچنان باقی است. به نظر من این «صلابت»، یکی از درس‌های بزرگ مطهری برای ما است. امروز ما باید این نتیجه را بگیریم که انقلابی که با «یقین»، شروع شد با «شک»، نمی‌تواند ادامه پیدا کند. انقلابی که

با «یقین»، شروع شده، با «یقین» باید ادامه پیدا می‌کند. با «شک» نمی‌تواند ادامه پیدا کند. تا خود انقلابیون در انقلاب، شک نکنند، دیگران جرأت نمی‌کنند در آن انقلاب، شک کنند. تا خودمان در خودمان شک نکنیم و اسباب شک به وجود نیاید، دیگران جرأت نمی‌کنند به ما شک کنند. انقلاب و دین با بهای سنگینی بدست آمده و ارزان نباید از دست برود و در واقع، مطهری به ما آموخت که با صدای بلند بگوییم: ما از درب پشتی، وارد تاریخ نشده‌ایم تا پاورچین از تاریخ، خارج شویم یا کسانی بتوانند ما را از تاریخ، بیرون کنند. ما روز روشن، دروازه تاریخ را کوبیدیم و وارد شدیم و بنا هم نداریم آن را ترک کنیم. اگر مخالفین ما نمی‌توانند ما را تحمل کنند، ترجیح می‌دهیم آنها تاریخ را ترک کنند. این استدلال مطهری، استدلال درستی بود. عده‌ای لیبرالیست یا مارکسیست بودند. ولی می‌خواستند مذهب را هم مصرف کنند چون فکر می‌کردند «مذهبی حرف زدن» در جامعه مذهبی و در دانشگاه بین بچه مسلمانها، یک رانت است، رانت قوی برای جلب افکار عمومی است لذا سخنان خود را با ادبیات مذهبی، ترویج کردند و مطهری جلو این اغواگری آنها را گرفت و البته قیمتش را هم پرداخت و این بود که عرض کردم «شهید نبرد تأویل» است و این نبرد همچنان و شاید همیشه ادامه دارد تا حال بحث در حوزه نظر و فهم دین بود. و اما در باب تساهل در حکمت علمی، مطهری چه موضعی گرفت؟ «تولرانس»، یک مفهوم غیردینی و لیبرالی است و من فرض می‌گیرم که همه حضار محترم، این را می‌دانند که تولرانس و تساهل، غیر از تسامح و رفق و مدارا در فرهنگ اسلامی است. البته مصادیق مشترکی هم دارند ولی از نظر تئوریک، توجیه آنها با هم متفاوت است. از نظر علل تاریخی نیز با هم متفاوت هستند. راجع به مدارا و تساهل اسلامی، تأکید بر حقوق بشر، رعایت ظرفیت مردم، آیه و حدیث زیاد وجود دارد که من وارد آنها نمی‌شوم و فرض می‌کنم این هم روشن است که چرا یک دفعه، بحث «خشونت و تساهل»، چند سال است در ایران و یکی دو دهه است در سطح جهان و جهان اسلام از طرف رسانه‌های غرب، باب شده است و چرا مسأله اصلی شده است مسأله خشونت و تساهل؟ و فرض ما این است که دوستان همه با هم توافق داریم که اگر یک دین در صدر فهرست همه ادیان ضد خشونت باشد آن، اسلام است که برای حرمت مردم و حیثیت و آبروی آنها و برای هر قطره خونشان، حرمت قائل است و وقتی بر علیه فردی بی‌گناه، اعمال خشونت شود، اگر بدنش سرخ بشود دیه‌اش اینقدر، اگر کبود بشود اینقدر و... در دنیا عذاب و در آخرت هم عذاب، ولی چرا، این اسلام که دین جهاد و عطوفت است، دین مدارا و خشونت - هر یک در جای خودش - است، چرا ناگهان متهم شده به دین خشونت؟ آن هم از طرف بلوکی که خودش رکوددار خشونت در دنیا است یعنی نظام لیبرال سرمایه‌داری؟ چون هژمونی لیبرال سرمایه‌داری، اصولاً رکوددار خشونت در کل تاریخ بشر تا امروز است و عظیم‌ترین جنگهای بین‌المللی را و زرادخانه‌ها و سلاح‌های میکروبی و کشتار جمعی را در جهان دارند که در تاریخ سابقه نداشته است و اینها همه جزء سوغاتهای مدرنیته است. همین الان که ما اینجا نشسته‌ایم، کلاهکهای هسته‌ای برای هر کدام از ما سهمی آماده شلیک گذاشته‌اند، و آن وقت اینها دارند در دنیا علیه خشونت، صحبت می‌کنند. کسانی که در ویتنام، سر یک بچه را می‌گرفتند و جمجمه او را می‌کوبیدند به درخت و وقتی متلاشی می‌شد، قاه قاه می‌خندیدند، کسانی که در حلبچه، بمبهای شیمیایی ریختند و پنج هزار زن و بچه را روز روشن کشتند و صدای آن در دنیا هم در نیامد، آن وقت اینها به بچه مسلمانهایی که در خط مقدم جبهه هم وقتی راه می‌رفتند، مراقب بودند پای‌شان را روی مورچه‌ها نگذارند خشونت طلب می‌گویند یعنی آنهایی که برای صبحانه، آدم، کباب می‌کنند به اینها که حریم انسان بیگناه را حریم خدا می‌دانند، اتهام خشونت و مظاهر خشونت می‌زنند؟! این صحنه را من دیده‌ام که در خط مقدم جبهه زیر آتش خمپاره، حواسش بود که مورچه‌ها را له نکند. به این بچه‌ها می‌گویند خشونت طلب! آنوقت منادیان مدارا و تسامح، کسانی شده‌اند که هر لحظه دگمه‌ای را فشار بدهند میلیونها انسان را در دنیا می‌کشند. آیا کلمات معنی‌شان عوض شده است؟! اینها چرا بحث خشونت و تساهل را دم گرفته‌اند من روی این قضیه خیلی فکر کرده‌ام. مدرنیته، سه فرزند به نامهای «لیبرال سرمایه‌داری»، «مارکسیسم» و «فاشیسم» دارد که در نیم قرن اخیر بزرگترین مظاهر خشونت تاریخ بشر بوده‌اند. این هر سه فرزندان مدرنیته و پدران خشونت هستند. «خشونت» در آکادمیهای غرب، تئوریزه و در

لابراتورهای غربی، تبدیل به تجهیزات کشتار جمعی شد. کجا خشونت تئوریزه شد و آن وقت به چه کسانی می‌گویند خشن؟ به جوانانی و ملتی که از شرف خودشان دفاع کرده و می‌کنند! شما می‌خواهید جوهر مقاومت را بشکنید، می‌خواهید بگویید دوران انقلاب و مقاومت در برابر ارباب دنیا به سر رسیده است. منظورتان از خشونت، مقاومت و جهاد است والا شما پدران و مادران خشونت، هر دو هستید. چرا انقلابیون که از شرف و حقوقشان دفاع می‌کنند در تبلیغات آقایان در درون و بیرون کشور و در سطح جهان، متهم به خشونت می‌شوند؟ این نوع بحث «تساهل»، در واقع، فراخواندن به تسلیم و ترک جهاد است. این که «مجاهدین»، می‌شوند «خشونت‌گرا» و وابسته‌ها و خائنین، می‌شوند عقل‌گرا و ملایم و متین!، اینکه می‌گویند دوران جدید، دوران وداع با مقاومت و وداع با انقلاب‌هاست، اینها همه معنی دارد. اینها یک پروژه تبلیغاتی و جنگ روانی از طرف هژمونی لیبرال سرمایه‌داری علیه ملت‌های جهان سوم است. این اندیشه تولرانس، غیر از مدارا و تسامح اسلامی است، ما معتقدیم که اسلام، بزرگترین پشتیبان «تسامح حداکثر» و «خشونت حداقل» است. «تسامح و جذب در حد اعلی» و «خشونت و دفع در حد ضرورت»، این است پیام اسلام و انقلاب و این عقیده تمام بچه‌هایی است که برای انقلاب و اسلام از جان خود گذشتند و باز هم خواهند گذشت. اما اندیشه تولرانس که غیر از مدارا و تسامح است چطور پیدا شده؟ و چرا دارد ترویج می‌شود؟ من عرضم را با این توضیح به پایان خواهم برد و امیدوارم بعضی از عباراتی که به کار می‌برم منشأ سوء تفاهم‌های جدیدی نشود. اقتصاد آزاد، اخلاق آزاد، احزاب آزاد و جوهر این مفهوم خاص از آزادی و تساهل، به معنای «سعادت انسانی» در مفهوم لیبرالی و سرمایه‌داری آن مربوط است. اساساً اینها قایل به حق و باطل نیستند. تولرانس و تساهلی هم که مطرح می‌کند با این مبناست. ریشه تئوریک‌اش این است که اصلاً حق و باطل یعنی چه؟ اصلاً چه کسی گفته که حقیقتی هست؟ کی گفته حقیقت آن قدر مهم است که باید به خاطرش خودی و غیر خودی داشت و مرز کشید؟ کی گفته حقیقت ثابت و دست‌یافتنی است. تازه اگر هست چه کسی گفته که قابل کشف است؟ بلکه هر کسی یک قرائت از حقیقت دارد. یکدسته از اینها می‌گویند «حقیقت» ای در کار نیست. یکدسته می‌گویند اگر هم هست به ما مربوط نیست و دخالتی در سعادت انسان ندارد. دسته سوم می‌گویند که اگر «حقیقت مربوطه» ای هم هست، قابل فهم و کشف قطعی مطلقاً نیست و هر کس سهمی دارد و دسته چهارمی می‌گویند قابل درک هم که باشد، اصلاً مهم نیست و آنقدر اهمیت ندارد که براساس آن صفتبندی کنیم و خودی و غیر خودی و جهاد و خشونت و... راه بیفتد. پس «حقیقت»، یا نیست یا اگر هست، قابل دستیابی و دسترسی نیست. مجمل و مبهم است و تشخیص قطعی از آن نمی‌توان حاصل کرد و امکان داوری در آن نیست. ریشه اینها همان مفهوم خاص از اندیویدالیسم سرمایه‌داری است که استاد مطهری به آن اشاره می‌کند باید به ارتباط این مفهوم از آزادی دموکراتیک و تولرانس عقیدتی با نوع خاصی از مواجهه حقوقی که همین آقایان با مفهوم «مالکیت» و رویکرد لیبرال در باب «معیشت» دارند توجه می‌کنیم و از خودمان پرسیم که چرا در رأس فهرست این Civil Society، امنیت سرمایه‌گذارهای ربوی است؟ چرا؟ چرا از اینجا شروع می‌کنید؟ چرا ما در همه «حقوق طبیعی» در رویکرد جامعه مدنی جان‌لاک، حق «مالکیت خصوصی» است؟ بدون حد و مرزی که عدالت در مورد آن اعمال شود. اینها سؤالات مهمی است. این سؤالات را نمی‌گذارند پرسیم. در محافل دانشگاهی هم نمی‌گذارند پرسیم. متفکرینی که در غرب این سؤال را کردند کتابهایشان در ایران ترجمه نمی‌شود. هیچ کس هم نمی‌پرسد چرا این کتابها را ترجمه نمی‌کنید؟ چرا یک فیلسوف لیبرال سرمایه‌داری درجه ۳ تمام کتابها و مقالاتش در ایران ترجمه و ترویج می‌شود در دانشگاهها و یک حزب منادی و بوقچی دارد، چندین مجله و نشریه افکارش را دارند نشر می‌دهند اما، فیلسوفان درجه یک و دو که در همان اروپا بارها و بارها امثال او را نقد کرده‌اند و ده‌ها برابر آثار عمیق‌تر دارند، چرا ترجمه نمی‌شود در ایران؟ چرا مافیای روشنفکری، این دیدگاه‌ها را بایکوت کرده‌اند؟ چرا؟ من از مافیای روشنفکری صحبت کردم ضمن این که کاملاً به ضرورت «روشنفکری دینی» معتقدم که الان جایش نسبتاً خالی است. روشنفکری دینی باید اصلتهای مبنایی را از دین بگیرد و مجال جولان و نواندیشی و طرح سؤالش را از طریق تحصیلات آکادمیک جدید اخذ کند. در تعامل

حوزه و دانشگاه است که روشنفکری دینی به شرطی که اولاً «روشنفکری» باشد یعنی خلاق و مولد باشد نه مترجم و مقلد، و ثانیاً دینی باشد نه التقاطی و اهل تفسیر به رأی، ضرورت این روشنفکری دینی کاملاً مورد قبول است. یکی از اصول این نگرش که الان در ایران هم تبلیغ می‌شود می‌گوید که «دولت»، هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه فرهنگ، باید بی‌طرف باشد. این نظریه «دولت بی‌طرف»، از کجا آمده است؟ کسی که یک جلد کتاب تاریخ فلسفه سیاسی در غرب را خوانده باشد، می‌داند از کجا آمده است. نظریه «دولت بی‌طرف» می‌گوید که دولت و حکومت در عرصه اقتصاد، بی‌طرف است یعنی نباید دغدغه عدالت داشته باشد. بازار آزاد و رقابت آزاد و فقط نظم و امنیت و آزادی برای رقابت کافی است. نظریه «دولت بی‌طرف» در عرصه فرهنگ، می‌گوید دغدغه «حقیقت» نباید داشت. دولت فقط مسئول امنیت و نظم و آزادی است. دغدغه حفاظت از عدالت و حقیقت و پس زدن تهاجماتی که به حقیقت و عدالت و ارزشهای انسانی می‌شود، به دولت مربوط نیست. این نظریه «دولت بی‌طرف» که دولت، در آن شخص ثالث است و نباید در حوزه عدالت و اخلاق، دخالت کند از کجا آمده است؟ البته توجه بدهم که منظور بنده، دفاع از «دین دولتی»، و «دین بخشنامه‌ای» یا «اقتصاد دولتی و بخشنامه‌ای» نیست. فرق است بین دین دولتی و دولت دینی. ما از دولت دینی داریم حرف می‌زنیم نه از دین دولتی، و فرق است بین اینکه شما سیاست و فرهنگ و اقتصاد را به چشم بازار آزاد نگاه کنید و بگویید همه چیز بازی است و قواعد بازی را رعایت کنید و بروید جلو!! خوب، قواعد این بازی‌ها را چه کسی معلوم کرده؟ داور این بازیها کیست؟ فرق می‌کند که این ایده را بگویید یا قایل باشید که دولت، ضمن پرهیز از دولتی کردن دین و اقتصاد و فرهنگ و سیاست، ضمن پرهیز از اینکه دائماً حزب‌های دولتی و روزنامه‌های دولتی راه بیندازد، در عین حال مسئول است. در حوزه اقتصاد، مسئول «عدالت» و در حوزه فرهنگ، مسئول «حقیقت» است. در آن تفکر، دولت فقط «ژاندارم امنیت» و «ضامن آزادی» است و دیگر هیچ. یعنی نظارت و ارشادی نباید باشد. اینها می‌گویند اگر گفتی «ارشاد»، این توهین به انسان و بشر است. «ارشاد»، ولایت و هدایت و این نوع گفتمان، اینها همه توهین به بشر است. چون وقتی می‌گویی «هدایت»، مفهومش این است که یک افرادی هستند که شعورشان نمی‌رسد و قبلاً هدایت نشده‌اند. وقتی تو از «هدایت» و «ضاللت» حرف می‌زنی، به یک عده‌ای توهین می‌کنی!! کلمه «هدایت» در این تفکر، توهین و تجاوز به حقوق بشر است. بنابراین نه فقط آزادی و تساهل بلکه معنی «برابری» هم در این منطق، تحریف می‌شود. آقای مطهری معتقد است ارتباط لیبرالیزم با سرمایه‌داری در آغاز دوره رنسانس، یک تقارن اتفاقی نبوده است. من فکر می‌کنم که این کشف مهمی است. نمی‌گویم کسی قبل از او این را نگفته است. چرا. کسانی قبل و همزمان با او این را گفته‌اند، اما زاویه نگاه مطهری، زاویه نگاه برجسته‌ای است. ایشان معتقدند که ارتباط لیبرالیزم با سرمایه‌داری در آغاز دوره رنسانس، یک تقارن اتفاقی نیست. فلسفه لیبرال آمد تا سرمایه‌داری را و نظام طبقاتی را تئوریزه کند و توجیه و تطهیر کند. لیبرالیزم، جاده صاف کن فاصله‌های طبقاتی و نظام سرمایه‌داری است و مخالفت طنزآلود متفکران لیبرال با هر گونه «اصول گرایی ایدئولوژیک»، بیهوده نیست بلکه یک واکنش حساب شده از طرف پاسداران فرهنگ سرمایه‌داری و اخلاق اباحی مسلک است و اینها نشان می‌دهد که چرا «معرفت‌شناسی حسگرای لیبرال»، تمام توانش را برای نسبی کردن ارزشها، برای شخصی کردن حق و حقیقت و عدالت گذاشته و تمام توانش را گذاشته برای معطوف کردن گرایشات اخلاقی جامعه به سمت «اصالت لذت» و «اصالت سود» که هسته فلسفه اخلاقی لیبرالیزم است. مطهری نشان داد که اینها همه اضلاع یک موجودیت هستند و بر هم سوار می‌شوند و یک تمدن حیوانی را تشکیل می‌دهند. طبقه جدید سرمایه‌داری اروپا که چیزی نبود و تازه داشت چیزی می‌شد، برای رشد کردن، احتیاج داشت به اباحی‌گری در اخلاق و ارزشها و دیانت و عدالت. این احتیاج را لیبرالیزم برآورده کرد برای این که لیبرالیزم، زیادت خواهی را، دین سکولار را، مصرف پرستی و اقتصاد آزاد را، توسعه را، مالکیت نامحدود را تئوریزه کرد و اینها امکان نداشت مگر بعد از حذف - به قول آقایان - جزمهای اخلاقی و عقیدتی. آن جزمها باید بشکند. باید اخلاق و ارزشها و دین، همه نسبی و شخصی و خصوصی بشود و اعتبار خود را از دست بدهد، تا بشود این کارها را کرد و در رأس همه هم، دستکاری عنصر

دیانت و دین و معرفت دینی بود و این کار از ۲۰ سال پیش در جهان اسلام، در مصر، شمال آفریقا، توسط کسانی مثل نصر حامد ابوزید، در شبه جزیره هند و پاکستان کسانی مثل فضل‌الرحمان و کسانی مثل محمد آرکون و دیگران شروع شد و بعد از ۱۰ سال، مقلدین و مترجمین درجه ۲ آن در ایران شروع کردند به نسبی کردن دین و شخصی کردن اخلاق و تفکیک دین از سیاست و همه اینها در راستای تلاشهای اصلاحات سرمایه‌داری و آمریکایی است. و این کار ۲۰ سال است که در جهان اسلام، شروع شده است. از وقتی که صدای امام در گنبد تاریخ پیچید و «جنبش بیداری دینی» در جهان اسلام ایجاد کرد احساس کردند باید آتش این فوندامنتالیزم را خاموش کنند به قول خودشان. از طریق جنگ و محاصره نشد حال از طریق متلاشی کردن هسته فکری و معرفتی انقلاب، این کار شروع شده و هنوز ادامه دارد. کمترین لازمه لیبرالیزم، سکولاریزه کردن دین، مادی کردن نهاد دین، به زمین آوردن خدا و حقیقت برای تأمین منافع سرمایه‌داری بود. لازم بود آخرت، نفی بشود یا تأویل بشود، دکترین «کمال و کمال‌طلبی»، مسخره شود، مفاهیمی مثل ایثار، انفاق، زهد، قناعت، جهاد، شهادت، توکل، همه مسخره شوند و تشدید جنون‌آمیز سیکل تولید و مصرف هم در نظام آکل و مأکولی سرمایه‌داری، تشدید شود. نتیجه این می‌شود که دین و اخلاق، امری خصوصی‌اند و در مسایل خصوصی باید تساهل و تفرانس داشت، هر کسی سلیقه‌ای دارد، هر کسی به سلیقه خودش عمل می‌کند. دین و ارزشهای دینی، مال یکشنبه‌ها در کلیسا و جمعه‌ها در نماز جمعه، اما اگر قرار شد دین و اصول عقیدتی دین و عدالت علوی که بیخ خیر مسئولین و متصدیان اختلاس‌چی و رشوه‌خوار را می‌گیرد و می‌کشد پایین و حاکمان سوءاستفاده‌چی را با مغز بر زمین می‌زند، آن عدالت علوی، آن دکترین عهدنامه مالک اشتر، اگر قرار شد وارد حکومت و مسایل اجتماعی و امور پابلیک بشود، اینجا دیگر نه. از این جا به بعد خط قرمز است!! و دین، امری خصوصی می‌شود و ارزشها هم که قرار شد نسبی باشد و اعتبار بین‌الاذهان و عام نداشته باشد، عیسی به دین خود، قیصر به کار خود، این همان تقسیم کار بین عیسی و قیصر می‌شود که هر کدام، فنکسیونهای اجتماعی خودشان را داشته باشند و در کار دیگری دخالت نکنند!! نهاد «دین» از نهاد حکومت و دنیا جداست. بنابراین آن فرهنگی که می‌گوید همه اصول، مبهم‌اند و هر کسی قرائتی دارد و مجاز است که قرائتی داشته باشد و ملاک عامی برای تشخیص حق و باطل نیست، معلوم است که انقلاب و اصولگرایی و ایدئولوژی، اینها همه جزمگرایی اتویستی خواهد بود و انحصارطلبی است و طبیعی است که دین را از دولت جدا کند، اخلاق را از سیاست، دانش را از ارزش، دنیا را از آخرت، حق را از تکلیف، همه اینها باید از یکدیگر جدا شوند برای اینکه پیکره انسان، باید مثله و متلاشی بشود و با عقیده و زندگی عقیدتی، تحت عنوان بنیادگرایی، مبارزه شود. این تفکر جدید باید می‌آمد و انسان را حیوان اقتصادی، تعریف می‌کرد، فلسفه زندگی را «خوشباشی» می‌ساخت و روح مذهب و احکام دین و مفاهیم ارزشی و حق و اصول و هر باید و نبایدی را از سر راه باید بر می‌داشت. بین آنها و حاکمیت باید فاصله ایجاد می‌کرد تا این مقولات ارزشی را بگویند که آقا اینها انتزاعی و شخصی هستند و خلاصه این که شعار لیبرالیسم، این شد که «جرات مسخره کردن همه ارزشها و اصول را داشته باش»، هرگز اتفاقی نبود. به عنوان آخرین عبارت برای جمع‌بندی عرض می‌کنم که یک سرمایه‌داری نوکیسه و فاقد اصولی داشت پدید می‌آمد که سد همه ارزشها و سد ماورأ طبیعت و سد اخلاق و سد عدالت را باید می‌شکست. سابقه فشار تلخ کلیسای قرون وسطی را هم داشتند و تفرانس به این علل پدیدار شد و اینها مشکل گفتمان اسلامی نیست به شما بگویم که حمله به سکولاریزم هم اصلاً به معنای دفاع از کلیسای قرون وسطی یا تفکر طالبان‌گری در جهان اسلام نیست. من به شما عرض می‌کنم که بعضی تحت عنوان دفاع از دین و حمله به سکولاریزم، از کلیسای قرون وسطی هم دفاع می‌کنند. اسلام همانقدر که با لیبرالیزم و اومانیزم، مرز دارد، همان قدر هم با دین قرون وسطایی مرز دارد. ما در حمله به سکولاریزم نباید به دفاع از کلیسای قرون وسطی و دین به سبک قرون وسطایی آلوده شویم. حواستان جمع باشد. قرآن کریم اقلاً در ۸ آیه با دین از نوع قرون وسطی برخورد شدید کرده است. قرآن کریم، متولیان دین و روحانیت را در جهان مسیحیت و یهودیت، در چندین آیه و به چندین سبک صریحاً مورد حمله قرار می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید احبار و رهبان، متولیان دین و

کسانی که به دین خیانت کردند، اینها اهل مال حرام بودند (اکالون للسحت)، جایی دیگر می‌فرماید اینها به جای این که مردم را به خدا دعوت کنند، به خودشان دعوت کردند (تخذونهم ارباباً من دون الله)، می‌فرماید اینها به اسم خدا و دین یک چیزهای من درآوردی به مردم گفتند: «ویلٌ للذین یکتبون الكتاب بایدیهم. وای بر آنها که از نزد خود چیز می‌نویسند. ثم یقولون هذا من عندالله.» قرآن می‌گوید این کشیش‌ها این کار را کردند، یک چیزی از خود درمی‌آوردند و به نام دین به خورد مردم می‌دادند. بنابراین قرآن و اسلام به شدت در مقابل این نوع تولی دینداری، موضع گرفته و ما نیز نباید مواضعمان با اینها مخلوط بشود.

فرهنگ انتظار و مهدویت

مرتضی صادق عمل نیک

فرهنگ انتظار و مهدویت اقیانوس بی‌کرانی است که هر معتقد به امام قائم (عج) در حد بینش و دانش و تحقیقی که کرده از آن برداشت می‌کند؛ نگرشی درست به ظهور منجی موعود از سلاله پاک پیامبر اسلام (ص) و درک صحیح از معیارها، ارزش‌ها و مسئولیت‌ها و احیای امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح خود و جامعه است؛ رابطه‌ای قوی و پایدار بر اساس رابطه ولایی، بین انسان و امام عصر (عج) ایجاد می‌کند. فرهنگ انتظار، حرکت آفرین، امیدبخش، تلاش آور و نشاط آور است و تمام ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی، یأس و نومیدی و خستگی و پوچ‌گرایی را از بین می‌برد؛ فرهنگ حرکت و تلاش در جهت زمینه‌سازی ظهور منجی موعود است؛ فرهنگ رویش و پوشش و دریچه‌ای به جهان آینده و راه نجات فردی و اجتماعی از بن‌بست‌ها و گرفتاری‌های جسمی و روحی به شمار می‌آید؛ مولد تلاش و حرکت به سوی آینده روشن و بهتر است. فرهنگ مهدویت زیربنای ایجاد نظم عادلانه جهانی در پرتو انسان کامل و رهبری معصوم به شمار می‌آید و انسان‌ها و جامعه را در برابر تمام بیماری‌های فکری و روحی بیمه می‌کند؛ فرهنگ مهدویت در پیش‌گیری بنیادی از تهاجم فرهنگی نقش اساسی دارد و تمام کمبودها را جبران می‌کند و تمام موانع را برمی‌دارد و سکوی پرواز به جهانی آزاد و بهتر است. این فرهنگ انسان و جامعه را برای تحقق جامعه مهدوی آماده می‌سازد و فرهنگ اصلاح خود و جامعه، آمادگی برای ایثار و تسلیم فرمان مولای خود شدن است؛ فرهنگ اندیشه، طرح و عمل، تزکیه، عشق، حرکت، جهاد و شهادت به شمار می‌آید. منتظر، انسان مسلمان متعهدی است که هر لحظه انفجار قطعی نظام‌های ضدانسانی را انتظار می‌کشد و همواره خود را برای شرکت در چنین انقلاب جهانی و بدر دومی آماده می‌کند که با شمشیر علی (ع) و زره پیغمبر (ص) و به دست فرزند این دو برپا می‌شود. فرهنگ انتظار و مهدویت، فرهنگ تلاش مستمر، با برنامه و خستگی‌ناپذیر و حرکت در مسیری هدف‌مند است و به طور منظم برای شناخت ارزش‌ها و باورها و مشخص کردن اهداف، سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای آنها هم‌راه با نظارت و کنترل تلاش می‌کند و زمینه‌های ظهور منجی عالم و رشد و تکامل پایدار انسان و جامعه را فراهم می‌سازد. برای زمینه‌سازی تغییر و تحولات فردی و اجتماعی، لازم است اقدامات مختلفی انجام شود؛ از جمله: ۱. درک و شناخت امام و نیاز مبرم به او و درک حق ولایت او؛ ۲. داشتن عشق و محبت به امام؛ ۳. پذیرش ولایت و سرپرستی و حاکمیت و پیشوایی امام؛ ۴. بستن عهد و پیمان با امام؛ ۵. اطاعت و تبعیت از امام؛ ۶. شناخت و اطاعت از ولی فقیه و قیام علیه ستم و استقرار نظام اسلامی. انسان با طی این مراحل، آمادگی‌های فکری و روحی لازم را پیدا می‌کند و می‌تواند هدف‌مند و بر اساس طرح راه‌بردی طولانی‌مدت برای آماده‌سازی زمینه‌های ظهور حرکت نماید و مقدمات لازم را برای حکومت جهانی مهدی موعود (عج) آماده سازد. آیت‌الله مکارم شیرازی، چند آمادگی را برای پذیرای چنان حکومتی، ضروری می‌داند: ۱. آمادگی فکری و فرهنگی (سطح فکری و فرهنگی مردم جهان چنان بالا رود که بدانند مسئله نژاد، مرزهای جغرافیایی، تفاوت رنگ‌ها و زبان‌ها و سرزمین‌ها نمی‌توانند بشر را از هم جدا سازند)؛ ۲. آمادگی اجتماعی (مردم جهان باید از ظلم و ستم و نظامات موجود خسته و مأیوس شوند)؛ ۳. آمادگی تکنولوژی و ارتباطی (وجود فن‌آوری نه تنها مزاحم حکومت جهانی عادلانه نیست، بلکه شاید بدون آن

وصول به چنین هدفی محال باشد)؛ ۴. آمادگی‌های فردی (حکومت جهانی قبل از هر چیزی به مؤمنان کوشا و باارزش نیاز دارد تا بتوانند مسئولیت چنان اصلاحات عظیمی را به دوش گیرند). با توجه به این موارد، برای آماده‌سازی زمینه‌های ظهور، به برنامه‌های منظم و راه‌بردی نیاز است که در آن اهداف، مسیر حرکت و راه‌بردها، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در آن مشخص شده باشد و در مرحله اجرا به تخصیص منابع، نظارت و کنترل مستمر بر کلیه فعالیت‌ها نیاز دارد. این برنامه راه‌بردی از چند مرحله ذیل تشکیل می‌شود: ۱. بررسی نظام ارزشی و مشخص کردن معیارها و ارزش‌ها؛ ۲. بررسی وضعیت فعلی در داخل و خارج از کشور؛ ۳. بررسی فرصت‌ها و تهدیدها و نقاط ضعف و قوت؛ ۴. مشخص کردن اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت، مانند قسط و عدل، ظلم‌ستیزی و...؛ ۵. تدوین راه‌برد طولانی‌مدت در زمینه قسط و عدل و ظلم‌ستیزی؛ ۶. تدوین سیاست‌های مورد نیاز بر اساس اهداف و راه‌برد تعیین‌شده؛ ۷. تهیه برنامه‌های کوتاه و میان‌مدت و تخصیص منابع و بودجه؛ ۸. نظارت و کنترل مستمر بر کلیه فعالیت‌ها در این زمینه؛ ۹. در نظر گرفتن عوامل مؤثر در این جهت. ابتدا باید تصمیم‌گیری‌های راه‌بردی صورت گیرد تا در زمینه‌های مختلف فرهنگی، علمی، آموزشی، تحقیقاتی، هنری، ورزشی، اقتصادی، اجتماعی، صنعتی و تکنولوژی، ما را به زمینه‌های مورد نیاز برای ظهور منجی عالم نزدیک نماید. مدل پیش‌نهادی برای تدوین و اجرای راه‌برد آماده‌سازی زمینه‌های ظهور در زمان غیبت صغرا، برنامه و ساختاری حساب‌شده تهیه و اجرا شد تا شیعیان در دورترین نقاط جهان مانند ایران، مصر، عراق، مراکش، شمال آفریقا و جزیره‌العرب از طریق وکیلانی معتقد که در شبکه ارتباطی مخفی‌ای فعالیت می‌کردند، مسائل خود را با نایب خاص امام در میان بگذارند. نایبان چهارگانه با هم‌کاری دست‌یاران و وکیلان خود، جامعه شیعه را در جهت اهداف اسلامی هدایت می‌کردند. نایبان توانستند راه ارتباطی مؤثر و مطمئنی بین نقاط شیعه‌نشین ایجاد نمایند که برای حفظ سازمان رهبری در جهان تشیع سرنوشت‌ساز بود. این برنامه ذهن شیعیان را برای پذیرش اصل غیبت آماده نمود. در آن زمان نایبان چهارگانه رهبران و کارگزاران جامعه شیعه به شمار می‌آمدند که امام زمان (عج) آنها را به طور مستقیم انتخاب کرده بودند. شیعیان به وسیله این شبکه پنهانی با مرکز رهبری در بغداد و یا سامرا ارتباط برقرار می‌کردند. در زمان غیبت کبرا نیز برای آماده کردن زمینه‌های ظهور، به طرح یا راه‌بردی کلی نیاز است تا به صورت منسجم و منظم، تمام بخش‌های مختلف فرهنگی، هنری، آموزشی، پژوهشی، علمی، تکنولوژی، صنعتی، کشاورزی و خدمات را برای اهداف تدوین شده در این مسیر هدایت نماید. استقرار عدالت و گسترش آن تنها با دگرگونی ارزش‌ها و معیارها و تغییر در تمایلات مردم کافی نیست، بلکه به برنامه‌ای راه‌بردی و ساختاری مناسب نیاز دارد. این برنامه باید ویژگی‌هایی داشته باشد که در طول زمان ارزیابی گردد تا اشکالاتش برطرف شود؛ به صورتی که در نهایت گنجایش عدالت مهدوی را داشته باشد. <http://www.bfnews.ir>

فرهنگ انتظار

برای بیان کردن فرهنگ انتظار باید مؤلفه‌های انتظار بیان گردد زیرا در پرتو بیان مؤلفه‌ها و ویژگی‌های فرهنگ انتظار، می‌توان به فرهنگ انتظار پی برد از اینرو ضرورت نکات اصولی که فرهنگ انتظار بر آن استوار است بیان گردد: ۱. در تفکر شیعی، انتظار موعود به عنوان یک اصل مسلم اعتقادی مطرح است و در بسیاری از روایات بر ضرورت انتظار قائم (عج) تصریح شده است که به عنوان مثال روایات زیر را بیان می‌کنیم: امام صادق (علیه السلام) به اصحاب خود فرمودند: آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای صاحب و عزت و جلال، هیچ عملی را جز به آن سه از بندگان نمی‌پذیرد؟ گفتیم چرا. فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسته‌ی پرستش جز خداوند نیست و این که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست، و اقرار کردن به آنچه خداوند به آن امر فرموده و ولایت ما و بی‌زاری از دشمنانمان و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزگاری و تلاش و مجاهدت و اطمینان و انتظار قائم (عج). [۱] شیخ صدوق نیز از عبدالعظیم حسنی روایت می‌کند که: «روزی بر آقا محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد

بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیهم السلام وارد شدم و می خواستم که درباره ی قائم (عج) از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی، است؟ حضرت خود سخن را آغاز کرد و فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم از ماست و اوست مهدی که واجب است در (زمان) غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او، سومین امام از فرزندان من است».[۲] از اصول فرهنگ انتظار اعتقاد قلبی به ظهور حضرت مهدی (عج)، است و منتظر مؤمن باید یقین داشته باشد به این که حضرت قائم (عج) که امام دوازدهم و فرزند بلاواسطه امام حسن (علیه السلام) است از روزی که متولد شده است تا کنون به همین بدن عنصری زنده و باقی است و روزی ظاهر می شود و جهان را پر از عدل می کند. و ظهور آن حضرت روز معینی ندارد که مردم بدانند بلکه احتمال دارد همین امسال اتفاق بیفتد و احتمال هم دارد سالهای بسیار تأخیر بیفتد.۳. در این فرهنگ همان طور که ایمان به مفهوم واقعی خود عبارت از علم و عمل، عقیده و تلاش و اعتراف و کوشش می باشد، انتظار نیز مفهومی است با اصالت و سازنده و از عالی ترین مکتب هایی است که می تواند جامعه ی اسلامی را در راه پیشرفت و تکامل جلو ببرد و به کلیه ی تلاش ها ارزش و اصالت بخشد.۴. در فرهنگ انتظار، منتظران چه فرد باشد و یا جامعه و یا امت در حال عبادت و پرستش به سر می برند که روحش عمل بلکه برترین عمل است و به بیان امام علی (علیه السلام) همانند مجاهد تلاشگری است که در راه خدا و احیای سنت های اسلامی در پرتو اعتقاد راسخ انتظارش، در خون خود می غلظد.[۳] انتظار در اعتقاد تشیع دارای محتوایی اصلاحگر، تحرک آفرین، و تعهدآوری است که عالی ترین و ارجمندترین نوع بندگی حق تعالی و در نتیجه برترین عمل و نیکوترین تلاش و جنبش می باشد.[۴]۵. در فرهنگ انتظار کسی که در چمنزار تکلیف قدم می گذارد و از نظر قلبی منتظر می شود در عمل هم به بایدها و نبایدها شرع مقدس احترام می گذارد. صفات بد را از خود دور می کند و خود را به صفات خوب آراسته می کند و دلیل بر این مطلب فرموده ی امام صادق (علیه السلام) است که می فرماید: «هر کس خوش دارد، در شمار اصحاب قائم باشد، باید در عصر انتظار، مظهر اخلاق نیک اسلامی باشد. چنین کسی اگر پیش از قیام قائم در گذرد، پاداش او همانند کسانی باشد که قائم را درک کنند و به حضور او برسند، پس (در دینداری و تخلق به اخلاق اسلامی) بکشید...».[۵] از اینرو امام خمینی (ره) می فرماید: «ما منتظران مقدم مبارکش هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهی را در این کشور ولی عصر (عج) حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغل بازی پرهیزیم و رضای خدای متعال را در نظر بگیریم».[۶]۶. در امر انتظار، اصل اعتقادی بسیار مهم «معاد» همواره حضور دارد. این حضور در سه جهت نمودار است: جهت اول: اینکه مهدی (عج) به هنگام ظهور، ستمگران را کیفر می دهد، و ظالمان را به سزای اعمال خود می رساند، و مؤمنان را عزیز می دارد، و رحمت الاهی را به سزاواران می چشاند و این خود نمونه ای است از چگونگی معاد و رستاخیز. جهت دوم: اینکه به هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گروهی از پاکان و پلیدان به جهان باز می گردند و به تعبیر قرآن کریم (و یوم نحشر من کل أمة فوجا) و این خود قیامت صغری است و نشانه ای است برای قیامت کبری. جهت سوم: اینکه ظهور مهدی (عج) از «اشراف ساعت» است، یعنی علائم قیامت. یکی از علائم و نشانه های حتمی قیامت و فرا رسیدن رستاخیز، ظهور مهدی است. مهدی (عج) پیش از قیامت می آید، و تا او نیاید و حکومت عدل را در جهان برپای ندارد، عمر جهان به سر نمی رسد، و قیامت برپا نمی گردد.[۷]۷. کسب آمادگی نظامی برای ظهور حضرتیکی از فرهنگ های انتظار که به تصریح روایات، در دوران غیبت بر عهده ی شیعیان و منتظران فرج قائم (عج) است کسب آمادگی های نظامی و مهیا کردن تسلیحات مناسب هر عصر برای یاری و نصرت امام غائب است. چنانکه در روایتی که نعمانی از امام صادق (عج) نقل کرده، آمده است: «باید هر یک از شما برای خروج قائم (عج) اسلحه تهیه کند، اگر چه یک نیزه، چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده است، امید است عمر او را دراز کند تا ظهور را درک نماید و از یاوران مهدی باشد».[۸] [۱] - النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۰۰، ح ۱۶، [۲] - صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۷، ح [۳] - عن امیر المؤمنین (علیه السلام): «المنتظر لامرنا کالمتشحط بدمه فی سبیل الله»، منتخب الاثر، ص ۴۹۶، لطف

الله صافی گلپایگانی. [۴] - قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «افضل اعمال امتي انتظار فرج من الله عزوجل». [۵] - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰. [۶] - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۲. [۷] - محمد رضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۳۶۹. [۸] - النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۳۲۰، ح ۱۰، محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶. سید محمد صادق محمدی - مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه - ۱۳۸۸-۱۳۸۳-۵۵/۸۱۳-۱۲-۲۰-۲۹-۱۰-۲۰۰۸/۲۰۰۸-۱۰-۲۹-۱۱-۱۸-۲۲.html

عدالت اجتماعی در اندیشه ی دینی

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاه های بشری و اندیشه دینی مورد توجه ویژه قرار داشته عدالت اجتماعی است. توزیع عادلانه قدرت در جامعه و فراهم نمودن زمینه های رشد اجتماعی برای همه آحاد به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندیهای واقعی، فطری و اجتماعی آنها مقوله ای است که انسان های آزاد اندیش در جستجوی آنند. مقدمه مسلماً «عدالت» پایه اخلاقی ساختار جامعه است. مراد از کارکرد اصول عدالت آنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد، بلکه امکانات، مواهب، مناصب، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند. عدالت اجتماعی از طریق تأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه، توجه به تفاوت در استعداد و توانائی های محوری و در عین حال توجه به عدالت توزیعی قابل تأمین است. باید پیش از اهتمام به مفاهیم و تعاریف، به کیفیت استنتاج قواعد و شیوه های عینی و عملی عدالت اجتماعی پرداخت و دیدگاه دین اسلام و رهبران دینی را در این عرصه جویا شد. مفهوم اصطلاحی عدل و عدالت اجتماعی واژه عدل به معنای اعتدال و استقامت و راستی و انطباق با شایسته ها و بایسته هاست. و بنابراین پیمودن مسیرهای انحرافی، همان افراط یا تفریط و خروج از مسیر اعتدال و حق و انصاف و قسط است. و میزان انحراف از عدالت و حق متناسب با شدت و ضعف افراط و تفریط هاست. برابری و تساوی و انصاف مورد نظر در عدل، تساوی کور و چشم بسته نیست تا بدون توجه به قابلیت ها و شایستگی ها و در تعارض با حقوق و بایستگی ها قرار گیرد. حضرت علی (ع) در فرازی از نامه خود به مالک می نویسد: "و مبادا نیکوکار و بدکردار در نظر تو برابر باشند زیرا که این کار رغبت نیکوکار را بر نیکی کم می نماید و بدکردار را به بدی می خواند". در تعریف عدالت اجتماعی داریم: «عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی های فطری و اجتماعی اوست.» عدل در فرهنگ اسلام بحث عدل از مباحث گسترده و پر دامنه در فرهنگ اسلام است. اینکه اصل عدل در مجموعه اصول اعتقادی شیعه جای گرفته است تنها به خاطر بحثهای کلامی معمول و مدرن نیست بلکه قطعاً معلول هدایتی الهی و به یقین با اشارت ائمه عدل بوده است. از نظر فرهنگ اسلامی اولین گام در تحقق عدالت رهایی از ناهماهنگی های درون است. حضرت علی (ع) می فرمایند: "اولین گام او (پرهیزکاران) در عدالت خواهی زدودن هواهای نفسانی خویش است". احساس تعهد و مسؤولیت برای تحقق عدالت اجتماعی و دردمندی و حساسیت در برابر بی عدالتی ها از عوامل مهم در تحقق عدالت است. عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام تحقق ولایت الهی که دغدغه اساسی حاکمیت دینی است جز با رعایت عدالت همه جانبه اجتماعی ممکن نیست. بر اساس تعالیم اسلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد، این اشتباه او با استغفار بخشوده خواهد شد، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان ها، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است. در حال حاضر، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جامعه ما کم نیست. افراد زیادی در اجتماع دیده می شوند که در

روابط اجتماعی شان با دیگران جانب عدالت را رعایت نمی کنند. امروزه به هر گوشه ای از جامعه بنگریم، عده ای از نبود عدالت، صدایشان بلند است. در ادارات، در راهروهای دادگاهها، در کارخانجات، در دانشگاهها همه جا صحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی شوند. این ها جلوه های حکومتی بی عدالت نیستند. هر چند که حکومت هم باید ساز و کاری را طراحی کند که رفتارها و منش های ظالمانه، زمینه اجرایی پیدا نکنند، اما قدرت حکومت در سطح جامعه، قدرت مطلق نیست. اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود، اگر نیروی درونی بازدارنده آنها به درستی عمل نکنند، نمی توان بی عدالتی ها را کنترل کرد. اگر عموم مردم انگیزه های عدالتخواهی پیدا کنند، ظلم و ستم خود به خود محو و مهار می شود. رسول اکرم (ص) شرط سعادت مندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عدالت دانسته اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسلمانان که برای تحقق عدالت، تلاش کنند. موانع تحقق عدالت اجتماعی موانع تحقق عدالت همه جانبه اجتماعی به شرح زیر است: الف- تبعیض: انسان در اثر انحصارطلبی و حق ویژه قائل شدن برای خود و آنچه به خود وابسته است، به مرزبندی بین اشخاص و اشیا می پردازد، در میان آنها تفاوت می نهد، تبعیض قائل می شود و بدین سان قوی ترین و فراگیرترین مانع اجرای عدالت شکل می گیرد. ب- سودجویی: در همه جوامع افرادی بوده و هستند که پدیده های گوناگون و حوادث روزمره طبیعی و اجتماعی را از منظر منافع مادی خود مورد ارزیابی قرار می دهند. ارزش و اهمیت حوادث سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و ... برای آنان متناسب با منافع و درآمدی است که برای آنان حاصل می شود. ج- امتیاز طلبی: مانع دیگری که بر سر راه اجرای عدالت وجود داشته و تا زمانی که قدرت جاذبه دارد وجود خواهد داشت و در انحراف حکومتها اولین عامل - و یا جزء عوامل اولیه - بوده است، امتیازجویی خواص و حواشی قدرت است. د- ضعف نفس: از مهمترین عوامل که شمشیر عدالت را کند نموده و آهنگ عدالت اجتماعی را سست می نماید، ضعف نفس و سستی اراده، خودباختگی و دون همتی است. مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع) حضرت امیر (ع) مبانی ایمان، بر چهار پایه استوار نموده اند. دو پایه صبر و یقین از درون جان نشأت می گیرد و دو پایه عدل و جهاد که بر واقعیت های خارجی تکیه دارد. در این راستا نمونه هایی از رفتار آن حضرت ذکر می گردد؛ ۱- امام علی (ع) در نامه ای که به مالک دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند. «از میان کارها آنچه که به حق نزدیک تر و در عدالت فراگیرتر است، برای تو محبوب تر باشد.» ۲- امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند. ۳- تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است. ایشان فرمودند: «ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو. آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند.» ۴- برخورد امیر المؤمنین (ع) با عقیل که هنگام خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است. عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع) یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «یَمَلَا الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» یعنی؛ به یمن حکومت آن حضرت؛ «زمین از عدل و داد پر خواهد شد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد» این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کاهش و از بین بردن مصادیق فساد و بی عدالتی، و همچنین با اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می یابد. سخن پایانی تبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی و عملی آن منوط به اصلاح ساختار قدرت در جامعه است. بدون شک افرادی که در اجتماع قدرت های بدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان طولانی زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند. اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد شاهد تحقق عدالت اجتماعی خواهیم بود.

محمود جعفری

چکیده: بازاریابی تجاری همواره با انتقادهایی روبه رو بوده است. دلیل بیشتر این انتقادات، ورود مسائل غیراخلاقی و غیرعرفی به حوزه فعالیتهای بازاریابی است. در این مقاله انتقادهایی که نسبت به بازاریابی صورت می‌گیرد، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و خواهیم گفت اصولی که در تعلیمات اسلامی ذکر شده اند، چگونه می‌توانند در بازاریابی اجتماعی و اخلاقی مدیران ایفای نقش کنند، به ویژه مدیران بازاریابی که از حساسیتهای اخلاقی و معنوی بالایی در حرفه خود برخوردارند. مقدمه‌همان گونه که می‌دانیم، بازاریابی به تعبیری همان بازاریابی عقیده است: خواه منظور ما از بازاریابی، ایده کلی فروش یک دارو (یا هر کالای مفید دیگر) باشد یا رفع یک نیاز از انسانها و یا کمک و خدمت به مردم. اما از بازاریابان انتقادهای زیادی به عمل می‌آید. مصرف کنندگان، بازاریابی را عامل ضرر و زیان در بسیاری از موارد عنوان می‌کنند. اگر فرهنگ کسب و کار کنونی را با فرهنگ کسب و کار اجداد و پدرانمان مقایسه کنیم، در می‌یابیم که در گذشته، کسب و کار عملی عبادی بوده است ولی در حال حاضر بی‌توجهی به مبانی احترام به مشتری، اخلاقیات و عدم رعایت اصول و مبانی اسلامی در بازار حکمفرما شده است [۱]. بسیاری از مردم چنین می‌پندارند که اسلام و دینداری با کسب و کار و تجارت در تضاد است، در حالی که در بسیاری از احادیث و کتابهای اسلامی این ایده به طور کلی رد شده است: هر فرد معتقد به مبانی دینی که برای تامین حوایج خود و برآوردن نیازمندیهای خانواده یا جامعه‌اش، جد و جهد می‌کند، نوعی عبادت در آستان پروردگار بی‌نیاز به جای می‌آورد. [۲] عبادت هفتاد جزء است که افضل اجزای آن طلب روزی حلال است. نبی اکرم ص (ع) هر کس که به دنبال روزی حلال باشد تا به خود و خانواده اش کمک کند مانند مجاهد در راه خدا خواهد بود. امام موسی بن جعفر (ع) امیرالمؤمنین برای طلب روزی از خانه بیرون می‌رفت و دوست داشت خداوند او را در حالی که برای طلب روزی حلال، نفسش را به زحمت انداخته است ببیند. امام باقر (ع). و حتی ارزش بالایی برای بازرگانان و تجار مطرح شده است به گونه ای که حضرت علی (ع) در نامه ۵۳ خود در نهج البلاغه چنین می‌فرماید: «سپاهیان بر جای نماند جز با سومین دسته از مردمان که قاضیانند و عاملان و نویسندگان دیوان، که کار عقدها را استوار می‌کنند و آنچه سود مسلمانان است فراهم می‌آورند و در کارهای خصوصی و عمومی مورد اعتمادند و کار این جمله استوار نشود جز با بازرگانان و صنعتگران که فراهم می‌شوند و با سودی که به دست می‌آورند، بازارها را برپای می‌دارند و کار مردم را کفایت می‌کنند در آنچه دیگران مانند آن نتوانند». بازاریابی، مفهومی مبتنی بر خدمت و کسب فایده متقابل است. در واقع بازاریابی به معنای تأمین نیازهای انسانهاست و یکی از ارزشهای قاطع و مسلم انسان که اسلام آن را صد در صد تأیید می‌کند و به واقع ارزشی انسانی است، خدمتگذار خلق خدا بودن. [۳] دو خصلت است که نیک تراز آن نیست: ایمان به خدا و سودمندی برای بندگان خدا. [۴] امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «ای کمیل، مردم بر سه دسته‌اند: اول، علمای ربانی، دوم، دانشجویانی که در راه نجات هستند، سوم، فرومایگان پست و بی‌اراده‌ای که خیری در آنها نیست. [۵] اسلام، ساخت نظام اقتصادی خود را بر پایه خداشناسی و معارف اقتصادی و ایدئولوژیکی و موازین اقتصادی استوار داشته است. به گونه‌ای که می‌فرماید: «پاکمردانی که هیچ کسب و تجارت، آنها را از یاد خداوند غافل نگرداند». [۶] انتقادهای بازاریابی و تعلیمات اسلامیموارد عمده ای را که تصمیم گیران بازاریابی ممکن است با تصمیم نا درست خود سبب ضرر و زیان مصرف کنندگان منفرد، جامعه و سایر موسسات اقتصادی شوند مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. [۷] این عوامل عبارتند از: ۱. کالا ۲. بسته بندی ۳. قیمت ۴. کانال توزیع ۵. تبلیغات ۶. فروشندگی ۷. رقباحال، احادیث و روایات مختلف فلسفی، دینی، عرفانی را که برطرف کننده انتقادهای موجود است را ذکر خواهیم کرد. در واقع نشان می‌دهیم که در تعالیم اسلامی نیز، این انتقادهای مورد توجه بوده است و راه‌های لازم به پیروان آن ارائه شده است. کالادر حدیث آمده است: «خداوند سازنده ماهر را دوست دارد». [۸] همچنین در حدیثی دیگر آمده

است: «خداوند انسان حرفه ای و امین را دوست دارد». [۹] در این حدیث دو عامل حرفه‌ای بودن و امین بودن مورد نظر بوده است. عامل اول: یعنی کسی که نیاز و دردی از جامعه دوا کند و اثر مهارت و فناوری او دیده شود. عامل دوم: امین بودن است، یعنی بها دادن به کیفیت کارها و درست و کامل بودن کار است. بسته بنیدر حدیث آمده است: «کالای خود را به منظور جلب توجه و رغبت بیش از اندازه مشتری، زینت نکنید». [۱۰] [قیمت در حدیث آمده است: «به سود کم قناعت کنید و در تحصیل سود به اندازه خود اکتفا کنید و این مقدار را نیز میان همه مشتریان تقسیم کنید، یعنی از همه مشتریان روزانه خود به اندازه مخارج روز خویش، به نسبت سود بگیرید». [۱۰] کانال توزیع انحصار ناشی از تبانی، به این معنی که تولید کنندگان با هم تبانی کنند که کالای مورد نظری را تولید نکنند، یا فروشندگان تبانی کنند که به قیمت بیشتری بفروشند، از نظر اسلام مذموم است. در یکی از روایات نقل می شود که امام صادق (ع) خدمتکاری را که مصادف نام داشت طلبید و هزار دینار به او پرداخت تا برای تجارت عازم مصر شود. خدمتکار پول گرفته شده را به کالا تبدیل کرد و به همراه تجار دیگر به مصر رفت. هنگامی که نزدیک مصر شدند تجاری را دیدند که از مصر خارج شدند و در گفت و گو با آنان وضعیت کالای خود را از آنها پرسیدند. آنها گفتند که از این کالا در مصر چیزی نیست. تجار می دانستند که این وسیله مورد نیاز عموم است و با هم پیمان بستند که کمتر از سود هر دینار به یک دینار بفروشند. پس از پایان یافتن کالاها به مدینه باز گشتند و مصادف با دو کیسه هزار دیناری نزد امام رفت و عرض کرد: «یکی سرمایه و دیگری سود». حضرت درباره زیادی سود پرسیدند و او موضوع را به آگاهی حضرت رساند. حضرت فرمود: «آیا بر ضد مردمی مسلمان پیمان می بندید که جز به سود دینار، دینار نفروشید؟» سپس کیسه مربوط به سرمایه را برداشت و فرمود با کیسه دیگر کاری نداریم و بعد فرمود: «ای مصادف، ضربات شمشیرها از به دست آوردن روزی حلال آسانتر است». [۱۱] تبلیغات بهره گیری از هر گونه تبلیغات مضر و زیان بخش، چه زیان جسمی داشته باشد و یا اخلاقی، و هر گونه وسایلی که ویژه این کار است ممنوع است [۱۲]. [فروشندگان حدیث آمده است: «در موقع معامله، سوگند، هر چند هم راست باشد نخورید». [۱۰] از امام جعفر (ع) نقل شده است: علی (ع) هنگامی که در کوفه بود همه روزه صبح اول وقت، بیرون می رفت و در بازارهای کوفه گردش می کرد و تازیانه ای بر دوش داشت که دارای دو طرف و نام آن (سییته) بود. او به هر بازاری که می رسید می ایستاد و ندا در می داد که ای تجار و بازرگانان... از خدا بترسید. مردم که صدای حضرت را می شنیدند، هر کار که به دست داشتند کنار می گذاشتند و با دل و جان به او امرش گوش می دادند. می فرمود: «پیش از هر کار از خداوند طلب خوبی کنید و به ارفاق، برکت از خدا بگیرید و با مشتریان مهربانی کنید و خود را به زیور برداری بیارید و قسم نخورید و از دروغ پرهیزید و ستمکار نباشید و با مظلومان با انصاف رفتار کنید و نزدیک ربا نروید و کم فروشی نکنید و مردم را گول نزنید و به این وسیله دنیا را تباہ نسازید»، آنگاه در همه بازار می گشت و سپس برای انجام سایر وظایف خود درباره مردم آماده می شد. [۱۳] [رقباً: در حدیث آمده است: «در بین معامله برادر دینی خود داخل نشوید. یعنی هنگامی که می بینید متاعی را یکی از برادران دینی میل دارد بخرد شما در این معامله دخالت نکنید تا آن معامله دیگری را برادر دینی انجام دهد». [۱۰] همچنین، در بازاریابی اصولی وجود دارد که از نظریه ها و رویه های بازاریابی مدرن حاصل شده است [۷]: اصل آزادی مصرف کننده و تولید کننده _ اصل محدود کردن ضرر و زیان بالقوه _ اصل تأمین نیازهای اساسی _ اصل کارایی اقتصادی _ اصل نوآوری _ اصل آموزش و آرایه اطلاعات به مصرف کنندگان اصول به نوعی، راهنمای سیاستهای بازاریابی اخلاقی در سازمانها هستند. در این بخش نیز، اصولی را که تعلیمات اسلامی در این زمینه بیان می دارد عنوان می کنیم: اصل آزادی مصرف کننده و تولید کننده: مکتب اسلام هر چند آزادی را، مانند دنیای سوسیالیستی از افراد سلب نمی کند ولی مانند جهان سرمایه داری نیز به افراد آزادی اقتصادی نامحدود نمی دهد، بلکه این مکتب الهی اشخاص را در صحنه اقتصاد زندگی با توجه به مبانی سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی ویژه ای که دارد در کادر ارزشها و معیارهای معنوی خاصی محدود می کند. [۱۰] در اقتصاد اسلامی اصلی وجود دارد به نام: اصل حاکمیت اراده. به این معنی که انسان حق دارد بر طبق اراده و تمایل

خودش به هر شکل که خواست با دیگری قراردادی منعقد کند، خواه این قرارداد رایج و معمول باشد و یا خود او ابتکار کرده باشد. خواه در زمان شارع و قانونگذار اسلام متعارف بوده یا نباشد. بنابراین اگر طرفین معامله ای را اختراع کردند که به صورت هیچ یک از معاملات معمول و متداول نبود، این قرارداد درست است، با این شرط که بر عنوانهای باطل و حرام، مثل: ربا، مجهول، جزاف و کالی بکالی و نظایر آنها تطبیق نکند. [۱۴] اصل محدود کردن ضرر و زیان بالقوه در اقتصاد اسلامی اصلی وجود دارد به نام: اقاله نادم. این اصطلاح بدین معنی است که اگر معامله ای واقع شد و خریدار یا فروشنده متوجه شود که این معامله به نفع او نبوده است و پیشنهاد فسخ معامله را کند، طرف مقابل این پیشنهاد را بپذیرد و در زمینه به هم زدن معامله موافقت خود را اعلام کرده، در این مورد اقدام کند. [۱۰] اصل تأمین نیازهای اساسی مردمی به حضرت صادق (ع) عرض کرد: «ما در راه کسب مال و ثروت تلاش می کنیم و دوست داریم که امکانات مالی فراوانی داشته باشیم». حضرت پیش از هر چیز مسئله هدف را مورد توجه قرار داد و پرسید: «هدف شما در کسب و کار و تلاشتان چیست؟ گفت: «می خواهیم خود و خانواده خود را اداره کنیم و برای خویشاوندان خویش نیز در صورتی که در مضیقه اقتصادی باشند رفاه و وسعت به وجود آوریم و در راه خداوند، در راه تأمین مصالح عمومی از اموال و ثروت خود خرج کنیم و برای انسجام مراسم حج و شرکت در این اجتماع با شکوه عبادی و سیاسی اقدام کنیم». آن حضرت کسب مال و ثروت در راه چنین هدفهایی را مورد تعریف و تمجید قرار دادند. [۱۵] اصل کارایی اقتصادی حضرت امیرالمومنین (ع) می فرمایند سه چیز نشانه ایمان است: ۱. شناخت کامل فرهنگ و قوانین اسلام؛ ۲. صبر و شکیبائی در مقابل حوادث و مشکلات زندگی؛ ۳. بکار بستن تقدیر و اندازه گیری درست در امور اقتصادی. [۱۶] اصل نوآوری‌حدیثی داریم در باب نوآوری و خلاقیت و تلاش: هر کس دو روزش یکسان باشد، فریب خورده است. [۱۷] اصل آموزش و ارایه اطلاعات به مصرف کننده در حدیث آمده است: عیبی را که در کالای مورد فروش وجود دارد، فروشنده ذکر کند و پنهان نکند (البته در صورتیکه نقص و عیب خیلی مهم نباشد و گرنه پنهان کردن نقص و عیب، غل و غش است و حرام می باشد). [۱۰] نتیجه گیریم مطالعه قوانین مالی و تجاری و اقتصادی اسلام بخوبی روشن می سازد که: اسلام هدف اصلی خود را تنها بالا بردن سطح زندگی مالی مردم و بهبود وضع خوراک، لباس، مسکن و سایر موجبات آسایش قرار نداده است بلکه به همراه این منظور و بالاتر از آن، تکامل روحی و فضایل اخلاقی مورد نظر بوده است و تمام نکاتی را که در بازاریابی اجتماعی مطرح می شود، در تعالیم اسلامی نسبت به آنها توصیه شده است. در مجموع این نتیجه حاصل می شود که بازاریابی درست و اصولی دارای هیچ گونه انحرافی نیست و انتقادهایی که نسبت به آن به عمل می آید، در واقع در مورد بازاریابی غیر اصولی است. منابع فصلنامه توسعه مهندسی بازار، سال اول، شماره اول ۱. المسند، ج ۳، صص ۴۸-۴۹۲. مطهری، مرتضی: انسان کامل، چاپ سی و هفتم، اردیبهشت ۱۳۸۵. نهج الفصاحه، حدیث ۱۴۴۶۴. نهج البلاغه، حکمت شماره ۱۴۷۵. آیه ۳۷ از سوره نور. ۶. کاتلر، فلیپ، ترجمه: فروزنده، بهمن: اصول بازاریابی، چاپ پنجم. ۷. حریری، محمدیوسف: اقتصاد اسلامی، انتشارات امیری، سال ۱۳۶۲، صص ۹۸. ۸. وسایل، ج ۱۲، ابواب مقدمات تجارت. ۹. آیت الله نوری، حسین: اقتصاد اسلامی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۰. وسایل الشیعه ج ۱۲، صص ۳۱۱، ابواب آداب التجاره، باب ۲۶، حدیث ۱۰۱۱. مکتب اسلام، شماره ۲۳۸، صص ۱۱۲۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، کتاب التجاره، باب جمله مایستحب للتاجر من الاداب، صص ۲۸۳، حدیث ۱۰۳۱. صدر، سیدموسی: اقتصاد در مکتب اسلام، انتشارات جهان آرا، صص ۹۰. ۴۱. وسایل، ج ۱۲، صص ۱۹. ۵۱. بحار الانوار، ج ۷۱، صص ۳۴۴. ۶۱. میزان الحکمه، ج ۷، واژه فرصت، عمر، شباب ۷۱. مطلقین - ۱۸۱. آیه ۶۷ از سوره الرحمن ۹۱. آیه ۱۸ از سوره الحج منع: ماهنامه تدبیر - سال نوزدهم - شماره ۱۹۸

غفلت جایز نیست

!مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: انسان نیازمند آنست که خداوند مهربان در هر حالی او را هدایت نموده و از غفلت درامان نگه دارد. زمانی که از یوسف (ع) پرسیدند چرا گناه نکردی؟ فرمود: "وما برئ نفسی ان النفس لاماره بسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم" "ومن خودستایی نمی کنم و نفس خویش را از عیب و نقصیر مبرا نمی دانم (زیرا نفس اماره انسان را به کارهای زشت و ناروا وامی دارد) جز آن که خدا به لطف خاص خود آدمی را نگهدارد که خدای من بسیار آمرزنده و مهربانست. خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن کریم، به کلمه ی "غفلت" اشاره فرموده و مسلمانان را از آن نهی کرده است. مقدمه ملاک ارزش اعمال انسان وابسته به میزان آگاهی اوست. هر قدر کارهای انسان آگاهانه تر باشد، و نسبت به کار خود توجه و شناخت بیشتر داشته باشد آن کار انسانی تر است و هر اندازه کار به انگیزه غرایز و امیال حیوانی که طبعاً در آن‌ها شناخت و آگاهی هم کم تر است انجام گیرد آن کار کم ارزش تر است و انسان را به حیوانیت نزدیک می کند. شاید همین باشد که در قرآن کریم داریم: کسانی که از حیوانات پست ترند اهل غفلت اند و آگاهی ندارند. پس غفلت و ناآگاهی انسان را آن قدر تنزل می دهد و پست می کند که از حد چهارپایان هم فروتر می رود. ظاهر غفلت و ناآگاهی در زندگی انسان فراوان است و هر اندازه انسان در فکر اشباع غرایز حیوانی باشد از آگاهی انسانی دورتر می شود، تا آن جا که خدا را فراموش می کند، خدا هم به واسطه کفران این نعمت و عقوبت این گناه خودش را از یاد خودش می برد. یعنی انسان از خودش هم غافل می شود. و دیگر توجه ندارد که کیست و کجاست و از کجا آمده و کجا خواهد رفت. عیناً مثل حیوانی که فقط چشمش به پر کردن شکم و توابع و لوازمش است. غفلت چگونه انسان را در بر می گیرد؟ "غفلت" یکی از آفات ایمان و شاید نخستین آفت آن است. همچنین استمرار غفلت نیز، موجب «تکبر» و «انحراف» می گردد. در حقیقت، کردار ناشایست و ناپسند و انواع گناهان آثار بدی روی حس تشخیص وقوه درک انسان می گذارد و سلامت فکر را به تدریج از او می گیرد. هر اندازه، شخص در این راه فراتر رود، پرده های غفلت و بی خبری بر دل، چشم و گوش او محکم تر می شود و سرانجام کارش به جایی می رسد که چشم دارد و گویی نمی بیند، گوش دارد و گویی نمی شنود و مانند این که دریچه روح او به سوی حقایق، بسته شده و حس تشخیص که برترین نعمتهاست از وی گرفته شده است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم زیرا دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند، آری آنها همان غافل ماندگان هستند. (سوره اعراف/۱۷۹) غفلت از نگاه قرآن کریم در فن اخلاق، غفلت به عنوان «مانع»، و بیداری به عنوان «شرط لازم» تهذیب نفس و سیر و سلوک شمرده شده است. مقدمه واجب سیر و سلوک آن است که انسان توجه کند که «ناقص» است و باید «کامل» شود و «مسافر» است و به زاد و راحله و راهنما نیاز دارد و بدیهی است که اگر کسی غافل باشد و نداند مسافر است، در جای خود می ماند. توجه بدین نکته ضروری است که خداوند بزرگ کسی را به خاطر ستم‌هایش و در حال غفلت، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند و این به این معنی است که کیفر دادن آن‌ها در این حال ظلم و ستم است و خداوند برتر از آنست که درباره کسی ستم روا دارد. از نگاه کلام خدا "غفلت" ریشه ی انحرافات و کژی‌هاست که سبب می شود انسان تنها ظاهری از زندگی دنیا را درک کند و به باطن و حقیقت آن، که همان آخرت است توجه نداشته باشد؛ یعلمون ظاهراً من الحیاء الدنیا وهم عن الآخره هم غافلون. (سوره روم/۷) برخی از موارد مربوط به غفلت که در قرآن به آن اشاره شده است به شرح زیر است: الف) نکوهش غفلت: وان کثیرا من الناس عن ایاتنا لغافلون؛ بسیاری مردم، از آیات و نشانه‌های ما غافل اند. (سوره یونس/۹۲) ب) نهی از غفلت: ولا تکن من الغافلین؛ هرگز از غافلان و بی خبران از یاد خدا مباش. (سوره اعراف/۲۰۵) مهمترین عوامل غفلت‌ناام صادق (ع) در توصیف قلب سلیم می فرمایند: «قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند، درحالی که هیچ کس جز او در آن نباشد». و این همان قلبی است که از هرگونه بیماری و فساد خالی باشد. چنین قلبی براساس روایتی از پیامبر اکرم (ص)، «اگر شیاطین، قلوب فرزندان آدمی را احاطه نکنند، می تواند به جهان ملکوت نظر افکند». (میزان الحکمه، ج ۱) در قرآن کریم مهمترین عوامل غفلت به شرح زیر ارائه گردیده

است: ۱- روی گردانی از یاد خدا: هر کس از یاد پروردگار خود دل برگرداند، وی را در قید عذابی (روز) افزون در آورد. (سوره جن/ ۱۷) ۲- فراموش کردن خدا: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کرده اند و او (نیز) آنان را دچار خود فراموشی کرد، آنان همان بدکاران هستند. (سوره حشر/ ۱۹) ۳- عدم ایمان: و آنان را از روز حسرت بیم بده، آن گاه که داوری انجام گیرد و حال آن که آنها (اکنون) در غفلت هستند و سر ایمان آوردن ندارند. (سوره مریم/ ۳۹) ۴- فراموش کردن روز حساب: در حقیقت، کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت. (سوره ص/ ۲۶) ۵- دروغ انگاشتن آیات خدا: آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند. (سوره اعراف/ ۱۴۶) ۶- فراموش کردن مرگ: به او می‌گویند واقعاً که از این حال سخت در غفلت بودی، ولی ما پرده‌ات را از جلوی چشمانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است. (سوره ق/ ۲۲) ۷- همنشینی با دوستان ناباب: ای وای! کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم! او بود که مرا به گمراهی کشانید؛ پس از آن که قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است. (سوره فرقان/ ۲۸ و ۲۹) ۸- غفلت از آیات الهی: کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند و کسانی که از آیات ما غافل هستند. آنان به کيفر آنچه به دست می‌آوردند، جایگاهشان آتش است. (سوره یونس/ ۷ و ۸) ۹- کفر: آنان کسانی‌اند که خدا بر دل و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنها همان غافلان می‌باشند. (سوره نحل/ ۱۰۸) ۱۰- علاقه افراطی به اموال و اولاد: ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنهار] اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند، البته کسانی که در اثر توجه به امور دنیا از یاد خدا غافل می‌شوند، آنها همان زیانکاران هستند. (سوره منافقون/ ۹) چگونگی درمان غفلت‌انسان‌های بی بصیرت، از هدف، خدا، خود، امکانات، آخرت، نشانه‌ها، قانون‌ها و نعمت‌های خداوندی و گناهان خویش غافل هستند. برای آنکه انسان بتواند از غفلت در امان باشد باید با تمرین تقوا و رعایت مواردی از بروز آن جلوگیری نماید. مهمترین موارد درمان غفلت ذکر خدا، خواندن قرآن، یاد نعمت‌ها و نعمت دهنده، عبرت از تاریخ پیشینیان، یاد مرگ، یاد قیامت و ... می‌باشند. بعد از دوری از غفلت برای دستیابی به قلب سلیم می‌بایست نسبت به آرامش و پاکی دل، شرح صدر، ارتباط با علمای صالح، خودسازی، پرهیز از گناه، و به ویژه، پرهیز از غذای حرام، عادت دادن خود به کارهای نیک اقدام نموده تا همواره مورد توجه حضرت دوست باشیم. سخن پایانی همان‌طور که غفلت انسان را از سرحد انسانیت تنزل می‌دهد، توجه و آگاهی به خود، جهان و خدا، انسان را به درجات معرفتی بالا می‌رساند. غفلت - که یکی از موانع سیر انسان به سوی خداست - از نظر فرهنگ دین، رجس و چرک است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: "الغفلة ضلال النفوس" غفلت، گمراهی جان است. باید توجه داشته باشیم که صرف نیت اولیه برای یک کار کافی نیست که آن کار سالم انجام بگیرد و به نفع انسان تمام شود، بلکه باید تا آخر کار، اخلاص داشته باشد و غافل نشود. از این رو در دعای ابو حمزه آمده است که خدایا پناه می‌برم از آن کاری که برای تو آن کار را شروع کردم و بعد عارض شد برای من چیزی که من را از آن راه حق و هدف صحیح منحرف و منصرف کرد. هر قدر انسان از نعمت‌هایی که خدا به او داده بیش‌تر بهره برداری کند و چشم و گوش و دل و قلب و وسائل ادراک و فکر خود را در راه حقیقت به کار بیاورد به مرز انسانیت نزدیک‌تر می‌شود. این یکی از مهم‌ترین مسائلی است که انبیا و اولیای خدا و مصلحانی که از طرف خدا برای اصلاح جامعه‌ها آمده‌اند بر آن همواره تکیه داشته‌اند.

روحانیت و مدیریت اجرایی

ارائه: ماندانا مکرّم

اسلام ناب، مکتبی است فراگیر که افزون بر ابعاد عقیدتی، عبادی و اخلاقی، جنبه‌های سیاسی و اجتماعی نیز دارد. مقصود این است که اسلام، ضمن دعوت به عبودیت حق و بیان خوبی‌ها و بدی‌ها، شاخص‌ها و ضابطه‌هایی را برای حکومت و مدیریت جامعه ارایه کرده است. بی‌گمان دردوران غیبت امام عصر (عج) این همه قابل تحقق نیست. از سویی ما باید به عنوان جامعه مسلمان، بسترهای

حاکمیت شاخص‌های سیاسی و اجتماعی اسلام را فراهم سازیم. بدین سان، اسلام در باور ما، دینی سیاسی است و هرگز نمی‌توان در سیاسی بودن آن تردید داشت. مسئله دوم در گفتار ما، به روحانیت در اسلام و تشیع مربوط است. باید دانست که روحانیت در اسلام، به ویژه در مذهب تشیع، رکنی اساسی است که از رهگذر آن می‌توان، روند گسترش اسلام و تحقق اهداف دین را محقق ساخت جست و جوی کارکرد نهاد روحانیت نشان می‌دهد که این قشر در روند زمینه‌سازی و تحقق اهداف متعالی دین، در ابعاد معرفتی، اخلاقی، رفتاری، اجتماعی و سیاسی تلاش داشته است. باید در نظر داشت که نقش روحانیت، هرگز نقشی اختصاصی و انحصاری نبوده است؛ به دیگر سخن، نمی‌توان روحانیت را در تعریف ساختاری آن، طبقه‌ای بسته خواند که کارکردی ویژه و خاص دارد و منطقه‌ای ممنوعه برای دیگران پدید آورده است! همان‌گونه که شهید بهشتی - طی مقاله‌ای در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» - آورده است، نقش روحانیت یا به تعبیر ایشان، عالمان دین، نقشی تخصصی و علمی است؛ بدین گونه، هر کس در هر کسوت و شرایطی، اگر مقدمات علمی و اخلاقی را رعایت کند، یک عالم دینی یا روحانی است. در این نگاه، روحانیت در عرصه اندیشه و تربیت دینی جلوه می‌کند؛ نه در قالب یک حزب، جناح یا دسته‌ای که پیرامون خود حصار کشیده و دیگران به آسانی نمی‌توانند وارد آن شوند. بدین سان، ورود روحانیت در عرصه سیاسی، به دلیل پیوند دین و سیاست، در باور عالمان دین است؛ به دیگر سخن، روحانیت به منظور بستر سازی ابعاد سیاسی دین، در عرصه‌های مختلفی چون جامعه و سیاست حضور یافته است. روحانیت و ابعاد تأثیر گذاری روحانیت در ابعاد چهار گانه زیر مؤثر بوده است: ۱. بازشناسی مداوم دین و آموزش اندیشه و فرهنگ دینی به جامعه. ۲. بستر سازی برای تربیت فردی و جمعی در فضای ارزش‌های الهی. ۳. مصونیت بخشیدن به جامعه، از رهگذر دگرگونی در ساختار سیاسی و هدایت نظام به سمت حاکمیت حق و عدل. ۴. تبلیغ، تذکر و کوشش در جهت استمرار عینی آموزه‌های دین. ضرورت تفکیک مفاهیم سه گانه در نسبت میان روحانیت و مدیریت سیاسی جامعه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا ایفای نقش سیاسی و اجتماعی روحانیت، مستلزم حضور روحانیت در موقعیت‌های اجرایی است یا خیر؟ برای دست‌یابی به پاسخ، اگر هدف سیاسی و اجتماعی روحانیت شناخته شود، شاید بتوان با روشنایی فزون‌تر گام برداشت. در بحث روحانیت و سیاست، سه مفهوم به هم آمیخته شده است. تفکیک این مفاهیم سه گانه یا یافتن ساختاری روشن و گویا برای پاسخ‌گویی، ضروری است. ۱. مفهوم قدرت سیاسی نخستین مقوله، قدرت سیاسی است. در هر جامعه حاکمیت وجود دارد نوعی نظام سیاسی بر روابط شهروندان سایه افکنده است! امنیت و نظم اجتماعی، دست آوردهای نظام حاکم است که در مجموع، قدرت سیاسی را می‌نمایاند. اکنون باید به جست و جوی نسبت روحانیت با قدرت سیاسی پرداخت. پرسش‌هایی که در این ارتباط طرح می‌شود به این شرح است: الف. چه نسبتی میان حاکمیت سیاسی جامعه و روحانیت وجود دارد؟ ب. آیا به هم آمیختگی روحانیت با قدرت سیاسی ضروری است؟ ج. آیا روحانیت می‌تواند، بی‌حضور عینی در ساختار سیاسی حاکمیت، در جامعه و قدرت سیاسی تأثیر بگذارد؟ ۲. مدیریت اجرایی مسئله دیگر، مدیریت اجتماعی جامعه است. به نظر، مدیریت اجتماعی با قدرت سیاسی، دو مفهوم متفاوت‌اند. لایه‌ها و سطوح گوناگون مدیریتی و اجرایی هر جامعه و نظام، می‌تواند بستر فعالیت و مشارکت روحانیون باشد. به دیگر سخن، عالمان دین می‌توانند قاضی، معلم، رئیس اداره و حتی استاندار و وزیر باشند و در عین حال، در ساختار قدرت سیاسی موجود، چندان تأثیر گذار نباشند؛ یعنی آنان دست‌اندر کار خدمت‌های اجتماعی بوده، نقشی در تصمیم‌سازی‌ها و جهت‌گیری‌های کلان سیاسی نظام نداشته باشند. چنان که پیداست، مفاهیم قدرت سیاسی و مدیریت اجرایی را می‌توان از هم تفکیک کرد، زیرا روحانیت می‌تواند، مشارکت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را بپذیرد، بی‌آن که حاکمیت سیاسی جامعه را عهده‌دار باشد. ۳. فرایند حرکت و تحول جامعه مقوله سوم که از مقوله‌های پیشین کلان‌تر است، به این شرح است: فرایند حرکت و تحول جامعه. مقصود از این بحث، دست‌یابی به حرکت جامعه و ملت است. در این بستر، نزدیک سازی جهت‌گیری‌های اجتماعی با هدف‌ها و آرمان‌های دینی مطرح می‌شود و میزان تأثیر گذاری‌های روحانیت در این روند به دست می‌آید. چنان که پیش‌تر گذشت، تأثیر گذاری

روحانیون در جامعه و زندگی شهروندان، در گرو داشتن قدرت سیاسی نبوده، آنان در هر حال می‌توانند، در حرکت جامعه نقش ایفا کنند. رشد فرهنگی، اخلاقی و تربیتی، و رشد علمی جامعه، از رهگذر فعالیت روحانیت ممکن است؛ بی آن که به موقعیت‌های اجتماعی دست یافته، حتی در هرم قدرت سیاسی جای گرفته باشد. هر چند تحقق این همه، دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ با این همه، تصور آن امکان‌پذیر است، چرا که قدرت سیاسی یا مدیریت اجرایی و نیز فرایند حرکت جامعه، هر یک ویژگی‌های خود را داشته، جایگاهی متمایز از یکدیگر دارند. برخی می‌پندارند که حضور برجسته و آشکار روحانیت در جامعه و روند تکاملی آن، در صورت حاکمیت سیاسی روحانیت یا مدیریت روحانیون ممکن است؛ از این رو آنان از نظریه لزوم دخالت روحانیت در امور اجرایی جانبداری می‌کنند. برخی دیگر که مفاهیم سه‌گانه یاد شده، یعنی قدرت سیاسی، مدیریت اجرایی و فرایند حرکت و تحول جامعه را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند، بر این باورند که روند تأثیر گذاری روحانیت در عرصه‌های فرهنگی، تربیتی و معنوی جامعه، با مدیریت اجرایی یا قدرت سیاسی ارتباطی ندارد؛ بدین سان، روحانیون می‌توانند، در جامعه حضور عینی، فعال و هدایت‌گرانه داشته باشند؛ هر چند که موقعیت‌های اجرایی و رسمی را به عهده نداشته، یا در هر قدرت سیاسی جامعه دیده نشوند. این دسته برای نمونه از جامعه عراق یاد می‌کنند؛ کشور عراق پس از سقوط حزب بعث، بستر نظارت و هدایت معنوی روحانیت و مرجعیت گشته است. چنانکه روند حرکت و تکامل جامعه عراقی به دست می‌دهد، نهاد مرجعیت دینی، بیش‌ترین میزان تأثیر گذاری را دارد؛ بی آن که در ساختار قدرت سیاسی موجود جایگاهی رسمی داشته باشد؛ نه تنها مرجع تقلید، بلکه روحانیون تأثیر گذار عراق، در هیچ یک از موقعیت‌های اجرایی، حضور رسمی و آشکار ندارند. از آن چه گذشت بر می‌آید که تفکیک سه مقوله قدرت سیاسی، مدیریت اجرایی و روند تحول جامعه یک ضرورت است. به منظور دست‌یابی به تفکیک یاد شده، باید به این پرسش پاسخ داد که هدف اصلی روحانیت چیست؟ اگر فرض‌هایی که در آغاز گفتار بدان اشاره شد، منطقی و درست باشد، می‌توان گفت که روحانیت، در حقیقت در پی این است که جامعه روندی معنوی و روحانی داشته باشد؛ از این رو عالمان دین، کوشش در این بستر را تکلیفی الهی می‌دانند. به دیگر سخن، هدف روحانیت از فعالیت و حضور عینی در جامعه این است که مردم از ورطه دنیا‌گرایی، ماده‌پرستی، خودخواهی و رذیلت‌های دیگر اخلاقی نجات یافته، خویششان را به نوعی معرفت دینی ناب و شفاف نزدیک سازند. افزون بر آن، ساختارهای دینی نیز در ابعاد اجتماعی زندگی شهروندان جلوه‌گر شوند. بدین سان، هدف نهایی روحانیت، همان تأثیر گذاری همه‌جانبه در فرایند حرکت و تحول جامعه است؛ از این رو می‌توان گفت که اگر روحانیت به سراغ کار اجرایی می‌رود، مقصود بستر سازی موقعیت‌های اجتماعی برای تجلی دین و ارزش‌های زندگی سازانه آن است. هم‌چنین اگر مرجعیت، به دنبال نفوذ در هرم قدرت سیاسی بوده، هدف جز عینیت بخشی به ساز و کارهای دینی، در جامعه نداشته است. آن چه گذشت، این حقیقت را آشکار می‌سازد که مدیریت اجرایی یا قدرت سیاسی، هدف روحانیت نیست، بلکه زمینه‌هایی برای دست‌یابی به هدف است. پیداست که اگر تعریف درستی از اهداف سازمان روحانیت در دست باشد، به پاسخ پرسش زیر نزدیک خواهیم شد که روحانیت با مدیریت اجرایی کشور چه نسبتی باید داشته باشد؟ ضرورت تفکیک مفاهیم دو گانه دیگر افزون بر تفکیک مفاهیم سه‌گانه یاد شده باید دو مقوله دیگر را نیز از هم تفکیک کرد که عبارت است از: الف. حضور عینی و رسمی روحانیت در جامعه. ب. تأثیر گذاری و کارآمدی روحانیت. تصور فراگیر در مورد تأثیر گذاری روحانیت در عرصه‌های اجتماعی بر این است که روحانیت برای کارآمدی خود، ناچار از حضور رسمی در حاکمیت و نیز مدیریت جامعه است؛ به عبارت دیگر، روحانیت اگر دست‌اندرکار قدرت حاکم بر جامعه و نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن نباشد، نمی‌تواند سازمانی کارآمد باشد. تأمل در ارتباطات یاد شده، نشان می‌دهد که تصور فراگیر درباره لزوم قدرت روحانیت برای تأثیر گذاری، واقع‌بینانه نیست، زیرا در جامعه حاضر، برخی مراجع تأثیر گذار در عرصه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی به چشم می‌خورند که نه تنها حضور رسمی در حاکمیت ندارند، بلکه نوعی ممنوعیت برای ورود در عرصه‌های عینی دارند؛ با این همه نمی‌توان در تأثیر این دسته تردید داشت. برای مثال می‌توان از

دوران پیش از انقلاب یاد کرد. در سالهای نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی، روحانیت، تأثیر گذاری فراگیری در جامعه داشت؛ بی آن که جایگاهی عینی و رسمی در مجموعه حاکمیت یا موقعیت‌های اجرایی کشور به دست آورده باشد. تأمل در آن روزگار و تحول‌های فکری و اجتماعی جامعه دیروز ایرانی، نشان می‌دهد که روحانیت بیش تر نفوذ را در مردم داشته و از رهگذر همین نفوذ اندیشه دینی بود که توانست بستر انقلاب و تغییر نظام استبدادی به نظام اسلامی را فراهم آورد. روحانیت و ضرورت تفکیک تکلیف‌ها آن چه پیش تر در ارتباط با تأثیر گذاری‌ها یا وظایف روحانیت در جامعه گفته شد، با تکالیف اضطراری و عارضی روحانیت ناسازگار نیست؛ به دیگر سخن، اگر در برهه‌ای از تاریخ، روحانیت به عنوان یک ضرورت یا اضطرار، مسئولیت‌های اجرایی و اجتماعی را بپذیرد، نباید آن را با تکلیف‌های بنیادی روحانیت به هم آمیخت؛ بی گمان تفکیک وظایف روحانیت، در کنار ضرورت تفکیک‌های پیشین، لازم و ضروری است. از این رو باید به این فرض تن داد که گاه روحانیت وارد عرصه‌های مدیریت سیاسی و اجتماعی شهروندان می‌شود و به تکلیف‌هایی می‌پردازد که جنبه عارضی دارند؛ نه ذاتی. تأمل در مواد قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که برای روحانیت، نوعی حضور عینی در جامعه در نظر گرفته شده است. این حضور کم‌ترین حضور رسمی بوده و در جهت تضمین حرکت جامعه در روند تحول مطلوب است. نهاد ولایت فقیه یا رهبری در قانون اساسی، هر چند بر اساس اصل یکصد و ده، نمودار وظایف اجرایی کلان نظام است، با این همه در تجزیه و تحلیل به دست می‌آید که این مسئولیت‌ها، در حقیقت همان مراقبت و نظارت مؤثر رهبری بر عرصه‌های عینی و اجتماعی است. چنان که تاریخ انقلاب نشان می‌دهد، بسیاری از این نکته غفلت کردند و تصورشان این است که آن چه در اصل یکصد و ده قانون اساسی آمده است، وظایف اجرایی ولی فقیه بوده، خود او باید آن همه را اجرا کند. نگاهی به دو، سه دهه اخیر نشان می‌دهد که این تصور با واقعیت ناسازگار است؛ برای نمونه می‌توان از نیروهای مسلح در نظام جمهوری اسلامی سخن گفت. آیا رهبر در ارتباط با ارتش، سپاه و نیروی انتظامی کشور، در موقعیت یک کارشناس نظامی دخالت و مشارکت دارد؟ آن چه در اصل مرتبط با مسئولیت‌های رهبری به چشم می‌خورد، هدفی جز تضمین سلامت نیروهای مسلح جامعه ندارد که از رهگذر نظارت به دست می‌آید. تصور عمومی این است که شاید این گونه حضور برای روحانیت، کافی است و بخش‌های دیگر روحانیت، مانند نهاد حوزه علمیه، مرجعیت، نباید در عرصه‌های عینی جامعه حضور داشته باشند. دلیل ارایه شده نیز این است که حضور روحانیت با توجه به اصل یکصد و ده قانون اساسی تأمین شده است. به عبارت دیگر، گمان برخی این است که همان حضور طرح شده روحانیت و مرجعیت در قانون اساسی - بخش وظایف رهبری کافی است. این گروه می‌پندارند که کارآمدی روحانیت و نیز تکلیف اجتماعی عالمان دین در برابر جامعه دینی، در همان چارچوب اصل یکصد و ده ممکن و بسنده است حال آنکه به نظر می‌رسد، حضور رهبری تنها به عنوان سر پل و نقطه اطمینان بخش است؛ نه همه آنچه تکلیف روحانیت و عالمان دینی در حضور اجتماعی است. البته این مسئله باز کاوی فزون تر را می‌طلبد. حضور رسمی روحانیت در جامعه آن چه گفته شد، در حقیقت زمینه‌هایی برای گشایش این بحث بود که آیا وضعیت کنونی جامعه، مطلوب و پذیرفته است یا باید آن را در بوته نقد افکند و در اصلاح آن اندیشید؟ امروزه چنان که پیداست، روحانیت در حاکمیت سیاسی جامعه و همچنین عرصه‌های مدیریت اجرایی، حضوری فراگیر و تعیین کننده دارد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان در روزگاران پیشین برای آن نمونه یا پیشینه‌ای سراغ کرد. در این ارتباط، نکته‌هایی قابل طرح است و در تجزیه و تحلیل حضور رسمی روحانیت تأثیر دارد: ۱. اگر حضور روحانیت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به راستی در جهت تحقق اهداف متعالی و زندگی ساز دین است، تنها همین نوع حضور عالمان دین قابل توجیه و دفاع است؛ به عبارت دیگر، تنها عمل و حضور آن دسته از روحانیون دست اندرکار و شاغل در عرصه مدیریت را می‌توان مطلوب یا ضروری دانست که بستر ساز هدف‌های اجتماعی و سیاسی دین است. اگر در عرصه‌ای از عینیت جامعه، در ارتباط با حضور رسمی روحانیت، این پندار شکل گیرد که روحانیان برای خود، جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته و قدرت را در انحصار خویش در آورده‌اند، بی گمان نمودار آسیب سازمان روحانیت است.

چنان که گذشت، روحانیت یک نقش تخصصی دارد؛ نه نقشی انحصاری؛ به دیگر سخن، روحانیان یا عالمان دین، به دلیل صلاحیت‌ها، مهارت‌ها و دانایی‌های خود در رشته‌های علمی و دینی، قابل احترام‌اند و بر خلاف روحانیت ادیان دیگر، موقعیت ویژه‌ای ندارند تا خود را از دیگران برتر بدانند. بدین گونه ضرورت اصلاح‌گری در سازمان روحانیت مشخص می‌گردد. به منظور حفظ و بقای سازمان روحانیت در روند تکاملی جامعه و تحقق اهداف دین، روحانیان باید از فلسفه حضور خود در جامعه و نظام سیاسی جامعه آگاه گشته، امتیازهای موهوم برای خود نسازند. ۲. با توجه به وظایف ذاتی و بنیادی روحانیت، اگر برای روحانیت در عرصه‌های اجرایی، جایگاهی پذیرفته شده وجود دارد، بی‌تردید باید نسبت میان آن دو را شفاف ساخت. به نظر می‌رسد که در این جا، انحراف آشکاری رخ داده است، چرا که روحانیت در عرصه آموزش، تربیت و فرهنگ جامعه که رسالت روحانیان است، آن گونه که باید، حضور عینی و تأثیرگذاری ندارد؛ از دیگر سو می‌توان عرصه‌هایی را در امور اجرایی به دست داد که روحانیت حضور رسمی و فعال دارد؛ در حالی که این نوع مسئولیت‌ها نه ضرورت دارد، نه در شمار وظایف اساسی و ذاتی روحانیون است. این همه در جامعه و چند دهه انقلاب اسلامی، زمینه ساز پاره‌ای آفت زدگی‌ها و آسیب‌رسانی‌ها گشته، حتی نگرش‌های ناسازگار با دین و حرکت جامعه را پدید آورده است. نمی‌توان انکار کرد که برخی دشواری‌ها از رهگذار همین حضور گسسته با جریان وظایف بنیادی روحانیت شکل گرفته است. ۳. روحانیت در جامعه ما، به صورت نهادی دینی طرح شده است، پیشینه این باور به سده‌های پیشین باز می‌گردد. با این نگرش فراگیر که روحانیت را با دین مرتبط ساخته، نوعی تقدس برای عالمان دین پدید می‌آورد، بی‌گمان جایگاه والایی برای روحانیت فراهم می‌آید. بی‌تردید عملکرد عناصر مجموعه روحانیت در برداشت و نگاه مردم به این نهاد دینی - تاریخی تأثیرگذار است، زیرا آنان با توجه به کسوت و لباس روحانیت، داوری کرده، به مجموعه روحانیت تعمیم می‌دهند و هرگز شخص را در نظر نمی‌گیرند. آیت الله حسن زاده آملی می‌فرمود: «طلبه‌ای را در حال انجام یک کار ناشایست دیدم. به او گفتم: برادر من! این لباس فقط مال تو نیست که بتوانی هر کاری را انجام دهی. لباس روحانیت را کنار بگذار و هر کار خواستی بکن!» امام خمینی نیز نسبت به رفتار روحانیان توجه و دغدغه داشت از منظر او، عملکرد یک روحانی، بر نگرش جامعه نسبت به نهاد روحانیت اثر می‌گذارد و حتی دین و ایمان مردم را دست خوش آفت می‌سازد. حال باید پرسید که با همه این حساسیت‌ها و دغدغه‌ها، کدام بخش از نهاد روحانیت و حوزه علمیه، دست اندر کار نظارت و سامان دهی عملکرد روحانیان شاغل در عرصه‌های اجرایی است؟ به دیگر سخن چه مرکزی وجود دارد که از روحانیان و توانمندی‌های آنان شناخت داشته، مسئولیت متناسب با شخصیت او را مشخص سازد و در صورت بی‌کفایتی، در جهت وظایف ذاتی و اصلی روحانیت، بی‌پروا آنان را از کار بر کنار کند؟ ممکن است که عرصه‌هایی به حضور روحانیت احتیاج داشته باشد، به هر حال مرکزی برای نظارت بر چگونگی حضور اجرایی روحانیان ضروری است. برای مثال می‌توان آموزش‌های خاصی را در حوزه‌ها پیش بینی کرد تا روحانیت بتواند مسئولیت اصلی خویش را که تربیت و تعلیم است، ایفا کند. بی‌گمان نیروهای این بخش باید تأمین شوند. فقدان مرکز ارزیابی و هدایت نیروهای انسانی روحانیت و نظارت بر عملکرد روحانیون دست اندر کار در عرصه‌های گوناگون، زمینه ساز آسیب پذیری روحانیت است. پس از پیروزی انقلاب که تعامل بین روحانیت و مدیریت اجرایی و سیاسی در کشور فراهم گردید، فصل جدیدی در تعامل میان روحانیت و جامعه پدید آمد که پیش از آن هرگز در کار نبوده است. در حقیقت، نیازها و ضرورت‌های انقلابی و اجتماعی، بستر ساز نوعی حرکت در قدرت و مدیریت جامعه شده است. اکنون این پرسش طرح می‌شود که آیا روحانیت باید به طور کامل از عرصه مدیریت جامعه کناره‌گیری کند؟ به باور بنده، باید تعریفی از حضور روحانیت در جامعه به دست داد و نیز در جهت ارایه الگویی شفاف و کارآمد کوشید. بدین سان باید از حضور هدفمند و مشروط روحانیت جانبداری کرد. به هر حال، حضور روحانیون در عرصه‌های گوناگون اجرایی اجتناب‌ناپذیر است. از سوی دیگر، روحانیت به عنوان یک تکلیف باید به روند حضور در جامعه بنگرد. بی‌تردید مردم از روحانیون چنین انتظاری دارند و آینده جامعه و روند مثبت و تحول‌گرایانه آن، به

حضور تأثیر گذار عالمان دین نیاز دارد. تأمل در وضع جامعه امروز نشان می‌دهد که واقعیت‌ها با آرمان‌ها فاصله دارند. آن چه در روند حضور روحانیت در جامعه به چشم می‌خورد، نمودار آشفتگی و نا به سامانی است و بی گمان به اصلاح و مدل سازی نیاز دارد. اگر روحانیت در بعد اجتماعی خود کوشا باشد، جامعه مسیر مثبت خود را خواهد یافت. روحانیت، عرصه‌ها و آسیب‌ها مهم‌ترین عرصه برای حضور و تأثیر روحانیت، تحول جامعه و اندیشه‌سازی برای آن است. مسئله دیگر، مدل سازی برای جامعه، برای ارایه ساختارهای متناسب با شرایط روز و امکاناتی که بر شاخص‌ها و چارچوب‌های دینی استوار است. به این ترتیب روحانیت می‌تواند جامعه را به سمت وسوی مثبت هدایت کند. عرصه دیگر، مسئله فرهنگی است. مسئولیت‌ها و ابزارهای گوناگونی وجود دارد که روحانیت ناگزیر از شناخت و به کارگیری آن است. عرصه‌های دیگر نیز آموزش، تربیت و مدیریت است. وضع موجود روحانیت و جامعه نشان می‌دهد که در وضع کنونی اولویت‌های حضور در نظر گرفته نشده، حتی در برخی عرصه‌ها، جریان به گونه معکوس است؛ به دیگر سخن جامعه و حرکت آن، به مدل‌ها و الگوهای رفتاری مناسب در زمینه‌های خانواده، سیاست و اقتصاد نیاز دارد؛ اما روحانیت نتوانسته، به طور سازمان یافته بدین نیاز روز جامعه پاسخ مناسب بدهد. کارهای فکری و عملی فراوانی در حوزه‌ها وجود دارد؛ اما نهاد روحانیت به عنوان پاسخ گوی جامعه در عرصه‌های متنوع دین، از ارایه الگوهای مطلوب در عرصه‌های مختلف، غافل مانده است؛ برای نمونه می‌توان از مواجهه جوانان با نیازهای جنسی یاد کرد یا احتیاج‌های اقتصادی شهروندان را مثال آورد و به همین ترتیب، از ضرورت‌های نظام تربیتی و آموزشی جامعه نام برد. روحانیت در این بسترها، چه الگوهای ارایه کرده است؟ آیا فراتر از آن چه در جامعه دیده می‌شود، طرحی به چشم می‌خورد که نمودار اصلاحات بنیادی و تحول گرایانه باشد؟ آن چه در ارتباط روحانیت و جامعه وجود دارد، در بسیاری زمینه‌ها، تصدی گری محض است؛ یعنی حضور روحانیت در برخی عرصه‌ها، به دلیل فقدان تخصص، ناکارآمد بوده، بهره‌گیری منفی دیگران را موجب گشته است. این همه، از این حقیقت حکایت دارد که برخی روحانیان به دلیل عدم صلاحیت در کاری که بر عهده گرفته‌اند، بسا موجب خراب کاری و آفت زدگی شده‌اند. آن چه گذشت نشان می‌دهد که پی‌گیری اصلاح در روحانیت و دیدگاه‌ها و عملکردها ضرورتی اجتناب ناپذیر است. باید این اندیشه را در نهاد روحانیت نهادینه کرد تا حوزه‌های علمیه، در جهت سازمان دهی نیازهای متنوع جامعه بر آید و حضور روحانیت، حضوری فراگیر و سازنده باشد. نکته‌های شایسته یادآوری: ۱. نباید تصور کرد که حضور روحانیت در روند حرکت تکاملی جامعه، ضرورتاً "مسئولیت‌پذیری در عرصه مدیریت اجرایی کشور است. ۲. حضور روحانیت در رأس هرم قدرت سیاسی، نباید ما را دچار و هم سازد و این پندارنیرو گیرد که جامعه در اختیار روحانیت بوده، جای نگرانی وجود ندارد. بی گمان باید دانست که حرکت جامعه، تنها از حرکت‌های رسمی و تصمیم‌سازی‌های حاکمیت نشأت نمی‌گیرد. از طرفی نباید تمامی بار سنگین مسئولیت هدایت و تأثیر گذاری در عرصه‌های جامعه را به عهده‌ولی فقیه دانست که او یک تنه وظایف روحانیت را بر دوش کشد؛ بی تردید، چنین انتظاری از رهبری، فراتر از توان مندی یک شخص است. از این رو، مراجع و عالمان دین و روحانیون، در همه رده‌ها، نباید تصور کنند که دغدغه‌های رهبری بسنده است و آنان می‌توانند نسبت به حرکت جامعه آسوده خاطر باشند. ۳. عرصه‌ها، لایه‌ها و جایگاه‌های اجرایی که روحانیت باید به دست آورد، باید تعریفی واقع بینانه داشته باشد؛ از سوی دیگر، روحانیت باید خود را برای تأثیر گذاری آماده سازد و جامعه نیز در این ارتباط توجیه شود. به بیان دیگر، جامعه باید آن چه از سوی روحانیت ارایه می‌شود، بپذیرد و نسبت به آن واکنش مثبت داشته باشد؛ برای نمونه، جامعه باید به این باور رسیده باشد که تامین اهداف و آموزش دینی در نظام رسمی آموزش کشور، به عهده روحانیت است. جای تأسف است که روحانیت از این مسئولیت بزرگ و تأثیر گذار کاملاً "غفلت کرده است. در حقیقت، روحانیون به موقعیت‌های اجرایی، مانند وزارت یا وکالت رضایت داده و غالباً "از حضور در عرصه اندیشه سازی و فرهنگ‌سازی جامعه، دور و بیگانه مانده‌اند. بایستگی‌ها و کاستی‌ها بایستگی‌های یاد شده این بهره را به دست می‌دهد که باید بیش از هر مقوله‌ای، به نقش و رسالت روحانیت پرداخت. باز تعریف روحانیت و جایگاه آن در جامعه و

فرایند تکاملی آن، از اهمیت به سزایی برخوردار است؛ به بیان ساده باید گفت که روحانیت در جامعه دینی چگونه نهادی است و چه مسئولیتی دارد و اهداف دور و نزدیک آن کدام است؟ نباید تصور کرد که عینیت دیانت و سیاست، لزوماً "بدین معناست که باید روحانیت تمامی مسئولیت‌های اجتماعی را عهده دار باشد؛ به عبارت دیگر، مدیریت سیاسی و اداری کشور در انحصار روحانیت باشند. در این زمینه، ضرورت دستیابی به راه کارهای بایسته در روند موفقیت روحانیت به چشم می‌خورد. تدوین راه کارها به منظور مطلوب سازی مواضع و عمل کردهای روحانیون دست اندرکار مدیریت کلان جامعه، نخستین گام است. تعریف عرصه‌های مرتبط با رسالت روحانیت و نیز بیان ضوابط و تصویر چارچوب عملی و عینی، بستر ساز کارآمدی آن سازمان است؛ هر چند امروزه به نظر می‌رسد که قدرت در حوزه روحانیت است، با این همه این سازمان نمی‌تواند حتی نظارت همه جانبه بر عملکردهای روحانیون دست‌اندرکار داشته باشد. ارایه الگوی مطلوب در ارتباط با عرصه‌های دخالت و شرکت روحانیت در روند تحول جامعه، کمک می‌کند تا آنچه در موضع گیری‌ها و تکلیف‌گرایی‌های روحانیون به طور ناخواسته پدید آمده است، با الگوها سنجیده و پیراسته گردد

[www.hawzah.net/HawzahMagazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۴۸۵۸&id=۴۰۴۴۰.docx](http://www.hawzah.net/HawzahMagazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۴۸۵۸&id=۴۰۴۴۰)

مدیریت از دیدگاه امام رضا

(ع)

الف: ضرورت مدیریت مطالعه در تاریخ زندگی بشر و روابط اجتماعی، ضرورت این اصل را به اثبات می‌رساند و مؤید این واقعیت است که اصل مدیریت لازمه هر جامعه می‌باشد و هر کجا افرادی جمع شده‌اند تا زندگی خویش را بر اساس همکاری و تعاون تکمیل کنند نیاز به مدیر در رأس برنامه‌های آنان قرار گرفته است و این ویژگی محور و موضوع حرکت‌ها و تلاش‌های آنان بوده است، فضل بن شاذان نیشابوری می‌گوید درباره ضرورت مدیریت از امام رضا(ع) شنیدم که فرمود: *أنا لانجد فرقه من الفرق ولا ملة من الملل بقوا وعاشوا إلا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی الامر الدین و الدنیا؛ (۳)* به درستی که ما در بررسی احوال بشر هیچ گروه و فرقه‌ای را نمی‌یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد مگر بوجود سرپرستی که امور مادی و معنوی (دین و دنیای) آنان را مدیریت نماید، هیچ مکتبی به این روشنی اهمیت مدیریت و رهبری را بیان نکرده که سعادت و پایداری یک ملت را در زندگی دنیوی و امور دینی مرهون آن بداند. آن حضرت در جای دیگر در سخنی جالب، والی مسلمین و مدیر امت مسلمان را به ستون خیمه تشبیه کرد و فرموده‌اند: *اما علمت ان والی المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه؛ (۴)* آیا نمی‌دانی که والی مسلمانان همچون ستون میان خیمه است (که اولاً تمام بار سقف بر روی آن استوار است و ثانیاً مانند نقطه مرکزی دایره شعاعش نسبت به همه جوانب یکسان است) به طوری که هر کس در هر زمان و از هر طرف که اراده کند به او دسترسی خواهد داشت. امام اگرچه شرط غلبه بر مشکلات را توفیق الهی می‌داند ولی تأکید می‌نماید این باور کفایت نمی‌کند و باید مدیر برای حل دشواری‌ها تلاش کند: *من سأل التوفیق و لم یجتهد فقد استهزء بنفسه؛ (۵)* کسی که توفیق از خداوند بخواهد ولی کوشش نکند (که برنامه‌ریزی‌ها غلبه یابد) خود را مورد استهزاء قرار داده است. مشروعیت مدیر در بینش شیعه ضرورت مدیریت را باید در اصل استوار امامت جستجو کرد، البته منظور این نیست که این موضوع مهم را در سطح یک مدیریت اجتماعی و سیاسی پایین آوریم، بلکه رهبری امام خیلی والا-تر از مسایل اجرایی، اداری و اجتماعی است، اما شجره طیبه امامت که ریشه در وحی دارد و از نور نبوت تغذیه می‌گردد و از جویبارهای عصمت استفاده می‌کند، شاخه‌های سرسبز، نشاط آور و فرح‌انگیز خود را بر جامعه بشری می‌افکند و مدیریت یکی از شاخه‌های این درخت شکوهمند، تناور و با صلابت است. مدیریت را اگر این گونه ارتقا دهیم و با امامت مرتبط نمائیم، عوارض و آفاتش کاسته می‌گردد، حضرت امام رضا(ع) امامت را اساس اسلام حیات بخش می‌داند: *ان الامامة اسّ الاسلام*

النامی. (۶) مشروعیت مدیریت در جامعه به این دلیل است که با امامت پیوند دارد و هرگاه این ارتباط قطع شود تمام حرکت‌ها و خواص خود را از دست می‌دهد. حضرت امام رضا(ع) در این باره فرموده‌اند: «بوسیله امام نماز و زکوة، روزه، حج و جهاد تمام و خراج و صدقات افزون و حدود و احکام اجرا، مرزها و مناطق حفظ می‌گردد.» (۷) اگر کسی از این ویژگی محروم باشد نه تنها اعمالش ناقص می‌باشد بلکه خود از حوزه اسلام خارج است هرچند با نام مسلمان در جامعه اسلامی باشد زیرا پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. (۸) حضرت امام رضا(ع) در تفسیر آیه «والسما رفعها و وضع المیزان» (۹) فرموده‌اند: میزان امیرالمؤمنین است، خدا او را برای مردم امام (معین) کرده است، پرسیده شد: «الّا تطغوا فی المیزان» (در میزان سرکشی نکنید) یعنی چه؟ امام فرمود: امام را نافرمانی نکنید، گفته شد: «اقیموا الوزن بالقسط» به چه معناست، امام گفتند: امام را به دادگری برپا دارید (پیروی و یاری کنید) پرسیده شد: «ولاتخسروا المیزان یعنی چه امام پاسخ دادند: در حقوق امام کمی و کاستی روا مدارید. (۱۰) در این حدیث میزان و وزن که در کلام وحی آمده به امام تفسیر گردیده است در برخی آیات میزان در کنار کتاب قرار گرفته است. (۱۱) از آن جا که «وزن» در کتب لغت شناختاندازه هر چیز است، مراعات حد تعادل و اعتدال و عدالت از عبارت اقیموا الوزن بالقسط بدست می‌آید و این نکات رعایت عدالت را در تمام اقوال و افعال انسان ثابت می‌کند (۱۲) و عدل یعنی چیزی را در جای خود قرار دادن چنانچه حضرت علی(ع) فرموده‌اند: العدل یضع الامور مواضعها. (۱۳) امیر مؤمنان عدل را پایه‌ای دانسته‌اند که استواری جهان به آن وابسته است و عدالت را مایه پایداری مردمان معرفی کرده‌اند (۱۴) پس عدل محور ضابطه تشکیل جامعه انسانی و سبب استواری زندگی جوامع است و هم در نظام هستی و تکوین و هم در نظام تشریح این مشخصه مشاهده می‌گردد و این خود می‌تواند روشنگر مفهوم سخن امام رضا(ع) باشد که چهره امام را به عنوان میزان در خلقت و جامعه تبیین کرده‌اند. (۱۵) آن حضرت فرموده‌اند: استعمال العدل و الاحسان موذن بدوام النعمه... (۱۶) به کار بستن دادگری و نیکوکاری، عامل پایداری نعمت‌هاست. مدیر و میزان حضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند: از جمله (دلیل‌های پیروی از ولی امر) این است که هیچ کدام از فرقه‌ها و ملت‌ها دیده نمی‌شوند که جز به داشتن سرپرست و رئیسی که به دین و دنیایشان رسیدگی کند، باقی مانده باشند. پس در حکمت حکیم روانیست که مردم را از چیزی که ناگزیر باید داشته باشند و دوام و قوامشان جز به آن میسر نیست محروم سازد. کسی که به راهنمایی او با دشمنان خود می‌جنگند و غنائم را تقسیم می‌کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می‌دارد و از تعدی ستمگران بر دیگران جلوگیری می‌کند، دیگر این که چون آفریدگان بر حدّ محدودی قرار گرفته و فرمان یافته‌اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباه نشود، این کار جز به آن میسر نمی‌شود که برایشان امینی بگمارند، تا آنان را از تجاوز از حدّ و درآمدن به ناحیه‌ای که برای ایشان ایجاد خطر کند باز دارد. (۱۷) آری امام میزان و معیار پیاده کردن حق و عدل است، پس امین اموال اشخاص و اعراض و نفوس است و چون بر کلّ مسایل اجتماعی و اقتصادی، مبادلات، بازار، کارگاهها و مزارع نیک نظارت می‌کند تا ستم و بیدادی رخ ندهد و غصب، بهره‌کشی، احتکار، گران‌فروشی، رباخواری و غبن و دیگر اسباب باطل پیش نیاید. در این حدیث حضرت امام رضا(ع) معیار و میزان بودن امام و حاکم اسلامی را بطور کلی برای تمامی بخش‌های جامعه در امور دینی و دنیایی بیان می‌کنند، یعنی ضمن آن که مرز دیانت، حدودش، شیوه پیاده کردن آن، توسط امام مشخص می‌گردد، امور دنیوی را با برنامه ریزی، ارائه ضوابط عدل و حق سامان می‌بخشد و سعادت همگان را فراهم می‌سازد. چون امام معیارهای درست جمع‌گرایی، زندگی اجتماعی و عوامل استواری جامعه را به مردم می‌آموزد و آن‌ها را در متن جامعه عملی می‌سازد، مردمان را در جامعه‌ای فداکار، صمیمی و قانون‌شناس و دادور بار می‌آورد و آنان را از خودخواهی، سلطه‌جویی، سودجویی، ستم‌پیشگی و تجاوزکاری که از عوامل پراکنندگی، سستی و تزلزل در جامعه است باز می‌دارد. (۱۸) روابط ظالمانه‌ای که موجب پیدایش حسّ بدبینی، کینه‌توزی‌ها، تضادها و رقابت‌های ناسالم است با حضور امام که میزان عدل است برچیده می‌شود به همین دلیل امام رضا(ع) می‌فرمایند: ما سرپرست مؤمنان هستیم که به سود آنان حکم می‌کنیم و حقوقشان را از ستمگران می‌ستانیم. (۱۹) پس

بیشترین بخش در فلسفه سیاسی که هشتمین فروغ امامت ترسیم می‌کند و قلمرو مسؤولیت مدیران و کارگزاران نظام اسلامی را ترسیم می‌کند به برقراری عدالت اجتماعی و سامان بخشیدن به مسایل اقتصادی، رفع ستم و استضعاف اقتصادی اختصاص دارد. حتی در حدیثی پرداخت بدهی افرادی که از پرداخت آن ناتوان هستند از وظایف کارگزار شمرده شده است: مردی از امام رضا(ع) پرسید: فدایت شوم، خدای متعال می‌گوید: فَنظَرَةُ الی مِیسِرَةَ (پس مهلت داده می‌شود تا گشایشی پدید آید) منظور از این مهلت دادن (نظره) چه می‌باشد، آیا حدّ و تعریفی دارد که معلوم گردد به آن کس که در عسرت است تا چه اندازه باید مهلت دهند در صورتی که مال مردی را گرفته و خرج خانواده خود کرده و او را محصولی نمی‌باشد که منتظر رسیدن آن باشد و طلبی ندارد که چشم به راه دریافت آن بنشیند و اموالی در جایی ندارد که انتظار رسیدن آن را بکشد؟ امام در پاسخ فرمودند: آری چندان مهلت می‌دهند تا خبر آن به امام برسد و امام به جایش طلب وی را از سهم بدهکاران (که درزکات هست) می‌پردازد، به شرط آن که مال وام گرفته را در مسیر معصیت و خلاف خرج ننموده باشد. (۲۰) مدیر و کارکنان و نیروی انسانی مدیر غالب طرح‌ها و برنامه‌های مدیریت را از طریق همکاران اجرایی می‌کند و در واقع تمام افرادی که در سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات دولتی مشغول کارند کارگزاران مدیرند و بازو و عاملی برای وی می‌باشند، در فرهنگ اسلامی نقش همراهان و یاران در ترویج و گسترش اندیشه‌های الهی از موقعیتی ویژه برخوردار است، مدیری که به اخلاص، کمال خواهی، دل سوزی، صداقت گویی و درستی مزین می‌باشد در چهارچوب ضوابط ارزشی و با رعایت اصل فطرت و کرامت‌های انسانی اندیشه‌ها و طرح‌های مفید، سازنده، رشد دهنده و اصلاحی را به دست همکاران مؤمن، متعهد و دارای وجدان دینی و اخلاقی می‌سپارد و از آنان می‌خواهد به عنوان تکلیف شرعی در گسترش و اجرای آن‌ها بکوشند. حضرت عیسی به کمک اصحاب خاص خود که حواریون نام داشتند آئین یکتاپرستی را پیش برد و نسبت به گسترش آن در جوامع کوشید، این افراد از شاگردان شایسته آن حضرت بودند که در اثر مجاهدت‌های طولانی و تزکیه درونی به مقام والایی رسیده بودند. (۲۱) حضرت امام رضا(ع) فرموده‌اند: به این جهت شاگردان عیسی(ع) را حواریون گفته‌اند که موفق شدند از طریق جهاد با نفس به مقام اخلاص دست یابند و درون را از کدورت پاک کنند و نیز به وسیله موعظه و تذکر دیگران را از تیرگی‌های زشت گناهان بشویند. (۲۲) آن پیامبر الهی در منصب رهبری الهی و مدیریت هدایتی و ارشادی جامعه چنین افرادی را برگزید تا به کمک آن‌ها جامعه را به فضیلت آراسته نماید و خلاف‌ها را از آنان دور کند. در نهضت عظیم رسول اکرم(ص) مهاجرین و انصار به عنوان بازوان پرتوان پیامبر در پیشبرد برنامه‌ها و اهداف اسلامی نقش ارزنده‌ای عهده دار شدند و در شرایطی سخت و آشفته، بار سنگین اجرای احکام الهی را در بعد تبلیغ و عمل و در میدان‌های فرهنگ، معرفت و جهاد بر دوش جان کشیدند، همان‌ها که خداوند آنان را پیشگامانی نامید که در صدر اسلام در ایمان سبقت گرفتند و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند، پروردگار از آنان خشنود و آنها نیز از خداوند خشنود شدند. (۲۳) امام رضا(ع) در سیره عملی خویش مراقب کارکنان و خدمتگزاران بود، ابراهیم بن عباس می‌گوید هیچ‌گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا(ع) کلمه‌ای به زیان کسی بر زبان آورد و نه سخن کسی را پیش از پایان آن قطع کند و نه حاجت کسی را که به ادای آن توان داشت ردّ کند، هیچ موقع نزد کسی که در حضورش نشسته بود، پایش را دراز نکرد و بر متکا در برابر افراد تکیه نداد به دوستان و کارگزارانش هرگز سخنی ناشایست نگفت و چنان بود که هرگاه به خلوت می‌رفت و سفره غذای خویش را می‌گسترانید همه کارکنانش را بر سر آن می‌نشانید و حتی دربانان و مهتران را بسیار احسان می‌کرد و صدقات فراوان می‌داد و این کار را غالباً در شب‌های تاریک انجام می‌داد. (۲۴) آری این گونه نبود که امام صرفاً از اطرافیان و کارگزاران وظایفی را بخواهد و آنان را ملزم کند که در این راستا از عمق وجود بکوشند ولی از تکریم، تشویق، احترام و رفاه آنان غافل گردد، حرمت همه را در رفتارهای خویش حفظ می‌کند، عمق توجه امام به اطرافیان و ملازمان در این روایت آشکار می‌گردد: یاسر می‌گوید: (در روزی که امام رضا(ع) مسموم گردید و در اثر آن به شهادت رسید) پس از این که نماز ظهر را گذارد به من گفت: ای یاسر مردم (اهل خانه، کارکنان و خادمان) چیزی خوردند؟ عرض کردم ای

آقای من! چه کسی می‌تواند غذا بخورد با این که شما در چنین وضعی به سر می‌برید در این هنگام بر جای خویش راست نشست و فرمود: سفره را حاضر کنید و همگان را بر سر آن فراخواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد مهر و محبت خویش قرار داد هنگامی که همه سیر شدند امام (بر اثر تأثیر زهری که مأمون به حضرت داده بود) بیهوش بر زمین قرار گرفت. (۲۵) این گونه بزرگداشت نیروهای انسانی در سیره امام، شکوفا گردیده است، آن فروغ هشتم در قلمرو اندیشه، تربیت و رفتار چنین معیارهایی را به بشریت آموخت و در میدان عمل خود پیشتاز و تجسم بخش کامل آن تعالیم بود و به یقین جامعه پیرو مکتبش باید در مناسبات انسانی و برنامه‌های مدیریتی چنین باشد و این گونه عمل کند. همزیستی و همگامی با محرومان و رنج دیدگان محصول روابط اجتماعی و اقتصادی ظالمانه تشکیل طبقات و پدید آمدن یک جامعه با تضادهای اجتماعی آشکار است، امام امتیازات طبقاتی را از بنیاد واژگون نمود، عبدالله بن صلت می‌گوید، مردی از اهل بلخ گفت در سفر خراسان با امام بودم، روزی سفره‌ای انداختند و غلامان سیاه و غیر آنان را بر سر آن فراخواندند (و همه باهم با خود ایشان غذا خوردند) گفتم: ای کاش برای این‌ها سفره‌ای جداگانه ترتیب می‌دادید، فرمود: خاموش باش، خدای همه یکی است، مادر یکی و پدر یکی (پس تفاوت نیست) و پاداش هر کس به کردار او بستگی دارد. (۲۶) امام در تعالیم والای خویش به کارگزاران و دیگر مسئولان نظام اسلامی می‌آموزد هر کسی باید در گام نخست در اندیشه ساختن خود باشد و شایستگی‌های لازم را در وجود خویش آشکار سازد و با دیگران با تعهد و به خوبی رابطه برقرار کند و خدمتگزار همه مردم باشد. امام در خراسان تمام اموال خود را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد، در این هنگام فضل بن سهل گفت: این کار با خسران توأم است، حضرت فرمود: بلکه چنین کاری قرین با غنیمت و منفعت است، آنچه را که برای دست‌یابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی زیان و غرامت تلقی مکن. (۲۷) معمر بن خلّاد می‌گوید: هنگامی که امام (رضاع) غذا می‌خوردند، سینی می‌آوردند و نزدیک سفره می‌گذاشتند، آن حضرت به بهترین غذایی که برایش می‌آوردند می‌نگریست و از هر خوراکی مقداری را برداشته و در آن سینی می‌نهادند، سپس دستور می‌دادند آن سینی غذا را برای بینویان ببرند امام نمی‌تواند غذایی را میل کند که محرومان از آن نخورده‌اند، این شیوه در راستای همان محورهای اصولی در تعالیم الهی امام است که انسان‌ها ارزشی همانند دارند و باید نیازهای آنان برآورده شود امام فرموده‌اند: عونک للضعیف افضل من الصدقه؛ (۲۸) یاری به افراد ناتوان از صدقه در راه خدا برتر است. حتی در تعالیم رضوی کاری که خدمت در دربارها را جبران می‌کند و عمل نامشروع کمک به ستمگران را محو می‌سازد، یاری رساندن به مردم و گره‌گشایی از کار آنان است، حسین انباری می‌گوید: مدت چهارده سال به امام (رضاع) نامه نوشتم و از کار در دربار پادشاه اجازه خواستم، امام در جوابم نوشت، نامه‌ات را خواندم و از هراسی که در این شغل داری آگاه شدم. اگر می‌دانی که هرگاه معتدی کاری (در دربارها) کردی، طبق دستورات رسول اکرم (ص) عمل می‌کنی و دستیاران و کاتبان تو از هم کیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دست رسید بخشی از آن را به بینویان مؤمن می‌دهی تا بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی، اگر این گونه عمل کنی، کار تو در دربار سلاطین با خدمت به برادران دینی ترمیم می‌گردد و گرنه (خدمت در دربارها) جائز نمی‌باشد. (۲۹) امام در حدیث زیر نقش حیاتی کارگزاران نظام اسلامی را چنین ترسیم می‌نماید: آن حضرت به مأمون گفت: درباره امت محمد و فرمانروایی که برایشان داری از خدا بترس، زیرا کارهای آنان را تبه کرده‌ای و کار را به دست کسانی سپرده‌ای که به غیر حکم خداوند بلند مرتبه داوری می‌کنند و خود در این سرزمین ماندگار شده و خانه هجرت و محل فرو آمدن وحی را ترک کرده‌ای و بر مهاجران و انصار با نبود تو ستم می‌رود و سوگند و پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی‌دارند و روزگار بر مظلومان به سختی می‌گذرد و آنان برای زندگی به هزینه‌ای دسترس ندارند و کسی را نمی‌یابند که نزد او از اوضاعی که دارند شکایت کنند. (۳۰) ماجرای این حدیث آن است که روزی مأمون خدمت امام رفت و با خود نامه‌ای طولانی داشت که متن آن را برای حضرت خواند، در آن مکتوب آمده بود که برخی روستاهای کابل به دست لشکریان اسلام فتح گردیده است وقتی خواندن آن خاتمه یافت امام فرمودند آیا فتح مناطقی از قلمرو شرک و کفر تو را

خرسند ساخته است، مأمون پرسید آیا این خبر شادمانی ندارد که امام مطالب فوق را فرمودند و به او تأکید کردند تو عدالت را در داخل سرزمین‌های اسلامی برقرار کن و فقر و محرومیت را از ریشه برانداز و به گرفتاری‌های مردم رسیدگی کن که این مایه خشنودی و خوشحالی یک حاکم اسلامی است نه کشورگشایی و فتوحات تازه و افزون بر قلمرو جغرافیایی. (۳۱) امام از سویی تصریح می‌نمایند که بر اثر عواملی، افرادی در جامعه زندگی می‌کنند که از نظر سلامتی مشکل دارند و پدید آمدن آنان بر اثر بیماری، سالخوردگی، حوادث طبیعی و جنگ‌ها طبیعی است اما بقای آنان به همان حال نگران کننده از نظر اسلام محکوم است، باید کارشان را در کمترین زمان سامان داد و از تعهد و تکلیف انسانی و حکومتی در این زمینه فراموش نکرد و ضرورت دارد کار این گونه افراد درست شود تا از آن وضع آشفته رهایی یابند: «...لان الله کلّف اهل الصحه القیام بشأن اهل الزمانه و البلوی» (۳۲) یعنی خداوند توانمندان (آنان را که امکانات، قدرت و شرایطی را در اختیار دارند) مکلف کرده است که امور زندگی بیماران از کار افتاده و بلا دیدگان را سامان دهند. که این کلام سخن حضرت علی (ع) را به اذهان متبادر می‌نماید: «الله الله فی الطبقة السیفلی من الذین لاحیله لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البؤسی و الزمن» (۳۳) خدا را خدا را در کار فرودستان یعنی بینوایان و نیازمندان و فقیران و بیماران زمین گیر که هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. امام رضا (ع) در سخن دیگری از این واقعیت بیشتر پرده برمی‌دارد و با صراحت افزون‌تری مسؤولیت کارگزاران مسلمان را مطرح می‌فرماید: اگر زمام حکومت را در دست گیرم غذای ساده‌تر و کم ارزش‌تری (نسبت به زمان زمامداری) خواهم خورد و لباس خشن و زبر (پس از لباس‌های نرم) در بخواهم کرد و (پس از آسایش) با سختی و مشقت خواهم زیست. (۳۴) و باز این کلام گهربار مؤید کلام با کرامت حضرت علی (ع) که فرموده‌اند: خداوند مرا برای مخلوقات خودش امام قرارداد پس بر من واجب ساخت که درباره خودم و خوردنی و نوشیدنی و لباس‌هایم، همچون ناتوان‌ترین مردم زندگی کنم تا فقیر به فقر من اقتدا کند و ثروتمند به سرکشی برنخیزد. (۳۵) حضرت امام رضا (ع) از دیدگاهی دیگر رسیدگی به اوضاع مسلمانان را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن این که هر فردی از کارگزاران با مردمان تحت قلمرو خویش برادر دینی هستند و از این منظر باید با آنان به برابری و برادری رفتار کنند در هر چیزی که برابری در آن رواست. (۳۶) در روایتی آن حضرت از اجداد خود نقل می‌کند که در نظر پیامبر اکرم (ص) برترین مسلمان کسی است که بهتر و بیشتر از دیگران به بخشش اموال و کمک رسانی اجتماعی اقدام کند و خیرخواه‌ترین افراد نسبت به برادران خود و جامعه اسلامی باشند. (۳۷) اصولاً حضرت امام رضا (ع) برادری را که به همیاری و مساوات در مسایل اجتماعی و اقتصادی نینجامد، رد می‌کند: آن امام همام خطاب به اسماعیل راوی حدیث از امام باقر (ع) نقل کرده است: ای اسماعیل، آیا در میان آشنایان خود چنین دیده‌ای که هرگاه کسی جامه‌ای ندارد و دیگری آن را اضافه دارد، به او بدهد، گفتم نه، فرمود: اگر کسی پوششی دارد و برای دیگری می‌فرستد تا او نیز پوشش داشته باشد، جواب دادم خیر آنگاه امام (به نشانه ابراز تأسف عمیق) دست بر زانوی خویش زد و فرمود: این‌ها برادر یکدیگر نمی‌باشند. (۳۸) توجه به کرامت‌های انسان‌یاز دیدگاه امام رضا (ع) وظایف کارگزاران و دست اندرکاران نظام اسلامی در برخورد با برادران مسلمان خلاصه نمی‌گردد و آنان باید برای تمامی انسان‌های تحت قلمرو خود صرف نظر از مرام و مسلکی که دارند کرامت قایل گردد و حقوق افراد غیر مسلمان را هم در نظر گیرند. این دقت و تأکید تا آن جاست که امام رضا (ع) اجازه نمی‌دهد یک فرد ذمی که دینی غیر اسلام اختیار کرده است آزادی فرزندش را با امور مادی معاوضه کند و آزادی‌اش به جرم اینکه گرسنه است و مجاز نمی‌داند به بهانه رفع احتیاجات اقتصادی کسی برده شود و اختیارات خدادای او سلب گردد. زکریا فرزند آدم می‌گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم مردی از اهل ذمه (غیر مسلمان ساکن در سرزمین‌های اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود فرزندش را آورد و گفت: فرزندم مال تو او را خوراک بده و او برده تو باشد، امام فرمود: (انسان) آزاد خرید و فروخته نمی‌شود این کار شایسته تو نمی‌باشد. از دمیان نیز روا نخواهد بود. (۳۹) نقل کرده‌اند مرد سالخورده نابینایی به گدایی مشغول بود، حضرت علی (ع) پرسید این کیست گفتند ای امیر مؤمنان (ع) مردی نصرانی است، آن امام پرهیزکاران فرمود: از او چندان کار

کشیده‌اید تا کهنسال و ناتوان شد، حال به او چیزی نمی‌دهید، مخارجش را از بیت المال مسلمین بدهید. (۴۰) منطلق آن حضرت در نامه‌ای به مالک اشتر این است: مردم یا برادر دینی تو هستند یا نظیر نوعی تو (۴۱) و نیز امام حسین (ع) تأکید می‌کردند: کار نیک همچون رگبارهای تند است که همه را در بر می‌گیرد نیکوکار و بدکار (۴۲)، امام صادق (ع) فرموده‌اند: سه چیز است که تمام مردم بدان‌ها نیاز دارند (و باید همه از آن‌ها برخوردار گردند) امنیت، عدالت و رفاه. (۴۳) حضرت امام رضا (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند: اوج خردمندی بعد از ایمان به خدا دوستی با مردم و نیکوکاری نسبت به هر انسان نیکوکار و بدکاری است. (۴۴) آن فروغ فروزان خطاب به علی بن شعیب فرمود: کسی از همه مردم بهتر زندگی می‌کند که دیگران در زندگی او شریک باشند. (۴۵) آن حضرت از پدران خود، از امام علی (ع) نقل نموده‌اند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: نیکی کن نسبت به افرادی که شایسته‌اند و آنان که این گونه نمی‌باشند (اگر به انسان) خوب و شایسته‌ای دست نیافتی، تو خود سزاوار نیکوکاری (و دست یازیدن به کار خیر) هستی. (۴۶) اباصلت می‌گوید: به امام رضا (ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا این موضوع چیست که شما فرموده‌اید مردمان بردگان شمایند، امام پاسخ داد: خداوندا تو گواهی که من هیچ‌گاه چنین سخنی نگفته‌ام و از هیچ‌یک از پدرانم نیز نشنیده‌ام که چنین گفته باشند، پروردگارا تو به ظلم‌هایی که از این امت بر ما رفته است آگاهی داری و این (تهمت) از آنهاست. (۴۷) امام رضا از اجداد خود از امام علی (ع) نقل کرده است که مسلمانان به پیامبر اکرم (ص) گفتند: ای فرستاده الهی اگر کسانی را که در حوزه قدرت تو هستند در پذیرش اسلام مجبور کنی، نفرت ما زیاتر می‌گردد و در برابر دشمنان قوی می‌شویم، پیامبر فرمود: من هیچ‌گاه با انجام دادن کاری که بدعت است و درباره‌اش دستوری نرسیده است به دیدار خدای بلند مرتبه نخواهم رفت، من از زورگویان نمی‌باشم. (۴۸) در این روایت حضرت امام رضا (ع) آزادی اراده و انتخاب انسان را مورد توجه قرار می‌دهد، آدمی باید خود ایمان را برگزیند و با این گزینش شایسته رسیدن به پاداش می‌گردد، این تعلیم عظمت ارزش انسان حقوق و حرمت او را روشن می‌سازد. یاسر می‌گوید: نامه‌ای از نیشابور به این مضمون به مأمون رسید: مردی مجوسی در لحظات آخر زندگی وصیت کرده است اموال زیادی از دارائی‌اش را میان بینوایان تقسیم کنند، قاضی نیشابور آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است، مأمون خطاب به امام رضا (ع) گفت: ای سرورم در این باره چه می‌فرمائید، امام فرمود: (اگر چه) مجوسی‌ها به بینوایان مسلمان چیزی نمی‌دهند (اما) نامه‌ای به آن قاضی بنویس تا همان مقدار از مالیات‌های مسلمانان بردارد و به بینوایان مجوسی بدهد. (۴۹) ریان فرزند شیب می‌گوید از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان اموالی بدهم) ولی من می‌خواهم آن را به گروهی از افراد مسلمان بدهم امام فرمود: وصیت را به همان صورت که هست اجرا کن، خداوند متعال گفته است: گناه آن بر کسانی است که آن (وصیت) را عوض کنند و تغییر دهند. (۵۰) مدیر مذموم حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید: خمس من لم تکن فیه فلا ترجوه لشیء من الدنیا والآخرة من لم تعرف الوثاقله فی ارومته، والکرم فی طباعه و الرصانه فی خلقه و التبل فی نفسه و المخافه لربه؛ (۵۱) پنج چیز اگر در کسی نبود در امور دنیا و آخرت از او انتظار کار نیک نداشته باش: اصالت خانوادگی، اخلاق نیکو، پایداری در خلق و خوی، بزرگواری روح و کرامت نفس و پرهیز از پروردگارش. مدیری که از این خصال بهره‌ای ندارد نه تنها در کارهای خود موفق نخواهد بود و مردم به خیرش امید ندارند بلکه برای اقشار جامعه کارشکنی بوجود می‌آورد و به فردی در دسر ساز و مشکل آفرین تبدیل می‌گردد و سطح نارضایتی‌های عمومی را افزایش می‌دهد دست اندازی به منصب مدیریت به عنوان ریاست و نه برای خدمت انحطاط و هلاکت هرچه بیشتر را رقم می‌زند. مردی خدمت امام رضا (ع) درباره شخصی که این مقام را وسیله‌ای برای ارضای خودخواهی‌های خویش می‌دانست سخن به میان آورد و عرض کرد او در چنین مسندی ریاست‌طلبی را بر خدمت ترجیح می‌دهد. امام در مثالی قابل درک عموم فرمودند: چنین ریاستی برای دیانت و اعتقادات مسلمانان زیان بارتر از آن است که دو گرگ گرسنه در میان گله گوسفندی بیفتند که چوپان نداشته باشد، (۵۲) در واقع در این بیان پرمعنا و در عین حال ساده، امام مدیر را همچون چوپانی امانتدار برای حفظ منافع مردم به حساب می‌آورد و هرگاه به جای چوپان،

گرگ‌هایی بر امور مردم مسلط گردند، فاجعه‌ای بزرگ در عرصه مدیریت پدید می‌آید و زمینه زیان بار فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه فراهم می‌گردد، از نظر امام صادق(ع) حتی اراده و تفکر چنین مدیریتی هلاکت به شمار می‌آید: «من اراد الرئاسة هلك» (۵۳) حضرت امام رضا(ع) تأکید نموده‌اند: ولا يفرض الله العباد طاعة من يعلم انه يظلمهم و يغويهم؛ (۵۴) خداوند بر بندگان خود پیروی کسی را واجب نمی‌کند که می‌داند بر آن‌ها ستم کرده و گمراهشان می‌نماید، پس دستورات مدیری که از مسیر شرع و دیانت، قانون و عدالت خارج گردیده قابل اطاعت و اجرایی کردن نمی‌باشد و بر نیروی انسانی که در اختیارش می‌باشد فرض است که از پیرامون چنین مدیری پراکنده شوند و مردم نیز نباید از توصیه‌ها، بخشنامه‌های باطل و بیهوده و ظالمانه‌اش متابعت کنند. (۵۵) در کلام گهربار دیگری امام هشتم چنین درّ افشانی کرده‌اند: لم يخنك الامين ولكن ائتمنت الخائن؛ (۵۶) انسان امین به تو خیانت نکرده است بلکه تو به خائن اعتماد کرده‌ای، بسیاری از عقب ماندگی‌ها و نارسایی‌ها از مدیریت‌های ظاهر ساز اما خائن و نقشه‌های خائنانه آنان ریشه می‌گیرد، تکیه بر چنین کارگزارانی فسادهای مالی، کم فروشی، غصب اموال، احتکار، رباخواری، بهره‌کشی و تضاد طبقاتی را بوجود می‌آورد. خائن‌های خادم نما بر حسب ظاهر طرح‌ها و نقشه‌هایی ارائه می‌دهند که می‌تواند در نظر افراد سطحی نگر سازنده جلوه کند و به صلاح جامعه شناخته شود اما با اجرای آن‌ها زیان باری و عوارض سوء آن‌ها آشکار می‌گردد. بدین جهت مدیران دل سوز، متعهد و مؤمن و نیز برنامه ریزان متدین باید از تئ‌های شوم مدیران خائن و وابسته پرده بردارند و با منطق استدلال، دلایل علمی و اصول فنی و تخصصی زیان کارشان را برای مردم روشن نمایند. از شگردهای این خائنان آن است که طرح‌ها و برنامه‌های مترقی و سازنده را با نیرنگ‌هایی خاص، از مسیر اصولی و درست خود منحرف می‌کنند و در نتیجه آن طرح مفید را با شکست روبرو می‌سازند، به عنوان نمونه اگر قانونی ارائه شود که بر اساس مفاد آن، اقشار جامعه امنیت اقتصادی داشته باشند و احساس کنند که میدان برای تولید، کار، هنرمندی و فعالیت‌های صنعتی باز است و می‌توانند به کارهای سازنده روی آورند و جامعه را از محرومیت برهانند، این کارگزاران خائن وارد میدان می‌گردند و مفهوم و موضوع کاربردی آن قانون سازنده و حیاتی را منحرف می‌کنند و آن را به نفع زالوهای اجتماعی و سرمایه داران وابسته تفسیر می‌کنند، همچنین اگر طرحی برای محدودیت نقشه‌های محترکان، گران فروشان و رباخواران تدوین و ارائه گردد تا جامعه به سوی امنیت اجتماعی و اقتصادی سوق یابد، در مفهوم و مسیر اجرایی آن انحراف ایجاد می‌کنند و در نتیجه مأموران به جای آن که به سراغ این آفت‌ها و غده‌های سرطانی بروند در صدد محدود کردن سرمایه‌های مفید و سازنده هستند و تولید کنندگان اصلی و نیروهای کارآمد و مفید را دچار مشکل می‌کنند و درست بر عکس، حاصلی شوم و نگران کننده بوجود می‌آورند و در نتیجه بخش‌های اقتصادی خیراندیش و متعهد به حقوق جامعه و طبقات مصرف کننده و مقررات دولت را به ورشکستگی می‌کشاند بخش‌های قدرتمند و سرمایه‌های کلانی را که بذر فساد و خلاف می‌افشاند بی‌رقیب می‌سازند که جز به غارت امکانات فکری، فرهنگی و مادی مردم به چیزی نمی‌اندیشند. (۵۷) و تاره وقتی قوانین قضایی به سراغ آنان می‌آید و قاضی می‌خواهد آنان را به این جرم سنگین محاکمه کند می‌گویند ما قصد اصلاح داشته‌ایم، قرآن چه نیکو فرموده است: واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون؛ (۵۸) وقتی به ایشان گفته می‌شود در زمین فساد و تباهی نکنید (در جواب) می‌گویند ما اهل صلاح هستیم. حضرت امام رضا(ع) به نقل از پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: از ما نیست هر کس که در کار مسلمانی غش به کار برد یا به او زیان رساند و یا با او به نیرنگ رفتار کند (۵۹) که این سه آفت در یک مدیر خائن دیده می‌شود. تباه کاری و ندانم کاری حضرت علی بن موسی الرضا(ع) در حدیثی درخشان این گونه به واقعیتی تلخ تصریح فرموده‌اند: ان الله يبيغض القيل والقال و اضاعة المال و كثرة السؤال؛ (۶۰) به درستی که خداوند قیل و قال (گفتار بی‌فایده و شعار دادن) و تباه سازی اموال و زیاد درخواست کردن را دشمن می‌دارد. در مسایل مدیریتی تباه کاری به دلایلی روی می‌دهد گاهی بر اثر اسراف و یا مصرف بیش از اندازه بودجه‌های کشور در امور غیر ضروری و در مواقعی نبودن توانایی‌ها، مهارت‌ها و تخصیص می‌تواند چنین فاجعه‌ای را بوجود آورد، در مواقعی دست اندرکاران یک تشکیلات

اجرای چنان افراطی به مسایل مذهبی و عبادی و زهدهای صوفیانه گرایش نشان می‌دهند و در این گونه مسایل به گونه‌ای زیاده روی می‌کنند که از واقعیت‌های مسلم اجتماعی، نارسایی‌های اقتصادی غافل می‌گردند و بر اثر کوتاهی و سهل انگاری ناخواسته امکانات، ظرفیت‌ها، استعدادها و سرمایه‌های ملی و عمومی را ضایع می‌کنند. شهید آیت الله مطهری تأکید نموده‌اند فرهنگ و تمدن مسلمانان به دو جهت افول نمود گروهی به مسایل اجتماعی بی‌رغبتی نشان دادند و از مردم فاصله گرفتند تا به معنویت و معرفت پردازند و عده‌ای هم دنیاگرایی محض را مورد توجه قرار دادند و هر دو گروه فوق‌رشد و شکوفایی اقشار مسلمانان را به بوته فراموشی سپردند و در نتیجه آنان از توسعه و ترقی و تعالی فکری و فرهنگی بازماندند. (۶۱) عارف معروف مرحوم آیت الله علی قاضی طباطبایی ضمن این که در مسیر معنویت بر اثر تزکیه و عبادت و اخلاص مقامات عالی را بدست آورده بود اما از رسیدگی به مسایل خانواده، اجتماع و فقیران غفلت نداشت و می‌گفت آدمی که می‌خواهد خدا را عبادت کند و به دستورات شرعی و دینی عمل کند باید توانایی‌های بدنی هم داشته باشد، نمی‌توان آن امکانات مادی را به فراموشی سپرد، سوار کاری به مقصد می‌رسد که مرکب خوبی داشته باشد و این مرکب هم باید از انرژی و تحرک برخوردار باشد تا بتواند راکب را کمک کند، در این جهان مادی عروج معنوی در شرایط مساعد طبیعی و با فراهم بودن امکانات مادی فراهم می‌شود بالا-تر از همه این سخن‌ها، فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) است که می‌فرماید: فلولاً الخبز ما صلینا ولا صمنا؛ (۶۲) اگر نان نباشد نه ما می‌توانیم نماز بخوانیم و نه قادریم روزه بگیریم. این که در قرآن اموال سبب قوام و برپایی خوانده شده و در احادیث ائمه هدی بر ضرورت تأمین معاش و امور زندگی مردم تأکید شده است برای عملی گردیدن واقعیت مزبور است، باید شرایط و زمینه‌های مساعد حیات آدمی فراهم باشد تا قدرت و فراغتی برای سیر باطنی و رشد معنوی به دست آورد و در واقع او باید از نردبان‌های دنیایی هم برای این ترقی ملکوتی کمک بگیرد. (۶۳) در فرهنگ رضوی مدیر کم‌خرد، محروم از تشخیص درست و تخصص لازم مذمت گردیده است: البرائة مَمَّن نفی الاخیار... و آوی الطرداء للعناء... واستعمل السفهاء؛ (۶۴) نفرت و بی‌زاری از افرادی که نیکان را تبعیدی (و منزوی) کردند و آنان را که رسول اکرم (ص) رانده و لعنت کرده بود در کانون اسلامی پناه دادند (و جذب کردند) و کم‌خردان و محرومان از تشخیص صحیح را به کار گماردند، جزء اسلام خالص است. این سخن‌گرفته‌ای از نامه است که حضرت امام رضا (ع) به درخواست مأمون نگاشته و در آن کلیات اصول و فروع دین را بیان کرده‌اند. در این روایت حضرت امام رضا (ع) نابسامانی‌های اجتماعی و مشکلات نظام اجرایی و اداری را به عللی نسبت می‌دهد که یکی از آن‌ها روی کار آمدن جاهلان، ساده اندیشان و غیر متخصصان است قرآن هشدار می‌دهد: ولا- تؤتوا السیفهاء اموالکم الّتی جعل اللّٰه لکم قیاماً؛ (۶۵) اموال (توانایی‌های مالی) را که خداوند مایه قوام کار (و سامان یابی زندگی شما) قرار داده است در اختیار کم‌خردان و نادانان قرار دهید، رسول اکرم (ص) خطاب به ابن مسعود فرموده‌اند: هر گاه به کاری دست زدی با دانایی و خردمندی عمل کن و از این که بدون تدبیر و دانایی کاری انجام دهی اجتناب کن زیرا خداوند فرموده‌اند: چون آن زن مباشید که رشته و بافته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه کرد. (۶۶) امیر مؤمنان (ع) نیز سوء تدبیر و کم‌کفایتی را کلید فقر تلقی کرده‌اند و حتی عامل هلاکت و نابودی جامعه‌ای را تدبیر بد دانسته‌اند. (۶۷) آن حضرت فرموده‌اند: اندوه من از این بابت است که بر این امت کم‌خردان و بدکاران حاکم شوند. (۶۸) امام صادق (ع) اعتماد کردن به فرد خیانت پیشه و تباه کننده اموال (ناوارد) را یکی دانسته‌اند. (۶۹) یکی از روایان حدیث متذکر گردیده‌اند: مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: چنین درک کرده‌ام که میانه روی و تدبیر نیمی از کسب و کار است، امام فرمودند: نه (چنین نیست) بلکه تدبیر تمام کسب و کار خواهد بود. (۷۰) آن حضرت در سخنی دیگر تأکید کرده‌اند: آن کس که سرپرستی اموری از مسلمانان را بپذیرد ولی (به دلیل آگاهی اندک و محروم بودن از مهارت و توانایی علمی و فکری) آن را تباه کند، خداوند او را ضایع می‌نماید. (۷۱) گاهی مدیر و کارگزار انسان مهربان و خوبی است، شعارهای جالب و جذّابی مطرح می‌کند، نیت خیر هم دارد ولی این‌ها برای اداره جامعه کافی نیست باید کوشید با روش‌های علمی و درست و استفاده از تجربه‌های اهل فن مشکلات را بر طرف

کرد. خودمحوری و اتکا به آگاهی‌های اندک و آزمون و خطاهای مستمری را بوجود می‌آورد که صدمات و لطماتی را متوجه همین مردمی می‌کند که ما به آن‌ها ارادت می‌ورزیم و دوستشان داریم، ارتباط مردم با دولت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است ولی زیاده روی در آن نیز کارگزاران را از برنامه‌ریزی‌های ریشه‌ای و اساسی و جهت دهنده دور می‌کند و این روند مثل آن می‌ماند که یک خلبانی که باید هواپیما را در مسیری درست هدایت کند بیاید از مسافران پذیرایی گرمی کند و عواطف و احساسات خویش را به آنان بروز دهد، آن خلبان اگر واقعاً دوستدار جان مردم است باید در کابین مخصوص قرار گیرد و هواپیما و سرنشینان آن را به سلامت به مقصد برساند. در مواقعی به دلیل ضعف کارشناسی‌ها و مهارت‌ها امور اساسی و بنیادی زاید و اضافی تلقی می‌گردد و کارگزار کم تشخیص و ناتوان فکری احساس می‌کند برخی امکانات و تشکیلات مزاحم اوست و لذا به حذف آن‌ها اقدام می‌کند این تصمیم نادرست همچون کسی است که برای کم کردن وزن بیاید اندام‌های حیاتی بدن را بردارد یا آن که راننده‌ای آمپر اتومبیل را کنار بگذارد و یا برای آن که راحت رانندگی کند، علائم راهنمایی و رانندگی و هشدارهای نصب شده بر سر راه خود را از جای خود بردارد، مدیر توانمند کسی است که از ظرفیت‌های موجود با رعایت قوانین و در نظر گرفتن وضع مردم حداکثر استفاده اصولی و درست را نماید و جامعه را به سوی توسعه‌ای پایدار، رفاهی همه جانبه و امنیتی پایدار سوق دهد. نگاه عقلانی، در نظر گرفتن واقعیت‌ها و استفاده از نیروهای متخصص، این مسیر را هموار می‌کند. تکاثرطلبی و فزون خواهی حضرت امام رضا(ع) در نامه‌ای که برای مأمون نگاشته‌اند فرموده‌اند: از موارد اسلام خالص بیزاری از کسانی است که اموال را منحصر به خود می‌کنند. (۷۲) در پرتو این تعالیم به چنین خصلت‌هایی در اخلاق انحصارطلبان و فزون خواهان دست می‌یابیم: تمایل به سودجویی در برابر طلب پاداش و قرب الهی، ترک نیکوکاری و احسان و خیرخواهی، رعایت تعهدهای فامیلی نه به منظور صله ارحام بلکه برای تحکیم پایه‌های قدرت‌طلبی، بخل و خست در برابر انفاق، گشاده دستی و سخاوت، حرص و طمع در برابر گذشت و ایثار مالی، انحصارطلبی در برابر نوع دوستی، ترک تعهد و مسئولیت‌شناسی. (۷۳) حضرت امام رضا(ع) دلایل تکاثرطلبی را این گونه بیان کرده‌اند: لا یجتمع المال الا بخصال خمس: ببخل شدید، و امل طویل و حرص غالب و قطیعه الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرة؛ (۷۴) مال دنیا جمع نگردد مگر در سایه پنج صفت: بخل زیاد، آرزوهای طولانی، حرص غلبه یافته بر آدمی، ترک صله رحم، دنیاطلبی و فراموشی آخرت. از دیدگاه امام حکمت وجودی نظام اسلامی و دولت نظارت بر بخش‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی است که مبدا تباهاکاری و فزون‌طلبی اوج گیرد. چه اگر چنین نمی‌بود هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباها شدن دیگران فرو نمی‌گذاشت، پس برای مردمان سرپرستی قرار داده شده تا از فساد و تباها بازشان دارد و حدود و احکام را میان ایشان اقامه کند. (۷۵) امام مشکل اساسی یک نظام اجرایی معیوب و آفت زده را چنین بیان فرموده‌اند: اموال را میان ثروتمندان به گردش گذاشته است (افراد غنی سرمایه‌های اصلی را در اختیار گرفته‌اند) مردم به سود خواری تمایل پیدا کرده‌اند، از گناهان کبیره کاستن (از کار و کالای مردم) است و خیانت به آنان، کسانی که با خود کامگی اموال عمومی را به خود اختصاص داده‌اند. (۷۶) وقتی چنین روش‌هایی از عملکردهای حکومت‌های طاغوتی و غیر دینی به حساب آمد و بیزاری از آن‌ها تکلیف اسلامی است می‌توان به این واقعیت پی برد که چقدر خود این تکاثرطلبی و یا زمینه دادن به فزون خواهان به هر روش و شیوه‌ای که باشد و به دست هر کس انجام گیرد چقدر قباحت دارد. هر برنامه و روشی که اموال را از عمومیت و بهره‌برداری عمومی بیندازد و به جمع معدودی از خواص و اشراف و به تعبیر قرآن ملامت‌ترین و مسرفین سرازیر سازد محکوم و غیر اسلامی است، آزادی محض اقتصادی و عدم کنترل دولت‌ها و رهاسازی بدون نظارت بخش خصوصی موجب می‌گردد که امکانات مختص عموم در دست اهل تکاثر قرار گیرد و با ادامه این وضع روند مذکور که ضد حق، عدل و تعالیم ائمه است به تهیدستی مردم، تورم زیاد، مشکلات اقتصادی و افزایش فقیران و نیازمندان منجر گردد. امام هشتم فرموده‌اند: بیزاری از افرادی که به آل محمد(ص) ستم کردند و نفرت از پیمان شکنان، منحرفان و مرتدان و براءت از انحصارطلبان در اموال، جزو نشانه‌های اسلام و ایمان خواهد بود. (۷۷) در نامه امام به مأمون

آمده است: دوستی اولیای الهی واجب است، چنان که خصومت با دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایشان فرض است و نیز انزجار از انحصار طلبان. و این نکته سخن رسول اکرم (ص) را در اذهان تداعی می‌کند که فرموده‌اند: پنج کس هستند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای آنان را لعنت کرده‌ایم، آن فردی که در کتاب خدا آیه‌ای زیاد گرداند و فردی که سنت و سیره را فراموش کند و نیز آن شخصی که اموال عموم را به خود اختصاص دهد و آن را برای خویش حلال شمارد. (۷۸) امام رضا (ع) هشدار داده‌اند که کالاها و مواد حرام (نه تنها) مورد نیاز مردمان نیست بلکه تباه کننده و ویران گر و نابود کننده (هستی فرد و جامعه) است. (۷۹) دلیل این امر روشن است زیرا تکاثر طلبی و جمع اموال عمومی آن هم از طریق خلاف و نامشروع مایه فساد، طغیان و ظلم می‌گردد و جامعه اسلامی را به مرز سقوط نزدیک می‌کند زیرا اموال و امکاناتی که موجب صلاح و بقاء و رفاه مردم است در انحصار افراد خاصی قرار می‌گیرد و از دسترس نیازمندان و مصالح کلی جامعه دور نگاه داشته می‌شود که این وضع نتیجه‌ای جز نابودی و عقب افتادگی ندارد. پی‌نوشت‌ها _____ ۸۰. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۴.۸۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸.۸۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲.۸۳. همان، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۸۴. همان، ج ۷۸، ص ۳۵۶.۸۵. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، ص ۵۲.۸۶. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص ۴۳۸.۸۷. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲.۸۸. سوره الرحمن، آیه ۷.۸۹. الحیاء، ج ۲، ص ۴۴۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۳۷۵.۹۰. از جمله سوره حدید، آیه ۲۵.۹۱. نک: المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۴۳. مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۸.۹۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۹۰. الحیاء، ج ۶، ص ۴۱۲.۹۳. غررالحکم، ص ۱۹. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.۹۴. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۷۲.۹۵. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۴.۹۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۱. الحیاء، ج ۲، ص ۴۱۸.۹۷. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.۹۸. مسند الامام رضا (ع)، ج ۱، ص ۱۳۶.۹۹. الحیاء، ج ۲، ص ۴۸۹.۱۰۰. نگرشی بر مدیریت اسلامی، ص ۱۲۱.۱۰۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۳.۱۰۲. سوره توبه، آیه ۱۰۰.۱۰۳. مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۰۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱.۱۰۵. کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۳۰. الحیاء، ج ۲، ص ۲۲۲.۱۰۶. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.۱۰۷. صحیفه الرضا، جواد القیومی الاصفهانی، ص ۳۹۴.۱۰۸. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۲.۱۰۹. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۱۱۰. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۶۱.۱۱۱. الحیاء، ج ۵، ص ۲۳۲.۱۱۲. نهج البلاغه، ص ۱۰۱۹.۱۱۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۶۲.۱۱۴. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.۱۱۵. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۵۰.۱۱۶. نک: عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الاخبار، ص ۷۹ و ۸۰؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۸۴.۱۱۷. مسند امام رضا، ج ۱، ص ۲۹۶.۱۱۸. التهذیب، ج ۷، ص ۷۷؛ مأخذ قبل، ج ۲، ص ۳۰۴.۱۱۹. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۹.۱۲۰. نهج البلاغه، ص ۹۹۳. عهدنامه مالک اشتر. ۱۲۱. تحف العقول، ص ۱۷۴.۱۲۲. همان، ص ۲۳۶.۱۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵.۱۲۴. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۵.۱۲۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.۱۲۶. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۲۷. همان، ج ۱، ص ۴۳۵.۱۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.۱۲۹. کافی، ج ۷، ص ۱۶؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۴۱۰.۱۳۰. صحیفه الرضا، ص ۳۸۳.۱۳۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طلب الریاسة. ۱۳۲. همان مأخذ. ۱۳۳. تحف العقول، ماژوی عن الامام علی بن موسی الرضا (ع) کلامه فی جوامع الشریعه، ص ۴۲۱.۱۳۴. مبانی مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی، سید محمود حسینی (سیاه پوش) ص ۳۴۶.۱۳۵. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵.۱۳۶. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی. ۱۳۷. سوره بقره، آیه ۱۱.۱۳۸. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.۱۳۹. تحف العقول، ص ۳۲۶؛ الحیاء، ج ۶، ص ۲۰۰.۱۴۰. نک: عظمت و انحطاط مسلمین، مقدمه شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت به قلم ایشان. ۱۴۱. الحیاء، ج ۳، ص ۲۲۶.۱۴۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۴.۱۴۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الحیاء، ج ۳، ص ۱۶۰ و ج ۴، ص ۳۴۵.۱۴۴. سوره نساء، آیه ۵.۱۴۵. مکارم الاخلاق، ص ۵۳۸.۱۴۶. غررالحکم، ص ۱۹۱ و ۱۹۰.۱۴۷. نهج البلاغه، ص ۱۰۵۰.۱۴۸. الحیاء، ج ۴، ص ۳۵۱.۱۴۹.

امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۱.۱۵۰. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹؛ الحیاء، ج ۶، ص ۳۵۲ و نیز بنگرید به الحیاء، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۶۸، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.۱۵۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۳۸۹ - ۳۸۸.۱۵۳. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الحیاء، ج ۴، ص ۴۹.۱۵۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۲.۱۵۵. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۹۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷.۱۵۶. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۵۰۲؛ همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۷. کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳.۱۵۸. بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۳، علل الشرایع، صدوق، ص ۵۹۲.

مدیریت در اسلام و مصادیق آن

علیرضا اژدری

خلاصه/ معرفی مقاله: در این مقاله سعی گردیده در خصوص تئوریا و ویژگیهای مدیریت اسلامی و نقش آن در سازمان شرح داده شود و همچنین در مورد جایگاه مدیریت علوی و مدیریت نبوی در مدیریت اسلامی توضیحاتی ارائه گردد و نکات مورد نیاز در تصمیم گیری ها با دیدگاه مدیریت اسلامی، مدیریت علوی و مدیریت نبوی بیان گردد. معرفی کوتاه نویسنده/نویسندگان: کارشناسی مدیریت بازرگانی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال کارشناس محلی امور کنسولی در نمایندگی ج.ا.ا در امارات متحده عربی - دبیرمدیر داخلی دفتر فروش نمایندگی هواپیمائی ماهان - دبیرپرست شیفت خدمات مسافری هواپیمائی ماهان در فرودگاه بین المللی دبیرمدیر دفتر شرکت بازرگانی Rigid در دبئی (نماینده فروش منطقه شرکت آتین) و اژگان کلیدی: فارسی: (۱) مدیریت (۲) اسلام (۳) مدیریت اسلامی: (۱) Islam (۲) Management

Islamic Management (۳) عنوان مقاله: مدیریت در اسلام و مصادیق آنچکیده: در این مقاله سعی گردیده در خصوص تئوریا و ویژگیهای مدیریت اسلامی و نقش آن در سازمان شرح داده شود و همچنین در مورد جایگاه مدیریت علوی و مدیریت نبوی در مدیریت اسلامی توضیحاتی ارائه گردد و نکات مورد نیاز در تصمیم گیری ها با دیدگاه مدیریت اسلامی، مدیریت علوی و مدیریت نبوی بیان گردد. مقدمه: دین اسلام زمانی دین اصلی و مهم، و دین اکثریت مردم قسمتی از جهان بود که بیش از نصف جهان متمدن در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را تشکیل می داد. با گسترش زندگی ماشینی و متحول شدن کشورهای صنعتی و بعد از آن بسیاری از کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا و گذشت زمان، بسیاری از اصول اعتقادی، انسانی و اخلاقی از روابط بین افراد، روابط تجاری و سازمانی فاصله گرفت و شاهد آن هستیم که شرایط ناشی از بی تفاوتی حاکم بر جهان مادی باعث بروز جنگ و خشونت در اقصی نقاط جهان گردیده. همچنین عدم پایبندی به اصول اخلاقی هم باعث بروز تضادهای اجتماعی گردیده، از هم گسیختن بنیاد خانواده، گسترش روزافزون استفاده از مواد مخدر، استفاده ابزاری از زن در جوامع صنعتی، از دیگر آثار بی توجهی به اصول اساسی ادیان الهی می باشد. تمام مسائلی که در بالا به آنها اشاره شد باعث بروز نگرانی اندیشمندان این جوامع گردیده و آنها را به حل این مشکلات واداشته است. یکی از مهمترین مولفه های بوجود آورنده این مشکلات دیدگاه مدیران غربی می باشد که فقط بدنبال کسب منافع بیشتر بدون در نظر گرفتن مسائل اجتماعی و اخلاقی هستند. در همین زمان با توجه به گسترش شبکه های ارتباط جمعی و آشنائی سایر ملل با دین اسلام، بویژه اصول اولیه و بنیادین این دین باعث جذب و گسترش روزافزون اسلام بعنوان یک دین جامع و در بر گیرنده همه مسائل اجتماعی در اقصی نقاط جهان گردیده است و در حال حاضر یکی از مهمترین موضوعاتی که ذهن اندیشمندان و پژوهشگران بدان معطوف گردیده مدیریت از دیدگاه اسلام میباشد.***مدیریت اسلامی: اگر بخواهیم تعریفی از مدیریت اسلامی داشته باشیم میتوانیم بگوئیم "شیوه به کار گیری منابع انسانی و امکانات مادی، بر گرفته از آموزه های اسلامی برای نیل به اهداف متأثر از نظام ارزشی اسلام است". از مهمترین آموزه

های اسلامی که به آنها در حدیث ثقلین همه اشاره کرد: پیامبر اسلام که خود الگوی تمام مسلمین در همه زمینه‌ها می‌باشند در حدیثی به معرفی الگوهای پس از خود برای مسلمین می‌پردازند. (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) همانا در بین شما مسلمانان دو چیز گرانبها گذاشتم. کتاب خدا قرآن و اهل بیتم. پس همانا این دو جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض وارد شوند. با توجه به این توضیحات می‌توانیم بگوئیم که در تمام مراحل تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات باید اصول اعتقادی اسلام را در نظر گرفت و از تعالیم اسلامی از قبیل قرآن کریم بعنوان یک کتاب آسمانی انسان ساز و همچنین احادیث و روایت موجود از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) استفاده نمود و در حقیقت به علم مدیریت ارزش اسلامی را می‌افزاییم و مدیریت اسلامی را استخراج می‌کنیم. اگر بخواهیم تعریف کاملتری از دیدگاه اندیشمندان اسلامی داشته باشیم چنین تعبیری را میتوان بیان کرد: "مدیریت اسلامی را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار داده، آیات یا احادیثی را که سخن به صراحت یا اشارت درباره آنها دارد استخراج و جمع‌آوری کنیم و مضامین آنها را به عنوان پاسخهایی مطرح شده در علم مدیریت تلقی نمائیم و ضمناً سیره امامان معصوم (ع) را نیز به عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم و بدین ترتیب، مطالب بدست آمده بعنوان راه‌حلهای ارائه شده از طریق دین برای مسائل مدیریت، تنظیم و تدوین گردد و به عنوان مدیریت اسلامی عرضه شود". تفاوت مدیریت اسلامی و غیر اسلامی: برای درک بهتر وجه تمایز مدیریت اسلامی باید تفاوت این سبک مدیریتی را با سایر سبکها مورد بررسی قرار داد. نگرش مکاتب به مسائل مختلف مبنای بسیاری از رفتارها در جامعه می‌شود از این رو نگرش مکتب اسلام هم بر تمام امور اطراف خود اثر گذار خواهد بود. یکی از نگرشهای که دین اسلام را به نوعی از سایر ادیان متفاوت ساخته نگرش این دین به دنیا و آخرت است. در اسلام تفکیکی بین دنیا و آخرت صورت نگرفته است و آخرت ادامه حیات دنیوی محسوب می‌شود لیکن اصالت دادن به دنیا و محبوب و مقدم داشتن آن مذموم شمرده می‌شود. بر این اساس هر نوع فعالیت دنیوی با نیت اخروی، عبادت بوده و در انسان مسلمان برای تلاش و اصلاح امور دنیوی و خدمت به بندگان خدا یک تعهد محسوب میشود. ولی در مدیریت در سایر مکاتب چون مدیریت به دنبال سود حداکثر است و سعادت را در مادیات و در دنیا جستجو می‌کند و به پایان کار (آخرت) اعتقادی ندارد. پس میتوان عمده تفاوت بین مکتب مدیریت اسلامی با سایر مکاتب را نگرش هر یک به دنیا و آخرت بیان نمود. توجه به آخرت در این مکتب ایجاد تعهد در مدیریت را در پی دارد و این احساس تعهد باعث میشود تا بسیاری از نگرشهایی که باعث تزلزل در مسائل اجتماعی جوامع امروزی شده از بینش مدیران خارج شود و ارزش به انسان و روابط انسانی باعث رشد و تعالی جوامع گردد. ولی نبود تعهد و بی اعتقادی به آخرت باعث توجه به دنیا و مادیات شده و جو بی تفاوتی را ایجاد میکند که بسیاری از مشکلات ناشی از آن در کشورهای صنعتی و بویژه غربی قابل مشاهده و بررسی است. اخلاق مدیران در اسلام: نقش اخلاق در مدیریت اسلامی بسیار مهم است زیرا اخلاق مدیران در مدیریت اسلامی باید مبتنی بر معیارهای اخلاقی اسلام باشد و از مهمترین الگوهای فردی که میتوان نام برد و معیارهای اخلاقی آنها را مورد بررسی قرار داد پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین علی (ع) می‌باشند. بطوریکه در قرآن کریم نیز زیبایی اخلاقی پیامبر نور و رحمت را می‌ستاید و ایشان را به عنوان برترین الگو برای انسانهای اهل کمال و سعادت معرفی می‌کند، لذا در خصوص ارتباط اخلاق با عملکرد و منش مدیران در جامعه اسلامی حساسیت زیادی وجود دارد. مدیری که با اخلاق و با روح توکل بر خدا و اعتقاد بر قدرت بی‌نهایت الهی تربیت یافته است هنگام بروز خطرها و بحرانا خود را نمی‌بازد و متانت و آرامش خود را از دست نمی‌دهد و طبعاً چنین مدیری تصمیمهای عاقلانه‌تر و سنجیده‌تر اتخاذ می‌کند و بهتر می‌تواند روحیه کارمندان و زیردستان را تقویت کند و ایشان را به فرجام نیک امیدوار ساخته از یاس و ناامیدی و خودباختگی نجات دهد. و نیز چنین مدیری تحت تاثیر چرب‌زبانیها و تملق‌گوییها قرار نمی‌گیرد و در دام حيله‌های سود پرستان مکار نمی‌افتد، و از سوی دیگر با رفتار متواضعانه و فروتنانه و با دلسوزیها و مهربانیهای مخلصانه علاقه کارمندان را جلب کند و در نتیجه بازده کار افزایش می‌یابد بدون اینکه نسبت به کسی ستمی روا داشته باشد. مدیر

در اسلام باید دارای صفات و ویژگی‌هایی باشد که از مهمترین آنها اخلاق اسلامی است. علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است. در این علم انسان رذائل و فضائل اخلاقی خوب و بد را شناسایی می‌کند و در زندگی خویش به کار می‌گیرد. اخلاق مدیر تحت سه عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱- اخلاق فردی مدیر که از آن جمله به امانت داری، حسن خلق، کظم غیظ، عشق به کار، صبر، کنترل نفس و ... می‌توان اشاره کرد. ۲- اخلاق اجتماعی مدیر که در این عنوان به موارد زیر اشاره می‌شود: پرهیز از استبداد، ساده زیستی و عدم رفاه طلبی، مبارزه با فرهنگ تملق، مدارا و قاطعیت، مشورت و ... این صفات و ویژگی‌ها مربوط به روابط بین فرد و جامعه‌ای است که با آن سروکار دارد. ۳- اخلاق دینی مدیر که شامل ایثار، تقوا، ایمان به خدا، اخلاص و ... می‌باشد. این ویژگی‌ها در عملکرد مدیر بسیار مؤثر است. همانطور که بیان شد اخلاق یکی از مهمترین ویژگیهای مدیران اسلامی است و مدیران با صفات اخلاقی اسلام میتوانند سازمان تحت فرماندهی خود را به سمت تعالی و پیشرفت به حرکت درآورند و در ضمن محیط را برای پرورش مدیران با همان دیدگاه و اندیشه نیز مهیا می‌کنند و بدین ترتیب اخلاق اسلامی در میان افراد یک سازمان نهادینه می‌شود و این افراد که خود قسمتی از جامعه را تشکیل میدهند بعنوان عوامل ترویج دهنده معیارهای اخلاقی اسلام در جامعه مطرح می‌شوند. مقایسه مدیران در مکتب اسلام و سایر مکاتب: مدیریت یکی از رشته‌های علوم انسانی است و محور آن انسان است و به همین دلیل در رشته مدیریت نیاز خاصی به شناخت انسان می‌باشد، یکی از مباحثی که ما در مبحث اخلاق مدیران به آن اشاره کردیم مبحث ((ارزشهای انسانی)) بود. بسادگی می‌توان دریافت که عمده تفاوت بین مدیران در مکتب اسلام و سایر مکاتب دیدگاه آنها به جایگاه انسان و ارزشهای انسانی است. مدیریت در مکتب اسلام بر مبنای عمل به حق می‌باشد و مدیران در این مکتب با در نظر گرفتن آخرت و همچنین ارزشهای الهی و انسانی استراتژی‌های خود را ترسیم می‌کنند و نمی‌توانند از هر وسیله برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند و در حقیقت ارزشهای الهی و انسانی جهت دهنده مدیران اسلامی هستند. مدیران اسلامی باید در همه حال مساوات و عدالت را رعایت کنند و بر هوای نفس خود تسلط داشته باشند. و باید بخاطر بسپارند، مسئولیت و پست و مقامی راه که در اختیار دارند امانت الهی است و باید همچون امانتداری صادق و امین از هر آلودگی و گناهی از آن حفاظت کنند و در همه احوال در اعمال شیوه مدیریت به امیرالمومنین علی (ع) اقتدا کنند. مدیریت در سایر مکاتب بر مبنای تصمیم‌گیری و مدیریت، سود و زیان است. دیدگاه این مکاتب تجارت مآبانه، از اسنان آغاز شده و مهمترین وظیفه اش استمرار حیات برای کسب مال بیشتر و رفاه افزونتر است و در این مکاتب ارکان و اجزای مدیریت سود آوری است و در راه کسب این هدف، انسان، جامعه، مشتری و ارزشهای الهی و انسانی می‌تواند در مقطعی هدف یا ابزار یا عاملی حاشیه‌ای قلمداد گردند. در مکاتب غربی دیدگاه آنها استفاده حداکثر از انسان است و تفسیرشان از مدیریت در چهارچوب ماده و خارج از معنویات و الهیات است ولی در مدیریت اسلامی با تئوری کمال و سعادت انسانی روبرو هستیم و از همه مهمتر ((تولید)) و ((تعالی)) مکمل یکدیگر هستند. و در مدیریت اسلامی هدف اصلی تکامل یافتن انسان است و استفاده صحیح از انسان بطوریکه ارزشهای انسانی در سرلوحه تصمیم‌گیری مدیران قرار دارد. یکی دیگر از تفاوت‌های مدیریت اسلامی با سایر مکاتب مدیریتی در تأثیری‌گذاری مدیریت بر اعتقادات مردم می‌باشد. اگر در مدیریت اسلامی مدیریت خوب صورت‌پذیرد آفات جبران‌ناپذیری به ریشه‌های دینی و اعتقادات مردم خواهد زد و دلیلش این است که مدیریت اسلامی آمیخته با اصول دین است و بر عکس اگر مدیریت خوب اعمال شود می‌تواند باعث جذب افراد شود ولی در مکاتب دیگر اینطور نیست زیرا اصول مدیریت عموماً بر پایه اعتقادات مردم نیست و دیدگاه مدیران به مدیریت از ناحیه شخصی است لذا مدیریت آنها بر عقاید افراد جامعه تأثیری ندارد و در حقیقت نوعی بی‌تفاوتی در قبال دیدگاه مدیران و عملکردشان در میان مردم وجود دارد و تنها نگرش و کنترل سطحی از سوی جامعه بر مدیران حاکم است. نگاهی بر مدیریت نبوی و مدیریت علوی: در نگاه نبوی مدیریت امانت است و باید به مثابه امانت از آن نگهداری کرد نه اینکه مدیریت به ابزاری برای کسب اهداف مدیر تبدیل شود، لباس مدیریت را باید به اهل آن پوشاند و به افراد ناشایست و

بدون اهلیت نباید مدیریت سپرد. طبق سیره نبی اکرم (ص) مدیر باید توانایی، کفایت و شایستگی لازم را داشته باشد، علاوه بر آن از دانش و آگاهی کافی برخوردار باشد، پیغمبر (ص) بارها تاکید کرده کسی که بدون علم عمل کند و آگاهی نسبت به کار نداشته باشد، فساد مدیریتی او از کارهای اصلاحی و ساماندهی‌اش بیشتر خواهد بود. بدون تردید چگونگی روابط انسانی در مدیریت، تابع نوع نگرش به انسان است. در مکتب اسلام که بیش از تمام مکاتب بر ارزش انسان و رشد و تعالی مادی و معنوی او، تاکید گردیده در قلمرو مدیریت نیز توجه کافی به انسان و ابعاد بالاترین اهداف به شمار می آید. لذا بدیهی است روابط انسانی در مدیریت نیز مورد توجه بوده است. پیامبر اسلام (ص) در حدیثی مدیر را نیازمند سه ویژگی می داند: ۱- تقوا، که او را به خدا متصل نماید و از موج های شیطانی بر خاسته از هواهای نفسانی دور نماید. ۲- سعه صدر که زمینه ظرفیت روحی و روانی او را ارتقا بخشد. ۳- مهارتهای ارتباطی که بتواند همکارانش را همچون پدری مهربان در زیر چتر محبت خویش قرار بدهد. پیامبر گرامی اسلام (ص) یکی از مدیران موفق تاریخ است، ایشان توانست از مردمی عقب مانده و نیمه وحشی، بهترین انسانها را بسازد و بهترین جامعه را به وجود آورد و زیباترین شهر را به عنوان الگو به بشریت ارائه کند. علت موفقیت ایشان در مدیریت جامعه آن زمان چه بوده است؟ قطعاً استفاده از فرامین و دستورهای قرآن کریم ایشان را در اهدافشان به موفقیت رسانده است. یکی دیگر از دیدگاههای مدیریتی در مدیریت اسلامی، مدیریت علوی میباشد که در امتداد و ادامه را مدیریت نبوی می باشد حضرت علی (ع) در مدیریت خود علاوه بر دستورات قرآن کریم از دیدگاههای پیامبر اسلام (ص) هم بهره می بردند. یکی از منابعی که سرشار از مباحث مدیریتی است نهج البلاغه میباشد که بررسی و مطالعه آن به مدیران توصیه می شود. یکی از مهمترین صفات مدیر از نظر حضرت علی (ع) شرح صدر میباشد که در این مورد فرموده اند: "آله الریاسه سعه الصدر" مهم ترین وسیله لازم برای مدیریت داشتن سعه صدر و سینه ای گشاده می باشد. یکی از کاملترین دستورات مدیریتی حضرت علی (ع) فرمایشات ایشان در زمان انتصاب مالک اشتر به ولایت مصر بود که طی آن وظایف یک مدیر را برای ایجاد محیطی سالم کاملاً مشخص فرمودند که رعایت اصول آن می تواند در تمامی زمانها ایجاد بهداشت روانی یا "بهره‌وری" مفید را در پی داشته باشد. از مهمترین نکاتی که می توان نام برد: ۱- ارزشیابی موقعیت حال و گذشته. ۲- توجه به نظرات افراد تحت نظارت. ۳- توجه به قضاوت‌های افراد تحت نظارت. ۴- خودسازی و جهاد اکبر. ۵- عشق و محبت و رافت بر افراد تحت نظارت. ۶- عدم ترور شخصیت و انتقام‌جویی از افراد تحت نظارت. ۷- داشتن گذشت و اغماض و تعامل. ۸- توجه به حق تعالی در کلیه لحظات. ۹- عطوفت با افراد تحت نظارت. ۱۰- تصمیم‌گیری با تعمق. ۱۱- نفی شیوه دیکتاتوری. ۱۲- انتقادپذیری و عدم خودبزرگ‌بینی. ۱۳- عدل و داد و میانه‌روی در امور. در مدیریت اسلامی، مدیریت تنها با اتخاذ تصمیم پایان نمی‌پذیرد بلکه پس از اتخاذ تصمیم باید به خدا توکل کرد و از درگاه لایزال الهی مدد خواست و امور خویش را بدو واگذار نمود. همانطور که در مدیریت نبوی و مدیریت علوی بیان نمودیم توجه به آخرت و توکل بر نیروی بی کران الهی مبنای اصلی همه تصمیم‌گیرها در مدیریت اسلامی میباشد و بدون توجه به ارزشهای الهی و ارزشهای انسانی مدیریت در اسلام هیچ معنای ندارد و فقط دیدگاه معنوی و غیر مادی این مکتب است که آن را از سایر مکاتب مدیریت متمایز و مورد توجه قرار داده. نتیجه: یکی از راهکارهای اساسی برای خروج از بحرانهای جهانی توجه به مدیریت اسلامی و مطالعه و بکارگیری تئوریه‌ها و اصول این مکتب می باشد. ارزش علم مدیریت با هدف و جهتی که در آن بکار گرفته می شود تعیین می‌گردد با توجه به اینکه مدیریت اسلامی بر اساس معنویات و فرهنگ بنا شده است و هدف آن آخرت‌گرایی است یعنی قرار دادن امکانات دنیوی در جهت آخرت، افراد جامعه می توانند به قرب الهی دست یابند و تاثیر آن بر تمام امور اجتماعی در کوتاه زمان مشهود خواهد بود. بطور خلاصه می توان گفت که اسلام در تمام شئون زندگی انسان از جمله مدیریت خرد و کلان، رهبری جامعه، روابط بین الملل و قوانین اجتماعی سخن دارد و بکارگیری آنها تعالی انسان را در پی خواهد داشت. منابع: ۱- اسلام چگونه کسترش یافت - دکتر رضا دهقانی سایت: سازمان تبیغات اسلامی ۲- مدیریت در اسلام، قم

۱۳۸۴ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ص ۱۱۳- مجموعه آثار - مرحوم دکتر علی شریعتی ۴- پیش نیازهای مدیریت اسلامی - مدیریت اسلامی چیست؟ - سایت آفتاب ۵- ماهنامه اندیشه - رضا حق پناه س ۷ ش ۲ ۱۳۸۰۶- بحار الانوار - علامه محمدباقر مجلسی - ج ۲۳ ص ۱۰۸۷- مقاله: روابط انسانی در مدیریت از منظر اسلام - روزنامه مردم سالاری ش ۱۸۰۲۸- سخنرانیهای پیش از خطبه های نماز جمعه تهران - حجت السلام تقوی رئیس شورای سیاستگذاری ائمه جمعه سراسر کشور

امام حسن مجتبی

(ع)تألیف: علیرضا رجالی تهرانی خلاصه کتاب: آشنائی با زندگی چهارده معصوم: تلخیص: معصومه رضائی: مقدمه: پیامبر اکرم (ص)، فاطمه زهرا (ع) و دوازده امام (ع) را چهارده معصوم می‌نامند. از میان این چهارده نفر پنج تن نخست، یعنی رسول خدا (ع) (ص)، علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن و حسین (ع) "پنج تن آل عبا" و "اصحاب کسا" نامیده می‌شوند زیرا حضرت رسول (ص) روزی کسا و پرده‌ای به روی سر کشید و این چهار تن را با خود در زیر کسا جمع کرد و دعا نمود و خداوند آیه تطهیر را در شأن آن بزرگواران نازل فرمود. اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نمونه‌های کامل تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) می‌باشند و راه و روش ایشان همان روش پیامبر اکرم (ص) می‌باشد. البته در مدت ۲۵۰ سال، از سال یازدهم هجری _ که سال رحلت رسول خدا (ص) است _ تا سال ۲۶۰ هجری _ سال غیبت حضرت حجت (ع) _ که امان هدایت با مردم محشور بودند، محیطهای مختلفی در زندگی پیش آمده که طرز زندگی و مبارزه آن بزرگواران را در شکلهای مختلف نمودار ساخته است ولی هدف اصلی را که همان حفظ اصول و فروع دین از تغییر و تبدیل و انحراف، و نیز تعلیم و تربیت مردم بود تا حد امکان هرگز رها نکردند. پدر حضرت علی (ع)، پدر بزرگوار امام حسن (ع)، شخصیتی است که خداوند سبحان در کتابش قرآن مجید، و پیامبر اکرم (ص) در سنت و سخنانش او را مورد مدح و ستایش قرار داده است و میلیونها انسان به ولایت و محبت او گرویده‌اند. و نیز بسیاری از دانشمندان جدید و قدیم و محدثان شیعه و سنی و حتی دانشمندان غیر مسلمان شرق و غرب، هزاران جلد کتاب درباره فضایل و مناقب آن حضرت تألیف کرده‌اند. با این همه هنوز بسیاری از فضایل و زوایای وجودی آن امام همام، ناگفتنی مانده و تا روز قیامت نیز ناگفتنی خواهد ماند. مادر مادر بزرگوار امام (ع) حضرت زهرا (ع) است. بانویی که در علم و فضیلت، زهد و دیانت، عفت و پاکدامنی، تقوا و پارسایی، دعا و شب زنده‌داری، تربیت و فرزندداری، خانه‌داری و شوهرداری، دلسوزی نسبت به دین و مسئولیت اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و مبارزه و دفاع از حریم ولایت و ارزشهای دینی نمونه و الگویی ارزشمند بود. امیر مومنان (ع) می‌فرماید: "روزی هنگامی که وارد منزل شدم، دیدم پیامبر اکرم (ص) در حالیکه حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ و فاطمه (ع) پیش روی آن حضرت نشسته بودند، فرمود: ای حسن و ای حسین! شما دو کفه ترازو هستید و فاطمه زبانه آن است. دو کفه جز به وسیله زبانه یکسان و هماهنگ نمی‌شوند و زبانه نیز جز بر روی دو کفه استوار نمی‌ماند. شما دو نفر امام هستید و مادرتان دارای مقام شفاعت است" طلوع خورشید بنا بر قول مشهور، امام حسن (ع) در پانزدهم رمضان المبارک سال سوم هجری در مدینه پا به عرصه وجود گذاشت. روزی "ام فضل" دختر عباس بن عبدالمطلب، به حضور پیامبر اکرم (ص) شرفیاب شد و عرض کرد: "خواب دیده‌ام که عضوی از اعضای شما کنده شده است و در خانه من است". حضرت فرمود: "خواب تو درست است. دخترم فاطمه پسری خواهد آورد که تو او را شیر خواهی داد". شگفتی‌های ولادت در خصوص ولادت و وقایع آن هنگامه شادمانی مطالب زیادی در دست نیست. اما علامه مجلسی روایتی را بیان می‌کند که نشانه شرایط ویژه حاکم در هنگام تولد است. زمانی که امام حسن (ع) متولد شد، مادرش فاطمه (ع) یازده سال داشت. حسن بن علی (ع) در وقت تولد پاک و مطهر بود، تسبیح و ذکر خدا می‌گفت و جمله "لا-اله الا-الله" بر لبش جاری بود و قرآن تلاوت می‌کرد و جبرئیل هم با او سخن می‌گفت. نام، القاب و کنیه‌ها آن امام بزرگوار فقط یک نام داشت: "حسن" و بعضی گویند که وی در تورات "شیر" نامیده شده است. القاب بسیاری

برای ایشان شمرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: مجتبی، سبط، سبط اکبر، سید، تقی، زکی، طیب، ولی، امیر، حجت، زاهد. کنیه امام حسن (ع) "ابو محمد" است و در مناقب ابن شهر آشوب "ابوالقاسم" هم ذکر شده است. از جمله سنتهای ولادت نوزاد پس از نامگذاری، این بود که برای او "کنیه" تعیین می‌کردند. کنیه نوعی لقب برای اشخاص است که معمولاً از نام پدر یا فرزندان نشان گرفته می‌شد (مانند: ابوعلی = پدر علی، ابن سینا = پسر سینا). امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید: "ما برای فرزندانمان در کودکی کنیه قرار می‌دهیم از ترس آنکه مبادا در بزرگی دچار لقبهای ناخواشانیند گردند". شمایل امام حسن (ع) امام حسن (ع) از لحاظ صورت و شمایل نمونه پیامبر اکرم (ص) بود. چنانکه انس بن مالک می‌گوید: هیچکس همچون حسن (ع) به پیامبر اکرم (ص) همانند نبود و راویان سیمایش را چنان نمایش می‌دهند که به چهره ملکوتی آن حضرت می‌مانست. رخسارش سفید و آمیخته به سرخی بود، در چشمانش سیاهی درخشنده‌ای برق می‌زد، موهای پرپشت و پیچیده (مجعد) داشت، استخوانهای بدنش درشت و فاصله شانه و بازوانش کمی زیاد بود، محاسن انبوه و کوتاه داشت. در اخلاق والایی که پیامبر به داشتن آن بر همه پیامبران برتری داشت شبیه جدش بود. اخلاق و فضایل امام حسن (ع) سخن گفتن درباره فضایل سبط اکبر حضرت حسن بن علی (ع)، کاری دشوار است اما به ناچار قطره‌ای از دریای بی کران فضایل امام حسن (ع) را می‌چشیم. امام مجتبی (ع) عابدترین و والاترین مردم زمان خود بود. وقتی به حج می‌رفت، پیاده و چه بسا پای برهنه راه می‌پیمود. وقتی یاد مرگ و قیامت و محشر و گذشتن از پل صراط می‌کرد، می‌گریست. هنگامی که به یاد عرضه اعمال به پیشگاه خداوند می‌افتاد، صیحه می‌زد و غش می‌کرد. به هنگام نماز، بندهای بدن مبارکش می‌لرزید. وقتی نامی از بهشت و جهنم به میان می‌آمد، مضطرب و نگران می‌شد و از خدای تعالی رسیدن به بهشت و دوری از دوزخ را درخواست نمود. پیوسته و در هر حالیکه کسی او را می‌دید به ذکر خدا مشغول بود. بسیار با سخاوت بود. سه بار اموال خود را به دو قسمت کرد: یک قسمت را در راه خدا بخشید، و قسم دیگر را برای خود نگه داشت. حتی گاهی یک جفت کفش را به مستمند می‌بخشید و یک جفت دیگر را خود می‌پوشید. در تواضع چنان بود که روزی عده‌ای مستمند را مشاهده نمود که روی زمین نشسته، تکه نان‌هایی را برمی‌داشتند و می‌خوردند. چون آن حضرت را دیدند تعارف کرده، گفتند: ای پسر رسول خدا! بفرما صبحانه! امام (ع) از اسب پیاده شد و این آیه را تلاوت فرمود "به راستی که خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد" سپس به خوردن غذا مشغول شد. وقتی سیر شدند، امام (ع) آنها را به مهمانی دعوت کرد و از آنها پذیرایی بسیار خوبی نمود و لباسهایی به آنان بخشید. با همه اینها می‌فرمود: "فضیلت و برتری از آنهاست، زیرا آنها به غیر از آنچه ما را بدان پذیرایی کردند، چیز دیگری نداشتند، ولی ما بیش از آنچه دادیم، باز هم داریم!" وقتی به بستر می‌رفت سوره کهف را می‌خواند و می‌خوابید. در صبر و بردباری، وقار و آرامش، خوش بینی، تقوا و شهادت زبانزد عام و خاص بود. فاطمه (ع) دو فرزندش حسن و حسین (ع) را هنگام بیماری پیامبر اکرم (ص) که در همان بیماری از دنیا رحلت فرمود، به نزد آن حضرت آورد و گفت: ای رسول خدا! اینان فرزندان تو هستند، چیزی به آن دو میراث بده. پیامبر اکرم (ص) فرمود: شکوه و بزرگی و سیادت من برای حسن، و کرم و شجاعت برای حسین است. فضایل امام حسن (ع) در قرآن آیات بسیاری در قرآن کریم درباره اهل بیت و همچنین امام حسن (ع) وجود دارد که همگی دلیلی محکم و روشن بر فضایل و برجستگی‌های آنهاست. آیه مباحله، آیه تطهیر، آیاتی از سوره الرحمن و نیز آیاتی از سوره "دهر" یا "انسان". قرآن کریم در آیاتی از سوره "دهر" می‌فرماید: "ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند، آن را جاری می‌سازند". آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند، و غذای خود را با این که به آن علاقه دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند: ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم، از پروردگاران بیمناکیم، در آن روزی که عبوس و شدید است. از این رو خداوند آن‌ها را از شر آن روز ننگه می‌دارد و از آن‌ها استقبال می‌کند، در حالیکه شادمان‌اند. امام حسن (ع) با پیامبر اکرم (ص) پیش‌تر گفته شد که امام

حسن (ع) در پانزدهم رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و تا روزی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت، یعنی بیست و هشتم صفر سال یازدهم، هفت سال و شش ماه از عمر شریف امام حسن (ع) در کنار جدش پیامبر اکرم (ص) و دامان پر مهر آن بزرگوار سپری شد. شاید بتوان گفت که بهترین دوران زندگی آن حضرت همان چند سال بوده است. و بالاخره در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمود: "حسن، سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند در میان امت است. فرمان او فرمان من و گفتارش گفتار من است. هر کس از او پیروی کند، از من است و هر کس از او نافرمانی کند از من نیست". امام حسن (ع) با پدر امام حسن (ع) از ۳۳ سالگی نزدیک ۵ سال همراه پدر در دوران خلافتش بود. امام مجتبی (ع) در همه صحنه‌های مهم دفاع از حریم امامت و خلافت پدر و نیز جنگ‌های مهم دوران زمامداری علی (ع) حضوری فعال و بسیار مؤثر داشت. او که در سی و سه سالگی به سر می‌برد، از هوش سرشار و آگاهی به مسایل روز برخوردار بود، و هنگام بیعت با پدرش علی (ع) می‌دید که مردم چگونه وقتی از انحرافات و کجروی‌ها به ستوه آمده‌اند، با اصرار زیاد از او می‌خواستند که رهبری جامعه مسلمین را عهده‌دار شود. هنگام بیعت شکنی طلحه و زبیر، ابوموسی اشعری که والی کوفه بود، مانع حمایت مردم کوفه از امیرالمومنین (ع) می‌شد، لذا امام علی (ع) حضرت مجتبی (ع) را به کوفه فرستاد تا حکم عزل ابوموسی را به او اعلام نماید، اما ابوموسی همچنان در عناد و نافرمانی خویش باقی بود و تصمیم داشت زمامداری کند. امام حسن (ع) فرمود: ای ابوموسی! مردم را از حمایت ما باز مدار. و آن گاه با نرمی و محبت فرمود: به خدا سوگند! ما جز اصلاح کار مردم هدفی نداریم و هیچکس مثل امیرالمومنین از باطل وحشت ندارد. ابوموسی حیران ماند و به امام (ع) گفت: راست می‌گویی، پدر و مادرم فدایت باد ولی آن کس که با او مشورت کنند، باید امین باشد. حضرت فرمود: بله. مدارای حسن بن علی (ع) و شکیبایی و بردباری زیادش، نتوانست در روح این متمدن که جز خشونت چاره‌ای برای کارش نبود، اثری بگذارد و او همچنان بر عقیده باطل خود پافشاری می‌کرد و مردم را از جهاد باز می‌داشت. امام حسن (ع) تصمیم گرفت مردم را بیدار کند و همشان را برانگیزد و آمادگی و شوق کامل در جان آنها ایجاد کند. از این رو فرمود: "ای مردم به شما خبر رسید که امیرالمومنین (ع) به سوی کوفه می‌آید و ما و ما برای کمک‌خواهی از شما آمده‌ایم که چهره‌های درخشان انصار و سرکردگان عرب هستید، و می‌دانید که طلحه و زبیر پیمان خود را شکسته به همراه عایشه بر مقام خلافت شوریدند... پس خدا را یاری کنید تا خداوند یاریتان دهد". ولی ابوموسی همچنان بر دشمنی و سرکشی خود باقی ماند و مردم را از همراهی امام باز می‌داشت و آنچه از حسن (ع) و دیگران می‌شنید به پشت گوش می‌انداخت، تا اینکه حسن (ع) شکیبایی خود را از کنار نهاد و با فریادی انقلابی چنین فرمود: ای مرد! از کارگزاری ما کنار بگیر و از منبر ما پایین بیا! سپس رو به مردم کرد و گفت: "ای مردم دعوت امیر خود را پاسخ گوید و به سوی برادران خود بشتابید. وقتی امیرالمومنین (ع) را ببینید خواهید فهمید که چقدر از کار خلافت بیزار است. به خداوند سوگند از آن جهت خلافت را پذیرفت که گروهی از خردمندان امت که نمونه‌های عالی گذشته و حال هستند او را به زمامداری برگزیدند و خیر در سرانجام این کار است. پس دعوت ما را بپذیرید و ما را یاری کنید تا از این گرفتاری‌هایی که برای ما و شما پیش آمده نجات یابیم... بر خیزید و خیر و حقیقت را گسترش دهید و زشتی را نابود سازید". مردم سخن حسن (ع) را شنیدند و اطاعت کردند و دعوتش را پذیرفتند. از طرفی مالک اشتر به سراغ ابوموسی اشعری که به قصر خود باز گشته بود رفت و چنان با خشم الهی خود او را ترساند و از او خواست که این مقام و منصب را ترک کند که وی با استفاده از فضای تاریک کوفه فرار کرد. لذا امام حسن (ع) بر مردم کوفه تسلط کامل یافت و به آنها فرمود: "من فردا صبح حرکت می‌کنم، شما هم یا سواره بیاید یا از راه آب با قایق به راه افتید". کوفه ناگهان برای حرکت موج برداشت و هزاران نفر برای یاری امام علی (ع) به جنبش آمدند و دسته‌هایی سوار بر اسب شدند و گروه‌هایی با قایق از راه رودخانه کوفه را ترک کردند. امام حسن (ع) مردم کوفه را رهبری می‌کرد و از این پیروزی شادمان بود تا به همراه سپاهیان خود به "ذی قار" رسید. آن جا محلی بود که امام و یارانش در آن مستقر شده بودند تا سپاهیان کوفه فرا رسند. همراه با پدر در جنگ جملدر جنگ جمل امام علی (ع) طرف راست لشکر را به امام حسن و طرف

چپ را به حسین (ع) سپرد و پرچم را به دست پسرش حنیفه داد و گفت: به پیش‌با آغاز جنگ جمل بسیاری از ناکشان و پیمان‌شکنان کشته شدند و با وجود آنکه طلحه و زبیر هم به درک واصل شدند اما مردمانی که اطراف شتر عایشه را گرفته بودند به سختی از او و شترش دفاع می‌کردند و هر دسته که کشته می‌شدند دسته دیگر جای آنها را می‌گرفتند و سرسختانه مقاومت می‌کردند. علی (ع) متوجه شد تا آن شتر سرپاست، این مردم نادان و فریب‌خوردگان از مقاومت خویش دست بر نمی‌دارند و آشوب و فتنه خاموش نمی‌شود، از این رو در صدد برآمد تا هر چه زودتر آن شتر را از پای در آورد. لذا امیرالمومنین (ع) پسرش حنیفه را طلبید و نیزه خود را به او داد و فرمود: "شتر عایشه را هدف این نیزه قرار بده و آن را از پای در آور." محمد نیزه مخصوص پدر را گرفته و حمله کرد ولی "بنوضبه" که اطراف شتر عایشه بودند و به سختی از آن حمایت می‌کردند مانع پیشرفت او شده و او را از رسیدن به شتر بازداشتند، پس محمد به ناچار نزد پدر بازگشت. در این وقت حسن بن علی (ع) که در آن موقع حدود ۳۳ سال داشت، پیش رفت و نیزه را از او گرفت و به سوی شتر حمله کرد. خیلی سریع خود را به آن رساند و نیزه‌اش را به شتر زد و بازگشت، در حالی که خون آن شتر که عایشه بر روی آن فرماندهی می‌کرد بر نیزه بود. محمد حنیفه با دیدن این منظره رنگش دگرگون شد و خجالت کشید. امیرالمومنین (ع) به محمد فرمود: "ناراحت مشو که او فرزند پیغمبر است و تو فرزند علی هستی" آری با پایداری و شجاعت امام حسن (ع) بالاخره شتر عایشه از پای درآمد و جنگ جمل به نفع لشکر حق به پایان رسید و پس از حدود یک ماه که علی (ع) در بصره سکونت گزید به کوفه آمد و مقرر حکومتی خود را آن جا قرار داد. همراه پدر در جنگ صفین حادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت علی (ع) گردید و او را چنان به اندوه کشید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت همین واقعه بر نیرنگ صفین بود که امام حسن (ع) را وادار به قبول صلح کرد. این تلخ‌کامی‌ها، زاییده نفاق و سرکشی و پستی سپاه عراق بود که حتی یک بار به فرمان پیشوایش گردن نهاد. امیرالمومنین (ع) در طول چند ماهی که در کوفه بود به تنظیم امور و تعیین وظیفه استانداران و نامه‌نگاری برای معاویه و یاغیان دیگری که نزد او رفته و شام را پایگاه خود قرار داده بودند سرگرم بود. زمانی که ظاهراً در این دوران چند ماهه‌ی اقامت در کوفه است _ عده‌ای از مردم کوفه درباره حسن بن علی (ع) طعنه زده، گفتند: وی از سخن گفتن و احتجاج عاجز و ناتوان است و سعی کردند او را یک جوان ناتوان و بی‌دست و پا معرفی کنند!! هنگامی که این خبر به گوش امیرالمومنین (ع) رسید، فرزندش حسن را خواست و سخن آن مردم را به اطلاع او رساند. امام حسن (ع) عرض کرد: من در حضور شما نمی‌توانم سخن بگویم! حضرت فرمود: من از نظر تو دور می‌شوم و تو مردم را دعوت کن و برای ایشان سخن بگو. امام حسن (ع) مردم را دعوت نمود و چون جمع شدند سخنرانی بلیغی کرد به طوری که صدای گریه مردم بلند شد، آن گاه فرمود: "ای مردم! از پروردگار خود عقل و خرد گیرید که به راستی خدای عز و جل آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. نژادی که بعضی آنان از بعضی دیگرند. و خداوند شنوا و داناست. ماییم از نژاد آدم و خاندان نوح و برگزیده ابراهیم و دودمان اسماعیل و ماییم از خانواده محمد (ص). ما در میان شما همانند آسمان بلند و زمین گسترده و خورشید تابنده و شجره زیتونه‌ایم که نه شرقی و نه غربی، و زیتون آن درخت مبارک گشته است که پیغمبر ریشه آن، علی شاخه آن و ما _ به خدا سوگند میوه این درخت هستیم، که هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند نجات یابد و هر کس از آن تخلف ورزد به سوی دوزخ در افتاده است" در این هنگام علی (ع) در حالیکه ردای او به زمین کشیده می‌شد از پشت مردم بیرون آمد و بر فراز منبر رفت و میان دو دیده حسن را بوسید و فرمود: "ای پسر رسول خدا (ص) حجت خود را بر این مردم ثابت و محکم کردی و فرمانبرداری و اطاعت خود را بر ایشان واجب ساختی، پس وای بر آن کس که با تو به مخالفت برخیزد!!" امام علی (ع) آنچه در توان داشت برای بسیج سپاه به کار برد و مردم را به جنگ با معاویه برانگیخت، و گروهی از بزرگان عراق را که از جنگ جمل کناره‌گیری کرده بودند سرزنش نمود. از جمله بزرگان کوفه که به علت کناره‌گیری از جمل پشیمان شده بود، "سلیمان بن صرد خزاعی" بود که امام او را به این جهت سرزنش کرد و به او فرمود: "به شک افتادی و منتظر ماندی و بازگشتی، در صورتی

که بیش از هر کس به تو اطمینان داشتم و گمان می‌کردم که بیش از هر کس به یاری من می‌شتابی! پس چرا از یاری خاندان پیامبر باز نشستستی و چه چیز تو را از یاری من بازداشت؟ سلیمان پوزش خواست و به حال شرمساری گفت: ای امیر مومنان ب گذشته‌ها باز نگرد و مرا از آنچه گذشته شرمگین مفرما. به دوستی من پیشی گیر و در هدایت من اخلاص بورز، آینده نشان خواهد داد که دوست و دشمن تو کیست. سلیمان خدمت امام حسن (ع) رسید و از خشم و سرزنش امام به او پناه برد. امام حسن (ع) با او به نرمی و مدارا سخن گفت و فرمود: امام کسی را سرزنش می‌کند که امید یاری از او دارد. سلیمان عرض کرد: کارهایی در پیش داریم که با مرگ توأم است و شمشیرها به جنبش می‌آید، در این معرکه به همچون منی نیاز دارید! پس مرا سرزنش نکنید و از راهنمایی‌ام باز نمانید. امام حسن (ع) با نرمخویی و اطمینان ب او فرمود: "خدایت بیامرزد، تو در یاری ما بخیل نیستی". بنا بر این امام حسن (ع) با این اخلاق عالی و مدارا و طبیعت تابناکش، توانست سلیمان را به راه آورد و غبار کدورت را از جانش بزداید و بر دیگران غلبه کند. سلیمان و همه مردم کوفه تحت تأثیر خطابه و سخنان حسن (ع) قرار گرفتند و آماده جهاد شدند. جنگ شروع شد و صف‌ها آراسته گردید. امام علی (ع) فرماندهی جانب راست سپاه را به حسن بن علی (ع) و برادرش حسین و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد. روزی معاویه در معرکه جنگ، خواست تا حسن بن علی (ع) را بیازماید و روی طبع فریب کارانه‌اش به خیال خود او را فریب دهد، به همین منظور عبیدالله بن عمر را که در زمره لشکریان وی بود، خواست و به او گفت: نزد حسن بن علی برو و او را به خلافت امیدوار کن و وعده‌های دیگری به او بده، شاید بتوانی او را از پدرش جدا کنی و پیش ما بیاوری! عبیدالله به میدان آمده و حضرت مجتبی را طلبید و گفت: سخن و حاجتی با تو دارم. چون آن بزرگوار پیش آمد و پیشنهاد او را شنید، با تندی پاسخ او را داد و در پایان به او فرمود: "گویا تو را می‌نگرم که امروز یا فردا کشته خواهی شد به راستی که شیطان این حال را برای تو آرایش کرده و فریب داده تا خود را معطر ساخته و جایگاهت را زنان اهل شام ببینند و به زودی خدایت بر زمین افکند و کشته‌ات را به صورت روی خاک اندازد". عبیدالله که این سخنان را از سبط رسول گرامی اسلام شنید، سرافکنده و ناامید به سوی معاویه باز گشت و معاویه برای دل‌داری او گفت: آری او پسر پدرش علی است. گویند: به خدا سوگند که آن روز هنوز به پایان نرسیده بود که عبیدالله از لشکر شام بیرون آمد و به دست مردی از قبیله همدان به قتل رسید و آن مرد همدانی برای آن که مقتول خود را گم نکند و در فرصت مناسب بتواند اسلحه و جامه او را برگیرد، نیزه‌اش را در چشم او فرو برد و او را بر زمین دوخت و پای آن مقتول را نیز به اسب خود بست. وقتی جنگ عمومی در گرفت، امام حسن (ع) مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت. امام علی (ع) که دید فرزندش در خطر مرگ قرار دارد، فریاد زد: "جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا در هم نکوبد. من هرگز نمی‌خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند زیرا نسل پیغمبر قطع می‌گردد". وقتی عمار در صفین به شهادت رسید، امام حسن (ع) اندوهناک بر خوابگاه عمار ایستاد و آنچه از زبان پیغمبر درباره عمار شنیده بود با صدای بلند در برابر سپاهیان بیان داشت، پیامبر درباره این یار بزرگوارش فرمود: برای من ساییانی چون ساییان موسی بسازید سپس کاسه‌ای شیر نوشید و گفت: خیری جز خیر آخرت وجود ندارد، و مقداری از آن شیر به عمار نوشانید و فرمود: ای پسر سمیه! گروهی از مردمان سرکش تو را خواهند کشت. سپس امام حسن (ع) به گفتارش چنین افزود که جدم فرمود: "بهشت در آرزوی دیدار سه نفر است: علی و سلمان و عمار". از آن جایی که نبرد صفین از سال ۳۶ تا ۳۸ هجری قمری به طول انجامید، بنابراین امام حسن (ع) از سی و سه سالگی تا اوایل سی و پنج سالگی در جنگ صفین حضور داشت. امام حسن و شهادت پدر بعد از ضربت خوردن امام علی (ع) در محراب نماز، مردم کوفه با اطلاع از آن فاجعه خود را به مسجد رساندند، و فرزندان آن حضرت نیز به مسجد آمدند. پیشاپیش آنها حسن بن علی (ع) خود را به محراب رسانید و پدر را در کنار محراب مشاهده کرد که صورت و محاسن آن حضرت به خون سرش خضاب گشته و جمعی اطراف آن حضرت را گرفته و در صدد هستند تا به هر ترتیب هست، او را برای اقامه نماز برپا دارند و با وسیله‌ای جلوی خونریزی را بگیرند. حسن (ع) جلو رفت و چون نظر آن حضرت به فرزندش افتاد به وی دستور داد با مردم نماز

بخواند و خود امام نیز نشسته نماز خواند و چون از نماز فارغ یافت، پیش رفته سر پدر را که خون از آن می‌ریخت به دامن گرفت و عرض کرد: چه کسی این ضربت را به شما زد؟ - عبدالرحمن بن ملجم! - از چه سمتی فرار کرد؟ - کسی به دنبال او نرود هم اکنون از این در او را می‌آورند. و به "باب کنده" اشاره کرد. فرزند داغدار علی (ع) رو به آن ملعون کرد و فرمود: امیر مومنان و امام مسلمانان را کشتی؟ آیا این پاداش آن همه لطف و محبتی بود که به تو کرد و تو را پناه داد؟ امام علی (ع) نیز با آوایی کوتاه و آهسته به آن بخت برگشته فرمود: کار سخت و جنایت بزرگی مرتکب شدی! آیا من تو را مورد ترحم خود قرار ندادم، و تو را در بخشش و عطا بر دیگران مقدم نداشتم؟ آیا این بود پاداش من؟! سپس رو به حسن کرد و فرمود: "پسرم! با اسیر خود مدارا کن و او را مورد ترحم و شفقت خویش قرار ده!" بعد از شهادت پدر امام حسن (ع) فقط یک ضربه به عنوان قصاص به آن ملعون زد و به درک واصل شد. امام حسن (ع) طبق وصیت پدر با کمک برادرش امام حسین (ع) پس از غسل و کفن، جنازه‌ی آن بزرگوار را در تاریکی شب مخفیانه در نجف اشرف دفن کردند. امامت‌تجربیان امامت، که دارای نبوت و رسالت است، بعد از رحلت جانسوز نبی اکرم (ص) با امامت امام علی (ع) آغاز و به امام زمان (عج) ختم می‌شود. امام حسن (ع) نیز اول، طبق وصیت علی (ع) امام مسلمین شد، و بعد از بیعت مردم با او، خلافت را نیز بر عهده گرفت. امام علی (ع) کتاب‌ها و اسلحه‌ی خود را به امام حسن (ع) سپرد و فرمود: پسرم پیامبر (ص) به من دستور داده به تو وصیت کنم و امامت مسلمین را به تو واگذارم و کتاب‌ها و اسلحه‌ام را به تو بسپارم همان گونه که پیامبر (ص) به من وصیت کرد و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داد تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین بسپار. امام حسن (ع) در سن ۳۷ سالگی از ناحیه به امامت مسلمین منصوب شد. بیعت با امام حسن (ع) هنگامی که امیرالمومنین (ع) در محراب کوفه به دست ابن ملجم مرادی ضربت خورد و در شب بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید امام حسن (ع) بدن شریف آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و در سرزمین نجف به خاک سپرد. بسیاری از مردم کوفه در مسجد جمع شده بودند و در عزای علی (ع) می‌گریستند. نزدیک ظهر ناگهان همه مردم و صدای تکبیر و صلوات آنان بلند شد. در این هنگام فرزند علی (ع) امام حسن و امام حسین و محمد حنیفه و برخی از بزرگان و اصحاب خاص آن حضرت وارد مسجد شدند. با ورود آنها صدای شیون مردم فضای مسجد کوفه را پر کرد. امام حسن (ع) بر بالای منبر رفت سپس فرمود: "ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و آن که نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی (ع) هستم. منم پسر بشیر (مژده دهنده بهشت، یعنی رسول خدا (ص)) که از نام‌های آسمانی او بشیر است.) منم فرزند نذیر (ترساننده از جهنم)، منم پسر آن کس که به اذن پروردگار مردم را به سوی او می‌خواند، منم پسر سراج منیر (چراغ تابناک هدایت)، من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه‌شان فرموده است من از خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش واجب دانسته و فرموده است: "بگو من از شما در برابر تبلیغ رسالت آسمانی‌ام پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی‌خواهم و کسی که به کسب نیکی پردازد ما هم بر پاداش نیکی او می‌افزاییم". بعد از سخنرانی پر جاذبه امام حسن (ع) عبیدالله بن عباس پیش آمد و مردم را به قبول بیعت امام برانگیخت و گفت: "این پسر پیامبر شما و جانشین امام شماست با او بیعت کنید" مردم نیز دعوت او را پذیرفتند و فرمانبرداری خود را همراه با پذیرش و خوشنودی اعلام داشتند و گفتند: "حسن بن علی (ع) در نزد ما محبوب است و حقش بر ما واجب و برای خلافت به حقیقت شایسته می‌باشد". وقتی مراسم بیعت پایان یافت امام حسن (ع) به تنظیم امور حکومت پرداخت و کارگزاران دولت را تعیین فرمود و افراد خوشنام و شریف از مومنان راستین و شایستگان مسلمین را برگزید و فرمانهای اندیشمندانه‌ای صادر کرد و صد در صد به حقوق سپاهیان افزود چنانکه پدرش علی (ع) هم در جنگ جمل چنین کرد. زمامداران معاصر امام حسن (ع) در دوران زندگی خویش زمامداری شش نفر را دید که عبارتند از: ۱- پیامبر اکرم (ص) از سال یک تا یازده هجری قمری ۲- ابوبکر پسر ابو قحافه از سال یازده تا سیزده هجری قمری ۳- عثمان بن عفان از سال بیست و سه تا سی و پنج هجری قمری ۴- امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) از سال سی

و پنج تا چهل هجری قمری ۵- معاویه بن ابی سفیان از سال سی و پنج تا شصت هجری قمری با هنگ جنگ بعد از بیعت مردم با امام حسن (ع) معاویه که سر مخالفت با آن حضرت داشت با نامه‌هایی که بین او و امام (ع) رد و بدل شد دانست که فریب و نیرنگ فایده‌ای ندارد و امام آماده جنگ است و ناگزیر او نیز برای جنگ مهیا شد. وقتی خبر حرکت معاویه و سپاه فراوان او به سوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه و هراسان شدند امام که از این خبر آگاهی یافت بعضی از یارانش را فرمان داد تا در شهر فریاد زنند: "الصلاه جامعه" تا مردم برای نماز در مسجد جامع فراهم آیند. دیری نپایید که گروه انبوهی در مسجد آمدند. امام بیرون آمد، بر منبر بالا رفت و خدا را ستایش و سپاس گفت و بعد فرمود: "خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت اگرچه آنها را ناخوشایند آید. به من خبر رسیده معاویه فهمیده که ما به سوی او در حال حرکت هستیم. از این رو او نیز به طرف ما حرکت کرده است. همگی به سوی "نخيله" (ناحیه‌ای در راه شام نزدیک کوفه) که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگریم و بنگرید و ببینیم و ببینید که چه می‌شود. وقتی سخن امام حسن (ع) پایان یافت مردم یکه خوردند و زبان‌شان لال و رنگشان زرد شد گویی به سوی مرگ کشانده می‌شدند. هیچکدام فرمان امام را نپذیرفتند زیرا از سپاه شام می‌ترسیدند و طرفدار تن‌آسایی و سازش بودند و این پستی و خاری در نخستین دعوت به جهاد از آنها آشکار شد که از آینده‌ای خطرناک خبر می‌داد و سرنوشتی شوم و ناامیدی از پیروزی را به همراه داشت. امام حسن (ع) با شتاب برای مبارزه با طغیانگری بنی امیه از کوفه خارج شد و "مغیره بن نوفل" را به جای خود گذاشت و به او دستور داد که مردم را برای جهاد برانگیزد و به نخيله بفرستد. سپس خود با سپاهی بسیار ولی سست نهاد به نخيله رفت. حضرت سه روز را در آن مکان ماند و تصمیم گرفت که سربازانی را جلو بفرستد تا از وضع دشمن آگاهی یابد و آنها را در هر کجا که هستند متوقف سازند و از پیشرفت بیشتر آنها جلوگیری به عمل آورند. امام حسن (ع) برای اجرای این ماموریت گروهی از یاران وفادار و شجاع و ماهر خود را انتخاب کرد که تعدادشان به دوازده هزار نفر می‌رسید و فرماندهی آنان را به پسرعمویش "عبیدالله بن عباس" سپرد. عبیدالله راهی شد تا به "شینور" رسید و از آنجا به سوی "شاهی" روان شد و به موازات فرات و فلوجه به "مسکن" رسید. معاویه نیز به مسکن آمد و در یک آبادی به نام "حیوضیه" فرود آمد. روز بعد، معاویه لشکری به جنگ او فرستاد. عبیدالله نیز با همراهان خویش به جنگ با آنها بیرون آمد و آنان را مجبور به عقب نشینی کرد. وقتی شب شد معاویه کسی را نزد عبیدالله فرستاد که حسن بن علی به من پیشنهاد صلح داده و کار خلافت را به من واگذار خواهد کرد!! اگر هم اکنون فرمانبردارم شوی و در تحت اطاعت من درآیی رییس و فرمانروا خواهی بود و گرنه در زمانی فرمانبردار و مطیع من خواهی شد که تو تابع باشی و بدان که اگر اینک سر اطاعت فرو نهی یک میلیون درهم به تو خواهم داد که نیمی از آن را نقدی به تو می‌پردازم و نیم دیگر را هنگامیکه داخل کوفه شدم خواهم پرداخت. عبیدالله فریب خورد و شبانه - به گفته یعقوبی - همراه هشت هزار نفر دیگر از میان لشکر خویش گریخت و به لشکر معاویه ملحق شد و او نیز بر آنچه وعده کرده بود عمل کرد و پانصد هزار درهم به او داد. همین که بامداد شد مردم هر چه انتظار کشیدند که عبیدالله از خیمه خویش بیرون آید و با آنان نماز بخواند بیرون نیامد. وقتی هوا روشن شد و به جستجویش رفتند او را نیافتند از این رو قیس بن سعد با ایشان نماز خواند و سپس برای آنان خطبه خواند و سپاهیان را دعوت به آرامش و ستیز با دشمن کرد. سپاهیان سخن قیس را پذیرفتند و اعلام وفاداری نمودند و گفتند: "شکر خدای را که او را از میان ما بیرون برد" فرماندهی سپاه پس از خیانت عبیدالله به قیس واگذار شد و نیروهای مسلح به اختیار او درآمد. قیس نیز پس از احراز مقام جدید گزارشی به امام حسن (ع) فرستاد و او را از حوادث دردناک گذشته و قبول فرماندهی جدید آگاه کرد. سپاهیان هم که با امام در مدائن بودند وقتی از خیانت عبیدالله و پناه بردن او به دشمن آگاهی یافتند به فتنه‌انگیزی پرداختند و در امواج شر و فساد فرو رفتند و ترس و لرز همگی را فرا گرفت. سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی بودند که به معاویه بپیوندند و پولهای فراوانی از او دریافت کنند. دسته‌بندی سپاهیان کوفه‌ارتش و سپاه عراق که به همراه امام حسن (ع) برای نبرد با معاویه بسیج شده بود در فتنه‌ها فرو رفته، موج بدبختی و تیره‌روزی چنان آن را در بر گرفته بود

که خطرش برای امام از خطر معاویه بیشتر بود. شیخ مفید به خوبی وضع این سپاه را بیان می‌کند و با ابتکار خاص، آنها را به گروه‌هایی گوناگون تقسیم می‌نماید که ما در اینجا به صورت ذیل بیان می‌کنیم: ۱- شیعه: این گروه با ایمان و مخلص تعداد کمی را در سپاه تشکیل میدادند زیرا اگر جناح نیرومند و فراوانی بودند امیر مومنان به قبول حکمیت تن در نمی‌داد و حسن (ع) ناگزیر به پذیرش صلح نمی‌شد. این گروه اندک در طرز فکر و عقیده با دیگر سپاهیان اختلاف داشتند. از آن جهت که خلافت را حق خاندان پیامبر اکرم (ص) می‌دانستند و عقیده داشتند که اهل بیت رسول الله (ص) جانشینان او و نگهبانان و یاران اصیل اسلام‌اند و اجرای فرمانشان بر همه مسلمانان واجب است. ۲- خوارج: گروه دیگری که به سپاهیان امام پیوستند خوارج بودند که می‌خواستند به هر وسیله و حيله‌ای که باشد به جنگ معاویه بروند و این خواست آنها دلیل ایمان به شایستگی حسن (ع) و ناسازگاری معاویه نبود بلکه آنها امام و معاویه را مثل هم می‌دانستند و آن دو را به یک چشم می‌دیدند. ولی بدان جهت در جنگ معاویه شتاب داشتند که او را از امام نیرومندتر می‌دانستند و به این منظور به سپاه امام پیوستند تا کار معاویه را تمام کنند و چون معاویه از میان برداشته می‌شد نابودی امام حسن (ع) برای آنان آسان می‌گشت و او را همانند پدرش ناگهانی می‌کشتند. ۳- آزمندان و طمعکاران: عده‌ای از طمعکاران دنیا پرست نیز در صف سپاهیان امام وارد شده بودند که ایمانی به ارزشهای معنوی نداشتند و نه عدالت را تقدیس می‌کردند و نه حق را می‌شناختند آنها فقط به دنبال سودجویی و آزمندی شخصی خود و در پی پیوستن به گروه پیروز بودند. ۴- شکاکان: بدون شک این گروه تحت تاثیر تبلیغات ناخوشایند خوارج و دعوت‌های نادرست بنی امیه قرار گرفته و در حقانیت خاندان پیامبر اکرم (ص) به شک افتاده بودند و رسالت معنوی و اصلاحی اهل بیت را به چیزی نمی‌گرفتند و چنانچه آتش جنگ زبانه می‌کشید به یاری امام بر نمی‌خواستند زیرا آنها عقیده و ایمانی نداشتند که از آن دفاع کنند. ۵- پیروان روسای قبایل: این گروه تعداد فراوان‌تری داشتند و خطرشان هم بیشتر و بزرگتر بود زیرا کور کورانه و بدون اراده فرمان بزرگان و روسای قبایل را اطاعت می‌کردند. صلح چرا؟ برخی از مهم‌ترین دلایل صلح بدین قرار است: ۱- رخنه و نفوذ دو حزب اموی و خوارج در ارتش امام ۲- خیانت فرمانده سپاه ۳- پخش شایعات، وعده‌های دلفریب و خیانت یاران ۴- نداشتن یاران مبارز بازگشت به مدینه امام حسن (ع) چندی در کوفه اقامت کرد. همین که برای بازگشت به مدینه خود را آماده نمود عده‌ای خدمت حضرت رسیدند تا با ایشان خداحافظی کنند. امام (ع) به آنان رو کرد و فرمود: "سپاس خدایی را که در امر خود قادر و تواناست آنچه اراده خداوندی است انجام خواهد گرفت حتی اگر همه مردم جمع شوند باز هم مانع انجام آن نخواهند شد." وقتی از علت بازگشت آن حضرت به مدینه پرسیدند فرمود: "چاره‌ای جز رفتن نیست" با سپری شدن آن روز امام حسن (ع) با برادرش امام حسین (ع) و خانواده و اطرافیان خود کوفه را به قصد مدینه ترک کردند در حالیکه مردم هنگام حرکت آن حضرت به شدت می‌گریستند. شیخ مفید می‌گوید: امام حسن (ع) در حالی به مدینه رفت که خشم خود را فرو می‌نشاند و در خانه خود امامت کرده و چشم به راه دستور پروردگار خویش بود. وصیت امام حسن (ع) هنگامی که وفات امام حسن (ع) نزدیک شد برادرش حسین بن علی (ع) را خواست و فرمود: "ای برادر! به همین زودی از تو جدا می‌شوم و به دیدار خداوند نائل می‌گردم هر گاه من از دنیا رفته چشم مرا پوشان، بدن را غسل بده، کفن کن، بر روی تابوت بگذار و کنار مرقد مبارک جدم ببر تا عهدی تازه کنم سپس مرا پهلوی قبر جدهام فاطمه بنت اسد ببر و در آن جا به خاک بسپار. به زودی خواهی دانست که عده‌ای می‌پندارند می‌خواهی مرا در کنار قبر جدم مدفون سازی و برای جلوگیری از آن امر گرد هم می‌آیند. اکنون به تو سفارش می‌کنم برای خدا سعی کنی در پای جنازه من هیچ قطره خونی ریخته نشود." سپس به برادر وصیت کرد که از خویشاوندان و فرزندان و بازمانده‌های او محافظت کنند و همان‌گونه که پدرش علی (ع) را به جانشینی معرفی کرده بود، او نیز حسین (ع) را وصی و جانشین خود کرد و از وی خواست تا نسبت به جانشین بعد از خود نیز این وظیفه الهی را انجام دهد. "غروب خورشید گفته شد که یکی از شرایط امام حسن (ع) در قرارداد صلح با معاویه این بود که برای خلافت پس از خود کسی را انتخاب نکند و موضوع جانشینی

پس از وی در خانواده‌اش باقی نماند. هنگامی که معاویه تصمیم گرفت برای پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد و او را به ولایت عهدی خویش برگزیند تنها مانعی که در این راه وجود داشت، وجود حسن بن علی (ع) و سعد بن ابی وقاص بود. از این رو مخفیانه سمی را به وسیله ماموران خود برای مسموم کردن آن دو فرستاد. "جعده" دختر اشعث همسر امام حسن (ع) بود. معاویه صد هزار درهم برای او فرستاد و برای او پیام داد که اگر حسن را زهر بدهی تو را به همسری فرزندم یزید در می‌آورم جعده قبول کرد و امام حسن (ع) را مسموم نمود. معاویه سم مایع را برای جعده فرستاد. امام حسن (ع) روزه بود و هوا گرم. هنگام افطار جعده آن سم را در ظرف شیر ریخت و آن ظرف را در نزد امام حسن (ع) گذاشت، امام آن را آشامید و همان دم احساس مسمومیت کرد و به جعده فرمود: "مرا کشتی خدا تو را بکشد. سوگند به خدا که به آرزویت نمی‌رسی و خداوند تو را رسوا خواهد کرد" وقتی آن حضرت به شهادت رسید معاویه در مورد جعده به قول خود وفا نکرد و او را همسر یزید ننمود. او پس از شهادت امام حسن (ع) با مردی از خاندان طلحه ازدواج کرد و دارای فرزندان شد. هرگاه بین آن فرزندان و سایر افراد قریش نزاعی در می‌گرفت به آنان می‌گفتند: "ای پسران زنی که شوهران را زهر می‌خوراند". بیماری امام حسن (ع) چهل شبانه روز به طول انجامید تا اینکه بعد از وصیت به امام حسین (ع) در روز پنج شنبه ۲۸ صفر سال ۵۰ در ۴۷ یا ۴۸ سالگی از دنیا رفت. امام حسین (ع) برادر را غسل داد، کفن کرد، و بر روی تختی گذاشت و طبق وصیت برادر برای آخرین وداع با قبر مقدس پیامبر اکرم (ص) آماده حرکت به سوی مرقده مطهر آن حضرت شد. مروان و بنی امیه گمان کردند که می‌خواهند جنازه امام حسن (ع) را در کنار قبر جدش رسول خدا (ص) دفن کنند. لذا گرد هم آمدند و لباس جنگ پوشیدند و رو در روی بنی هاشم قرار گرفتند. وقتی امام حسین (ع) خواست جنازه برادر را برای آخرین وداع وارد حرم مطهر کند آنان نگذاشتند. عایشه که با مروان قرارداد قبلی داشت بر قاطری سوار شد و باد به دماغ انداخت و گفت: مگر چه ناراحتی از من دیدید که می‌خواهید دشمن مرا در خانه دفن کنید. مروان برای تشجیع اطرافیان خود گفت: ای مردم آماده شوید و از حق خود دفاع کنید زیرا بسیاری از اوقات پیکار با رقیبان بدتر از آسایش با خاندان است. آیا سزاوار است که عثمان، بیگانه، در دورترین محل مدینه دفن شود و حسن (ع) با پیغمبر به خاک سپرده گردد؟ تا من شمشیر به دست دارم اجازه نمی‌دهم. نزدیک بود جنگ شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم واقع شود. عبدالله بن عباس نزد مروان شتافت و گفت: ای مروان ما می‌خواهیم با زیارت قبر پیامبر (ص) تجدید عهدی کنیم. نمی‌خواهیم امام حسن (ع) را در کنار قبر آن حضرت دفن نماییم و اگر وصیت کرده بود که جنازه‌اش را در کنار قبر جدش مدفون سازیم می‌دیدید که تو عاجزتر و درمانده‌تر از آنی که بتوانی جلوی ما را بگیری... سپس رو به عایشه کرد و گفت: ای عایشه، این چه رسوایی است؟ روزی بر استر و روزی بر شتر سوار می‌شوی و می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی! باز گرد که به آن چه دوست داری رسیده‌ای و خداوند انتقام این خاندان را گرچه پس از مدتی طولانی باشد خواهد گرفت. امام حسین (ع) فرمود: "سوگند به خدا اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که در پای جنازه او به اندازه شیشه حجامت خون ریخته نشود می‌دیدید که چگونه شمشیرهای الهی از نیام‌ها بیرون می‌آمدند و دمار از روزگار شما برمی‌آوردند. شما همان بیچارگان و روسیاهان بودید که عهد میان ما و خود را شکستید و شرایط بین ما را باطل ساختید" برخی گفتند که جنازه امام حسن (ع) را با هفتاد تیر، تیرباران کردند. بالاخره پیکر مطهر امام حسن (ع) را به بقیع برده نزد آرامگاه جدده‌اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند وقتی که امام حسین (ع) جنازه برادرش را در قبر نهاد اشعاری خواند که از جمله آنها این بیت است: فلیس حریبا من اصیب بماله
و لکن من واری اخاه
حریب آنکس که مالش ربه‌ده شد غارت شده نیست بلکه غارت شده کسی است که برادرش را در دل خاک بیوشاند" همین که معاویه از شهادت امام حسن (ع) اطلاع یافت به سجده افتاده و اطرافیانش با مشاهده او به سجده افتادند، و چون فریادش به تکبیر بلند شد آنان نیز با او هم صدا شده و تکبیر سر دادند. یکی از معجزات امام حسن (ع) خبر از نیت عایشه وقتی از کوفه به مدینه آمد زنها آمدند و در شهادت پدر بزرگوارش به او تسلیت گفتند و زنهای پیغمبر (ص) بر او وارد شدند. عایشه گفت: ای ابا محمد!

جدت از دنیا نرفت مگر آن روزی که پدرت از دنیا رفت (یعنی تا او زنده بود گویا خود پیامبر اکرم (ص) در میان مردم بود). حضرت فرمود: آیا فراموش کردی که شبی تاریک در خانه خود با آهنی که دستت را شکافتی و هنوز جراحاتش باقی است زمین اتاق را شکافتی و پارچه‌ای سبز را که از خیانت گرد آورده و در آن ذخیره کرده بودی بیرون آوردی و چهل دینار که وزن آن را نمی دانستی از آن برداشتی و میان دشمنان علی(ع) از قبیله " بنی تمیم " و " عدی " پخش کردی و به قتل او آسوده خاطر شدی؟ گفت: آری راست می گویی!!

سیمای مدیریت در اندیشه امام سجاد

(ع) آیه الله عبدالله جوادی آملی ... این شعار رسمی که می گوئیم: أعظم الله اجورنا و اجورکم ب مصاب ناب الحسین، صرف تعزیت و مراسم سوگ و ماتم نیست، پیام قیام و مبارزه و سلحشوری و خونخواهی را هم به همراه دارد. در جریان ائمه دیگر (ع)، سخن از أعظم الله اجورنا و اجورکم هست ولی در جریان سالار شهیدان، این صدر تعزیت است. ساقه تعزیت یا عنصر محوری دیگر خونخواهی و قیام است؛ و جعلنا و یا کم م ن الطال بین ل ثاره (۱). این شعار لی یوم القیامه هست، یعنی از خدا می خواهیم که توفیق خونخواهی حسین بن علی را به ما بدهد... راز طلب نمودن خونهای سید الشهداء (ع) توسط شیعیانمطلب دیگر آن که «ثار» یعنی خون بها. کسی حق ثار خواهی دارد که ولی دم باشد. بیگانه را چه رسد که خونخواهی کند! مطلب سوّم این که ما شیعیان، پدرمان را کشتند؛ ما فرزند حسین بن علی هستیم. وقتی پدر ما را شهید کردند، خب هر پسری حق دارد خونخواهی کند. ما تشیع را امضاء کرده ایم، با جان هم امضاء کرده ایم. و وجود مبارک رسول گرامی فرمود: أنا و عل أبوا هذه الأئمة (۲)، من و علی پدر این مردم ایم. ما هم اینها را به عنوان پدری پذیرفتیم. پس اگر سخن از عاشورا است، سخن از خونخواهی قتل پدر است و از خارجی کسی چیزی نمی خرد اما اگر کسی شیعه است، خب پدر او را کشتند. ما حق نداریم خون پدرمان را بخوایم؟! و جعلنا و یا کم م ن الطال بین ل ثاره، برای اینکه أنا و عل أبوا هذه الأئمة. بنابراین ما چون پذیرفتیم اینها پدران روحانی ما هستند و پذیرفتیم فرزندان آنهایم؛ اگر کسی عاشورا را فقط در اشک خلاصه کند، نه در قیام؛ معلوم می شود پسر حسین بن علی نیست! چه طور می شود پدر او را بکشند، او قیام نکند؟! شرف و آزاد منشی امام سجاد (ع) مطلب بعدی آن است که وجود مبارک علی بن الحسین، امام سجاد (ع) با گردن یا با دست بسته از کربلا تا شام آمده و این شرف بود. و در شام، جریان کربلا را مطرح کرد؛ وقتی گفتند: در این جنگ چه کسی پیروز شد، فرمود: درست است بازوهای ما بسته است؛ اما با همین دست ها رفتیم دین را زنده کردیم، قرآن را زنده کردیم و برگشتیم. معاویه بعد از جریان شهادتعلی بن ابيطالب (ع) و صلح تحمیلی بر امام حسن که برایش سوزش بود و نه سازش، یکسره خاورمیانه را قبضه کرد. سخن از شام و حجاز نبود. آن روز حکومت مرکزی عبارت از خاورمیانه بود که الآن به ۵۰ - ۴۰ دولت و کشور تقسیم شده است. دو امپراطوری قدر در خاورمیانه بود که هر دو تسلیم شدند. امپراطوری ایران بود که شاهنشاهی بود، امپراطوری روم بود که خاقان بودند؛ رومی ها در غرب حجاز، ایرانی ها در شرق حجاز، هر دو تابع حجاز شدند. در خاورمیانه کشوری نبود که تسلیم نشود! و وجود مبارک امیر المؤمنین در طی این ۵ سال بر خاورمیانه حکومت می کرد، نه بر حجاز. بعد از شهادت حضرت امیر (ع) و صلح تحمیلی امام مجتبی (ع)، معاویه علناً به جنگ اسلام آمد. وقتی معاویه قدرتمند خاورمیانه شد، آن طوری که ابوریحان بیرونی نقل می کند و ابوالحسن عامری نقل میکنند، بت هائی که از مغرب زمین می آمد، مرصع بود؛ اینها را از راه دریا هند صادر می کرد و با فروش این بت ها به هند، در آمدی تحصیل می کرد. خلیفه رسمی مسلمانها با فروش بت که بت سازی و بت پرستی و بت فروشی را تقویت می کند، ثروت جمع می کرد. کار معاویه یک همچین کاری بود! این کار رسمی او بود. افشاگری امام سجاد (ع) آن روز نمی توانستند بگویند لع ب الهاش م ب الملك. کم کم زمینه را فراهم کردند تا کربلا را به پا کردند. بعد از شهادت حسین بن علی (ع) رسماً تریبون اموی اعلام کرد: لع ب الهاش م ب الملك فلا

خبراً جاء ولا وحاً نزل (۳). این حرف را یزید ملعون بعد از شنیدن گزارش کربلا گفته است. اما وقتی اسرا به کوفه آمدند، مجلس کوفه را قبضه کردند؛ بین راه بودند، بین راه را قبضه کردند؛ وارد شام شدند، مجلس اموی را در شام قبضه کردند؛ کلاً منکر شدند. گفتند: ما نکردیم، یزید گفت: ابن زیاد کرد، ابن زیاد گفت: عمر سعد کرد و... تا آن روز قبل از سخنرانی امام سجاد، همه خواهان جائزه بودند. بعد از سخنرانی زینب و امام سجاد، همه دیگری را لعن می کردند. آمدن سر و اسرا به شام کل منطقه را عوض کرد. وجود مبارک امام سجاد با بازوهای بسته آمد، امیّا زبانش زبان وحی بود. پاسخ پیروزمندانه امیرالمؤمنین (ع) به جسارت معاویهمعاویه نامه ای برای علی بن ابیطالب (ع) نوشت که آن نامه در نهج البلاغه نیست، ولی جواب حضرت در نهج البلاغه هست. نامه ای که معاویه نوشته بود، گفت: علی! یادت هست که طناب به گردنت گذاشتند، تو را با فشار بردند؟! وجود مبارک حضرت امیر در جوابش که در نهج البلاغه هست؛ مرقوم فرمود: امیّا ما قلت، نئی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش. فاردت ان تذمّ فمدحت و ان تفضح فافضح (۴). بله، این جریان حق است؛ ولی رفتی مرا تحقیر کنی، خودت تحقیر شدی! رفتی مرا مفتضح کنی، خودت مفتضح شدی! ما اگر بخواهیم سقیفه را امضاء بکنیم، ما را باید به بند بکشند، با زور ببرند! ما با دست خود که سقفی نیستیم، ما غدیری هستیم. بله، با زور از ما بیعت گرفتند، این فخر ماست. من اگر می خواستم، همانجا بند گشائی می کردم تا تاریخ ثابت کند که ما سقیفه را امضاء نکرده ایم. خودت قبول داری که ما با طناب بردند، من هم انکار نمی کنم و این فخر من است که ما باطل را با دست خود امضاء نمی کنیم. وجود مبارک امام سجاد هم به شرح ایضاً؛ با یک طناب آمده، وقتی او منبر رفت، کرامت علوی و سجادی اش جلوه کرد، فرمود: ما امسال مکه نرفتیم، قربانی نکردیم، ولی منا را زنده کردیم، منا برای ماست. ما حج نکردیم، عمره مفرده داشتیم، ولی حج برای ماست؛ ما اینها را زنده کردیم، دین را زنده کردیم، اسلام را زنده کردیم و خاور میانه را به حالت اولی اش برگردانیدیم، داریم می رویم مدینه؛ ما پیروز شدیم. ذاردت ان تعرف من غلب فذا دخل وقت الصلاه فأذن و اقم (۵). این کار ما بود؛ ما شکست نخوردیم، ما پیروز شدیم. هنر مدیریت صحیح امام سجاد (ع) به همه ما دستوری می دهد که سعی کنید به مردم خدماتی ارائه کنید، وجود مبارک امام به ما دستور داد از خدا بخواهید که خداوند آن توفیق مدیریت را به شما عطا کند. «مدیریت» یک فن است؛ غیر از ثنوی، یک هنر است. از خدا بخواهید که توفیق خدمات و ارائه خدمات را به شما مرحمت کند. در بخشی از ادعیه آن حضرت آمده است: خدایا! اجر لئاس علی یدی الخیر (۶). خدایا! توفیقی بده که دستی گشوده داشته باشم که خیلی در کنار سفره مردم بنشینم؟! آن کسی که عرضه تدبیر ندارد، نمی تواند زیر مجموعه خود را اداره کند، این طبعاً نیازمند است و دستش به دیگری دراز. اما آن مدیر قدرتمند امین، سفره گشوده دارد؛ این پیام امام سجاد است. و اجر لئاس علی یدی الخیر؛ خدایا! توفیقی بده که من فخر فروشی نکنم، و این را هم با منت باطل نکنم و... برخی ها از عهده کارهای فرهنگی به خوبی بر می آیند، از عهده کار غیر فرهنگی بر نمی آیند؛ بعضی به عکس. فرمود: هر چیزی که در درون شما نهاده شده است، همان را از خدا بخواهید که اجرا کنید. خدمت به این مردم فضیلت است و ماندنی. در دعای دیگر به ما آموخت که عرض کنیم: اللهم توّجنی بک فایه و سمنی بحسن الو لایه (۷). خدایا! این تاج مدیریت را به من بده که بتوانم زیر مجموعه خودم را خوب اداره کنم. کافی باشم، کفایت خوبی داشته باشم. بدانم چه کسی آمده، چه کسی نیامده، سود و زیان قلمرو تدبیر خودم را ارزیابی کنم. مدیریت یک تاج است، و توّجنی بحسن الو لایه و سمنی بحسن الو لایه. این س م ه، این وسمه، این موسوم، این سیمای مدیریت خوب را به ما بده. سیما به معنای صورت نیست؛ چون علامت غالباً در صورت است، گفته می شود: سیما. س م ه، موسوم، س م ه یعنی علامت. یعنی این علامت مدیریت خوب را به ما مرحمت بکنید. بیان نورانی وجود مبارک امیر مؤمنان (ع) این است که: الو لایات مضامیر الرّجال (۸). تدبیر و مدیریت؛ میدان مسابقه مردان است. در این مسابقه برخی پیروزمندند، برخی شکست می خورند. شبهه افکنی و مدیریت فقهی مطلب دیگر اینکه در طی این چند سال، شما

انحاء شبهات را شنیده‌اید. تا سخن از ولایت فقیه است، می‌بینید عده‌ای می‌گویند به اینکه مدیریت علمی است، فقهی نیست! فقه کاری به حلال و حرام و وجوب و استحباب و کراهت دارد. مدیریت که نمی‌تواند فقهی باشد! وقتی مدیریت نتوانست فقهی باشد، در ولایت فقیه اینها مشکل پیدا می‌کنند. از آغاز پیروزی انقلاب این شبهات بود. بعد کم کم به مسأله تخصص و تعهد رسید که آیا تخصص مقدم است یا تعهد. از این مرحله که گذشتند، گفتند: چون فقه کاری به حلال و حرام دارد، کاری به مدیریت ندارد؛ دین سکولار است، کاری با تدبیر مملکت ندارد! و دهها شبهه در طی سالهای پس از انقلاب... پاسخ مشترک همه این شبهات این است که اینها خیال کردند دین یعنی همان دلیل نقلی. آنچه به نام آیه است، یا به نام روایت؛ دین است. بهشت و جهنم را تأمین می‌کند، پاداش و کیفر را تأمین می‌کند و لا غیر. اما براهین عقلی، ادله عقلی، این کاری به حلال و حرام و وجوب و مستحب و دوزخ و بهشت و مدح و ذم و قدح و ثواب و عقاب و اطاعت و عصیان ندارد. اول آمدند، عقل را که از قوی ترین ادله دین است، گذاشتند کنار؛ دین را در نقل خلاصه کردند. بعد گفتند: در آیه یا روایه که آئین کشور داری نیامده، آئین سد سازی نیامده، آئین کشاورزی و دامداری نیامده؛ کشور را این علم اداره می‌کند، نه دین! آنوقت تعارض علم و دین را از یک سو و سکولار بودن را از سوی دیگر مطرح کردند غافل از اینکه علوم ما بخشی به همین روایات وابسته است و بخش عمیقی از علوم ما به عقل تکیه می‌کند. الان اصول ما، اصول فقه که سند فقه ماست از قوی ترین علوم الهی و اسلامی است. مدیر و مدبر این علم شریف، عقل است. کل این اصول شاید ۶-۵ خط روایت باشد. یا ما کنا معدّین حتی نبعث رسولاً (۹)، این آیه باشد. یا رف ع ما لا يعلمون (۱۰) است، یک خط. یا لا تنقض الیقین ب الشک (۱۱) است، یک خط. اما روزی تقریباً ده هزار نفر درباره این ۶-۵ خط دارند فکر می‌کنند؛ اصول را عقل تأمین می‌کند. اگر عقل، برهان عقلی؛ چه آنچه مربوط به زیر دریاست، چه آنچه مربوط به اسرار سپهری است، اگر کسی در ساخت زیر دریا، در عمق دریا می‌فهمد که اگر دست به فلان شاسی بزند، عده‌ای غرق می‌شوند؛ آیا این کار حرام است یا نه؟ یقیناً حرام است. اگر دست به این کار بزند، در قیامت می‌تواند به خدای سبحان بگوید: شما که در هیچ آیه یا در هیچ روایه نگفتی اینطور زیر دریائی را اداره نکن؟! یا خدا به او می‌فهماند من یک ما انزل الله دارم، این آیه و روایت است. یک ما اللهم الله دارم، آن عقل فطری توست. آن فهم نابی که به تو دادم، حرف من است؛ تو که از خودت نداشتی! و نفس و ما سواها، فآلهمها فجورها و تقواها (۱۲). کسی اخباری فکر بکند، بله؛ دستش خالی است. اما کسی اصولی فکر بکند، با عقل اصول ساخته می‌شود. شما وقتی با سفینه‌های فضا نورد رفتید به یک کره‌ای، می‌دانید که اگر دست به فلان کلید بزنید، خود یا دیگری را به زحمت می‌اندازید؛ جائز است یا نه؟! یقیناً جائز نیست. اگر کسی یک همچین کاری کرد، جهنم می‌رود یا نه؟! بله، جهنم می‌رود. می‌تواند در قیامت به خدا بگوید: خدایا! شما که در آیه یا روایت نگفتی در کره مریخ رفتی، دست به فلان کلید نزن! یا خدا می‌گوید: این فهمی که من به تو دادم، مثل روایت اهل بیت (ع) است دیگر! فهم ناب، برهان عقلی که زیر بنای نقل است. شما زیر دریا تا فوق سپهر، فوق سپهر تا زیر دریا مدیون عقل‌اید. از سویی مگر عقل، برهان عقلی در خدمت نقل نیست؟! مگر اصول ما را عقل تعیین نکرده است؟! مگر بخش عمیق از معاملات فقهی ما را، اجازه کاشف است، اجازه ناقل است، کشف حکمی چیست، کشف حقیقی چیست، شرط متأخر چیست، شرط مقارن چیست؛ این حرف‌های عمیق عقلی است که فقه او را اداره می‌کند. اینها که درش نقل نیست! منتها عقل حجه الله است؛ عقل در مقابل نقل است، و نه در مقابل شرع. عقل در مقابل سمع است و نه در مقابل دین! باید گفت: این مطلب عقلی است یا نقلی، نه عقلی است یا دینی! اگر این است، پس مدیریت فقهی و دینی داریم. آثار تلخ دوری از فقاهت وجود مبارک حضرت تازیانه دستش بود، الآن وجود مبارک ولی عصر هم همان تازیانه دستش است. حضرت تازیانه دستش بود در بازار کوفه؛ می‌فرمود: الف که ثم المتجر (۱۳). اول فقیه بشوید، آشنا به مسائل حلال و حرام بشوید؛ بعد تجارت کنید که مبادا ربا یا غیر ربا در مال شما راه پیدا کند! در بیان نورانی حضرت امیر (ع) آنطوری که در نهج البلاغه آمده، فرمود: من أتعرب غ یرفه فقد ارتطم ف ی الزباء (۱۴). کسی تجارت کند و آشنا به مسائل فقهی نباشد، این خواه و ناخواه در

فضای آلوده ربا غرق می شود. اما اینها تمثیل است و نه تعیین! اینچنین نیست که اگر سیاستمدار باشد ب غیر فقه، مشکل نیست؛ جامعه شناس باشد ب غیر فقه، مشکل نیست؛ روانشناس باشد ب غیر فقه، مشکل نیست؛ فقط تجارت است که ب غیر فقه مشکل است، خیر! من ساس ب غیر فقه، پیوند با خارج و جناح باز در می آید؛ من ساس ب غیر فقه، کج راه و بیراهه می رود. من آنچه ب غی فقه فقد ارتطم فی الزباء. من اقتصد کذا، من ساس کذا، من علم کذا، من عمل کذا؛ این فقاهت است که باید چارچوب را مشخص کند، به یک سیاستمدار بگوید: در این فاز و فضا پرواز نکن. نه اینکه بگویی: اگر فلان وقت مذاکره کردیم، با سود ماست! با چه کسی می خواهیم مذاکره کنیم؟! کمبودی داریم، با بیگانه مذاکره کنیم؟! کم آوردیم که از غیر کمک بگیریم؟! این یزید تذهبون (۱۵) همیشه زنده است، یزید یزید است، من همیشه زنده است. و ذات اقدس له فرمود: شما یک قدم بردارید، ده برابر من می دهم. این من جاء بالحسنه فله عشر امثالها (۱۷) که مخصوص به ثواب یوم القیامه درباره قرائت قرآن و دعا نیست! اگر کسی یک قدم سیاستمدارانه عاقلانه عادلانه برداشت، ذات اقدس له ۱۰ قدم او را کامیاب می کند، به این شرط که بازی نکند! اینجا نه بازی کننده را می خردند، نه بازی فروش را! این نظام، نظام حق است. شما دیدید چه کسانی که در این لباس [لباس روحانیت] بودند یا در لباس دیگر؛ طشت شان از بام افتاد! اینجا بازی را نمی خردند. ذات اقدس له فرمود: من مستقیماً حافظ شما هستم، برای اینکه خون دادید. قبلاً کاری هم با شما نداشتیم، شما هم کاری با ما نداشتید؛ ۲۵۰۰ سال این کشور را داشتند غارت می کردند! همانظوری که باطل یموت ب ترک ذکره، حق هم یموت ب ترک ذکره. مگر ۲۵۰۰ سال نبود؟! فرمود: الآن که خون دادید، خون را برای من دادید؛ من صاحب خونم، اینها برای من خون دادند. فرمود: [این آیه ۵ بخش است] لا-ته نوا، و تدعوا لی السّلم، یعنی لا-تدعوا لی السّلم؛ به سازش دعوت نکنید. چرا؟ چون و انتم الاعلون. چرا انتم الاعلون؟ برای اینکه و الله معکم. و لن یت رکم اعمالکم؛ خدا با شماست، و الله معکم. چرا خدا با شماست؟ چون و لن یت رکم اعمالکم (۱۸). «وتر» یعنی تک؛ «شفع» یعنی جفت. کار بی نتیجه را می گویند: وتر. کار با نتیجه را می گویند: شفیع. در اصطلاحات علمی وقتی می گویند: این حرف مشفوع به برهان نیست، یعنی ادعای خالی است. اما وقتی برهان در کنار این دعوا باشد، می گویند: مشفوع ب البرهان است. شفیع یعنی آن حرف مستدل. فرمود: من نمی گذارم کار شما بی نتیجه بماند! و لن یت رکم... این با نفی تأکید است؛ و لن یت رکم اعمالکم. این همه تلاش و کوشش کردید؛ علماء، رجال مذهبی، افراد، جوان، بسیج، همه شربت شهادت نوشیدند برای دین من. من اجازه بدهم کسی به انقلاب شما، یا به شما اهانت بکند؟! و لن یت رکم اعمالکم. بنابراین اگر بیگانه ای هتک حرمت کرد، هیچ جای نگرانی نیست. و اگر بیگانه ای جلوی پیشرفت فن آوری را بگیرد، جای هیچ نگرانی نیست؛ منتها استقامت همانظوری که فرمودند، مقاومت، پایداری، مقلد امام بودن و مقلد امام ماندن؛ اینگونه کارها لازم است تا ذات اقدس له این انقلاب را به صاحب اصیل و اصلی اش که وجود مبارک ولی عصر است، برساند! پی نوشتها: (۱) وسائل الشیعه. ۱۴. ۵۰۹ (۲) بحار الأنوار. ۱۶. ۹۵ (۳) الاحتجاج. ۲. ۳۰۷ (۴) نهج البلاغه. نامه ۲۸ (۵) بحار الأنوار. ۴۵. ۱۷۷ (۶) الصحیفه السجادیّه (ع). دعای ۲۰ (۷) الصحیفه السجادیّه (ع). دعای ۲۰ (۸) نهج البلاغه. کلمات قصار. ۴۴۱ (۹) اسراء. ۱۵ (۱۰) برداشت از: الکافی. ۲. ۴۶۳ (۱۱) الکافی. ۳. ۳۵۲ (۱۲) شمس. ۷ و ۸ (۱۳) الکافی. ۵. ۱۵۰ (۱۴) نهج البلاغه. کلمات قصار. ۴۴۷ (۱۵) مستدرک الوسائل. ۱۷. ۲۵۶ (۱۶) مستدرک الوسائل. ۱۷. ۲۵۶ (۱۷) انعام. ۱۶۰ (۱۸) محمّد. ۳۵

● سخنران: عبدالله - جوادی آملی

● منبع: روزنامه - کیهان

مدیریت امام حسین (ع) در نهضت عاشورا

مدیریت امام حسین (ع) در نهضت عاشورا محسن قرائتی ماجرای کربلا را حضرت آدم (علیه السلام) خبر داشت، انبیاء خبر داشتند

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داشت ماجرای است که محور همه مصیبت‌هاست بزرگان و اولیاء هر وقت سختی بهشان می‌آمد می‌گفتند: درست است که مشکلات زیاد است اما «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» هیچ روزی مثل روز تو نیست. حرکت امام حسین (علیه السلام) را آقایانی که در دانشگاه مدیریت می‌خوانند حرکت امام حسین (علیه السلام) را می‌شود یک رساله ازش در آورد به نام مدیریت کربلا چون همه‌اش از زاویه شهادت بحث شد اصلاً نه چگونه مدیریت کرد.

انحراف مسلمانان از خط مستقیم اسلام‌ایستادگی امام حسین (علیه السلام) در برابر بیعت با یزید حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه‌فاشگری امام حسین (علیه السلام) علیه یزید همراهی امام سجاد و حضرت زینب در کربلا عشق به شهادتوفاداری حضرت ابوالفضل به امام حسین (علیه السلام)

انحراف مسلمانان از خط مستقیم اسلام «بسم الله الرحمن الرحیم» اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم الهی انظقتنی بالهدی و الهمنی التقوی ماجرای کربلا را حضرت آدم (علیه السلام) خبر داشت، انبیاء خبر داشتند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داشت ماجرای است که محور همه مصیبت‌هاست بزرگان و اولیاء هر وقت سختی بهشان می‌آمد می‌گفتند: درست است که مشکلات زیاد است اما «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» هیچ روزی مثل روز تو نیست. حرکت امام حسین (علیه السلام) را آقایانی که در دانشگاه مدیریت می‌خوانند حرکت امام حسین (علیه السلام) را می‌شود یک رساله ازش در آورد به نام مدیریت کربلا چون همه‌اش از زاویه شهادت بحث شد اصلاً نه چگونه مدیریت کرد. این مدیریت خیلی مسئله مهمی است که اصلاً مدیریت کربلا را بگوئیم. اجازه بدهید من امام حسین (علیه السلام) را توی این چند دقیقه در این زاویه مطرح کنم؛ خط مستقیمی را اسلام طرح کرد، ماشین را هم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ساخت راننده‌ای را هم در غدیر خم پشت او نشانند بنام امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمدند در مقابل غدیر سقیفه را راه انداختند راننده دیگری نشانند و علی (علیه السلام) را کنار زدند بعد راننده‌ای و بعد راننده‌ای دیگر جوری شد که هرچه فاصله با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زیادتر می‌شد فاصله خطها هم با اسلام زیادتر می‌شد عین زاویه که هرچه منحرف‌تر می‌شود فاصله‌اش با خط اصلی بیشتر می‌شود دهم هجری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت شصتم هجری یزید به حکومت رسید ۵۰ سال فاصله توی این نیم قرن خیلی انحرافات پیش آمد خیلی، خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده بود یزید سگ بغل می‌کرد، شراب می‌خورد، عیاش بود، اصلاً عقیده نداشت. می‌گفت: «لا خبر و لا وحی نزل» نه خبری نه وحی، منکر همه چیزی. دیگه قصه از سخنرانی گذشته بود. گاهی یه کسی با یک تذکر و تلنگر بیدار می‌شود و گاهی باید یه چیزی را منفجر کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) دید دارد صحبت می‌کند در طرف اثر نمی‌کند «فضرب علی حزه» زد توی گوش خودش تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنرانی زد توی گوش خودش، مردم دو زانو نشستند بفرمائید، چی می‌فرمائید، یعنی بعضی وقتها تذکر، خودش را باید در شرایطی قرار بدهد که حواس‌ها را متوجه خودش قرار بدهد. کشورهای اسلامی در این ۵۰ سال به کجا کشیده شدند؟ پیرمردها که پیامبر را دیده بودند مرده بودند، نسل نو که آمده کار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده بود سیمایی که بود هی عوض شد این بلاد اسلامی است یزید در شام حالا من روی نقشه را تطبیق نمی‌کنم، فرض حساب می‌کنیم یزید در شام به حکومت رسید نماینده‌ای داشت به تمام نمایندگانش بخشنامه کرد از همه مردم بیعت بگیرد حکومت مرا قبول کنند به نفع یزید منتهی به فرماندار مدینه نوشت؛ تو خیلی کار به مردم مدینه نداشته باش تو جهت روی شخص امام حسین باشد تو از او بیعت بگیر مردم آسان است. امام حسین (علیه السلام) در مسجد پیامبر نشسته بود آمدند گفتند فرمانداری شما را می‌خواهد امام حسین (علیه السلام) فرمود: معاویه مرده پسرش حکومت را دست می‌خواهند مرا ببرند فرمانداری بیعت بگیرند به ۳۰ هزار نفر از این جوان‌های حزب اللهی گفت: شما پاسدار شوید دور خانه و کاخ، دارالعمارة مثلاً کاخ که نبود؛ محل حکومت فرمانداری، اگر از آنجا فریاد کشیدم شما بریزید تو که یک بار مرا توی یک اطاق نکشند اگر بناست کشته شوم یه جوری کشته شوم که رژیم را، از اینجا مدیریت شروع می‌شود ۳۰ نفر جوان مسلح امام حسین (علیه السلام)

فرمود مواظب من باشید. اینجاست که می‌پرسند که در صدر اسلام هم پاسدار بوده؟ بله پاسدار خود امام حسین (علیه السلام) فرمود شما باشید، چون اگر بناست امام حسین (علیه السلام) از شهادت نمی‌ترسد، از اینکه از شهادتش سوء استفاده نشود. اگر بناست یک لامپی بزیم چرا در کوچه‌ای بزیم که یک خانه داشته باشد توی یک خیابان شلوغ بزیم که میلیون‌ها آدم از نورش استفاده کنند خیلی خوبایستادگی امام حسین (علیه السلام) در برابر بیعت با یزید امام حسین (علیه السلام) رفت فرمانداری گفتند: شما باید بیعت کنی فرمود که: من بیعت نمی‌کنم خلاصه بگو، مگو، شلوغ شد، فرماندار هم به خورده جاخورد تشری امام حسین (علیه السلام) زد، تو از من به نفع یزید به خورده سر و صدا که بلند شد مثل اینکه دیدند نه مثل اینکه امام حسین (علیه السلام) آماده باش است علی ای حال گفتند: باشد یکی هم اونجا گفت: بابا باید بیعت بگیری امام حسین برود دیگه دست بهش نمی‌رسد، به هر حال آمد امام حسین نگفته رفت مکه، خوب نگفته رفتن خود یک درس است، مسئله‌ای است. مثلاً حساب کنید به مرتبه مردم می‌بینند که امام (ره) در جماران نیست. مثلاً مقام معظم رهبری پیداش نیست به آدمی که همه او را می‌شناسند می‌بینند نیست این خودش ایجاد موج می‌کند. ایجاد موج، حالا سیاسی یا مدیریتی می‌خواهید بگوئید هر چه می‌خواهید تحلیل کنید. نگفته رفت و مردم پاشدند گفتند: امام حسین (علیه السلام) نیست به شما نگفت، گفتند به خبری است، آن ۳۰ نفری که همراه خود برده بود، آنها گفتند از پرروز هر چه بوده معلوم می‌شود می‌خواسته‌اند از امام بیعت اجباری بگیرند. رها کرده رفته مکه، حالا چرا مکه؟ مکه یک آیه داریم «من دخله کان اءمانا» یعنی هر کس داخل مکه شد جانش در امان است حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه یعنی حتی اگر یک قاتلی را می‌خواهند بگیرند فرار کرد رفت مکه، در مکه نمی‌شود او را کشت، یعنی مجرم هم اگر رفت مکه نباید به او کاری داشت. بله می‌شود آب و برق او را قطع کرد که مجبور شود از مکه بیرون بیاید، آن وقت او را بگیریم، تا مادامی که در مکه هست، این خود یکی از امتیازات اسلام است. من گاهی چون سفرهایی می‌روم خارج، هفتاد تا کمال پیدا کردم که در هیچ دینی نیست. یکی از آن کمالات این است که توی هیچ مکتبی نیست. در اسلام منطقه‌ای بنام مکه که در منطقه امن است. برای هر کس که علیه هر رژیم می‌خواهد فریادی بزند کسی حق تعرض ندارد. یعنی به جایی باشد که مردم بتوانند ناله خودشان را بزنند و جالب این است که همه پولدارهای زمین واجب است بروند مکه و مکه هم کسی حق اعتراض ندارد یعنی همه آن‌هایی که می‌توانند بروند، بروند و هرچی نعره دارند اونجا باید بتوانند. منتهی عمل نمی‌شود. والا اگر آدمهای مستطیع بروند و فریاد بزنند خیلی از طاغوت‌ها می‌روند روی هوا، کار نداریم. کی وارد مکه شد؟ سوم شعبان، ۲۷ روز به ماه رمضان، ایستاد تا ماه رمضان، ۳۰ روز هم ماه رمضان ایستاد، شوال و ۳۰ روز هم شوال و ۳۰ روز هم ذی القعدة و ذالحجه تا هشتم، حالا ۳۰ کم یک‌ها را کار نداریم که ممکن است یک ماه ۲۹ روز باشد، از ۲۷ روز مانده به ماه رمضان تا شب عید قربان چند روز؟ هشت و هفت پانزده ده بر یک چهار و هفت و ۱۲۵ روز ایستاد چه می‌کرد چون منطقه امن بود گروه گروه می‌آمدند دیدن امام حسین (علیه السلام) می‌گفت: فهمیدید چه شد؟ معاویه رفت، یزید حکومت را گرفته می‌شناسید یزید چه کسی است؟ شروع کرد مکه را گروه گروه با مردم صحبت کرد، مردم مکه خوب پخت که یزید لیاقت رهبری امت اسلامی را ندارد، مردم مکه روشن شدند. ها اینجا سفید شد. مدینه هم که نگفته رفت ول وله انداخت آنجا را روشن کرد یعنی مردم مدینه به مرتبه دیدند آقا نیست فهمیدند فرمانداری فشار آورده گفتند: حالا که آقا جانم در خطر است بالاخره مردم مدینه یکدست شدند در مکه هم ۱۲۰ روز ایستاد مردم را پخت حالا این کشورهای تاریک را باید روشن کرد. چه جوری روشن کنیم شب عید قربان از همه دنیا حاجی می‌آید مکه، حاجی، حاجی، حاجی، از همه مناطق حاجی آمد همه که آمدند امام حسین (علیه السلام) رفت بیرون، باز در بیرون رفتنش به چند تا اصل را مراعات کرد، نکته‌های مدیریتی اینجاست؛ ۱- روز رفت، روز هشتم، می‌توانست شب برود که کسی او را نبیند. ۲- از وسط جمعیت رفت تا ببینند او را که کجا می‌رود، می‌توانست از آن پشت‌ها برود. ۳- کاروان راه انداخت، با قافله رفت، چون اگر یک نفر سوار اسب باشد برود نمی‌فهمند اما وقتی کاروان می‌رود می‌گویند کجا؟ ۴- سوار شد، اگر پیاده باشد مشخص نیست. ۵- هر کجا هم

ایجاد سؤال می‌کردند ما داریم می‌آئیم شما چرا می‌روید، سخنرانی و افشاگری می‌کرد. مگر خبر ندارید معاویه رفته یزید به همچنین شخصی. اگر رهبر مسلمان‌ها یزید باشد باید فاتحه اسلام را خواند «و علی الاسلام السلام» خیلی شعار قشنگی است. چنا شعار دارد امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «مثلی» ای را همه مسلمان‌ها حفظ کنند. شعار ۲ کلمه‌ای است. «مثلی لا- بیایع مثله». نگفت «انا لا- بیایع یزید» اگر این را می‌گفت: می‌گفتند اون پسر پیامبر است یک وظیفه شخصی دارد. نگفت من فرمود مثل من یعنی شما هم اگر خون حسین درست باشد، کسی که مثل حسین باشد، نباید بیعت کند با کسی که مثل یزید باشد. نگفت من با یزید تا بگویند قصه شخصی است. فرمود مثل من با او. ممکن است یزید نباشد ولی مثل او همیشه هست. آدم‌های هرزه‌ای که مثل یزیدند و آدم‌های حزب الهی که مثل امام حسین اند. حزب الهی زیر بار هرزه نباید برود «مثلی لا بیایع مثله» یعنی قصه مکتب است، قصه شخص نیست که بگویم من زیر بار او نمی‌روم. حالا افشاگری امام حسین (علیه السلام) علیه یزیدروز رفت از وسط رفت، کاروان راه انداخت سوار شد، افشاگری می‌کرد به مردم هم می‌گفت: از ایرانی؟ سلام ایرانی‌ها را برسان بگو من حسینم بیعت نمی‌کنم، از مصر، از عراق، به همه مسلمان‌ها گفت از هر بلادی هستید بگوئید من پسر فاطمه هستم زیر بار او نمی‌روم شما هم نروید، هر کس در جناح مثل من است زیر بار مثل یزید نباید برود به عنوان خبر دست اول حاجی‌ها برگشتند، هر حاجی توی محلش می‌نشست می‌گفتند خبر تازه، می‌گفت خبر تازه اینکه اول روزی که همه حاجی‌ها آمدند امام حسین (علیه السلام) رفت، این‌ها خیلی مهم است. بین آقا یک سؤال: من الان حریف شما نمی‌شوم ماشاءالله شما چند صد تا دانشجو هستید من هم یک طلبه مسئله زور باشد با یک نفر هم نمی‌توانم کتک کاری کنم، اما می‌توانم عمامه‌ام را بردارم بدون عمامه بروم توی خیابان، آقای قرائتی چرا؟ این‌ها، ای خدا، یعنی می‌توانم با برداشتن عمامه همه را علیه شما بشورانم، گاهی وقت‌ها این‌ها فوت و فن است. امام خمینی (ره) از این فوت و فن‌ها برای انقلاب استفاده کرد. یک مرتبه فرمود، شما یادتان نمی‌آید فرمود: مسجدها تعطیل، بابا نماز جماعت مستحب است نه تعطیل می‌خواست هی ولوله بیاندازد یک شب نیمه شعبان بود فرمود امسال کسی چراغانی هم نکند زمان شاه، نیمه شعبان، چراغانی هم نکنید، از هر ایجاد موجی علیه رژیم استفاده می‌کرد. خیلی مهم است. هشتم، روز هشتم، از وسط جمعیت، کاروان سواره، سخنرانی، ایجاد موج است وقتی حاجی‌ها برگشتند، این حاجی سخنران این منطقه شد، منطقه روشن شد و این حاجی آن مسجد روشن شد، خلاصه آقا، تا حاجی‌ها برگشتند همه فهمیدند که خط حسین با خط یزید از هم جداست یکی طرفدار عصمت و تقواست و یکی عصمت و تقوا. اصلاً پدرش معاویه روی منبر نشست. توی کتابهای شیعه و سنی هست که اصلاً من کار ندارم شما می‌خواهید نماز بخوانید یا نخوانید من می‌خواهم حکومت کنم مردم دودمان بنی امیه را حالا شناختند خوب بعد ۱۲۵ روز کجا رفت روز هشتم، برویم کربلا برای اینکه از کوفه نامه آمده، نامه‌های کوفه ۱۲۰۰۰ تا بیا اینجا شنیده‌ایم شما رفته‌ای کربلا، مکه شما بیا ما مردم کوفه هستیم پدرت هم اینجا پایتختش بود بیا قدرت، نیرو، اسلحه، امکانات می‌دهیم و کودتا می‌کنیم و رژیم. نامه‌های زیادی آمد که امام (علیه السلام) مسلم را فرستاد که قصه‌اش را شنیده‌اید بعد امام حسین (علیه السلام) دارد می‌رود کوفه، وقتی می‌رود کوفه، وقتی می‌رود کوفه، باز اینجا مدیریت امام حسین (علیه السلام) را ببینید همراهی امام سجاد و حضرت زینب در کربلا دو تا خبرنگار با خودش برد. یکی مرد، امام زین العابدین (علیه السلام) و یکی زن حضرت زینب (سلام الله علیها) یک چهل، پنجاه تا ضبط و صوت با خودش برد بچه‌های کوچولو آمدند با چشم‌های خود فیلم برداری کردند با گوشه‌هایشان حرف‌ها را ضبط کردند هر بچه کوچولو می‌گفتند تو کربلا بودی، تا می‌گفت بودم و دیدم و شنیدم، روضه خوانی می‌شد، این بچه‌ها را برد آنجا پر بشوند یک مهر کوچک هم با خودش برد علی اصغر که این مهر گرچه کوچک است ولی به نامه بزرگ ارزش می‌دهد که فردا نگویند بابا دو نفر بودند سر سلطنت دعوا کردند علی اصغر چه گناهی داشت، با اینکه کوچک است، مهر کوچک است اما نامه را بهش ارزش می‌دهد. وقتی هم می‌رود نامه، نامه‌ها، به این منطقه می‌دهد دارم می‌روم کربلا بیائید. سؤال: امام حسین (علیه السلام) که می‌داند شهید می‌شود حالا چهار تا هم از شهر و روستا بیایند یا نیایند چون قامت ما برای غرق است در

کم و زیاد او چه فرق است ما که، آب چه از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی. امام حسین (علیه السلام) شهید می شود حالا چهار تا بیایند یا نیابند. جواب: فایده اش این است که نامه می نویسیم خود نامه چهار فایده دارد؛ ۱- نامه اتمام حجت می کند چون توی نامه می گفت شما این نامه را توی مسجد برای مردم بخوان یا به مردم بگو که قصه چیست. نامه دست آدم سرشناسی می آمد آن طرف این نامه را مردم، این نامه خودش افشاگری بود. ۲- یا این نامه می آمد یا نمی آمد اگر نمی آمد اتمام حجت می شد که نگویند ما نمی دانستیم اگر می آمد یا شهید می شد یا شهید نمی شد، اگر شهید می شد دودمان و اهل آن شهر علیه شهیدشان، به نفع شهیدشان علیه رژیم، اگر از این شهر و بخش یک نفر شهید می شد اگر شهید می شد مردم آن منطقه علیه رژیم کودتا می کردند اگر هم شهید نمی شد باز یک خبرنگار به خبرنگارها اضافه می شد. این همه اش اصول مدیریت است خیلی مهم است یک رژیمی که ۵۰ سال است منحرف شده امام حسین (علیه السلام) می خواهد چند ماهه مسیر پنجاه ساله را ببیند چقدر باید از نظر برنامه ریزی و از نظر فوت و فن کارها باید حکیم باشد و خیلی باید مدیر باشد که بتواند چند ماهه با یک روش مسیر ۵۰ ساله را برگرداند خیلی هنر است. نامه می نوشت، یک نمی آمد اتمام حجت بود، دو می آمد شهید می شد مردم داد می زدند، سر می آمد شهید نمی شد یک خبرنگار به خبرنگارها، همه اش فوت و فن است، شد. رفتند در کربلا، ماجرای کربلا را می شنوید ایام عاشورا خونها ریخته شد. حالا ماجرای کربلا زبانم نمی گردد هم می فهمم هم نمی فهمم نمی دونم بگویم یا نگویم. قرآن دارد تعریف اسماعیل را می کند می گوید وقتی پدرش ابراهیم به اسماعیل گفت خدا، گفته خون تو ریخته بشود ذبح کنم تو را، فرمود: «یا ابت افعل ما تؤمر» پدر آنچه را خدا امر کرده انجام بده عشق به شهادت خداوند این آیه را نقل می کند برای زنده باد اسماعیل که اسماعیل به قدری خوب است که وقتی پدرش گفت بناست کشته بشوی گفت بابا جون انجام بده آنچه را بهت گفته اند، نترس، خونم را حاضرم، ولی حضرت قاسم نگفت انجام بده گفت: مرگ از غسل شیرین تر است. این خیلی مهم است. اگر خدا اسماعیل را تجلیل می کند چقدر ما باید تجلیل کنیم از حضرت قاسم، کربلا به چیزهایی دارد که. یه وقت مکه به من گفتند که سمینار زن گذاشته ایم. گفتم والله سمینار زن می خواهد چه کار کند همین سعی بین صفا و مرده سمینار زن است. یک زن کنیز، دو سه هزار سال پیش اینجا دویده، به همه پولدارهای تاریخ می گوید بیائید به جای این زن، بدوید که اگر یک زن ایثار کرد من نامش را تاریخ نمی گذارم گم بشود. خیلی مهم است ولی بالاخره وقتی حضرت هاجر دوید آب زمزم پیدا شد. برای طفل مکه آب پیدا شد اما برای طفل کربلا آب پیدا نشد. ماجرا شد خونها ریخته شد اینها بردند در کوفه. بچرخانند تا بگویند اگر کسی با حکومت مخالفت کند دچار چنین سرنوشتی می شود. اینها در کوفه سخنرانی کردند مردم کوفه هیچانی شدند رفتند در شام هیچانی شدند اجمالاً این اسارتها هم باعث شد که اینها سخنرانی کردند، کنار خرابه، توی کاخ امام سجاد (علیه السلام) با پسر یزید چند دقیقه خصوصی صحبت کرد یه مرتبه پسر یزید تا باباش آمد گفت: خاک توی سرت کند تو حسین را کشتی، یزید رفت سمت خانم. آن ور پرده خانم یزید گفت خاک توی سرت کند. یعنی زینب کبری زن یزید را علیه یزید شورانید، امام زین العابدین (علیه السلام) پسر یزید را علیه او. اصلش اینها مواد منفجره بودند. قرآن می گوید من مواد منفجره هستم. یه آیه داریم که قرآن می گوید من دینامیت هستم «لو انزلنا هذا؛ القرآن علی جبل» اگر قرآن بر کوه نازل می شد تکه تکه می شود، یعنی من مواد منفجره هستم این اهلیت امام حسین (علیه السلام) تمام رژیم بنی امیه را مثل دینامیت با سخنرانیها. انقلاب فرهنگی بود شمشیر نبود و اما سخنرانی، اسارت، شهادت، مظلومیت، قداست، عدالت، وفا، ایثار، کمالاتی که در کربلا، کربلا نیست نمایشگاه تمام کمالات استوفاداری حضرت ابوالفضل به امام حسین (علیه السلام) حالا روز تاسوعاست بحث را گوش می دهید. ابوالفضل (علیه السلام) وفادار بود قرآن می دانید در تعریف ابراهیم می گوید: «الذی وفی» وفادار بود. اگر خدا به وفای ابراهیم می گوید «وفی» ابوالفضل (علیه السلام) هم وفادار بود. عصر تاسوعا یک ورقه آوردند گفتند تو فامیل. یکی از فامیل های شمری. بیا این طرف هستند کسانی که یک نامه از اروپا، آمریکا می آید. بیا اینطرف. و خیلی از جوانها گول می خورند. دهنشان پر از آب می شود. یعنی خیلی که بعضی. یک نامه آمد که

ابوالفضل را بخرند. فرمود: من از حسین جدا بشوم؟ وفای ابوالفضل. قرآن راجع به وفا می‌گوید: ابراهیم «الذی وفی» اگر وفای ابراهیم مورد ستایش است وفای ابوالفضل هم مورد ستایش است. خوب بس است در جلسات عزاداری کنید انشاءالله نماز عاشورا با شکوه برقرار شود. عزاداری‌ها را با گناه قاطی نکند. خواهرهای عزیز دستتان درد نکند که به هر حال شماها هم کمک می‌کنید اما نگذارید عزاداری امام حسین (علیه السلام) با گناه قاطی شود. اگر عقب هیئت راه می‌روید با یک قیافه‌ای راه بروید که حضرت زهرا (سلام الله علیها) عقب هیئت راه می‌رود و. اگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) عقب هیئت راه برود چه جوری راه می‌رود. شما دختر زهرا هستید همه دخترها دختر زهرا هستند. اصلاً همه ما بابایمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. در دعای ندبه داریم «انا و علی ابوا هذه الامه» پیامبر فرمود: من پدر شما هستم، هر جوانی بابایش پیامبر است. اصلاً ما بچه ابراهیم (علیه السلام) هستیم «ملئه ایکم ابراهیم» قرآن می‌گوید: شما فرزندان ابراهیم هستید. دختران ما فرزندان حضرت زهرا هستند. جوری عقب هیئت راه بروید که اگر حضرت زهرا هم بود این رقمی راه می‌رفت و جوان‌های ما هم اینچنین باشند. «السلام علیک یا ابوالفضل» - مداح عزیزمان چند دقیقه‌ای ما را به فیض می‌رسانند. «یا کاشف الكرب عن وجه الحسین اکشف کروبنا بحق اخیک الحسین» چشمم از اشک پر و مشک من از آب تھی است جگرم غرق به خون و تنم از آب تھی است گفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش پر ز خون آب بود چشم من از آب تھی است بروی اسب قیامم، بروی خاک سجود این نماز ره عشق است ز آداب تھی است جان من می‌برد این آب که از مشک چکید کشتی‌ام غرق در آبی که ز گرداب تھی است حسین جانم، عزیز فاطمه؛ هرچه بخت من سرگشته به خواب است حسین دیده اصغر لب تشنه ات از خواب تھی است دست و مشک و علم لازمه هر لقاست دست عباس تو از این همه اسباب تھی است دست‌ها از بدن جدا شد اما هنوز فریاد می‌زند: «والله ان قطعتموا یمینی - انی احامی ابداً عن دینی» من دست از حسین بر نمی‌دارم. آقایی که یک عمر مؤدب پیشگاه امام حسین (علیه السلام) زانو زده. صدای و لحن و بیان او دائم می‌گوید: سیدی، مولای، نمی‌دونم چه شد یه وقت فریادش بلند شد: «یا ابا ادرک احاک» حسین جان دیگه برادرت را دریاب، امان، امان، با چه حالی سیدالشهدا آمد نمی‌دانم، اما همینکه بالای سر عباس رسید سر برادر را بر روی زانو گذاشت چشم باز کرد آقای من دو خواهش از شما دارم، این تیر را از چشمم بیرون بیاور، حسین جان خون را از مقابل دیدگانم پاک کن. داداش بگذار یه بار دیگه صورتت را بینم. عده‌ای می‌گویند فرمود: حسین من تا زنده‌ام مرا به خیمه‌ها مبر، از بچه‌ها خجالت می‌کشم. گرچه امام حسین با شتاب و عجله آمد اما وقتی برمی‌گردد یک دست به عنان ذوالجناح یه دست به کمر گرفت، عمود خیمه عباس را کشید. «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتي». خدایا؛ تو را به ابوالفضل قسمت می‌دهیم همینطور که او وفادار بود ما را نسبت به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت به قرآن و شهدا و امام خمینی (ره) انقلاب ما را هم وفادار قرار بده. خدایا آنهایی که بی وفایی می‌کنند اگر قابلند هدایت، ولی آنها که خیانت می‌کنند دستشان را قطع بفرما. خدایا ایمان کامل، بدن سالم، فکر بلند، نیت خالص، علم مفید، رزق حلال، اولاد صالح، عزت دنیا و آخرت به همه امت اسلام و ما مرحمت بفرما. خدایا طاغوت‌های جان یکی پس از دیگری در هم بشکن. خدایا توطئه‌ها خنثی، توطئه گران نااهل نابود بفرما. خدایا تو را به حق محمد و آل محمد شر اشرار را به خصوص آمریکا و اسرائیل و هر صاحب شری که کاری جز شر رساندن به مستضعفین ندارد شرشان را به خودشان و انواع نکبت‌ها و بدبختی‌ها را نثارشان بفرما. خدایا زیارت با معرفت کربلا نصیب ما بفرما. خدایا ما را از عزاداران واقعی قرار بده. نماز ظهر عاشورا را باشکوه خوب انجام بدهید نمازها یادگاری است. «والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

<http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=۴۱۹۰۰&QurId=۶۴>

یکی از جنایاتی که یزید مرتکب شد، اسارت زنان و کودکان امام حسین (ع) و یارانش بود. در اسلام نه تنها اسارت زنان مسلمان جایز نیست، بلکه اسارت مردان مسلمان هم تا آن زمان اتفاق نیفتاده بود. این روش اما در حکومت اموی زیر پا گذاشته شد و حرمت و کرامت زنان و مردان مسلمان محفوظ نماند. در جنگ‌هایی که در صدر اسلام، در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) رخ داد هیچ زن مسلمانی به اسارت برده نشد و مردان مسلمان نیز اسیر نگردیدند. در جنگ جمل سر کرده آن یکی از زنان پیامبر (ص) بود؛ اما پس از شکست به مدینه بازگردانده شد. برای اولین بار این سنت در زمان معاویه زیر پا گذاشته شد، «بسرین ارطاء» تعدادی از زنان مسلمان را در یمن به اسارت برد؛ اما اوج فضاخت را یزید به نمایش گذاشت و خانواده‌های امام حسین (ع) و یارانش را پس از شهادت در بدترین شرایط ممکن به اسارت برد. تمام سعی یزیدیان تشدید اهانت‌ها، تحقیرها و آزار و اذیت اسیران خاندان پیامبر (ص) بود. تا کنون در تاریخ بشریت بسیار کم اتفاق افتاده که زنان اسیر را همراه با سرهای بریده عزیزان شان بر سر نیزه شهر به شهر بگردانند، در حالیکه در خشونت‌بارترین جنگ‌ها و غیر انسانی‌ترین برخوردهایی که در جهان رخ داده است، چنین وقاحتی را نسبت به زنان و اسیران مرتکب نشده‌اند. پیش از آنکه حقوق بشر در جامعه انسان‌ها رایج شود، در بسیاری از جنگ‌ها و نزاع‌ها حرمت زنان و کودکان پاس داشته می‌شد، اما عوامل حکومت یزید در رفتار خود با اسیران نشان دادند که بویی از انسانیت نبرده بودند. یکی از عوامل رسوایی یزید، بر خورد غیر انسانی با اسیران بود. او با خیال خام خود می‌پنداشت که با نشان دادن وضعیت رقت بار اهل بیت امام حسین (ع) میان مردم رعب و وحشت ایجاد می‌گردد و کسی توان مخالفت با دستگاه حکومت یزید را در خود نمی‌بیند؛ اما همین شیوه‌های رفتاری و شجاعت در پیام‌رسانی حضرت زینب (س) و دیگر اسیران، یزیدیان را رسوا کرد و لکه‌نگی از او در چهره تاریخ برجای گذاشت. وظایف حضرت زینب (س) از روزی که کاروان امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه حرکت کرد تا به کربلا رسید، بر مسئولیت‌ها و مصیبت‌های حضرت زینب (س) روز به روز افزوده می‌شد، پس از شهادت امام حسین (ع) حماسه خونین عاشورا به پایان رسید، شهیدان آرام و غرقه بخون در آفتاب داغ روی ریگ‌های تفتیده کربلا آر میدند، اکنون سنگین‌ترین وظیفه و مسئولیت حضرت زینب (س) آغاز شده بود. سر نوشت یک «نهضت» که عمری جاودانه دارد، بدست یک زن سپرده شده بود، او اکنون با همه مصیبت‌ها بی که دارد باید بزرگترین مسئولیت را در شرایط بحرانی اسارت به انجام برساند، خون‌های پاک مقدسی که دشت کربلا را رنگین کرد، به یک حماسه تبدیل شده بود. این حماسه یک پیام داشت که هدف و آرمان نهضت عاشورا را بیان می‌کرد؛ پیامی که به یک پیام‌رسان نیاز داشت، تا هدف نهضت و حماسه عاشورا را بیان کند و پیام‌رسان چنین آرمان و هدف جاودانه، حضرت زینب (س) بود. طبیعی است که در چنین شرایط بحرانی، شخصیتی غیر از حضرت زینب نمی‌توانست، از عهده چنین مسئولیت بزرگ برآید، به همین دلیل است که حضرت زینب بزرگترین الگو و نمونه برای زنان مسلمان در مشارکت و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به حساب می‌رود. آنان با الگو پذیری از چنین شخصیتی می‌توانند گام به عرصه فعالیت‌های سیاسی بگذارند و از چهره انقلابی حضرت زینب (س) مشروعیت کسب کنند. حتا کسانی که زنان را ناقص‌العقل، ترسو و گرفتار هیجان می‌دانند و دلیل می‌آورند که زنان به خاطر این ویژگی‌ها نمی‌توانند پا به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بگذارند، نیز بر شجاعت، درایت، سیاست، صبر، استقامت، بردباری، سخنوری، علم، دانایی و... حضرت زینب اعتراف دارند. امام حسین (ع) حضرت زینب (س) را وصی خود قرار داده و مسئولیت کاروان اسیران را بعد از خود بدوش حضرت زینب (س) گذاشت، این خود می‌تواند دلیل روشنی باشد برای مشروعیت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان مسلمان در جامعه. حضرت زینب (س) دو وظیفه اساسی را بعد از شهادت امام حسین (ع) به عهده داشت، یکی «مدیریت کاروان اسیران» بود و دیگری «پیام‌رسانی نهضت عاشورا» و دنبال کردن اهداف آن قیام خونین. الف: مدیریت کاروان‌شاید سخت‌ترین دوران مدیریت حضرت زینب (س) زمانی بود که یزیدیان خیمه‌گاه امام حسین (ع) را به آتش کشیدند زینب (س) در آن شرایط بحرانی در «تل زینبیه» رفت و عمر سعد را ندا داد که برای غارت خیمه‌ها، لحظه‌ای درنگ نکنند، تا زنان اهل حرم اموال، لباسها زیورآلات خود را،

در آورده یک جا گرد آورند تا یزیدیان به یغما ببرند. او با این تدبیر زنان و کودکان را از دست درازی سپاه یزید، نجات بخشید. در تاریکی شب هنگامیکه خیام امام حسین (ع) آتش گرفت و کودکان از ترس هر طرف می‌دویدند، امام سجاد (ع)، از تب با خود می‌پیچید و در گوشه خیمه افتاده بود، هر انسان دیگری غیر از حضرت زینب (س) خود را گم می‌کرد و نمی‌توانست چاره‌ای برای بحران بیاندیشد. گویا او همه مصیبت‌ها و داغ‌هایش را فراموش کرده بود که این چنین فعال در صحنه حاضر بود، از یک سو سعی داشت امام سجاد را از شعله‌های آتش نجات دهد، از سوی دیگر به طرف کودکان فراری در آن تاریکی شب می‌دوید، تا گم نشوند، به راستی که حضرت زینب (س) در آن شب ماتم و اندوه، به خوبی توانست زنان و کودکان را سرپرستی کنند و آنان را گرد هم آورند. فردای آن روز باید کاروان اسیران حرکت می‌کرد. زینب (س) با نیرو و توان علوی که داشت همه‌اسیران را بر اشتران سوار کرد تا دست‌نا‌محرم به سوی آنان دراز نشود، هنگامی که کاروان حرکت کرد، زینب (س) به عمر سعد گفت ما را از قتلگاه عبور بده تا اسیران با شهیدان وداع کنند. کاروان اسیران وقتی به قتلگاه رسیدند، هر کس خود را بر بالین عزیزان‌شان انداختند. در چنین شرایطی نیز حضرت زینب از مسئولیت خود غافل نیست، در عین حالیکه مشغول وداع و عزاداری با برادران، پسران و برادر زادگان بود، وضعیت جسمانی حضرت سجاد (ع) را هم زیر نظر داشت؛ زیرا وقتی چشم حضرت سجاد (ع) به اجساد پاره پاره و غرقه به خون پدر، برادران، عمو و عموزادگان افتاد، حالش منقلب شد و رنگش سفید گشت و به رعشه افتاد، زینب (س) بیدرنگ خود را به حضرت سجاد (ع) رساند، در حالیکه خود کوهی از غم در سینه داشت حضرت سجاد (ع) را دلداری داد، از او خواست تا صبر پیشه کند، و گفت: ای یادگار جد، پدر و برادرانم، چرا نا‌راحت هستی و جان خود را در معرض نابودی قرار داده‌ای، سوگند به خدا این مصیبت‌ها را جد و پدرت به ما خبر داده‌اند و ما در انتظار چنین روزی بودیم... افرادی خواهند آمد و این بدن‌های پاره پاره شده را جمع خواهند کرد و به خاک خواهند سپرد، در این سرزمین برای پدرت نشانه‌ای نصب خواهد شد که گذشت قرن‌ها آن را محو نخواهد کرد. (۱) کورت فریشلر نویسنده آلمانی کتاب امام حسین و ایران می‌نویسند: «زینب با همه اینها مسئولیت اداره امور اسیران را داشت، قبل از آنکه در محاضر برای سخنرانی حاضر شود، همه کودکان را دقت می‌کرد که گم نشوند. خود غذای کودکان را می‌داد و تطبیق می‌کرد تا احدی از کودکان بی‌غذا نماند و بعضی اوقات حتی یک لقمه برای خود او نمی‌ماند.» (۲) زینب با شجاعت، درایت و هیبت علوی که داشت هرگز اجازه نداد رنج اسارت آنان را از پای در آورند و روحیه خود را در برابر دشمن ببازند و از خودشان ذلت و زبونی نشان بدهند، حفظ روحیه اسیران، بزرگترین حربه‌ای بود که یزیدیان زمان را رسوا کرد و پرده از جنایات آنان برداشت. زینب (س) با آرامش و شکوهی خاص، در انتهای صف اسیران راه می‌پیمود، کاروان اسیران سپیده دم دوازدهم محرم به کوفه رسیدند، عمر سعد دستور داده بود تا سرهای شهیدان، زودتر به کوفه برسد و در میدان عمومی شهر نصب گردد، ابن زیاد نیز دستور داده بود کوفه را تزیین کنند و جشن و سرور برپا کنند. مردم در خیابان‌های کوفه جمع شده بودند، کاروان اسیران وارد کوفه شدند، در چنین وضعیتی، یکی از کوفیان از روی ترحم نان و خرما برای اسیران آورد، حضرت ام‌کلثوم (دختر حضرت علی (ع)) که یکی دیگر از مراقبان و مدیران کاروان اسیر بود، فریادزد، صدقه بر ما حرام است، ما از خاندان پیامبریم، نان و خرما را از دست بچه گرفت و به زمین انداخت، چنین عکس‌العملی در عین حالیکه پیام عاشورا، را به مردم می‌رساند، چهره یزید را رسوا می‌کرد، حضرت زینب (س) و ام‌کلثوم می‌خواستند اسیران همچنان سرافراز باشند و از خود سستی نشان ندهند، روحیه آزاد منشی‌شان را در عین سختی‌ها و گرسنگی‌های اسارت حفظ کنند. وقتی اسیران را نزد ابن زیاد در «دارالاماره» آوردند، او مست از باده پیروزی، با زینب (س) به مشاجره پرداخت وقتی در برابر شجاعت و سخنوری زینب (س) سرافکنده شد، فوراً متوجه امام سجاد (ع) گردید که در غل و زنجیر میان تب و درد با خود می‌پیچید. ابن زیاد پرسید: نام تو چیست؟ امام سجاد (ع) پاسخ داد: علی بن حسین. ابن زیاد در تعجب شد و پرسید: آیا علی بن حسین را خدا نکشت؟ امام سجاد (ع) لحظه‌ای سکوت کرد، سپس پاسخ داد آن جوان رعنا که در کربلا به شهادت رسید، برادرم علی بود که مردم او را کشتند. ابن

زیاد دوباره گفت: خدا او را کشت. امام سجاده (ع) باز هم لحظه‌ای درنگ کرد و سپس این دو آیه را تلاوت کرد: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۳) خداوند در وقت مرگ هر کس را می‌میراند. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۴) هیچ کس نمی‌تواند بمیرد مگر به اذن خدا. ابن زیاد که در برابر منطلق امام سجاده (ع) نیز سر افکنده شده بود، فریاد زد: به خدا تو از همان ها هستی! وای بر تو! سپس به اطرافیانش نظر انداخت و گفت: ببینید، به سن رشد رسیده من او را مرد می‌شمارم، ببرید او را بکشید (۵) حضرت زینب (س) اینجا نیز از وظیفه سرپرستی و مدیریتی که به عهده او گذاشته شده است، غافل نیست، پس از آنکه جان برادرزاده‌اش را به خطر دید، فوراً به طرف امام سجاده (ع) دوید او را در آغوش گرفت و فریاد بر آورد: ای ابن زیاد از ما دست بردار، مگر از خون ما سیر نشده‌ای؟ مگر کسی از ما به جای نهاده‌ای؟ ترا به خدا اگر خواستی او را بکشی، مرا نیز با او بکش. در این لحظه امام سجاده (ع) نیز فریاد زد: ای ابن زیاد اگر میان تو و این زنان خویشاوندی است، یک مرد پرهیز کار را با آنها بفرست که مسلمان و در سفر همراه آنان باشند. در این هنگام ابن زیاد لحظه‌ای درنگ کرد، سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: شگفت از خویشاوندی، سوگند به خدا که خوش دارد اگر این پسر را بکشم، او را نیز با وی بکشم، پسر را واگذارید تا با زنان همراه باشد. (۶) در شام نیز پس از آنکه حضرت زینب (س) با سخنانش یزید را شرمند ساخت یکی از شامیان که در مجلس یزید نشسته بود، نگاهی به فاطمه بنت الحسین انداخت و از یزید خواست تا فاطمه را به عنوان کنیز به او ببخشد، دختر امام حسین ترسید و خود را به عمه‌اش زینب رساند و گفت، یتیم که شدم، کنیز هم بشوم، زینب (س) از جا برخاست و به یزید و آن مرد شامی پرخاش کرد و گفت: دروغ گفتی، به خدا قسم، نه تو توان چنین کاری را داری و نه یزید. یزید بر آشفت و گفت: به خدا قسم می‌توانم اگر بخواهم. زینب (س) در پاسخ گفت: والله نتوانی، خدا چنین قدرتی به تو نداده است. (۷) یکی از مصیبت‌هایی که بعد از اسارت حضرت زینب (س) را رنج می‌داد و فراموش نمی‌کرد، مرگ «رقیه» دختر امام حسین (ع) در خرابه شام بود، او که خود را مسئول اسیران می‌دانست از دست دادن رقیه در اسارت برایش بسیار دردناک بود و بارها از آن یاد می‌کرد. «رقیه» دختر شیرین‌زبانی بود که توجه همه را به خود جلب می‌کرد، او که سه یا چهار سال بیشتر نداشت، شهادت پدرش امام حسین (ع) و رنج‌های اسارت سخت بر روح و روان او اثر گذاشته بود، در شبی که رقیه را در خرابه شام دفن می‌کردند ام‌کلثوم از همه بیشتر بی‌قراری می‌کرد، از او علت بی‌قراری را پرسیدند، گفت: شب گذشته رقیه در سینه من بود، بیدار شدم دیدم که او به شدت گریه می‌کند، و آرام نمی‌گیرد، گفتم عمه جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر می‌باشد؟ مگر اینها ما را مسلمان نمی‌دانند که آب و نان به ما نمی‌دهند؟ هنگامی که حضرت زینب (س) پس از اسارت به مدینه باز گشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت نزد زینب (س) آمدند، زینب (س) حوادث جانسوز کربلا، کوفه و شام را برای آنها بیان می‌کرد و آنها می‌گریستند، تا اینکه به یاد رقیه افتاد و فرمود: اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام کمرم را خم و موهایم را سفید کرد. (۸)

کادرسازی امام سجاده (ع)، سیاستی مدبرانه

کادرسازی امام سجاده (ع)، سیاستی مدبرانه

رضا وطن دوست- پژوهشگر اشاره: دوره امامت امام سجاده (ع) دوره‌ای خاص و منحصر به فرد بود، زیرا در آن زمان، شرایط به لحاظ وجود برخی مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، به گونه‌ای رقم خورده بود که آن دوره را از دوره دیگر امامان معصوم متمایز کرده بود؛ بدیهی است که این شرایط مدیریتی ممتاز و متمایز از دیگر دوره‌ها می‌طلبید. در این مجال به مناسبت سالروز شهادت آن امام بزرگوار، نخست به گوشه‌ای از این ویژگی‌ها می‌پردازیم و سپس به نوع مدیریت آن حضرت به اقتضای شرایط زمانه اشاره می‌کنیم. هر یک از امامان معصوم با توجه به وجود شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی، وظایف خاص به خود داشتند. آن چه ائمه را ملزم به این وظایف می‌کرد، منصب امامت بود که از سوی خداوند بزرگ به آنان تفویض شده بود، براساس همین

عهد الهی بود که آنان یک لحظه در انجام وظایف خود کوتاهی نکردند. گاهی موقعیت و شرایط حاکم بر آن زمان اقتضا می کرد که امامی مانند حضرت علی(ع)، در عین حال که در مواجهه با لغزش های زمامداران ساکت نبود و در اجرای حدود الهی چشم پوشی نداشت، در حفظ وحدت بکوشد و برای رسیدن به این هدف، با مخالفان خود کنار بیاید و گاهی شرایط به گونه ای بود که امامی دیگر مانند امام حسن(ع) افزون بر تاکید بر سیره پدر و جدش، با تدبیر مدبرانه، از وقوع اختلاف شدید و درگیری های نظامی با سپاه معاویه که جامعه اسلامی را تهدید می کرد و جان مسلمانان و صحابه را به خطر می انداخت، جلوگیری کند. هر چند امام حسین(ع) در بخش اعظم دوره امامت خود، در موقعیتی مانند دوره پدر و برادرش قرار داشت اما این موقعیت در زمان حاکمیت یزید به گونه ای رقم خورد که اگر آن حضرت در آن شرایط ساکت می نشست، شیوه زاده معاویه که همراه با میگساری و انواع فجور بود، جایگزین سیره نبوی و پدرش علی می شد. از این جهت، وظیفه الهی آن حضرت ایجاب می کرد تا برای احیای سنت پیامبر اکرم، موضعی دیگر اتخاذ کند و به شیوه یزید و خاندان اموی که برخلاف سنت نبوی بود، خط بطلان بکشد و به اسلام روحی تازه و حیاتی ابدی ببخشد و آن را از انفعال در برابر بد مسلکی های دیگر حکام بعدی حفظ کند. پس از شهادت امام حسین و عهده دار شدن امامت توسط امام سجاد(ع)، دوره ای جدید برای اسلام، امامت و امت اسلامی پیش آمد که در تاریخ اسلام و در طول دوران ۲۵۰ ساله امامت، سخت ترین و بدترین دوره رقم خورده است. توجه دادن به برخی از شرایط حاد و حاکم بر آن دوره، این ادعا را آفتابی می کند. (۱) تحریف عقاید یکی از تلاش های ناشایست حکام بنی امیه، تحریف عقاید مردم بود. آنان پس از شهادت امام حسین(ع)، تلاش زیادی کردند تا مسئله خلافت را اصل و بر هر چیزی وحی بر نبوت مقدم بدانند. آنان برای اثبات این حقیقت تلخ، کوشیدند نقش نبوت را تا حد نامه رسانی تنزل دهند و به مردم بقبولانند که پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) دوره نبوت سپری شده است و اکنون که دوران خلافت است، این خلیفه است که تصمیم می گیرد و آن گونه که او صلاح بداند، جامعه اسلامی را مدیریت می کند. یکی دیگر از موارد تحریف عقاید که خاندان بنی امیه به آن دامن زدند، ترویج عقیده جبرگرایی در میان مردم بود تا بدین وسیله کارهای زشت و حاکمیت خود را منتسب به خدا بدانند و به مردم بقبولانند، این که آنان بر دشمن خود فایق آمده و قدرت را در دست دارند، مطابق با مشیت و خواست خداست و از این کار، برای سکوت مردم و پذیرش خلافت نتیجه گرفته و می گفتند: هر کس با خلافت این خاندان اموی مخالفت کند، در حقیقت با خدا و مشیت او مخالفت کرده است. (۲) حاکمیت استبداد خاندان بنی امیه، پس از پیروزی در حادثه کربلا، آن چنان مغرور قدرت شدند که بی درنگ هر صدایی را که به مخالفت بلند می شد خفه و هر مخالفی را سخت مجازات می کردند و از پا در می آوردند. نمونه زیر از جمله این حقیقت تلخ است که می گویند: آن گاه که مردی از پای سخنان عبدالملک مروان، به پاخواست و به سخنان سخیف او اعتراض کرد، او بی درنگ دستور داد تا وی را از مجلس بیرون ببرند اعدامش کنند و سپس برای تهدید و عبرت دیگران، با تمام غرور گفت: هیچ کس حق امر و نهی مرا ندارد و هر کس با من مخالفت کند و حتی به تقوای الهی و ادارم کند گردش را خواهم زد «لایامرنی احد بتقوی الله الا ضربت عنقه» (۳) وجود علمای درباری هر چند حکام بنی امیه، بر مسند قدرت تکیه داشتند و به هیچ کس اجازه مخالفت نمی دادند و هر مخالفی را ظالمانه سرکوب می کردند، اما به این حقیقت که اعتبار چندانی در میان توده مردم ندارند واقف بودند، از این رو برای پیام دادن به مردم و همراه کردن آنان با سیاست های شیطانی خود، از وجود برخی علمای سوء همچون زهری ها پل می ساختند و برای سکوت و متقاعد کردن مردم، از وجود این علمای دنیازده و خودفروخته استفاده ابزاری می کردند و با مردم رابطه برقرار می کردند و پیام می دادند. (۴) گسترش ارتداد و تردید پس از حادثه تلخ کربلا شرایطی حاد پیش آمد که بسیاری از مردم حتی پیروان امامت، در امامت و اعتقادات حقه خود دچار نوعی تردید شدند و با خود می گفتند: اگر راه امام حسین(ع) حق بود و امامت او به تایید خدا بود، خداوند وی را در برابر دشمنش یاری می کرد، برخی آن چنان تحت تاثیر تبلیغات خاندان بنی امیه و پیامدهای حادثه کربلا واقع شدند که حتی دچار نوعی ارتداد شدند، این که در برخی تواریخ آمده است که اکثر مردم به جز چند

نفر مرتد شدند مخصوص این زمان است. ۵) عدم وجود امنیتیکی از مشکلاتی که بر سر راه امام سجاد و اهداف مقدس آن حضرت بود، عدم وجود امنیت در جامعه و تهدید آن حضرت از سوی ماموران حکومتی بود، وقتی شرایط به گونه ای رقم خورده است که حادثه کربلا به وجود می آید و امام حسین (ع) که در باور همه، فرزند پیامبر اکرم (ص) است، به شهادت می رسد و آب از آب تکان نمی خورد، آیا در این شرایط امام سجاد (ع) می تواند به راحتی در جامعه و در میان مردم رفت و آمد کند و به خوبی از عهده وظایف خویش برآید؟ کادرسازی توسط امام سجاد بعد از حادثه تلخ کربلا، امر مقدس امامت بر عهده امام سجاد نهاده شد و مسئولیتی بس سنگین متوجه او شد اما وجود انبوه مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در درون جامعه اسلامی، بر سر راه آن حضرت وجود داشت که وی را از انجام وظایف محوله باز می داشت، زیرا که نه زمینه ای برای حضور آن حضرت در میان مردم فراهم بود و نه شرایطی برای قیام وی علیه امویان آماده بود. این جا بود که آن حضرت با تدبیری الهی و فطانتی که ویژه این خاندان است، اقدام به کادرسازی و ساختن نیرو کرد که موارد زیر نمونه هایی از این سیاست مدبرانه امام است. الف: تربیت فرزندان شرایط زمانه که امام سجاد (ع) را وادار به عزلت و خانه نشینی کرده بود و مانع از حضور او در میان مردم بود، امام را بر آن داشت تا در طول دوران ۳۵ ساله امامت خود، به تربیت فرزندان در حوزه های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی پردازد، بخشی از اهداف آن حضرت در تربیت فرزندان، در وجود امام محمد باقر (ع) تجلی یافت، موفقیت امام سجاد (ع) در این باره همین بس که گفته شده است: بنیان گذار فقه شیعه امام باقر (ع) است و فرزندش امام صادق (ع) مکتب فقهی وی را تکمیل کرد و بخشی از اهداف مقدس آن امام در این باره، در وجود فرزند دیگرش زید که مردی جسور و با غیرت بود تبلور یافت، او که افسری شجاع و سربازی جان بر کف بود آن چنان در عرصه نظامی ظاهر گشت که لرزه به اندام حکام جور انداخت و سرانجام در زمان حکومت هشام بن عبدالملک در یک درگیری جانانه با حاکم کوفه به افتخار شهادت نایل آمد. ب: تربیت شاگردانیکی از سیاست های امام سجاد در نیروسازی، تربیت شاگردانی زبردست هم چون: ابو حمزه ثمالی، یحیی بن ام طویل، مفضل بن عمر، محمد بن مسلم و امثال آن ها بود، آن حضرت با این سیاست خردمندانه خود توانست از وجود این شاگردان که هر کدام نقشی جانانه در میان مردم و شهرهای دور و نزدیک ایفا کردند استفاده کند و پیام خود را، به عمق اجتماع و گوش مخالفان و موافقان برساند. ج: تربیت بردگان و آزاد کردن آنان یکی دیگر از سیاست های امام سجاد (ع) در خصوص کادرسازی، خرید بردگان و آزاد کردن آنان پس از تربیت کافی آنان بود، آنان که در محضر آن امام دوره می دیدند و تربیت لازم را در ابعاد مختلف به کمال می رساندند، پس از آزاد شدن، به دیار خود می رفتند و مانند بلندگو صدای آن امام را به گوش شیفتگان حق در اقصی نقاط عالم می رساندند. در این جا که سخن از آزادی بردگان توسط آن امام به میان آمد، شایسته است به چگونگی تربیت بردگان توسط آن حضرت و به چند ویژگی در این باره اشاره کنیم. ۱. آن امام برای رسیدن به هدف مقدس خود، بردگانی فراوان می خرید و آنان را پس از یک سال آزاد می کرد. ۲. آن حضرت مانند دیگران با بردگان خود برخورد نمی کرد، بلکه آنان را فرزند خود می دانست و همواره آنان را «یابنی» صدا می زد. ۳. هرگز در هنگام صرف غذا سفره خویش را جدا و دور از بردگان پهن نمی کرد بلکه با آنان بر یک سفره حاضر می شد و با آنان غذا تناول می کرد. ۴. امام همواره برای بردگان خود احترام قائل بود و شخصیت آنان را تکریم می کرد، از این رو اگر آنان دچار نوعی خطا و لغزش می شدند هرگز آنان را به گناهشان تنبیه نمی کرد. ۵. رویه امام این بود آن گاه که بردگان خویش را آزاد می کرد، نخست لوازم اولیه زندگی را برای آنان فراهم می آورد و سپس آنان را آزاد می کرد. ۶. امام که همواره آزادی بردگانش را در دستور کار خود داشت، تنها در مناسبت های مذهبی به این کار اقدام می کرد، گاهی برخی را در شب عید فطر آزاد می کرد و گاهی برخی را با خود در سفر زیارت خانه خدا همراه می ساخت و برای انجام مناسک حج محرم می کرد و آن گاه که در شب عید قربان، دستور حرکت به مشعر الحرام می داد، برخی را در راه خدا آزاد می کرد.

مدیریت مساجد

مجید رضا طیرانی - محسن پیشقدم

مقدمه: انسان همیشه در طول تاریخ برای کسب معرفت و شناخت خدا همواره ازدومنیع بهره برده است یکی وحی و حجت ظاهری است که خداوند به واسطه پیامبران و از طرق کتب آسمانی انسان را با حقایق پیدا و نهان آشنا کرده است و منبع دیگر عقل و حجت باطنی است که آدمی از راه دقت در پدیده های طبیعی و تلاش فکری و تجربی به کسب معرفت و دانش نائل شده است برای این اساس پیامبران نقش اساسی هدایت انسان را بر عهده داشته اند و این هدایت و روشنگری به گونه های مختلف استوار گشته است که اساس دین مقدس اسلام بر توحید و یگانه پرستی بنیان نهاده شده است و در همه دستورات اعتقادی، اخلاقی و عملی آن توحید تجلی یافته است به همین جهت مساجد بعنوان جایگاه ارتباط و انس خداوند ارزش والایی یافته است و در ابعاد و شئون مختلف زندگی امت اسلامی نقش آفرین گشته است و مسجد اصلی ترین پایگاه دین، اخلاق و معنویت و برترین مکان تقویت ایمان و عالی ترین مرکز کسب آگاهی و بصیرت و والاترین کانون احیاء و تقویت اندیشه و فرهنگ ناب اسلامی و مقدس ترین مکان تربیت و پرورش انسان های وارسته گشته است و مسجد رامی توان از منظرهای مختلف مورد توجه و بررسی قرار داد ولی از دید مدیریتی که مورد نظر ماست مسجد مجموعه ای مقدس و کانونی چند منظوره و گستردگی بسیار زیاد و عمومی فراگیر دارد که تک تک آحاد امت اسلامی را با تنوع و تفاوت بسیار زیاد به خود جلب نموده است و برای مدیریت یک مرکز و مجموعه ای بدین گستردگی باید نخست اهداف ماموریت و کارکردهای آن را بخوبی شناخت و بر اساس آن اهداف به تدوین برنامه های هدف مند و اجرایی پرداخت و از تمامی ظرفیت های مساجد بهره برداری نمود تا اهداف اصلی و اصیل آن مرکز که همانا خواست خدا و رسولش می باشد تحقق یابد انشا... طیرانی -

پیشقدمتاریخچه دانش مدیریت انسان از اولین روزهای خلقت خود، با اداره امور فردی و گروهی سروکار داشته است و با معنا و مفهوم مدیریت همراه بوده است گفته شده که برای اولین بار مردم چین بود که در حدود ۱۱۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، به صورت سازمان یافته، چهار وظیفه مدیریتی یعنی برنامه ریزی، سازماندهی، رهبری و کنترل را تجربه کرده اند بعد از آنان ایرانیان، مدیریت را با تجربیات و نگرش های خود آزمودند. در حدود سال های ۳۵۰ تا ۴۵۰ قبل از میلاد، یونانیان مدیریت را به عنوان یک هنر متمایز، تشخیص داده و رویکردی علمی را برای آن ابداع نمودند و در آغاز قرن بیستم، مدیریت به عنوان یک رشته علمی، تخصصی و دانشگاهی به صورت رسمی مطرح شد و از آن پس تاکنون، تحول و تکامل بسیار و درخور توجهی یافته است. پس از انقلاب صنعتی در غرب و ایجاد کارگاه های بی شمار و توسعه و رشد کارخانه های عظیم تولیدی، همچنین با تولد سازمانهای جدید اجتماعی، نقش مدیریت در افزایش بهره وری باعث شد مباحث مربوط به مدیریت اهمیت بیشتری یابد و پژوهشهای گسترده ای در مورد آن انجام پذیرد و بدین صورت نظریه های متفاوتی پیرامون مدیریت طرح و در مقام عمل، به اجرا گذاشته شد. در دوران معاصر نیز «مدیریت» و نقش آن در بهبود و نتایج حاصله از هر تلاش و کوشش، مورد توجه بیشتر و ویژه ای قرار گرفته است و هم اینک مدیریت به مثابه یک علم و فن در ردیف سایر علوم بشری به خوبی درخشیده است و همه ساله نظریات جدیدتری در مسایل مختلف این فن، در سطح جهان مطرح، بررسی و نقد می گردد. ضرورت و اهمیت فراگیری علم مدیریت از دیرباز نقش و اهمیت مدیریت در پیشرفت امور و نیل به اهداف روشن بوده است، اما اینک در سایه ی پیشرفتهای علمی و صنعتی، این واقعیت برای همکاران روشنتر شده است. با عنایت به سیره و توصیه های پیامبر و امامان معصوم که امور فرهنگی، تعلیم و تربیت، مسایل سیاسی و اجرایی، اجتماعی و حتی اقتصادی همه و همه باید به گونه ای سازماندهی و مدیریت شوند که بشر را به هدف آفرینش نزدیکتر سازند و زمینه ی خودشناسی، خداشناسی، و حرکت در مدار رضای خداوند را برای انسان فراهم آورند، مدیریت یک تکلیف و مسئولیت دینی است، بر اساس روایاتی که از پیامبر نقل شده اگر سه نفر در جایی با هم زندگی می کنند و یا با هم برای انجام کاری مسافرت می کنند باید یکی

از میان خود را به عنوان مسئول برگزینند. پژوهش ها نشان داده است که مدیریت با برنامه ریزی، نظارت، کنترل و سایر فعالیت های دیگر، منابع مختلف را در جهت هدف به حرکت در می آورد، بدین رو اگر مدیریت منطقی و درست، بر جهت دهی و به کارگیری مناسب امکانات و نیروها حاکم نباشد، همه یا بخش عمده ای از منابع هدیر می رود و در واقع، تنها با مدیریت صحیح است که ساماندهی، هماهنگی و همکاری، نقش فزاینده ای به خود می گیرید. برخی مدیریت را یک خصوصیت ذاتی و عده ای آن را یک علم و دانش نظری و بعضی آن را مهارت علمی و هنری دانسته اند و پاره ای از افراد، آن را نوعی عمل دانسته اند که انجام دادنی است نه صرفاً دانستن، و برخی آن را یک روش عمل دانسته اند که انجام دادنی است نه صرفاً دانستن، و برخی آن را یک روش برای نیل به مقصود می دانند، ولی به نظرمی رسد، مدیریت هم دانش است هم مهارت و هنر، هم علم است و هم عمل و هم روش، هم آموختنی و دانستن است هم انجام دادنی به هر حال آنچه مسلم است، حتی اگر مدیریت یک گزینه، خصوصیت و توانایی ذاتی نیز باشد می توان می باید، آن را با آموزش های علمی و تمرین های علمی لازم، افزایش داد. مدیریت همچون دانش های دیگر، دارای اصول و روش هایی است که فراگیری و به کار بستن آن، مدیر را در انجام مسئولیت صحیح خویش یاری خواهد نمود. با عنایت به ماموریت، اهداف و مسئولیت های والا، ابعاد و کارکردهای مختلف و گوناگون مسجد که آن را به صورت مرکزی چند منظوره در آورده است، مدیریت مسجد کار ساده و آسانی نیست و نیاز به آشنایی با اصول، مبانی روش و تکنیک های مدیریت دارد. بعلاوه اکنون در عصر نیاز و بازگشت بشر به سوی معنویت و با توجه به دوران توسعه و سازندگی کشورمان به عنوان ام القرا و الگوی جهان اسلام، با عنایت به لزوم روزافزون شدن نقش مساجد در هدایت امت اسلامی، باید کارکردهای مساجد با مدیریتی آگاه، بصیر، شجاع، و آشنا به ابزار و تکنیک های مدیریت، احیا شده و با جاذبه های معنوی و به کارگیری روشهای علمی، هدایتگر نسل جوان و آیندگان باشند. تعریف و شناخت واژه مدیریت لغت شناسان واژه «مدیریت» را صفت فاعلی برگرفته از مصدر «وبن» (اداره = قوام، نظام، و تولید و رهبری کردن) و به معنای کسی که کاری را اداره می کند، اداره کننده کاری یا موسسه ای، گرداننده و چرخاننده دانسته اند. در اصطلاح برای مدیریت تعاریف گوناگونی ارائه شده است که به برخی از آنها اشاره می گردد: ۱- مدیریت، یعنی اداره کردن امور یک سازمان ۲- مدیریت، یعنی هنر انجام امور به وسیله دیگران ۳- مدیریت، علم و هنر هماهنگی کوششها و مساعی اعضای یک سازمان و استفاده از منابع، برای نیل به اهداف معین می باشد. ۴- مدیریت، یعنی انجام وظایف برنامه ریزی، سازماندهی، هماهنگی، ارتباط و هدایت. ۵- مدیریت، یعنی انجام وظایف و ایفای نقش های رهبری سازمان، منبع اطلاعاتی و عامل تصمیم گیری و روابط با سایر سازمان ها. ۶- مدیریت، یعنی فرایند برنامه ریزی، سازماندهی، نظارت و کنترل، انگیزش، ارتباطات، هدایت و تصمیم گیری که هماهنگی و نیل به هدف ها را میسر می سازد و مدیران برای انجام وظایف خود، آن را دنبال می کنند. ۷- مدیریت، فرآیند کار کردن با دیگران و از طریق دیگران و استفاده کارآمد از منابع محدود برای تحقق اثربخش اهداف سازمان است. ۸- مدیریت، هماهنگی همه منابع و امکانات از طریق فرآیندهای برنامه ریزی، سازماندهی، هدایت و کنترل است به طوری که اهداف تعیین شده تحقق یابد. ۹- مدیریت، فرآیند اجتماعی، برنامه ریزی، سازماندهی، کارگزینی، هدایت، هماهنگی و کنترل در راستای تعیین و فایق شدن به اهداف سازمانی در یک محیط پویا می باشد. گفتنی است تعریف های بسیار دیگری نیز از مدیریت ارائه شده است که برای رعایت اختصار از آوردن همه آنها صرف نظر می شود. همانطور که در تعاریف فوق ملاحظه فرمودید، برای یک مدیر همواره ماموریت و اهداف مشخصی مطرح است که باید برای نیل به آنها، نیروی انسانی، امکانات و تجهیزات موجود را با حداکثر سرعت ممکن از بهترین و کوتاهترین راه، منسجم و رهبری نماید بدینسان مدیریت یعنی: «اداره نمودن یک مجموعه از طریق برنامه ریزی و سازماندهی نیروی انسانی، امکانات و تجهیزات موجود برای رسیدن به اهداف معین» آری تعاریف فوق برخلاف ظاهر گوناگون خود، مدیریت را سامان داده امور مربوط به پرسنل، تجهیزات، تسهیلات، و به عبارت دیگر مهندسی نیروی انسانی و تجهیزات و قرار دادن هر یک از کارکنان در جایگاه خود و کاربرد تجهیزات در جای خود برای دستیابی به اهداف معین

شناسانده اند. همانطور که می‌دانید هر سازمان دارای دو نوع نیروی انسانی است: ۱- نیروهای ستادی یا نیروهای برنامه ریزی؛ ۲- نیروهای صفی یا عوامل اجرایی. همچنین هر سازمان دارای امکانات و تجهیزات و اموال و سرمایه‌های مختلفی است که مدیر باید با شناخت و ارزیابی صحیح از توانایی‌های افراد، آنان را در پست‌های سازمانی متناسب، به کار گیرد و امکانات، تجهیزات و تسهیلات را متناسب با اهداف سازمان، در محل و جایگاه مناسب و لازم خود قرار داده و صرف نماید. بر این اساس، مدیریت، نوعی علم، فن، هنر و توانایی است که برای نیل به اهداف سازمانی، افراد و امکانات را با ظرفیت کامل و با سرعت هر چه بیشتر، سازماندهی و بسیج نموده، به کار گیرد. مدیریت اسلامی مدیریت در فرهنگ‌های گوناگون دیدگاه‌های مدیریتی، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر پیدامیکند. پیروزی برخورداری نیست، بلکه در بستر اندیشه و فرهنگ‌های گوناگون دیدگاه‌های مدیریتی، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر پیدامیکند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ایده‌ی «مدیریت اسلامی» علاوه بر استفاده از دانش، ابزار و تکنیک‌های علمی مدیریت، نکات جدیدی همچون بصیرت و بینش الهی، سلوک اخلاقی و معنوی، در نظر گرفتن اهداف والای انسانی، مدنظر قرار دادن جهت‌گیری‌های کلی و شیوه‌های اجرایی خاصی را در برابر مدیران قرار می‌دهد تا با استفاده از آن بتوانند با قلبی سلیم، عزمی راسخ تخصص علمی و تعهد مکتبی، به شرف خدمت به جامعه‌ی اسلامی نایل گردند و به مقام والای رضایت و قرب حق تعالی دست یابند. ایده‌ی مدیریت اسلامی از چشمه‌سار زلال قرآن کریم، نهج البلاغه و سنت و سیره‌ی پیامبر و امام معصوم خوشه برمی‌گیرد و در نظام ارزشی مکتب حیات بخش اسلام، رشد و بالندگی می‌یابد. گفتنی است آیات قرآن، سنت و سیره، سرشار از مطالب فراوانی پیرامون اهداف، انگیزه، شرایط مدیران، اصول و شیوه‌های مدیریت است که می‌باید آنها را استخراج، تدوین و آرایه نمود. به همین جهت افزون بر تعاریف عمومی که درباره مدیریت آرایه شده است، برخی «مدیریت اسلامی» را گونه‌ای خاص از مدیریت دانسته، و مدیریت اسلامی را به شکل‌های زیر تعریف کرده‌اند: ۱- مدیریت هنر و علم به کارگیری صحیح افراد و امکانات در جهت وصول به اهداف سازمانی است به نحوی که با موازین شرع مغایرت نداشته باشد. ۲- فعالیت‌هایی که زمینه‌ی رشد انسان به سوی الله را فراهم نماید و مطابق کتاب و سنت و سیره و روش پیامبر و امامان معصوم و علوم و فنون و تجارب بشری جهت رسیدن به اهداف یک نظام یا سازمان در ابعاد مختلف، همانند یک محور و مدار و قطب عمل کند، مدیریت اسلامی است. در این تعریف که اهداف الهی، سیاست کاربرد نیروی انسانی، همچنین جهت‌گیری فعالیت‌های سازمانی و نقش مدیر در نیل به اهداف با توجه به مبانی اسلامی مشخص شده است اصلی‌ترین جهت‌گیری کلی مدیریت، تلاش و حرکت بر اساس هدف خلقت و علت آفرینش جهان و انسان یعنی زمینه‌سازی برای حرکت به سوی الله معرفی شده است و بر انطباق شیوه‌های مدیریتی با آموزه‌های قرآن کریم و سنت معصومین و تجارب علمی و تکنیک‌های فنی بشری به عنوان یک ضرورت رهگشا تاکید شده است و مدیر به عنوان مدار و محور هر حرکت صحیح، منظم و سازمان یافته شناخته شده است. به همین جهت جهان هستی و به ویژه کره‌ی زمین به عنوان جایگاه ارتباط و انس انسان با خداوند، ارزشی والا یافته است و می‌بایست با مدیریتی شایسته، همه ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان از ارتباط و پیوند عمیق با حضرت حق برخوردار گردد و امور به گونه‌ای سازمان یابد که انسان بتواند به سیر الی الله پردازد و به وصال حق و مقام قرب نایل گردد. بر این اساس مدیریت اسلامی دارای اصول و مبانی خاصی به شرح ذیل است: اصل خدامحوری، اصل ارزش‌مداری، اصل توکل بر خدا، اصل خودسازی، اصل کسب و رضایت خداوند، اصل ادای تکلیف، اصل آخرت‌گرایی، اصل ولایت‌مداری، اصل عدالت و رزی، اصل خیرخواهی، اصل حفظ حرمت و کرامت انسانی، اصل حفظ و استفاده درست از بیت المال، اصل رعایت حقوق دیگران، اصل توجه به محرومین، اصل حفظ عزت نفس، اصل اعتماد به نفس، اصل تواضع و فروتنی، اصل صداقت و راستی، اصل انطباق گفتار و عمل اصل ساده زیستی، اصل وفاداری، اصل امانت‌داری، اصل رازداری، مسجد از دیدگاه قرآن و احادیث اهل بیت ۱- اهمیت و فضیلت مسجد از دیدگاه قرآن سنت و سیره‌ی ائمه معصومین (ع) ۱- مساجد، خانه‌های خدادار روی زمین: ان فی التوراه مکتوبا: ان بیوتی فی الارض المساجد، فطوبی لمن تطهر فی بیته ثم زار بی بیته و حق علی المزور ان

یکرم الزائر» خداوند متعال می فرماید: در تورات نوشته شده است که: مسجدها خانه های من در زمینند، خوشای برای کسی که خود را در خانه اش پاک و تمیز کند و سپس در خانه ی من به زیارت می یاید و حق زائر این است که میزبان او را محترم شمارد» امام صادق (ع) در بیان فلسفه تعظیم مساجد می فرماید: «انما امر بتعظیم المساجد لانها بیوت الله فی الارض» همانا به تعظیم و بزرگداشت مساجد امر شده است، زیرا مساجد خانه های خدا در روی زمین هستند» ۲- مساجد، ستارگان زمین: «در حدیث قدسی آمده است: «الان بیوتی فی الارض المساجد، تصنی لاهل السما كما ترضی النجوم لاهل الارض». «همانا مساجد خانه های من در روی زمینند همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند مساجد نیز برای اهل آسمان درخشش دارند» ۳- «بیوتی فی الارض المساجد ترضی لاهل السما كما ترضی النجوم لاهل الارض الاطوبی لمن کانت المساجد بیوته الاطوبی لمن ترضا فی بیته ثم زارنی فی بیتی» «خانه های من در روی زمین مساجدند همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند مساجد نیز برای اهل آسمان می درخشند خوشای برای کسانی که مساجد را همچون خانه خود فرض کنند خوشای برای کسانی که در خانه هایشان وضو سازند سپس مراد در خانه ام زیارت کنند» ۴- مساجد، بهترین مکان: «قال رسول الله (ص) خیر البقاع المساجد» «بهترین مکانها مساجدند» «رسول خدا (ص) به جبرئیل فرمود: یا جبرئیل ای البقاع احب الی الله عز وجل؟ قال: المساجد». «ای جبرئیل بهترین و محبوبترین مکان نزد خداوند چه مکانی است؟ جبرئیل گفت: مساجد» ۵- مساجد، جایگاه پیامبران: در روایات آمده است «المساجد مجالس الانبیاء». (مساجد جایگاه پیامبران است) ۶- مساجد، خانه های متقین: «قال رسول الله (ص): المساجد بیوت المتقین» «مساجد، خانه های متقین و پرهیزکاران است» مساجد، پایگاه مومنین: «قال رسول الله (ص): ان المومن مجلسه مسجده» «رسول گرامی (ص) اسلام فرمود: مجلس مومن مسجد است». در حدیث دیگری رسول گرامی (ص) اسلام فرموده است: «المسجد بیت کل مومن». «مسجد خانه ی هر انسان مومن است» ۷- مساجد: بستان بهشتی: «قال رسول الله (ص) ریاض الجنة المساجد» «مسجد ها، باغها و بستانهای بهشتی اند» ۸- بقا مساجد در قیامت: «قال رسول الله (ص) تذهب الارضون کلها یوم القیامه الا المساجد فانها تنضم بعضها ال بعض» «در روز قیامت همه زمین ها از بین می روند مگر مساجد که پیوند به هم باقی می مانند» ۹- مساجد در ردیف قرآن و عترت: «قال رسول الله (ص) من احب الله فلیحب الی من احب الی فلیحب عترتی انی تارک فیکم الثقلین» «کتاب الله و عترتی و من احب عترتی فلیحب القرآن و من احب القرآن فلیحب المساجد فانها افیه الله و ابنته اذن فی رفعها و بارک فیها» «هر کس خدا را دوست داشته باشد، باید مرادوست بدارد و هر کس مرادوست بدارد عترت و خاندان مرادوست بدارد، من کتاب قرآن و عترتم را در میان شما باقی گذاشتم و هر کس خاندان مرادوست بدارد باید قرآن را دوست بدارد و هر کس قرآن را دوست دارد باید مساجد را دوست بدارد زیرا مساجد بناهای الهی هستند که خداوند اذن داده که بلند و مرتفع گردند و دارای خیر و برکت باشند» ۱۰- مساجد، انوار الهی: «قال رسول الله (ص) المساجد انوار الله» مساجد ها نور الهی هستند» ۱۱- مساجد، بازار آخرت: «قال رسول الله (ص): المساجد سوق من اسواق الاخره قراها المغفرة و تحفتها الجنة». «مساجد بازاری از بازارهای آخرتند: آموزش و بخشش از وسایل پذیرایی در آنها است و تحفه و هدیه ی آنها بهشت است» ۱۲- فلسفه ی تعظیم مساجد: «قال امام الصادق (ع): اتدری یا یونس لم عظم الله تعالی حق المساجد وانزل هذه الایه، «کانت اليهود والنصارى اذا دخلوا کنا نسهم اشركوا بالله تعالی فامر الله سبحانه نبیه ان یوحى الله تعالی فیها ویعبده» امام صادق (ع): «ای یونس آیا میدانی که چرا خداوند حق مساجد را بزرگ داشته است؟ و آیه «مساجد از آن خداست پس هیچ کس را با خدا نخوانید» را نازل فرموده است؟ زیرا یهود و نصاری وقتی که داخل کلیساهای خود می شدند به خداوند سبحان شرک می ورزیدند پس خداوند سبحان به پیامبرش فرمود که در مساجد خداوند متعال را به یگانگی و یکتایی بخوانند و تنها او را پرستش کنند» ۱- اهمیت بنای مسجد پاداش ویژه بانیان مسجد در قیامت: «قال رسول الله (ص): من بنى مسجدا ولو کمقحص قطاه بنى الله له بیتا فی الجنة» «هر کس مسجدی بنا کند اگر چه به اندازه ی لانه ی مرغی باشد خداوند متعال از برای او خانه ای در بهشت بنا کند» امام صادق (ع) نیز فرمود: «من بنى مسجد ا بنى الله له بیتا فی الجنة» «هر کس مسجدی بنا کند خدای متعالی برای او خانه ای در بهشت

بنا کند» رسول خدا (ص) در حدیث دیگری، می فرماید: من بنی الله مسجدا بنی الله له قصر فی الجنة «هر کس برای خدا مسجدی بسازد خداوند متعال برایش قصری در بهشت بنا کند» با آن حضرت در کلامی دیگر پاداش ویژه بنا کنندگان مسجد فرموده است: من بنی مسجد ا فی الدنیا اعطا الله لكل شبر منه اوبلکل ذراع منه مسیره اربعین الف عام مدینه من ذهب وقصه ودر ویاقوت وزمرد وزبرجد ولولو» «هر کس در دنیا مسجدی بنا کند خداوند در برابر هر وجب یا هر ذراع آن مسیر چهل هزار سال شهر از طلا نقره در یا قوت زمرد وزبرجد و مروارید به او عطا فرماید» ۲- بنا کنندگان مساجد مانع نزول عذاب الهی: قال الصادق (ص) ان الله اذرادان یصیب اهل الارض بعذاب قال: لولا الذین بتحابون فی و یعمرون مساجدی و یستغفرون بالاسحار لولا هم لانزلت عذابی» امام صادق (ص): «چون خداوند متعالی خواسته باشد اهل یک آبادی را در اثر نافرمانی عذاب کند و بیند در میان آنان سه تن مسلمان واقعی است خطاب فرماید» ای گناهکاران و کسانی که از فرمانهای من سر بر تافته اید اگر در میان شما مومنانی نبودند که یکدیگر را دوست داشته باشند و مساجد مرا آباد کنند و در سحر گاهان از خوف و خشیت من استغفار کنند عذابم را بر شما فرود می آوردم» ۳- «آباد کنندگان خانه های خدا خانواده ی الهی هستند» مقام منزلت اهل مسجد ۱- توجه ویژه خداوند به اهل مسجد در قیامت «قال رسول الله (ص) سبعة یظلمهم الله فی ظلّه الا ظله: امام عادل و شاب نشا فی عباده الله عز وجل و رجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه» «هفت گروه در قیامت مورد توجه و لطف خداوند متعال قرار میگیرند: امام عادل و جوانی که از عبادت خداوند عز وجل شاداب شود شخصی که وقتی از مسجد خارج شود تازمان برگشت توجه اش به مسجد باشد» ۲- خانه بهشتی پاداش اهل مسجد: قال رسول الله (ص): من کان القرآن خدیثه و المسجد بینه بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة» «کسی که کلام و ذکرش قرائت قرآن باشد و مسجد خانه اش خداوند متعال خانه ای در بهشت برایش مهیامی سازد» ۳- اهل مسجد محبوبترین افراد نزد خداوند: «قال رسول الله (ص) خیر البقاع المساجد و احبهم الی الله اولهم دخولا- و آخرهم خروجا منها» «بهترین مکانها در روی زمین مساجد هستند و محبوبترین افراد نزد خداوند کسی است که اول داخل مسجد شود و دیرتر از همه مسجد خارج گردد» ۴- ضمانت خداوند از اهل مسجد: «قال رسول الله (ص) «من کانت المساجد بینه ضمن الله له بالروح و الراحه و الجواز علی الصراط» «هر کس مسجد خانه اش باشد خداوند آسایش و آرامش و عبور از صراط را برای او ضمانت می کند. چارت تشکیلاتی مساجد زندگی انسانها از آن جهت که یک زندگی اجتماعی است، از واحدهای مختلفی تشکیل شده که ما، هر یک از آنها را ارکانهای نظام اجتماعی می نامیم و هر سازمان، مجموعه مرکبی است از واحدهای جزئی که هر یک عهده دار انجام کاری معین است. هر یک از سازمانهای اجتماعی، چه کوچک و چه بزرگ، چه ساده و چه پیچیده، دارای اهداف و کارکردها و سیستمی هستند که بوسیله آن، اجتماع بشری را به چرخش در آورده و یکی از نیازهای جامعه را بر آورده می سازند. به دیگر سخن در هر جامعه برای انجام وظایف خاصی و رسیدن به اهداف معینی یک سازمان بوجود می آید این سازمان برای انجام مسئولیت خویش، دارای سیستم و کارکرد مخصوص به خود می باشد. و در جامعه اسلامی، هر مسجد یک سازمان منسجم معنوی است. و دارای اهداف، کارکرد و سیستمی مخصوص به خود می باشد. و باید به شکل صحیح مدیریت شود تا بتواند نقش اصلی خود را بخوبی ایفا نماید. مسجد تشکیلات و سازمانی، الهی و مردمی است که با مدیریت معنوی و نفوذ کلمه امام جماعت و با حضور توده مردم، سازماندهی می شود. به همین جهت ارتباط بین مدیر آن با کارگزاران و نمازگزاران- اداری، خشک، بی روح و رسمی نیست و البته نباید باشد. بلکه عامل اصلی پذیرش مسئولیت و حضور نمازگزاران، همچنین انسجام، نظم و اجرای دقیق رهنمودهای امام جماعت، انگیزه های معنوی است. ویژگی های منحصر به فرد مسجد، سازمان مسجد را بصورت یک سازمان خاص و ویژه در آورده است. این سازمان همانند دیگر نهادهای اجتماعی به دلیل ضرورت های زندگی جدید، ایجاد نشده است. بلکه ریشه در فطرت و نهاد خداجوی آدمی دارد و به عنوان اولین مرکز اجتماعی سیاسی، از صدر اسلام تا کنون در میان امت اسلامی نقش مهم و محوری، ایفا نموده است. البته این ویژگی ها موجب نشده است تا سازمان و تشکیلات یکسانی در همه جا شکل بگیرد بلکه به دلیل کارکرد های گوناگون مساجد، تشکیلاتی که فعلاً در استانها

و شهرهای مختلف ایران و جهان موجود است شکل یکسانی ندارد. در این فصل، سازمان مسجد و امام جماعت، هیئت امناء، خادم و پایگاه مقاومت بسیج به صورت پیشنهادی ارائه می‌گردد. این سازمان علاوه بر ساده بودن، حفظ قداست و معنویت و تناسب با کارکرد، با احتراز جدی از اداری شدن روابط در جهت نظم بخشیدن به امور و نهادینه ساختن مدیریت مساجد، تنظیم شده است. با عنایت به اهمیت، حساسیت و جایگاه والای مسجد، تشکیل نهاد یا سازمان مساجد، تحت اشراف و نظارت مستقیم مقام ولایت ضرورت دارد. وضعیت موجود مساجد از نظر ساخت و ساز، امام جماعت، هیئت امناء، خادم، نظافت و بهداشت، برنامه های فرهنگی آموزشی، از یک سو و انجام کارهای موازی از طرف دستگاه های اجرایی و نهادهای مختلف که هر یک خود را مسئول اصلی امور مساجد می‌پندارند، و توزیع نامناسب بودجه های تخصیصی از سوی دیگر، ضرورت تشکیل نهاد یا سازمان مساجد را پیش از پیش متجلی ساخته است. بر این اساس پیشنهاد می‌شود کانونهای فرهنگی مساجد، وزارت ارشاد اسلامی، بخش مساجد سازمان اوقاف و امور خیریه، قسمت مساجد سازمان تبلیغات اسلامی، و مرکز رسیدگی به امور مساجد در سازمان امور مساجد ادغام و انجام امور مربوط به مساجد، متمرکز گردد. یکی از وظایف نهاد فوق، آن است که امام جماعت را گزینش نموده و منصوب نماید. با عنایت به دیدگاه فوق، چارت تشکیلاتی ذیل تنظیم و بر اساس آن، امام جماعت، مدیریت مسجد را بر عهده دارد و هیئت امناء به عنوان شورای مشورتی و مسئول امور اجرایی مسجد، وظایف خویش را تحت اشراف و نظارت امام جماعت انجام می‌دهند. پایگاه بسیج اگرچه از نظر سلسله مراتب فرماندهی بطور مستقیم زیر نظر نیروی مقاومت می‌باشد ولی باید با هماهنگی کامل با امام جماعت عمل نماید و در برابر امام جماعت بصورت غیر مستقیم مسئولیت دارد. خادم نیز بطور مستقیم در برابر هیئت امناء و بصورت غیر مستقیم در برابر امام جماعت مسئولیت خواهد داشت. بر این اساس، امام جماعت با اعمال مدیریت صحیح در مسجد و نظارت بر حسن اجرای امور مختلف آن، می‌بایست نقش خویش را بخوبی ایفا نماید. عدم توجه به نقش محوری امام جماعت یا وجود موانع در برابر اعمال مدیریت وی، موجب از هم گسستگی نظام مسجد و به هم ریختگی امور آن خواهد شد. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: افضل الناس فی المسجد الامام ثم الموذن ثم من علی یمین الامام. در مسجد، برترین امام است و بعد از او موذن، سپس آن کسی که بر سمت راست امام نماز می‌گذارد. «چارت تشکیلاتی مسجد» اصول و شیوه های مدیریت بر مساجد مدیریت همچون دانش های دیگر دارای اصول و روشهایی است که فراگیری و به کار بستن آن، مدیران انجام مسئولیت صحیح خویش یاری خواهد نمود. لذا اصولی که می‌توان آنها را از آیات، روایات و سیره اهل بیت استفاده نمود ارائه می‌گردد امید آنکه در ارتقاء و تعالی بیشتر مدیریت مساجد مفید باشد. اصل اول: شناخت وظایف و اهداف: اولین وظیفه هر مدیر آن است که به طور دقیق از حوزه مسئولیت و شرح وظایف و اختیارات خویش آگاهی پیدا کند و رسالت و اهدافی که برای دستیابی به آنها، باید تلاش و کوشش نماید به تفصیل بشناسد. شناخت اجمالی یا دانستن کلیات برای اداره یک سازمان، کفایت نمی‌کند. بر این اساس، مدیر باید با تسلط کامل، بر جزئیات، اهداف و وظایف، مسئولیت خود را شناخته و با بصیرت کامل عمل کند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لاتزیده سرعه السیر الا بعدا) یعنی هر کس بدون بصیرت و آگاهی عمل کند مانند کسی است که بیراهه می‌رود هر چه شتاب کند از هدف دورتر می‌شود. بر این اساس امام جماعت باید بر رسالت خطیر و نقش و وظیفه خویش کاملاً واقف باشد. اصل دوم: جمع آوری اطلاعات و شناخت محیط: از آنجا که داشتن آمار و اطلاعات لازم نقش مهمی در برنامه ریزی تصمیم گیری و انتخاب روش مدیریت دارد دومین وظیفه یک مدیر آن است که آمار و اطلاعات لازم را از منابع مختلف جمع آوری نماید. مدیر باید از بودجه، امکانات، نیروی انسانی، برنامه های اجراء شده قبلی، بطور کامل اطلاع پیدا نماید. از آنجا که مدیریت صحیح مستلزم آگاه بودن از کلیه عوامل موثر در آن سازمان است هر مدیر باید برای شناخت سه دسته از عوامل کوشش نماید: ۱- عوامل خارجی: یعنی عواملی که از خارج سازمان، بر تصمیم گیریه و افراد سازمان موثر است و می‌تواند فعالیت‌های سازمانی را تغییر دهد. ۲- عوامل داخلی: یعنی تأثیرات اعضا و کارکنان آن سازمان بر روی محیط و بازده سازمان است به عبارت دیگر روابط افراد در یک سازمان بر روی

محیط و بازدهی آن سازمان اثر می گذارد. مابین تأثیرات راعوامل داخلی می نامیم، مدیر لایق آنست که بخوبی از این روابط اطلاع پیدامی کند. ۳- عوامل محیطی: یعنی شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که بطور خود آگاه یا ناخود آگاه بر افراد و اعضاء سازمان اثر می گذارد. که مدیر باید از آنها مطلع باشد تا بتواند با توجه به آنها، تصمیمات مقتضی را اتخاذ نماید. بر این اساس امام جماعت باید از همه امور مسجد، فعالیت هیئت امناء بسیج، معتمدین محل، مدارس و مراکز علمی فرهنگی و تفریحی محدوده مسجد، همچنین شرایط فرهنگی آن منطقه اطلاع کامل داشته باشد. و عوامل موثر در مسجد، محل و منطقه را بخوبی بشناسد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (قدرتم اقطع) ابتدا هر کاری را با هر چیز را اندازه گیری کن آنگاه تصمیم بگیر. اصل سوم: طرح و برنامه ریزی: برای انجام هر کار باید پس از آگاهی از مسئولیت، جمع آوری اطلاعات و سنجش و ارزیابی عوامل، فکرو اندیشه را با کار انداخت و با عنایت به همه جوانب، برنامه ریزی نمود. طرح و برنامه ریزی بدو گونه است: ۱- برنامه ریزی کلی ۲- برنامه ریزی اجرایی. طرح نیز بر سه نوع است: ۱- دارز مدت ۲- میان مدت ۳- کوتاه مدت. طرح و برنامه کامل و جامع، طرحی است که در آن علاوه بر اهداف و برنامه های کلی، برنامه های اجرای دراز مدت، میان مدت و کوتاه مدت بطور دقیق مشخص باشد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (و فکر تم انطق و تبین ثم عمل) ابتدا بیاندیش آنگاه سخن بگو و ابتدا راه را روشن نما آنگاه در مقام عمل بر آمی. امام جماعت باید برای بهداشت و نظافت، تامین هزینه، اقامه نماز، برگزاری مراسم، کلاسهای معارف، سخنرانی و امور دیگر مسجد، دارای طرح و برنامه سالانه مشخص باشد و آنرا دنبال نماید. اصل چهارم: مشورت: مدیر باید در انجام امور با افراد خبره آگاه و دارای صلاحیت مشورت نماید. خداوند به پیامبر (ص) دستور می دهد: (و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله) با آنان مشورت نما آنگاه که تصمیم گرفتی بر خداند توکل نما. این آیه فرایند تصمیم گیری، را با مشورت ترسیم می کند و اهمیت آنرا تبیین می نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (و شاور قبل ان تعزم و فکر قبل ان تقدم) قبل از آنکه عزم کاری کنی با دیگران مشورت کن و قبل از آنکه اقدام نمایی بیاندیش. البته باید با صاحبان خرد و تجربه مشاوره نمود و از مشورت با انسانهای ترسو، بخیل و حریص خودداری نمود. بر این اساس امام جماعت باید با هیئت امناء، بسیجیان، جوانان و دست اندر کاران و حتی نماز گزاران به مشورت بپردازد. آنگاه تصمیم گیری نماید و از تحمیل نظرات خویش در اداره مسجد بپرهیزد. اصل پنجم: انعطاف پذیری در اجرا: برنامه ریزی اگر چه دقیق و با اطلاع کامل از امور و پس از مشورت انجام شده باشد، ممکن است در مقام اجرا با مشکلاتی مواجه شود و با موانعی برخورد نماید، که در برنامه پیش بینی نشده است. در این صورت مدیر نباید بر اجرای برنامه اصرار ورزد و یا مأیوس، سرخورده و مضطرب شود بلکه باید با حسن تدبیر، اجرای برنامه را با انعطاف و در نظر گرفتن شرایط دنبال کند. در این مورد، شناسایی در ورود و خروج در هر کار، سنگین و سبک کردن امور و ترجیح اهم بر مهم بسیار اهمیت دارد. اصل ششم: پیگیری و استقامت: مدیر باید بدون شتاب زدگی و عجله و با تأنی، کار را دنبال نماید و در راه هدف، استقامت ورزد و امور را تا رسیدن به کمال مطلوب پیگیری نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (لا اصابه لمن لانا له) کسی که تأنی و حوصله کافی ندارد به هدف نمی رسد. و در بیان دیگری امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (یظفر من یحلم) هر کس استقامت کند و صبر پیشه سازد پیروزی شود. یکی از علل عدم موفقیت طرحها و برنامه های بسیار عالی، عدم پیگیری است در روایات کار کمی که تداوم یابد از کار زیادی که رها شود بهتر شمرده شده است. اصل هفتم: کنترل و نظارت: مدیر باید بصورت آشکار و پنهان بر حسن انجام بر امور نظارت داشته باشد و اطرافیان خود را کنترل نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: ای مالک در امور کار گزاران خویش نظارت کن و پس از آزمایش آنان را با کار گمار. (و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء) و بر آنان افراد صادق و باوفایی را به عنوان چشم ((به صورت مخفی)) بگمار. مدیر توانا باید همه را کنترل نماید و سعی نماید اطرافیان را و تسلط نیابد و او را تحت نفوذ و آلت دست خود قرار ندهند. و منابع اطلاعاتی او را محدود و کانالیزه نمایند و با عملکرد بد خویش، چهره او را مخدوش نمایند. اصل هشتم: تقسیم کار: مدیر باید کارها را بین افراد، تقسیم نماید و هر وظیفه را به کسی واگذار کند که بینش و تخصص لازم را دارا باشد. و گذاری کار به افراد، آنها را برای پذیرش مسئولیتهای بالاتر آماده و قدرت

خلاقیت آنها را پرورش می دهد. وقت مدیران برای هدایت و رسیدگی به کلیه امور فارغ می سازد. بعلاوه، مدیر باید انجام امور جزئی را به دیگران واگذار نماید و خود به امور مهم بپردازد. عدم رعایت این نکته، توهین به دیگران تلقی و باعث دلسردی افراد و پراکندگی آنان می شود. براین اساس امام جماعت نمی بایست خود متصدی انجام کلیه امور مسجد گردد. بلکه باید تا حد امکان همه افراد را بانظم و ترتیب خاصی در اداره امور مساجد مشارکت دهد و باین کار، علاوه بر استفاده از فکر و توان همگان، با سرعت بیشتری به کمال مطلوب دست یابد. اصل نهم: سنجش و ارزیابی: مدیر باید به سنجش طرح ها و شیوه های اجرایی، و ارزیابی و توان افراد تحت امر بپردازد و با دست یابی به اشکالات و موانع اجرایی برنامه یا نقاط ضعف و قوت نیروهای انسانی، کوشش نماید برنامه ها را بازننگری و افراد را اصلاح نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (انزل الناس منازلهم خیرهم و شرهم) مردم را در مقام خودشان و ادارچه نیک باشند و چه بد. گفتنی است پس از ارزیابی، مدیر نباید عیوب افراد را برای همگان بازگو نماید. یا نقاط ضعف آنان را به رخشان بکشد. بلکه باید با تدبیر و ارتباط صحیح، آنان را متوجه خطای خود سازد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (عاتب اخاک بالاحسان الیه) برادر دینی خود را با احسان کردن سرزنش نما. بدینسان امام جماعت باید آثار برنامه های اجرا شده را بررسی نماید و ارزیابی و سنجش هیئت امناء، به هدایت و تعلیم و تربیت آنان بپردازد و در صورت لزوم، کادر مجربتری انتخاب و جایگزین نماید. اصل دهم: توسعه فعالیت: مدیر لایق آنست که همواره در صد گسترش تدریجی و ادامه تلاشهای خود باشد. همانطور که مستحضرید ادامه یک سازمان، بطور مستقیم به توانایی و قدرت آن در نحوه بثمر رساندن اهداف و مقاصد دارد. در روایات ما آمده است: (من ساوایوماه فهو مغبون) کسی که دوروزش مساوی باشد زیان کار است. امام جماعت باید، با جذب همگان، فعالیتهای دینی را به تدریج گسترش دهد و به فعالیتهای جاری بسنده ننماید. اصل یازدهم: نظم و تقسیم اوقات: مدیر باید از نظم فکری و عملی برخوردار باشد و کار را بانظم و ترتیب خاص سر و سامان دهد. تا از هم ریختگی و از هم پاشیدگی امور جلوگیری نماید. حضور بموقع، آغاز و انجام منظم امور، مرتب ساختن وضعیت، علاوه بر پیشرفت و سرعت بخشیدن اثرات مثبتی بر کار گزاران برجای می گذارد و آنان را به نظم هدایت می نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (اوصیکوا جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم) من شما و همه فرزندان و اهل بیت خود هر که نامه ام به اومی رسد را به تقوی الهی و نظم امر و سفارش می کنم. بدینسان مدیر باید اوقات خود را تنظیم نماید و باین عمل، مدیریت زمان را در اختیار گیرد. با کمال تأسف برخی از مدیران، به جای تسلط بر کار خویش، کاربر آنان مسلط می گردد و همیشه ذهن و فکر مشغولی دارند و بالنتیجه کار، زمان آنان را اداره می کند. چنین مدیرانی به یقین نمی توانند درست و وظایف خود را انجام دهند. این مدیران اگر اوقات خویش را، متناسب، با وظایف خود، اختصاص می دادند و برای رسیدگی به هر قسمت، زمان معینی را مصروف می داشتند، می توانستند با تسلط کامل، مجموعه سازمانی خود را بخوبی اداره نمایند. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: (اجهدوا ان یکون زمانک اربع ساعات ۱-ساعه لمنجاه الله ۲-ساعه لامر المعاش ۳-ساعه لمعاشره الاخوان و الثقات و... ۴-ساعه تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذا الساعه تقدرون علی ثلاث الساعات) سعی کنید اوقات خویش را به چهار بخش تقسیم کنید: ساعتی را برای مناجات با خدا و ساعتی را برای تأمین هزینه زندگی و ساعتی را برای معاشرت دوستان مورد اعتماد که شمار از عیوبتان با خبر می سازند و ساعتی را برای لذتهای حلال اختصاص دهید. زیرا بوسیله این ساعت چهارم است که در آن سه ساعت دیگر موفق خواهید بود. امام جماعت باید بطور منظم در مسجد حضور یابد و هفته ای یک یا دو روز را برای صحبت کردن معین سازد و برای اداره امور مسجد، شرکت در جلسه هیئت امناء و بسیج، وقت لازم را اختصاص و برای پاسخ به سئوالات و ارتباطات مردمی ساعتی را مشخص و اعلام نماید. اصل دوازدهم: جذب و مشارکت مردم: مدیر باید مردم را جذب نماید و از اموری که موجب تنفر و پراکندگی شدن مردم می گردد. اجتناب نماید و با برقراری ارتباط صحیح و صمیمی، همگان را مجذوب سازد. ویژگی های امام جماعت فردی که می خواهد مدیریت مهمترین پایگاه توحید را به عنوان امام جماعت به عهده گیرد باید از جهت های مختلف دارای شرایط و ویژگی هایی باشد که ذیلاً به آن اشاره می شود. از نظر فقهی: امام جماعت باید: - بالغ،

عقل، شیعه دوازده امامی، عادل و حلال زاده باشد. - نماز را به طور صحیح بخواند. - اگر مأموم مرد است امام هم باید مرد باشد. - بنا بر احتیاط واجب کسیکه مرض خوره یا پیسی دارد نباید امام جماعت شود. - اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند بنا بر احتیاط واجب نمی شود به او اقتدار کرد. از نظر علمی: علاوه بر تحصیل علوم رایج در حوزه ها، باید: - باقرآن و علوم مختلف آن بویژه تفسیر آشنایی داشته باشد. - با روایات و سخنان ائمه معصومین علیه السلام و منابع روایی آشنا باشد. - با علم کلام و شبهات جدید کلامی و پاسخهای مربوطه آشنا باشد. - با مطالعه روزنامه و مجلات، از اخبار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی روز آگاه باشد. - زبان و ادبیات معاصر را بشناسد و توان استفاده از آن را داشته باشد. - با تسلط بر مسایل شرعی، توان پاسخگویی به سوالات فقهی را داشته باشد. - برای توفیق بیشتر، با اصول مدیریت، اصول مشاوره، اصول و روشهای مختلف تعلیم و تربیت و روانشناسی تربیتی آشنا باشد. از نظر وضعیت ظاهری: امام جماعت باید: - دارای سلامت جسمانی باشد. - نظیف و پاکیزه باشد. - لباسش در عین سادگی، از آراستگی لازم برخوردار باشد. - از تجمل و پوشیدن لباسهای بسیار گران قیمت و خارج از، زی طلبگی اکیداً خودداری نماید. - با عطر خود را خوشبو سازد. از نظر گفتار: امام جماعت باید: - از پرحرفی، مطالب بیهوده، کلمات رکیک و ناپسند، غیبت و بدگویی اشخاص بویژه در جمع عاری باشد. - هنگام سخن گفتن با دیگران، سن، موقعیت و معلومات مخاطب را رعایت نماید. - از نظر برخورد: امام جماعت باید: - دارای چهره ای بازو گشاده و خوش برخورد باشد. - شخصیت افراد را حفظ و به همگان احترام بگذارد. - از تحقیر دیگران به هر عنوان پرهیزد. - متواضع و فروتن باشد. - با احوال پرسی گرم، با افراد محل ارتباط عاطفی برقرار نماید. قال امام علی علیه السلام: من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تاديبه بسيره بلسانه و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم. هر کس خویشتن را پیشوای مردمان قرار می دهد، باید قبل از دیگران، سازندگی از خود آغاز کند. و پیش از آن که از راه زبان به تربیت دیگران پردازد، باید با سیره و برخوردش آنان را ادب نماید. آری آن که به تعلیم و تادیب خویش می پردازد از معلم و ادب کننده دیگران، به احترام و بزرگداشت سزاوارتر است. نهج البلاغه اصول و شیوه های مدیران موفق ۱- ایمان و تقوی: مدیر باید به خداوند ایمان داشته و در کارها از او استمداد نماید. ایمان به خدا، عامل احساس وظیفه و تعهد، و اتکال به او در هنگام تصمیم گیری ها بهترین پشتیبان مدیریت است. تقوی نیز عاملی است که آدمی را از گناه بازمی دارد و او را در برابر تمایل به گناه، خطا و سوء استفاده از موقعیت، محافظت می کند. میزان ایمان و تقوی در گفتار، رفتار و عملکرد آدمی تجلی می کند. بنابراین مدیر باید نسبت به آداب اسلامی مقید و از سراسر اخلاص، سنت های دینی را سرلوحه اعمال و رفتار خویش قرار دهد. ۲- حسن خلق: بخش عمده مدیریت را برقرار نمودن ارتباط با دیگران تشکیل می دهد. سلام کردن، گشادگی چهره، محبت، محبت، استقبال و بدرقه نمودن، برخورد نیکو، احترام به دیگران، تواضع، رفق و مدارا که بدان توصیه گشته و درسیره پیامبر (ص) و امامان علیه السلام معمول بوده است، بهترین روش تحصیل رضای خداوند و دست یابی به اهداف و اعمال مدیریت است. امام علی علیه السلام می فرماید: (آله الریاسه سعه الصدر) سعه صدر ابزار ریاست است. پیامبر (ص) می فرماید: (الخلق الحسن یذهب الخطا کما یذهب الماء الجلید و الخلق السوء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل) اخلاق نیکو خنجر از بین می برد همانطور که آب، یخ را ذوب می کند و اخلاق بد اعمال آدمی را نابود می سازد آنگونه که سرکه عسل را از بین می برد. ۳- عدالت: عدالت به تعبیر امام علی علیه السلام از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است. عدالت موجب استواری نظام مدیریت، محبوبیت و انجام قانونمند امور می گردد. امام علی علیه السلام می فرماید: (العدل یضع الامور مواضعها) عدل امور را در جایگاه خود قرار می دهد. بدین ترتیب عدالت موجب می شود هر نیروی انسانی در جایگاه ی متناسب خود مشغول بکار گردد و هر چیز در جای خود استفاده شود. ۴- امانتداری «تعهد» مدیر باید امانتداری باشد از اموال بیت المال که در اختیار اوست به طور صحیح و نه برای امور شخصی استفاده نماید. همچنین با عنایت به (الجالس بالامانه) سخن ها امانت است آنچه دیگران با او در میان می گذارند یا اخبار محرمانه و سری که به او می رسد نباید نزد دیگران بازگو و افشاء نماید. حضرت یوسف علیه السلام در مورد تصدی امور کشور مصر چنین فرمود: (قال اجعلنی

علی خزائن الارض انی حفیظ علیم) مرابه خزائن زمین مسئولیت ده همانامن امانتدارودانا هستم. این سخن به مانشان می دهد که مدیر باید دو ویژگی داشته باشد: ۱- تعهد و امانتداری. ۲- دانش و تخصص مدیریت. ۵- توانایی: مدیر باید صلاحیت و توانایی جسمی و علمی مسئولیتی را که می پذیرد داشته باشد. قرآن مجید در مورد لزوم توانایی می فرماید: (ولاتوتوالسلفهاء اموالکم) اموال خود را در اختیار سلفیهان قرار ندهید. امام علی علیه السلام در مورد خلافت می فرماید: (ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اموالهم علیه واعلمهم بامر الله فیه) ای مردم همانا سزاوارترین شخص به امر خلافت تواناترین آنها بر خلافت است و آگاهترین آنان به دستور خداوند در حکومت. در این سخن دانایی و توانایی شرط و ملاک تفویض مسئولیت به فرد شمرده شده است. قرآن مجید علت انتخاب طالوت به فرماندهی را چنین بیان می کند: (زاده بسطه فی العلم والجسم) او را از نظر دانش و توانایی جسم افزونتر قرار داده بود. آری مدیر باید دارای بینش اسلامی و آگاهی های علمی و سیاسی باشد و توانایی جسمی و روحی و قدرت اداره کردن امور را داشته باشد تا بتواند محور فعالیت ها قرار گیرد. بر این اساس، اگر کسی دارای توانایی افزونتری بود و آمادگی انجام مسئولیت را داشت باید راه را برای او باز نمود و با آغوش باز مسئولیت را به وی واگذار و در انجام امور او را مساعدت نمود. ۶- صداقت و وفای به عهده: مدیر باید در گفتار و اعمال خویش با صداقت باشد. و هرگز از سخنان مبهم برای فریب دیگران استفاده نکند و به تمام عهده و پیمانهای خویش وفادار باشد و اگر نه، به تدریج اعتمادها را از او سلب و رفتار و گفتارش بی ارزش می گردد و در نتیجه اعتبار خود را از دست می دهد. ۷- تسلط بر نفس: مدیر باید بر نفس خویش تسلط کامل داشته باشد. هیجان، اضطراب، پیروزی یا شکست در او تاثیر مشهود بجای نگذارد و به هنگام شادی و سرور یا حزن و خشم، بر اعصاب خویش مسلط باشد و از انجام عمل ناپسند یا سخن تند و نادرست خودداری نماید. امام علی علیه السلام می فرماید: (قدرتک علی نفسک افضل القدره و امرتک علیها خیر الامر) برترین توانایی آن است که بر نفس خویش قدرت داشته باشی و بهترین فرمانروایی آن است که بر نفس خود فرمانروا باشی. ۸- دوراندیشی: مدیر باید دوراندیش باشد و عاقبت و نتیجه هر کار را تا حد امکان بسنجد پیامبر (ص) می فرماید: (اذا هممت بامر فتدبر عاقبت) هر گاه خواستی در مورد کاری اقدام نمایی به عاقبت آن بیندیش. ۹- متعادل و متواضع: مدیر باید از افراط و تفریط در همه امور بپرهیزد. نه آنچنان متعادل و برخشاخ بگذارد و سخت گیری کند که تحمل دیگران به سر آید. و نه آنقدر تساهل و تسامح ورزد که اشخاص در انجام وظایف خویش کوتاهی نمایند. از خطاهای کوچک زیرستان تغافل نماید اما در برابر خطاهای بزرگ، کیفی متناسب را در نظر بگیرد، و هر کس را به اندازه علم، تقوی و کارش مورد تکریم قرار دهد. امام علی علیه السلام می فرماید: هرگز نیکو کار و بد کار نزد تو یکسان نباشند. ۱۰- پیشگام: مدیر باید خود اهل کار و تلاش باشد و از کوشش و تلاش و کار خسته نشود و مسئولیت های خود را به دیگران واگذار نکند. او باید در هر کتله پیشگام باشد تا دیگران به فعالیت بیشتر ترغیب شوند. پیامبر (ص) خود برای ساختن مسجد به کار می پرداخت و در اولین صف جهاد شرکت می جست. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: (کنا اذا احمر الباس اتقینا برسول الله (ص) هنگامی که جنگ سخت می گردید، ما به پیامبر (ص) پناه می بردیم و در سایه شمشیر او می آسودیم. مدیر باید از ژست گرفتن و شخصیت و الا تر برای خود قائل بودن بپرهیزد و در مقابل انتقاد و نظریات دیگران، متواضع و قابل انعطاف باشد. و بداند که ژستهای مدیریتی و پافشاری و اصرار بر نظر خویش اگر چه غلط باشد، هیچگاه شخصیت او را بالا نخواهد برد. اگر چه می توان صفات و ویژگی های دیگری برای این مجموعه افزود اما در این مختصر به موارد فوق بسنده می کنیم. بدون شک هر یک از صفات فاضله و اخلاق کریمانه دیگری که در فوق ذکر نشده است، می تواند در راه مدیریت مطلوب و موفق تر، مدیریاری رساند. آفات مدیران مساجد مدیر باید از موارد ذیل که مردم را از اطراف او پراکنده می سازد خودداری نماید. الف- تکبر و استبداد رأی: (من تفقه و قرو تکبر حقیر) هر که فقیه شد موقر، و هر کس تکبر ورزید خوار گردید. ب- مباحات و به خودبالیدن: (من رضی عن نفسه کثر السخط علیه) هر که از خود راضی گردید، افراد زیادی نسبت به او خشمگین خواهند شد. ج- خنده بسیار بلند و شوخیهای بی جا: (من کثر مزاحه استخف به) هر کس بسیار شوخی نمود دیگران او را کوچک و حقیر خواهند شمرد. د- ستیزه جویی با مردم: (ان للخصومه قمحا) همانا در خصومت و ستیزه

جویی، نابودیه‌ها نهفته است. ه - تملق و چاپلوسی: (من قل ذل) هر که خود را کم گرفت خوار گردید. و - خلف وعده، شکستن عهد و دروغ. ز - گوشه گیری از جامعه و دوری از مردم. ح - عدم شرکت در مجالس شادی و سوگواری مردم. امام علی (علیه السلام) می فرماید: (اعجز الناس من عجز عن الکتساب الاخوان) عاجزترین مردم کسی است که از بدست آوردن دوست ناتوان باشد. مدیر باید زمینه مشارکت مردم را فراهم نماید زیرا جذب و تشکل افراد، نظر عنایت الهی را جلب و انجام امور مهم را میسر می سازد. پیامبر (ص) می فرماید: (یدالله مع الجماعه) دست عنایت خدا جماعت است. بر این اساس امام جماعت باید مردم و بویژه نسل نورا با برخورد شایسته و نیکو جذب نماید و با حضور مداوم در مدارس و مراکز علمی محدوده مسجد و برقراری ارتباط با آنان، زمینه حضورشان در مسجد را فراهم سازد. از سوی دیگر برای ساخت، توسعه، نظافت و بهداشت مسجد، همچنین تبلیغات، اداره جلسات، زمینه مشارکت همگان را آماده نماید. سیره پیامبر (ص) مبنی بر جذب و مشارکت همگان بهترین درس، رهنمود و راهکار برای ماست. تذکرات راهبردی و هدف از مدیریت مساجد تذکر چند نکته به عنوان حسن ختام این نوشتار سودمند خواهد بود. امید است با بذل توجه کافی همگان، مساجد ما از رونق بیشتری برخوردار گردد. ۱- مسجد باید نظیف ترین و زیباترین ساختمان هر منطقه باشد و همچون نگین انگشتر در میان ساختمانهای هر محله بدرخشد. بنابراین سعی نمایید با اهمیت دادن به نظافت و زیبایی مسجد، آنرا به محیطی شاداب، باطراوت، جذاب و دلکش مبدل سازید. ۲- ایجاد اشتیاق و استقبال عمومی و بویژه نسل جوان به مسجد و رفع مشکلات و موانع حضور آنان، به عنوان یک اقدام اساسی از سوی امام جماعت و هیئت امناء باید در دستور کار قرار گیرد. البته معلومات شایسته، بیان خوب و آراستگی ظاهر امام جماعت، به تنهایی برای مجذوب ساختن مردم کافی نیست. بلکه علاوه بر آنها، صداقت، تقوی و پاکی، حسن سلوک، عملکرد صحیح، رعایت شئون، برخورد گرم و برقراری ارتباط مستحکم عاطفی و سهیم و شریک ساختن همگان در اداره امور مسجد، اقبال عمومی مردم به مسجد را به دنبال خواهد داشت. ۳- مسجد باید محل انس و وحدت و همدلی و مشارکت همه مسلمانان باشد. طبق آیه شریفه (ان اول بیت وضع للناس) مسجد برای بهره برداری همه مردم ایجاد شده است. بنابراین اختصاص دادن آن به یک صنف و گروه خاص صحیح نیست. بنابراین انجام کارهایی که موجب اختلاف و سوء تفاهم می شود، همچنین اعمال سلیقه شخصی و استبداد به رای در مدیریت مسجد و عدم توجه به نظریات دیگران در انجام امور آن، برخورد ناشایست با جوانان و نوجوانان توسط خادم یا اعضای هیئت امنایی که با رسالت مسجد آشنایی ندارند، به تدریج مردم و نسل نورا پراکنده و مسجد را خلوت می سازد. بنابراین در انتخاب اعضای هیئت امناء و استخدام خادم باید دقت کافی صورت پذیرد. ۴- همانطور که مطلع هستید مساجد صدر اسلام در عرصه های مختلف زندگی مسلمانان، نقش برجسته ای ایفا می نمودند. با کمال تاسف هم اینکه مسجد، تنها محل اقامه نماز جماعت آنها برای تعداد محدودی و احياناً برگزاری مراسم ختم مردگان شده است. لازم است با تبلیغات هماهنگ و شایسته و تشویق همگان، کوشش نماییم همچون صدر اسلام، نقش مسجد در زندگی اجتماعی مردم به طور کمی و کیفی افزایش یابد و مراسم شاد نظیر جشن عقد و عروسی، جشن تکلیف، مراسم تحویل سال، اعطای جوایز مسابقات ورزشی نیز در مسجد برگزار شود. ۵- از بلندگوی بیرونی مسجد فقط اذان پخش گردد و از پخش مراسم اقامه نماز جماعت، دعا، سخنرانی به جد اجتناب گردد. زیرا پخش مراسم فوق از بلندگوی بیرونی نه تنها سودمند نیست بلکه موجب اذیت همسایگان و ناراحتی آنان می گردد. و در نتیجه حرام و از گناهان کبیره محسوب می گردد. قرآن کریم در کنار عبادت ما را به احسان نسبت به همسایگان فراخوانده می فرماید: واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا و بذی القربی والیتامی و المساکین و الجارذی القربی و الجار الجنب و به عبادت خدا بپردازید و شرک نوزید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مساکین و همسایگان فامیل و همسایگان همجوار خویش احسان کنید. پیامبر (ص) می فرماید: من اذی جاره حرم الله علیه ریح الجنه و ماواه جهنم و بیئس المصیر و من ضیع حق جاره فلیس منا) هر کس همسایه خود را بیازارد خداوند بوی بهشت را بر او حرام می نماید و جایگاه چنین کسی جهنم است و جهنم بد جایگاهی است و هر کس حق همسایه خود را ضایع نماید از ما (مسلمان) نیست. امام صادق (علیه السلام) می

فرماید: ملعون ملعون من اذی جاره) کسی که همسایه خویش را بیازارد ملعون است ملعون است. برآستی چرا و با کدام مجوز شرعی و به چه انگیزه ای، برخی تاپاسی از شب گذشته، مراسم داخل مسجد را از بلندگوهای بیرون مسجد پخش می کنند؟ آیا چنین اقداماتی را موجب اذیت همسایگان نمی دانند یا اذیت به دیگران را حرام و گناه کبیره نمی پندارند؟ یا بدلائل واهی و بهانه های مختلف چشم برهم می گذارند و از آن جلوگیری نمی کنند؟ ۶- با کمال تأسف درب برخی از مساجد فقط هنگام نماز باز می گردد و پس از نماز بلافاصله بسته می شود. باید سعی نمود، ساعات بازبودن درب مسجد و حضور فعالانه مردم و جوانان در آن به طور چشمگیری افزایش یابد. ۷- تهاجم فرهنگی دشمن راجدی بگیریم. حفظ ارزشهای معنوی و بقای نظام مقدس جمهوری اسلامی در گرو اشاعه و تعمیق فرهنگ ناب اسلام محمدی (ص) است. بنابراین برای مقابله با آن، مسجد باید به مرکز تعلیم قرآن و نشر معارف اسلامی تبدیل گردد. بدون تردید فعال ساختن مسجد از طریق فعالیت های فرهنگی، تشکیل کلاسهای آموزشی، برنامه پاسخ به سوالات و برگزاری مسابقات ضرورت امروز جامعه اسلامی ما در برابر تهاجم فرهنگی دشمن است. مبدا از اینگونه امور به هردلیل یا بهانه غفلت کنیم که فردا دیر است! خداوند! به ائمه جماعات، مشعلداران هدایت امت اسلامی بیش از پیش توفیق کرامت فرما و تلاش صادقانه آنان را به لطف خویش به نیکوترین وجه قبول فرما! والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته قطع: وزیر ناشر: دانشکده علمی کاربردی آستان قدس رضوی منابع و مأخذ: ۱- نگرشی بر مدیریت اسلامی - سید رضا تقوی دامغانی ۲- سازمان و مدیریت مسجد - علی محمدی آشنایی ۳- مدیریت مسجد - مرکز رسیدگی به امور مساجد ۴- فرهنگ نامه مسجد - محمد محمدی ری شهری ۵- مسجد در آینه قرآن و روایات - حسر و تقدسی نیا ۶- نهج الفصاحه - ابوالقاسم پاینده

حکومت نبوی، الگوی حکومت‌ها

پایگاه حوزه اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک. [۱] معرفت عمیق و دقیق نسبت به ساحت قدس نبوی یکی از بزرگترین نعمت‌های الهی و زمینه‌ساز شناخت خدا و اولیای دیگر الهی و راهکار دستیابی به سعادت جاودانه است. قرآن، تمام بشریت را به شناخت، ایمان، اطاعت، بیعت، نصرت، تکریم، ابلاغ سلام و صلوات به پیامبر بزرگ خدا فراخوانده است. آگاهی از این حقایق و انجام این وظایف، شرط بهره‌مندی از نعمت‌های فراوان الهی در دنیا و آخرت است. شناخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شناخت یک شخص نیست. مجموعه‌ای از معارف زندگی‌ساز و سعادت آفرین است. جهان‌بینی نبوی ۹، آرمان‌های نبوی ۹، تاکتیک‌های نبوی، فقه نبوی، اخلاق نبوی، آداب نبوی، علوم نبوی، طب نبوی، مدیریت نبوی، سیاست‌های نبوی، قضاوت نبوی، تربیت نبوی، عبادت، نیایش‌های نبوی و ارزش‌های مقبول نبوی، هر کدام دنیایی از معرفت و دریایی از نور و رحمت است. آفاقی از تلاش و تقوای فطری لازم است، تا ذهن بشر به قطره‌ای از معرفت و گرد راه این قافله هدایت راه یابد. قرآن عظیم، بخشی از علوم الهی است که بر زبان رسول اعظم جریان یافته است و کیست که تمام حقایق بیکران آن را کشف کرده باشد؟ و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء [۲] نهج البلاغه، دستاورد یکی از شاگردان «مدرسه نبوی» است، و کیست که به بلندای اندیشه علوی راه یابد؟ خود او فرمود: سیلاب «علم و ایمان» از ستیغ وجودم سرازیر می‌شود و طائر بلند پرواز اندیشه تا آفاق بلند زندگی‌ام، اوج نمی‌گیرد. [۳] پرسش‌های اصلی در زمینه «پیامبرشناسی» این است که پیامبر اعظم کی بود و چه گفت و چه کرد؟ ممکن است درباره دو پرسش «چه گفت» و «چه کرد» بتوان اندکی سخن گفت و از دانش حدیث، تاریخ، تفسیر، رجال و تراجم کمک گرفت. اما شناخت «حقیقت محمدیه»، از توان ذهن و زبان و فهم و خیال ما بیرون است. نهج الفصاحه شبمی از اقیانوس «علوم محمدی» است که پس از قرن‌ها، بهار می‌آفریند و طراوت می‌بخشد و ذهن و زندگی را نورانی می‌کند. شناخت «انسان کامل» و کامل‌ترین انسان، نیاز همیشه جوامع بشری است. هر کس با الفبای ارزیابی انسان‌ها آشنا باشد، می‌داند در میان چهره‌های برجسته تاریخ چهره‌ای درخشان‌تر و زیباتر از پیامبر بزرگوار اسلام وجود ندارد. شناخت این سیمای پاک و غبار زدایی از

زندگی او، آب حیات روزگار ماست. زندان اتهامدر عصری که حامیان ظلم و ظلمت از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله شبیحی وحشت آفرین ساخته‌اند، رویش دوباره «گلستان محمدی» در ایران و لبنان و فلسطین و مصر را برنمی‌تابند. طلوع اندیشه‌های نبوی در مغرب زمین خواب آنان را آشفته کرده است. سردمداران غرب «جنگ احزاب امروز» را تدارک می‌بینند. کشورهای ۱+۵ فریاد عدالت و آزادی و توحید را روز به روز پرتین‌تر احساس می‌کنند و به محاصره اندیشه اسلامی در خاورمیانه و ریشه‌کنی آن می‌اندیشند. در این شرایط، شناخت محمد و آل محمد باران زندگی‌بخش روزگار ماست. انسان‌های پاک اگر این پیشوای رحمت را بشناسند، بیهوده احساس وحشت نمی‌کنند، بلکه دست دوستی می‌کشایند و گروه گروه به شیفتگان اسلام می‌پیوندند. دوستان اگر با او بیشتر آشنا شوند، آفاق «مهربانی» و «ایمان» و «عدالت» و «خدمت» را توسعه می‌بخشند. سران «استکبار جهانی» نه از روی دلیل و عقل و اندیشه بلکه برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی به جنگ اسلام و محمد ۹ برخاسته‌اند. هجوم تبلیغاتی غرب به قرآن، پیامبر، تشیع، امامت، ولایت فقیه و تمسخر اسلام و مسلمانان و تفرقه‌افکنی بین مسلمین با تمام ابزارها، فشار روزافزون بر مسلمانان غرب‌نشین و بانوان محجبه در بلاد غربی و هجوم نظامی به لبنان و فلسطین و افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی، همه و همه نشان از زندگی و اثرگذاری «اندیشه‌های محمدی» و ترس و وحشت صهیونیسم جهانی از بیداری اسلامی دارد. برای آنها که در زمین ادعای خدایی می‌کنند و همه را برده خویش می‌خواهند، حضور پیامبری که از سوی خدا «ولایت» دارد و بندگان خدا را از زنجیرهای زر و زور و تزویر سرمایه‌داری آزاد می‌کند، و فریاد «توحید» و «عدالت» و «اخلاق» برمی‌آورد، به راستی وحشت آفرین است. تمام کتاب‌های ضد اسلام، اظهارنظرهای ضد پیامبر، شبهه‌پراکنی‌ها و سایت‌های ضد اسلام و پیامبر اعظم و تفرقه‌افکنی‌ها بین فرق اسلامی، لشکرکشی و اعزام ناوگان و احداث پایگاه در این راستا قابل تحلیل است. صهیونیسم، جهان را برای خویش می‌خواهد، و محمد ۹ همه را برای خدا. طبیعی است که این دو آرمان با یکدیگر ناسازگار است و جنگ همیشه تاریخ، جنگ توحید و شرک است. از دشمن چیزی جز هجوم و سیاه‌نمایی و دروغ و فریب انتظار نیست، ولی از پیروان محمد ۹ و علی علیه السلام در جهان اسلام، انتظاری دیگر است؛ انتظار بیداری، انتظار برادری، انتظار همفکری، انتظار مسلمانی و جهاد. غفلت‌های بزرگ‌غفلت از شناخت پیامبر اعظم، غفلت از معرفی آن بزرگوار، غفلت از هجوم دشمن به بلاد اسلامی، غفلت از آرمان‌های والای نبوی، غفلت از قرآن و پیام محمدی ۹، غفلت از اشغال بلاد اسلامی؛ و در همین شرایط، صدور فتوا علیه مجاهدان خط مقدم مبارزه با صهیونیسم جهانی؛ چیزی نیست که از سوی مسلمانان قابل قبول باشد. «سیره نبوی» فقط سیره اخلاقی و سیره فردی و عبادی نیست. شناخت سیره نبوی در برابر کفر و شرک و هجوم نظامی و فرهنگی آنان، به شدت مورد نیاز دولت‌مردان دنیای اسلام است و این مدیران و رهبران فرهنگی، سیاسی و اجرایی امت هستند که بیش از همه به «سیره نبوی» نیاز دارند. دشمنان از سیره پیامبر در اذکار و دعا و خواب و استراحت نمی‌ترسند و میلیون نسخه از آداب و اذکار فردی را در ایام حج به زبان‌های گوناگون پخش می‌کنند. آنان از «ولایت نبوی» و «برائت علوی» بیم دارند. گرچه توده‌های مردم مسلمان به سیره و سخن پیامبر همیشه نیازمندند و تا حدودی در مسیر آن گام برمی‌دارند، اما آنچه جامعه اسلامی از آن تا حد زیادی محروم است و بیش از همیشه بدان نیاز دارد، سیره نبوی در زندگی و روش و منش حاکمان و دولت‌مردان و مدیران دنیای اسلام است. سلطه سیاسی، سلطه اقتصادی و سلطه فرهنگی و هجوم نظامی صهیونیسم و کفار صلیبی بر بلاد اسلامی، پیامد دوری حکام و مدیران کشورهای اسلامی از اندیشه و سیره نبوی است. خود رسول خدا ۹ فرمود: «لست اخاف علی امتی جوفاً تقتلهم و لا عدواً یجتاحهم و لکنی اخاف علی امتی ائمه مصلین إن اطاعوهم فتنوهم و ان عصوهم قتلوهم»؛ [۴] من بر امتم از گرسنگی مرگبار نمی‌ترسم، از دشمن خارجی ویرانگر نمی‌ترسم، ولیکن از پیشوایانی گمراهگر بیم دارم که اگر از آنان اطاعت کنند، از دین بیرون می‌روند و اگر مخالفت کنند، کشته می‌شوند. تاکنون آنچه از سیره و سنن پیامبر گرامی مطرح شده و می‌شود، بیشتر سیره و سنن فردی پیامبر بزرگوار در بخش اخلاقی و عبادی است؛ و حال آنکه از دیدگاه ما بیش از توده‌های مردم دولت‌مردان و مردان میدان مدیریت، سیاست و اقتصاد جامعه و مسئولان کشورهای اسلامی در بخش‌های

قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا نیازمند شناخت عمیق‌تر و اجرای دقیق‌تر سیره و اخلاق نبوی هستند. سیره سیاسی رسول اعظم، سیره اقتصادی رسول اعظم، سیره مدیریتی پیامبر، سیره فرهنگی پیامبر بزرگ، و سیره نظامی رسول خدا به عنوان حاکم اسلامی، مورد نیاز امروز ماست. «رسالت» و «ولایت» پیامبر اعظم، مهم‌ترین نقطه درگیری دنیای اسلام با کفر جهانی است. «رسالت» قانون زندگی بشر را تعیین می‌کند و «ولایت» شاخصه‌های «حاکم» بر «جامعه» را نشان می‌دهد. استکبار این رسالت را که در قرآن تجلی یافته، مزاحم خویش می‌بیند و این «ولایت» را که در عترت تداوم دارد، مشکل آفرین می‌داند. آیا نظام آموزشی ما تا چه میزان با نظام آموزش مطلوب نبوی هماهنگ است؟ آیا نظام پژوهش در کشورهای اسلامی بر اساس معیارها و موازین نبوی است؟ حوزه‌های علوم اسلامی تا چه میزان به نظام آموزشی و اخلاقی پیامبر اعظم نزدیک است؟ دانشگاه‌های ما چه گام‌هایی باید بردارد تا به رهنمودهای رسول خدا نزدیک‌تر شود؟ چه تغییراتی در متون، در ساختار، در اهداف، در نیروها، در گزینش و پذیرش استاد و دانشجو باید به وجود آید؟ صدا و سیما تا چه میزان می‌تواند سرفرازانه، حرکت خویش را به سوی نظام تبلیغات نبوی و اطلاع‌رسانی الهی و گسترش بینش و دانش‌های خاتم‌الانبیاء معرفی کند؟ نظام ورزشی کشور تا چه میزان با نظام ارزشی پیامبر اعظم هماهنگ است؟ در زمینه مبانی فکری حکومت نبوی چه کارهای پژوهشی انجام شده است؟ آیا پیامبران به طور عام در مدیریت جامعه دخالت می‌کرده‌اند؟ آیا پیامبر بزرگوار اسلام علاوه بر نبوت، حکومت داشته‌اند؟ آیا حکومت، «حق» پیامبر است یا وظیفه او؟ منشأ حکومت پیامبر، دستور خداست یا انتخاب مردم؟ یا هردو، و یا دلیل دیگری دارد؟ پیامبر گرامی «حکومت» را هدف می‌دانست یا وسیله؟ قدرت در نگاه او، موضوعیت داشت یا طریقت؟ آیا پیامبر اسلام دفاع از جان، مال، عقل، دین، نوامیس و حقوق مسلمین را در شمار وظایف خویش می‌دانست؟ رسول خدا در جهت آموزش فرهنگ قرآنی، اصلاح اندیشه‌ها، تربیت اخلاقی، آموزش سیاسی، انتقال مهارت‌های زندگی، فراگیری علوم پایه و تولید و گسترش علوم چه گام‌هایی برداشته است؟ پیامبر اعظم در جهت تأمین نیازهای اقتصادی جامعه (زندگی فرد و جامعه) چه اقداماتی انجام داد؟ چه رهنمودهایی صادر کرد؟ چه موانعی را بر طرف ساخت؟ پیامبر گرامی در جهت استقرار «امنیت عمومی» چه گام‌هایی برداشت؟ برای حفظ، گسترش، تقویت و امنیت فراگیر چه اقدامات فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی را برنامه‌ریزی کرد؟ رسول اعظم، از کدام آزادی‌ها و به چه میزان و با چه روش‌هایی دفاع می‌کرد؟ پیامبر در جهت کسب استقلال مسلمین و حفظ آن و تقویت قدرت تصمیم‌گیری درونی در برابر قدرت‌های بیرون از مرزهای اسلام چه اندیشه‌ها، رهنمودها، بایدها و نبایدها و اخلاق و رفتاری را پایه‌ریزی کرد؟ راستی عزل و نصب‌های نبوی بر چه پایه‌ای صورت می‌گرفت و آیا در دنیای اسلام همان معیارها حاکم است؟ پیامبر چه کسانی را به کار می‌گمارد؟ چه کسانی را عزل می‌کرد؟ به چه کسانی اولویت می‌داد؟ و چرا مهم‌ترین انتصاب نبوی در صحنه «غدیر»، به فراموشی سپرده شد؟ راستی رابطه نبوت و حکومت چیست؟ کدام هدف است، کدام وسیله، یا هردو وسیله‌اند برای خداشناسی و خدامداری برای عبادت الله، یکی در مقام فرهنگی و اخلاقی است، یکی در جایگاه اجرایی؟ حکومت نبوی با کدام یک از انواع حکومت‌های موجود و تاریخی منطبق است: حکومت استبدادی؟ حکومت قبیله‌ای؟ حکومت شورایی؟ حکومت قانون الهی؟ پیامبر اعظم در سیاست خارجی چه کرد و چه گفت و چه می‌خواست؟ پیامبر اعظم درباره آموزش و پرورش عمومی چه گفت و چه کرد و چه می‌خواست؟ پیامبر در میدان بهداشت و درمان چه گفت و چه کرد و چه برنامه‌ای داشت؟ سیره و سنت نبوی در اطلاع‌رسانی و تبلیغات و رسانه‌های آن روز و اهداف و روش‌های آن، چه بود؟ آیا پیامبر به کمبود فضای علمی و آموزشی و عبادی امت می‌اندیشید و مدرسه و مسجد می‌ساخت یا در هر شهری می‌رفت، ورزشگاه زنانه و مردانه تأسیس می‌کرد؟ آیا یک سوم رسانه‌های حکومت نبوی، صرف تفریح و بازی و ورزش می‌شد؟ آیا بیت المال مسلمین از مالیات‌های اجباری تأمین می‌شد و صرف اعزام شطرنج‌باز زن و مرد به بلاد کفر می‌گردید؟ سیره و سخن نبوی در قلمرو تأمین اجتماعی چه بود؟ و آیا شیوه‌های امروزی تا چه میزان با معیارهای نبوی هماهنگ است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از بودجه مسلمین برای جلب جهانگردان دنیای کفر، همین‌گونه هزینه می‌کرد؟ و آیا مساجد و اماکن مقدسه، ابزاری

برای جلب جهانگردان شناخته می‌شد؟ آیا پیامبر برای حفظ و مرمت آثار باستانی و خانه‌های خوانین و سلاطین، همین سیاست جاری در دنیای امروز را دنبال می‌کرد؟ آیا در سیره نبوی، طب سنتی و دارویی محدود و محصور و ممنوع بود و طب وارداتی مقبول و محبوب و حاکم و مورد حمایت و تشویق و تقدیر؟ کشاورزی و دامداری و صنایع در «حکومت نبوی» چه جایگاهی داشت؟ راه و راه‌سازی و حمل و نقل در حکومت نبوی، چه میزان مورد توجه بود؟ پیامبر چه نوع نظام اطلاعات و تحقیقاتی را مقبول و مطلوب می‌دانست؟ سیره حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله در واردات و صادرات و داد و ستدهای بین الملل آن روز چگونه بود؟ سخن و سیره پیامبر در خصوصی‌سازی و پاسداری از اموال عمومی و بیت المال و اختیارات کارگزاران دولت چگونه بود؟ آیا پیامبر اعظم به تعلیم، تولید، عدالت، آزادی، استقلال و عزت امت اسلامی می‌اندیشید یا برای سرگرمی و بازی و تفریح و مسخره‌بازی، برنامه‌ریزی و هزینه می‌کرد و رسانه‌ها را به کار می‌گرفت؟ شناخت سیره حکومتی رسول خدا، تبلیغ راه و رسم پیامبر در زمینه مدیریت جامعه اسلامی و بریدن حلقه‌های وابستگی پیدا و پنهان زمامداران و قوانین دنیای اسلام به «کفار حربی»، مهم‌ترین نیاز امروز امت محمد ۹ است. سال رسول اعظم باید سال همفکری و همکاری و برنامه‌ریزی و اقدام در جهت تحقق این آرمان مقدس باشد. اولویت‌ها در نگاه نبویشناخت اولویت‌ها و عمل بر طبق آن، از مهم‌ترین نیازهای حکام و مدیران کشورهاست. صرف عمر و امکانات و تجهیزات مسلمین در امور غیر ضروری، از بزرگ‌ترین خطاها و بلکه از جنایات عصر ماست. از باب مثال، روزانه میلیون‌ها ساعت وقت فرزندان اسلام در تماشای مسابقات ورزشی تلف می‌شود؛ مسابقات و خبرهایی که نه تنها هیچ نیاز مادی و معنوی امت را تأمین نمی‌کند، بلکه صدها نوع خسارت و زیان علمی و اخلاقی و بهداشتی و سیاسی و اقتصادی بر جامعه اسلامی وارد می‌آورد. هم‌اکنون هیچ مخترع و مبتکر و کارگر و کشاورز و صنعتگر و پزشک و دانشمند و عالم و مجاهدی در سیمای جمهوری اسلامی به اندازه قهرمانان ورزشی مورد تکریم و تجلیل و تبلیغ قرار نمی‌گیرد. این گونه بودجه‌گذاری و الگوسازی اگر از روی توجه و عمدی انجام شود، سیاستی شیطنانی است و اگر ناشی از غفلت و تقیه در برابر فشارهای بین‌المللی باشد، باید به آستان خدا استغفار کرد و در برابر امت اسلامی به روشنگری پرداخت؛ زیرا، این سیاست‌ها، جای استغفار و توبه دارد و با راه و رسم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هماهنگ نیست. والسلامی نوشت‌ها: [۱]. ر.ک: مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان (ع)، ص ۹۷۴، آستان قدس رضوی. [۲]. بقره/ ۲۵۶. [۳]. نهج البلاغه، خطبه سوم (ششقیه). [۴]. نهج الفصاحه، ص ۳۴۳، ش ۳۴۳.

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?>*

MagazineNumberID=۵۵۱۳&id=۵۲۲۰۹

جنبه‌هایی از مدیریت بحران پیامبر اکرم

(ص) مصباح الهدی باقری مقدمه: چنان که می‌دانیم، رسالتی که انبیای الهی بر دوش داشته‌اند، رها کردن انسان از زنجیرهای ظلم و ستم ظالمان و مستکبران بوده است؛ همان حرکت آزادیبخش که زمینه را برای انسان جهت پذیرش هدایت آماده کرده و محیط فکری او را از عناصر مضر پاک می‌کند. پیامبر ما، حضرت محمد (ص) نیز با پیاده کردن الگوی جامع الهی اخلاقی سعی داشتند، به ایجاد نظمی نوین و حاکمیتی فوق بشری در حیات دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملت‌ها دست بزنند تا در این راه، مستضعفان را ضد مستکبران یاری کرده و محیطی عاری از شر و اشرار تأسیس کنند. بدون تردید، پایه‌های اولیه این بنای ماندنی، محصول عمل شخص پیامبر (ص) است که اگر غیر از این بود، مسیر تحولات اسلامی تا امروز، به دازا نمی‌کشید. پیامبر (ص) با مهذب کردن خود به اخلاق، مکارم و بزرگواریها، هر چه را که در یک انسان کامل باید وجود داشته باشد و بر شرف و کمال او می‌افزاید، در حد اعلا داشت. او به تمام معنا، بزرگ بود و با همه وجود، درس اخلاق به بشر آموخت؛ اخلاقی که خلق و خوی بشر را از تاریکی جهل شیطنانی به نور عقل و علم الهی رهنمون کرد؛ تا آن جا که پیامبر (ص) مصداق بارز آیه

«إنك لعلی خلق عظیم» شد. خود نیز با تعریف هدف بعثت که همانا «بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» است تلاش خویش را برای اتمام کرامتهای فطری بشری به کار گرفت. در این راستا، هر برهه از زندگی حضرت رسول (ص) و هر پدیده در حیات آن فرزانه مبارک (ص)، راهی است در جهت رسیدن به مکرتهای اخلاقی. در این مقاله با توجه به برداشت مذکور، سعی بر این است که نحوه مدیریت آن حضرت را در مواقع بحرانی امر خطیر ابلاغ رسالت بررسی کرده و زوایایی هر چند اندک را به صورت شفاف مورد تأکید قرار دهد. از آنجا که تمام حیات آن حضرت (ص) پر از دغدغه و بحران بوده است، برای تمرکز بیشتر، چهار جنگ مهم به عنوان موارد خاص این تحقیق در نظر گرفته شد. این چهار جنگ عبارتند از «بدر»، «احد»، «خندق» و «تبوک». منتها، چون هر جنگ با بحران قبل از شروع حمله نظامی آغاز شده و با بحران اتمام جنگ به پایان می رسد، لذا نوع مدیریت حضرت از آغاز بحران اولیه تا پایان بحران ثانویه (بعد از اتمام جنگ) محل توجه و مدنظر بوده است. امید است که با بهره گیری بیشتر از سجایای اخلاقی آن حضرت، راه سعادت را آموخته و بیاموزانیم. بخش اول شناسه های بحران تعریف بحران «بحران» که معادل لاتین آن، واژه «krisis» و معادل انگلیسی آن، واژه «Crisis» می باشد، در زبان ساده، به «زمان خطر» یا «نگرانی» اطلاق می گردد. در حقیقت، وضعیت یا دوره ای است که در آن، اشیاء، نامطمئن، سخت و دردآور هستند. [۱] بویژه زمانی که باید از خطری عمده و اصلی جلوگیری شود. «لحظه بحرانی» نیز به زمانی گفته می شود که موارد بسیار مهم مربوط به آینده در آن لحظه اتفاق افتاده یا تصمیم گیری درباره آنها انجام می گیرد. گفتنی است، اصطلاح «بحران» از علم پزشکی وارد مباحث اجتماعی و اقتصادی شده است. در پزشکی، «بحران» وضعیتی است که اندام، دچار بی تعادلی شده و سلامت انسان در معرض خطر قرار می گیرد. [۲] برخی عقیده دارند که این تعریف، در زمینه اجتماعی نیز مصداق دارد و زمانی که جامعه از حالت تعادل و نظم عادی خارج شده و دچار آشفتگی می شود، وضعیت بحرانی حاکم می شود. از این رو، بحران را می توان «شرایط غیرعادی» دانست که در آن، مشکلاتی ناگهانی و پیش بینی ناپذیر پدید می آیند و در چنین شرایطی، ضوابط، هنجارها و قوانین مرسوم، کارساز نخواهد بود. در مجموع، می توان مرحله پیچیده ای را که یک کار و یک رویداد باید از آن عبور کند، «بحران» نامید. این مفهوم از عناصر گوناگونی تشکیل شده است که با هم روابط متقابل دارند و شرایط ایجاد بروز بحران را تشکیل می دهند. برخی از این عناصر عبارتند از: الف) پیدایش نیروهایی در درون سیستم که آن را از حالت تعادل خارج کرده و باعث تحول در نوسانها می گردد. ب) آشکار شدن خصوصتهای پنهانی که پیش از آن، در سایه همکاریها و تفاهمهای آشکار، پنهان شده بود. ج) افزایش جدال و ستیزه گری در سطح افراد، گروهها و طبقه ها؛ افزایش تناقضها؛ افزایش تلاش برای گذراندن این مرحله و سیر به حالت تعادل؛ و پیدایش راهکارهای اسطوره ای، خیالی و... این عناصر باعث می شود که نوعی وضعیت حاد و اضطراری حادث شده و اختلال و اغتشاش در نظام به وجود آید. مدیریت بحران: «مدیریت بحران»، فرآیندی است که طی آن، مدیر برای دستیابی به اهداف سازمان با توجه به مقتضیات پیش آمده زمانی و مکانی و با هزینه ای قابل قبول به کنترل و ساماندهی اوضاع می پردازد. اصلی ترین شاخصه تفاوت بین بحرانها و مدیریت بر آنها، در شیوه اتخاذی برای کنترل بحران خلاصه می شود. هر چقدر در ایجاد موانع پیشگیرنده از بحرانها و کنترل بر آنها توفیق حاصل شود، به همان نسبت، مدیریت بحران نیز موفق خواهد بود. پنج مورد اساسی در کنترل بحرانها عبارتند از: ۱. کنترل بحران به مدیریت قوی دارای اعتماد به نفس بالا- نیاز دارد. ۲. هر بحران، راه حل خاص خود را با توجه به شرایط و مقتضیات مربوط می طلبد. ۳. کنترل اطلاعات، بسیار ضروری است. ۴. زمان بندی دقیق، لازم است. ۵. گروه بررسی بحران می تواند در کنترل آن راهگشا و مؤثر باشد. شایان ذکر است که عوامل ایجاد بحران، یا در محیط بیرونی مستقرند و یا در محیط درونی؛ اگر مدیریت بحران بتواند بر عوامل محیط بیرونی که غالباً غیر قابل کنترل هستند، به صورتی اثر بگذارد، و در خصوص عوامل محیط درونی نیز تصمیمات سنجیده و درستی اتخاذ کند، راه رفع بحران، سریع الوصول خواهد بود. بخش دوم جهاد در اسلام با توجه به مطالب کلی یاد شده در قسمت قبل، در ادامه، با تأکید بر موضوع «جهاد» به عنوان یکی از مصادیق بحران در زمان پیامبر اکرم (ص)

که تقریباً گرفتاری دایمی آن بزرگوار را نیز تشکیل می داد به خاستگاه قرآنی جهاد و اهداف و انگیزه های قرآنی و دینی آن خواهیم پرداخت. خاستگاه قرآنی جهاد: اگر بخواهیم جنبه های مختلف مدیریت بحران حضرت رسول (ص) را بررسی کنیم، نخست، باید خاستگاه قرآنی و اذن الهی را برای تشریح جهاد مورد بررسی قرار دهیم تا از این طریق بتوانیم مبانی و اصول مدیریتی حضرت رسول (ص) را استخراج کنیم. پس از آن که حضرت رسول (ص) در مدینه استقرار یافت، به گسترش دعوت خویش و حمایت از مؤمنان مستضعفی پرداخت که در راه عقیده خود مورد آزار قرار گرفته و اदार به ترک دین خود می شدند. برای تحقق این امر، چاره ای جز جنگ علیه مشرکانی که مؤمنان را هدف آزارهای پیاپی خود قرار می دادند، وجود نداشت و گزیری جز آن نبود که کعبه از بت پرستی و بت پرستان نجات یافته و بتهایی که در آن قرار گرفته بودند، در هم شکسته شوند. به همین سبب، اذن جهاد تشریح شد. در مورد اولین آیات نازل شده در خصوص «جهاد» اختلاف نظر وجود دارد. برخی، آیه «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم» [۳] و برخی دیگر، آیه «إن الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم» [۴] را به عنوان نخستین آیات می دانند؛ ولی غالب مفسران و راویان، آیات زیر از سوره حج را به عنوان «آیات اذن تشریح جهاد» و اولین آیات نازل شده در این باره می دانند: «إن الله یدافع عن الذین آمنوا إن الله لا یحب کل خوان کفور» [۱] «أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و إن الله علی نصرهم لقدير» [۲] «الذین أخرجوا من دیارهم بغير حق الا أن یقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یدکر فیها اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره إن الله لقوی عزیز» [۵] یعنی «خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند و خداوند، هیچ جنایتگر ناسپاسی را دوست ندارد. برای آنان که هدف جنگ قرار گرفته اند، بدان سبب که بر آنان ستم روا داشته شده، اجازه [نبرد] داده شده و خداوند بر یاری آنها تواناست. همان کسانی که بی آن که هیچ حقی در کار باشد و هیچ جرمی مرتکب شده باشند جز آن که گفتند، پروردگار ما خداوند است، از خانه های خود بیرون رانده شدند. اگر بازداشتن برخی از مردم از سوی برخی دیگر، نبود صومعه ها و کنیسه ها و عبادتگاهها و مساجدی که در آن، فراوان نام خدا برده می شود، ویران می گردید. خداوند هر که را به او یاری دهد، یاری خواهد کرد که خداوند مقتدر و عزیز است.» همچنین، آیات زیر نیز در ارتباط با مفهوم «جهاد» می باشد: جنگ در اسلام برای تحکیم طغیان و خودکامگی نیست. [۶] جنگ در اسلام برای تظاهر و غرور و سد راه حق نیست. [۷] جهاد صرفاً برای نزدیکی به خدا و عبادت است، در غیر این صورت، شرک و گناه است. [۸] جنگ، برای غارت و طمع و جمع مال نیست. [۹] اذیت و آزار دیگران و کشتن و غارت اموال آنها به بهانه جهاد، ممنوع است. [۱۰] تجاوز و تعدی از حدود اعتقادی و ایدئولوژی جایز نیست. [۱۱] انجام جهاد در چهارچوب مقررات خاصی است که خداوند اعلام کرده است. [۱۲] هر نوع انتقام جویی و شکنجه دادن و اسراف و ایزدای کودکان و زنان و از بین بردن درختان و کشتار احشام منع گردیده است. [۱۳] هدف از جهاد، حاکمیت ارزشها و حقایق اسلامی است. [۱۴] اهداف و انگیزه های جهاد در اسلامبنای دیگر جهت دستیابی به اصول مدیریت حضرت رسول (ص) را در هنگام بحران، باید از اصول حاکم بر سیره آن بزرگوار آموخت. اینک، چهار اصل اساسی در پرداختن آن حضرت به «جهاد» بیان می شود. ۱. اصل توحید: جهاد رسول خدا (ص)، نه یک سلطه جویی بشری بود و نه کشمکش بر سر خاک و زمین و منابع و امکانات؛ این تصور درباره کسی ممکن است که در مادیات غرق شده باشد. اما جنگ و جهاد پیامبر، فقط در راه احیای فضیلتها و اعتلای حق و سرکوب کردن باطل صورت می پذیرفت. به عبارت دیگر، جنگهای ایشان، در راستای فرآیند دعوت الهی او انجام می گرفت و کسانی که از آن حضرت تبعیت می کردند، در جنگ و صلح نیز اسوء قرار می دادند. در واقع، جهاد رسول خدا (ص) منشعب از اصول نبوت ایشان بود که ارزشها و فضایل انسانی، انگیزه آن را شکل می داد و حق خواهی و خوشخویی و اخلاق بزرگ منشانه پیامبر اکرم (ص) در همه مراحل و جنبه ها بر آن سایه افکنده بود. [۱۵] به همین لحاظ، روزی که سران «قریش» از ابوطالب خواستند تا از پیامبر (ص) بخواهد که دست از مخالفت با آنها بردارد، رسول خدا (ص) فرمود: «من از ایشان چیزی نمی خواهم، جز این که یک کلمه بگویند و بدان وسیله، بر تمام عرب سیادت یافته و عجم را نیز زیر فرمان خویش

آورند؛ و آن کلمه، این است که بگویند: «لا اله الا الله» و پس از آن، از بت پرستی دست بردارند.» [۱۶] به همین جهت، ایشان در بیشتر نامه‌هایی که به سران مسیحی می‌نوشتند، به آیه شصت و چهار از سوره «آل عمران» اشاره می‌کردند که می‌فرماید: «قل یا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم إلا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً.» ۲. اصل حمایت از مستضعفانچنان که می‌دانیم، پیامبر اسلام (ص) و همه انبیای پیش از ایشان، خاستگاهی مردمی داشتند. آنها از میان مستضعفان به پا می‌خاستند و در طول دوران زندگی و رسالت خویش هیچ گاه، وابسته و اسیر قدرتهای پوشالی نمی‌شدند. آنها مانند بسیاری از مصلحان دیگر نبودند که برای کسب قدرت در مسیر انجام اصلاحات، خود را وابسته فلان قدرت یا فلان دولت کنند. بلکه تنها یک وابستگی داشتند و آن، دل بستگی به حق بود. بنابراین، همه نیرو و عظمتشان نیز از این ناحیه بود. با این اوصاف، دانستیم که پیامبران الهی از متن زندگی مستضعفان برانگیخته می‌شدند، از میان مردمانی که با فقر و فشار زندگی می‌کردند؛ به همین خاطر، سختیها و تلخیهای زندگی محرومان را چشیده بودند؛ و پس از بعثت خویش، هرگز راه کاخ سلطانی را در پیش نمی‌گرفتند تا احیاناً در کنف حمایت او، رسالت خود را به انجام رسانند. [۱۷] از این رو، مستضعفان صالح، گرامی‌ترین انسانها نزد رسول خدا (ص) بودند. آن حضرت به محرومان عشق می‌ورزید و آنان را بزرگ و عزیز می‌داشت. ایشان می‌فرمودند: «طوبی للمساكين بالصبر و هم الذين يرون ملكوت السموات و الارض»؛ لذا، از آنجا که تحقق سنت الهی به پیروزی حق بر باطل و چیره شدن مستضعفان بر مستکبران می‌انجامد، پیامبران نیز به منظور یاری کردن آنها سعی در ایجاد نظام الهی مبتنی بر این اصل را داشته‌اند. ۳. اصل مقابله با مستکبران: این اصل چنان که از نام آن پیداست به معنای درگیری ذاتی و دایمی اسلام با هر گونه تکبر و برتری جویی است. استکبار، چهره‌های گوناگونی دارد و در هر لباسی که ظهور کند، باید با آن به مقابله برخاست. مقابله آنان که ولایت الهی را پذیرفته‌اند، با آنان که تحت ولایت شیطان هستند؛ چرا که اگر انسانهای الهی، با چهره‌های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباهیگری و ستم‌پیشگی آنها را دفع نکنند، تباهی و ستم زمین را پر خواهد کرد. [۱۸] بنابراین، همیشه دو جبهه در برابر هم قرار داشته‌اند، «جبهه مدافع حق و عدالت» و «جبهه ملازم ستم و بیداد»؛ در این میان، خداوند، سرپرست اهل حق و طاغوتها، سرپرست اهل کفرند: «الله ولی الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون» [۱۹] با این اوصاف، یک جبهه، جبهه یاوران حق و دیگری، جبهه یاوران باطل است. در یک سو، پیامبران و پیروان آنها و در سوی دیگر، چهره‌های گوناگون استکبار، یاوران شیطان، قدرتهای بیدادگر سیاسی، اقتصادی و قدرتهای منحرف مذهبی قرار دارند. به هر حال، لازمه تحقق این رسالت، درگیری با مستکبران است. و لذا، رسول خدا (ص) همواره در سه بعد عقیدتی، سیاسی و نظامی با مشرکان، کافران و منافقان جهاد می‌کردند. این جهاد، در واقع مقابله با مستکبرانی بود که نمی‌توانستند، شاهد آزادی انسانها از اسارت بتها باشند. البته، نباید فراموش کرد که به طور کلی، مشی اسلام، مشی جنگ و جدال نیست؛ چنان که در صدر اسلام نیز هنگامی که دوران دعوت با زبان طی شد و پس از تحمل بسیار، و آن گاه که مشرکان مکه، آزار و ستم را از حد گذرانده و مسلمانان را بیش از اندازه تحت فشار قرار دادند، اذن قتال (در سوره حج) صادر شد. بنابراین، نبرد با مستکبران جهت بسط و گسترش دعوت الهی و فراگیری دین خدا بروی زمین از اهداف الهی جهاد است. ۴. اصل عدم انظلام: «انظلام» یعنی تن دادن به ظلم و زیر بار ستم رفتن، که در این باره باید گفت، رسول خدا (ص) و اوصیای ایشان و پیروان حقیقی آنها هرگز تن به آن نداده‌اند چنان که می‌دانیم، «حلف الفضول» نیز پیمانی در جهت شکست انظلام بود. همچنین، با توجه به آیات متعدد، خداوند هرگز راضی به ظلم و خواهان هیچ ستمی نیست؛ از جمله در آیه زیر: «و ما الله يريد ظلماً للعباد» [۲۰] و خداوند هیچ ظلمی و ستمی بر بندگان نمی‌خواهد. کوتاه سخن این که منطق دین، مقتضی عدم انظلام و خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم می‌باشد. اسلام، هرگز اجازه نمی‌دهد که ستمکاران متجاهر به ستم بر مردم مسلط شوند؛ و هیچ گاه، سکوت و تحمل ظلم و تعدی ستمگران و فاجران را جایز ندانسته و به مردمی که قدرت بر رفع ستم و اصلاح امور را دارند، نیز چنین اجازه ای نمی‌دهد. [۲۱] بخش سوم

اصول مدیریتی حضرت رسول (ص) در مواقع بحران امروزه، «جهاد» به عنوان یکی از مظاهر مورد توجه و موجود در زندگی خاتم پیامبران، زیر ذره بین اندیشمندان و صاحب نظران قرار دارد. با توجه به پیش گفته ها، می توان در علم امروزی، «جهاد» را نوعی «بحران» یا «شبه بحران» که بیشتر حالت نظامی داشته، لیکن صبغه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز به خود می گیرد محسوب کرد. این شبه بحران در جامعه حضرت رسول (ص) نیز به صورت اپیدمی گسترش داشت. برای تحلیل مسأله خروج توأم با توفیق حضرت رسول (ص) از این بحرانها باید نگاه دقیقی به چگونگی اعمال مدیریت آن حضرت داشت. همان طور که می دانید، «مدیریت»، علم و هنر برنامه ریزی، متشکل و هماهنگ کردن، رهبری و کنترل فعالیت های مختلف به منظور نیل به هدفی مشخص است؛ این علم و هنر، در زیباترین و والاترین چهره خود، در سیره نبوی قابل مشاهده است: مدیریتی الهی، مبتنی بر شناخت حقیقت انسان و مراتب وجودی او که در حقیقت، با اداره قلبها تحقق می یابد. بدون تردید، هدف از این نوع مدیریت. خارج کردن انسان از مرتبه حیوانی و وارد کردن او در مرتبه رحمانی و خروج از ظلمات به سوی نور می باشد. به هر تقدیر، نوع مدیریت آن حضرت در طول مسیر بحرانی و جریان یک جنگ، قبل از آغاز جنگ تا بعد از پایان شعله های آن، می تواند، به عنوان درسی زیبا و جذاب در آیین الهی، آموختنی و البته، لازم الاتباع باشد؛ لذا با توجه به جمیع جهات، نکاتی بسیار دقیق از این نوع مدیریت را که کاملاً با مدیریت بشری جنگها متفاوت است، شرح داده و بتفکیک به بحث و بررسی هر یک می پردازیم. ناگفته نماند که آیین محمدی (ص) در زمان خود، در بردارنده اصولی مخالف و ناسازگار با وضعیت حاکم بود. لذا برای اجرای اصل جلوگیری از ستم پذیری و انظلام، می بایست قدرتی در مقابل سیستم حاکم وجود داشته باشد؛ بنابراین، حداقل آمادگی برای جنگ و شاید هم ورود به جنگ ضرورت داشت. در نتیجه، هرگاه «استراتژی دعوت» مؤثر نمی افتاد، به تناسب موقعیت، امکان بروز جنگ وجود داشت. ۱. مدیریت عقیده: ۱۱ مدیرتی امور عقیدتی و تبلیغی: از آنجا که اساس و مبنای نبردهای پیامبر (ص)، نبرد در راه ایجاد و تأسیس حکومتی مبتنی بر فضایل و ارزشهای اسلامی بوده و مانند اغلب نبردهای دیده شده و پیش آمده، برای کسب قدرت بیشتر و در راه تحکیم حکومت فاسد و زورمدار نبود، لذا تبیین امور شرعی و اسلامی و توجیه و ترویج اسلام و عقاید اسلامی و تبلیغ قدرت اسلام، در قلبها مؤثر واقع شده و باعث آمادگی روحی بیشتر اصحاب برای نبرد و اهدای جان خویش در مقابل ترویج عقیده می شد. از این جهت، پیامبر اکرم (ص) بسیار بر سر عقیده پافشاری می کرد و هیچ گاه، به معامله درباره آن تن در نمی داد. به عنوان نمونه، در جنگ «احد»، در حالی که سپاه مشرکان حدود سه هزار نفر بودند، رسول خدا (ص) سپاه مؤمنان را در حالی که شمار آنان با احتساب گروهی بیمار دل که در میان آنان وجود داشتند، تنها به هزار نفر می رسید، پیش برد. در این میان، برخی از «انصار» قصد داشتند تا از هم پیمانان یهودی خود نیز کمک بخواهند؛ اما رسول خدا (ص) فرمود: «ما را به یاری آنان نیازی نیست.» چرا که حضرت رسول (ص) می خواستند، سپاه او فقط از کسانی تشکیل شود که برای دفاع از عقیده خود سر جنگ دارند. خداوند نیز در این باره فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی را غیر از هم عقیدگان خود به دوستی و همکاری نگیرید که در ایجاد سستی در شما فروگذار نمی کنند. آنان دوست دارند که شما در رنج و مشکل گرفتار آید. کینه از زبان آنان هویدا است و البته آن چه در دل دارند از این بزرگتر و بیشتر است.» ۲۱ ایجاد انگیزه الهیچنان که گفتیم، پیامبر (ص) قبل از نبرد از ایجاد انگیزه های سطحی و یا مادی صرف، فاصله می گرفت و دلها را با توجه دادن به انگیزه های الهی به تحریک و حرکت می داشت؛ زیرا کارکرد انگیزه های الهی، بسیار بادوامتر است و از آنجا که دست یافتن به این انگیزه ها بسیار سخت است، در نتیجه، تاب تحمل مشکلات سخت و دشوار نیز بیشتر فراهم می آید. اینک، نمونه هایی از این سنخ انگیزه را که مربوط به جنگ «بدر» می باشد، نقل می کنیم: «رسول خدا (ص) به جنگ مصمم شده بود. اما نه جنگی که انگیزه آن، به دست آوردن مال و ثروت و یا جلوه ای دیگر از جلوه های دنیا باشد؛ بلکه دشمن خدا به رویارویی مؤمنان آمده بود و آنان، ناگزیر بودند تا به دعوت خدا و رسول او و این مژده که یکی از دو نیکی را به دست خواهند آورد، پاسخ مثبت دهند. لذا، وارد نبرد شدند. اما درست در مقابل آنان، کسانی بودند که

فقط به دنبال انگیزه‌های مادی آمده بودند و اندیشه‌ها و نقشه‌های مختلف آنان را سست و ناکام ساخته بود و لذا، در هنگام رویارویی، ترس بر دل‌های آنان چیره می‌شد.» [۲۲] در جنگ «احزاب» نیز پیشنهاد پیامبر برای تطمیع سران دو قبیله «غطفان» و «نجد» جهت مصالحه در مقابل دریافت یک سوم محصولات مدینه، باعث آزمندی آن دو قبیله شد. یقیناً اگر در گروهی، پایبندی‌های قومی، قبیله‌ای و مادی بر مبانی دیگر غالب گردد، باعث می‌شود که عزم و اراده از آن جمع رخت برنهد و به علت همین آزمندیها نیز بود که آنان از طولانی شدن محاصره و بی نتیجه ماندن آن خسته شدند و میان آنان و قریش اختلافاتی به وجود آمد و سرانجام، در صدد برآمدند تا از همان راهی که آمده‌اند، بی هیچ دستاوردی بازگردند.» [۲۳] در جنگ «احد» نیز خداوند، دل‌های مؤمنان را به این مژده استوار ساخت که اگر در میدان نبرد پایداری کرده و ثابت قدم بمانند و خدا را به یاد داشته و مطمئن باشند که از همه قدرتها برتر است، همچنین، اگر دل استوار دارند و از جنگ و تعقیب دشمن روی برنتابند و به غنایم مشغول نشوند و سرانجام، اگر به مخالفت با فرماندهی هوشیار که آنان را به راه درست و همکاری نزدیک در میدان نبرد فرا می‌خواند، نپردازند خداوند آنان را به وسیله فرشتگان آسمانی یاری خواهد کرد. در این خصوص آیات الهی نیز گواهی می‌دهند: [۲۴] «آن گاه به مؤمنان می‌گفتی، آیا این شما را بسنده نمی‌کند که پروردگارتان به وسیله هزار فرشته که از آسمان فرو فرستاده می‌شوند، از شما پشتیبانی کند؟ بلکه اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید، بزودی همین که آنان بر شما درآیند، پروردگارتان ما را به وسیله پنج هزار فرشته که همه نشان دارند پشتیبانی خواهد کرد. پروردگار، این [امداد و پشتیبانی] را جز برای آن قرار نداد که مایه بشارتی برایتان باشد و دل‌هایتان بدان آرام و مطمئن شود و یاری و پیروزی جز از جانب پروردگار نیست و نیز این امداد برای آن بود که دنباله کافران قطع شود یا خداوند آنان را سرکوب کند و ناکام و سرشکسته گردند.» بنابراین، تشویق و تحریک به نبرد، عنصری اساسی در بالا- بردن روحیه معنوی و عوامل روانی برای جنگجویان است؛ کما این که در آن زمان، برانگیختن روح حماسی در جمع و ایجاد انگیزه شدید بر واقعیتی که برای آن می‌جنگند، و این که تا حصول نهایی آن باید بکوشند، همه مؤمنان را در حالت بیداری انقلابی نگه می‌داشت و حرکت و انگیزه روانی و علاقه دایم برای رویارویی با دشمن را در ایشان برمی‌انگیخت. در این رابطه، قرآن کریم در جای دیگری می‌فرماید: «ای اهل ایمان، آیا می‌خواهید که به نجاتی سودمند هدایت شوید، تا از عذابی دردناک رهایی یابید؟ پس به خدا و رسول او ایمان آورید؛ و به مال و جان، در راه حق جهاد کنید؛ که اگر دانا باشید، این برای شما بهتر است، تا پروردگار، گناهانتان را ببخشد و در بهشتی که زیر درختانش نهرها (آبی گوارا) جاری است، داخل گرداند؛ و در بهشت عدن، منزل‌های نیکو و جاودانی به شما عطا کند؛ که این، همان رستگاری بزرگ بندگان است، و نیز تجارتی دیگر که آن را هم دوست دارید؛ نصرت و یاری خدا و فتح نزدیک است که بشارت رحمتی است به اهل ایمان.» [۲۵] در غزوه «بدر» نیز پیامبر فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امروز اگر مردی، بردارانه و ثابت قدم و دقیق نبرد کند، خوشبخت است و اگر پشت نکند، جای او در بهشت خواهد بود.» [۲۶] اختیار در حضور و عدم اکراه از دیگر موارد در مدیریت تبلیغی پیامبر این بود که ایشان به سربازان، این فرصت را می‌دادند که به اختیار خود وارد جنگ شوند و هیچ اکراهی در کار نبود؛ بلکه آنان خود با این کار در پی اجر اخروی بودند و اگر در پرتو لطف و خواست الهی پیروز می‌شدند، باز هم برای آنان حقیقتی مد نظر بود که به دفاع از آن برخاسته بودند و اگر کشته می‌شدند، نیز به افتخار شهادت و به بهشت و خشنودی خداوند دست یافته و هیچ فاصله‌ای میان آنان و بهشت نبود. بنابراین، در هر حال، آنان دست به تجارت سودآوری می‌زدند که خود آن را انتخاب کرده بودند. ۲ مدیریت رفتاری: ۱ ۲ اراده محکم و پایداری در تصمیم: پیامبر اسلام با داشتن اراده قوی و پایداری در تصمیم که هرگز متزلزل نمی‌شد از همگان ممتاز بودند و چون تصمیمی را اتخاذ می‌کردند، می‌بایست آن را به انجام رسانند. به عنوان نمونه، در جنگ «احد»، هنگامی که رأی اکثریت بر جنگیدن در بیرون از شهر قرار گرفت، پیامبر (ص) هیچ تردیدی به خود راه نداد، زره را بر تن کردند و سپر خویش را برداشتند تا آماده نبرد شده و اضطراب را از دل اصحاب بیرون کنند. [۲۶] همچنین، در روز بعد از پایان جنگ «احد»

با قاطعیت دستور به تعقیب مشرکین داد و غزوه «حمراء الاسد» شکل گرفت. [۲۷] بعد از جنگ «خندق» نیز فرمان به سرکوب «بنی قریظه» دادند و سریعاً به آنجا رفته و با قاطعیت، تصمیم اتخاذی را در خصوص قتل مردان آنها به اجرا گذاردند. [۲۸] البته، آن حضرت، فرمان قاطعی نمی داد، مگر هنگامی که نسبت به شرایط جنگی، درک کاملی داشت و می توانست آن تصمیم و حکم را به همان گونه به مرحله اجرا درآورد تا به این وسیله، در مقابل شرایط جنگی متغیر، حتی الامکان، ثبات داشته باشد. مهمترین ویژگیهای پیامبر که او را از دیگران ممتاز می کرد و قاطعیت در اجرا را به دنبال داشت، عبارتند از: [۲۹] ۱ بررسی تمام جوانب تصمیم و فرمان قبل از صدور آن؛ ۲ عدم بازگشت و انصراف از تصمیم پس از ابلاغ آن؛ ۳ تغییر حکم و فرمان با تغییر شرایط جنگی؛ ۴ حفظ توانمندیهای عقلانی و تداوم هدایت و رهبری میدان نبرد در اوضاع و احوال سخت؛ ۵ تصمیم به پیروزی؛ ۲۲ شورا و مشورتچنان که می دانیم، «مشورت» در سیره رسول خدا (ص) از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است و اصولاً بنای تصمیم گیری در شیوه «مدیریت بر قلب»، بر مشورت و تبادل نظر در امور و پرهیز از خود رأیی و استبداد استوار است. در «قرآن کریم» در این زمینه، آیات چندی آمده است: «و آنان که اجابت کردند امر پروردگارشان را و برپای داشتند نماز را و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می دهند؛ و از آن چه به آنها روزی دادیم، انفاق می کنند.» [۳۰] «پس بر آنان بیخشی و برایشان طلب آمرزش کن و در کارها با ایشان مشورت کن و آن گاه که بر کاری تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.» [۳۱] پیامبر (ص) خود نیز می فرماید: «مشورت با عاقل خیرخواه، هدایت و توفیقی از خداست.» [۳۲] در همین راستا، در غزوه های ایشان نیز با توجه به موارد زیر، این امر حاکم بوده است: ۱ رسول خدا (ص) در غزوه «بدر»، درباره اصل جنگ، تعیین موضع نبرد و اسیران جنگی با اصحاب خود مشورت کرد. [۳۳] ۲ در نبرد «احد»، شورایی تشکیل داده و درباره نحوه مقابله با لشکر قریش در داخل یا بیرون شهر به مشورت پرداختند. [۳۴] ۳ در جنگ «احزاب» نیز پیامبر برای مقابله با سپاه عظیم مشرکان کار را به مشورت گذاشتند و با توجه به نظر سلمان فارسی، تصمیم به کندن، «خندق» گرفتند. [۳۵] ۴ در غزوه تبوک نیز، آن حضرت با اصحاب خود مشورت کردند. [۳۶] ۲ ۳ مظهر رحمت الهی رسول خدا (ص) در اداره امور، بیش از هر چیز از رحمت و محبت بهره می گرفت و اگر چنین نبود، از آن شیوه اداره، مطلوب حاصل نمی شد؛ «قرآن» در این باره چنین فرموده است: «فما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الأمر؛ یعنی، «به موجب لطف و رحمت الهی، برایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی و سخت دل بودی، از پیرامونت پراکنده می گشتند. پس، از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن.» [۳۷] به همین جهت، آن حضرت در اثر رحمت و فیض الهی به چنان محبت و ملامتی در مدیریت خود دست یافته بود که به واسطه آن، موانع اداره جامعه ای دچار تشتت و مشکلات فراوان را رفع کرده و مقتضیات رشد و کمال آن را فراهم کردند. گفتنی است که در غزوات نیز وضع، این گونه بود: رسول خدا (ص) با همه حزم و صلابت و قدرت در فرماندهی و تشکیلات، از نرمش نیز برخوردار بود؛ او در فرماندهی خود اهل نرمش و ملامت بود و نه تکبر و سلطه جویی؛ بدین سان، فرماندهی او آمیخته به نرمش و آرامش و هدایتگری بود، بی آن که سختگیری و خشونت داشته باشد. به همین سبب، دلها به او گرویده بودند و همه سربازان بر محور این فرماندهی حکیمانه، گرد هم می آمدند و در راه حق، داوطلبانه و از روی اختیار جانفشانی می کردند. نکته قابل ملاحظه دیگر در فرماندهی رسول اکرم (ص)، علاقمندی و مراقبت ایشان از سربازان خود و مهرورزی و دلسوزی نسبت به آنها و اهمیت دادن به فرد فرد آنان بود، به گونه ای که در تضرع آن حضرت به درگاه خداوند و بیم او بر جان سربازان خویش، این حقیقت، جلوه گر می باشد، چرا که از دیدگاه او سربازان، دوستان و یاران او و منادیان حق و هدایتگران این راه و حزب خدا بودند که اگر از میان می رفتند، دیگر کسی خدا را پرستش نمی کرد. به همین سبب، رسول خدا (ص) نهال عزت و سربلندی را در نهاد آنان بارور می ساخت به طوری که آنان احساس می کردند که مورد محبت آن حضرت قرار دارند. روشن است که وقتی سربازان، چنین حقیقتی را احساس می کردند، در راه خدا جانهای خود را بر کف می گذاشتند و

به او می فروختند. لذا، آن حضرت هیچ گاه، به سربازان خود به عنوان آلات و ادوات جنگ نمی نگریست. به هر حال، فرماندهی پیامبر خد(ص) به صورتی بود که پا به پای سپاه حرکت می کرد و روح و دل خود را پیشاپیش آنان می فرستاد و در صحنه های خطر با آنان همراه می شد، بی آن که هیچ بیم و اندیشه ای به دل راه دهد. همان فرمانده مهربانی که خیر و نیکی را پی در پی بر سپاه خود می فرستاد؛ به سان پدری که به فرزندان خود توجه می کند؛ گویا، آنها پاره هایی از تن اویند. [۳۸]رحمت و مهربانی رسول خد(ص) با سپاهیان خود، در نبرد «احد» و در پی زخمهایی که بر جان ارتش اسلام نشسته بود، خود را نشان داد؛ آن جا که آن حضرت هیچ کس را سرزنش نکرد و هرگز به اندیشه اش نگذشت که سربازان را به سبب اشتباهاتی که از ناحیه آنان صورت گرفته است، مورد محاکمه قرار دهد؛ بلکه همه تلاش او در میدان جنگ، بر این بود که سربازان خود را دوباره به صحنه برگرداند و وضعیت را به حال نخست درآورد تا مسلمانان پایداری کنند و اجازه ندهند، همگی در مقابل هجوم دشمن کشته شوند و به همین سبب نیز آنان را به سوی فراز کوه «احد» برد و پرچم سپاه را به دست کسی داد که حق آن را ادا کند. در عین حال که خود نیز به نبرد و مقاومت پرداخت. بنابراین، رسول خد(ص) سربازان خود را مورد عفو قرار داد تا غرور و قدرت آنان همچنان برای آینده بر جای بماند؛ هر چند آن چه در «احد» از آنان سرزده بود، نه تنها شادی آفرین نبود، بلکه غمبار نیز بود. حتی رسول اکرم(ص) به عفو آنان بسنده نکرد، بلکه از خداوند برای ایشان مغفرت طلبید. رحمت و مهربانی آن حضرت، همچنین خود را در برخورد با شهدا نشان داد؛ چرا که رسول اکرم(ص) فرمان داد پیکرهای آنان، به جای این که به سوی خانواده هایشان برگردانده شود، در همان مکان دفن گردد. [۳۹] این رأفت و مهربانی حتی نسبت به دشمنان خونی آن حضرت نیز تسری یافته بود؛ تا جایی که بر جنازه عبدالله بن ابی، آن منافق پیشه بی آبرو نماز خواند و می فرمود: اگر می دانستم که با طلب مغفرت من خدا او را می بخشاید، برای او طلب مغفرت می کردم! همچنین، بعد از «سریه ها» معمولاً همراه جمعی به استقبال لشکر می آمد. مثلاً بعد از سریه «موته» [۴۰] از سوی دیگر، پیامبر اکرم(ص) با اسرا بسته به عملکرد سابق و شاخصه های دیگر برخورد می کرد. اما رفتار او با اسرا در هر حالی، همراه با رحمت، مدارا، توجه و انسانیت بود و در مورد آنان، به نیکی و گذشت سفارش می فرمودند، معمولاً، اسرا، در مکانهای بهداشتی، مسجد یا خانه ها توزیع می شدند و یا در خانه یکی از لشکریان به طور دسته جمعی زندانی می شدند. لشکریان، با تبعیت از شیوه رسول خد(ص)، اسیران را در خوراک بر خود مقدم داشته و بر آنان ایثار می کردند. حتی لباس مناسبی به آنان می پوشاندند. اگر اسیری، اسرار دشمن را در اختیار قرار نمی داد، هرگز مورد ضرب و شتم واقع نمی شد. ولی اگر چنین می کرد، باعث آزادی خود می شد. همچنین، رسول اکرم(ص) شهدا را بزرگ می داشت؛ آنان را در جایگاه عزت و فخر در دنیا و آخرت قرار می داد و نزدیکان و خویشان شهید را به این امر بشارت می داد و با این کار، در قلب آنان شادی می آفرید. بعلاوه، ایشان از مثله کردن جنازه دشمنان و بریدن عضوی از بدن آنها نهی می فرمود و فرمان می داد، بعد از این که شناسایی شدند، بدون گرفتن هیچ انتقامی از جمله سوزاندن با غرق کردن، آنها را دفن کنند. کوتاه سخن این که جنگ در مکتب پیامبر، به منظور برتری طلبی یا یک خونریزی بی هدف صورت نمی گرفت. آن گونه که رسول خد(ص) خود در توصیف دعوت و نبردهای خود فرمود: «من پیامبر رحمت و پیامبر حماسه ام». در حقیقت، «رحمت» و «حماسه» در این جا با یکدیگر تلاقی دارند؛ زیرا این حماسه، جز برای رحمت نبود که رحمت حقیقی در این عالم، به معنای قطع ریشه های فساد و مقابله با هر گونه شر و بدی است. لذا، هر جا چنین حماسه ای وجود داشته، راهی به سوی تحقق رحمت عامه بوده است. پیامبر اکرم(ص) هنگام آغاز نبرد به سربازان چنین توصیه می فرمود: با مردم به دوستی و آشنایی رفتار کنید و با آنان خویشنداری ورزید و بر آنان حمله ور نشوید مگر این که ایشان را فرا خوانید، چه، اگر مردم شهر و روستا و بیابان و محله را به حضورم بیاورید، برایم دوست داشتنی تر از آن است که مردان آنها را بکشید و زنان و کودکانشان را به اسارت بیاورید. [۴۱] بنابراین، جنگهای رسول خد(ص)، جنگهای دوستی آمیز بوده و به محبت و مهربانی و مراقبت و تلاش در جهت حفظ جان مردم مگر در مواردی که ضرورتی گریز ناپذیر وجود داشته آراسته است، زیرا

رسول خدا(ص) سپاهیان خود را سفارش می فرمود که به از میان بردن کشت و زرع، قطع درختان و کشتن زنان و کودکان و مردمانی که در جنگ، نقش و نظری نداشته اند و به هیچ نحوی در آن شرکت نکرده اند، دست نزنند. با این اوصاف، جنگهای پیامبر هرگز به معنای تلف کردن، از میان بردن، ایجاد فساد و یا بی اعتنایی مطلق به همه پایبندیهای انسانی نیست. آن حضرت انجام هر کاری را در جنگ روا نمی دانست و دست به کارهایی نمی زد که امروزه، گاهی فرماندهان نظامی از آن بهره می جویند؛ کارهایی از قبیل کشتار جمعی و از میان بردن نسل انسانی و محصولات کشاورزی مردم و سمی کردن آنها به منظور کشتن مردمان. یک بار به وی خبر رسید که سربازان اسلام برخی اطفال مردم را کشته‌اند. پس به خطبه ایستاد و فرمود: برخی را چه شده است که آن قدر در کشتن دیگران پیش رفته‌اند که کودکان مردم را کشته‌اند. هشدار که کودکان را نکشید[۴۲۰۰۰] همچنین پیامبر(ص) از تخریب و از جمله قطع درختان آنجا که ضرورتی نبود، منع میفرمود. وانگهی، گذشت و روح بزرگواری رسول خدا(ص) و مهربانی و مدارا با مردم، در برخورد ایشان با شکستخوردگان نیز قابل توجه است. آخرین جنگ رسول خدا(ص) با «قریش»؛ نبردی بود که به «فتح مکه» انجامید. در پی این پیروزی، پیامبر با کسانی مواجه میشد که او و اصحابش را در زیر شکنجه و آزار و تحت فشار قرار داد و شدیدترین شکنجهها را بر اصحاب او تحمیل کرده بودند تا آنجا که برخی از آنان از شدت شکنجه جان باختند و حتی آخر الامر، مصمم به قتل آن حضرت شدند و در این راه، فکر و حيله و چاره به کار گرفتند و البته، خداوند نیز در مقابل آنان تدبیر کرد و نقشه آنان را نقش بر آب کرد. به هر حال، رسول خدا(ص) با آنان و با سرکرده جنگ شرک علیه اسلام، یعنی، ابوسفیان روبرو شد؛ اما با آن که پیروز شده بود، پرچم امان در میان آنان گسترده و منادیش فریاد برآورد که هر کس به خانه ابوسفیان برود، در امان است، هر کس به «مسجد الحرام» برود، در امان است و هر کس به خانه خود برود، در امان خواهد بود. ۴۲. اجرای مساوات اصولاً در اندیشه دینی، هدف از حکومت و تصدی امور، برپایی حق و عدل در میان مردمان است. لذا، خداوند، پیامبر گرامی و مؤمنان را مأمور دعوت به آئین الهی و برپایی حق و عدل کرده و در قرآن کریم فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط». یعنی، «ای کسانی که ایمان آورده اید، همواره برای خدا قیام کنید و گواهان به عدل و داد باشید». در حقیقت، مدیریت رسول خدا(ص) بر اصل «برپایی حق و عدل» استوار بود و کارگزاران خود را بدان فرمان می داد. این مساوات در میدان جنگ نیز حاکم بود. در این باره، ابوزهرة در کتاب «خاتم پیامبران» مینویسد: «یکی از مظاهر فرماندهی رسول اکرم(ص) مساوات و برابری او میان خود و سربازان است؛ به گونهای که هر سربازی خود را در کنار آن حضرت احساس میکرد و در حقوق و تکالیف، یک سرباز با او برابر بود. گویاترین گواه این حقیقت آن است که در [جنگ «بدر»] آن حضرت، خود به همراه علی بن ابیطالب(ع) و مرثد یک شتر داشتند و هر سه به نوبت از آن استفاده میکردند و حتی هنگامی که نوبت پیاده روی او فرا می رسید و آن دو میخواستند آن حضرت را از این امر معاف بدانند، این خواسته را رد کرد و فرمود: «شما از من قویتر نیستید و من نیز کمتر از شما از اجر و پاداش بینناز نیستم.» ۵۲ تشویق و تنبیه پیامبر گرامی(ص)، اقسام تشویقها را اعم از معنوی، زبانی، رفتاری، مقامی، مالی و غیره به کار می گرفت و هر جا چاره ای جز تنبیه نبود، همچون پزشکی حاذق، اقدام به بهترین مداوا می کرد. از جمله تنبیه های زیبا در دوران مدیریت رسول خدا(ص)، برخورد آن حضرت با کسانی بود که از شرکت در غزوه «احد»، خودداری کرده بودند. به این ترتیب که پس از بازگشت مسلمانان از این پیکار، آنان شبی را در خانه های خود گذراندند و فردای آن روز، پس از نماز صبح پیامبر(ص) به بلال فرمود تا مردم را برای تعقیب دشمن فرا خواند و مقرر کرد، جز آنان که دیروز همراه لشکر در جنگ بوده اند، کسی حق همراهی با آنان را ندارد. مشخص است که از جمله اهداف پیامبر، تنبیه آنانی بود که از یاری آن حضرت خودداری کرده بودند تا جایگاهی در جامعه و منزلتی نزد مردمان نداشته باشند و این تنبیه روانی، از یک سو آنان را در صورت شایستگی بیدار کرده و اصلاح کند و از سوی دیگر، هشدار گونه ای باشد. ۶۲ انضباط و جدیت در اداره امور بدون تردید، لازمه گردش درست کارها، انضباط و جدیت در امور است و مدیریت رسول خدا(ص) نیز مدیریتی منضبط و جدی بود مراد

از جدیت، سامان پذیری، آراستگی، نظم و ترتیب، سعی و کوشش در کارها و پرهیز از هرگونه سستی و بی سامانی در امور است. [۴۳] بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و سازمانها شده، از همین رهگذر بوده است. به همین لحاظ، آن چه در پیکار «احد» روی داد، محصول عدم رعایت این امر از جانب گروهی از مسلمانان بود. ۳. مدیریت عملیاتی ۳ - ۱ کسب اطلاعات یا تکمیل آن: پیامبر خدا (ص) همواره برای به دست آوردن آگاهیهای قبل از نبرد در جهت خنثی کردن اندیشه نبرد یا پی بردن به نقشه آن و یا در جهت تقویت صحت تصمیمها به دریافت و دستیابی به همه اخبار و امور مربوط به دشمن فرمان می دادند. پیامبر (ص) برای دستیابی به اطلاعات، بیش از سایر امور جنگی در تلاش بودند؛ زیرا دریافت اطلاعات و معلومات کامل از دشمن به معنای اتخاذ و صدور حکم و فرمان صحیح برای جنگ است. به همین منظور، در کنار غزوه ها، گاهی سریه هایی را نیز به نواحی مختلف اعزام می داشتند. آن حضرت، نیروها را به منطقه عملیاتی مورد نظر می فرستاد و خود در راه عبور، با تجار و مسافران برخورد کرده و از آنان و ساکنان محلی کسب اطلاعات می کرد. بازجویی از اسرا، سکونت دادن نیروهای اطلاعاتی در سرزمین دشمن و بررسی تحرکات و جابجاییهای آنان در وقت مناسب، از روشهای دیگر کسب اطلاعات بود. جالب این جاست که پیامبر، همواره اطلاعات موجود و غیر آشکار را در نزد خود، محفوظ می داشتند. به عنوان نمونه، در جنگ «بدر»، پیامبر دو نفر را برای کسب اطلاعات از کاروان تجاری «قریش»، دو نفر را برای کسب اطلاعات از مقر تمرکز نیروها، دو نفر را برای بررسی تعداد نیروی دشمن و یک نفر را هم برای کسب اخبار جابجایی دشمن و میزان افزایش نیروهای آن مأموریت دادند. [۴۴] پیامبر (ص) اطلاعاتی را که برای ایشان ارسال می شد، مورد بررسی، دقت، پیرایش و تحلیل عملی و دقیق قرار داده و با واقعیت و موقعیت جنگی طرف مقابل خود هماهنگ می ساخت. ایشان، تلاش زیادی داشت تا اطلاعات به صورت بسیار فعال و پویا بوده و با عمل فرمانده و گروههای مأمور همراه و هماهنگ باشد. به عنوان مثال، در جنگ «بدر» از تعداد ذبایح برای پی بردن به تعداد نیروها استفاده کرد. در این میان، خبریابها، عنصری اساسی در تثبیت نتیجه نبرد به شمار می آمدند؛ زیرا آنها معلومات و آگاهی کافی و دقیق از دشمن جمع می کردند. طبعاً نیرویی که دارای آگاهی کافی است، در میدان نبرد از آن سود می جوید، و طرفی که از دشمن چیزی نمی داند، در بهترین موقعیت نبرد با دشمن نیز، انگار، چشمانش بسته است. [۴۵] اگر خوب جستجو کنیم، می بینیم که پیامبر در تمام غزوه ها و سریه های خود، سخت به پوشیده داشتن اسرار نظامی می پرداخت و عملیات نظامی و جهت سیر سپاه راه، حتی بر نزدیکترین افراد خود پوشیده می داشت و از این قاعده عدول نمی کرد جز در غزوه تبوک که آن نیز به علت اهمیت حمله و بعد مسافت و نیاز عملی به تأمین مادی بود. ۲۳ در نظر گرفتن اصول جنگاصولی که رسول اکرم (ص) در نبردهای خود از لحاظ نظامی به اجرا می گذاشت، اصولی اساسی برای تحقق پیروزی بود. لذا، هدف از دعوت وی، روشن بوده و جنگ او بر این مبانی قرار داشت: بسیج نیروها، صرفه جویی در بکارگیری آنان، استفاده از یورش ناگهانی در زمان و مکان مناسب، تکیه بر سرعت که جنگ ضربتی را محقق می ساخت. استمرار فشار به هنگام غزوه های پی در پی و متصل به یکدیگر (مثل احد و حمراء الاسد). اجرای مانور با استفاده از امکانات و نیروهایی که فراهم آورده بود، اهتمام به ایجاد امنیت برای نیروها، تکیه بر استطلاع و استخبار، سازماندهی صحیح، اجرای همکاری بین جنگجویان و صفوف نیروهای عمل کننده با سواران، پیادگان و سایر صفوف و نیز بین جناح راست و چپ و قلب سپاه، پراکنده نکردن نیروها، تقویت روحیه سربازان خودی به گونه ای که آنان از مرگ نهراسند و ایجاد امنیت در تمامی جبهه های جنگی. رسول خدا (ص) هنگامی که از نیرو و امکانات کم و ضعیف برخوردار بود، به دفاع روی می آورد؛ لذا در ابتدای دعوت، موضع دفاعی او آشکار بود؛ لذا، در آن ایام مورد اذیت و آزار قرار گرفته و مجبور به هجرت شدند؛ امری که جز خیر برای آن حضرت به دنبال نداشت. در «مدینه» نیت و هدف ایشان جز در بعضی اوقات که بناچار موضع دفاعی به خود می گرفتند هجومی بود. ایشان، هنگامی که نیرو و امکانات قوی و کامل داشتند، به جنگ هجومی روی می آوردند. به هر حال، اگرچه پیامبر به نیروی لایزال الهی توکل داشتند. اما این امر، مانع از انجام وظایف عادی و طبیعی که لازمه جنگ است - نمی شد. در

حقیقت، مدیریت تدبیری پیامبر(ص) در تمام عرصه‌ها جاری و نافذ بوده است و حتی استفاده از وحی نیز در چارچوب این نوع مدیریت می‌گنجد. ۳۳ ایجاد جنگ روانی مجموعه اعمالی است که بر ضد دشمن یا رقیب برای تحت تأثیر قرار دادن او انجام می‌گیرد و هدف از آن تضعیف اراده، تفکر و قدرت مادی و معنوی او است. «جنگ روانی» به عنوان مهمترین جنگ در طرح و برنامه ریزی مورد توجه و اقدام پیامبر(ص) بود و حتی آن را محور اقدام نظامی خود علیه دشمنان قرار داده بود؛ زیرا آنان را در حالتی از وحشت گذاشته و بر نفوس آنان تسلط می‌یافت و در نتیجه، توان مقابله و مقاومت را از آنها می‌گرفت. آن حضرت خود در این مورد چنین فرموده است: «من با ایجاد ترس (در دل دشمن) یاری شده‌ام.» نیروهایی که پیامبر در اختیار داشتند، همگی باعث ترس، تصورات و ذهنیتهای دور از واقع در دشمن می‌شدند، زیرا اولاً، این نیروها مخفی بودند، ثانیاً، شکست ناپذیر بودند، ثالثاً روح هجومی داشتند و رابعاً روشهای جدیدی را در جنگ ابداع کرده و به کار می‌بستند. [۴۶] برای مثال، در جنگ «حمرأ الاسد»، پیامبر(ص) لشکر خود را همراه با مجروحان و از پا افتادگان به حرکت درآورد و فرمان داد، آتش زیادی برافروزند تا دشمن تصور کند که لشکر او همچنان دارای قدرت و نیرو است. ژنرال جان پریه درباره جنگ تعبیر جالبی دارد او می‌گوید: عامل اساسی در نبرد، داشتن روحیه عالی است؛ سلاح، موجودی است بی جان که مردی از خون و گوشت با نیرو یا با ضعف، باید آن را مالک شود. به هر حال، آن اسلحه از هر جهت، یک نیروی مادی است و از آن الزاماً نابودی دشمن محقق نمی‌شود. بنابراین، داشتن روحیه نیرومند، از جهات مهم پیروزی به شمار می‌رود. [۴۷] حال، از منظرهای گوناگون، می‌توان منشأ روحیه و توان روانی بالای نیروهای اسلام را بررسی کرد که نمونه‌هایی از آن در زیر می‌آید. ۳۳۱ ایمان درست به عدالت، خواست و هدف: چنانچه سرباز به هدفی که برای رسیدن بدان می‌جنگد، مؤمن باشد و به عادلانه بودن وظیفه محول ایمان داشته باشد، قادر است، در کار خود معجزه کند. ۳۳۲ تشویق و ایجاد انگیزه برای نبرد: تشویق و تحرک به نبرد، عنصری اساسی در بالا- بودن روحیه معنوی و تقویت روانی برای جنگجویان است؛ برانگیختن روح حماسی در جمع و ایجاد انگیزه جدی در مورد واقعیتی که برای آن می‌جنگند و این که تا حصول نتیجه نهایی باید بکوشند، همه مؤمنان را در حالت بیداری انقلابی نگه می‌داشت و حرکت، انگیزه روانی و علاقه دایم را برای رویارویی با دشمن در ایشان برمی‌انگیخت. برای مثال، در غزوه «بدر»، پیامبر اسلام پیش مردم آمد و آنها را به جهاد برانگیخت و فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امروز اگر مردی، بردبارانه، ثابت قدم و دقیق نبرد کند، خوشبخت است و اگر به دشمن پشت نکند، جای او در بهشت خواهد بود.» ۳۳۲ دلیری در مقابل بیم: بدون تردید، احساس پدیده‌ای عمومی و فراگیر است و حتی بزرگترین قهرمانان و دلاوران قوم از اعتراف به آن نمی‌هراسند. لذا، مهم این است که پیامبر اسلام توانست، بیم را مغلوب کرده و آن را از وجود یاران خویش ریشه کن کند چنان عقیده‌ای برایشان بسازد که ابهتی در آن چه که با آنها روبرو می‌شود، احساس نکنند. [۴۸] ۳۳۴ صف و احد: در این رابطه، پیامبر اسلام همواره خلق را به وحدت فرا می‌خواند؛ زیرا «یکتایی» و «پیوند»، دو عامل مهم برای توانایی و پیروزی اند. خداوند در این باره می‌فرماید: «خداوند آن کسانی را که چون دستی واحد در یک صف جهاد می‌کند و همچون سد آهنین، همدست و استوارند، بسیار دوست می‌دارد.» [۴۹] ۳۴ به کارگیری خدعه و فریباید دانست که بخشی از علوم نظامی و از ضرورت‌های مهم در میدانهای نبرد در سطوح تاکتیکی و استراتژیکی، خدعه و فریب است. خدعه، فن استتار و پنهان ساختن حقیقت و انجام کارهای گمراه کننده برای منحرف ساختن دشمن از درگیری، مقابله و سایر امکانات و اقدامات اساسی است. ضمن این که پیامبر(ص) خود، جنگ را به معنای «خدعه و فریب» می‌دانسته‌اند. نمونه بارز به کارگیری «خدعه» را در جنگ «خندق» می‌بینیم: ۱. پیامبر(ص) به دو تن از فرماندهان «غطفان» و اعراب «نجد» پیام فرستاد و از آنان خواست، در مقابل دریافت یک سوم از محصولات «مدینه» با او مصالحه کنند. آنان نیز از روی طمع این مصالحه را پذیرفتند. با این که این مصالحه، بعداً به خاطر عدم پذیرش مردم «مدینه» صورت نگرفت، لیکن پیامبر(ص) با این کار، اولاً عزم و استواری اصحاب خود و اصحاب دشمن را آزمود، ثانیاً این پیشنهاد «غطفان» و قبایل همراه آنان را گرفتار طمع و آزمندی ساخت؛ و این در حالی

است که چون طمع در دلی نشیند، عزم و اراده از آن، رخت برمی بندد. [۵۰] ۲ قبل از شروع جنگ «خندق» مردی از «غطفان» به نام نعیم بن مسعود به حضور رسول خدا (ص) رسید و اسلام آورده و گفت: خاندانم از مسلمانی من خبر ندارند، پس بدان چه می خواهی مرا فرمان ده. پیامبر (ص) نیز فرمودند: اگر می توانی در اراده دشمن در رویارویی با ما خللی به وجود آور؛ چرا که جنگ، سراسر، تدبیر و نیرنگ است او نیز که در دوران جاهلیت، ندیم یهودیان «بنی قریظه» بود، خود را به میان آنان رساند و گفت: ای بنی قریظه! شما از دوستی من با خود و روابط ویژه ای که با شما دارم آگاهید. اینک، «قریش» و «غطفان» در حالی که به این دیار آمده اند که وضعیتی چون شما ندارند. زیرا این سرزمین، متعلق به شما است و اموال و زنان و فرزندان در این جا هستند و لذا نمی توانید، به جای دیگر بروید، اما «قریش» و «غطفان» که برای رویارویی با محمد (ص) و اصحاب او آمده اند، سرزمین دیگری دارند. و زنان و فرزندان و اموالشان در جایی دیگر قرار دارد و اگر فرصتی به دست آورند و بر محمد (ص) و اصحاب او چیره شوند، از آن استفاده می کنند و گرنه، به سرزمین خود برمی گردند. پس، پیشنهاد من این است که در کنار این خاندان به جنگ پردازید، مگر آن که گروه‌گانهایی از سران و بزرگان آنان را در اختیار گیرید. یهودیان نیز آن را قبول کردند. نعیم، در ادامه کار خود به سراغ ابوسفیان رفت و گفت: بدانید که یهودیان از کاری که درباره روابط خود با محمد (ص) انجام داده اند، پشیمان شده اند و برای او نیز پیغام فرستاده اند که ما از آن چه کرده ایم، پشیمان شده ایم. اکنون، آیا این کار، تو را خشنود می کند که ما از دو قبیله «قریش» و «غطفان»، مردانی را از سران آنان در اختیار بگیریم و به تو تحویل دهیم و تو آنان را گردن بزنی و... و به این ترتیب شکافی در بین دو قوم ایجاد کرد. [۵۱] ۳-۵ فرماندهی حضرت رسول (ص) فرماندهی ایشان، آن گونه بود که نخست، موقعیت را می شناخت و سپس فرمان می داد؛ به مناسبت، توبیخ می کرد و در جای خود نیز بزرگواری می کرد. به طور کلی، تصمیمهای آن حضرت، همگی درست بود؛ زیرا هرگز به هوای نفس سخن نمی گفت و سخن او چیزی جز وحی خدا نبود. [۵۲] رفتار پیغمبر با زبردستان، رفتاری منطقی بود؛ در موقعیتهای دشوار، دلاوری و شجاعت به خرج می داد. همچنین، با اهل اندیشه مشورت می کرد. روح آزادی در فرمانها و پذیرش مسئولیت در فرماندهی ایشان حکمفرما بود. وانگهی، برنامه ریزی در امور، ساماندهی طرحها، سازماندهی نیروها، هدایت و رهبری افراد، ایجاد محیطی بر پایه حقوق حقه انسانی و نظارت بر کارها، از جمله وظایفی است که پیامبر همواره بر دستور اجرا یا اجرای مستقیم آن پافشاری می کرد. ۳۶ تفویض اختیار بدهی است، تفویض اختیار و مسئولیت خواهی از لوازم اداره امور است. خدای متعال پس از آن که بندگان شایسته خود را در بندگی می آزماید، به آنان مسئولیتهایی می سپارد و براساس اختیاری که به ایشان داده است، از آنان مسئولیت می خواهد. البته، هرچه محدوده اختیار، گسترده تر باشد، میزان مسئولیت خواهی نیز بیشتر خواهد بود. در این زمینه سیره رسول خدا (ص) چنین بود که نخست، افراد مناسب را برای هر کار می یافت و کارها را بسیار خوب تقسیم می کرد و پس از این که مسئولیت هر کس را مشخص می کرد، کار را به او می سپرد و در ادامه، آن را پیگیری می کرد. یعنی، از مسئولان خود بازخواست می کرد که چگونه عمل کرده اند. لذا، این گونه نبود که به خاطر اعتماد و اطمینان به کسی، کار او را پیگیری نکند و از او درباره عملکردش پرسش نکند. زیرا از عمده عواملی که یک مدیریت را کارآ می سازد، رسیدگی دقیق به مسئولیتهای و حسابرسی کارگزاران و حسابخواهی از آنها است. ناگفته نماند، هنگامی که رسول خدا (ص) مسئولیتی را به کسی می سپردند، در عین حال که بر کار او نظارت کرده و از او مسئولیت می خواستند، اما در نهایت، خود را مسئول همه امور می دانستند و چنانچه اشتباهی روی می داد و حدی از حدود الهی زیر پا گذارده می شد، سخت برآشفته و با جدیت رسیدگی و جبران می کردند. ۳-۶-۱ تعیین جانشین در «مدینه» گفتنی است، پیامبر اکرم (ص) هنگام عزیمت به هر جنگی، نایب و جانشینی برای خود در «مدینه» تعیین می کردند؛ و از جنگی به جنگ دیگر او را تعویض می کردند. ۳-۶-۲ قراردادن افراد شایسته در مکانهای مناسب در این خصوص، باید گفت مأموریتهای جنگی و تخصصهای نظامی در لشکر اسلامی فراوان و متنوع بود؛ از جمله: اطلاعات، سواره نظام، نیروهای پیاده و تیراندازان؛ در این میان، برای پذیرش هر مسئولیت و

تخصصی، شرایطی قراردادده می شد که حسب مورد، متفاوت بود. برای مثال، پیامبر اکرام(ص) کسی را به امر اطلاعات می گماشت که حفاظت و کتمان راز، در حد اعلائی در او وجود داشته باشد، همچنین، آگاه، مورد اعتماد و صبور و بردبار بر درد گرسنگی و تشنگی باشد؛ همانند عبدالله بن حشش و حباب بن منذر؛ ۴-مدیریت سیاسیشایان ذکر است، پیامبر اکرم(ص) در جنگ، تنها به مسائل نظامی اکتفا نکرده و از «دیپلماسی»، به عنوان یک وسیله در جهت تقویت مواضع و به دست آوردن موفقیتهای بیشتر استفاده می کردند. در این زمینه، به چند مورد زیر اشاره می شود: ۴-۱ انعقاد پیمانهای سیاسی با قدرتهای بی طرفه‌واره سعی پیامبر(ص) بر این بود که تا جایی که مقدور است، در جنگها از تفرق جبهه ها جلوگیری شود. به همین سبب، پس از تشریح «جهاد» و هجرت به «مدینه» با این که تمامی داخل و خارج «شبه جزیره عربستان» هنوز در شرک به سر می بردند، پیامبر ابتدا، متوجه کانون دشمن شدند. لذا، بیشتر تلاش خویش را مصروف تضعیف و مخالفت با «قریش» کردند. این سیاست، مستلزم این بود که پیامبر، حتی الامکان از ایجاد تنش با قدرتهای کوچک و بزرگ بی طرف پرهیزد و خود این پرهیز از تنش، گاه با نمایش قدرت و گاه با صلح بود. به این ترتیب، پیامبر(ص) با اجرای یک دیپلماسی فعال، از یک سو مانع همبستگی غیرمسلمانان با «قریش» شده و از سوی دیگر، سعی می کرد تا از آنان گرچه هنوز اسلام نیاورده اند به عنوان متحدان خویش در برابر «قریش» استفاده کند. [۵۳] به همین لحاظ، پیامبر(ص) در بدو ورود به «مدینه» متوجه «یهودیان» آن شهر شد. اینان، اگرچه بی طرف بودند، اما همبستگی آنها «با قریش» می توانست، خطرات بزرگی را برای اسلام و مسلمانان به دنبال داشته باشد؛ لذا سعی می شد که از آنها به عنوان متحدان مسلمانان استفاده شود. فی المثل، در «عهدنامه مدینه» که در «الوثایق» آمده است، عباراتی این گونه مشاهده می شود: «هرکس از «یهودیان» که از ما پیروی کند، نسبت به او نیکی و یاری خواهد شد و با ما در زندگی مساوی خواهد بود. بر آنان ستم نخواهد شد و بر ضد ایشان، کس را یاری نخواهند داد... یهودیان به آیین خود و مسلمانان به آیین خود خواهند بود. بر یهود است، با هر کسی که با اهل این پیمان نامه بجنگد، نبرد کند... هنگامی که مؤمنان در جنگند، «یهودیان» هم باید همراه ایشان هزینه پرداخت کنند.» در همین ارتباط، پیامبر(ص) به وسیله همبستگی با قبیله «خزاعه» که از جمله قدرتهای بی طرف بود ضمن همکاری با آنها در زمان جنگ، از تعرض به آنان نیز جلوگیری می کرد. ۴-۲ خنثی کردن نیروهای مخالفدیبهی است، این کار، یکی از ابعاد سیاست خارجی و دیپلماسی فعال هر دولتی به شمار می رود و لذا، سیاست خارجی دولت، باید بر این محور استوار باشد تا به این وسیله، مانع از اتحاد قدرتهای دیگر علیه خود گردد. مثلاً با دادن امتیاز، با یکی از آنها رابطه برقرار کند و در مقابل دیگری، روی خوش نشان دهد و یا از دادن کمک یا انجام مذاکره دوستانه با سومی امتناع ورزد؛ به نحوی که نوعی رقابت منفی بین دشمنان خود با توجه به منافعی که در اتحاد دنبال می کنند، به وجود آورد. ۴-۳ تمایل به صلح و آتش بسچنان که گفتیم، دین اسلام، دین رحمت و امت آن، امت مشمول رحمتند. جنگ نیز در پیکره دیپلماسی نظامی خود نوعی عطف و رحمت را در همه مراحل به دنبال دارد. به همین ترتیب پیامبر اکرم(ص) در رویارویی با مشرکان قبل از آغاز هرگونه جنگ و ستیز، آنها را بین «اسلام آوردن»، «انعقاد پیمان عدم تجاوز» و نهایتاً جنگ مخیر می کرد. ایشان در این باره می فرمود «با آنان وارد جنگ نشوید مگر آن که به ایمان دعوتشان کنید. در این هنگام اگر از پذیرش آن سرباز زدند، باز هم، با آنان وارد جنگ نشوید تا آنان نبرد با شما را آغاز کنند. اگر آنان نبرد را آغاز کردند، باز هم وارد جنگ با آنان نشوید تا آن که کسی از شما را بکشند. در این صورت کشته را نشان آنان دهید و بگوئید: بیایید تا راهی بهتر از این بیابیم». زیرا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند این از همه آنچه خورشید بر آن می تابد برایت بهتر خواهد بود. نتیجه گیری: پیامبر اکرم(ص) در راستای تأسیس شریعتی نو و حکومتی بر مبنای آن، با مقاومت منفی بت پرستان مشرک و دیگر پرستان بی دین رو به رو بودند. دین جدید در پی استقرار حاکمیت الهی بوده و قصد داشت، حاکمیتهای خرافی را از میان بردارد. برخورد این دو عقیده، پیروان شریعت ختم رُسل را با ذلیلان خیمه کفر درگیر کرد؛ و این امر، هنوز هم گیتی را محل مبارزه و کشمکش مسلمانان خداپرست با حاکمان شیطان پرست قراردادده است. چنان که می دانیم، پیامبر

عزیز(ص) و پیروان ایشان در دوران صدر اسلام، به سبب نوپا بودن حکومت اسلام، بارها مورد هجمه کلامی و نظامی مشرکان قرار گرفتند، اما باید دانست که راز استقرار اسلام در آن عصر و استمرار آن تا کنون در چگونگی برخورد مدبرانه پیامبر(ص) در برابر آن یورشها نهفته است. جنگهای نظامی مشرکان با مسلمانان، پس از ورود پیامبر(ص) به مدینه شعله ور شد و «بدر» و «احد» و «خندق» و «تبوک»، از جلوه های روشن مبارزه اسلام حی با کفر و شرک زوال پذیر می باشند. تدبیر رسول خدا(ص) در این جنگها، به کارگیری فکر نظامی، متأثر از عقیده و هدایت بوده و این تدبیر در مواقع بحرانی بسیار کارساز و مؤثر بوده است. به تعبیر دیگر، پیامبر(ص) در جهت استقرار حکومت الهی با اعمال مدیریت متناسب با شرایط بحرانی علاوه بر حفظ مسلمانان و حکومت اسلامی، درسها و آموزشهای سودمندی ارائه کردند؛ درسهایی که هم شیوه زندگی، دینداری و روابط اجتماعی و هم شیوه کفرستیزی را همزمان در برداشته و درس بزرگی و بزرگ منشی و بزرگواری را می آموزند. در این راستا، پیامبر اکرم(ص) با «مدیریت امور عقیدتی» سعی داشت، هدف اصلی حکومت اسلامی را که همان «توحید و مبارزه با کفر و استکبار» بود، در بستر شرایط جدید، تعلیم دهد. برای مثال، می توان از ایجاد انگیزه الهی در جنگها نام برد. در حیطه «مدیریت رفتاری» نیز، با عمل خود و با فرمانهای مؤثر، تصمیم گیری پویا، مشورت همفکری و تبادل نظر در امور را نشان می دادند. به هر حال، این نشانگری در عرصه جنگ، بسیار آموزنده و زیباست؛ ایشان، بانی دین رحمت بر امت مرحومه بوده و خود، مظهر رحمت الهی بودند، لذا، از مهربانی با دوستان گرفته تا عطف بر دشمنان و اسرا و حتی محترم داشتن مردگان کافر، همه و همه، نشانه فکری بالاتر و بینشی عمیقتر می باشد. بعلاوه، در عرصه «مدیریت نظامی» نیز با به کارگیری پیشرفته ترین تدابیر نظامی وقت، عرصه را بر دشمنان تنگ کرده و بر شمول دامنه امداد الهی صحنه می گذاردند. فرماندهی نظامی آن حضرت، ایجاد جنگ روانی، به کارگیری ابزار خدعه و فریب و کسب اطلاعات از دشمن از جمله این تدابیر بود. همچنین، در حوزه «مدیریت سیاسی» به منظور اقتدار اسلام با برخی از مخالفان و نه معاندان پیمان سیاسی منعقد کرده و به این وسیله عظمت نیروهای مشرک را خرد می کردند. کوتاه سخن این که آن چه در عرصه های مختلف زندگی پیامبر مشاهده می گردد گویای بیست و سه سال بحران و مبارزه است؛ مبارزه ای که در نهایت، توانست نطفه اسلام نوین را، نه فقط در خاک «عربستان»، که در دل مستضعفان و ستمدیدگان عالم بکارد و فراگیر شود. همه اینها، مدیون تفکر، تأمل و تحمل رسول اکرم(ص) و یاران وفادار و با اخلاص ایشان است. فهرست منابع و مأخذ: ۱. ابوزهره، محمد؛ خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، انتشارات بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳۲ تن برگ، دیودونیه؛ مدیریت بحران، ترجمه محمدعلی ذوالفقاری، انتشارات حدیث، ۱۳۷۳۳ جلیلی، سعید؛ سیاست خارجی پیامبر، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴۴ دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی، منطق عملی، ج دوم، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲۵ دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی، منطق عملی، ج سوم، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲۶ طلاس، مصطفی؛ پیامبر و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبر مرزناک، انتشارات بعثت؛ ۷ قرآن کریم ۸ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۵، بخش ۴۹ وتر، ضاهر؛ مدیریت نظامی در نبردهای پیامبر، ترجمه اصغر قائدان، نشر جدید، ۱۳۷۴ سائر ۱ مقاله مدیریت بحران؛ مجله تدبیر، ش ۳۸۲ <http://www.msn.com/Encarta World English Dictionary> [۱] نوشتهها [۲] برگرفته از <http://www.msn.com/EncartaWorld English Dictionary> روش برنامه ریزی در بخش فرهنگ ۱ برگرفته از مقاله مدیریت بحران، مجله تدبیر، شماره ۳۸.۲ تن برگ، دیودونیه، مدیریت بحران، ترجمه محمدعلی ذوالفقاری، تهران انتشارات حدیث، صص ۱۳۵ ۱۰ [۳] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۹۰ [۴] قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۱۱ [۵] قرآن کریم، سوره حج، آیات ۴۰ ۳۸ [۶] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۷۶ [۷] قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۴۷ [۸] قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۶۴ [۹] قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۷ [۱۰] قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۹۴ [۱۱] قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱۰ [۱۲] قرآن کریم، سوره بقره، آیات ۱۹۴ ۱۹۱ [۱۳] سوره عنکبوت آیه ۸۳ [۱۴] سوره حج آیه ۴۱ [۱۵] دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی، منطق عملی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲، صص [۱۶...]. جلیلی، سعید، سیاست خارجی پیامبر، تهران:

انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۴؛ [۱۷] همان، ص ۲۸۹؛ [۱۸] سورة حج، آیه ۴۰ [۱۹] سورة بقره، آیه ۲۵۷ [۲۰] سورة مؤمن، آیه ۳۱ [۲۱] دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲، ص ۱۶۲ [۲۲] ابوزهره، محمد، خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ۱۳۷۳، ص ۳۷۶ [۲۳] همان، صص ۶۴۶ ۶۴۵ [۲۴] سورة آل عمران، آیات ۱۲۷ ۱۲۵ [۲۵] سورة صف، آیات ۱۳ ۱۰ [۲۶] ابوزهره، منبع پیشین، ج ۲، ص ۴۹۴؛ [۲۷] جلیلی، سعید، منبع پیشین، ص ۱۱۷ [۲۸] همان [۲۹] وتر، ضاهر، مدیریت نظامی در نبردهای پیامبر، ترجمه اصغر قائدان، نشر حدید، ۱۳۷۴، ص ۸۲؛ [۳۰] سورة شورا، آیه ۳۸ [۳۱] آل عمران، آیه ۱۵۹ [۳۲] مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵، بخش ۴، نشر، ... چاپ، ... ص [۳۳] دلشادتهرانی، مصطفی، منبع پیشین، ص ۲۵۴ (به نقل از شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۶۰) [۳۴] همان، ص ۲۵۵ به نقل از المغازی، ج ۱، صص ۲۰۹ ۲۱۱ [۳۵] همان، به نقل از المغازی، ج ۲، ص ۴۴۴ [۳۶] همان؛ [۳۷] سورة آل عمران، آیه ۱۵۹ [۳۸] ابوزهره، همان منبع، ص ۵۳۵ [۳۹] همان، ص ۵۳۶ [۴۰] وتر، ضاهر، همان منبع، ص ۲۵۲ [۴۱] ابوزهره؛ همان منبع، ص ۳۰۷ [۴۲] طلاس، مصطفی، پیامبر و آئین نبرد، ترجمه حسناکبر رزمناک، انتشارات بعثت، ص ۳۰۹ [۴۳] دلشادتهرانی، مصطفی، همان منبع، ج ۳، ص ۳۳۹ [۴۴] وتر، ضاهر، همان منبع، ص ۱۴۵ ۱۴۸ [۴۵] طلاس، مصطفی، همان منبع، ص ۴۹۱ [۴۶] همان، صص ۱۰۳ ۱۰۴ [۴۷] طلاس، مصطفی، همان منبع، ص ۵۰۱ [۴۸] همان، صص ۵۰۵ [۴۹] سورة صف، آیه ۳ [۵۰] ابوزهره، همان منبع، صص ۶۴۵ ۶۴۶ [۵۱] همان، صص ۶۴۷ ۶۵۰ [۵۲] سورة نجم، آیات ۳ و ۴ [۵۳] جلیلی، سعید، همان منبع، صص ۱۰۵ -

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?>

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?&SearchText=%D9%A5%DB%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C%D8%AA%20%D9%A6%DA%A8%D9%88%DB%8C>

منابع مقاله: مجله اندیشه صادق، شماره ۳ و ۴، باقری، مصباح الهدی؛ با تأکید بر موارد خاص: چهار غزوه «بدر»، «احد»، «احزاب» و «تبوک»

عقلانیت توحیدی؛ شیوه علمی امام رضا

۴ عقلانیت توحیدی؛ شیوه علمی امام رضا (ع) نویسنده: عبدا... امامی

یکی از مهمترین دلایل استمرار خط امامت، تحکیم پایه های معرفت دینی در میان امت اسلامی و تثبیت رهاوردهای پیامبر خاتم (ص) و تفسیر صحیح وحی به تناسب استعداد و نیاز و شرایط گوناگون جامعه اسلامی بوده است. تاریخ امامت نشان دهنده این واقعیت است که هر یک از امامان در زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی خود شیوه خاصی را پیموده و این به خاطر شرایط متفاوت و نیازهای متنوع جامعه آنان بوده است. این در حالی است که اصول و اهداف و پیام اصلی آنان یکی بوده و کمترین تمایز و مغایرتی با یکدیگر نداشته است. از ویژگیهای عصر امام رضا (ع)، گسترش و رواج مباحثات میان ادیان و مذاهب است؛ زیرا در آن عصر گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی دینی به بحث و گفت و گو، نشان دهنده راهیابی مباحث مختلف فلسفی و کلامی به حوزه محافل اسلامی و همچنین رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان است. از آنجا که مأمون دستور به ترجمه کتب فلسفی یونان داده بود، به جهت اهدای جوایز به مترجمان، بسیاری از دانشمندان متوجه کتب فلسفه یونان شده و آنها را به زبان عربی ترجمه نمودند. همین امر سبب شد فلسفه یونان که عمدتاً برگرفته از آراء و نظریات متوالی و افلاطون و ارسطو بود، وارد مباحثات آزاد میان ادیان و مذاهب گردد و محافل علمی اسلامی را دچار تحرک در مباحثات علمی نماید. هر چند برخی معتقدند که مأمون برای مقابله با افکار ائمه (ع) و هجمه قرار دادن مبانی اعتقادی مسلمانان، دست به این کار زد تا سرنوشت اسلام همچون مسیحیت دچار انحراف گردد. اما به هر صورت، استقبال اهل بیت (ع) از مباحث آزاد میان ادیان و حضور آنان در این میدان، نشانگر آن است که آنان مبانی اعتقادی اسلام را، دارای پایه های برهانی و عقلانی قوی دانسته و اعتقاد داشتند که معارف دین با عقل و علم

قابل دفاع بوده و هست. امام رضا(ع) با اطمینان به حقانیت دین و واقع گرایی شریعت محمدی(ص)، ضمن استقبال از ژرفکاوی عقلی در مباحث دینی، همواره پرسشهای دینی را ارج نهاده و پیروان خود را به تأمل و تدبر و مناظره و مباحثه علمی دعوت می نمایند. بر همین اساس، امام رضا(ع) با حرکت علمی همراه با عقلانیت و استفاده از فرصتها در مباحث و دانش سرشار خویش و با احاطه علمی بر مبانی ادیان و مذاهب دیگر، تحول علمی عظیمی در تاریخ اسلام ایجاد نموده اند. امام رضا(ع) در مواجهه با تغییر ظاهری علمی در جوامع اسلامی که با ورود کتابهای ترجمه شده فلسفی یونان انجام پذیرفته بود، با نوسازی قالبها و روشهای مناظره و مباحثه، یک انقلاب علمی در عصر خویش ایجاد نمود. تلاش اندیشمندان هر جامعه علمی مبتنی بر اصول حاکم بر آن جامعه است و در واقع این اصول است که به دانشمند می گوید مسأله چیست و باید در قالب چه مفاهیم و اصطلاحاتی شکل بگیرد و با کدام اصول و نظریه ها سازگاری دارد، در چنین صورتی اگر اندیشمندان نتوانند فضای حاکم بر جامعه را که بر اثر تحولات علمی و فرهنگی ایجاد شده است، مدیریت نمایند و به آن پاسخ دهند، به لحاظ فکری و اندیشه ای وضعیتی بحرانی در جامعه ایجاد و چه بسا آرا و نظریات متزلزل و منحرف برای عوام و خواص مسأله انگیز می شود. در چنین مواقعی، باید یک تفکر برتر از دانشمندان (که در جامعه علمی واحدی به کار مشغولند) موجود باشد تا ضمن ایجاد انقلاب علمی، به مدیریت افکار پردازد و امام رضا(ع)، چنین کاری انجام داده است. وقتی تحول فکری و فرهنگی در جامعه اسلامی عصر امام رضا(ع) ایجاد شد، مسایل نوینی جایگزین مسایل موجود گردید و معیارها، مبانی و روشها نیز تغییر کرد. بر همین اساس، برخلاف برخی از رهبران ادیان و مذاهب که پرسش را زمینه گسترش شبهات و مقدمه شک و بی اعتقادی می دانستند و در مواجهه با آن دچار گسست فکری می شدند، حضرت رضا(ع) با اطمینان از مبانی دینی و بصیرت و آگاهی، به جای نقل حکایت، به درک و درایت و با استقبال از تضارب آرا، به مناظره و مباحثه و طرح مسایل نوین دین شناسی می پردازد. بزرگترین خدمت حضرت رضا(ع) به اسلام و مسلمانان این بود که ایشان با بینش دینی متکی بر قرآن و سنت، از منظر عقلانیت و خرد، معارف ناب الهی را به جامعه بخصوص اندیشمندان انتقال داده و تشنگی روحانی آنان را سیراب نمودند. مهمترین تلاش امام رضا(ع) ارایه تصویری روشن از معارف اسلامی و زدودن انحرافها و افسانه ها از دین بود. در عصر امام رضا(ع) جامعه اسلامی به شدت از ایده های صحیح دینی و الگوهای ارزشی دور مانده بود که علت آن ورود و نفوذ افکار و اندیشه های متفاوت از ادیان و آیینها و همچنین فلسفه یونان و هند به جامعه اسلامی بوده است. در چنین وضعیتی، حضرت رضا(ع) تنها از ملازمه عقلی استفاده نکرده، بلکه به فلسفه و حکمت بخشی از پدیده های هستی و باورهای دینی پرداخته اند. امام(ع) در مناظرات علمی خویش، تمام عناصر و پدیده های موجود در عالم را با مبانی توحیدی و معرفت دینی تحلیل و بررسی می کردند، لذا یکی از روشهای امام در مناظرات و مباحثات، بهره گیری از آیات قرآن بود. ایشان با استدلال به قرآن، سخنان حق تعالی را سخن نهایی و تردیدناپذیر می دانستند، در مواردی هم افراد مناظره کننده از ادیان دیگر بودند، حضرت با نگاهی هستی شناسانه و با بهره گیری از ملازمات عقلی در مناسبات زندگی بشری و فلسفه هستی، فرد مورد نظر را به سوی توحید رهنمون می کردند. خلاصه اینکه، امام رضا(ع)، با نگرش عقلانیت توحیدی و در جهت استمرار خط امامت، در عصری که اوج گسترش مباحثات کلامی و فلسفی بوده است، ضمن ایجاد دگرگونی در مبانی فلسفی و هستی شناسانه برخاسته از تفکر بشر، با الهام از قرآن و روایات اهل بیت(ع) به تبیین اصول و اعتقادات اسلامی و تحکیم پایه های معرفت دینی پرداخته اند.

<http://www.rasekhoon.net/article/Show-2494.aspx>*

حکومت و سیاست در سیره امام صادق

ع)

پایگاه تبیان در زمان امام صادق علیه السلام نیز شدیدترین فشارها بر شیعیان اعمال میشد، به طوری که توان هرگونه ابراز وجود از

آنها سلب شده بود، تا آن جا که مشایخ شیعه مجال نقل احادیث ائمه علیهما السلام را نداشتند، و اصحاب امام صادق علیه السلام به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقیه نموده و مواظب باشند که کوچکترین بی احتیاطی از آنان سر نزنند، و تأکیدهای مکرر امام بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود، خطر هجوم بر شیعیان چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی با ترک نماز اعلام فرمود. به معنی ابن خنیس که به دست حاکمان زمان خود کشته شد، فرمود: "یا معلی اکتب امرنا ولا تدعه فان من کتم امرنا ولا یدیعه اعزه الله فی الدنیا؛" ای معلی کار ما را پنهان مدار و افشاء مکن، کسی که کار ما را افشاء نکند و پنهان بدارد، خداوند او را در دنیا عزیز میدارد. روایاتی وجود دارد حاکی از آن که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار همدیگر رد میشدند. منصور در مدینه جاسوسانی داشت که تجسس میکردند، و هر که را میشناختند از پیروان جعفر ابن محمد علیه السلام است گردن میزدند. محمد اسقنطوری گوید: "روزی بر منصور دوانقی وارد شدم، دیدم که در فکر عمیق فرو رفته است، پرسیدم برای چه؟ گفت: از ذریه فاطمه هزار نفر بلکه بیشتر از آن را کشتم، ولی سید و آقایان را زنده نگه داشتم. گفتم: کیست آن؟ گفت: میدانم تو به امامت او معتقد هستی، و او امام من و امام تو و امام همه مردم است، لکن مرا چاره‌ای جز کشتن او نیست." امام صادق علیه السلام شدیداً تحت مراقبت منصور بود، با آن که از قبل به امر هشام در شام جلب شده بود، بار دیگر به امر منصور در شام جلب شد، و مدتی امام تحت نظر ماند و عزم کشتن آن حضرت را کردند، و هتکها نمودند و بالاخره اجازه مهاجرت را دادند، حضرت به مدینه مراجعت کرد و بقیه عمر را در حال تقیه در مدینه ماند. منصور آزارها و کشتارهای بیرحمانه در حق سادات علویین روا داشت که به دستور وی آنان را دسته دسته میگرفتند و در قعر زندانهای تاریک، با شکنجه و آزار به زندگیشان خاتمه میدادند، جمعی را گردن میزدند و گروهی را زنده زیر خاک پنهان میکردند، و جمعی را در پی ساختمانها یا میان دیوارها گذاشته و رویشان دیوارها را بالا میبردند. منصور پس از آن که خبر شهادت امام ششم علیه السلام را شنید، به والی مدینه نوشت که وصی او را گردن بزند، اما وقتی وصیتنامه آن حضرت را خواندند، دیدند که امام پنج نفر را وصی خود تعیین کرده است: ابی جعفر منصور، محمد ابن سلیمان، عبدالله ابن جعفر، موسی ابن جعفر و حمیده زوجهاش. موضوع را به منصور خبر دادند، و او گفت: مرا به قتل اینها راهی نیست. امام صادق (ع) محمد ابن ربیع، دربان مخصوص منصور گوید: زمانی که امام صادق علیه السلام را از مدینه به پایتخت خلافت آورده بودند، روزی منصور در کاخ خود نشسته بود تا شب شد و قسمت زیادی از شب گذشت، سپس منصور به من گفت که: محمد میدانی که نسبت به من چه اندازه قرب و منزلت داری؟ و اسراری را از من میدانی که حتی نزدیکترین کس به من یعنی مادر فرزندانم نمیداند. گفتم: این از لطف خدا و امیرالمؤمنین است. گفت: همین الان برو به خانهای جعفر ابن محمد و بی خبر داخل خانه شو، و او را به هر وضعی که میبینی بدون آن که تغییر وضع دهد، بیاور. محمد گوید: پیش خود گفتم: به خدا قسم این هلاکت است، او را اگر بیاورم دین و آخرت خود را از دست دادم، اگر بیاورم باید به کشته شدن خود و خاندانم گردن نهم، همچنان بین دنیا و آخرت مردد شدم، تا آن که نفس، من مرا به طرف دنیا کشاند. آمدم در نزدیک خانه جعفر ابن محمد (علیه السلام) و از پشت سر خانه نردبانی گذاشتم و از بالای بام خانه او بالا رفتم، و از آن جا پایین شدم و بی خبر وارد خانهاش شدم، و دیدم که در حال نماز است و خود را به پیراهن و ازاری پیچیده است، وقتی سلام نماز را داد، گفتم: بفرماید برویم پیش امیرالمؤمنین، گفت بگذار لباسم را در برنمایم. گفتم: اجازه ندارم، گفت: میخواهم وضو بگیرم. گفتم: نمیشود و او را به همان حال پیش منصور آوردم. در چنین جو اختناقآمیز سیاسی که هر نفسی در سینه حبس میشود، امام صادق علیه السلام شبکه وسیعی را که کار آن، اشاعه امامت آل علی علیه السلام و تبیین درست مسئله امامت بود، رهبری میکرد شبکه‌های که در بسیاری از نقاط دور دست کشور مسلمان، به ویژه در نقاط عراق عرب و خراسان، فعالیت‌های چشمگیر و ثمربخشی را درباره مسئله امامت عهده دار بود. منصور به امام صادق علیه السلام میگفت: چرا نزد من رفت و آمد نمیکنی آن چنان که دیگران رفت و آمد دارند؟ امام فرمود:

از امور دنیا، چیزی در اختیار من نیست که از دست دادن آن را توسط تو بترسم، و از امور آخرت، تو چیزی نداری که در آن طمع نمایم، و در نعمتی هم نیستی، که برایت تهنیت بگویم، پس برای چه بیایم؟ منصور گفت بیا مرا نصیحت کن. امام فرمود: کسی که طالب دنیا است ترا نصیحت نمیکنند، و هر که طالب آخرت است با تو همنشینی نمیکنند. آنچه از بعضی نصوص و احادیث مفهوم میگردد، این است که امام صادق علیه السلام چون پدرش و جدش قیام مسلحانه و غلبه با شمشیر را برای استحکام پایه‌های حکومت خود کافی میدانستند، بلکه قبل از هر چیز تربیت یک ارتش اعتقادی را که به رهبری و عصمت امام معتقد باشند، ضروری میدانستند، ارتشی که اهداف عظیم امامان را زنده نگه دارند و مصالح و منافع را که برای امت تشخیص داده‌اند، حفاظت نمایند. شخصی از خراسان خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: ما حاضریم که در رکاب تو با دستگاه حاکم بجنگیم چرا حرکت نمیکنی؟ امام به او دستور داد داخل آتش شود ولی او امتناع ورزید، و فی‌الحال ابوبصیر رسید، حضرت به او دستور داد که داخل آتش شود، او فی الفور داخل آتش شد، حضرت رو کرد به شخص خراسانی و فرمود: اگر بین شما چهل نفر مانند ابوبصیر باشد قیام میکنم. بنابراین آن چه که ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت امام صادق علیه السلام بدان اهمیت میدادند، حفظ شیعه بود به عنوان جمع متشکل مؤمن به امام و مکتب. از آنها حمایت میکرد و به رفتار آنان جهت میداد، شعور و آگاهی آنان را بالا میدرد، و به شیوه‌های گوناگون به آنان کمک میرساند، و در صحنه گیر و دارهای محنت انگیز و گرفتاریها، بر مقاومت آنها میافزود. شواهد فراوانی در حیات ائمه علیهم السلام داریم که شیعیان خود را آنچنان تربیت کرده بودند که اختلافات شخصی بین آنان حل شده بود. درست است که امام صادق علیه السلام چون پدر و جدش امام باقر و امام سجاد علیهما السلام حکام غاصب، دست به قیام مسلحانه نزد، و در آن شرایط، آن را موجب نابودی حزب شیعه و مرکز فرماندهی آن میدانست، حتی انقلابات ضد حکام را توسط عمویش زید و نفس زکیه و دیگران بر پایه صحیح استوار میدانست. از این جهت همکاری صریح و علنی نداشت؛ ولی در عین حال آنها را خالی از خیر و صلاح میدانست و میفرمود: تا زمانی که از آل محمد (صلی الله علیه و آله) کسی قیام کند، ما و شیعیان ما در راحت هستیم، و دوست دارم از آل محمد (صلی الله علیه و آله) کسی قیام کند تا خرج عیالش را من به عهده بگیرم، و حدود هزار دینار از مال خود را برای عائله کسانی که با زید به شهادت رسیده بود، تقسیم کرد. چه روشن است که در صورت بروز انقلابات، حکام زمان متوجه آنان میشدند، و برای امام و شیعیانش فرصتی برای سازماندهی پیدا میشد. موضوع تشکیلات مخفی در صحنه زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و سایر امامان، از جمله مهمترین و شورانگیزترین، و در عین حال مجهولترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه پرماجرا است، و برای اثبات وجود چنین سازمانی، نمیتوان و نمیاید در انتظار مدارک صریح بود، و این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد، بلکه انتظار معقول آنست که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد، و از خود آن حضرت و یا از یکی یارانش در آن باره چیزی پیرسد، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوء ظن یا تهمت بخواند این خاصیت همیشگی کار مخفی است. امام صادق (ع) اما قراین و شواهد و بطون حوادث که هر چند نظر بیننده عادی را جلب نمیکنند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریانهای پنهانی بسیاری میدهد، اگر به چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهما السلام تقریباً مسلم میگردد. منظور از تشکیلات یعنی جمعیتی از مردم که با هدف مشترک، کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و با یک قلب پبند و مغز و فرماندهنده، انجام داده و میان خود نوعی روابط و نیز احساسات نزدیک و خویشاوندانه داشته باشند. این جمع در زمان علی علیه السلام در فاصله ۲۵ سال خاننشینی او، همان خواص صحابه بودند که علیرغم تظاهرات حق به جانب و عامه‌پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت و خلافت، حق برترین و فداکارترین مسلمانان یعنی علی علیه السلام است؛ و تصریح پیامبر به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه، نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان خلافت، و نیز وفاداری خود را به امام صریحاً اعلام کردند. بعدها نیز با آن که مصلحت بزرگی

امام را به سکوت حتی با همکاری با خلفای نخستین و ادار میساخت، آنان نیز در روند عادی و معمولی جامعه اسلامی قرار گرفته بودند، لکن هیچگاه رأی و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیرو علی باقی ماندند و به همین جهت بود که به حق، نام شیعه علی یافتند، و به این جهتگیری فکری و عملی مشهور شدند، و اینها چهره‌های مشهوری بودند چونان: سلمان، ابوذر، مقداد، حذیفه، ابی ابن کعب و... شواهد تاریخی تایید میکند که این جمع، اندیشه شیعی یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام را بمنابہ پیشوای فکری و رهبر سیاسی، همواره میان مردم اشاعه میدادند، و تدریجاً بر جمع خود میافزودند، و این کاری بود که برای تشکیل حکومت ائمه علیهم السلام به منزله مقدمه واجب بوده است. بنابراین امام صادق علیه السلام هر چند در ظاهر آرام بود، و علناً کاری نمیکرد که سندی علیه او شود، اما شناختی که منصور از امام صادق علیه السلام داشت، خاطرش را ناآسوده و قلبش ناآرام کرده بود و آن حضرت را چون خاری در چشمش میدید. امامان، با آن وضعیت خفقان و اختناق سیاسی، سربلند و آزاد زندگی میکردند، تایید خلفاء را نکرده و زیر بار آنها نمیرفتند، و یاران خود را از همکاری با دستگاه خلافت ممانعت مینمودند، و به صفت یک معترض معروف بودند، از این جهت برای خلفاء مایه دردسر و اسباب ناراحتی بودند. منصور به امام صادق علیه السلام میگفت: چرا نزد من رفت و آمد نمیکنی آن چنان که دیگران رفت و آمد دارند؟ امام فرمود: از امور دنیا، چیزی در اختیار من نیست که از دست دادن آن را توسط تو بترسم، و از امور آخرت، تو چیزی نداری که در آن طمع نمایم، و در نعمتی هم نیستی، که برایت تهنیت بگویم، پس برای چه بیایم؟ منصور گفت بیا مرا نصیحت کن. امام فرمود: کسی که طالب دنیا است ترا نصیحت نمیکند، و هر که طالب آخرت است با تو همنشینی نمیکند. پینوشتها: ۱- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه: جعفریان، رسول، ج ۱ ص ۲۷۹ به نقل از مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۲۵۴-۲۵۵؛ وسائل الشیعه: ج ۹ ص ۴۶۵.۲- همان، ج ۱ ص ۲۷۹ به نقل از مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۱ وسائل الشیعه: ج ۹ ص ۴۶۵.۳- همان، ج ۱، ص ۲۷۹ به نقل از اختیار معرفة الرجال: ص ۳۷۸؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۲۹۷-۳۰۰؛ وسائل الشیعه: ج ۱۹ ص ۳۲۴- همان، ج ۱، ص ۲۸۰ به نقل از الشیعه و الحاکمون: ص ۱۴۸ به نقل از شرح شافیه فی مناقب آل الرسول: ص ۱۷۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۸۰ به نقل از الشیعه و الحاکمون: ص ۱۴۸ به نقل از شرح شافیه فی مناقب آل الرسول: ص ۱۷۱۶- سیری کوتاه در زندگی ائمه علیهم السلام: طباطبایی، محمدحسین. ۷- شذرات سیاسیة من حیات الائمة علیهم السلام: شبر، حسن، ص ۸۸ به نقل از بحار الانوار: ج ۴۷۸- همان، ص ۱۷۷ به نقل از بحار الانوار: ج ۴۷ ص ۱۹۵۹- همان، ص ۸۵۱- اهلالیت، تنوع ادوار و وحدة هدف: صدر، محمدباقر، ص ۱۴۸ دارالتعارف لبنان، بیروت. ۱۱- پیشین، شبر، ص ۲۷. ۱۲- همان، ص ۲۶۰ به نقل از سیره ائمه علیهم السلام: ج ۲ ص ۲۶۷ هاشم معروف الحسین. منبع: اندیشه حکومت دینی، ج ۱، ص ۵۳۱ ۵۳۸.

[/www.tebyan.net/Religion_Thoughts/Articles/TheInfallibles/ImamSadiq/۲۰۰۸/۳/۲۴/۶۴۲۳۱.html](http://www.tebyan.net/Religion_Thoughts/Articles/TheInfallibles/ImamSadiq/۲۰۰۸/۳/۲۴/۶۴۲۳۱.html)

شخصیت حضرت زهرا(س) در کلام وحی

نویسنده: علایی رحمانی، فاطمه

سخن گفتن از شخصیتی که دارای عظمتی ویژه و پرورشی نمونه و حضوری همه جانبه در تمام جهات انسانیت است، عشق و عجز را به همراه خود می آورد. زنان مطرح در قرآن، هریک شاخص‌های ویژه‌ای داشته‌اند و فاطمه، خود به تنهایی همه آن شاخص‌ها را با خود به همراه دارد. فاطمه، بانویی است چون مریم، پاک و مطهر - دارای ارتقای روحی و معنوی؛ چون بلقیس، با علم و درایت؛ چون زنان معاصر با حضرت موسی، حاضر در تمام لحظات حساس و سرنوشت‌ساز؛ چون هاجر، صبور و با استقامت. فاطمه، نه تنها، تمامی اینها را در خود، جمع داشت، بلکه خود، حقیقت حُسن و تجسم عینی آن بود و از این بالاتر، او بهترین اهل زمین بود. و از این نیز فراتر، او محور هستی و انگیزه خلقت عالم، اعم از آسمان و زمین و جن بود: یا أحمد! لولاک لما خلقت الافلاک، لولا علی لما خلقتک، لولا فاطمه لما خلقتکما. سخن گفتن از فاطمه، فراتر از اندیشه بشری است، لذا باید شناخت او را در کلمات خدا و

رسولش یافت. اگر معانی در قالب آن الفاظ بیان می‌شود، به منزله تنزیل حقیقت بلند پایه اوست. از این رو به بررسی آیات نازل شده در حق معرفتش (۱۴۸) *می‌پردازیم. اما قبل از ورود به بحث، نکاتی را یادآور می‌شویم. ۱. چون هدف، نشان دادن شمه‌ای از شخصیت فاطمه (س) در کلام وحی است از پرداختن به مباحث جزئی و فنی ادبی، تفسیری و فقهی، خودداری کرده و به حداقل در این زمینه اکتفا می‌کنیم. ۲. دلالت همه آیات مورد بحث یکسان نیست. بر برخی از آیات، گذشته از ظاهر کلام، روایات متواتر از طریق شیعی و سنی دلالت دارد. و برخی دیگر علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری به حکم تفسیر باطنی، بر آن حضرت منطبق است و برخی از آیات از قبیل بیان یکی از مصادیق آیه و از باب تطبیق است نه تفسیر. ۳. برخی آیات، تنها به شخصیت حضرت زهرا (س) دلالت دارد و بعضی ناظر به مقام و منزلت اهل بیت رسول خداست که حضرتش یکی از آنهاست. آیاتی که دلالت بر فاطمه (س) دارند - مطابق شاخص‌هایی که ذکر کرده‌ایم - بر طبق احادیث و اعتقادات شیعه بسیارند. از جمله: آیه ۶ از سوره فاتحه؛ ۲۱ و ۳۷ از سوره بقره؛ ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۹۵ از سوره آل عمران؛ ۶۹ از سوره نساء؛ ۱۱۹ از سوره توبه؛ ۲۴ از سوره ابراهیم؛ ۲۶ و ۵۷ از سوره اسراء؛ ۱۱۱ از سوره مؤمنون؛ ۸۷ از سوره انعام؛ ۳۵ از سوره نور؛ ۱۱۵ و ۱۳۲ از سوره طه؛ ۵۴ و ۷۴ از سوره فرقان؛ ۳۳۳ و ۵۷ از سوره احزاب؛ ۲۳ از سوره شوری؛ ۱۱ از سوره محمد؛ ۱۷ از سوره ذاریات؛ ۲۱ از سوره طور؛ ۱۹ و ۲۰ از سوره الرحمن؛ ۸ از سوره حشر؛ ۱ از سوره قدر، ۳۸ و ۳۹ از سوره مدثر؛ ۳ تا ۷ از سوره لیل؛ ۹ از سوره مزمل؛ ۱۰۲ از سوره انبیاء؛ ۱ و ۳ سوره کوثر. در این مقاله به بررسی چند نمونه از این آیات با در نظر گرفتن نکاتی که قبلاً ذکر شد، می‌پردازیم: ۱. سوره کوثر *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثِرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ* در شأن نزول این سوره گفته شده: زمانی که رسول (ص) دو تن از فرزندان خود به نام‌های عبدالله و قاسم را از دست داد و دشمنان آن حضرت، برای تضعیف او، زبان طعن و شماتت، گشودند، عاص بن وائل او را «ابتر» خواند، ۲ که در لغت عرب به «مقطوع» (۱۴۹) النسل» اطلاق می‌شود. ۳ کوثر از ریشه کثرت است و برجیزی اطلاق می‌شود که شأنیت کثرت در او باشد و مراد از کوثر خیر فراوان است. ۴ البته آن خیر کثیری که پیامبر در نتیجه اعطای خداوند؛ مالک آن شده است، در آیه اول مشخص نشده و شاید بدین لحاظ باشد که با اطلاق و عدم تقیید آن، عظمت و شأن خاص، بدان بیخشد. برای کلمه (کوثر) در این سوره، معانی متعدد مطرح شده است، علامه طباطبایی در المیزان با توجه به معنای آخرین آیه که دشمن آن حضرت را، ابتر معرفی کرده، مناسب‌ترین معنا را «کثرت» ذریه پیامبر اکرم (ص) ذکر می‌کند. ۵ اگر خیر کثیر هم مراد باشد، یقیناً یکی از مصادیق آن، فراوانی نسل آن حضرت است. کوثر، صیغه مبالغه است. یعنی ای پیامبر، به تو، دختری دادیم که مجسمه خیر است، استوانه برکت و اسطوره بالندگی است، به تو دختری دادیم که اگر همه فضایل و سجایای انسانی را مجسم کنند، زهرا می‌شود. ای پیامبر، به شکرانه این نعمتی که به هیچ کس داده نشده و نخواهد شد، نماز بخوان و در هنگام تکبیر، دستهایت را بلند کن که این یک حالت خضوع است برای بنده و جلالتی است برای خدا! امام فخر رازی در ذیل آیه می‌نویسد: کوثر هشت معنا دارد که تمام آن معانی درباره حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) است. آنگاه خودش می‌گوید: چگونه، فاطمه کوثر نباشد که چون علی بن الحسین و محمد بن علی باقر العلوم و صادق المصدق، میوه و ثمره دارد. ۶ آری فاطمه، چگونه خیر کثیر نباشد که از این نهر کوثر، صدها و بلکه هزاران جوی زلال و روشن، منشعب است. حسن ختام این بخش، آن که نزول چنین سوره‌ای و چنین تعبیر بلندی (کوثر) درباره فاطمه در عهد جاهلیت عربی که «زن» نه تنها از کم‌ترین حقوق انسانی برخوردار نبود، بلکه تولد دختر مایه ننگ و سرافکنندگی بود و دختران، زنده بگور می‌شدند، نشانگر جایگاه ارزشمند زن در مکتب حیات بخش اسلام است. موجودی که می‌تواند منشأ این مقدار خیر و برکت در تاریخ بشریت باشد. موجودی که بنده برگزیده خدا و (۱۵۰) اشرف مخلوقات عالم، باید به شکرانه برخوردار از آن، در برابر پروردگارش، سربرخاک بساید. در کدامین مکتب می‌توان چنین قرب و منزلتی برای زن یافت؟ ۷ آیه *تَطْهیرُ إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيْرًا* (احزاب، ۳۳/۳۳) این آیه به گفته بیشتر محدثان اهل سنت و تمام علمای شیعه، در خصوص اهل کساء، نازل شده است. چنانچه در صحیح مسلم و ترمذی و تفسیر کشاف و طبری و درالمنثور،

مستدرک حاکم، منتخب کنزالعمال و کتابهای دیگر از عایشه و ام سلمه و انس بن مالک و ابوسعید خدری و دیگران با مختصر اختلافی روایت کرده‌اند که چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا (ص)، فاطمه (س) و علی (ع) و حسن و حسین (ع) را خواندند و کسای خود را بر روی آنها انداختند و فرمودند: «اللهم إن هؤلاء أهل بیتی، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا». در انتهای سوره واقعه، می‌فرماید: «إِنَّ لِقْرَانَ كَرِيمٍ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمَطْهُرُونَ؛ هیچ کس به قرآن، مسّ و جودی پیدا نمی‌کند مگر مطهرون. با توجه به این آیه، تنها اهل بیت، مسّ و جودی کتاب مکنون را دارند و این هم فضیلتی بزرگ برای حضرت زهرا (س) است. با توجه به این که منظور از اراده حق تعالی، در این آیه، اراده تکوینی است نه تشریحی و با توجه به احادیثی که معنای «رجس» را پاکی از گناه و آلودگی می‌داند - نه پاکی از نجاسات ظاهری - این آیه شریفه، بزرگ‌ترین دلیل بر عصمت فاطمه زهرا (س) از هرگونه گناه و آلودگی است، بلکه می‌توان گفت: از بعضی جهات مقام صدیقه طاهره، از بسیاری از انبیا و ائمه (ع) نیز برتر است. چنانچه این مطلب، از سخنان تاریخی امام حسین (ع) در شب عاشورا در پاسخ به بی‌تابی خواهرش زینب، مشاهده می‌شود. امام علی (ع) با استناد به آیه تطهیر، عصمت و طهارت زهرا (س) را یادآوری می‌کنند. وقتی خلیفه اول با حضرت زهرا (س)، به منازعه برخاست و فدک را که در اختیار آن حضرت بود، مصادره کرد و دعوی آن حضرت را نشنید و شاهدانش را قبول نکرد، امام علی (ع) خطاب به وی گفت: (۱۵۱) «اگر کسی ادعا کند که {نعوذ بالله} فاطمه زهرا مرتکب منکر شده است و برای ادعای خود، شاهدانی هم بیاورد و تو او را تصدیق کنی، کتاب خدا را تکذیب کرده‌ای زیرا آیه تطهیر، شهادت خدا بر طهارت زهرا (س) است. آن بانوی بزرگ حد وسط و محور ارتباط اهل کساء بود. «هم اهل بیت النبوه و معدن الرساله، هم فاطمه و أبوها و بعلها و بنوها» آنان اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند: فاطمه، پدر فاطمه، همسر فاطمه و پسران فاطمه. محور اصلی ارتباط اهل بیت با رسول خدا، یک زن است، زنی که ذریه‌ای پاک از او، زاده می‌شود و اوست که تنها حلقه اتصال این فرزندان با رسول خداست. اگر به این نکته دقت کنیم که گوینده این کلام، الله، ذات مستجمع صفات جمالیه و جلالیه است، خدایی که پروردگار عالم وجود است و اراده‌اش مساوی با تحقق و وقوع می‌باشد، حقیقت این تکریم را بهتر، احساس خواهیم کرد. ۳. آیه (لیله القدر) «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» این آیه از جمله آیاتی است که علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری، به حکم تفسیر باطنی بر آن حضرت منطبق است. در تفسیر فرات کوفی با ذکر سند از امام صادق (ع) نقل شده است، که حضرت در تفسیر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» فرمودند: «لیله» فاطمه و «القدر»، الله است. سپس افزودند: «فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد أدرك ليله القدر وإنما سميت فاطمه لأن الخلق فطموا عن معرفتها؛ پس هر کسی که فاطمه را به درستی و «کما هو حق» بشناسد، ليله القدر را درک کرده است و فاطمه به این نام، نامگذاری شده، به خاطر آن که مردم از شناخت او عاجزند. به راستی چرا فاطمه (س) ليله القدر نباشد و حال آن که یازده قرآن ناطق در این «لیله» نازل شده است. فاطمه، ليله القدر است زیرا که: ۱. در میان همه شب‌ها، آنچه بی‌ظنیر و مطلوب است، شب قدر است. در میان همه زنها نیز آن که بی‌ظنیر و مطلوب است، فاطمه است. (۱۵۲) * ۲. از آن حضرت، تعبیر «لیل» شده است. زیرا همان گونه که شب همه چیز را در برمی‌گیرد، ظلم و ستم بنی‌امیه آن حضرت را در بر گرفت. ۳. فاطمه، شب و لیل است زیرا شب، بیانگر پوشیدگی و مستوری و حجاب و عفت و حیاء است. ۴. ویژگی شب قدر، توبه و نزدیکی به خدا و اطاعت و بندگی و حفظ احکام است. ویژگی فاطمه (س) و راه و روش و سیره آن حضرت نیز، قرب به خدا و اطاعت و بندگی او و حفظ ارزش‌های الهی است. ۵. مهم‌ترین و ممتازترین عمل در شب قدر، علم و پرداختن به آن است. در میان صفات و ویژگی‌های فاطمه، نیز علم و معرفت و آگاهی آن حضرت به خدا، دین خدا، تکالیف، وظایف و ارزش‌های انسانی، از همه مهم‌تر و بزرگ‌تر است. ارزش سایر اعمال آن حضرت به همین آگاهی و شناخت و علم اوست و این از بزرگ‌ترین درس‌ها و تعالیم برای همه، بخصوص برای زنان است. ۶. شب قدر از هزار ماه، بهتر است و یک لحظه و یک روز زندگی و سیره حضرت زهرا (س)، از هزاران ماه و سال زندگی که در آنها خبری از آن راه و روش و الگو نباشد، بهتر است. ۷. شب قدر، ظرف و جایگاه قرآن است. جایگاه حضرت زهرا و گفتار و کردار و زندگی آن

دیگری مانند: صفیه و ام هانی و دیگران، وجود داشتند، هیچ کدام به این مباحثه دعوت نشدند. زیرا مباحثه (ابتهاال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست و تنها افراد معصوم، صلاحیت آن را دارند. صحنه مباحثه، از لحظات حساس تاریخ اسلام است و حضور در این صحنه، ایمان و اعتقاد خاصی را می‌طلبد. پیامبر (ص) برای حضور در این صحنه از میان زنان، تنها، فاطمه را انتخاب می‌کند؛ (۱۵۵) * یا از آن روی که فاطمه به منزله امتی از زنان است، درست همان گونه که ابراهیم خود به تنهایی یک امت بود. یا، این که او، محبوب‌ترین افراد، در نزد پیامبر بود. و یا چون در میان زنان مسلمان، تنها فاطمه بود که مصداق زنی بود با یقینی تام که می‌توانست قدم در این صحنه بگذارد. اما حق این است که فاطمه هم یک امت بود، هم محبوب‌ترین زنان در نزد رسول خدا (ص) و هم تنها زنی بود که می‌توانست تکمیل کننده گروهی باشد که به حقیقت و بر حق بودن مسلمانان، یقینی کامل دارند و نیز محور اصلی اتصال آن گروه به رسول خدا (ص) باشد. زیرا آنان شوهر و فرزندان او بودند. این که پیامبر، فاطمه را در این درگیری اجتماعی - اعتقادی، احضار می‌کند و او را در چنین مخاطره‌ای قرار می‌دهد (خود) نمونه‌ای بارز و سرمشقی عینی است، برای تمام زنان عیفی که دارای اعتقادات حقند و پیرو صادق راه اویند، بر این که شجاعانه در چنین صحنه‌هایی حاضر شوند. و نیز این نمایش به منزله دلیل عینی و ملموس است بر جایگاه والای زهرای مرضیه، نزد پیامبر خدا و عدم برابری هیچ زنی با او در مقام و رتبه خاصی که دارا بود. ۵. آیه مودت ذلک الّذی یشّر الله عباده الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات قل لا أسألکم علیہ أجرًا الاّ المودّه فی القربى و من یقترب حسنه نزد له فیها حسناً إنّ الله غفور شکور. أم یقولون افتری علی الله کذباً. (شوری، ۲۳/۴۲ و ۲۴) این همان است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند؛ مژده می‌دهد، بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبم مگر دوستداری در حق اهل بیتم و هر کس کار نیکی کند در آن برایش جزای نیک بفرماییم چرا که خداوند آمرزنده قدردان است. یا می‌گویند پیامبر خدا دروغ بسته است... ابن عباس درباره شأن نزول آیات فوق که به آیات مودت، شهرت یافته، گوید: چون اسلام پس از هجرت پیامبر به مدینه، استحکام یافت، انصار گفتند: نزد پیامبر برویم و بگوئیم در گرفتاری‌هایی که پیش می‌آید، اموال ما در اختیار تو است و می‌توانی در جهت پیشبرد دین از آنها استفاده کنی. آیه شریفه، نازل شده و پیامبر آن را در پاسخ آنان، تلاوت فرمود. منافقان مانند همیشه که در صدد تضعیف رسول خدا (ص) بودند اظهار داشتند: او در همان مجلس (۱۵۶) * این سخن را ساخت تا ما را پس از خود، نزد خویشانش ذلیل و خوار، گرداند. آن‌گاه آیه دوم نازل شد که آیا بر خداوند دروغ و افتراء می‌زنید؟ ۱۰ از نظر ادبی تفاوتی بین این که استثنا در آیه (إلا المودّه فی القربى) متصل باشد یا منقطع، وجود ندارد ۱۱ اگر استثنا متصل باشد بدین معناست که: «من پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی اهل بیتم.» و اگر منقطع باشد ۱۲، بدین معناست که «دوستی اهل بیت پیامبر، اجری برای پیامبر نیست. چرا که بهره این دوستی، نصیب مسلمانان و دوستداران اهل بیت آن حضرت است و بدین وسیله چنین خواسته‌ای از سوی رسول خدا (ص) در راستای دعوت مردم به دین است.» ۱۳ باید دید این چه مودتی است که هم سنگ، هم کفه و هم وزن اجر رسالت است. مودت گروهی که بر سر سلسله آنان زهرای مرضیه، محبوبه امت، است. همان بانویی که پیامبر درباره‌اش فرمود: یا حسن و یا حسین انما کفتا المیزان، فاطمه لسانه و لاتعدل الکفتان إلاّ باللسان، ولا یقوم اللسان إلاّ علی الکفتین. ۱۴ ای حسن و حسین شما دو کفه ترازویی هستید که فاطمه، شاهین آن است و کفه ترازو در حال تعادل قرار نمی‌گیرد مگر به وسیله شاهین آن و شاهین، استوار نمی‌شود مگر بر دو کفه ترازو و... در این کلام، زهرا، تنظیم کننده و برقرار کننده تعادل در این کانون معرفی می‌شود. ۶. آیات ابرار

إنّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً. عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیراً. یوفون بالنذر ویخافون یوماً کان شرّه مستطیراً. ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً و أسیراً. إنّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً. إنّنا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً قمطیراً. (انسان، ۷۶/۵ - ۱۰) ابرار در آخرت از جام‌های بزرگ لبریز بهشت که چون کافور، سرد و دلپذیر است، می‌آشامند و آن کافورها، خوشبوی و شیرین است. این آب، آمیخته است به آب چشمه‌ای که برای بندگان خاص خود خلق شده و

هر کجا بخواهند، آن کاسه‌ها حاضر است و در قصرها مهیا است. این آب گوارا مثل این است که در عمارات و ابنیه بهشت، (۱۵۷) همیشه جریان دارد و در اختیار بنده‌های وفادار خداست. اینان به نذر خود وفا کرده و اطاعت خدا کرده و از روزی که محنت آن آشکار است، می‌ترسند. اینان در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر، اطعام می‌کنند و به زبان حال می‌گویند: ما برای خدا، اطعام کردیم، و از شما جزا و تشکری نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران در روزی که چهره برافروخته و در هم کشیده است، می‌ترسیم. از مسلمات فریقین است که این آیه در مورد حضرت زهرا (س) و شوهر و دو فرزندش نازل شده است. به اتفاق مفسران، آیات این سوره در مدینه در هنگام کسالت حسنین (ع) نازل شد که درباره نذر فاطمه (س) و علی (ع) برای سلامتی حسنین (ع) بود. علامه امینی، در الغدیر، نام سی و چهارتن از کسانی که شأن نزول این سوره را داستان مذکور، دانسته‌اند، ذکر کرده است. ۱۵. در این مختصر، مجال پرداختن به دقایق تفسیری و جزئیات آنچه در این سوره آمده، نیست و تنها به ذکر این نکته لطیف از سوی آلوسی، مفسر اهل سنت، اکتفا می‌شود که: در این سوره، سخنی از «حورالعین» که در سوره‌های دیگر از آن به عنوان یکی از نعمت‌های بهشتی یاد شده، به میان نیامده است و چه بسا این ناگفتن، به حرمت نور چشم رسول خدا (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س) باشد که سوره در فضیلت او و خانواده‌اش و نعمت‌هایی که در بهشت از آن بهره‌مند خواهد شده، نازل شده است. ۱۶۷. آیه التقاء بحرین این آیه از جمله آیاتی است که علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری، به حکم تفسیر باطنی بر آن حضرت منطبق است: مرج البحرین يلتقیان. بینهما برزخ لایبغیان. یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان. (الرحمن، ۱۹/۲۲-۵۵) غالب مفسران و محدثان و مورخان فریقین، معتقدند که شأن نزول این آیات درباره تلاقی بحر نبوت و ولایت و درباره حضرت فاطمه (س) و علی (ع) است. علامه بحرانی، دوازده روایت که بعضی از آنها از طریق اهل سنت نقل شده، (۱۵۸) ذکر می‌کند که مراد از «بحرین» علی و فاطمه هستند که هیچ‌گاه بر یگدیگر، بغی و سرکشی نمی‌کنند. ۱۷. در تفسیری از ابن عباس نقل شده که: برزخ میان آن دو، مهر و محبتی است که از بین رفتنی نیست و همین مهر و محبت، مانع سرکشی هر کدام، نسبت به دیگری است. درباره الهی، بر اساس نبوت و ولایت مطلقه، با بندگانش، تماس حاصل کرده و مشعل هدایت برافروخته است و این سلسله که فرد اتم و اکمل آنها، حضرت رسول و خاندان عترتند، درباره روحانیت ربوبی را تشکیل داده و واسطه فیوضات غیبی هستند. همان طور که عالم طبع از ترکیب و تجزیه و تحلیل عناصر و موالید، دائماً در ایجاد وجود است، در عالم انسانیت و معنویت نیز این ارتباط در بین ارواح مجرده که در ابدان مختلفه بروز و ظهور می‌کنند، تجلی کرده، از آن تلاقی‌ها، عناصری ممتاز به دست می‌آورد، از آن جمله، تلاقی اقیانوس محیط نبوت با دریای عمیق ولایت است که به وسیله مهد عصمت و طهارت، تلاقی کرده و از آن گوهرهایی گرانبه‌ای که برای همیشه مورد استفاده بشر می‌باشد به وجود آمده است. چنانچه در ابتدای این مقاله گفتیم آیاتی که در قرآن کریم، پیرامون وجود پنج تن و فاطمه زهرا (س) است، بسیار می‌باشد که ما در این مقال تنها به ذکر چند نمونه از آیات، پرداخته و بررسی کامل تر را به علاقمندان واگذار می‌کنیم.

_____ ۱. رحمانی همدانی، فاطمه الزهراء بهجه قلب مصطفی (ص). ۲. ابوالحسن علی بن احمد الواحدی النیشابوری، اسباب النزول/۳۰۷؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ۶/۲۰۴. ۳. ابن منظور، لسان العرب/۳۶. ۴. طبرسی، مجمع البیان فی علوم القرآن، ۵/۵۴۹. ۵. علامه طباطبایی، المیزان، ۷/۳۷۰. ۶. امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۳۲/۱۲۲. ۷. سید جواد ورعی، کوثر، محبوبه است/۶۳؛ ماهنامه پیام زن، سال ششم شماره ۶۸، آبان ۱۳۷۶ ش. ۸. منیره گرجی، نگرش قرآن به حضور زن در تاریخ انبیا/۱۷۲. ۹. شیخ عزیز الله عطاردی، مسند فاطمه زهرا/۲۸۱. ۱۰. زمخشری، کشاف، ۴/۲۳۰؛ اسباب النزول/۲۵۱. ۱۱. علامه سید عبدالحسین شرف الدین، کلمه الغراء فی تفضیل الزهراء/۷۳. ۱۳. کوثر، محبوبه است/۶۵. ۱۴. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ۲/۱۲۹. ۱۵. علامه امینی، الغدیر، ۳/۱۰۷؛ به بعد. ۱۶. آلوسی، روح المعانی، ۱۷. ۲۹/۱۵۷. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/۲۶۵.

بر ضد مسلمانان آماده شود. به گزارش واقدی آنان همه اعراب منطقه را به همراهی فراخوانده و اموال بسیاری را - که گفته اند تمام مردم مکه در فراهم کردن آن شرکت کردند - تهیه نمودند. البته مسلمانان از این خلف وعده قریش به بدی یاد کردند. غزوه خندقگذشت که قریش در قرار خویش در بدر حاضر نشد اما برای جبران آن، و نیز برای یکسره کردن کار اسلام، تلاش جدی خود را آغاز کرد. افزایش شمار مشرکان در احزاب، در قیاس با احد به بیش از سه برابر، نشان از جدیت آنها در این جنگ بود؛ به علاوه این تنها قریش نبود که خواستار از بین رفتن اسلام بود بلکه قبایل دیگری نیز در این مدت دریافته بودند؛ که اسلام به صورت یک تهدید جدی برای آنان در آمده است؛ یهودیان، همبه دلیل رخدادهای مربوط به بنی قینقاع و بنی النضیر و نیز کشته شدن برخی از سرانشان همچون کعب بن اشرف، کینه شدیدی از اسلام به دل داشتند. بنابر این همگی احزاب یکپارچه مصمم شدند تا طی بسیج عمومی بر مدینه، شهری که تمامی جمعیت آن از مرد و زن، کوچک و بزرگ در حدود ده هزار نفر بودیورش برند و اسلام را از میان بردارند. به احتمال قوی هیچ گاه جزیره العرب آن زمان، در جنگهای بین القبائلی خود، شاهد بسیج شدن این تعداد نبوده است. واقدی، ابن سعد و بلاذری تاریخ احزاب را از روز سه شنبه هشتم ذی قعدة تا چهارشنبه ۲۳ ذیقعدة سال پنجم هجری دانسته اند. ابن اسحاق زمان آن را شوال سال پنجم دانسته است. در برابر این دیدگاه، موسی بن عقبه به نقل از زهری، و نیز مالک بن انس جنگ احزاب را در سال چهارم دانسته اند. بیهقی نقلهای مختلفی را آورده و در جهت اثبات این که اصولاً تعارضی میان این دو قول نیست، دو توجیه ارائه داده است، یکی آن که وقتی گفته می شود بدر در سال دوم بوده ف در اصل بعد از یک سال و نیم از هجرت بوده، همینطور احد، دو سال و نیم بعد از هجرت؛ در این صورت جنگ احزاب هم بعد از چهار سال و قبل از پنج سال بود. پس به یک اعتبار می توان گفت که جنگ احزاب در سال چهارم بوده است. و توجیه دیگر آن که برخی از اهل تاریخ، مبدأ تاریخ را از محرم بعد از ربیع الاول - ماه هجرت - آغاز می کنند یعنی عملاً ده ماه را از سال هجری خارج می کنند. براساس این محاسبه، جنگ احزاب در سال چهارم رخ داده است. بیهقی، یوسف بن سفیان فسوی [صاحب المعرفه و التاریخ] را از این دسته می داند. به هر روی عقیده بیهقی آن است که جنگ احزاب در سال پنجم رخ داده است زیرا توجیحات مزبور نیز تنها توجیه صوری قول دیگر است. بلاذری در روایتی از زهری نقل کرده که احزاب دو سال پس از احد بوده بنابراین او نیز به هر حال باید سال وقوع احزاب را سال پنجم دانسته باشد. یکی از دلایل اثبات سال پنجم اثبات سال پنجم همان سخن ابوسفیان است که پس از احد، گفت: وعده ما سال آینده، و مشرکان در بدرالموعده حاضر نشده و ممکن نیست که با توجه به استدلال ابوسفیان به خشکسالی سال چهارم در نیامدن به بدر، دو ماه بعد آمده باشد. لاجرم باید گفت سال بعد یعنی سال پنجم احزاب به مدینه آمده اند. غزوه خندق که آن را غزوه احزاب نیز نامند، در شوال سال پنجم: ماه پنجاه و ششم پس از هجرت واقع شد و آیات ۲۱۴ سوره بقره ۲۶ - ۲۷ آل عمران، ۶۲ - ۶۴ سوره نور و ۹ - ۲۵ سوره احزاب درباره ی این غزوه است. آمادگی رسول خدا (ص): بدیهی است که پیامبر از تحریکات و ریزنی هایی که بر ضد اسلام در جریان بود آگاهی داشت، زیرا آمادگی گسترده آنان، نیاز به وقت چندان کوتاهی نداشت و ضمناً مخفی نگاه داشتن آن نیز کار آسانی نبود. حضرت در برابر آنان، به استحکام جبهه داخلی و آمادگی آن برای رویارویی با خطر پرداخت و این پیشگیری را به گونه ای آغاز نمود که مانع از به وجود آمدن اضطراب و آشوب در مدینه شود و مخالفین برای برپایی آشوب در وضعیت مسلمانان مدینه فرصت یابند تا مسلمانان به دلیل همبستگی داخلی، قدرت کافی برای رویارویی با نیروهای مهاجم را داشته باشند. از این رو پیامبر، اقدام به استمداد و کمک از عشایر ساکن پیرامون مدینه نمود زیرا به کمک آنان احساس نیاز نمی شد. علاوه بر آن، استمداد از آنان، موجب می شد آمادگی ایشان در درون مدینه آشکار شده و بسیج آنان سنگینی بار هزینه مالی و خوراک آنان را به عهده ایشان گذارد. «واقدی» می گوید: «هنگامی که قریش از مکه به سوی مدینه عزیمت نمودند گروهی از خزاعه به سوی پیامبر آمده و عزیمت قریش را به آگاهی ایشان رساندند. آنان فاصله میان مکه تا مدینه را چهار روزه طی نمودند و در آن هنگام، رسول خدا (ص) در میان مردم ندا داد و آنان را از حمله دشمن آگاه نمود.» می بینیم

که پیامبر، ندای خطر را پس از گذشت چهار روز عزیمت اهل مکه به مردم داد. بنابراین آمادگی علنی حضرت برای رویارویی با دشمن چندان طولانی نبود. پیامبر تصمیم گرفت دفاع از مدینه را از درون آن انجام دهد. از این رو به تنظیم دفاع از مدینه از درون پرداخت و در نخستین اقدام زنان و کودکان را در میان « اطم ها » تقسیم کرد. همسرش «عایشه» را به همراه مادر « سعد بن معاذ » در دژ « بنی حارثه » و « صفیه » دختر « عبدالمطلب » عمه خود را در دژ « فارغ » پناه داد. « واقدی » می گوید: « رسول خدا (ص) » سلمه بن اسلم را به همراه دویست مرد و « زید بن حارثه » را بر سیصد نفر مرد جنگی قرار داد. آنها از مدینه محافظت نموده و حضور خویش را با تکبیر به یکدیگر اطلاع می دادند. زیرا پیامبر بر جان کودکان از سوی « بنی قریظه » بیم داشت. «عباد بن بشر» به همراه برخی انصار، وظیفه پاسداری از قرارگاه رسول خدا (ص) را به عهده داشتند و هر شب پیرامون آن پاس می دادند. « بنی عمرو بن عوف » زنان و کودکان خود را در اطم ها قرارداده و برخی در اطراف اطم های قبا سنگر گرفتند. « بنی عمرو بن عوف » و دوستانشان و « خطمه » « بنی امیه » « وائل » و « واقف » نیز کودکان خود را در اطم های خویش پناه داده و نیمی از روز را با موافقت پیامبر، به نگهبانی از آنان می پرداختند. هنگامی که نیروهای مشرکین به مدینه رسید، مسلمانان بر جبهه داخلی مدینه چیرگی داشتند مخالفین و منافقین نیز به هیچ گونه اقدام جدی ای که موضع مسلمانان را تهدید کرده یا آسیبی به آن برساند دست نزدند. پیامبر سه هزار جنگجو آماده کرده بود و قدرت جنگی ای در حدود نه برابر نیروی اسلام در جنگ بدر و سه برابر جنگ احد در اختیار داشت در آن دوران، مناطق جنوبی و غربی مدینه، دشت ها و کشتزارها و خانه های نزدیک به هم بسیاری داشت که در پشت آنها دشت « عقیق » قرار داشت و می توانست خط دفاعی، عرصه را بر مهاجمین تنگ کند. زمین سمت شمال شرقی مدینه نیز ناهموار بود و در آن کوه احد قرار داشت تنها سمت شمال غربی مدینه دارای سرزمینی هموار بود که می توانست مورد تهدید قرار گیرد. در حقیقت سه لشکری که در دوران های اسلامی برای پیکار با مردم مدینه به آن حمله ور شدند یعنی قریش در جنگ خندق در دوره پیامبر (ص)، لشکریان یزید در واقعه « حره » و سپاه عباسیان که برای سرکوبی قیام «محمد نفس الزکیه» آمدند. همگی این منطقه را برای حمله به مدینه انتخاب کردند و دستیابی به آن، ضامن پیروزی و تسلط آنان بر مدینه به شمار می آمد. پی بردن به اهمیت این منطقه در دفاع از مدینه، به رسول خدا (ص) باز می گردد زیرا جنگ هایی که پیش از این در مدینه اتفاق افتاده بود یا درگیری های محلی درون مدینه بود و یا پیکارهایی در مناطقی دور از مدینه، اما در جنگ خندق، مدینه برای نخستین بار در تاریخ خود، مورد تهدید و محاصره کامل قرار گرفت. مدینه در سال سوم هجری نیز مورد تهدید قرار گرفته بود و آن هنگامی بود که سپاه مشرکین به این شهر نزدیک شد و منطقه احد را صحنه پیکار خویش قرار داد و ضمن وارد کردن حملات سهمگین بر سپاه مسلمانان، به پیروزی چشمگیری دست نیافت. ۱۴ رسول خدا (ص) با مسلمانان درباره ی جنگ با مشرکان به رایزنی پرداخت. واقدی در اینجا تاکید می کند که: « و کان رسول ا... یكثر مشاورتهم فی الحرب؛ رسول خدا (ص) در امر جنگ فراوان مشورت می کرد. محتمل است بگوییم که فقط در امر جنگ مشورت می کرد. سیره نویسان از اینکه پیشنهاداتی مطرح شده به دقت سخن نگفته اند؛ واقدی می گوید: گروهی گفتند که ما در میان ثنیه الوداع، جرف، بعثت می ایستیم. این محل تقریباً در موضعی است که خندق در آن حدود حفر شده است. به هر روی سلمان از تجربه ایرانیان سخن گفت، پیشنهاد این بود که در موقع ترس از سواران دشمن می توان خندقی حفر کرد. رسول خدا (ص) از این پیشنهاد استقبال کرده و به سرعت کار را آغاز کرد. بلاذی می افزاید که عرب با شگرد نظامی کندن خندق آشنا نبودند. درباره سلمان فارسی سلمان فارسی قوی و زورمند و آشنای به کندن خندق بود. همچنین با سندی از جابر بن عبد... انصاری نقل کرده است که برای سلمان مساحتی به پهنا و درازای پنج ذرع در نظر گرفتند و مدت زیادی نگذشت که او به تنهایی از حفر آن فارغ شد و در این حال ما گفت: خدایا! هیچ عیش و زندگانی، همانند عیش آخرت نیست. مسلمانان درباره او نزاع کردند و مهاجران می گفتند: سلمان از ماست و انصار می گفتند: سلمان از ما است و ما نسبت به او اولی تر هستیم. این خبر به اطلاع رسول ا... رسید و آن حضرت فرمود: « سلمان، یکی از ما اهل بیت است »

او به تنهایی به اندازه ده نفر کار می کرد تا اینکه قیس بن ابی صعصعه او را چشم زد و او بر زمین افتاد! رسول... را از جریان مطلع کردند و آن حضرت فرمود: به او بگوئید وضو بگیرد - یا غسل کند - و ظرف آب یک جا به پشت پای او ریخته شود. او این کار را کرد و این کار را کرد و چنان شد که گویی از بند آزاد شده است. پیشنهاد سلمان فارسی برای کندن خندق به تصویب رسید و رسول خدا سپاهان اسلامی را که سه هزار مرد بودند، در دامن کوه «سلع» قرار داد، چنانکه کوه در پشت سر آنان واقع شد. عبد... بن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و کار کندن خندق را با شتاب آغاز کرد. مسلمانان با کوشش فراوان دست به کار بودند و رسول خدا نیز شخصا کمک می کرد و بیل و کلنگی می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید. هر ناحیه ای از خندق به دسته ای از مسلمانان واگذار شده بود: مهاجرین از ناحیه راتج تا کوه ذباب (یعنی قسمت شرقی خندق) انصار از ناحیه کوه ذباب تا جبل بنی عبید (نزدیک مسجد قبلتین) طایفه بنی عبد الاشهل (از انصار) نیز ناحیه راتج تا پشت مسجد و طایفه بنی دینار (از انصار) از ناحیه جربا تا جای (دار ابن ابی الجنوب) به گفته ی صاحب طبقات: حفر خندق در شش روز به انجام رسید. نوشته اند که: مسلمانان برای حفر خندق، بیل و کلنگ و تبر و زنبیل از یهودیان بنی قریظه عاریه گرفتند. یعقوبی می نویسد: رسول خدا برای هر قبیله ای اندازه ای معین کرد که تا آنجا بکنند و برای خندق درهائی قرار داد (به قولی هشت در) و از هر قبیله ای مردی به پاسبانی بر درها گماشت و زبیر بن عوام را فرمانده ایشان ساخت و او فرمود: اگر نبردی پیش آید، نبرد کنید. بیشتر اطراف مدینه بناها به هم پیوسته بود و راهی برای عبور و هجوم دشمن نداشت و خندق در همان قسمتی کنده شد که ممکن بود دشمن از آنجا به شهر هجوم آورد. در تقسیم کار هر ده نفر می بایست چهل زراع بکنند. به طوری که در تشریح نقشه ی خندق نوشته اند: مبدا حفر خندق دو برج «شیخان» واقع در قسمت شمال شرقی بوده است بطوری که با ثنیه الوداع شمالی واقع در مذاذ تماس پیدا کند و مرکز آن در مغرب جبل بنی عبید باشد و باز از آنجا هم به طرف کوه سلع تا مسجد الفتح پیچ بخورد سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند به ابتکار خودشان این فاصله را تا مصلی پیش بردند. در آخرین قسمت جنوبی، یعنی قبا که هیچگونه خطری وجود نداشت، نیز عده ای از مردم بسیار محتاط پیرامون برجهای خود را خندق کردند. به استنباط برخی از نویسندگان: طول خندق در حدود پنج کیلومتر بوده است، عرض و عمق آن هم هر چند بطور صریح تعیین نشده، آن مقدار بوده است که سواره یا پیاده ای نتواند از آن بجهد، یا از طرفی پایین رود و از طرف دیگر بیرون آید. روی همین حساب حدس زده اند که عرض آن در حدود ده متر و عمق آن پنج متر بوده است. از ابن هشام نقل شده است که مسلمانان روزها به حفر خندق سرگرم بود و شبها به خانه های خود باز می گشتند اما رسول خدا (ص) روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شبها نیز در همانجا به سر می برد و در همین محل بود که به یاد این سابقه مسجد ذباب ساخته شد. ابن اسحاق می گوید: در واقعه کندن خندق معجزاتی به ظهور پیوست که مسلمانان آنها را مشاهده کردند و در تصدیق و تحقیق نبوت رسول خدا موجب عبرت بود. ۱- از جمله: آنکه جابر بن عبد... گوید: در یکی از نواحی خندق سنگی بسیار بزرگ پدیدار شد که کار کندن آن بدشواری کشید، رسول خدا (ص) ظرف آبی خواست و آب دهان در آن افکند و دعائی خواند و سپس آن آب را بر آن سنگ پاشید تا به گفته ی کسی که خود شاهد این قضیه بوده است و بر دیدن آن سوگند می خورد) چنان از هم پاشید که بصورت توده ریگی درآمد و دیگر در مقابل هیچ بیل و تبری سسختی نمی کرد. ۲- دختری از بشیر بن سعد (بن ثعلبه خزرجی) خواهر نعمان بن بشیر گفت: مادرم عمره دختر رواحه (خواهر عبد... بن رواحه) مرا خواست و مشتی خرما به دامنم ریخت و و گفت: دختر جان چاشت پدر و خالوی خود عبد... بن رواحه را ببر. پس آن را گرفتم و رفتم و هنوز در جستجوی پدر و دائی خود بودم که گذارم به رسول خدا (ص) افتاد و گفت دختر بیا، با خود چه آورده ای؟ گفتم: ای رسول خدا خرمائی است که مادرم برای چاشت پدرم: بشیر بن سعد و خالویم عبد... بن رواحه فرستاده است. گفت آن را به من بده. پس آن را در دو مشت رسول خدا ریختم، اما مشت او را پر نکرد سپس دستور داد تا سفره ای گسترده و خرماها را در آن ریخت. و دانه های خرما روی سفره پراکنده شد آنگاه به کسی که در خدمت وی بود گفت: فریاد کن تا:

کارگزان خندق برای چاشت فراهم گردنمد اهل خندق بر سر سفره فراهم آمدند و هر چه از خرماها می خوردند فزونتر می شد تا آن که همه سیر شدند و خرما از کناره های سفره بیرون می ریخت. از توصیف خط سیر خندق، این گونه اشکار می شود که سر تا سر اطراف مدینه را در بر نگرفته و تنها منطقه ای محدود را شامل می شده است. بدون شك، گفته «واقدی» در این باره که «سایر مناطق مدینه را خانه ها در بر گرفته بود، به گونه ای که به صورت حصاری به شمار می-آمد» سخنی به گزاف است، زیرا خانه ها به گونه ای بوده که دشمن می توانسته از میان تعداد نه چندان کمی از آنها، به درون مدینه رخنه کند. بنابراین بالاترین سد دفاع از مدینه، همبستگی افراد آن بود، نه پیوستگی خانه های آن. قرآن کریم سخن یکی از قبایل را که گفته بود «خانه-های آنان بی حفاظ است» در سوره احزاب آورده است، یعنی خانه های آنان به گونه ای بوده است که مهاجمین می توانسته اند از میان آنها رخنه نمایند. «واقدی» می گوید لشکریان مهاجم «که به سوی خندق آمدند، از قریش، سلیم، غطفان، اسد و ده هزار نفر در قالب سه لشکر تحت فرمان ابوسفیان بودند» اما آنچه درباره فرود این لشکریان آمده است. گواه بر آن است که آنان در قالب دو لشکر بوده اند نه سه لشکر. «ابن اسحاق» می گوید «هنگامی که رسول خدا(ص) از کندن خندق فارغ شد، قریش در قالب ده هزار نفر از بردگان حبشه ای و همراهانشان از «کنانه» و مردم «تهامه» در مسیر «رومه» میان «جرف»، «زغابه»، «غطفان» و پیروان آنها از مردم «نجد» همگی در «نقمی» در دامنه احد، فرود آمدند. «واقدی» می گوید: «قریش در «رومه» و دشت «عقیق» به همراه بردگان حبشی و دیگرانی از عرب که به آنها پیوسته بودند، و «غطفان» به همراه سپاه خود در «زغابه» در کنار احد فرود آمدند. سپس قریش چهارپایان خویش را در میان دشت «عقیق» در «عضاه» به چرا رها ساخت...» «غطفان» نیز شتران خود در «غابه» میان درختان و سبزه زارهای آن، در «عضاه الجرف» رها ساخت. از این گفته آشکار می شود که نیروهای مشرکین در قالب دو سپاه اصلی بوده اند. یکی لشکریان قریش و پیروان آنها از قبایل پیرامون مکه، که اردوگاه این لشکر در اطراف غربی مدینه بوده، و فضای وسیعی را به اشغال درآورده بودند. آنان همگی در کنار خندق که محور اصلی پیکار به شمار می آمد، جمع نشده بودند. سختی های محاصره محاصره شهر، یک ماه به طول انجامید. میان آنان پیکار و جنگ و خون ریزی نبود و تنها به پرتاب تیر و محاصره بسنده کرده بودند. در این میان تنها تعدادی از سواران قریش با یافتن روزنه باریکی، توانستند از خندق عبور کنند و به شن زار میان خندق «سلع» راه یابند. اما به علت تعداد اندک آنان، مسلمانان توانستند آنان را به محاصره کشیده و وادار به عقب نشینی نمایند. «آنها سرانجام یک روز با جمع آوری تمام نیروهای خود، به حمله گسترده ای در سرتاسر خندق دست زدند اما با شکست و ناکامی رو به رو شدند دست آورد این محاصره طولانی، سه کشته از مشرکین و شش کشته از مسلمانان بود. این تعداد با توجه به حجم نیروهای شرکت کننده در جنگ و مدت زمان محاصره آن، بسیار ناچیز به نظر می رسد. نیروهای مشرکین هنگامی به مدینه رسیدند که مردم آن محصولات خویش را چیده و کشتزارها را درو کرده بودند. فصل سرما از راه رسیده و زمین تهی از علف بود، از این رو آنان با مشکل تغذیه نیروهای خود و چهارپایان رو به رو شدند. به همین منظور قریش چهارپایان خود را در دشت عقیق در «عضاه» به چرا رها ساخت، زیرا برای اسبان خوراکی جز علف وجود نداشت و علفی که همراه آورده بودند ساقه های گندم بود. «غطفان» نیز شترهای خود را در «غابه» در میان درختان و سبزه زارها در «عضاه الجرف» رها کردند. آنان هنگامی به این منطقه آمده بودند که زمین هیچ گونه محصولی نداشت زیرا مردم یک ماه پیش همه را درو کرده و محصول و گاه های به دست آمده را به درون شهر برده بودند. «غطفان» اسبان جنگی خود را که سیصد عدد بود در پی یافتن محصول های درو شده و بر زمین ریخته، رها کردند که این کار از تعداد آن ها کم می کرد. هم چنین ضعف شدیدی، شتران آنان را فرا گرفته و نزدیک بود که از گرسنگی هلاک شوند. این در حالی بود که مدینه دوره خشکسالی را می گذراند و مردم دوره محاصره و واقعه خندق را در نهایت سختی و گرسنگی طی می کردند. در حقیقت با گذشت روزها، مسئله تغذیه سپاه و چهارپایان سخت تر می شد، به طوری که مهمترین عامل عقب نشینی آنان، بیش از دست یابی به نتیجه ای چشم گیر همین مسئله بود. از سوی دیگر در تمامی

دوران طولانی محاصره، هیچ گونه نیروی کمکی و یا جیره غذایی از هیچ یک از مناطق کشاورزی که «خیبر» و «یمام» نیز جزو آنها به شمار می آمد به آنان نرسید. به یقین، محرومیت آنان نشان از دورویی و تقلب یهودیان بود که وعده های فراوانی را به مشرکین داده بودند. ابوسفیان درباره بحران جیره غذایی و تاثیر آن در عقب نشینی قریش می گوید: «ای گروه قریش! شما مردان ماندگاری نیستید، شتران و اسبان همگی مردند و مراتع خشک شده، پس برخیزید کوچ کنید که من در گذرم.» اما مسلمانان در برابر مسئله جیره غذایی در سختی کمتری بودند زیرا در درون مدینه آب های فراوان و کشتزارهای گسترده ای بود که به یقین، آنان برای تقویت پایگاه های خود و پایداری در برابر دشمن از آنها استفاده می کردند. کشتزارهای خارج از منطقه محاصره شده بسیار اندک بود. قریش که به همبستگی مردم مدینه و پایداری مسلمانان پی برد، سعی نمود این همبستگی را از راه های سیاسی ضعیف گرداند. از این رو با یهود «بنی قریظه» که به وسیله پیمانی با رسول خدا ارتباط داشتند گفت و گو نمود توانست آنان را به نقض پیمان و پیوستن به مشرکین وادار سازد. همبستگی آنان با قریش، موجب اضطراب شدیدی در لشکریان مسلمان گردید. «نفاق آشکار شده و مردم را بیم فرا گرفت، گرفتاری عمومی شده و ترس فراگیر گردید و برکودکان و زنان بیم رفت و...» قرآن کریم در این باره اینگونه می گوید: «اذ جاءکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنون» یعنی: «(به خاطر آورد) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) به شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده و جان ها به لب رسیده بود و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید» (احزاب ۹) مسلمانان از پیمان شکنی «بنی قریظه» که دارای قدرت نظامی گسترده ای نبود و هیچ یک از مردم مدینه نیز به آنان نپیوستند، بیم نداشتند. بلکه از ایجاد شکاف در خط دفاعی مسلمانان می ترسیدند. ابن هشام می گوید: اوس بن قیضی از رسول خدا (ص) درخواست نمود که به قوم او از بنی حارثه اجازه دهد که برای دفاع از خانه های خویش که در معرض تهدید قرار گرفته است بیرون آیند. اما قریش از این فرصت استفاده نبرد و تنها به درخواست «بنی قریظه» برای فعالیت های نظامی بر علیه مسلمانان بسنده کرد و «بنی قریظه» نیز به بهانه احترام روز شنبه نزد آنان، دست به هیچ گونه اقدامی نزدند. شاید این بهانه ای بود که بر ضعف خویش پوشش گذاشته و نشان دهند که قریش نیز به یاری آنان نخواهد آمد. رسول خدا (ص) نیز در مقابل به فعالیت سیاسی پرداخت و برای بر هم زدن اتحاد دشمن به غطفانیان پیشنهاد کرد با گرفتن یک سوم محصول خرماي مدینه باز گردند. «عینه بن حصن» یک دوم آن را خواست اما انصار از پیامبر خواستند به او جواب رد داده و به مقاومت و جنگ در برابر آنان ادامه دهد. روایاتی از ابن اسحاق و شیخ مفید ابن اسحاق در سیره و شیخ مفید در ارشاد می نویسند: رسول خدا و مسلمانان همچنان در محاصره دشمنان بودند و جنگی در کار نبود، تا آن که سوارانی از قریش از جمله: ۱- عمر بن عبدود (از بنی عامر بن لؤی) که او را با هزار سوار برابر می دانستند. ۲- عکرمه بن ابی جهل (از بنی مخزوم) ۳- هییره بن ابی وهب (از بنی مخزوم) ۴- ضرار بن خطاب بن مرداس (از شعرای بنی فِهْر). به روایت دیگر شیخ مفید از واقعی: «نوفل بن عبد... مُغیره» (مخزومی) نیز همراه آن چهار نفر از خندق جهید و جملگی همی همآورد خواستند و کسی از مسلمانان پیش نمی رفت، و عمرو بن عبدود همآورد می خواست و رَجَز می خواند و می گفت: «وَلَقَدْ بَحِحْتُ مِنَ النَّدَاءِ لِجَمْعِهِمْ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ (یعنی: آن قدر به جمع ایشان فریاد: «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» در دادم که گلویم گرفت. و در تمام این مدت علی ابن ابیطالب (ع) به پا می خواست تا به جنگ وی رود؛ اما رسول خدا (ص) او را دستور توقف می داد، تا شاید دیگری بجنبد، لیکن از بیم «عمرو» و کسانی که همراه وی از خندق جهیده بودند کسی از مسلمانان پیش نناخت. و چون این وضع به طول انجامید، رسول خدا (ص) علی را فرمود: نزدیک بیا و گون نزدیک آمد، عمّامه از سر خویش برگرفت و بر سر علی نهاد و شمشیر خود را نیز به وی داد و گفت: اکنون دست به کار شو. سپس گفت: خدایا یاریش ده. علی به طرف «عمرو» پیش ناخت و «جابر بن عبد... انصاری» نیز همراه وی بود، تا ببیند چه پیش می آید و چون امیر المؤمنین (ع) به «عمرو» رسید به او گفت: عمرو! تو در جاهلیت می گفته ای: به «لات» و «عزى» قسم که: هر کس مرا به سه چیز دعوت کند، هر

سه چیز یا یکی از آنها را می‌پذیرم. گفت: چنین است. گفت: پس هم اکنون به تو پیشنهاد می‌کنم تا به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهی و برای پروردگار جهانیان اسلام آوری. گفت: ای پسر برادر از این پیشنهاد در گذر. امیر المؤمنین گفت: اگر آن را می‌پذیرفتی برای خودت بهتر بود. سپس گفت: پیشنهاد دیگری می‌دهم و آن این است که باز گردی و در کار جنگ شرکت نکنی. گفت: هرگز کاری نخواهم کرد که زنان قریش از (رسوائی) آن سخن گویند. گفت: پیشنهاد دیگر من آن است که پیاده شوی و آنگاه با من بجنگی. «عمرو» بخندید و گفت: گمان نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من بدهد راستی من هم کراهت دارم که مردی کریم مانند تو را بکشم، بخصوص که پدرت هم دوست من بوده است. علی(ع) گفت: لیکن من دوست دارم که تو را بکشم. پس اگر می‌خواهی پیاده شو. «عمرو» پیاده شد و به روی اسب خود زد تا باز گشت. جابر می‌گوید: میان علی و «عمرو» گرو و غباری برخاست که دیگران دور آن نمی‌دیدم، تا از میان گرد و غبار صدای تکبیر شنیدم که علی پیروز شد و «عمرو» را کشته است. همراهان «عمرو» رو به گریز نهادند و اصحاب رسول خدا با شنیدن تکبیر علی پیش تاختند تا ببینند چه پیش آمده است. در این میان «نوفل بن عبدالمطلب» را در میان خندق دیدند که اسبش نمی‌تواند از خندق بیرون جهد و او را سنگباران می‌کردند. نوفل می‌گفت: اگر می‌کشید به صورتی بهتر از این بکشید. یکی از شما فرود آید تا با وی نبرد کنم. علی پایین رفت و او را نیز بکشت و دیگران گریختند. به روایت مفید از محمد بن اسحاق: چون علی(ع) از کشتن «عمرو» فراغت یافت و با رویی برافروخته نزد رسول خدا(ص) بازگشت، یکی از صحابه به او گفت: چرا زهرش را که اکنون در میان عرب چنان زهری نیست، از تنش بیرون نیاوردی؟ امیر المؤمنین فرمود: حیا کردم عموزاده ام را برهنه سازم. به روایت دیگر مفید: علی(ع) سر عمرو را از بدن جدا کرد و با خود آورد و پیش روی رسول خدا(ص) انداخت. تاثیر جنگ خندق طولانی شدن مدت محاصره باعث به وجود آمدن برخی تنش‌ها و درگیری‌ها در مدینه شد. قرآن کریم با اشاره به این وقایع می‌فرماید: «انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنه ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یومنون بالله ورسوله فاذا استأذنونک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم الله ان الله غفور رحیم ... قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لو اذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره و ان تصیبه فتنه او یصیبه عذاب الیم» یعنی: «مومنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بی‌اجازه او جایی نمی‌روند. کسانی که از تو اجازه می‌گیرند به راستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند! در این صورت هرگاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است ... خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند باید بترسند از این که فتنه‌ای دام‌نشان را بگیرد یا عذابی دردناک به آنها برسد» (نور ۶۳-۶۲) «ابن هشام» می‌گوید این آیه درباره مردانی از منافقین نازل شد که به هنگام کار، خود را ضعیف نشان داده و بدون اطلاع رسول خدا(ص) به سوی خانواده خویش می‌گریختند. «اوس بن قیظی» از «بنی حارثه» ادعا نمود که خانه‌های آنان باز و بدون حفاظ است و خندق آنها را حمایت نمی‌کند: «خانه‌ها در بیرون از مدینه بی‌حفاظ است» در این هنگام بود که نفاق برخی منافقین ظاهر شد. عقب نشینی قریش طولانی شدن دوران محاصره، بالا گرفتن مشکل جیره غذایی و نرسیدن به نتیجه‌ای مشخص، باعث خستگی نیروهای مهاجم شد. وزش طوفان و باد سرد بر آنان نیز، موجب شد «ابوسفیان» دست از محاصره بردارد و عقب نشینی کند. قرآن کریم با اشاره به طوفان و تاثیر آن بر سرشکستگی قریش، می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ جاء تکم جنود فارسنا علیهم ریحا و جنود الم تروها» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) (احزاب ۹) عقب نشینی یک روز انجام شد و «خالد بن ولید» و «عمرو بن عاص» به همراه دویست اسب سوار به حمایت نیروهای در حال

عقب نشینی پرداختند. سپاهیان قریش به هنگام عقب نشینی، راه همیشگی و معمولی را در پیش گرفتند و از مسیر «ملل» به «سیال» رسیدند. عقب نشینی «غطفان» را نیز «مسعود بن رحيله» و «حارث بن عوف» به همراه گروهی اسب سوار از سلیم، پیشتیابی کردند و نیروهای آنان به همراه «اشجع» و «مره» و «سلیم» همگی به «مراض» عقب نشینی کرده و سپس پراکنده شدند. رسول خدا (ص) نیز به تعقیب نیروهای عقب نشینی کننده پرداخت. شهدای غزوه احزاب ۱ - سعد بن معاذ (از بنی عب الاشهل) به دست (حبان بن عرقه) ۲ - انس بن اوس بن عتیک (از بنی الاشهل) به دست (خالد بن ولید مخزومی) ۳ - عبد... بن سهل بن رافع (از بنی یعبد الاشهل) ۴ - طفیل بن نعمان بن خنساء (از بنی چشم بن خزرج، سپس از بنی سلمه) به دست وحشی بن حرب ۵ - ثعلبه بن غنمه (از بنی چشم بن خزرج، از بنی سلمه) به دست وحشی بن حرب ۶ - کعب بن زید (از بنی چشم بن خزرج، از بنی سلمه) به دست هبیره بن ابی وهب مخزومی ۷ - سفیان بن عوف ۸ - سلیط ۹ - طفیل بن مالک بن خنساء (از بنی چشم بن خزرج، از بنی سلمه) ۱۰ - عبد... بن ابی خالد (از بنی عبد الاشهل) ۱۱ - عبد... بن سهل بن زید (از خلفای بنی عبد الاشهل) که بدست مردی از بنی عویف به شهادت رسید ۱۲ - ابوسنان بن صیفی (از بنی سلمه) کشته های مشرکین در غزوه احزاب ۱ - بنی منبه بن عثمان (از طایفه بنی عبد الدار قریش) که تیری بر او نشست و در اثر آن در مکه مرد ۲ - نوفل بن عبد... بن مغیره (از طایفه بنی مخزوم قریش) که چون لاشه اش بدست مسلمانان افتاده بود قریش از رسول خدا خواستند که آن را به ایشان بفروشد، و به گفته ی ابن هشام: ده هزار درهم هم می دادند، ما رسول خدا گفت: «ما را نیازی نیست، نه به لاشه اش و نه به بهای آن» ۳ - عمرو بن عبدود (از طایفه بنی عامر بن لوی) که بدست علی بن ابیطالب (ع) کشته شد ۴ - حسبل بن عمر و بن عبدود که به روایت ان هشام از ابن شهاب زهری او نیز به دست علی بن ابی طالب (ع) کشته شد. یعقوبی می نویسد: روز خندق از مسلمانان شش نفر و از مشرکان هشت نفر کشته شدند. منابع ۱ - کتب تاریخ تحقیقی اسلام جلد سوم مولف محمد هادی یوسفی غروی، مترجم حسین علی عربی ۲ - کتاب دولت رسول خدا، صالح احمد العلی، مترجم هادی انصاری ۳ - کتاب سیره رسول خدا، رسول جعفریان ۴ - کتاب تاریخ اسلام از عبدالرحیم قنوت ۵ - کتاب نبردهای محمد، از سرهنگ دکتر نصرت... بختراش ۶ - کتاب تاریخ پیامبر اسلام محمد، تالیف دکتر محمد ابراهیم آیتی

رویکرد مقایسه‌ای ارتباط رشد و توزیع درآمد از دیدگاه اسلام

دکتر تقی ابراهیمی سالاری چکیده: با شروع صنعتی شدن به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همواره به نحوی از انحاء افکار جوامع بشری، به ویژه کشورهای در حال توسعه را بیشتر به خود مشغول کرده است. این جوامع با توجه به سطح قرارگیری در مدار توسعه، به حل این معضل پرداخته و با اتخاذ راهبردهایی چون رشد اقتصادی، رشد توأم با توزیع و ... درصدد بهبود شرایط زندگی مردم کشورشان برآمدند. نظریات مختلفی در این دوران در ارتباط با چگونگی همسویی رشد اقتصادی و توزیع درآمد در جهت بهره‌مندی تمام اقشار اجتماع از مواهب رشد مطرح گردید که هر یک ضمن ستایش نقش عدالت توزیعی در جامعه به بررسی تقدم و تأخر آنها پرداخته و سعی در تبیین الگویی برای نشان دادن رابطه‌ی این دو با یکدیگر داشتند. در این نوشتار ضمن بیان این نظریات به تبیین دیدگاه اسلام در این رابطه پرداخته شده است. بر این اساس با توجه به اینکه اسلام عدالت توزیعی را در جامعه به عنوان هدف و عاملی در جهت سعادت انسان می‌داند و رشد اقتصادی را تنها به عنوان ابزاری در جهت نیل به آن پذیرفته است، لذا کلیه نظریاتی را که رشد را بر توزیع مقدم می‌دانند رد کرده و با معرفی راهکارهای گوناگونی در توزیع درآمد جاری و توزیع منابع اولیه تولید، درمی‌یابیم که تعارضی بین رشد و توزیع وجود ندارد اگر چه عمدتاً توزیع عادلانه درآمد در مقایسه با رشد از اولویت بیشتری برخوردار است. کلید واژه: توزیع درآمد، رشد اقتصادی، فرضیه کوزنتس، اقتصاد اسلامی، توزیع منابع اولیه، زکات، انفال مقدمه با شروع صنعتی شدن به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همواره به نحوی از انحاء افکار جوامع

بشری، به ویژه کشورهای در حال توسعه را بیشتر به خود مشغول کرده است. این جوامع با توجه به سطح قرارگیری در مدار توسعه، به حل این معضل پرداخته و با اتخاذ راهبردهایی چون رشد اقتصادی، رشد توأم با توزیع و ... درصدد بهبود شرایط زندگی مردم کشورشان برآمدند. اما در بسیاری موارد خصوصاً در کشورهای جهان سوم به دلایل مختلف، گروه کثیری از مردم از اثرات توزیعی راهبردهای، رشد برخوردار نشدند و این امر منجر به بروز شکاف های اقتصادی، اجتماعی و گسترش پدیده فقر گردید. در دهه ۱۹۸۰ وضعیت فقرا همچنان بدتر شد، به گونه ای که بانک جهانی، این دهه را دهه‌ی فراموش شدن فقرا نامید. دهه ۱۹۹۰ چاره ای نبود جز تغییر راهبردهای توسعه، از راهبردهای رشد به راهبردهای فقرزدایی، لذا این دهه، دهه جنگ با فقر نامیده شد. نظریات مختلفی در این دوران در ارتباط با چگونگی همسویی رشد اقتصادی و توزیع درآمد در جهت بهره‌مندی تمام اقشار اجتماع از مواهب رشد مطرح گردید که هر یک ضمن ستایش نقش عدالت توزیعی در جامعه به بررسی تقدم و تأخر آنها پرداخته و سعی در تبیین الگویی برای نشان دادن رابطه این دو با یکدیگر داشتند. در این نوشتار بعد از بیان برخی مفاهیم و ضرورت بحث ابتدا به مرور مبانی نظری مرتبط با موضوع پرداخته و در ادامه مطالعات صورت گرفته در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم سناریوهای مختلفی که در ارتباط با مباحث رشد و توزیع درآمد مطرح است بیان شده و در سومین بخش، ضمن بیان دیدگاه اسلام در ارتباط با رابطه رشد اقتصادی و توزیع درآمد، سناریوی مورد تأیید اسلام بیان می‌گردد. در بخش پایانی نیز راهکارهایی که اسلام در جهت توزیع عادلانه تر درآمد در جامعه ارائه نموده و تأثیر آنها بر رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مفاهیم ... مطالعات انجام شده ... رشد و توزیع درآمد از دیدگاه اسلام ... راهکارهای تحقق رشد اقتصادی از طریق توزیع عادلانه درآمد از منظر اسلام نظام اقتصادی اسلام با اتخاذ تدابیری اقتصاد را به سمت عادلانه شدن توزیع درآمدها سوق داده است تا از این طریق به رشد نایل آید، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱) گسترش روابط حقوقی کار اسلام در کنار رابطه حقوقی اجاره و گرفتن دستمزد ثابت، برای نیروی کار روش‌های دیگری چون مشارکت، مضاربه، مزارعه و مساقات یا ترکیبی از مشارکت و اجاره را مطرح کرده است. در اقتصاد اسلامی یک یا چند کارگر می‌توانند در مقابل دستمزد ثابت و براساس عقد اجاره با کارفرما قرارداد ببندند، همین‌طور می‌توانند در مقابل سهمی از تولید یا درآمد واحد اقتصادی پیمان مشارکت ببندند و نیز می‌توانند ترکیبی از دستمزد ثابت با سهمی از سود را انتخاب کنند، در نتیجه کارفرما و کارگران در اقتصاد اسلامی می‌توانند نه بر اساس عرضه و تقاضای بازار کار بلکه بر اساس تقسیم درآمد و سود واقعی فعالیت اقتصادی به توافق برسند. روشن است که این روش در بلندمدت تأثیر شگرفی بر واقعی شدن سهم هر یک از عوامل تولید از درآمد خواهد داشت. این امر منجر به افزایش انگیزه کارگران شده و تلاش بیشتر برای تولید و رشد اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. ۲) زهد از دیدگاه اسلام، زهد عبارت است از عدم دل‌بستگی به چیزی که نسبت به آن جاذبه و میل طبیعی وجود داشته باشد و انسان در اثر عواملی، با اختیار نسبت به آن بی‌رغبتی نشان دهد و زیبایی و ارزش‌های آن را ناچیز بشمارد. با توجه به این تعریف اگر زهد را به مفهوم انتقال مصرف از دهک‌های بالای درآمدی به دهک‌های پایین درآمدی بدانیم و شخص زاهد را به عنوان کسی که علی‌رغم دارا بودن درآمد بالا- تنها به میزان نیاز از آن مصرف نموده و به جای مصارف تجملاتی به انتقال منابع مصرفی خود به گروه‌های کم درآمد پردازد بنگریم، در این صورت آثار اقتصادی زهد را می‌توان بدین صورت تبیین نمود. در متون اقتصادخرد با قاعده‌ای تحت عنوان مطلوبیت نهایی نزولی مواجه هستیم که در آن به این واقعیت اشاره دارد که با افزایش واحدهای مصرف از یک کالا- مطلوبیتی که فرد از آن کالا- دریافت می‌کند، کاهش می‌یابد. حال با توجه به این مفهوم و ارتباط آن با زهد بنا به تعریف فوق در می‌یابیم، در صورتی که افراد جامعه به جای مصرف بیش از حد کالا و خدمات اقدام به انتقال آن به افراد پایین دست خود کنند، مسلماً با توجه به پایین بودن کالاهایی که در اختیار آنان (دهک‌های کم درآمد) برای مصرف وجود دارد، مطلوبیتی که از مصرف این کالا و خدمات (که از ناحیه افراد زاهد به آنها منتقل می‌شود) دریافت می‌کنند بیشتر از اقشار پردرآمد جامعه است و به عبارت دیگر مطلوبیت نهایی این گروه‌های

درآمدی به مراتب بالاتر خواهد بود، لذا این فرآیند در مجموع موجب افزایش سطح مطلوبیت و رفاه کل جامعه با فرض ثابت بودن میزان تولید کالا- و خدمات می‌شود. بنابراین با توجه به کمبود منابع مصرفی در نزد گروه‌های کم‌درآمد جامعه اهمیت این منابع مصرفی در منظر آنان بسیار بیشتر است، که این امر سبب بهینه شدن مصرف در جامعه و کاهش اسراف گردیده، این خود نیز یکی از عوامل دستیابی به توسعه پایدار در جامعه می‌باشد. در اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که اقشار پردرآمد می‌توانند برای جلوگیری از کاهش مطلوبیت نهایی خود اقدام به تنوع در مصرف کالا و خدمات نمایند. اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که با افزایش درآمد فرد، مطلوبیتی که از هر واحد درآمدی دریافت می‌کند کاهش خواهد یافت، فرضاً اگر به درآمد شخصی که ماهانه صد واحد دریافت می‌کند، ده واحد اضافه نماییم، افزایش مطلوبیت وی به مراتب کمتر از فردی خواهد بود که درآمد وی صفر است. امام علی (ع) می‌فرماید: «برخورداری از امکانات و اموال، زیاده از حد اعتدال داشتن، اسراف است.» «اسراف از جمله عوامل نابودی است» همچنین انتقال مصرف از قشرهای پردرآمد (که اکثراً کارفرما و صاحب سرمایه هستند) به اقشار کم درآمد (که اکثراً کارگر می‌باشند) سبب افزایش قدرت خرید در این گروه‌های درآمدی جامعه شده که این امر در کشورهای جهان سوم سبب بهبود وضعیت تغذیه و در شرایطی باعث افزایش امکان آموزش بیشتر برای آنها می‌شود، لذا این عوامل همگی افزایش کارآیی نیروی کار و افزایش سطح تولید در اقتصاد را در پی خواهد داشت. این افزایش تولید با توجه به اینکه از جانب عرضه اقتصاد روی می‌دهد سبب کاهش قیمت‌ها و نیز کنترل تورم خواهد شد. امام علی (ع) می‌فرماید: «فقر یکی از عوامل کاهش بازدهی کاری است». «فقر بینش عقلی انسان را متحیر می‌سازد و از کار کردن درست باز می‌دارد». این موضوع را از جهت دیگر نیز می‌توان مطرح نمود. اگر فرد زاهد را شخصی بدانیم که به علت عدم دلبستگی روانی به مصرف، مازاد درآمد خود را پس‌انداز می‌کند، در این صورت نیز زهد رشد اقتصادی را به همراه خواهد داشت. این امر را این گونه می‌توان بیان نمود که با توجه به حرمت کتز و ربا در جامعه اسلامی تنها راهی که فرد زاهد برای تخصیص درآمد خود دارد سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های تولیدی در جامعه است، که این امر نیز در مراحل اول سبب افزایش تقاضای کل جامعه و در مراحل بعد سبب افزایش اشتغال و تولید در اقتصاد خواهد شد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «اموال زیادی را که خداوند به شما داده، برای این است که در آن جهت و راهی که خداوند خواسته به کار برید، و نداده است که گنج و انباشته کنید.» همانطور که در مطالب فوق بیان شد زهد در اسلام نه تنها توزیع درآمد در جامعه را متعادل تر می‌کند، بلکه طی فرآیندهایی سبب تسریع رشد اقتصادی در جامعه از طریق افزایش تقاضا (افزایش سرمایه‌گذاری) و افزایش عرضه (افزایش بهره‌وری نیروی کار) خواهد شد. شایان ذکر است که زهد دارای ابعاد روانی و اجتماعی فراوانی نیز در جامعه است که تأثیرات زیادی را بر رشد و توسعه اقتصادی دارد، اما بررسی این ابعاد در این مجال از حوصله بحث خارج است. ۳) زکات بخشی از ثروت ثروتمندان را به نیازمندان انتقال می‌دهد و به بدین ترتیب نابرابری در توزیع درآمد را کاهش داده، با گرایش به تمرکز ثروت مبارزه می‌کند. ظفر اقبال (۱۹۸۹)، بر این باور است که کمک اساسی زکات به رشد از طریق جریمه کردن کتز و تشویق سرمایه‌گذاری توسط صاحبان ثروت می‌باشد. عواید زکات در جهت خود کفا کردن نیازمندان در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. قبل از آن، هدف این درآمدهای زکوی، فراهم آوردن نیازهای مصرفی اولیه برای آنهاست. فریدی (۱۹۹۷) دارای این دیدگاه است که وضع زکات دارای دو اثر متقابل بر پس‌انداز و سرمایه‌گذاری شخصی است. زکات سالانه بر پس‌انداز خالص بالاتر از حد نصاب، موجب تقویت میل به مصرف می‌شود. فرد پس‌انداز کننده ممکن است خرسندی بیشتری از مخارج بیشتر کسب کند تا اینکه بخواهد از زکات سالانه که پس‌انداز خالص وی را تهدید می‌کند پرهیز نماید. ولی وضع زکات ممکن است یک عکس‌العمل کاملاً متفاوت در وی بوجود آورد. فرد پس‌انداز کننده به منظور حفاظت از ثروت خود در مقابل نابودی تدریجی، ممکن است ثروت بی‌کار خود را به منابع مالی یا حقیقی تبدیل کند، و نیز تمایل وی به سرمایه‌گذاری تقویت می‌شود. هر دوی این تمایلات در تحلیل نهایی، منجر به افزایش تقاضا برای کالاها و خدمات تولید شده در

جامعه می‌شود و تقاضای افزایش یافته برای کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای، به تولید بیشتر کمک می‌کند. صباح الدین زعیم (۱۹۸۹) معتقد است که ماهیت تأدیبی زکات نسبت به کنز دارای اثر سالم و مثبت بر روی تمایل مردم به کار سخت‌تر و تلاش برای حفاظت از پس انداز خالص آن‌ها می‌شود. اگر ذخایر ناشی از دریافت زکات به سمت کانال‌های سرمایه‌گذاری جریان یابد، اثر منفی آن را روی پس‌انداز کاهش می‌دهد و بر تولید ناخالص ملی می‌افزاید. از طرف دیگر، هزینه کردن این ذخایر در سرمایه‌گذاری، اثر تراکمی روی کاهش فقر خواهد داشت. وی معتقد است نظام زکات، کنز را تقبیح و سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند و تقاضا برای سرمایه‌گذاری در نرخ مورد انتظار معینی از سود را در یک اقتصاد اسلامی، در مقایسه با سایر مکاتب اقتصادی، بالاتر خواهد برد. از آنجا که سرمایه‌گذاری یکی از عوامل تعیین‌کننده رشد است، لذا یک اقتصاد اسلامی با اجرای نظام زکوی دارای جهت‌گیری بیشتری به سمت رشد خواهد بود. درآمد زکات، برای افزودن بهره‌وری فقرا می‌تواند خرج شود. سرمایه‌گذاری مولد ذخایر زکات، برای تأمین مالی طرح‌های توسعه‌ای متنوع در آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، آب سالم و دیگر فعالیت‌های مربوط به رفاه اجتماعی، منافع فقرا را تأمین می‌کند. در اثر بالا رفتن بهره‌وری فقرا، درآمد آن‌ها نیز متعاقباً بالا خواهد رفت. تأثیر زکات بر اقتصاد کشور‌های در حال توسعه متأسفانه امروزه بیشتر کشورهای اسلامی در زمره کشورهای در حال توسعه قرار می‌گیرند. بنابراین در اینجا تأثیر و کاربرد زکات را به عنوان اقدام مالی در یک کشور اسلامی در حال توسعه بررسی و تحلیل می‌نماییم. البته فرض بر این است که ویژگی‌های خاص یک جامعه اسلامی در آن جاری است که برخی از آن‌ها عبارتند از: تحریم ربا، جلوگیری از معاملات سفته‌بازی و بورس بازی، احتکار، ذخیره کردن کالا و... سیاست‌های مالی در اقتصادهای در حال توسعه به سمت افزایش پس‌اندازهای خصوصی و عمومی پیش می‌رود و هدف آن آزاد کردن منابع واقعی برای سرمایه‌گذاری مولد و تخصیص هزینه‌های عمومی در مسیری است که در خدمت هدف رشد رفاه اقتصادی قرار بگیرد. سوالی که مطرح می‌شود این است که جمع‌آوری و خرج زکات در چه جهاتی و تا چه حد در اجرای این هدف مفید فایده خواهد بود؟ (الف) پس‌انداز و سرمایه‌گذاری: زکات می‌تواند دو اثر متقابل بر پس‌اندازهای خصوصی و سرمایه‌گذاری داشته باشد. گرفتن زکات سالانه از پس‌اندازهای خالصی (یا ثروت خالصی) که بیش از حد نصاب است. احتمالاً میل به مصرف را تقویت خواهد کرد. پس‌اندازکننده فردی ممکن است از خرج‌های گزاف رضایت بیشتری بدست آورد تا بدین وسیله از پرداخت زکات سالانه که پس‌انداز خالص او را کاهش می‌دهد، خودداری کند. بنابراین تابع مصرف به سمت بالا منتقل می‌شود (هر چند اصل حرمت اسراف تا حدودی جلوی برخی مصارف بالا-را می‌گیرد). اما زکات ممکن است عکس‌العملی کاملاً متفاوت در او به وجود آورد، ممکن است او برای جلوگیری از کاهش تدریجی ثروتش، ثروت خود را به منابع فعال واقعی تبدیل کند، همچنین ممکن است تمایل او به سرمایه‌گذاری افزایش یابد. این هر دو تمایلات، موجب افزایش تقاضای کل و خدمات تولیدی در اقتصاد می‌شود، ثروت‌های اندوخته به عامل فعالی برای تقاضا تبدیل می‌شوند و سرمایه‌گذاری در عکس‌العمل نسبت به قدرت زکات در کاهش منابع را کد در اندازه‌ای متناسب با آن افزایش خواهد یافت. افزایش تقاضای کالاهای مصرفی و سرمایه‌گذاری به افزایش تولید کمک خواهد کرد. از نظر گاهی دیگر، قدرت زکات در کاهش ثروت را کد و اخذ زکات فلزات کنز شده به عنوان کیفی این کار (در مفهوم اقتصادی) عرضه‌ی پس‌اندازها را بالنسبه افزایش خواهد داد. ب) کاهش نرخ بازده انتظاری پس‌انداز این اثر زکات تا آنجا مفید خواهد بود که بازده انتظاری را کاهش دهد و در نتیجه سرمایه‌گذاری‌ها را در جهاتی کم‌سودتر، اما از نظر اجتماعی ضروری و سودمند هدایت کند، در نبود معاملات ربوی، کاهش سود انتظاری، سرمایه‌گذاری خصوصی را به زمینه‌هایی خواهد کشاند که در شرایط معمولی سرمایه‌گذاری در آن‌ها به عهده بخش عمومی قرار می‌گیرد. نرخ بازدهی این سرمایه‌ها نباید کمتر از نرخ زکات باشد، بلکه باید به نسبت زحمتی که در این سرمایه‌گذاری‌ها وجود دارد، بیش از نرخ زکات باشد و نیز اگر دوران انتظار برای بازدهی این سرمایه‌گذاری‌ها بیش از حد طولانی باشد نیز می‌تواند مانع به شمار رود. بنابراین اگر چه زکات احتمالاً نسبت پس‌انداز را کاهش

می‌دهد اما باز هم سطح وسیعی را برای صرف مخارج دولت باقی می‌گذارد. ج) تمایل به کار: از زاویه‌ای دیگر، ماهیت کیفری زکات تأثیری مثبت و سالم بر تمایل مردم به کار که به نظر لوئیس یکی از عوامل توسعه اقتصادی است خواهد داشت. در نبود بهره و عدم افزایش پس‌اندازها بدون هیچ تلاشی توسط آن، تمایل طبیعی افراد برای حفظ پس‌انداز خالص خود، آنان را به کار سخت‌تر یا دادن منابع خود به دیگران برای کار سخت‌تر تشویق خواهد کرد. بدین طریق تبلیقی و کار تشویق خواهد شد. (۴)

انفال و فیه: انفال اموال عمومی است که در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد و از آن‌ها به نفع عموم استفاده می‌شود. حر عاملی در تعریف انفال آورده است: «انفال شامل ثروت‌هایی است که با جنگ به دست نیامده یا اموالی که در اثر مصالحه به دولت اسلامی منتقل شده یا قومی خودشان به مسلمانان بخشیده باشند و نیز زمین‌های موات و ته دره‌ها است. این ثروت‌ها در ملک رسول خدا (ص) و بعد از وی برای امام (ع) است و در مواردی که مصلحت بدانند مصرف می‌کند». امام کاظم (ع) در ارتباط با اموالی که شامل انفال می‌شوند می‌فرمایند: یک پنجم هر درآمدی به امام تعلق دارد، همچنین است انفال، که شامل کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها و بیشه‌هاست. و هر سرزمینی که مردم آن به عللی منقرض شوند، هر منطقه‌ای که بدون درگیری نظامی و با صلح در اختیار سلحشوران اسلام قرار گیرد، هر زمین موات که کسی در آن به احیا نپرداخته است، هر مالی که وارث نداشته باشد، جزء انفال است. با توجه به ماهیت اموالی که انفال آن‌ها را شامل می‌شوند، می‌توان دریافت که اکثر آن‌ها در زمره کالاهای مولد به شمار می‌روند، به طوری که استفاده از آن‌ها در فرآیند تولید عامل ایجاد درآمد برای افراد خواهد بود. لذا به طور کلی انفال را می‌توان منابع اولیه تولید دانست که در اختیار امام قرار می‌گیرند تا در میان مردم توزیع نماید تا آن‌ها توسط این منابع اقدام به تولید و ایجاد درآمد نمایند. اسلام بر چگونگی توزیع این منابع در میان مردم تأکید فراوان نموده است و آن را عاملی در جهت توزیع عادلانه درآمد می‌داند. علت این امر نیز در نگرش اسلامی کاملاً مشهود است. زیرا از منظر اسلام عدالت توزیعی به مفهوم برابری افراد در برخورداری از منابع جامعه و بهره‌برداری از آن‌ها با توجه به توانایی‌ها و استعدادهایشان است و نابرابری که بعد از این در جامعه ایجاد می‌شود را حاصل همین تفاوت‌های فردی میان انسان‌ها می‌داند که از نظر اسلام کاملاً صحیح و لازمه ادامه حیات انسان‌هاست. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «تا تفاوت (منطقی و معقول و انگیزه‌آفرین) بین آدمیان وجود دارد، همواره در پیشرفتند و به سوی رشد و سعادت گام می‌نهند، آنگاه که از هر جهت یکسان شوند (استعداد و توان همه مردم برابر گردد) هلاک و نابود می‌گردند.» چنانچه منابع اولیه به طور عادلانه میان افراد توزیع نگردد، جامعه به سوی طبقاتی شدن حرکت می‌کند، و فاصله‌های طبقاتی آن چنان شدید می‌شود که عده‌ای از سرمایه‌ها، امکانات و انواع آسایش‌ها برخوردار می‌شوند و گروه زیادی چنان ضعیف و محروم می‌گردند که از تأمین هزینه ضروری و اولیه عاجز می‌مانند و این، همان وضعیتی است که سخت از جانب اسلام و تعالیم دینی محکوم و مردود می‌باشد. در قرآن کریم آمده است که اموال و غنایم از آن خدا و پیامبر و خویشان، یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان است تا سرمایه‌ها میان توانگران دست به دست نشود: «آنچه که خداوند از اموال کافران دیار به رسول خدا غنیمت داد، آن متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و رهگذران (است)، این حکم برای آن است که مبادا (اموال عمومی در دست عده‌ای محدود از ثروتمندان و اغنیاء قرار گیرد) و در میان آنان دست به دست بگردد (و اکثریت افراد جامعه در فقر و تهیدستی واقع شوند) و شما آنچه رسول حق دستور دهد (و منع یا عطاء کند) بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است». امام صادق (ع): «فقر، نیازمندی، گرسنگی، زندگی نابسامان و آشفته توده مردم به خاطر غارت امکانات و سرمایه‌ها توسط بزرگ مالکان و ثروتمندان است». بنابراین می‌توان دریافت که اولین گام در توزیع عادلانه درآمد، توزیع عادلانه منابع تولید در جامعه به‌شمار می‌رود، تا افراد با توجه به توانایی‌های خود از آن‌ها استفاده و ایجاد درآمد نمایند. لذا چگونگی توزیع این منابع در جامعه از اهمیت بالایی برخوردار است و در واقع سنگ بنای توزیع عادلانه درآمد به شمار می‌آید. با توجه به اهمیت این مقوله در ادامه به بررسی نحوه توزیع منابع اولیه تولید در نظام‌های مختلف اقتصادی پرداخته و

نگرش اسلامی را نسبت به آن ذکر می‌کنیم. دیدگاه‌های نظام‌های اقتصادی مختلف در ارتباط با توزیع منابع اولیه: نظام سرمایه داری لیبرال: در نظام سرمایه‌داری لیبرال، مالکیت منابع در اختیار بخش خصوصی بوده و محدودیتی از سوی دولت برای بهره‌برداری از آن‌ها وجود ندارد. در این صورت، تنظیم مقدار استفاده از این منابع و قیمت آن توسط بازار تعیین می‌شود: از طرفی وجود رقابت در بین استفاده‌کنندگان، کارآیی تولید را بالا برده و محصول به قیمت کمتری در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرد. البته این در صورتی است که فرد یا گروهی با برخورداری از سرمایه و فناوری بالای خود، زمینه انحصار و کنار زدن دیگران را ایجاد نکنند. از طرف دیگر به دست آوردن حداکثر سود، به استفاده بدون محابای منابع منجر شده و ضمن وارد آوردن زیان به سرمایه ملی که متعلق به همه نسل‌ها می‌باشد نسبت به محیط زیست آثار تخریبی را به دنبال خواهد داشت. علاوه بر آن که توزیع عادلانه منابع که اولین قدم در توزیع عادلانه ثروت‌ها و درآمدها می‌باشد، مختل می‌شود. نظام سرمایه‌داری مقرراتی: نظام سرمایه‌داری لیبرال، بعد از روبرو شدن با چالش‌های جدی در درون خود با حفظ مبانی اصلی در برخی از راهبردهای خود تجدید نظر کرد که نتیجه آن سرمایه‌داری ارشادی یا مقرراتی بود. در این نظام، اجازه دخالت دولت در کنترل بخش خصوصی داده شد و در برخی موارد، دولت مالکیت و بهره‌برداری از برخی منابع را عهده‌دار شد. نظریه پردازان این نظام، راه‌هایی را به منظور مقابله با تخریب محیط زیست و استفاده بیش از حد از منابع، مانند تصویب مالیات، یارانه و یا کنترل‌های مستقیم را پیشنهاد کردند. نظام سوسیالیسم: ... نتیجه‌گیری با توجه به مطالب بیان شده، در ادبیات اقتصادی سه دیدگاه در ارتباط با رابطه رشد اقتصادی و توزیع درآمد وجود دارد. تقابل این سه دیدگاه با یکدیگر سبب شده است که علم اقتصاد نتواند پاسخ صریحی در ارتباط با آن بیان دارد. مطالعات تجربی نیز هر یک با توجه نوع روش بکار رفته شده و قلمرو مطالعه به نتایج متفاوتی در این باره دست یافته‌اند. در نگرش اسلامی، عدالت توزیعی به عنوان هدفی والا برای فعالیت‌های انسان معرفی شده و آنرا عاملی در جهت رشد و توسعه جوامع بشری معرفی نموده است، به همین دلیل این دیدگاه هدف قراردادن رشد اقتصادی را به هر قیمت محکوم کرده و آن را به بیراهه رفتن می‌داند. با توجه به این نوع نگرش، اسلام راهکارهایی را معرفی می‌کند که در آن ضمن هدف قرار دادن توزیع عادلانه درآمد، رشد اقتصادی نیز به عنوان معلول آن حاصل خواهد شد. اسلام نه تنها به توزیع مجدد درآمد‌های جاری اهتمام جدی دارد، بلکه مقدم بر آن به توزیع منابع اولیه تولید که سرچشمه بسیاری از انحصارات می‌تواند باشد توجه مقدمی دارد. لذا سیاست‌های خود را از دو طریق توزیع مجدد درآمد و توزیع منابع اولیه تولید در جامعه اعمال می‌کند. برخی از این راهکارها عبارتند از ترویج فرهنگ زهد، پرداخت زکات و گسترش روابط حقوقی کار، به منظور توزیع مجدد درآمد و قاعده انفال به منظور توزیع منابع اولیه جامعه. زکات از طریق عواملی چون، افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، کاهش نرخ بازده انتظاری پس‌انداز و افزایش تمایل به کار ضمن افزایش تعدیل توزیع درآمد در جامعه سبب افزایش منابع سرمایه‌گذاری، و به تبع آن منجر به رشد اقتصادی خواهد شد. همچنین ترویج فرهنگ زهد با توجه به تأثیر آن در افزایش بهینه شدن مصرف جامعه، جلوگیری از اسراف و کاهش میل به واردات موجب افزایش تقاضای موثر برای کالاهای داخلی و سلامت روانی جامعه و کاهش فقر و نابرابری درآمدی خواهد شد. گسترش روابط کاری نیز از طریق افزایش انگیزش نیروی کار سبب افزایش کارایی آنها شده که امر نیز افزایش عرضه تولیدات جامعه و رفاه بیشتر نیروی کار را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر با توجه به اهمیت توزیع منابع اولیه تولید در توزیع درآمد جامعه، اسلام نیز تأکید فراوان بر این موضوع نموده است و با طرح قاعده انفال سعی در نظام‌مند ساختن مالکیت این منابع در جهت توزیع عادلانه‌تر درآمدها در جامعه داشته است. اسلام تلاش نموده است تا توسط دو نهاد احیاء و حیا، به گونه‌ای به توزیع مالکیت منابع اولیه در جامعه پردازد تا ضمن حفظ روحیه تولید در جامعه مانع استفاده بیش از حد و نابودی آنها شود. این نحوه نگرش به مالکیت منابع اولیه ضمن تعدیل هرچه بیشتر توزیع درآمد در جامعه، توسط فرآیندهایی چون، اشتغال‌زایی، بهره‌برداری بهینه از منابع اولیه تولید، تشویق سرمایه‌گذاری در بخش تولید و به ویژه منابع اولیه و واسطه‌ای، اثر تکاملی پروسه تولید، و محیط زیست، تسریع رشد

اقتصادی در جامعه را نیز خواهد شد. منابع؟: ابراهیمی، تقی (۱۳۷۴). «امکان‌سنجی استراتژی توسعه از طریق توزیع درآمد و ثروت در اسلام»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی؟. ابونوری، اسمعیل و عباسی قادری، رضا (۱۳۸۶). «برآورد اثر رشد اقتصادی بر فقر در ایران»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، سال نهم، شماره ۳۰؟. احمد، خورشید. «مطالعاتی در اقتصاد اسلامی»، ترجمه محمدجواد مهدوی (۱۳۷۴)، انتشارات آستان قدس رضوی؟. آمدی، عبدالواحد، «غرر الحکم در الکلم»، مکتب الاعلام الاسلامی؟، تودارو، مایکل (۱۳۶۴). «توسعه اقتصادی در جهان سوم»، ترجمه غلامعلی فرجادی؟. جهانگرد، اسفندیار و محبوب، حمید (۱۳۷۹). «بررسی تأثیر توزیع مجدد درآمد بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران»، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی؟. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل‌البیت؟. حکیمی، محمد رضا (۱۳۷۴). «الحیاء»، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، جلد‌های ۳، ۴ و ۶؟. حکیمی، محمد (۱۳۷۰). «معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی (ع)»، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؟ حکیمی، محمد و ابراهیمی، تقی و دیگران، (۱۳۸۰). «پدیده شناسی فقر و توسعه»، ج ۴. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان؟. صدر، محمدباقر (۱۳۷۵). اقتصادنا، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی؟. صمدی، سعید (۱۳۷۸). «کاهش فقر، کارآیی و برابری در ایران»، پایان‌نامه دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران؟. فراهانی فرد، سعید و صادقی، حسین (۱۳۸۵). «ساختار مالکیت و تأثیر آن بر بهره برداری از منابع طبیعی (بررسی تطبیقی)»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال ششم، شماره ۴؟. کمیجانی، اکبر و عسگری، محمد مهدی (۱۳۸۳). «تحلیل نظری آثار اقتصادی زکات و مقایسه آن با مالیه تورمی»، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۶۴؟. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق) «بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، دار الحیاء التراث العربی - بیروت؟. مطهری، مرتضی (۱۳۶۱). «مجموعه گفتار»، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، صص ۱۹۱-۱۹۳؟. موسویان، سید عباس (۱۳۸۰). «عدالت، محور آموزه‌های اقتصادی اسلام، فصلنامه تخصصی اقتصاد اسلامی، شماره ۴؟. مهدوی عادل، محمدحسین و رنجبرکی، علی (۱۳۸۴). «بررسی رابطه بلندمدت بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران»، پژوهشنامه اقتصادی، شماره ۱۸؟. نوری الطبرسی، میرزا حسین، «المستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، مکتب الاسلامیه طهران؟. نیلی، مسعود و فرح‌بخش، علی (۱۳۷۷). «ارتباط رشد اقتصادی و توزیع درآمد»، مجله برنامه و بودجه، بهمن و اسفند ۷۷، شماره ۳۵ و ۳۴؟. یوسفی، محمد رضا (۱۳۷۸). «بررسی فقهی مبادله رشد اقتصادی و عدالت»، مجموعه مقالات اولین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس

Champernowne, D. G (۱۹۷۴). "A Comparison of Measures of Inequality of Income? Distribution", The Economic Journal. Vol. ۸۴. ? Barrera -Flores, Jose G (۱۹۸۲) "Economic Aspects of Regional Welfare". Leaden: Martinus Nijhoff , Social Sciences Division. ? Danielson A. (۲۰۰۱), "When Do the Poor Benefit From Growth, and Why?", Department of Economics, Lund University, Sweden ? Doessel, D.P. & Valladkhani, Abbas (۱۹۹۸). "Economic Development and Institutional Factors Affecting Income Distribution: The Case of Iran, ۱۹۶۷-۱۹۹۳", International Journal of Social Economics, Vol.۲۵. ? Garcia F. and A.C. Banderia, (۲۰۰۴). "Economic reforms, inequality and growth in Latin America and the Caribbean", University of So Paulo, school of economics and business. ? Johansen, F (۱۹۹۳). "Poverty Reduction in East Asia", World Bank Discussion Paper. ? Kahf, M. (۱۹۷۳), "A Contribution to the Study of the Economic of Islam", Utoh, USA Univ of Utoh, S.L.C. ? Kakwani Nanak, Shahidur Khandker and Hyun H. Son (۲۰۰۳). "With Application to Korea

and Thailand". ? Kuznets, (۱۹۵۵). "Economics Growth and Income Equality". ? Rami.R.(۱۹۸۸)
 " Economic Development and Income Inequality: Furher Evidnce on the U-Curve Hypothesis ? Panizza, Ugo, (۲۰۰۲). "Income inequality and economic growth: evidence from American data", journal of Economic Growth, ۷, P.۲۵-۴۱. ? Weriemmi M.E. and Ch. Ehrhart, (۲۰۰۴). "Inequality and growth in a context of commercial openess, Theoretical analysis and empirical study: The case of the countries around the Mediterranean basin", University of nice-Sophia antipolice. منبع: مجموعه مقالات همایش اقتصاد اسلامی و توسعه؛ مشهد مقدس تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات علمی مدیریت www.SYSTEM.PARSIBLOG.com

پیامبر اسلام الگوی مدیریت موفق

حجة الاسلام و المسلمین محمدرضا مصطفی پور

مقدمه: مدیریت از اصول مهم زندگی فردی و اجتماعی آدمیان است، به گونه ای که اگر مدیریت صحیح بر زندگی انسان حاکم نباشد سرمایه هایی که وجود دارد تباه خواهد شد و استعدادها شکوفا نخواهد گردید و با از بین رفتن سرمایه ها و شکوفا نشدن استعدادها فرد و جامعه دچار انحطاط می شود در حالی که اگر مدیریت صحیح و کارآمد بر جامعه حاکم باشد استعدادها شکوفا و سرمایه های مادی و معنوی و انسانی در جهت رشد و تکامل و توسعه همه جانبه به جریان خواهد افتاد و در نتیجه به ابداع و ابتکار و نوآوری دست خواهد یافت. کسی می تواند مدیری کارآمد و خلاق و شکوفا کننده استعدادها باشد که دارای سه ویژگی تعهد و تخصص و تجربه باشد و اگر مدیری فاقد هر یک از این ویژگی ها باشد مدیر موفق نخواهد بود. در تعالیم اسلامی نیز به شرایط مدیر توجه خاص مبذول داشته و هم الگوهایی را معرفی کرده تا کسانی که می خواهند مدیریت جامعه را برعهده بگیرند ضمن برخورداری از آن شرایط از الگوهای الهی پیروی نمایند. الگوهایی که اسلام به ما معرفی می کند تربیت شده الهی هستند تا به بهترین شکل ممکن به هدایت جامعه پردازند. ما در این مقاله به معرفی پیامبر اسلام به عنوان الگوی مدیریت موفق می پردازیم. انسانی که با ظهور در جامعه ای که شاخصه آن جاهلیت و نادانی بوده است، توانست تحوّل و دگرگونی ایجاد کند که تمام امکانات خود را در جهت پایه گذاری تمدن و پیشرفت جامعه به کارگیرد و به گفته امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) مردم که در آن زمان بدترین دین و آیین را داشته و در بدترین سرزمین ها زندگی می کردند در میان سنگ های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند، آبهای آلوده را می نوشیدند و غذاهای ناگوار می خوردند و خون یکدیگر را می ریختند و پیوند خویشاوندی را قطع می نمودند و بت ها در میان آن ها برپا بوده و گناهان سراسر وجود آن ها را فرا گرفته بود. (۱) اما با بعثت پیامبر در بین آنان، آن ها را «فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهالة» (۲) هدایت کرده و از گمراهی نجاتشان داده و با موقعیت خود آنان را از جهالت نجات بخشید. این مطلب را در پنج بخش پی گیری می کنیم. ۱- امتیاز یک مکتب فکریه مکتب فکری و دینی برای نفوذ در میان پیروان و هواداران خود و برخورداری از اعتباری محکم و خدشه ناپذیر باید دارای دو امتیاز باشد. اول: برخورداری از تعالیم صحیح و غیر قابل تردید و عقاید متقن و عقلانی و اصولی که هیچ نقصی بر آن ها وارد نشود به گونه ای که در برابر مکاتب و اندیشه های دیگر، قدرت هموردی و در نتیجه برتری داشته باشد، و به عبارت دیگر این مکتب فکری و دینی باید اولاداری عقاید و اصول جهان بینی باشد که بتوان از آن با منطق و عقل حمایت و دفاع کرد و ثانیاً مجموعه برنامه ها و دستورات آن با فطرت هماهنگ و با استعدادها و نیازهای افراد جامعه موافق باشد. دوم: دارای نمونه های عینی باشد که تبلور و تجسم خارجی آن اصول و ارزش ها بوده باشد به گونه ای که هر فرد بتواند مکتب را در چهره و رفتار و شخصیت هر یک در آن ها بیابد، انسان هایی که هر

بعد از شخصیت آنان و هر ویژگی های آنان در پرتو آموزه های آن مکتب پرورش یافته باشد. در واقع این گروه اسوه های یک مکتب اند که با حضور و زندگی خویش محکمترین دلیل حقانیت و صحت تعالیم آن مکتب به شمار می روند، انسان هایی که این گونه افراد را ملا-حظه می کنند که در حیات خویش در پرتو معارف دین به رشد و کمال شایسته ای دست یافته اند، به درستی و سودمندی اعتقادات و تعالیم آن پی می برند و نسبت به پذیرفتن آن مکتب تمایل و رغبت پیدا می کنند. ۲- شخصیت انبیاء نمونه ها و الگوهای مفیدی برای سالکان راه حقیقتند و دلیل اثبات حقانیت و درستی تعالیم اعتقادی و رفتاری و پیام های آسمانی که ره آورد نبوت است می باشند خدای برای اتمام حجت در زمینه هدایت انسان ها، رسولانی را برانگیخته است که علاوه بر ابلاغ پیام های الهی، خود نیز حجت و الگو و گواه مردمان باشند و بر تعالیم مکتب خود در عمل صحه بگذارند. قرآن می فرماید: «رسلا مبشّرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» (۳) فرستادگانی که برای ابلاغ رسالت و اتمام حجت بر مردم فرو فرستاده شده اند و مردم با رسالت آن ها دیگر در برابر خدا حجتی نخواهند داشت، زیرا آن رسولان نمونه های کامل و به مقصد رسیده آن مکتب می باشند. خداوند در میان انسان ها پیامبران را به عنوان اسوه و تجسم عینی دین انتخاب می کند که از مهمترین ویژگی آنان بشر بودن آنان است که سنخیت و هماهنگی با دیگر انسان ها داشته و در تمایلات و ویژگی های انسانی برخوردار باشند تا بین پیامبر و پیروان او پیوستگی عمیقی برقرار شود. از این رو پیامبران می گفتند ما بشری مانند شما هستیم «قلت رسلم ان نحن الالبشر مثلکم» (۴) رسولان به آن ها گفتند ما جز بشری مانند شما نیستیم. پیامبر اسلام نیز به فرمان خدا خطاب به مردم فرمود: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» (۵) ای پیامبر بگو همانا من انسانی همچون شما هستم که وحی برای من نازل می شود و از این جهت است که خدای متعال فرمود «لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (۶) برای شما در فرستاده شدن رسول خدا اسوه و الگوی خوبی است. از آن جایی که اسلام دینی جامع بوده و به تمام ابعاد زندگی - معنوی، مادی - فردی اجتماعی، جسمی، روحی، دنیوی، اخروی، عقلی، عاطفی و احساسی - انسان توجه کامل نموده است، الگوهایی که معرفی می کند باید از جامعیت برخوردار باشد و در رفتار، بینش، منش، عقیده، برخورد، تمام حرکات و سکنات، از جنبه فردی و اجتماعی و دیگر جنبه ها دارای امتیاز و کمال باشد تا بتواند انسان های طالب کمال را جذب و هدایت کند. ۳- ضرورت اسوه و الگواسوه و الگو برای مقاصد و اهدافی در زندگی انسان ضروری است و دلایل آن عبارتند از: اول: هدایت و راهیابی به حقیقت از طریق اسوه هانخستین مرحله در رشد و تکامل انسان، شناخت مسیر تکامل و راه هایی به آن است که به قله تربیت و اوج کمال منتهی گردد. وجود الگوهای برتر و کاملتر در اختیار تربیت یافتگان مکتب های دینی یکی از اساسی ترین عواملی است که در امر هدایت و تربیت بشر نقش اول را به عهده دارد. زیرا این الگوها موجوداتی هستند که مسیر کمال را تا حدودی شایستگی الگو بودن را دارد، پیموده و مراحلی از کمال را پشت سر نهاده و برانزده صفاتی نیکو شده اند و سالک لاجرم به لحاظ انگیزه های درونی و بیرونی باید پای در مسیر او گذارد و همچون او به سوی کمال رهسپار گردد. هدایت گری انبیاء و راهبری آن ها عمدتاً از جنبه الگویی و به لحاظ اسوه بودن آن ها تحقق یافته است به دین معنا که پیامبران به عنایت الهی و سیر و سلوکی عاشقانه، از خویشتن، انسانی خداگونه و متخلق به صفات نیکو و فضایل اخلاقی ساخته اند. آن گاه است که انسان های دیگر از تمام ابعاد زندگی و رفتارشان سرمشق می گیرند و به دنبال آن ها حرکت می کنند. دوم: میزان و ترازوی سنجش رفتار برای پرورش صحیح، وجود معیارهای رشد و تربیت ضروری است این معیارها که به منزله میزان و وسیله سنجش رفتار نیز هستند، گاه عینی و گاه ذهنی هستند، الگوها در مقام آموزش اصول عقیدتی و اخلاقی الگوهای ذهنی را ارائه می دهند و عمل خود الگوی عینی را در معرض نمایش قرار می دهند. الگوهای انسانی میزان سنجش صفات پاک و پلید انسان هستند که انسان ها با عرضه خود به آن ها عملکرد مثبت و منفی و اخلاق خوب و فضایل و رذایل را اندازه گیری و ارزیابی می کنند. سوم: عامل تحرک انسان ها وجود و حضور اسوه در جامعه مایه امیدی بر انسان های دیگر و ضعیفان در راه مانده است. هنگامی که انسان غافل از همه توانایی ها و استعدادها و انرژی های مواج درون خویش به گوشه ای

خزیده و از هر گونه تحرک و تلاش بازمانده است، نمایش الگوها یکی از عالی ترین عوامل برای ایجاد حرکت و جنبش است. برخی گفته اند: وجود رهبر است که به پیرو اعتماد به نفس، اعتلاجویی، نیرو، فرجام اندیشی و اشتیاق می دهد. (۷) قرآن کریم و منابع اسلامی نیز به تحرک و جنبش آفرینی اسوه ها توجه کرده اند و از راه های گوناگون مردم را به پیروی اسوه ها فراخوانده اند و وجود اسوه ها را در جامعه باعث تمایل مردم به امور خیر و اقتدار آنان می دانند «ولکم فی رسول اله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الآخره و ذکر الله کثیراً» (۸) مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است برای آن ها که امید به رجعت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. چهارم: عامل پیشگیری از انحرافات نمایش الگوها و اسوه های انسانی صالح در پیشگیری از جرائم انحرافات بسیار مؤثر و از مرجعیت مفید و سودمند می باشد زیرا انسان در یک اجتماع و فرهنگ و تاریخ خود، شاهد زبونی و ذلت و زشتی عناصر پلید و عزت و محبوبیت عناصر پاک است، لا جرم عشق پاکان را به دل می گیرد و آن ها را به عنوان الگوی رفتار می پذیرد و در نتیجه موفق به اندیشه ای پاک و رفتار صالح می شود و از پلیدی و پلیدان متنفر شده و انزجار پیدا می کند و به عبارت دیگر: نمایش الگوهای صالح و مدل های انسان کامل با افزایش جهت ها و راستی ها و امانت ها و پاکی های اخلاقی و منش انسانی، زمینه مبارزه با انحرافات و ناپاکی ها را فراهم می کند. ۴- ویژگی های روحی و عملی الگوها الگوهایی که در جامعه نفوذ می کنند از شرایط و ویژگی هایی برخوردارند که با آن می توانند آثار فراوانی داشته و به آن نفوذ دست یابند آن شرایط و ویژگی ها را می توان بدو گروه تقسیم کرد. یکم: شرایط درونی ویژگی هایی که به اندیشه و دل و درون اسوه مربوط می شد شرایط علمی و روحی است و آن ها عبارتند از: اول: آگاهی و بصیرت از مهمترین ویژگی ها و شرایط درونی اسوه ها داشتن آگاهی و بصیرت لازم است. از این رو خدا به پیامبر اسلام فرمود: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی» (۹) ای پیامبر بگو این راه من و پیروان من است که براساس بصیرت و آگاهی به سوی خدا فرا می خوانم و پیروان من نیز چنین اند. دوم: ایمان یکی از مهمترین شرایط درونی اسوه ها داشتن ایمان قوی به خدا و قیامت و پای بندی به اهداف الهی است زیرا اسوه ها ارشاد کننده آدمیان به نیکی ها و فضائل و راهنمایی آن به سمت هدایت است و تمام هدف او این است که مردم خدایشان را بشناسند تا به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت دست یابند پس بر او لازم است که با یقین رابطه اش را با خدا محکم نماید و ایمانش همراه با دلسپردگی کمال و ارتباط مطلق با خدا باشد و تنها بر او توکل نماید قرآن فرمود: «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه» (۱۰) پیامبر به آن چه از سوی پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد. سوم: اخلاص اسوه و الگوی دین در صورتی در کارها موفق می شود که در عقیده و عمل از اخلاص بهره مند باشد و عملش را تنها به منظور جلب رضای حق و ادای وظیفه و عاری از هر نوع تصنع و ریا کاری انجام دهد، زیرا اخلاص روح دین و اساس عبادت و پایه دعوت هر داعی الی الله است. چهارم: حمیت و دلسوزی یکی از شرایط مهم اسوه حمیت و دلسوزی نسبت به مردم است و کسانی که به هدایت انسان ها عشق بورزند. قرآن با بیانی شیوا دلسوزی و حمیت پیامبر را به مؤمنان اعلام می کند و می فرماید «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریرص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» (۱۱) برآستی پیامبری از میان شما برای هدایت آمد که از شدت محبت پریشانی و فقر و جهل شما برای او سخت و گران است و بر آسایش و نجات و هدایت شما حریرص و نسبت به مؤمنان بسیار مهربان و بخشنده می باشد. از این جهت خدا پیامبرش را رحمت برای جهانیان دانست و او را رحمه للعالمین معرفی کرده است. پنجم: خوش بینی یکی از صفاتی که اسوه های الهی از آن برخوردارند خوش بینی و حسن ظن نسبت به تمام افراد است به گونه ای که از هدایت هیچکس قطع امید نمی کنند هر چند در طغیان و عصیان در ردیف فرعون ها و قارون ها باشند اساس این خوش بینی آن است که آن ها می دانند خداوند انسان را با فطرت الهی آفریده است و اگر چه گرفتار طغیان و عصیان باشد باز امکان راه یافتن آن ها به حقیقت وجود دارد از این رو خدای متعال به موسای کلیم فرمود: «اذهب الی فرعون انه طغی فقل هل لک الی ان تزکی و اهدیک الی ربک فتخشی» (۱۲) ای موسی به سوی فرعون بشتاب که او طغیان کرده است، پس بگو آیا می خواهی پاک شوی و به سوی پروردگارت هدایت کنم تا خشیت پیدا

کنی. دوم: شرایط اخلاقی و عملی علاوه بر شرایط علمی و روحی، اسوه‌ها باید از ویژگیهای اخلاقی و عملی نیز برخوردار باشند. که مهمترین آن شرایط عبارتند از: (۱) مطابقت گفتار و عمل و هماهنگی رفتار و برخوردها با پیام‌ها و تعالیمش. (۲) عمومیت صدق در گفتار و کردار به گونه‌ای که همه گفتارها و کردارهایش همدیگر را تصدیق کنند. (۳) شرح صدر و تحمل همه ناملازمات با روحی بلند و استقبال از سختیها با افق فکری وسیع و حوصله‌ای سرشار. (۴) صبر و استقامت و پایداری و شکیبایی در برابر موانع و همچنین حلم و بردباری. (۵) متانت و نرمی: اسوه باید وقار لازم را داشته و در برابر مخاطبان آرام و آسانگیر و نرم خو باشد از این رو پیامبر اکرم نیز از این ویژگی برخوردار بودند. (۶) عفو و گذشت نسبت به کسانی که به رنجاندن پیامبر و اسوه‌ها اقدام می‌کنند. (۷) شجاعت در برخوردها و در اظهار اندیشه و ایمان و عمل و از هیچکس جز خدا نترسیدن. (۸) تواضع و فروتنی و پرهیز از تکبر و خود برترینی. (۹) نخواستن پاداش: زیرا رسالت وظیفه‌ای است که پیامبر باید آن را انجام دهد نه شغلی برای درآمد تا در پرتو این بخواهد درآمد مادی را به سوی خود جذب کند. (۱۰) پیامبر اسلام اسوه جامع و همه‌جانبه در زندگی انسان پیامبر اسلام به عنوان اسوه حسنه معرفی شده است که بر انسان‌ها لازم است به طور مطلق و در تمام ابعاد زندگی از او پیروی نمایند. پیامبر هم در بُعد فردی اسوه و الگو است هم در بُعد اجتماعی، هم در بُعد عقلی و هم در بُعد عاطفی و احساسی، هم در بُعد معنوی، هم در بُعد مادی از جمله ابعادی که شایسته توجه است بعد مدیریتی آن حضرت است که آن حضرت در طول ۲۳ سال رسالت و نبوت خود، بالاترین موفقیت را در بعد مدیریتی احراز کرده است که به برخی اصولی که آن حضرت برخوردار بوده و همان عامل موفقیت آن حضرت بوده است اشاره می‌شود. ۱- اصل رحمت و محبتیکی از عوامل موفقیت مدیر اصل دلسوزی و محبت به کسانی است که در قلمرو مدیریت او زندگی می‌کنند. ۲- شرح صدر به عنوان مهمترین ابزار مدیریت است چنان که حضرت امیر فرمود: «آله الریاسة سعة الصدر» (۱۳) ابزار ریاست داشتن شرح صدر و سعه صدر است و خدا به پیامبر نیز شرح صدر عطا فرموده «الم نشرح لک صدرک». (۱۴) ۳- رعایت اهلیت در واگذاری مسئولیت‌ها. پیامبر اکرم (ص) مدیریت و کارها را به افرادی که شایستگی لازم را داشته‌اند واگذار می‌کرد بدون این که بین سیاه و سفید و پیرو جوان و قریش و غیر قریش فرقی در این رابطه قائل شود. ۴- پای بندی به عهد و پیمان پیامبر به عهد و پیمان خود پای بند بوده و خلف و عده در حوزه مدیریت آن حضرت راه پیدا نمی‌کرد. ۵- مدارا با مردمیکی از اصول مدیریت پیامبر مدارا در معاشرت‌های سازنده اجتماعی بود. خود آن حضرت فرمود: «ان الله تعالی امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض» (۱۵) خدای سبحان همان طور که مرا به برپایی واجبات امر نموده به مدارا با مردم فرمان داده است» از این جهت در وصف آن حضرت سیره نویسان نوشته‌اند «کان رسول الله (ص) دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب، لیس بفظ و لا غلیظا» (۱۶) پیامبر (ص) دائماً خوشرو و خوشخوی و نرم بود، خشن و درشتخوی نبوده است. ۶- اصل حفظ کرامت انسان‌ها پیامبر اسلام چون خود کریم بود بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا داشت. از این رو فرمودند: پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می‌کرد هیچکس بی بهره از مجلس رسول خدا نمی‌ماند و چنان با کرامت با مردم برخورد می‌کرد که هیچکس گمان نمی‌کرد از او گرامی تر هم کسی باشد، مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. (۱۷) ۷- مشاوره با مردمیکی از اموری که پیامبر اکرم مأمور به اجرای آن بوده مشورت بوده است که خدای سبحان به او فرمود «وشاورهم فی الامر» (۱۸) در کارها با مردم مشورت کن، عمل به شورا از اصول مسلم سیره پیامبر اکرم (ص) بوده است «ان رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید» (۱۹) رسول خدا با اصحاب خود مشورت می‌کرد، سپس بر آن چه می‌خواست تصمیم می‌گرفت. ۸- مساوات و برابر رفتار پیامبر اسلام سراسر نشان از رعایت مساوات است حتی در نگاه کردن به اصحاب آن را پاس می‌داشت «کان رسول الله (ص) یقسّم لحظاته بین اصحابه فی نظر الی ذوا ینظر الی ذوا بالنسوة» (۲۰) مجلس وی آنچنان بود که هیچ تفاوتی میان او و اصحابش دیده نمی‌شد و نگاهش را بین اصحابش تقسیم می‌کرد و به همه یکسان نگاه می‌کرد. ۹- انضباط و جدّیتیکی از ویژگی‌های پیامبر انضباط و نظم و جدیت در کارها بوده است به گونه‌ای که در زندگی فردی و اجتماعی بویژه در رابطه با مسائل اجتماعی هر کاری در زمان

خود و در جای خود انجام می گرفت. ۱۰- اقامه حق و عدالت اجتماعی و اقامه آن در زندگی پیامبر اکرم (ص) از جایگاه بلندی برخوردار است. چرا که مثل همه انبیاء مأمور به اقامه قسط و عدالت بوده است و عدالت نگهدارنده ملت است «العدل قوام الرعیه» (۲۱) و پیامبر اکرم فرموده است «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین قیام لیلها و صیام نهار» (۲۲) ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادتی که شبهایش به نماز و روزهایش به روزه بگذرد برتر و بهتر است» و خود حضرت مأمور به برپایی عدل شده است «فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا- تتبع اهلوائهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم» (۲۳) پس باید به آن شیوه از پرستش دعوت کنی و روی راست چنان داری که فرمان یافتی و از خواهش های آنان پیروی مکن و بگو به ان کتاب ها که خدا فرو فرستاد ایمان آوردم و دستور یافتم که در میان شما عدالت کنم. تا این جا برخی از ویژگی های مدیریت پیامبر (ص) بر شمرده شده است البته ویژگی های فراوانی است که توضیح و تعیین آن ها نیاز به تدوین کتاب مستقلی است. پی نوشت ها: _____ ۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۵، همان، خطبه ۲۶، سوره نساء، آیه ۱۶۵، ۲۷. سوره ابراهیم، آیه ۱۱، ۲۸. سوره کهف، آیه ۱۱۰، ۲۹. سوره احزاب، آیه ۲۰، ۳۰. دیباچه ای بر رهبر، ناصرالدین صاحب الزمان، ص ۴۴، ۳۱. سوره احزاب، آیه ۲۰، ۳۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۱، ۳۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵، ۳۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸، ۳۵. سوره نازعات، آیه ۱۷-۱۹، ۳۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷، ۳۷. سوره انشراح، آیه ۱، ۳۸. کافی، ج ۲، ۱۱۷، ۳۹. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۲۴، ۴۰. همان، ص ۴۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، ۴۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۲۸، ۴۳. کافی، ج ۸، ص ۳۶۸، ۴۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵، ۴۵. جامع الاخبار، ص ۱۸۰، ۴۶. سوره شوری، آیه ۱۵۱.

[http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?](http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۶۲۴۰&id=۶۷۱۸۷)

[MagazineNumberID=۶۲۴۰&id=۶۷۱۸۷](http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۶۲۴۰&id=۶۷۱۸۷)

نظریه‌ی اندیشه‌ی مدون در اسلام

مولف: آیت الله دکتر هادوی تهرانی مقدمه: باور عمومی فقیهان مسلمان بر این بوده و هست که احکام شرعی بیان شده از سوی اسلام احکامی ثابت و غیر متغیرند که اختصاص به موقعیتی خاص ندارند. یعنی از جهان شمولی کامل برخوردارند. در حاشیه این باور، نکته‌ای از نظر آنان مخفی نمانده و آن وجود برخی احکام متغیر و موقعیتی در شریعت است، که در دوره‌ای خاص اعتبار داشته و با گذشت زمان و تغییر شرایط از درجه‌ی اعتبار ساقط شده است. در دوران معاصر با طرح مسئله ثابت و متغیر از سوی استاد مطهری و «منطقه الفراغ در تشریح» از سوی شهید سید محمدباقر صدر و به ویژه «نقش زمان و مکان در اجتهاد» از سوی امام خمینی، فصل تازه‌ای در این بحث آغاز و توجه نوینی به جهان شمولی، یا موقعیتی بودن احکام و عناصر دینی پیدا شده است. طرح دقیق این مسئله بر تفسیر روشنی از مفهوم «دین» و تفکیک کاربردهای مختلف آن، از یک سو و جایگاه عناصر جهان شمول و موقعیتی در دین، و نحوه‌ی ترابط و تأثیر و تأثر آنها در هم، از سوی دیگر، متوقف می‌باشد. دین چیست؟ در تفسیر «دین» آرا و مطالب گوناگونی از سوی غریبان مطرح شده است (۵). تنوع این تفسیرها به گونه‌ای است که اندیشمندان مغرب زمین را وادار کرده، اعتراف کنند: «اصطلاح دین دارای یک معنای واحد که مورد قبول همه باشد، نیست. بلکه پدیدارهای متعدد فراوانی تحت نام دین گرد می‌آیند که به گونه‌ای با هم ارتباط دارند. ارتباطی که لودویک ویتگنشتاین آن را شباهت خانوادگی (۶) می‌نامد.» (۷) در تعابیر قرآنی «دین» در دو مورد استعمال شده است: ۱. هر گونه اعتقاد به قدرت غیبی، چه حق باشد و چه باطل: «لکم دینکم ولی دین» (۲، ۸). خصوص ادیان الهی: «ان الدین عندالله الاسلام» (۹). در این بحث، توجه ما به همان استعمال دوم لفظ «دین» است، که خاص ادیان الهی و دارای سطوح و مراحل مختلفی است: ا. دین نفس الامری: آنچه در علم الهی و مشیت ربانی برای هدایت انسان به سوی رستگاری وجود دارد، دین نفس الامری است. این نسخه‌ی رستگاری بشر در لوح محفوظ، حقیقتی عینی و واقعیتی ثبوتی

است. ب. دین مُرسِل: آنچه از سوی خداوند متعال برای هدایت انسان به سوی رستگاری به واسطه‌ی رسولان الهی ارسال شده است، «دین مرسل» را تشکیل می‌دهد. ج. دین مکشوف: آنچه از «دین نفس الامری» یا «دین مرسل» با مراجعه به عقل، یا نقل برای افراد آشکار می‌گردد، «دین مکشوف» می‌باشد. د. دین نهادی: آن بخش از «دین مکشوف» که عمومی می‌شود و نهادینه می‌گردد و به صورت آیین گروهی از مردم در می‌آید، «دین نهادی» است. هر چند این نام‌ها ناآشنا می‌نماید، ولی توجه به حقیقت دین و آنچه در صحنه‌ی تاریخ اتفاق افتاده، به سادگی وجود چنین مراتبی را آشکار می‌سازد: خداوند که آدمی را خلق کرد، و از آغاز و انجامش آگاه بود، برای سعادت و فلاح این موجود راهی روشن داشت (دین نفس الامری) که در هر زمان بخشی از آن نسخه‌ی الهی را برای آدمیان به وسیله‌ی رسولان فرو فرستاد (دین مرسل) و مردم به کمک آنچه پیامبران بیان می‌کردند (نقل) یا به کمک خرد و اندیشه خود (عقل) به عناصری از آن نسخه‌ی الهی پی می‌بردند (دین مکشوف) و بخشی از این دانسته‌ها عمومی و فراگیر می‌شد و به صورت یک نهاد و رفتار عمومی در می‌آمد و چهره‌ی یک آیین را پیدا می‌کرد (دین نهادی). ما در کاربردهای مختلف لفظ «دین» نیز می‌توانیم این مراتب را باز یابیم: هنگامی که از دین یگانه‌ی الهی سخن می‌گوییم و آن را اسلام می‌دانیم (ان‌الدین عندالله الاسلام)، یا عقاید ناصحیح را از ساحت دین، خارج می‌شماریم، به دین نفس الامری توجه داریم. وقتی می‌گوییم: دین حضرت ابراهیم علیه السلام توحیدی بود. در دین حضرت موسی علیه السلام احکام سختی وجود داشت. دین اسلام دین خاتم است، دین اسلام ناسخ ادیان گذشته است. در تمام این جملات مراد ما از دین، دین مرسل است. زمانی که دین اشخاص را مورد توجه قرار می‌دهیم و دین صدرالمتألهین را با دین مجلسی مقایسه می‌کنیم. به دین مکشوف آنها نظر داریم. و بالاخره وقتی با پدیده‌ی دین مسیحی در روزگار خود سروکار داریم و این دین را فاقد شریعت می‌دانیم، یا اناجیل اربعه را منبع دین مسیحی معرفی می‌کنیم، یا از دین یهود و آیین موجود آنها سخن می‌گوییم، به دین نهادی توجه داریم. بی‌توجهی به مراتب دین و کاربردهای لفظ آن، گاه کژتابی‌های غریبی را در تفهیم و تفهم به دنبال دارد. از این رو، ما تلاش خواهیم کرد با بررسی دقیق ویژگی‌های هر یک از مراتب دین نفس الامری و دین مرسل به صورت جداگانه و تفکیک معانی مختلف دین در استعمالات گوناگون، مبانی کلامی «نظریه‌ی اندیشه مدون» را تبیین کنیم. دین نفس الامری ۱. آیا دین نفس الامری متعدد است؟ آیا خداوند برای هر فرد، یا گروهی از افراد نسخه‌ای خاص برای رستگاری دارد؟ اگر آدمیان را حقایقی کاملاً متغایر با یکدیگر بدانیم که هیچ اشتراکی بین آنها نیست، یا چنین تمایزی را بین گروه‌هایی از انسان‌ها قایل شویم، می‌توانیم بپذیریم که خداوند برای هر فرد یا گروه، دینی خاص داشته باشد. ولی اگر افراد آدمی با تمام تفاوت‌های ظاهری از گوهری مشترک، طبیعت و فطرتی واحد برخوردارند، بدون شک «دین نفس الامری» نیز یگانه خواهد بود. ادله‌ی نقلی و عقلی گواه صادقی بر درستی نظر دوم است و شاید «ان‌الدین عندالله الاسلام» ناظر بر همین نکته باشد. به دیگر سخن، تحلیل عقلی از آدمی وجود گوهری مشترک را ثابت می‌کند که دلایل نقلی نیز بر آن مهر تایید می‌زند: «فطرت الله التي فطر الناس عليها» (۱۰)، «انّ الانسان خلق هلو عاً» (۱۱) و بدون شک، دین نفس الامری به همین گوهر مشترک نظر دارد و راه رستگاری را برای آن در بر می‌گیرد (۱۲). پس ناگزیر امری یگانه و نسخه‌ای واحد است. ۲. آیا عناصر دین نفس الامری همگی جهان‌شمول و غیر وابسته به موقعیت و همه‌زمانی و همه‌جایی هستند؟ یا در بین آنها عناصر موقعیتی، وابسته به زمان و مکان و موقعیت خاص نیز وجود دارد؟ پاسخ این پرسش از بحث قبل آشکار است، زیرا اگر گوهر آدمی یگانه و ثابت و لایتغیر و دین نفس الامری ناظر به آن است، ناگزیر تمام آنچه در آن است (عناصر دینی)، جهان‌شمول و ثابت خواهند بود و در آن حقیقت عینی، نشانی از تغیر و تبدل وجود نخواهد داشت. یک مسیر یگانه برای تمام آحاد بشر در هر عصر و هر سرزمینی است. ۳. چگونه می‌توان به ساحت دین نفس الامری راه یافت و از آن نسخه‌ی شفافبخش آگاه شد؟ سه راه برای این امر متصور است: ا. این که خداوند بخشی از آن را اظهار کند، که انبیا از این راه برخوردارند و برای آنها بخشی، یا تمام این نسخه به شهود و وحی، عیان و آشکار می‌گردد. ب. آنچه از طریق اول آشکار شده، بیان شود و ما از طریق نقل به آن دست یابیم. ج. عقل در پی کاوش‌های

نظری برخی از عناصر آنرا بیابد و بدان آگاه شود. بنابراین، انسان‌های متعارف از دو راه: عقل و نقل می‌توانند به دین نفس الامری پی ببرند و برای گروهی خاص راه وحی و شهود نیز گشوده است. بدون شک، طریق عقل و نقل امکان دارد با خطا مواجه شود، ولی وحی و شهود به معصوم مصون از خطا است. دین مُرسَل ۱. واقعیت تاریخی ادیان، به شهادت تاریخ و قرآن، گواه صادقی بر تعدد ادیان مُرسَل به تعداد رسولان الهی است. در اینجا مراد از رسول، «نبی صاحب شریعت و مأمور به ابلاغ آن» می‌باشد. (۱۳) ۲. دین مُرسَل معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است. از این رو، در گذشته طبق مقتضیات دوره‌ها و زمان‌ها این پیام تجدید می‌شده است (۱۴). با این وصف، هر چند منشأ دین مرسل و منبع آن، دین نفس الامری است و دین نفس الامری فاقد عناصر موقعیتی می‌باشد، ولی دین مُرسَل، به تناسب مقتضیات نسلی که برای آنها ارسال شده است و موقعیت زمانی و مکانی مخاطبان، مشتمل بر عناصر موقعیتی، افزون بر عناصر جهان‌شمول است. از سوی دیگر، امکان دارد، دین مُرسَل در بر دارنده برخی از عناصر دین نفس الامری باشد، همچنان که ممکن است، تمامی آن عناصر را شامل گردد. ۳. راه کشف دین مُرسَل نقل معتبر است و اگر عقل چیزی را کشف کرد که در دلایل نقلی دین مُرسَل هم وجود داشت، امکان ارشادی بودن آن دلیل نقلی وجود دارد. در اینجا فرض بسیار بعیدی نیز قابل تصور است و آن این که عقل عنصری از دین مُرسَل را که در دلایل نقلی وجود ندارد، کشف کند. به این معنا که دریابد چنین مطلبی به رسول آن دین ابلاغ شده و او آن را برای مردم بیان کرده، ولی در اثر عواملی، به ما نرسیده است. البته این مطلب که عقل عنصری دینی را کشف کند، بعید نیست. ولی این که بتواند کشف کند حتماً به رسول آن دین ابلاغ شده و او بیان کرده و به ما نرسیده است، بسیار غریب می‌باشد. به هر حال، اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، می‌تواند راهی برای کشف عناصر دین مُرسَل باشد. ۴. دین مُرسَل چون از طریق انبیا به دست مردم می‌رسد، به ویژگی‌های رسول، از حیث مراتب معنوی، و خصوصیات آن مردم و محدوده‌ی زمانی و مکانی آن پیام بستگی دارد. هر چه رسول از مراتب بالاتری برخوردار باشد، حظی بیشتر از دین نفس الامری به وسیله وحی نصیب او خواهد شد و هر چه مردم مخاطب پیام، دارای توانایی فرهنگی بالاتر و پذیرش افزون‌تر باشند، بهره‌ی بیشتری از دین نفس الامری از طریق نقل به آنها خواهد رسید و هر چه گستره‌ی زمانی و مکانی دین افزون‌تر و برای مخاطبان بیشتری در زمان‌ها و سرزمین‌های گوناگون ارسال شده باشد، دین مُرسَل در بردارنده‌ی عناصر بیشتری از دین نفس الامری خواهد بود. با این وصف، دین خاتم، یعنی آخرین دین مُرسَل، که پیام آورش أَفْضَلُ الرُّسُل و مخاطبانش همه‌ی مردم از عصر نزول تا روز قیامت است، می‌بایست اکمل الأدیان باشد و تمام آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، در برگیرد و اگر چیزی از آن را شامل نشود، باید آن چیز به گونه‌ای باشد که عقل سلیم آن را دریابد و از یافت آن عاجز، یا در مسیر کشف آن راجل نباشد. با ارسال چنین دینی، راه بر هر دین مُرسَل دیگری بسته می‌شود و سلسله‌ی ادیان مرسل خاتمه می‌یابد. ۵. هر چند دین خاتم برای همیشه‌ی تاریخ، در همه جا فرستاده شده و این امر، جهان‌شمولی و ثبوت عناصر آنرا اقتضا می‌کند (۱۵)، ولی چون نزول آن در زمان و مکان خاصی صورت گرفته، در برخی از بیانات آن ویژگی‌های زمانی و مکانی ملاحظه شده و در واقع عنصری موقعیتی، بر اساس عناصر جهان‌شمول، ارائه گشته است. از سوی دیگر، سنت معصومان علیهم السلام، به ویژه در رفتار، بسیار به موقعیت وابسته بوده و بر اساس آن، در بسیاری موارد شکل گرفته است. هر چند این عناصر موقعیتی نیز با تکیه بر عناصر جهان‌شمول و بر اساس آنها پیدا شده و هویت یافته‌اند. عناصر جهان‌شمول و موقعیتی در اسلام‌اسلام به عنوان آخرین دین مُرسَل برای هدایت آدمیان تا قیامت آمده است (۱۶). بر اساس آنچه گذشت، خاتمیت آن اقتضا می‌کند که کامل‌ترین دین مُرسَل باشد و تمامی آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، در برداشته باشد. از سوی دیگر، چون این دین در زمان و مکان خاصی نازل شده و با مخاطبان اولیه‌ی خاصی مواجه بوده است، گاه عناصر دینی در آن با توجه به موقعیت ارائه شده است، و این امر به ویژه در سنت معصومان علیهم السلام و به خصوص در رفتار آنها، باید مورد توجه قرار گیرد. گنجینه‌ی معارف اسلامی مملو از عناصر جهان‌شمول و موقعیتی است که از زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تا غیبت کبری امام زمان (عج)

بیان شده است. تاکنون فقیهان و عالمان دین در برخورد با این مجموعه‌ی گرانقدر شیوه‌ای جزء‌گرایانه و خردنگر را دنبال کرده‌اند و هر گاه با پرسشی مواجه شده‌اند، با مراجعه به آن کوشیده‌اند، پاسخی در خور بیابند. در این روش هیچ‌گاه ارتباط عناصر جهان‌شمول با یکدیگر و رابطه‌ی آنها با عناصر موقعیتی ملحوظ نبوده است. هر چه در دین یافت می‌شده، به عنوان امری ثابت و لایتغیر تلقی می‌گشته است، مگر آن که نشانه‌ای بر خلاف آن یافت شود و در این صورت به عنوان حکم متغیر محسوب می‌شده و هیچ جست‌وجویی از حکم، یا احکام ثابتی که ریشه‌ی آن را تشکیل می‌داده‌اند، نمی‌شده است. این رویه باعث شده است تا مباحث اسلامی فاقد نگرش کلان و نظام‌مند باشند و اجزای ساختار اندیشه‌ی اسلامی، بی هیچ آداب و ترتیبی، بدون تدوین مدوّن، کنار هم قرار گیرند. این کنار هم آمدن هر چند در نهایت نظمی را پدید آورده، ولی هیچ‌گاه ترابط منطقی اجزای و نحوه‌ی تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر مورد کاوش و دقت نظر واقع نشده است. از سوی دیگر، به نحوه‌ی پیدایش عناصر موقعیتی در نصوص دینی چندان توجهی نشده و با تمام آنچه وارد شده، به عنوان حکم ثابت و عنصر جهان‌شمول برخورد شده است. و اگر در موردی آیات و نشانه‌های تأثیر موقعیت آشکار و واضح بوده است، آن را عنصری موقعیتی بر شمرده و به سادگی از کنار آن گذشته‌اند، بی آن که پرسشی از زمینه و ریشه‌ی آن مطرح کنند. همین عوامل سبب شده تا ما در ارائه‌ی نظام‌های اسلامی در زمینه‌های گوناگون، مانند اقتصاد، سیاست، و...، ناتوان باشیم و نتوانیم تصویر روشنی از فلسفه‌ی سیاسی اسلام، فلسفه‌ی اقتصادی اسلام، ... یا مکتب سیاسی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، ... و مباحثی از این دست عرضه کنیم. از سوی دیگر، نحوه‌ی تأثیر زمان و مکان در عناصر دینی و چگونگی نقش موقعیت در آنها به وضوح تبیین نشده و ارتباط عناصر موقعیتی با عناصر جهان‌شمول به گونه‌ای منطقی واضح نشده است. «نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن (نظام‌مند) در اسلام (۱۷)» یک تئوری برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی بر اساس مبانی مذکور در بحث‌های قبلی است. نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن (نظام‌مند) در اسلام به عنوان دین خاتم، کامل‌ترین دین مُرسَل و در بردارنده‌ی تمام آنچه را که باید از دین نفس‌الامری به وحی بیان گردد، می‌باشد. از این رو، ما در هر حوزه از حیات انسان، خواه فردی و خواه اجتماعی، توقع داریم شاهد موضع‌گیری اسلام و ارائه‌ی رهنمود باشیم. این رهنمودها که در واقع عناصر تشکیل‌دهنده دین می‌باشند، به دو دسته قابل تقسیم هستند: ۱. عناصر دینی‌ای که نمود جهان‌بینی اسلام در یک حوزه‌ی خاص، مانند سیاست یا اقتصاد، می‌باشد و نسبت بین آنها و جهان‌بینی اسلامی، همان نسبت جزئی به کلی، یا صغری به کبری است. این گونه عناصر از قبیل قضایای «هست» می‌باشند و رنگ کلامی - فلسفی دارند، مانند بررسی سلطه‌ی تکوینی خداوند در حوزه‌ی مباحث سیاسی، یا مطالعه رازقیت او در زمینه‌ی اقتصاد. ما از این عناصر به عنوان «فلسفه» یاد می‌کنیم. پس «فلسفه‌ی اقتصادی اسلام» مجموعه عناصری از اسلام در حوزه اقتصاد است که نمود جهان‌بینی و از جزئیات آن محسوب می‌شود. ۲. عناصر دینی‌ای که نتایج جهان‌بینی اسلامی و به خصوص فلسفه‌ی آن - یعنی عناصر دسته اول - هستند. این عناصر از قبیل قضایای «باید» می‌باشند و جنبه اعتباری دارند و به نوبه‌ی خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: ا. برخی از این عناصر جنبه‌ی زیر بنا برای بقیه دارند و به نحوی آنها را تبیین و تعیین می‌کنند. این عناصر یا به صورت اصول و امور مسلم در یک زمینه می‌باشند که از آن به «مبانی» یاد می‌کنیم. و یا اغراض و مقاصد دین را در یک حوزه مشخص می‌نمایند که به آن «اهداف» می‌گوییم. مجموعه‌ی این مبانی و اهداف، «مکتب» را تشکیل می‌دهند. پس «مکتب اقتصادی اسلام» همان مجموعه‌ی مبانی و اهداف اقتصادی اسلام می‌باشد. ب. بر اساس مبانی موجود در یک زمینه، برای رسیدن به اهداف همان زمینه، مجموعه عناصری در دین ارائه شده است که از آن به عنوان «نظام» یاد می‌شود، و در واقع دستگاه‌های جهان‌شمول می‌باشد. همچنین چهره‌ی قانونی این عناصر در قالب حقوق و احکام ثابت ترسیم شده است. بنابراین، ما در هر ساحت از حیات بشر با چهار گروه از عناصر جهان‌شمول: فلسفه، مکتب، نظام و حقوق مواجه هستیم، که بین آنها ارتباط مستحکم و منطقی وجود دارد. فلسفه‌وقتی سخن از «فلسفه» در این بحث به میان می‌آید، مراد متافیزیک و ماوراء الطبیعه نیست که در فلسفه‌ی رایج اسلامی به آن توجه می‌شود. بلکه مقصود مفهومی نزدیک به فلسفه‌های مضاف، مانند فلسفه‌ی ریاضی و فلسفه‌ی

هنر می‌باشد. در فلسفه‌های مضاف از سه امر بحث می‌شود: ا. مبانی، ب. روش‌ها، ج. تاریخ تحوّل آراء و در اینجا مراد ما از «فلسفه» فقط مبانی برخاسته از اسلام و جهان‌بینی آن است. با این وصف، «فلسفه‌ی علم اقتصاد» یا «فلسفه‌ی اقتصاد» (۱۸) از مبانی، روش‌ها و تاریخ تحوّل آراء در این علم بحث می‌کند. در حالی که اگر ما در زمینه‌ی اقتصاد به دنبال «فلسفه‌ی اقتصادی اسلام» هستیم، در واقع اموری را جست‌وجو می‌کنیم که نمود اعتقادات اسلامی در حوزه‌ی اقتصاد محسوب می‌شود و به عنوان مبانی برای «مکتب اقتصادی اسلام» تلقی می‌گردد. مطالبی مانند، مدبّریت و رزاقیت و مالکیت مطلقه‌ی خداوند متعال، محدودیت یا عدم محدودیت نیازهای انسان و منابع طبیعی موجود در این جهان، که به نوعی در مبانی و اهداف اقتصادی تأثیر می‌گذارند، در فلسفه‌ی اقتصادی اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد. «مکتب» در یک زمینه مجموعه‌ی مبانی و اهداف در آن حوزه است. و «مبانی» همان امور مسلمی است که در یک حوزه از سوی دین ارائه و به عنوان بستر و زیر بنای نظام در آن زمینه تلقی شده است. «اهداف» غایاتی است که دین در هر زمینه برای انسان ترسیم کرده است. بنابراین، «مکتب اقتصادی اسلام» شامل «مبانی اقتصادی اسلام» و «اهداف اقتصادی اسلام» می‌باشد. اموری مانند مالیت و ارزش، آزادی فعالیت‌های اقتصادی و حدود آن، جایگاه دولت در اقتصاد و قواعد توزیع منابع طبیعی، ثروت و درآمد در زمره‌ی «مبانی اقتصادی اسلام» و عدالت اقتصادی، قدرت اقتصادی حکومت اسلامی، رشد، استقلال و خودکفائی، در عداد «اهداف اقتصادی اسلام» می‌باشند. نظام‌اسلام در هر زمینه بر اساس مکتب خود مجموعه‌ای از نهادهای جهان‌شمول را عرضه می‌کند که با یکدیگر روابطی خاص دارند و دستگاهی هماهنگ را تشکیل می‌دهند که بر اساس «مبانی» تحقق بخش «اهداف» خواهد بود. این دستگاه نهادهای جهان‌شمول در هر باب را «نظام» می‌نامیم. بنابراین، «نظام اقتصادی اسلام» همان دستگاه نهادهای جهان‌شمول اقتصادی اسلام می‌باشد. نهاد نهاد در یک نظام یک الگوی تثبیت شده از روابط افراد، سازمان‌ها و عناصر دخیل در یک زمینه است، که از چهار ویژگی اساسی برخوردار می‌باشد: ا. جهان‌شمولی: نهادهای نظام وابسته به موقعیت و شرایط خاصی نیستند. ب. قابلیت تحقق عینی: نهادهای نظام می‌بایست بر اساس مبانی مکتب، اهداف آن را در خارج محقق سازند. از این رو، بدون شک باید قابل تحقق عینی و وقوع خارجی باشد. ج. بر پایه‌ی مبانی، در راستای اهداف: از آنجا که «نظام» تحقق بخش اهداف مکتب بر اساس مبانی آن می‌باشد، نهادهای آن از یک سو بر مبانی مکتب استوار و از سوی دیگر، در راستای اهداف مکتب می‌باشند. د. سامان دهی به حقوق جهان‌شمول: احکام جهان‌شمول دینی در هر زمینه از یک سو نهادهای جهان‌شمول را در آن ساحت شکل می‌دهند و از سوی دیگر، روابط آنها با یکدیگر و با سایر نهادها را تعیین می‌کنند. پس نهادهای نظام سامان‌مند به حقوق جهان‌شمول هستند. با این وصف، می‌توان نهاد در یک نظام را «برآیند عینی مبانی و اهداف مکتب بدون وابستگی به موقعیت و سامان‌مند به حقوق جهان‌شمول» تعریف کرد. این نهادها در قالب «یک رفتار تثبیت شده»، یا «یک سازمان انتزاعی» می‌توانند تجلی کنند. برخی از نهادهای اقتصادی اسلام عبارتند از: نهاد سیاست‌گذاری اقتصادی، نهاد برنامه‌ریزی اقتصادی، نهاد اموال و درآمدهای دولتی در بخش غیر خصوصی و نهاد بنگاه‌های منفرد، نهاد بنگاه‌های مشترک، نهاد بازار در بخش خصوصی. حقوق‌در هنگام اجرای یک نظام با سازوکار خاص در جامعه‌ای مشخص، آنچه در مقام عمل راهنمای افراد قرار می‌گیرد، قوانین یا احکام می‌باشد. ما مجموعه‌ی این قوانین و احکام را «حقوق» می‌نامیم. حقوق نیز در هر زمینه (سیاسی، اقتصادی، تربیتی و...) به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. حقوق ثابت: این حقوق به قوانین و احکام جهان‌شمول گفته می‌شود که نهادهای نظام را سامان داده و بر اساس مبانی و اهداف مکتب وضع می‌شوند. ۲. حقوق متغیر: به آن دسته از قوانین و احکام گفته می‌شود که برای موقعیت خاص، از نظر زمان و مکان، وضع شده‌اند و با آنچه که سازوکار نامیدیم، مرتبط می‌باشند. در منابع دینی، گاهی حقوق ثابت و متغیر جدا از یکدیگر بیان شده‌اند، ولی در اکثر موارد حکم ثابت با توجه به موقعیت خاص تبیین گشته است، به گونه‌ای که بیان مزبور در بردارنده‌ی هر دو حکم به صورتی مخلوط و ممتزج می‌باشد. عناصر دینی و ساحت‌های حیات بشری آنچه اسلام در یک ساحت از حیات آدمی با خود به ارمغان آورده، با آنچه در سایر زمینه‌ها مطرح کرده است، ترابطی وثیق

دارد؛ زیرا فلسفه‌ی اقتصادی اسلام مانند فلسفه‌ی سیاسی آن، از جهان‌بینی اسلامی سرچشمه می‌گیرد و مکتب و نظام اقتصادی بر مبنای آن سامان می‌یابند. بنابراین، بین فلسفه‌ی اقتصادی اسلام و فلسفه‌ی سیاسی آن و همین‌طور بین مکتب اقتصادی اسلام و مکتب سیاسی آن، یا نظام اقتصادی اسلام و نظام سیاسی آن ارتباطی مستحکم وجود دارد، به گونه‌ای که مجموعه‌ی این امور از نوعی وحدت و سازگاری کامل برخوردار می‌باشد. عناصر موقعیتی و جهان‌شمولی اشاره کردیم که هر چند دین نفس‌الامری فاقد عناصر موقعیتی است، ولی دین مُرسَل به تناسب مخاطبان، چنین عناصری را در بر می‌گیرد، و حتی دین خاتم نیز فاقد این گونه عناصر نیست. هر عنصر موقعیتی از تطبیق یک یا چند عنصر جهان‌شمول، یا بخشی از یک عنصر، پدید می‌آید. آنچه در اسلام به عنوان فلسفه یا مکتب وجود دارد، از تأثیر عوامل موقعیتی مصون است. زیرا این گونه عناصر دینی با توجه به جنبه‌ی ثابت حقایق عالم و آدم شکل گرفته‌اند. ولی نظام در هر موقعیتی به شکلی تجلی می‌کند و در واقع دستگاه‌های جهان‌شمول به تناسب موقعیت در قالب دستگاه‌های موقعیتی، که ما از آن به «سازوکار» یاد می‌کنیم، رخ می‌نماید. به عنوان مثال، دستگاه‌های سیاسی، یا اقتصادی که ما در صدر اسلام مشاهده می‌کنیم، در واقع سازوکار اقتصادی، یا سیاسی اسلام در آن روزگار می‌باشد، که توسط شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شکل گرفته و عینیت یافته است. و در هر زمان بر اساس موقعیت باید به طراحی این سازوکار مبتنی بر نظام اسلامی دست زد. بنابراین، پس از استخراج نظام اقتصادی اسلام، می‌بایست با توجه به مجموعه‌ی عوامل اقتصادی روزگار خود به شکل دادن «سازوکار اقتصادی اسلام» در این زمان پرداخت، تا به روش مطلوب اداره‌ی امور اقتصادی دست یافت. روش دستیابی به فلسفه، مکتب، نظام و سازوکار برای دستیابی به فلسفه، مکتب، نظام و سازوکار در یک زمینه باید مراحل زیر را پشت سر گذارد: ۱. استخراج و کشف عناصر دینی. ۲. تفکیک عناصر جهان‌شمول از موقعیتی. ۳. دست‌یابی به عناصر جهان‌شمولی که در وراء عناصر موقعیتی نهفته‌اند. ۴. طبقه‌بندی عناصر جهان‌شمول در سه گروه: فلسفه، مکتب و نظام. ۵. هماهنگ‌سازی عناصر جهان‌شمول برای رسیدن به مجموعه‌ای سازگار. ۶. طراحی سازوکار بر اساس عناصر جهان‌شمول. کشف عناصر دین‌گنجینه‌ی معارف اسلامی مملو از گوهرهای گرانقدر در زمینه‌های گوناگون حیات بشر است، که با داشتن سؤال مناسب و مراجعه به آن در پرتو روش‌هایی که معصومان علیهم السلام بنیان‌گذاری کرده و در طول سده‌ها توسط شاگردان و اصحاب و فقیهان حفظ و پالایش و رشد یافته‌اند، می‌توان پاسخ مناسب را یافت. پس مراجعه به نصوص دینی (کتاب و سنت) و بهره‌گیری از شیوه‌ی فقه سنتی راه اصلی دستیابی به عناصر دینی است. از سوی دیگر، عقل نیز می‌تواند برخی از عناصر را کشف کند که باید با مراجعه صحیح به آن در حوزه‌ی مورد پذیرش شرع به استخراج چنین عناصری پرداخت. افزون بر این، روابط ثبوتی بین جهان‌بینی و فلسفه، فلسفه و مکتب، مکتب و نظام، فلسفه و نظام... می‌تواند راه‌های غیر مستقیمی را برای دستیابی به عناصر دینی پیش پای ما بگذارد. به این معنا که از طریق یک عنصر مربوط به جهان‌بینی به کشف عنصری مثلاً در حوزه‌ی فلسفه‌ی اقتصادی اسلام نائل شویم. یا از راه برخی عناصر در فلسفه‌ی اقتصادی اسلام، برخی عناصر مکتب اقتصادی اسلام را کشف کنیم. با این وصف دو راه: مستقیم و غیرمستقیم، برای کشف عناصر دینی وجود دارد و راه مستقیم خود به دو شیوه: مراجعه به نصوص دینی با بهره‌گیری از شیوه‌ی فقه سنتی، و مراجعه به عقل، قابل تحقق است. تفکیک عناصر جهان‌شمول از موقعیتی... البته این نکته صحیح است که شأن دین بیان عناصر جهان‌شمول می‌باشد، زیرا دین مُرسَل از دین نفس‌الامری نشأت گرفته که عاری از عناصر موقعیتی است. ولی باید توجه داشت که دین مُرسَل هر چند از یک سو مرتبط به دین نفس‌الامری است و این امر ثبات عناصر آن را اقتضا می‌کند، اما از سوی دیگر، برای مخاطبان خاصی نازل شده و در هنگام تبیین و توضیح با توجه به خصوصیات مخاطب بیان گردیده، یا در مقام عمل تطبیق شده است، و نتیجه‌ی این امر وابستگی آن به موقعیت است. از این رو، دین مرسل آمیزه‌ای از عناصر جهان‌شمول و موقعیتی است که برای جدا کردن آنها از یکدیگر توجه به چند امر ضروری می‌باشد: ا. شأن دین مرسل که از یک سو به دین نفس‌الامری و از سوی دیگر به مخاطبان مرتبط است. ب. شئون نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام که افزون

بر شأن رسالت و رساندن پیام الهی، یا امامت و تبیین احکام الهی، دارای شأن ولایت و اداره‌ی جامعه، و شأن قضاوت و رفع خصومات، و شأن عادی و طبیعی نیز می‌باشند. ج. زمینه‌های آن عنصر دینی در ادیان گذشته که آیا در آنها نیز وجود داشته، یا اختصاص به اسلام دارد؟ د. قابلیت تحقق آن عنصر دینی در فرض تحقق حکومت جهانی اسلام، یا حصول جامعه‌ی مطلوب اسلامی. ه. خصوصیات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، مرتبط به هر عنصر. برای روشن شدن تأثیر هر یک از این امور در تعیین جهان‌شمولی یا موقعیتی بودن یک عنصر دینی، می‌بایست توضیح هر چند مختصری در مورد هر یک، ارائه شود... طبقه‌بندی عناصر جهان‌شمولپس از تفکیک عناصر جهان‌شمول دینی از عناصر موقعیتی آن، می‌بایست عناصر جهان‌شمول را طبقه‌بندی کرد. در این کار ابتدا آنها را بر حسب حوزه‌ی مرتبط به آن (سیاسی، اقتصادی، تربیتی،...) تقسیم و سپس بر اساس این که آیا تکوینی هستند، یا تشریحی - یعنی از قبیل قضایای «هست» می‌باشند، یا قضایای «باید» - به فلسفه‌ی سیاسی، فلسفه‌ی اقتصادی، و غیر آن طبقه‌بندی می‌کنیم. آنگاه عناصر تشریحی را که از قبیل اصول مسلم، یا اغراض هستند، از غیر آن تفکیک و در قالب مکتب و نظام گروه‌بندی می‌نمائیم. هماهنگ سازی عناصر جهان‌شمول وقتی ما عناصر جهان‌شمول دینی مرتبط به یک حوزه مانند اقتصاد، را در قالب فلسفه‌ی اقتصادی، مکتب اقتصادی و نظام اقتصادی طبقه‌بندی کردیم، باید هماهنگی این بخش‌ها را بر اساس روابط آنها، که در گذشته به آن اشاره شد، مورد توجه قرار دهیم و با اصلاح و بازنگری عناصر، موارد محتمل ناهماهنگی را بر طرف کنیم تا به مجموعه‌ای کاملاً سازگار دست یابیم. در این حال، فرایند دستیابی و طبقه‌بندی عناصر جهان‌شمول دینی در یک حوزه پایان می‌پذیرد. پس از انجام همین امور در سایر حوزه‌های حیات آدمی، می‌بایست مجموعه‌های به دست آمده با یکدیگر مقایسه و موارد ناهماهنگی محتمل بین مثلاً عناصر سیاسی، و عناصر اقتصادی را بر طرف کرد، تا در نهایت به تصویری جامع و هماهنگ از مجموعه‌ی عناصر دینی جهان‌شمول دست یافت. طراحی سازو کار پس از دستیابی به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی در یک زمینه، مانند سیاست یا اقتصاد، باید سازو کار متناسب با روزگار معاصر را بر اساس آن طراحی کرد. در حالی که استنباط عناصر جهان‌شمول و رسیدن به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی، به شیوه‌ی فقهی و تحلیلی صورت می‌گیرد، برای طراحی سازو کار توجه به دانش‌های بشری در زمینه‌ی مرتبط به ساحت مورد بحث ضروری می‌باشد. اگر در صدد طراحی «سازو کار اقتصادی» هستیم، باید به «علوم اقتصادی» توجه داشته باشیم و با بهره‌گیری از آن و سایر دانش‌های مرتبط به اقتصاد، مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، عناصر دخیل در شکل‌گیری نهادهای اقتصادی روزگار خود را تشخیص دهیم و بر اساس فلسفه، مکتب و نظام اقتصادی اسلام به طراحی سازو کار اقتصادی اسلام در روزگار خود پردازیم. بنابراین، برای طراحی سازو کار افزون بر آگاهی از عناصر جهان‌شمول دینی، به علوم بشری نیز نیاز داریم و ارزش یک سازو کار در کارایی عینی آن قابل ارزیابی خواهد بود. پس سازو کاری مقبول است که در عین سازگاری با عناصر جهان‌شمول دینی، از کارایی خارجی برخوردار باشد. علوم بشری و جایگاه آن در نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن علوم طبیعی و علوم اجتماعی دو شاخه‌ی مهمّ از علوم بشری هستند. «واژه‌ی لاتینی scientia در وسیع‌ترین مفهوم به معنای آموزش یا دانش است (۲۷) و اما واژه‌ی انگلیسی science به عنوان اصطلاحی کوتاه شده برای علوم طبیعی به کار می‌رود. (۲۸)» هدف علوم طبیعی شناخت جهان طبیعت و نظم‌های موجود در آن است. در مقابل علوم طبیعی، علوم اجتماعی وجود دارند که به تحلیل و تبیین رفتارها و پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند. (۲۹) تبیین جایگاه علوم اجتماعی در نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن، از اهمیت بسزایی برخوردار است. زیرا از این رهگذر به مقدار زیادی رابطه‌ی علم و دین و وظیفه‌ی فقیه و عالم علوم اجتماعی روشن می‌شود، و محدوده‌ی کاربرد روش استنباط فقهی از روش تبیین در علوم اجتماعی متمایز می‌گردد. پیش‌تر گفته شد که استنباط عناصر جهان‌شمول و دستیابی به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی به شیوه‌ی فقهی صورت می‌گیرد و کار فقیه است. ولی در طراحی سازو کار، علم و عالمان علوم اجتماعی نقش مهمّی دارند. تبیین واقعیت موجود، و ارائه‌ی سازو کار متناسب با آن و پیشنهاد روش‌های کارآ برای پیاده کردن سازو کار در عالم خارج، از وظائف عالمان علوم اجتماعی قبل از تحقق سازو کار در

جامعه است و پس از تحقق نیز کنترل کارکرد آن در راستای اهداف نظام و جلوگیری از انحراف آن به وسیله‌ی پیش‌بینی آینده، از رسالت‌های علوم اجتماعی می‌باشد. البته در این مرحله نیز استنباط شیوه‌های ثابت از نصوص دینی برای تحقق عناصر سازوکار در عالم خارج بر عهده‌ی فقیه است. همچنین مدیریت تطبیق عناصر جهان‌شمول نظام اسلامی بر موقعیت‌های خاص زمانی و مکانی و نظارت بر آن در زمره‌ی وظایف فقیه می‌باشد. کتابنامه (۱) مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم، قم، دارالقرآن الکریم، تابستان ۱۳۷۵، صص ۴۲۶ - ۳۳۰.۲) مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (س)، نقش زمان و مکان در اجتهاد، مجلد سوم؛ اجتهاد و زمان و مکان، زمستان ۱۳۷۴، صص ۴۴۱ - ۴۰۱.۳) مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه (مبانی، ادله و اختیارات)، تهران، کانون اندیشه‌ی جوان، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷، صص ۶۴ - ۱۳.۴) مهدی هادوی تهرانی، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۴۰۴ - ۳۸۱....

منبع: اولین دوره آموزشی و پژوهشی مدیریت اسلامی؛ دانشگاه امام صادق؛ مرداد ماه ۱۳۸۷ تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات مدیریت

www.SYSTEM.parsiblog.com

پیش فرض‌های معرفت‌شناسی در مدیریت اسلامی

مؤلف: ابوالفضل گایینی چکیده: با بررسی اجمالی معرفت‌شناسی علوم تجربی بالعموم و علم مدیریت به طور خاص، در این مقاله، جایگاه این علوم در بین معارف بشری بازشناسی شده و سپس به تبیین معرفت‌شناسی مدیریت اسلامی به عنوان پیش فرض مهم برای ورود به دانش مدیریت اسلامی پرداخته و آبخورهای معرفتی‌ای را که این دانش از آن تغذیه می‌نماید، شناسانده شد، تا هم توجیهی معقول برای چنین دانشی فراهم آید و هم مبادی و لوازم منطقی برای ورود به این دانش شناسایی‌گردد. این مقاله توانسته است بر این نکته تأکید کند که علم مدیریت همچون تمامی شاخه‌های علوم انسانی متأثر از مبادی و مبانی خاص معرفتی است و تحت تأثیر آن مبانی، روش و منابع نیز معین می‌گردد. در حال حاضر منبع و روش هر دو محکوم نوعی معرفت‌شناسی حس‌گرایانه شده است که باعث گردیده از دیگر روش‌ها و منابع معرفتی آگاهانه عدول نماید. آنچه معرفت‌شناسی دینی در اختیار می‌گذارد، علاوه بر تأیید برخی کاربردها و روش‌ها و منابع معرفتی دیگر، با شکستن نگرش انحصارگرایانه آنها، روش‌ها و منابع دیگری را فراروی امر پژوهش قرار می‌دهد. استفاده از منابع وحی، بدیل دیگری است که معرفت‌شناسی دینی ارائه می‌دهد و مدیریت اسلامی با تأثیرپذیری از این نوع معرفت‌شناسی، بسطی دیگر در موضوعات و روش‌های خود پیدا می‌کند. مقاله حاضر رویکرد معرفت‌شناسانه را بازبینی کرده، تأثیر آن را در حوزه‌های متنوع مدیریتی بیان می‌کند. واژه‌های کلیدی: پیش فرض‌های معرفت‌شناسی، مدیریت اسلامی، معرفت‌شناسی دینی، تعارض علم و دین. ۱. پیش فرض‌های معرفت‌شناسی در مدیریت اسلامی

مدیریت اسلامی را مجموعه قضایایی بدانیم که در مورد موضوعات خاص و از روش خاص بحث می‌کنند، به طور منطقی، این قضایا بدون مبادی و مبانی نظری قابل حصول نیستند. مبادی و مبانی، شکل دهنده و جهت دهنده اند و نیز در روش، بر این قضایا (گزاره‌ها) تأثیر می‌گذارند. اشتقاق گزاره‌ها یا قضایا از این مبانی نیز، قهری، طبیعی و منطقی است و منظور از «پیش فرض» این گونه مبانی است بنابراین، پیش فرض‌ها، بنای نظری و زیرین مجموعه گزاره‌های مدیریت اسلامی هستند که گزاره‌ها به طور منطقی با آنها در ارتباط اند و در پیوند با یکدیگر از آنها بهره می‌جویند به عبارت دیگر، این مبانی، هم گزاره‌ها را شکل می‌دهند و هم به آنها انسجام می‌بخشند هم چنین در روش تحقیق و به دست آوردن گزاره‌های مدیریت اسلامی نقش دارند. مبانی نظری چنان‌اند که استفاده از هر ابزاری را برای کشف گزاره‌ها و داوری در مورد صدق آنها جایز نمی‌دانند و خود جداگانه برخی ابزار صلاحیت دار معرفتی و منطقی را برای کشف و داوری معرفی می‌کنند. به نظر می‌رسد پیش فرضی که در تحقق موارد فوق نقش اساسی دارد، «معرفت‌شناسی» و یا نظریه شناخت است. این بحث به بیان ماهیت معرفت منابع معرفت و حدود و مرزهای

معرفت می پردازد. از مجموع آنچه در معرفت شناسی حاصل می آید، می توان هندسه ای از گزاره های معرفتی را در مورد مدیریت در نظر آورد که افزون بر کاربرد عینی و بیرونی، در درون خود نیز از تعامل و هماهنگی برخوردارند. ۱.۱. تعریف واژه هالف) پیش فرضپیش فرض عبارت است از آنچه در ابتدای تحقیق، اقامه برهان یا بحثی، «پذیرفته شده» تلقی می گردد (آندره لالاند، ۱۳۷۷، ص ۶۱۵). نگرش به هستی، انسان و دیگر تمایلات متافیزیکی، از جمله پیش فرض هایی هستند که قبل از ورود به هر تحقیقی، به موضوعات و مسائل مورد تحقیق تعین می بخشند. دلیل استعمال عنوان پیش فرض بر این گونه نگرش ها و تمایلات را، تلقی اثبات ناپذیر بودن آن نگرش ها و تمایلات دانسته اند. این نوع تلقی از مباحث متافیزیکی، ناشی از تشکیک هایی است که در فلسفه مغرب زمین بر آن روا داشته اند اما از آنجا که این گونه مباحث در بین متفکران و فیلسوفان اسلامی از جایگاه عقلی برخوردارند، به کاربردن عنوان پیش فرض بر چنین مباحثی، با قدری تسامح همراه است. انگیزه هم نوایی در گفتوگو و مفاهمه، ما را بر آن داشت که تا حد امکان، از اصطلاحاتی استفاده گردد که ظرف مناسبی برای ایجاد این ارتباط باشد. ب) معرفت شناسی معرفت شناسی، یکی از موضوعات مهم فلسفی معاصر است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. معرفت شناسی را طبق دیدگاه «ادوارد» می توان این گونه تعریف کرد: «علمی است که درباره ماهیت شناخت های انسانی و کیفیت ارزیابی آن و امکان یا عدم امکان توجیه پذیری آن گفتوگو می نماید.» ج) مدیریاصطلاح مدیریت در بین صاحب نظران، تعریف های متعددی دارد و هر صاحب نظری بر اساس برداشت و حیطه مطالعاتی خود تعریف تازه ای از این واژه ارائه داده است. در برخی از فرهنگ ها، مدیریت این گونه تعریف شده است: «مدیریت، هنر هماهنگ کردن عناصر یا عوامل تولید به سوی رسیدن به اهداف سازمانی است». هم چنین از دریچه مطالعات رفتاری، مدیریت چنین تعریف شده است: «فرایند کار کردن «با» و «از» طریق افراد، گروه ها و سایر منابع، در جهت دست یابی به اهداف سازمانی» (هرسی و بلانچارد، ۱۳۶۵، ص ۵). دست آورد این دو تعریف و دیگر تعریف های موجود در کتاب های مدیریت این است که مدیریت، از سه جزء اصلی تشکیل شده است: اهداف منابع و امکانات، اعم از انسانی و غیرانسانی و وظایف و فعالیت هایی که در مورد منابع و امکانات برای رسیدن به آن اهداف صورت می گیرد. د) مدیری اصطلاح مدیریت اسلامی از دو واژه مدیریت و اسلام ترکیب یافته است. مدیریت در ترکیب با اسلام، خصوصیتی می یابد که با دیگر ویژگی های مدیریت، متفاوت است. علم مدیریت ناظر به واقعیتی است که در ظرف مشخصی از زمان و مکان تحقق یافته است. تحقق عینی این دانش، با فرهنگ و ویژگی های زمان آن مرتبط است. هرچند مدیریت به معنای عام آن دارای سابقه تاریخی بلندی است. اما آنچه با نام علم مدیریت در عصر حاضر مطرح می شود، محصول آگاهی های فزاینده ای است که بعد از جنگ دوم جهانی نسبت به اهمیت کیفیت مدیریت و تأثیر آن در زندگی نوین انسانی به عمل آمد و موجب تجزیه و تحلیل و مطالعه وسیله فراگرد مدیریت، محیط و تکنیک های آن شد (هارولد کونتز، ۱۳۷۸، ص ۹). بنابراین، برای بررسی انطباق پذیری دیدگاه های اسلامی بر مفاهیمی چون مدیریت، باید به پیشینه و سیر تکون و رشد آن توجه داشت. نمی توان صرفاً با انتزاع مفاهیم تجربیدی، به تطبیق آنها با مفاهیم اسلامی پرداخت این گونه مطالعات تطبیقی، نیاز به دقت زیادی دارد تا اشتباه و اختلاط پیش نیاید. کار معنایابی دقیق واژه ها در حوزه مدیریت و یا حوزه مفاهیم اسلامی، با نگاهی به پیشینه تاریخی و کاربرد واژه ها و اصطلاحات در جامعه و فرهنگی که آن واژه و اصطلاح در آن رشد و نمو یافته، از لوازم ضروری و انکارناپذیر این گونه تحقیقات است. گرچه ارائه تعریفی دقیق و جامع از مدیریت اسلامی کاری دشوار است، به ناچار باید تعریفی ارائه داد که تا حدودی خطوط کلی آینده بحث را مشخص سازد. تعریف مورد نظر چنین است: «مدیریت اسلامی، مجموعه ای از گزاره ها یا مفاهیم دقیق و مشخص و مرتبط با یکدیگر و برگرفته از منابع اسلامی بوده، ناظر به نحوه اداره افراد و منابع در جامعه و سازمان برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده است». این تعریف، در پی دست یافتن به یک نظام مدیریت اسلامی است که بر اساس نظام معرفتی خاص مبتنی بر گزاره های حامل بار معانی و مفاهیم دقیق و منسجم شکل می گیرد. این گزاره ها جهت دهنده و تعیین کننده

کیفیت بهره‌گیری از انسان، به عنوان عنصر اصلی و مهم، و دیگر امکانات مادی، در نیل به اهداف مشخص‌اند. پیش از ورود به بحث اصلی، یعنی معرفت‌شناسی مدیریت اسلامی، باید جایگاه معرفتی علم مشخص شود تا از این راه، پارادایم‌های معرفتی حاکم بر علوم تجربی تبیین، و تمایزی که از این طریق بین علوم انسانی و طبیعی گذاشته شده است، روشن گردد. این بحث به عنوان مدخلی برای بحث پیش‌فرض معرفت‌شناسی مدیریت اسلامی، اهمیت فراوانی دارد. ۲. علم چیست؟... ۴. معرفت‌شناسی و ارکان آن... ۵. معرفت‌شناسی در قرآن مجید... ۶. تأثیر معرفت‌شناسی دینی (عقلی - نقلی) بر دانش مدیریت اسلامیدر حوزه فرهنگ فلسفی اسلام، بین معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفی (عقل) تمایزی نیست. از آنجا که عقل و وحی دو ابزار مهم شناخت عالم واقع هستند، محصول این دو هم، مکمل و مؤید یکدیگر است بنابراین، تعبیر معرفت‌شناسی دینی، جمع‌کننده بین معرفت‌شناسی عقلی و نقلی است و هر دو را شامل می‌شود. در بحث از تأثیر معرفت‌شناسی دینی بر مدیریت اسلامی، به دنبال پاسخ‌گویی به چند سؤال هستیم: از دیدگاه معرفت‌شناسی ماهیت مدیریت چیست؟ بر اساس تقسیم‌بندی به عمل آمده در مورد صورت‌های ذهنی، باید بررسی شود که مدیریت چه نوع مفهومی است؟ ابزار شناخت در مدیریت اسلامی کدام است؟ جایگاه علم مدیریت در معرفت‌شناسی دینی چیست؟ و در هنگام تعارض بین یافته‌های ابزار سه‌گانه شناخت، چه راه حلی برای رفع تعارض پیشنهاد می‌شود؟ ۱.۶. ماهیت «مدیریت» از منظر معرفت‌شناسی دینمدیریت، دانشی است در مورد سامان‌دهی زندگی جمعی انسان‌ها. این دانش، عهده‌دار تبیین قواعد و دستورالعمل‌هایی است که بر اساس آنها، به گروه‌های جمعی انسان‌ها، خواه در شکل خرد آن یعنی سازمان، یا در سطح کلان آن یعنی نظام‌اداری، روش‌ها و تکنیک‌های اداره افراد در رسیدن به اهداف مشترکشان آموخته می‌شود. این قواعد و دستورالعمل‌ها، بر شناخت‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه مبتنی هستند بنابراین، بر اساس شناخت‌های توصیفی از هستی و انسان، نظریه‌های تجویزی ارائه می‌شود. از آنجا که این نظریه‌ها مبتنی بر نظریه‌های توصیفی از عالم‌اند و فرض این است که عالم تکوین، بر اساس حکمت و عدالت آفریدگار تکوّن یافته و تابع مصالح عالی اوست، پس، مبتنی بر این ادراک از هستی هم، تابع مصالح (در اوامر) و مفساد (در نواهی) واقعی است... ۲.۶. ابزارهای معرفتی در مدیریت اسلامیدر جای خود ثابت شده است که سه نوع ابزار معرفتی برای کشف عالم واقع وجود دارد: ابزار حسی، عقلی و قلبی. درباره ابزار حسی گفتیم که حس به تنهایی نمی‌تواند دانش را در اختیار انسان قرار دهد. حس، تنها مفاهیم تصویری را بدون آن که تصدیق عالم محسوسات را داشته باشد، در اختیار انسان قرار می‌دهد. اگر این تصورات بخواهد در قالب تصدیق و گزاره‌های علمی تجربی قرار گیرد، لازم است با استمداد از قضیه بدیهی اولی «امتناع اجتماع متناقضین»، صدق آن احراز شود به علاوه، چون پدیده‌های اتفاقی نمی‌توانند دایمی یا اکثری باشند، به یک قضیه کلی صادق موجه نیاز است و این هر دو، یعنی امتناع اجتماع متناقضین، و کبرای کلی، از براهین عقلی‌اند بنابراین، علوم تجربی، از یک سو از داده‌های منفرد حس بهوسیله ابزارهای مشاهده‌ای بهره‌می‌برد و از سوی دیگر، با وام‌گرفتن از برخی تصدیقات عقلی، به نتایجی دست می‌یابد که افزون بر صادق بودن، دارای سور کلی، یعنی قابلیت تعمیم بر دیگر موارد مشابه هستند. اما اینکه آیا نتیجه این چینی، می‌تواند منبعی برای دانش مدیریت اسلامی قرار گیرد، محل بحث و اختلاف نظر است. برخی حکمای اسلامی، فرآورده‌های عقلی و تجربی (یا برهانی) را، قسیم نقل‌تبعیدی قرار می‌دهند و هر دو را زیرمجموعه دین برمی‌شمارند. «در تمام کتاب‌های اصول آمده است که منابع غنی فقه، قرآن، سنت، عقل و اجماع است. اجماع به سنت برمی‌گردد، ولی عقل، مستقل است. برنامه‌ریزی درباره‌ی عمران و آبادانی کشور، [...] اگر با عقل سلیم و به دور از هوا و هوس صورت بگیرد، منتسب به دین است» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۶۶). براساس این دیدگاه، محصولات عقل تجربی، یکی از منابع تغذیه‌کننده‌ی دانش مدیریت اسلامی است و اندیشه‌تقابل بین مدیریت علمی و فقهی (مدیریت مبتنی بر نقل)، با این پیش‌فرض صورت گرفته است که دین، فقط در قرآن و روایت خلاصه می‌شود «در حالی که دین می‌گوید: آن چه عقل مبرهن می‌فهمد، فتوای من است. مسأله رهبری و مدیریت جامعه نیز یک امر عقلی است و اگر بر فرض در آیات و روایات، حکم صریحی درباره‌ی

آن نیامده باشد، عقل سلیم به صورت واضحی بدان حکم می‌کند و همین حکم عقل، دستور خداست» (همان). در خصوص کاربرد این دانش تجربی در مدیریت، باید گفت که بین دو مقام مفهوم و مصداق، تفاوت وجود دارد. آنچه عقل سلیم و مبرهن به آن می‌رسد، وجود نظم و انضباط در جوامع انسانی و پرهیز از هرگونه هرج و مرج است. این مفهوم کلی که نتیجه عقل عملی است، دایمی و ثابت است و هیچ‌گونه زوال و تغییری ندارد، اما این که چگونه می‌توان به این نظم و انضباط راه یافت، دانش‌های بشری تجربی، مصادیقی را نشان داده‌اند که برخی از آنان به دنبال تأمین آن غرض عقلی ناب هستند. این مصادیق، ممکن است در هر عصری و بین هر قومی متغیر و متفاوت باشند و وجود چنین تغییر یا تفاوتی، مانع از دینی بودن آنها نمی‌شود. چنانکه مصادیق دیگر موضوعات شرعی هم ممکن است دچار چنین تغییری شوند و در مقام داوری در انتخاب بین مصادیق متعدد، این عقل است که رجحان هر کدام را در تأمین کنندگی آن غرض اصلی عقلی درک می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ص ۱۵). اما برخی دیگر از صاحب نظران، تمامی آنچه را عقل بشری ثابت می‌کند، جزو دین نمی‌دانند: «ما نمی‌گوییم هر چه عقل اثبات کند، جزء دین است. برعکس، چیزهایی که در قلمرو دین است، با عقل هم اثبات می‌شود نه هر چه عقل اثبات کند، جزء دین است. پس اینکه کسانی مطرح می‌کنند که اگر شما دایره دین را این قدر وسیع می‌گیرید، پس مسائل کیهان‌شناسی هم در دایره دین است، مسائل میکروب‌شناسی هم در دایره دین است، جواب این است که نه، دین شامل اینها نمی‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۱۵). دسته‌ای دیگر از کاربردهای عقلی وجود دارد که از داده‌های حسی مستقل است. همان‌گونه که گذشت، داده‌های حسی در برخی موارد نقش مبادی تصویری را برای برهان‌های عقلی ایفا می‌کنند و در نتیجه، عقل با به کارگیری روش قیاسی، از آن داده‌های حسی، نتیجه اطمینان بخش و تعمیم‌پذیری می‌گیرد اما دسته‌ای دیگر از داده‌های عقلانی هستند که هیچ‌گاه نیازمند داده‌های حسی در شکل‌گیری نتایج خود نیستند بلکه مستقل از تصورات حسی‌اند. این‌گونه داده‌ها، به دو دسته عقل نظری و عملی تقسیم می‌شوند. عقل نظری، ناظر به شناخت هستی است و بیش‌تر در فلسفه کاربرد دارد اما عقل عملی، ناظر به باید و نبایدهای عملی است و کاربرد آن در صحنه عمل است. البته عقل عملی، مبتنی بر عقل نظری است و با آن رابطه تولیدی دارد. آنچه برای دانش کاربردی مدیریت اهمیت فراوانی دارد، عقل عملی است. بدیهی است که خداوند متعال برای رهنمون‌سازی انسان به سعادت ابدی، احکامی را به نحو الزامی بر عمل، و احکامی را به نحو الزامی بر ترک جعل نموده است. این احکام، تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند. راه فهم این احکام نیز، یا عقلی است و یا نقلی. دلیل نقلی بعداً با عنوان ابزار قلبی خواهد آمد، اما دلیل عقلی نیز یکی از راه‌های فهم آن احکام است و پیروی از آن در جهت کسب منفعت (در مصالح) و دفع ضرر (در مفاسد) ضروری است و چه بسا تکنیک‌هایی که در دانش مدیریت مطرح شده است، انسان را در تدارک مصلحت واقعی یاری رساند که در این صورت لزوم به کار بستن آن تکنیک، حتمی است برای مثال، جلوگیری از اتلاف و به هدر رفتن نیروهای سازمانی، از ضروریات عقل عملی است که تابع مصلحت واقعی است و البته این مصلحت، برگرفته از نگرش خاص نظری به انسان است. این ضرورت، تحقق نمی‌یابد مگر با رعایت برخی استانداردهای علمی که در دانش مدیریت مطرح است به طور نمونه، برنامه‌ریزی مناسب و عقلانی، تا حدودی مانع از فرسایش نیروها می‌شود، بنابراین، لازم است برای تأمین آن ضرورت که از اقتضائات عقل عملی است، از این تکنیک بهره‌جویی شود. مورد دیگر کاربرد عقل عملی، در تعیین برخی لوازم عقلی برای تحقق احکام شرعی تکلیفی است. گرچه مستند آن احکام، نقل است، تحقق آن نیازمند به مقدماتی است که بدون تحقق آنها حکم شرعی محقق نخواهد شد برای مثال، توصیه‌های برخی آیات و روایات درباره لزوم مشورت در هنگام تصمیم‌گیری، از جمله مواردی است که تحقق مطلوب آن جز با اطلاع جامع از تکنیک‌های مشاوره - که در منابع علمی آمده است - میسر نخواهد بود. این تکنیک‌ها، به صورتی مطلوب، تأمین‌کننده ی مصلحتی هستند که شارع برای تدارک آن، به لزوم مشورت حکم کرده است بنابراین، لازمه عقلی و منطقی تحقق شایسته چنین حکمی، آشنایی و اعمال آن تکنیک‌هاست در نتیجه، احکام عقلی، که مبتنی بر شناخت‌های نظری عقل‌اند، در هر دو صورت

دلالت مطابقی یا التزامی، از ابزارهای مهم تغذیه دانش مدیریت اسلامی به شمار می آیند. ابزار معرفتی قلب نیز یکی از ابزارهای معرفتی مهم و اساسی در تغذیه دانش مدیریت اسلامی است. معارف به دست آمده از راه شناخت قلبی، به دو صورت بیواسطه یا با واسطه است. شناخت قلبی بدون واسطه، چیزی است که نصیب پیامبران و ائمه (علیهم السلام) در سطح عالی، و عارفان و مؤمنان صالح و سالک در سطح نازل تر می گردد و گاه از آن به تجربه دینی تعبیر می گردد. اما معارفی که با واسطه از این راه به دست می آید، عبارت از بیان نقلی یا رفتار عملی آن مشهودات معرفتی است. پیامبران و ائمه (علیهم السلام)، آنچه در عالم شهود در قالب وحی یا الهام دریافت نموده اند، برای دیگران به شکل گفتاری یا رفتاری بازگو می کنند. بیان پیامبران به صورت کتاب آسمانی و سنت، و بیان ائمه به صورت سنت تقریر می گردد. آنچه تابعان و مؤمنان از این شهود نبوی و علوی سهم می برند، همان معارفی است که در قالب گفتار یا رفتار به آنان می رسد بنابراین، نقل و فعل معصوم (نبی و امام) جلوه های تنزل یافته آن معارفی است که به صورت مستقیم از عالم غیب شهود کرده اند. سطح عالی این معرفت شهودی مخصوص معصومان (علیهم السلام) است، اما دیگران هم با فراهم آوردن مقدماتی مانند تهذیب نفس و ریاضت های پسندیده، به مقامی راه می یابند که حقایق عالم را شهود می کنند. امروزه، یکی از ضعف های مهم و عمده علم مدیریت فقدان چنین معرفت هایی در ساختار این علم است. با انحصار یافتن ابزار کسب معرفت به عقل تجربی، این دانش از بسیاری منابع معرفتی دیگر محروم شده است. در دانش مدیریت اسلامی این خلأ با به کار بستن چنین معارفی پر می شود. رویکرد تدریجی عالمان علم مدیریت به شناخت های غیر تجربی و دخالت دادن آنان در فرآیند علم مدیریت، فرصت مناسبی را در اختیار عالمان اسلامی قرار می دهد تا با تحقیق مناسب و روی آوری دوباره به معارف دینی - که تلقی یافته از شهود معصوم است - و ارائه راهکارهای عملی برای تشویق و تکامل انسان ها، در کنار عقل نظری، به شهود عینی در راه کسب معارف نیز راه یابند و افزون بر جبران ضعف ها و خلأهای موجود در ساختار معرفت بشری، باعث تحوّل و تکامل آن و راه یافتن به فضاها و محیط های معرفتی دیگر شوند و از این راه، هم به معرفت بشری سمت و سوی درستی بدهند و هم به غنی سازی آن کمک کنند. ممکن است تعدد ابزارهای معرفتی در دانش مدیریت اسلامی، افزون بر تبعات مبارکی که به آن اشاره شد، مشکلات فراوانی را هم فراهم آورد. مشکل مهم و اساسی که به بحث این مقاله هم ربط وثیقی دارد، تعارض بین داده های معرفتی است. گفتیم که دانش مدیریت اسلامی از سه ابزار معرفتی حسی، عقلی و قلبی تغذیه می کند. گاهی این سه ابزار داده هایی را ارائه می کنند که با یکدیگر تعارض ظاهری دارند و این مسأله مشکل عمده ای را در راه معرفت به عالم خارج ایجاد می کند. این تعارض ها برآمده از پیش فرض هایی است که به صورت گذرا به آن می پردازیم. ۷. تعارض و پیش فرض های آنیافته هایی که از راه های گوناگون کسب معرفت به دست می آیند، از سه صورت خارج نیستند: در تأیید یکدیگرند یا در تعارض با یکدیگرند و یا ناظر به یکدیگر نیستند. تحقق هر یک از این موارد، نیازمند دو پیش فرض اساسی است: «واقع نمایی معارف» و «قلمرو معارف». ۱.۷. واقع نمایی معارف: بحث از تعارض یا تأیید، در فرضی معنا می یابد که هدف در ابزارهای معرفت، حصول شناخت از واقع باشد بنابراین، گزاره های بیان کننده شناخت های واقعی، گزاره های ناظر به عالم واقع اند. در این صورت، ممکن است بین دو گزاره عقلی و دینی ای که به دنبال تبیین واقع اند، تأیید یا تعارض رخ دهد. اما اگر دین و واقع نمایی گزاره های آن را نپذیریم و آن را بی معنا تلقی کنیم (پوزیتیویسم منطقی) (خرمشاهی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۹)، در این صورت، تعارض یا تأیید یافته های عقلی با نقلی، از موضوع خارج می شود. نیز اگر بی معنایی گزاره های شهودی و نقلی را نپذیریم، بلکه برای آن نقش کاربردی قایل شویم (همان، ص ۲۸۳)، یعنی معتقد شویم که چنین گزاره هایی، توصیفی برای یک شیوه زندگی اند و بیش تر به کاربرد مؤثر آن در تعاملات فردی و اجتماعی نظر دارند، هم چون زبان شعر یا داستان که فارغ از جنبه های شناختی تلقی می گردند و بیش تر بیان کننده و نشان دهنده احساسات فردی و یا شکل خاصی از سلوک و رفتار فردی و جمعی آدمیان اند، در این صورت نیز تعارض یا تأیید بیوجه می شود زیرا اگر هدف علم را بیان واقع بدانیم و گزاره های علمی را بیان کننده واقع برشماریم و از سوی

دیگر، تجربه های دینی و شهودی را حاکی از واقع ندانیم و آنها را هم چون شعر، صرفاً بازگوکننده ی احساسات قلبی و ذوقی بدانیم، موضوعی برای تعارض یا تأیید باقی نمی ماند. بنابراین، تأیید یا تعارض در جایی امکان پذیر است که برای تمامی ابزارهای معرفتی، اعم از عقلی و شهودی، بهره ای از واقع نمایی را بپذیریم. در این صورت، آنچه ابزار عقلی به عنوان واقع تعیین می کند و آنچه ابزار شهودی در قالب گفتار و یا رفتار از واقعیت بیان می دارد، اگر در موضوع واحدی باشند، ممکن است یکدیگر را تأیید یا تکذیب کنند. ۲.۷. قلمرو معارف: از پیش فرض های دیگری که تعارض یا عدم تعارض را موجه می سازد، قلمرو هر یک از معارف است. همان گونه که پیش از این هم اشاره شد، قلمرو علم تجربی، که هم از حس و هم از عقل مدد می گیرد، عالم طبیعت است و فراتر از آن (عالم معقولات ناب) در حیطه شناخت علم تجربی قرار نمی گیرد. اما قلمرو عقل برهانی، متعلق به عالم معقولات است. این عالم که بخشی از واقع خارج است، هیچ گاه به چنته عقل تجربی در نمی آید. توان عقل تجربی، تخته بند حس و عوالم طبیعی است، اما عالم معقولات که از هر گونه حس و مادّیتی مجرّد است، ابزار عقلی می طلبد تا هم سنخ با آن باشد بنابراین، شناخت به دست آمده از عقل برهانی، بالاتر و فراتر از شناخت عقل تجربی است. اما شناخت قلبی هم که به صورت گفتار و رفتار جلوه گر می شود، شناخت عینی و حقیقی عالم واقع است که سطحی فراتر از شناخت حسی و عقلی دارد. آنچه نقل عهده دار بیان آن می شود (شناخت شهودی)، به دو قسم قابل تقسیم است: یکی نقلی که بیان کننده احکام تکلیفی است، و دیگر نقلی که توصیف کننده عالم خارج است. احکام تکلیفی، جنبه انشایی دارند، نه اخباری بنابراین تعارضی از این جهت با عقل تجربی و یا برهانی ندارند زیرا عقل تجربی، اخبار از واقع می کند. اما آنچه می ماند، نقل توصیفی است که گزاره های آن، نقش حکایتی و وصفی از عالم خارج دارند. از آنجا که سطح عالم خارج متفاوت است، در بخشی از سطوح آن که حوزه مشترک ابزارهای معرفتی عقلی و شهودی است، فرض تعارض یا تأیید قابل طرح است، اما در بخش دیگری که از ساحت عقل تجربی و برهانی خارج است، این فرض متصور نیست برای مثال، برخی گزارش ها که در متون نقلی آمده و از جزئیات عالم برزخ و قیامت حکایت می کنند، از دسترس عقل تجربی و برهانی خارج است. با آنکه اصل برزخ و قیامت با برهان قابل اثبات است، ویژگی ها و جزئیات آن در دسترس عقل نیست. در این صورت هم، تعارض یا تأیید بیوجه است بنابراین در صورتی فرض تعارض بین گزاره های نقلی و عقلی محتمل است که سطح مشترکی از حوزه معرفتی را به خود اختصاص دهند. البته مدلول برخی از این گزاره ها با یکدیگر تعارض می یابند. در اینجا است که باید تأملی اساسی صورت گیرد. باید توجه داشت که از اساس بین عالم واقع و آنچه گزاره های دینی از عالم واقع توصیف می کنند، در مقام ثبوت و تحقق اختلافی نیست زیرا خالق و مبدع هر دو یکی است هم متن واقع عینی و هم آنچه به عنوان ابزارهای عقلی و شهودی شناخته می شود، از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته اند پس، نه تنها نباید اختلافی در آن باشد، بلکه باید همه در تأیید یکدیگر باشند زیرا وحی [معرفت قلبی] به عنوان نوعی عالی از معرفت، هیچ گاه مخالف دانش عقلی و ادراک حسی نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۰). بنابراین، در مقام ثبوت نباید به دنبال تعارض گشت. اما در بررسی ادله نقلی و عقلی، گاهی به مضامینی برمی خوریم که تعارض ناماست. برای رفع چنین تعارضی چه باید کرد؟ در اینجا چندوجه قابل تصور است: اگر یکی از دو دلیل نقلی یا عقلی متعارض، قطعی و یقینی، و دیگری ظنی و احتمالی بود، دلیل قطعی بر دلیل ظنی مقدم می گردد. محصولات علم تجربی، از آنجا که هیچ گاه یقین آور نبوده، همگی درصدی از احتمال خطا را در بردارند، اگر با مدلول دلیل نقلی خاصی که از جهات سندی و دلالتی قطعی بود معارض شدند، به حکم عقل، مدلول دلیل نقلی مقدم می شود و آنچه از علم تجربی به دست آمده، باید کنار نهاده شود. اگر هر دو دلیل افاده ظن کردند، نه یقین، می توان آنچه از علم تجربی به دست می آید را در حدّ ظنی به دین هم نسبت داد و حتی ظاهر دلیل نقلی را به آن تأویل برد. در اینجا «سه مطلب به هم پیوسته وجود دارد: اول، درجه استظهار از یقین یا ظن یا احتمال مرجوح و غیره دوم، استناد به دین اگر استظهار آن [مطلب علمی] به نحو قطع بود، استناد آن محتوا به دین به طور قطع خواهد بود و اگر استظهار در حدّ مظنه بود، استناد آن محتوا به دین به نحو ظن است، نه

قطع و هم چنین درباره احتمال مرجوح و در این جهت، هراس از تحول و استناد گوناگون به دین نیست، همان طوری که در مسائل تشریح و ارزشی، استفاده های گوناگون بر اساس استظهارات متفاوت در درجات مختلف مظنه و مانند آن، آسیبی به قداست دین وارد نمی کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳). سرانجام آنکه «اگر... دایره علوم دینی، وسعتی فراتر از علوم مربوط به اصول و یا فروع دین داشته باشد و گزاره های دینی نسبت به حوزه های مختلف علمی بی نظر نبوده، بلکه اصول و مبادی ای از علوم مختلف را نیز القا کرده باشند و علاوه بر آن، اگر دریافت های عقلی به عنوان یک جهت شرعی در حوزه دریافت های دینی قرار داشته باشد، در این صورت، حکم به تقدس تمامی علمی داده خواهد شد که خطوط کلی آنها را اسلام مطرح نموده و بر اساس شناخت صحیح عقلانی و تجربی و هماهنگ با اصول تاسیس دینی شکل گرفته باشند» (همان، ص ۳۵۶). بنابراین، دانش مدیریت اسلامی، دانشی است که از حیث منابع و ابزار معرفتی، از وسعت بیش تری نسبت به علم مدیریت برخوردار است و در نتیجه، یافته های چنین دانشی، بسیار گسترده تر و متنوع تر از یافته های علم تجربی مدیریت می شود. شعاع چنین یافته هایی از حوزه حس و خیال فراتر رفته و با الهام از معارف شهودی و قلبی به حقایق عینی و ابدی راه می یابد. دانشی که افزون بر استفاده از عناصر فیزیکی و حسی در تبیین پدیده های مادی، از مفاهیم متافیزیکی نیز در تبیین پدیده های حتی مادی - اما در افقی برتر - مدد می جوید، به مراتب توان پیش بینی و هدایت را در رساندن سازمان به اهداف خود دارد. ۸. نتیجه در این تحقیق، به بررسی یکی از پیش فرض های مهم (معرفت شناسی) در مدیریت اسلامی پرداخته شد. برای ورود به چنین بحثی، لازم بود آشنایی مختصری از علم تجربی به معنای اعم آن، که شامل علم تجربی طبیعی و انسانی است، صورت گیرد و لوازم معرفت شناسی چنین علمی، تا حدودی آشکار گردد. این امر بخشی از مقاله را به خود اختصاص داد و روشن شد که علوم تجربی از ریشه های خاص معرفتی نشأت یافته است. در ادامه، به بیان تعریف علم مدیریت و جایگاه آن در ساختار معرفت شناسی علم تجربی توجه گردید و سه منظر معرفت شناسانه مدرنیته، نمادی - تفسیری و پست مدرنیته که در علم مدیریت مطرح است، همراه با تفاوت های آن توضیح داده شد. سپس به بیان معرفت شناسی دینی پرداخته و در منابع عقلی و نقلی، به جستجو از مؤلفه های آن همت گماشته شد. در این فرآیند، ابتدا به هستی شناسی «معرفت» اشاره و مشخص شد که از منظر معرفت شناسی دینی، معرفت، امری مجرد و دارای مراتب است که از معرفت حسی آغاز و تا معرفت عقلی محض گسترش می یابد و حوزه ی مدیریت اسلامی از این معرفت حصولی بهره مند است. به معرفت شهودی هم در کنار دیگر ابزارهای معرفتی و بلکه برتر از آن اشاره، و تأثیر آن در مدیریت اسلامی بازگو شد. هم چنین به واقع نمایی معرفت از منظر معرفت شناسی دینی اشاره شد و این ادعا که معرفت نقش حکایتی از عالم واقع دارد، حد فاصل بین معرفت شناسی دینی و معرفت شناسی مبتنی بر نسبی گرایی معرفی گردید. نیز به این نتیجه رسیدیم که «مدیریت»، دانشی است ناظر به پدیده هایی که فرد ما به ازایی در خارج ندارد، اما از مصادیقی انتزاع می گردد. فعالیت های انسانی در خصوص یکدیگر و نیز در خصوص منابع فیزیکی، مصادیقی را به وجود می آورند که برخی مفاهیم مدیریتی از آن قابل انتزاع است و آنچه در تولید چنین فعالیت ها و در نتیجه، چنین مفاهیمی نقش دارد، نیازهای فردی و اجتماعی انسان است و با توجه به تحول پذیر بودن نیازها، این فعالیت ها و مفاهیم نیز تحول می یابند. معیار صدق و کذب گزاره های معرفتی که یکی از موضوع های مطرح در بحث معرفت شناسی است، از منظر معرفت شناسی دینی بیان گردید و مشخص شد که در معرفت های حصولی، آنچه معیار صدق و یا کذب چنین معارفی قرار می گیرد، قضایای بدیهی است که در نهایت، به امتناع اجتماع نقیضین ختم می گردد البته در معرفت شهودی، تنها معیار برای احراز صدق آن، شهود شخص معصوم است. با توجه به متعدد بودن ابزارهای معرفتی و ادعای واقع نمایی آن در مدیریت، امکان تعارض معارفی که از چنین ابزارهایی به دست می آید با یکدیگر وجود دارد که راه حل هایی برای حل آن تعارض پیشنهاد گردید. نتیجه آن که، دانش مدیریت اسلامی، همانند هر دانش دیگری، از دالان های معرفتی خاصی عبور کرده است. شناسایی این دالان ها، محقق را با جایگاه مدیریت اسلامی در بین دیگر دانش های بشری آشنا می سازد و آبخورهای معرفتی ای را که سبب تولید چنین

دانشی می‌گردند، معرفی می‌نماید. منابعین تیمیه. (۱۹۶۱). السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعیة، مصر، دار الکتب العربی، ۱۹۶۱. ابن خلدون، (۱۳۶۹). مقدمه، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۹. ابن سینا، (۱۴۰۵). شفا، ج ۱، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ هـ. اسکات، (۱۳۷۴). سازمان‌ها: سیستم عقلانی، طبیعی و باز. ترجمه دکتر حسن میرزائی اهری زنجانی، فلورا سلطانی تهرانی. ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱. البغدادی، ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری. الاحکام السلطانیة و الولایات الیدیة. قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا. الوانی، سید مهدی، (۱۳۷۷). مدیریت عمومی. چ ۱، تهران، نشر نی. باربور، ایان، (۱۳۶۲). علم و دین. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی. بشارت، علیرضا، (۱۳۵۴). سیر اندیشه اداری و مبانی علم اداره. تهران، دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی. پوپر، کارل ریموند، (۱۳۷۴). منطق علوم اجتماعی. نقل و ترجمه عبدالکریم سروش، درس‌های فلسفه علم الاجتماع، تهران، نشر نی. توکل، محمد، (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی علم. تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی نص. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۴). تبیین براهین اثبات وجود خدا. چ ۱، قم، مرکز نشر اسراء. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۵). ریح مختوم. بخش چهارم از جلد اول، قم، مرکز نشر اسراء. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷). شریعت در آینه معرفت، چ ۱. قم، مرکز نشر اسراء. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۰). شناخت شناسی در قرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه. رجب زاده، احمد، (۱۳۶۸). بررسی و مقایسه مبحث اعتبارات نزد علامه طباطبایی و نظرات ديلتای در مسئله معنی در علوم انسانی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس. رحمن سرشت، حسین، (۱۳۷۷). تئوری‌های سازمان و مدیریت، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فنی و هنر. منبع: اولین دوره آموزشی پژوهشی مدیریت اسلامی؛ دانشگاه امام صادق؛ مرداد ماه ۱۳۸۷ تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات مدیریت

www.SYSTEM.parsiblog.com

ویژگی‌های عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام

مؤلف: علی اصغر صرفه جو چکیده: مدیریت به صورت کلی از دشوارترین و در عین حال از ظریف‌ترین کارهای انسانی است که برای خود ویژگی‌هایی دارد. چه بسا فقدان یکی از این خصوصیات، مایه رکود کار و نابسامانی اوضاع قلمرو مدیریت می‌شود. افراد ناوارد، مدیریت را کاری ساده تلقی می‌کنند و تصور می‌کنند تنها داشتن مدرک مدیریت برای مصدر کار شدن کافی است و در چشم انداز این گروه، مدیران لایق بر سر هر کوی و برزن، به فراوانی پیدا می‌شوند. در صورتی که از نظر کارشناسان مسائل مدیریت، واقعیت به گونه‌ای دیگر است. مدیر شایسته و کارساز کمتر از آن است که تصور می‌شود و راز آن این است که بخشی از ویژگی‌های مدیریت، موهبتی است که باید آفرینش در نهاد انسان به ودیعت بگذارد و هرگز با آموزش و دوره دیدن و درس خواندن، قابل تحصیل نیست. ما در مجموعه یادداشت‌هایی درباره شرایط عمومی مدیریت سخن می‌گوییم و از شرایط مدیریت‌های صنفی چون مدیریت بیمارستان، مدیریت ارتش، سخن به میان نمی‌آوریم و تا آنجا که امکان دارد به گزیده‌گویی می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که در این نوشتار بخشی از شرایط لازم را متذکر شده‌ایم. کلمات کلیدی: ویژگی‌های عمومی مدیریت از دیدگاه اسلامایمان به ارزش کارکشش درونی و علاقه باطنی به هر کاری که انسان تصدی آن را به عهده می‌گیرد، از عوامل بزرگ موفقیت انسان است، زیرا عشق و علاقه به کار مانع می‌شود که غبار خستگی بر روان انسان بنشیند. نه تنها احساس خستگی نمی‌کند، بلکه دوری از کار در او ایجاد خستگی می‌کند. عشق و علاقه به کار، روح ابتکار و نوآوری را در انسان زنده می‌کند و در پرتو کشش درونی، مشکلات را بر طرف می‌کند. در حالی که کار از روی بی میلی و بی رغبتی، نه تنها پیش نمی‌رود، بلکه در جا می‌زند. در انتخاب مدیر باید ایمان او را به ارزش کار به دست آورد و از طریق ذوق آزمایی و استعداد سنجی وجود این ویژگی را در او کشف کرد و از زمانهای دیرینه گفته‌اند در هر سری شوری است، خوشبخت کسی که ذوقش را

دریابد. پیامبران، مدیران عمومی جامعه بوده و از طریق هدایت مردم، کار خود را آغاز کرده اند و در سخت ترین شرایط، موفقیت هایی به دست می آوردند و یکی از علل موفقیت آنان، هر چند در قلمرو محدود، ایمان آنان به ارزش کار خود بود و قرآن هنگام توصیف پیامبر درباره او چنین می گوید: «پیامبر به آنچه که از سوی خدا بر او نازل شده، ایمان آورده است.» در پایه ایمان او به ارزش کارش کافی است که از اقبال مردم به آیین الهی خرسند و شادمان می شد؛ در حالی که اعتراض و روی گردانی مردم، روح او را سخت می فشرد و تالاب مرگ پیش می برد. قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند: «گویی می خواهی خود را از فرط غم و اندوه به خاطر روی گردانی کافران هلاک سازی.» امانت و تعهد هیچ گروهی و صنفی نمی تواند ارزش پاکی نفس و وارستگی روح و روان را انکار کند. علو روح و طبع بلند، از ویژگی های مردان با هدف است که هرگز هدف را فدای تمایلات شخصی خود نمی کنند. در قلمرو مدیریت چه بسا اتفاق می افتد شخص مدیر با مصالح مدیریت، تضاد پیدا می کند. در این شرایط، نفس خودخواه و آزمند مدیر، فکر و اندیشه او را با منافع خویش همسو می سازد، در حالی که مدیر امین و متعهد، کفه طرف مقابل را سنگین تر می کند و به خاطر منش عالی که دارد با خود می گوید: «مدیریت لقمه چربی برای من نیست، بلکه امانتی است از طرف مردم در دست من و خیانت در امانت کار قبیح و زشتی است.» مدیریتی می تواند موفق و درخشان باشد که متصدی آن با روح بلند و نفس پاک وارد میدان عمل شود و چنین ویژگی در افرادی که در خانواده های مذهبی پرورش یافته اند، پیدا می شود بخصوص خانواده هایی که دارای سوابق درخشان بوده و از اصالت برخوردار باشند. امروز برای کنترل کارها، مساله ای به نام نظارت و بازرسی مطرح و تا حدی مفید و سودمند است، ولی باید توجه کرد که گروه نظارت کننده تافته جدا بافته نیستند. آنان نیز از همان تمایلاتی که سرپرست برخوردار است، برخوردار هستند و اگر در این گروه، علو طبع و به تعبیر صحیح تر تربیت دینی و حالت خداترسی نباشد، چه بسا با ارائه چراغ سبزی از طرف مدیر، تمام مسائل حل شود و حساب سازی جای حسابرسی را پر می کند تا آنجا که با صورت سازی خاصی، خائن مدال می گیرد. از این نظر باید دنبال مدیرهای امین و متعهد و متقی و پرهیزگار رفت و ریشه فساد را سوزاند. ولی متاسفانه در نظام مادیگری، بیشتر به تخصص ابراز علاقه می شود، در حالی که تعهد نیز باید به آن ضمیمه شود تا ۲ رکن بزرگ مدیریت، دوشادوش هم کارساز باشند. امیر مومنان هنگام اعزام مالک اشتر به مصر، به او چنین سفارش کرد: «من تو را به پرهیزگاری فرمان می دهم و متذکر می شوم دستور خدا را بر همه چیز مقدم بدار و با یاد خدا خواسته های نامشروع نفس را بشکن و او را از سرکشی بازدار و نفس انسان پیوسته به کارهای بد فرمان می دهد، مگر این که مورد رحم خدا قرار گیرد.» وظیفه دینی و وجدانی انسانی که مقام مدیریت را می پذیرد، این است که قدرت و توانایی روحی را در برابر تمایلات شخصی که با قلمرو مدیریت در تضاد است، بسنجد. اگر خود را انسان با اراده و پا بر جا و نشکن یافت، با توکل به عنایت الهی، این موقعیت سنگین را بپذیرد، در غیر این صورت در این وادی خطرناک گام نگذارد. دانایی و توانایی ۲ ویژگی عمومی است که همه مکاتب مدیریت آن را به عنوان زیر بنا پذیرفته اند. علم و دانش و به اصطلاح تخصص راه را روشن و مشکلات را بر طرف می کند؛ در حالی که توانایی روحی و جسمی به کار صورت می بخشد و به طرح عینیت می دهد. مقصود از دانایی، دانش مربوط به موضوعی است که مدیریت آن را به عهده گرفته و مقصود از توانایی قدرت روحی و جسمی است که ماشین کار را به پیش می راند. همان طوری که قدرت روحی از ارزش بالایی برخوردار است، صحت و تندرستی مدیر نیز دوشادوش آن، در موفقیت مدیریت موثر است و قرآن آن گاه که طالوت را به عنوان فرمانده سپاه معرفی می کند، قوم بنی اسرائیل زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: «او فقیر و ناتوان است، گویی که غنا و ثروت از شرایط مدیریت است. قرآن در پاسخ آنان بر علم و دانش طالوت و قدرت جسمی او تکیه می کند که در میدان جهاد و نبرد کارساز است.» امامت و حکومت نوعی مدیریت جامعه است و امام علی (ع) روی علم و توانایی مدیر و تخصص او تکیه می کند و می فرماید: «سزاوارترین افراد برای اداره کشور، تواناترین و داناترین آنها به احکام خداوند در مسائل مربوط به حکومت است.» در این روایت همین طور که ملاحظه می

کنید بر هر دو ویژگی تکیه شده است: علم و توانایی و مقصود از دومی توانایی روحی و جسمی است و نباید در تفسیر آن به توانایی روحی اکتفا کرد و از قدیم الایام گفته اند: عقل سالم در بدن سالم است. پیامبر اسلام در برخی از سخنان خود روی علم مدیر تکیه می کند و فرمانروایی را نوعی مدیریت تلقی کرده و چنین می گوید: «هر گاه حاکم بزرگ فردی را به عنوان مدیر و کارگزار انتخاب کند، در حالی که می داند در جامعه اسلامی شایسته تر از او و آگاه تر از او به کتاب خدا و سنت رسول هست، او به خدا و رسول او و تمام مسلمانان خیانت ورزیده است.» دادگری میان زیردستان عدالت و دادگری در میان زیر دستان از ویژگی هایی است که می تواند تکمیل کننده امانت و تعهد مدیر باشد. قلمرو مدیریت مجموعه ای است که باید بر آن توازن حکومت کند و هر کسی به حق شایسته خود برسد، در حالی که تبعیض و ظلم مایه از هم پاشیدگی مجموعه است که در نتیجه دود آن به چشم مدیر و صاحبان مدیریت می رود. گاهی گفته می شود مدیر باید به همه به یک نظر بنگرد و در میان آنان مساوات برقرار کند ولی تعبیر بهتر این است که بگوییم مدیر باید عدالت را میان همه برقرار کند، زیرا چه بسا مساوات بر خلاف دادگری باشد، ولی آنجا که هر ۲ گروه امتیاز مشترکی داشته باشند مقتضای عدالت یکسان نگرسی است. درباره عدالت و تاثیر آن در حفظ توازن و انضباط سخن زیاد گفته شده است و ما در این مورد به ترجمه آیه ای و نقل روایتی بسنده می کنیم. قرآن به عدالت بسیار بها می دهد و یادآور می شود که عدالت را به پا دارید و اگر عدالت به ضرر شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما تمام شود، حق را بگویید و به آن گواهی دهید. امیر مومنان به والیان و فرماندهان خود چنین هشدار می داد: «هر کس پس از من سرپرستی جامعه را به عهده بگیرد، او را در روز رستاخیز در کنار صراط نگاه می دارند و فرشتگان، نامه اعمالش را می گشایند. اگر میان مردم با عدالت رفتار کرده است، عدالت او نجات بخش او است و اگر بر خلاف آن رفتار کرده باشد، در آتش دوزخ سرنگون می شود.» احترام به افکار دیگران ارتقای ۲ فکر و ۲ اندیشه بسان پیوستن ۲ سیم مثبت و منفی است که از لابه لای آن برق و روشنی می جهد. مشاوره در مسائل مهم یکی از اصول مهم فن مدیریت است، زیرا در این صورت مدیر از افکار دیگران مدد می گیرد و مسلما افکار به هم فشرده مانند نیروهای مجتمع است که قوه و قدرت آن چند برابر می شود، ولی مهم در مساله مشاورت این است که انتخاب نظر در دست خود مدیر باشد. او پس از مشاوره، افکار و آرا را سبک و سنگین می کند، آن گاه رای قاطع را بر می گزیند. امروز در مجالس مشاوره مساله اقلیت و اکثریت مطرح می شود و رای قاطع از آن دومی است و پیوسته ۵۰ رای بر ۴۹ رای غالب است و به خاطر یک رای اضافی حقوق یک اکثریت نسبی پایمال می شود و شاید در مواردی، چاره ای جز رعایت این اصل نباشد؛ ولی آنجا که مدیر دارای اختیار انتخاب باشد و خود او پس از مشاوره تصمیم بگیرد، چه بسا هر ۲ گروه به حقوق خود برسند. قرآن، هم به اهمیت مشاوره تصریح می کند و هم به انتخاب خود مدیر درباره موضوع نخست می فرماید: «کار مومنان پیوسته شور و مشورت است.» و درباره موضوع دوم می فرماید: «ای رسول گرامی با مومنان به مشورت پرداز و آن گاه که تصمیم گرفتی، با تکیه بر عنایت الهی کار را آغاز کن.» پیامبر گرامی (ص) درباره مشاوره چنین می فرماید: «در موردی که چهره کار برای کسی روشن نیست باید مشورت کرد. هیچکس در موردی مشورت نمی کند مگر این که به خیر و صلاح کار پی می برد.» امیر مومنان (ع) می فرماید: «آن کس که با بزرگان مشورت کند از عقل و خرد آنان بهره می گیرد.» مدیر در راس هرم سازمان قرار دارد و رهبر و پیشرو کارگزاران سازمان است و بر حسب موقعیت اجرایی خود و مسوولیتی که به عهده دارد، مرکز ثقل اندیشه ها، طرحها، پیشنهادهاست و در حقیقت آخرین مرجع برای تجزیه و تحلیل و جمع بندی و اتخاذ تصمیم برای عمل است. از این جهت به لحاظ موقعیت خود به اراده و نیرومندی نیازمند است که پس از بررسی تمام جوانب تصمیم قاطع بگیرد و هر نوع تردید و دو دلی را کنار بگذارد و با اعتماد به عنایت الهی نظر خود را صادر کند و ما در مساله مشاوره به احترام افکار دیگران به این حقیقت اشاره نیز کرده ایم و یادآور شدیم که خدا به پیامبر می فرماید: پس از شور، تصمیم بگیر و بر خدا توکل نما. امیر مومنان در یکی از سخنان خود چنین می فرماید: «سستی ها را با اراده نیرومند از خود دور کنید.» و نیز می فرماید: «هر کسی از سستی پیروی کند حقوق را تبا

می سازد.» تواضع و فروتنی یا مردمی بودن یکی از پشتوانه های کار مدیران ، حمایت های زیردستان است و این پشتوانه در صورتی به دست می آید که مدیر حالت مردمی به خود بگیرد و از تواضع و فروتنی در عین حفظ شخصیت چشم نپوشد و با مهر و محبت سخن بگوید و طرح دهد یا اجرا کند. امام علی بن ابیطالب ع در فرمان خود به یکی از فرمانروایان که مدیریت مصر را به او واگذار کرده بود چنین می نویسد: «ای مالک! مهر و محبت تو به افراد زیردست دلهای آنها را متوجه تو می کند و آنچه موجب چشم روشنی زمامدار می شود ۲ چیز است: یکی برقراری عدالت ، دومی ابراز علاقه به آنهاست.» در جایی دیگر یادآور می شود که مدیر یک جامعه برای رسیدگی به نیاز زیردستان باید وقتی را مقرر سازد و با کمال فروتنی با آنان سخن بگوید و در این مورد چنین می گوید: «برای مراجعان خود وقتی مقرر نما، به نیاز آنها شخصا رسیدگی کن ، مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل بده و در راه به روی هیچکس نبند و به خاطر خداوندی که تو را آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز تا هر کس بدون ترس و لکت سخنان خود را با تو بگوید.» امروز در تمام سازمان های دولتی و ملی ، صندوق شکایات و پیشنهادها نصب شده و انتظار می رود مراجعان و کارکنان مشکلات یا پیشنهادهای خود را بنویسند و در صندوق بیندازند، ولی بهتر این است که مدیر برای کارکنان جلسه خاصی تشکیل دهد و آنچنان امنیت و عطوفت بر مجلس حاکم باشد که افراد بتوانند معایب حوزه مدیریت او را بدون پروا بگویند. حسن سابقه حسن سابقه مدیر در دوران زندگی مایه دلگرمی مسوولانی است که او را به مدیریت برگزیده اند و مقصود از حسن سابقه مخصوص صداقت و امانت او نیست ، بلکه علاوه بر این دو وصف ، در کاری که به او محول شده است ، خوشنام و موفق باشد. امیرمومنان به بخشی از این حسن سابقه که همان امانت و صداقت و درستی و پاکی است در فرمان خود چنین اشاره می کند: «بدترین وزیران تو کسانی هستند که پیش از تو وزیر تبهکاران بوده اند، یعنی آنان که شریک گناه پیشینیان بوده اند. از این جهت شایسته نیست چنین افرادی رازدار تو باشند، در حالی که تو می توانی برای خود جانشین خوبی بیابی ولی بار گناهان آنان را به دوش نمی کشند.» حسن سابقه از صدر اسلام تاکنون مقیاس گزینش مدیران سیاسی و اجتماعی بوده و امیرمومنان علی ع در انتقاد از مدعیان خلافت خاندان اموی چنین می گوید: «تو ای معاویه ، چگونه می توانی حکمران مردم و فرماندار امت اسلامی باشی ، در حالی که نه از سابقه خوبی برخورداری و نه نشانه بزرگواری در تو هست؟» منبع: سایت جام جم آن لاین

عدالت به مثابه رویکرد در فهم احکام

حجت الاسلام و المسلمین علی دوست

عدالت به مثابه یک سند، قاعده، رویکرد در کشف حکم و گفتمان عام در اجرای احکام مکشوف: عدالت یکی از کهن ترین مفاهیمی است که بشر با آن آشنا است و در نصوص دینی به عنوان یکی از مقاصد میانی انبیاء از آن یاد شده است. این مفهوم، مفهومی پیشین دینی است، لکن نباید فارغ از نگاه به جهان، انسان و سرانجام وی به تفسیر آن پرداخت. چنان که در تطبیق آن بر مصادیق و یافتن عینیت های آن، وقتی در یک نظام، دیده می شود، باید عناصر مؤثر بر آن را - که در آن نظام حضور دارند - ملاحظه نمود (مطالعه هرمی و حلقوی عدالت). در بخش نظر و اندیشه با مفهوم عدالت برخوردی بایسته نشده است ؛ از این رو لازم است کارایی های آن در کشف حکم، بازخوانی شود تا اجرای عدالت بر بنیان آن صورت پذیرد. عدالت در فقه به مثابه یک سند، قاعده، روی کرد، حضور می یابد و به مثابه یک گفتمان عام در اجرای احکام مکشوف باید تحقق یابد. عدالت، یکی از کهن ترین مفاهیمی است که بشر با آن آشنا است. قرآن کریم عدالت را یکی از مقاصد میانی بعث رسل، انزال کتب و تشریح شرایع، قلمداد کرده و به اجرای آن فرمان داده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید: ۲۵) «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ

لِلتَّقْوَى» (سوره مائده: ۸) عموم فلاسفه و متفکران از قبیل افلاطون و ارسطو نیز به تبیین مفهوم عدالت و بیان ضرورت اجرای آن پرداخته‌اند. لکن فصل الخطاب همه تعریف‌ها از عدالت، بیان امیر عدالت و حکمت و بیان، امیر مؤمنان علیه‌السلام است که در وصف عدالت می‌فرمایند: س «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» البته آنچه در این گفتار کوتاه مطمح نظر است تبیین مفهوم عدالت و بیان ضرورت اجرای آن نیست. امور ذیل، مسائل مورد نظر در این گفتار است: ۱. لزوم تفسیر عدالت و توجه به عینیت‌های آن، با مطالعه عناصر دخیل هرمی و حلقوی عدالت را اندیشمندان عدلیه و امامیه مفهومی پیشین دینی می‌دانند نه پسین دینی. از این رو است که گفته شده: «خداوند جز به عدالت امر نمی‌کند» نه این که «عدالت چیزی نیست جز آنچه شارع به آن فرمان می‌دهد». لکن پیشین دینی بودن عدالت بدان معنا نیست که تفسیر این مفهوم از تفسیری که مفسّر از هستی، انسان و سرانجام وی می‌نماید، فارغ باشد، مفاهیمی چون عدالت، مصلحت یا ظلم و مفسده، مفاهیمی ارزشی یا ضد ارزشی هستند که تابع دیدگاه مزبوراند. تفسیر عدالت و تعیین عینیت‌ها و مصادیق آن همچنین تابع نظامی از قرارها است که عدالت جزئی از آن است. به عنوان مثال، در این که «نابرابری ارث و دیه زن و مرد در شریعت عادلانه است یا غیر آن» باید در یک نظام طولی و هرمی مطالعه شود و این که اسلام، عفت و عصمت را اصلی غیر قابل معامله برای زن می‌داند، بر این اساس در خانه ماندن او را بر حضور بی قاعده و رهای وی در اجتماع ترجیح می‌دهد. این بنیان باعث می‌شود تا نه تنها مسئولیت نفقه از دوش وی برداشته شود، بلکه مخارج وی را هم شوهر عهده دار گردد. نداشتن تعهدات اقتصادی زن موجب می‌شود تا ارث و دیه او، کمتر از ارث و دیه مرد باشد. مطالعه طولی و هرمی احکام هم - گاه - کافی نیست بلکه لازم است چند حکم مترابط و متناظر در کنار هم (حلقوی) مطالعه شود تا عادلانه بودن آن معلوم گردد. بنابراین مطالعه عدالت با توجه به جهان بینی و ایدئولوژی مقبول در نظامی هرمی و حلقوی یک ضرورت است. ۲. ارزیابی مواجهه نظری و علمی با عدالت بعد از انقلاب اسلامی سوگ‌مندانه باید پذیرفت که عموم اندیشمندان حوزه و غیر ایشان با مقولاتی بنیادین چون مصلحت و عدالت، برخوردی نهادینه، تعریف شده، با آغاز و انجامی معین نداشته و رفتاری به اصطلاح «کز دار و مریز» با آن‌ها کرده‌اند. برخورد مزبور باعث شده تا مسئولان اجرایی کشور نیز نتوانند در این پیوند، برخوردی روشمند داشته باشند. بر این بنیاد، لازم است متکفلان استنباط و احکام، به کارکردهای عدالت در فقه به عنوان سند، قاعده و روی کرد در کشف حکم توجه نمایند تا مسئولان اجرای احکام مکشوف، بتوانند بر اساس آن حرکت کنند و در این صورت است که عدالت به عنوان یک گفتمان مطرح می‌شود، فهم می‌گردد و عینیت می‌یابد. ۳. کارکردهای عدالت در کشف احکام در استنباط اول و استنباط دوم و اجرای احکام مکشوف در فقهت عالمان امامیه «عدالت» در کنار اسناد چهار گانه معروف یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل، به عنوان سند پنجم کارایی استقلالی ندارد، لکن سلب این کارایی از مفهوم عدالت، نباید باعث نادیده گرفتن تأثیر شگرف آن در کشف حکم گردد. چرا که عدالت در قالب‌های ذیل در این باره حضور می‌یابد: الف) عدالت به مثابه سند در استنباط دوم در بیان سابق هر چند تأکید بر این بود که عدالت کارایی استقلالی و سندی ندارد؛ لکن این تأکید در وقتی صحیح است که گفتگو از استنباط اول - که فارغ از تراحم مصالح و مفاسد صورت می‌پذیرد - در میان باشد. لکن وقتی گفتگو از استنباط دوم است، عدالت کارایی استقلالی می‌یابد. منظور این کمین از استنباط دوم، استنباط فقیه در وقت تراحم مصالح و مفاسد است. در اینجا است که فقیه می‌تواند از «موافقت با عدالت» به عنوان سنجه تقدیم و ترجیح بهره برد و آن را سند در تقدیم یک الزام بر الزام دیگر قرار دهد. این کار در فقه سیاست و اداره اجتماع به گونه چشم‌گیر به کار می‌آید. ب) عدالت به مثابه یک قاعده در فقهمراجعه به نصوص و متون دینی ثابت می‌نماید که بسیاری از احکام در استنباط اول چون رفتار متولیان قضا و کارگزاران نظام با مردم از قانون «عدل و انصاف» سرچشمه می‌گیرد، هر چند این قاعده به نوبه خود مستند به نصوص ملفوظ یا درک عقل است. به تعبیر دیگر: با این که عدالت کارایی استقلالی در استنباط اول در فقه ندارد، لکن مفاد برخی نصوص و درک عقل عموماً در قالب مصلحت یا عدالت تجسم می‌یابد و در این صورت است که عدالت به مثابه یک قاعده در کشف حکم به کار می‌آید. ج) عدالت به مثابه رویکرد در

فهم ادله و استنباط حکمعدالت، گاه به صورت یک روی کرد، در می‌آید و فقیه در سرتاسر فقه اسناد شرعی را با آن روی کرد فهم می‌کند و به استنباط حکم می‌پردازد. در این صورت است که بسیاری از اسناد به گونه‌ای خاص فهم می‌شود، برخی ادله خاص، عام فهمیده می‌شود و - بالعکس - ادله عام، خاص فهم می‌گردد. بدون اینکه مستنبط حکم، از ضوابط شناخته شده اجتهاد خارج گردد. در اینجا است که عدالت کارایی ابزاری (ابزاری در تفسیر اسناد و احکام) می‌یابد. به عنوان مثال وقتی شخصی از مدعیان فقاقت از حدیث نبوی «الخراج بالضمنان ۲»، برداشت کرده بود که هر کس ضامن کالایی است هر چند این کالا به غضب و سرقت، در اختیار او قرار گرفته است، منافع کالا از آن او است، امام صادق علیه‌السلام با استناد به ظالمانه بودن چنین به اصطلاح داوری آن را رد کرده فرمودند: «فی مثل هذا القضاء و شِبْهَهُ تَحْبِئُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بِرِكَاتِهَا»^۳. مثال دیگر عدالت را می‌توان در بسط منطقی اختیارات حاکم صالح دولت اسلامی و محدود کردن قانون «المنفعة الدائمة تابعة لمطلق الملك» و قانون «تسلط الناس علی مالهم و ما لهم» و قوانین زیاد دیگر دانست. آنچه مهم است این است که رویکرد فقیه در فهم ادله و استنباط احکام، رویکرد گرایش به عدالت باشد، ضمن این که از ضوابط و هنجارهای شناخته شده اجتهاد خارج نگردد. بدون تردید مقام منبع رهبری و مراجع مستقر در حوزه می‌توانند پرداختن به فرایند فوق را از برنامه حوزویان قرار دهند. عدالت به مثابه گفتمان عام در اجرای احکام مکشوفبهره بردن از عدالت به مثابه یک سند، قاعده و روی کرد در فرایند کشف احکام تنها بخشی از کار لازمی است که باید، لحاظ گردد و بسط منطقی یابد. ضرورت دیگری که باید به منضم ظهور رسد حاکم ساختن گفتمان عدالت در اجرای احکام مکشوف است که باید همگان، به ویژه کارگزاران نظام با التزام به قانون و اجرای دقیق آن، آن را مطمح نظر خویش قرار دهند. در اینجا است که سخن برخی از اندیشمندان مسلمان رخ می‌نماید که می‌گویند: عدالت چیزی جز التزام به قانون و اجرای آن نیست. طرفه این که قانون مولود عدالت است، با این همه، اجرای قانون نیز خود عین عدل است! پی‌نوشت: ۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدعلی نقی فیض الإسلام، بی تا، بی جا، کلمات قصار، شماره ۴۲۹، ص ۱۲۹۰.۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۱ق، ج ۱۳، ابواب خیار، باب ۷، ص ۳۰۲، حدیث ۷.۳. تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق از علی‌اکبر غفاری، چاپ اول، مکتبه صدوق، تهران، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص

<http://farsi.khamenei.ir/others-article?id=۱۲۵۴۵>

جایگاه غم و شادی از دیدگاه ۴ کتاب آسمانی

جایگاه غم و شادی در کتب آسمانیتدوین: مهدی یاراحمدی خراسانیکسی که به سیمای غم نگاه نکرده، سیمای شادمانی را هرگز نمی‌بیند. Gibran, Khalil: FOR HE who has not looked on Sorrow will never see Joy

شادی امری غریزی و طبیعی است و مسلم است که تمام ادیان در این رابطه به نکاتی اشاره کرده باشند. کتاب آسمانی ما قرآن در بعضی از آیاتش به این موضوع اشاره دارد حتی سخنان اهل بیت نیز تفسیری از قرآن است. به هر حال در کتب آسمانی دیگر نیز به این موضوع اشاره شده است از جمله: ۱- زبور: در کتاب زبور حضرت داود علیه السلام می‌خوانیم غم‌های شدید بسیار می‌باشد اما هر که به خداوند توکل دارد، رحمت او را احاطه خواهد کرد، ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست دلان ترنم کنید، جان منتظر خداوند می‌باشد او اعانت و سپر ماست زیرا که دل ما در او شادی می‌کند و در نام قدس او توکل داریم، ای خداوند رحمت تو بر ما باد. ۲- انجیل: در انجیل می‌خوانیم: ای برادران مسیحی من شما را خیلی دوست دارم و دلم برای شما تنگ شده چون شادی من و پاداش زحمات من هستید، عزیزان به خدا وفادار بمانید و همیشه در راه خداوند شاد باشید. ۳- اوستا: در اوستا می‌خوانیم «ای فردا» مرا از بهترین کردارها و گفتارها بیاگاهان و مرا با توانایی خود از آن ستایش که باغ بندگان است آگاه ساز تا زندگی به خواست شما شاد و خرم و تازه گردد. مولوی می‌گوید: راه لذت از درون دان نه از برون *** ابهلی دان جستن از

قصر و حصون آن یکی در کنج مسجد، مست و شاد *** و آن دگر در باغ، ترش و بی مراد ۴-قرآن: در قرآن در آیاتی پراکنده عوامل متعددی که موجب شادی و دوری از غم است بیان شده است از جمله ای عوامل را باعث شادمانی انسانها و رهایی از غم می داند: ۱- ایمان: مهمترین عامل شادی ایمان به خداست «الا بذكر الله تطمئن القلوب»: ترجمه: تنها با یاد خدا قلبها آرامش پیدا می کند (سوره رعد آیه ۲۸). ۲- رضایت: «قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون» ترجمه: ای رسول به خلق بگو شما باید منحصرأً بفضل و رحمت خدا شادمان شوید که آنها بهتر و مفید تر از ثروتی است که بر خود اندوخته اید. انسانها با راضی بودن به مشیت الهی می توانند عمیق ترین شادیها را ایجاد کنند (سوره یونس آیه ۵۸). ۳- کمک به مسکین (انفاق): « ويطعمون الطعام على حبه مسكياً و يتيماً و اسيراً» انما نطعمكم لوجه الله لانريد منكم جزاء و لاشكورا؛ انا نخاف من ربنا يوما عبوساً قمطيراً» ترجمه: و طعام را با آن که دوستش دارند، به مستمند و یتیم و اسیر دهند* (و در دل گویند): ما فقط برای رضای خدا شما را اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم* ما از پروردگار خود از روزی که سخت غمبار است هراسانیم (سوره انسان، آیه ۱۰، ۹، ۸، ۴- شادی های بیجا و آثار شوم آن (غم): «و إذا اذقنا الناس رحمۃ فرحوا بها إن تصبهم سینه بما قدمت ایدیمم إذا هم یقنطون» ترجمه: و مردم بر آنند که هر گاه ما به لطف خود رحمتی به آنها چشاندیم شاد شده و اگر رنج و بلائی از کرده خودشان ببینند در آن حال از خداوند نومید می شوند (سوره روم، آیه ۳۶). یعنی اگر ما امور را واگذار به خداوند کنیم در درونمان شاد خواهیم بود و عوامل دیگر...

مدیریت امام حسین (ع)

گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی Ashura Movement and its Aspects من حسین (ع) را دوست دارم. I Love I mam Hossein AS

امام حسین (ع) شخصیتی است که در دوران خود با یک بحران شدیدی چون بحران انحرافات اعتقادی و عملی مواجه بود. آن حضرت برای حل این معضلات راه هایی چون گفت و گو و تذکر را بکار گرفت و آخرین راهکاری را که ایشان به عنوان یک وظیفه مورد توجه قرار داد فدا کردن جان خویش در راه رسیدن به حق و حقیقت بود. این مدیریت یک مدیریت استثنایی است. بسیاری از افراد تا آنجا می توانند در مدیریت موفق باشند که به خودشان آسیب نرسد اما امام حسین (ع) وقتی می خواهد اسلام را احیا کند، در این مسیر تمام هستی خود را فدا می کند. این نکته ای است که معمولاً در مدیریت مادی نمونه و مشابهی ندارد. مدیریت جامعی که با گفت و گو، صحبت و نصیحت آغاز می شود مدیریتی استثنایی و فوق العاده است به طوری که می بینیم حضرت بارها یزیدیان را مورد خطاب قرار دادند و می خواستند آنها را به نحوی به دامن اسلام باز گردانند. به طور مثال امام حسین (ع) حر بن یزید را که در جبهه مخالف بود مورد خطاب قرار می دهد یعنی آن حضرت از هر فرصتی استفاده می کند تا افراد را از گمراهی به سوی نور و سعادت راهنمایی کند؛ این شاهکار امام حسین (ع) در واقعه کربلا است. اما تنها به این نصیحت و پند و اندرز اکتفا نکردند و در این مسیر آنقدر به پیش رفتند تا با نثار خون خود و انفجاری از نور، آگاهی و بیداری را در همیشه تاریخ ایجاد کند و بر دل ظلمت ها و تاریکی ها بتازد. نکته دیگری که در مدیریت امام حسین (ع) می تواند قابل توجه باشد. این است که آن حضرت در این حادثه هم عبادت و طاعت را به میدان می آورند هم عرفان و اخلاق را به نمایش می گذارند، هم شجاعت و ایثار را عرضه می کنند و هم در همه ابعاد مردانگی و مروت را رعایت می کنند که این همه اضداد در کنار هم در هیچ حماسه تاریخی دیده نشده است. ما می بینیم وقتی شب تاسوعا حضرت خطاب به دشمنان می فرمایند یک شب نبرد را به تأخیر بیندازند تا به نماز، دعا و استغفار بپردازند نشان می دهد که مبارزه آن حضرت در مسیر عبودیت و بندگی خداست. اگر این عبودیت نبود مبارزه آن حضرت در نزد خدا و بندگان شایسته او ارزش و اعتباری نداشت. همچنین با این بیان نماز آن حضرت در ظهر عاشورا

تفسیر می‌شود. آن حضرت نمازی را اقامه می‌کنند که از یک سو در اول وقت است و از سوی دیگر در میان میدان و آشکاراست و از جانب دیگر به جماعت است؛ این همه نشان دهنده آن است که هدف متعالی امام حسین (ع) در این قیام چیزی جز اثبات عبودیت و بندگی پروردگار نیست. لیکن مدیریت کلان و جهانی، مدیریتی است که بتواند به همه ابعاد توجه کند و انسان، یک بعدی در این عرصه پیش نرود و بتواند تمام زوایا را با همان دقتی که امام حسین (ع) در کار خود مراعات می‌کردند، رعایت کند. امروزه گروهی در عرصه مدیریتی از شجاعت بسیاری برخوردارند اما عاطفه ندارند و بسیاری هم هستند که اهل محبت هستند اما صلابت لازم را ندارند و برخی نیز هیچ یک از این ویژگی‌ها را ندارند و افرادی خنثی و بی‌اثر هستند اما امام حسین (ع) تمام این ویژگی‌های مثبت را در خود جمع کرده و یک نمایشگاه تمام عیار از شخصیت انسان کامل را عرضه کرده است. بزرگترین درسی که حادثه کربلا به ما می‌آموزد ایمان به غیب است. امام حسین (ع) در همه مراحل حرکت از مدینه به مکه و از مکه تا کربلا همواره توجه به مبدأ و معاد دارند. اعتقاد راسخ به اینکه خداوند مالک مطلق است و اعتقاد و باور جدی به اینکه معاد حقیقت دارد و ما روزی در پیشگاه خداوند حاضر خواهیم شد. با این اعتقاد عمیق و همه‌جانبه است که امام حسین (ع) حرکت خود را آغاز می‌کند و انقلابی عظیم می‌آفریند. به همین دلیل هر انقلابی اگر در دنیا بخواهد به این شکوه و عظمت برسد باید رهبران آن به مبدأ و معاد ایمان و اعتقاد داشته باشند. امام خمینی (ره) نیز که شاگرد همین مکتب است بارها در سخنرانی‌های خود می‌فرمودند: این خدا بود که انقلاب ما را به پیروزی رساند و دلها را آماده قبول مشکلات و سختی‌ها و مبارزه با دشمن کرد. این ایمان به غیب شاه کلید و رمز همه موفقیت‌هاست کسانی که می‌خواهند در راه امام حسین (ع) گام بگذارند باید این شاه کلید را در دست داشته باشند. چرا که به هر میزان ایمان به غیب در انسان رسوخ پیدا کند پیشرفت‌های آینده تضمین می‌شود. از پیامبر روایت شده است آن چیزی که هر انسان موحد باید بر آن تکیه کند حب خدا و بغض دشمنان خداست. در واقع این حب زمانی در انسان به وجود می‌آید که آن اعتقاد و ایمان به غیب وجود داشته باشد و این باور ایجاد شود که انسان هرچه دارد از سرچشمه هستی نشأت گرفته است. اگر با این باور انسان در این دنیا گام بردارد طبیعی است ارادت، علاقه و شیفتگی نسبت به حضرت حق در او روز به روز بیشتر می‌شود و به هر میزان که انس انسان با خداوند بیشتر شود از شیطان و دشمنان خدا فاصله می‌گیرد. بنابراین اگر ما در دنیای پر آشوب امروز که ناهنجاری‌های فراوان آن، انسان‌ها را آزار می‌دهد، بخواهیم به یک دستگیره محکمی چنگ بزنیم و خود را از این زشتی‌ها نجات دهیم باید در وجودمان نیروی حب و بغض در یک جایگاه واقعی قرار بگیرد و تعدیل شود. این حب و بغض ناشی از ایمان و باورهای درونی انسان است که متأسفانه امروز در قالب‌های مختلف مورد حملات دشمن قرار گرفته است. دشمن امروز نیازی به انحراف مستقیم انسان‌ها ندارد. او تلاش می‌کند با تغییر جایگاه حب و بغض به هدف خود برسد. دشمن، حب ما به قرآن و اهل بیت (ع) را می‌گیرد. به این ترتیب ما تمام سرمایه و هستی خود را از دست می‌دهیم. از این رو در زیارت عاشورا از خداوند می‌خواهیم که ما را در مسیر امام حسین (ع) قرار دهد و ما را از کسانی که در مقابل امام حسین (ع) قرار گرفتند، مبرا سازد. عصاره زیارت عاشورا همان است که در سجده بر زبان جاری می‌کنیم؛ آنجا از خداوند می‌خواهیم ما را در مسیر امام حسین (ع) ثابت قدم نگه دارد چرا که بسیاری بوده‌اند در تاریخ که نسبت به امام زمان خود دچار انحراف شده‌اند. نسل امروز با توجه به این ویژگی که معیارهای جاذبه و دافعه در زندگی چیست باید با ایمان به غیب از انحراف به دور باشند. بنابراین بزرگترین درس قیام امام حسین (ع) ایمان به غیب بود. ایمانی که منشأ ایجاد حب و بغض به خدا در انسان است. اگر انسان به این ویژگی‌ها توجه نکند به اهداف مقدس نمی‌رسد. بسیاری از افراد که دارای این ویژگی‌ها نبودند در طول تاریخ به مرور از مسیر حقیقی سعادت در زندگی خارج شدند و مشکلاتی را برای خود و جامعه ایجاد کردند. حب به اسلام باید همراه بغض به دشمنان اسلام باشد در غیر این صورت نتیجه مطلوب را به همراه ندارد

Ashura Movement and its Aspects This movement enjoys two confronting aspects: one dull, dark and disastrous while the other one bright

and illuminating. In the dark aspect, we observe a world of cruelty towards women and children, forbidding human beings from water. Wiping detained children, women and men, and killing a lot of good people. Our world has witnessed a lot of wars such as the crusades, Europeans in Spain and Sicily, American soldiers killing Vietnamese, the first and the 2nd world wars, etc... but the cruelty executed in Karbala, considering the situation and the relationship between the two parties of war, is the most terrible and disastrous one. The second phase provides us with humanity, good manners and moralities on the Husayn's part. The virtue, scarification, and bravery of Imam and his followers and friends came to be a unique source of moral sense for the Muslim world. Banu-Umayya system came to know about their own great mistake, killing Imam, and tried to make one another guilty of the events. They observed that Husayn's death didn't augur well for their government. Husayn's memorial (tomb) turned out to be a holy place for Muslims. People know that Husayn was killed and his decapitated body was buried there in ۶۸۰, the place is known as Mashhad (al-) Husayn. This sanctuary is visited by many a people from Muslim world every year. Zaynab, Imam's sister addressed Yazid saying

"کو کیدک. واسع سيعک، ناصب جهدک فولله اتحوذ کرنا، ولاتمیت و حینا"

that means: "Do whatever you can, but be sure my brother will never die, he is alive and more active after you killed him" and Imam himself, at the very night of the event, was quoted to say "you are best comrades and you are the best ones in the world. I prefer you even to the prophet's companions in Badr war". The people who presented bravery and courage in Karbala event were Imam Husayn, Abu'lfazl (al-) Abbas, Ali Akbar, Ali Asghar, Habib. B. Mazahir, Zahir, Muslim b. 'Aquil (who was killed in Kufa, by order of 'Ubayd Allah b. Ziyad), and Muslim b. 'Ausaje

"شمع جمع آفرینش"

MUHAMMAD MUHAMMAD.AS.... The best manager of history "شمع جمع آفرینش"

مهدی یاراحمدی خراسانی

تاریکی و ظلمت، شرک و کفر، جنگ و خونریزی، نابرابری و بی عدالتی، کینه و دشمنی و ... همه جا را فرا گرفته است. دیگر انسانیت و اخلاق معنائی ندارد. محبت بی معناست. ارزش های اخلاقی حلقه ی مفقوده ی زندگی بشریت است. دختران حق زندگی ندارند و باید زنده به گور شوند ولی تعداد زیاد پسران نشانه ی خوبی برای هر خانواده است. با کوچکترین سوء تفاهمی جنگ های خونین و بی پایان رخ می دهد. اشرافی گری تنها ملاک شایستگی است. سیاه پوستان برده هستند و نژاد پست تر. و بردگان از حداقل حقوق اجتماعی بی بهره اند. شکنجه ی ضعیفان امری طبیعی است و بالاخره انسان گرگ انسان است. اینها همه و همه تنها گوشه ای از ویژگی های دوره ی خاصی از تاریخ است؛ عصر جاهلیت. روح انسان بواسطه ی انتسابش به آستان ربوبی

درغایت ظرافت و حساسیت است. اما چگونه است که تباهی همه جا را فرا گرفته است؟ و چگونه می توان بشریت را احیا نمود؟ خداوند متعال برای نجات انسانها از گمراهی و برای هدایت بشریت « رحمه للعالمین » را به آفرینش عنایت فرمود. عالی ترین نمونه ی اخلاق و تربیت و والاترین الگوی کمالات انسانی برانگیخته می شود تا به مصداق آیه ی شریفه « و لکم فی رسول الله اسوه حسنه » اسوه ای حسنه، نعمت آفرینش را کامل نماید. پیامبر گرامی اسلام (ص)، هم او که برای همه عزیز و دوست داشتنی است و هم او که (محمد امین) است، همچون خورشید تابان در آسمان انسانیت می درخشد و کالبد ارزش های والای اخلاقی و کمالات و سجایای انسانی را روح می بخشد. الگویی به تمام معنا از جمیع کمالات و امتیازاتی که یک انسان در همه ی ابعاد وجودی خود می تواند داشته باشد در زندگی پر عظمت و شگفت آمیز آن حضرت ترسیم شده است که برای همیشه چون مشعلی فروزان فرا راه آدمیان پرتو افشانی می نماید. محمد، پیشوای عظیم الشان اسلام بسیار با ابهت بود، در دل ها جای داشت، عزیز و گرامی بود و قلب ها را تسخیر نموده بود. به زیبایی و پاکیزگی آراسته بود. در تهائی محزون و متفکر و در میان جمع بشاش و گشاده رو بود و غالباً تبسمی بر لب داشت. کسی نتوانسته است و هیچ کس نیز نمی تواند او را آنچنان که هست بشناسد و تعریف کند. هیچ نویسنده و هیچ خطیب توانائی یارای ادای حق مطلب در وصف ابعاد شخصیت و خلق و خوی پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) را ندارد. وجود شریف حضرت محمد (ص) که بهانه خلقت است فصل جدیدی در زندگی بشریت بوجود می آورد. تعالیم وسیع و گسترده ی آن حضرت همچو خورشید در شب های تاریک و ظلمانی تابید و انسانیت را احیا نمود. در روزگاری که اشرافی گری و تجملات ملاک ارزش انسان ها بود، زوائد معیشت را از زندگی خود حذف نمودند و با وجود اینکه با کوچکترین اراده می توانستند خزائن عالم را در اختیار داشته باشند، ساده و بی آرایش بودند. در دوره ای که دختران حق زندگانی نداشتند و زنده به گور می شدند ایشان دختر اطهر خود را تکریم نمودند و بر دستانش بوسه زدند. برادری و برابری را جایگزین برده داری و نژاد پرستی نمودند. جنگ های خونین و دراز مدت را به مودت و دوستی مبدل ساختند و دو قبیله ی اوس و خزرج را که سالیان سال با هم در جنگ بودند را به صلح و دوستی رهنمون ساختند. خداپرستی و وحدانیت را جایگزین شرک و بت پرستی نمودند و قلب انسان ها را با نور خدا روشن و منور ساختند. در عصر بیسوادی و جهالت مردم را به کسب علم و دانش توصیه می کردند؛ « حتی اگر در چین باشد ». این تنها قطره ای از دریای نعمتی بود که « ارحم الراحمین » با عطای « رحمه للعالمین » به بشریت کرامت نمود. نعمت بزرگ و وصف ناشدنی، که تنها خدا بخاطر عطای او بر مومنین منت نهاد. « لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم ». و اما امروز؛ در عصر فرا صنعتی و در هزاره ی سوم که پیشرفت های قابل توجهی در صنعت و تکنولوژی بوجود آمده است نیز بشر در جاهلیت به سر می برد؛ « جاهلیت مضاعف ». جاهلیتی که به برکت! استعمار و استثمار اخلاقی و فرهنگی غرب بوجود آمده است. جاهلیتی که بواسطه ی زیاده خواهی و دنیا طلبی ایجاد شده است. امروز نیز ارزش های اخلاقی در جوامع مختلف رنگ باخته است. جاهلیت مضاعف نیز دختران را زنده به گور می کند اما نه جسم آن ها را بلکه روح و روان و شخصیت و عفت آنان را. در عصر جدید هم شاهد جنگ های خونین طولانی مدت هستیم اما این بار با شعار دموکراسی، عدالت خواهی و بشر دوستی. در عصر جدید هم شاهد شکنجه ضعیفان هستیم اما این بار در زندان « ابوغریب » یا « گوانتانامو ». در عصر جدید هم بر سر پیامبر اکرم (ص) خاکستر می ریزند اما به شیوه ی خود... پس باید بار دیگر دست به دامن « شمع جمع آفرینش » شویم همان وجود شریفی که تا ابد « چراغ افروز راه اهل بینش است » و همان پیامبر رحمتی که همواره نگران انسان هاست. پیامبر اعظم (ص)، پیامبر رحمت و مهربانیها دوباره باید گوشه ی چشمی به انسان ها بیندازند و حیات بخش اخلاق و کمال باشند. آری، امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند دستاویزی به سیره ی نبوی هستیم تا از جهالت رهائی یابیم و بتوانیم به مکارم اخلاقی دست یابیم چون تنها اوست که مکارم اخلاق را می تواند به اتمام برساند. اکنون که در ظلمت و تاریکی خورشید تابناک پیامبر اعظم فروزان شده است باید تلاش کنیم تا زمینه ی ظهور و بروز سیره آن حضرت فراهم شود. مقوله ای که تنها باید شرایطش را فراهم

نمائیم تا فرزند موعودش مهدی « عج » بیایند و احیاگر اسلام ناب محمدی باشند. در این مقطع زمانی که به قول خورشید انقلاب « یاد و نام پیامبر اعظم (ص) از همیشه زنده تر است » باید آموزه های ایشان را در برنامه زندگی خودمان قرار دهیم که به واقع اکنون بیش از هر زمان دیگری محتاج توجه و عنایت خاص حضرتش هستیم. MUHAMMAD In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful those who disbelieve and bar from the way of Allah, Allah will cause their deeds to go astray. (۱) as for the believers who do good works and believe in what is sent down to Muhammad which is the truth from their Lord he will acquit them of their sins and repair their condition. (۲) this is because the unbelievers follow falsehood while the believers follow the truth from their Lord. as such Allah sets forth for people their examples. (۳) therefore, when you meet the unbelievers smite their necks, then, when you have killed many of them, tie the bonds. then, either free them by grace or ransom until war shall lay down its loads, in this way, it shall be. had Allah willed, he would have been victorious over them except that he might test you, the one by the means of others. as for those who are killed in the way of Allah, he will not let their works to go astray. (۴) he will guide them and repair their condition (۵) and he will admit them to the Paradise he has made known to them. (۶) believers, if you help Allah, he will help you and strengthen your feet. (۷) but the unbelievers shall be the destroyed losers. he will bring their deeds to nothing. (۸) that is because they hated what Allah has sent down, so he annulled their deeds. (۹) have they never journeyed through the land and seen what was the end of those who had gone before them? Allah destroyed them! likewise it is for the unbelievers, (۱۰) that is because Allah is the guardian of the believers, and the unbelievers have no guardian. (۱۱) Allah will indeed admit those who believe and do good works into gardens underneath which rivers flow. as for the unbelievers, they take their fill of pleasure and eat as the cattle eat, but the fire shall be their lodging! (۱۲) how many a village mightier than your own village, which has expelled you, we have destroyed there was none to help them! (۱۳) is he who has clear proof from his Lord to be compared to him whose evil deeds are made to seem fair to him, so that they followed their desires? (۱۴) the example of the Paradise which the cautious have been promised in it, there are rivers of unstaling water, and rivers of milk that never change in flavor, and rivers of wine, delectable to the drinkers, and rivers of pure, filtered honey. they shall have therein of every fruit and forgiveness from their Lord. are they then like he who shall live in the fire for ever and given boiling water to drink that tears his bowels apart! (۱۵) some of them listen to you, but no sooner do they leave you they ask those to whom knowledge has been given: 'what did he say just now?' such are those whom Allah has set a seal upon their hearts and who

follow their own desires. (۱۶)as for those who were guided, he increases their guidance and gives them their protection. (۱۷)are they looking except for the hour to overtake them suddenly? its signs have come. but how will they be reminded when it has come to them? (۱۸)therefore, know that there is no god except allah and ask for forgiveness of your sins and for the believers, men and women. allah knows your going to and fro, and your lodging. (۱۹)the believers ask: 'has a chapter been sent down?' but when a clear chapter is sent down and fighting is mentioned in it, you see those in whose hearts is sickness looking towards you as one who swoons at death. (۲۰)yet obedience and honorable words (would be better for them). then, when the matter is decided, if they were true to allah it would be better for them. (۲۱)could it be, that if you turn away, you might make corruption in the land and break the ties of kinship? (۲۲)such are those whom allah has cursed, making them deaf and blinding their eyes. (۲۳)will they not then contemplate on the koran? or are there locks upon their hearts! (۲۴)as for those who turn back in their footsteps after the guidance of allah has become clear to them, it was satan who tempted them, and allah has respited them. (۲۵)that is because they say to those averse to what allah has sent down 'we shall obey you in some of the matters.' allah knows their secrets. (۲۶)how shall it be when the angels (of death) take them and beat them on their face and back? (۲۷)that is because they follow what angers allah and hate his pleasure, therefore he has annulled their deeds. (۲۸)or, do those who have a disease in their hearts think that allah will not reveal their hatred? (۲۹)if we willed, we would show them to you and you would recognize them by their marks. but you will surely know them by their twisted speech. allah knows your deeds. (۳۰)without doubt we shall test you until we know those who struggle and are patient among you, and make clear your news. (۳۱)those who disbelieve and bar from the path of allah, and break with the messenger after guidance has been made clear to them shall not hurt allah a thing, and he will annul their deeds. (۳۲)believers, obey allah and his messenger and never let your labors go in vain! (۳۳)as for those who disbelieve and bar (others) from the path of allah and then die as unbelievers? allah will not forgive them. (۳۴)therefore, do not be weakened and call out for peace, you shall be the upper ones, and allah is with you and will not deprive you of your labors. (۳۵)the life of this world is but play and an amusement. if you believe and are cautious, he will give you your wage, and will not ask for your possessions. (۳۶)if he asked you for them, and presses you, you would be mean and he would expose your anger. (۳۷)there you are! you are called upon to spend in the way of allah. some of you are mean yet

whoever is mean is mean only to his own soul. allah is the rich and you are the poor. if you (turn away, he will replace you with another nation, and they will not be like you. (۳۸)

خدا کند

God grant that.... چیزی بخواهیم که خدا اجابت کند*** از خدا خواستم تا دردهایم را از من بگیرد خدا گفت: نهرها کردن کار توست. تو باید از آنها دست بکشی. از خدا خواستم تا شکیبایی ام بخشد خدا گفت: نه شکیبایی زاده رنج و سختی است. شکیبایی بخشیدنی نیست، به دست آوردنی است. از خدا خواستم تا خوشی و سعادت بخشد خدا گفت: نهمن به تو نعمت و برکت دادم، حال با توست که سعادت را فراچنگ آوری از خدا خواستم تا از رنج هایم بکاهد خدا گفت: نهرنج و سختی، تو را از دنیا دورتر و دورتر، و به من نزدیکتر و نزدیکتر می کند. از خدا خواستم تا روحم را تعالی بخشد خدا گفت: نه بایسته آن است که تو خود سر بر آوری و بیالی اما من تو را هرس خواهم کرد تا سودمند و پر ثمر شویم هر چیزی را که به گمانم در زندگی لذت می آفریند از خدا خواستم باز گفت: نهمن به تو زندگی خواهم داد، تا تو خود از هر چیزی لذتی به کف آری. از خدا خواستم یاری ام دهد تا دیگران را دوستدارم، همانگونه که آنها مرا دوست دارند و خدا گفت: آه، سرانجام چیزی خواستی تا من اجابت کنم.....

۲۵ فرمان اسلامی برای مدیریت رفتار

۲۵ فرمان (برگرفته از آموزه های اسلامی) برای مدیریت رفتار Order For Behavior Management From Islam
 دوستی، آرامش، سهل گیری، لبخند، امید، برخورد با دشمن، طمأنینه، زندگانی، قلب، خوشبختی، بخشش، خونسردی، عشق، گذشت، صبر، عاشق ماندن، برخورد با شکست، درس گرفتن، محبت، غرور، رازداری، لیاقت) گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی

۱. نهال دوستی واقعی آهسته رشد می کند. ۲. بزرگتر از آرامش فکر هیچ خوشبختی نیست. ۳. سخت نگیرید. بر غم ها و نگرانی های خود بخندید تا ببینید چگونه دود می شوند و به هوا می روند. ۴. هر وقت بتوانیم بعد از شکست لبخند بزیم شجاع خواهیم بود. ۵. مایوس مباش زیرا ممکن است آخرین کلیدی که در جیب داری قفل را بگشاید. ۶. اگر تورا دشمنی می باشد دلتنگ مشو که هر که را دشمنی نباشد بی قدر و بها می باشد. ۷. برای کسی که آهسته و پیوسته راه می رود هیچ راهی دور نیست. ۸. زندگی خیلی جدی تر از آن است که بخواهید درباره اش جدی صحبت کنید. ۹. بهترین درمان برای قلب های شکسته این است که دوباره بشکند. ۱۰. خوشبختترین انسان کسی است که خوشبختی را درون خانه ی خود جستجو کند. ۱۱. بهترین انتقام ها فراموشی و بخشش است. ۱۲. عالی ترین سلاح برای مغلوب کردن دشمن خونسردی است. ۱۳. عشق کد زندگی ست. ۱۴. عاشق شدن هنر نیست عاشق ماندن هنر است. ۱۵. زندگی به سه چیز پایدار است: امید، صبر و گذشت. کسی که هر یکی اینها را داشته باشد هرگز فرو نمی ریزد. ۱۶. صبر کلید پیروزی است. ۱۷. این شکست ها هستند که موفقیت ها را جذاب می کنند. ۱۸. همیشه امید داشته باش چون همیشه فردایی هست. ۱۹. شوخی شوخی به گذشته ها نگاه کنید و جدی از آنها درس بگیرید. ۲۰. دوست آن نیست که یک دل به صد یار دهد دوست آن است که صد دل به یک یار دهد. ۲۱. محبت خرجی ندارد در حالی که می تواند همه چیز را خریداری کند. ۲۲. انسان تا زمانی که طعم تلخی ها را نچشد معنای خوشبختی را درک نمی کند. ۲۳. غرور انسان را نابود می کند. ۲۴. رازت را به کسی نگو! وقتی خودت نمی توانی آن را حفظ کنی چگونه از دیگران انتظار داری که آن را برایت حفظ کنند؟ ۲۵. از زندگی هر آنچه لیاقتش را داریم به ما می رسد نه آنچه آرزویش را داریم.

سلامت رفتاری در مدیریت اسلامی

گذشت، صبر، پرهیز از تنفر، کار گروهی، عشق، پرهیز از حسد و خودخواهی، مقابله با ترس و طمع، کار، کظم غیظ The Behavioral Health In Islamic Management ارزش های اسلامی در مدیریت آموزه ها و حکمت ها و سنت های بزرگان دین همواره می بایست برای مدیران جامعه ی اسلامی بعنوان راهنمای عمل مورد عنایت و توجه قرار گیرد. اگر مدیری بخواهد با آموزه ای از ویژگی ها و خصایص رفتاری متناسب با ارزش های مدیریت اسلامی به انجام وظیفه پردازد باید در جهت مدیریت رفتار خود موارد زیر را در رفتار ملحوظ دارد تا از این طریق با بهره گیری از سلامت اداری و رفتاری به کامیابی های مدیریتی نائل آید: گذشت: سازنده ترین کلمه گذشت است ... آن را تمرین کن . کار گروهی: پرمعنی ترین کلمه ما است ... آن را به کار ببر. عشق: عمیق ترین کلمه عشق است ... به آن ارج بده. پرهیز از تنفر: بی رحم ترین کلمه تنفر است ... از بین ببرش. پرهیز از حسد: سرکش ترین کلمه حسد است ... با آن بازی نکن. پرهیز از خودخواهی: خودخواهانه ترین کلمه من است ... از آن حذر کن. کظم غیظ: ناپایدارترین کلمه خشم است ... آن را فرو ببر. مقابله با ترس: بازدارنده ترین کلمه ترس است ... با آن مقابله کن. کار: با نشاط ترین کلمه کار است ... به آن پرداز. پرهیز از طمع: پوچ ترین کلمه طمع است ... آن را بکش . صبر: سازنده ترین کلمه صبر است ... برای داشتنش دعا کن.

سلامتی

Health ... تندرستی ثروتی عظیم: تأمین سلامت کارکنان در سازمان از وظایف مدیران است. لا ینبغی للعبدان ثق بخصلتین ، العافیه و الغنی . بیناتراه معافی اذا سقم و بینا تراه اذا افتقر . سزاوار نیست که بنده خدا به دو خصلت اعتماد کند ، تندرستی و توانگری زیرا در تندرستی ناگاه او را بیمار بینی و در توانگری ناگاه او را تهی دست . حکمت ۴۲۶ نهج البلاغه حفظ و حراست از سلامت جسم و روان بر هر انسان واجب و فریضه ای غیر قابل انکار است و موفق در این رهگذر کسی است که با پناه جویی و توکل بر خداوند متعال و اغتنام از فرصت ها در دست یابی به این مهم بکوشد چرا که موهبت سلامت راهگشای عبد خدا در انجام وظایف و بندگی ذات حضرت ربوبی است .

مدیریت اسلامی

نویسنده: امیر پیمانی مدیریت غربی بیشتر به روش ها و فنون مدیریتی پرداخته است. و مدیریت اسلامی ضمن توجه به این موارد، به انسان نیز توجه اکید و خاص داشته و کلیه فعالیت ها و وظایف مدیریت را حول انسان طراحی می کند. چکیده: در این مقاله با طرح ضرورت توجه به مدیریت اسلامی در حکومتی اسلامی، مفاهیم و تعاریف مدیریت اسلامی از دیدگاه برخی از صاحب نظران و نویسندگان مورد اشاره قرار گرفته است و سپس به وجوه کلی تفاوت های مدیریت اسلامی و مدیریت غربی به صورت مختصر اشاره شده است. از دیدگاه نگارنده، مدیریت اسلامی در سطحی بالاتر از مدیریت غربی به مسایل مدیریت و محور آن (انسان) توجه دارد. مدیریت غربی بیشتر به روش ها و فنون مدیریتی پرداخته است. و مدیریت اسلامی ضمن توجه به این موارد، به انسان نیز توجه اکید و خاص داشته و کلیه فعالیت ها و وظایف مدیریت را حول انسان طراحی می کند. نگارنده سپس پیش فرض های مربوط به مدیریت اسلامی را مطرح کرده است. از جمله مهمترین این پیش فرضها، نیاز جوامع به مدیریت، نیاز جوامع با فرهنگ و حکومت اسلامی به مدیریت اسلامی، تأثیر گذاری مکتب الهی اسلام، بر روی مدیریت اسلامی و ارزشی بودن این نوع

مدیریت، الگو و نمونه بودن مدیر در مدیریت اسلامی، برتری مدیریت اسلامی نسبت به مدیریت غربی، انسانی بودن سازمان در مدیریت اسلامی به جای سازمانی بودن انسان مورد اشاره قرار گرفته است. در بررسی موانع و مشکلات فراروی مدیریت اسلامی در جامعه اسلامی ایران، نگارنده سیطره نفوذ مدیریت غربی، عدم آشنایی عموم با قابلیت های مدیریت اسلامی، عدم ایجاد تمایز میان تکنیک ها و روش های مدیریت غربی و رویکردهای انسانی در مدیریت، نبود معیار و مفهوم مشخص از مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، محدودیت میانی نظری در زمینه مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی، نبود نگاه راهبردی به مقوله مدیریت اسلامی، بی توجهی به انجام پژوهش در زمینه مدیریت اسلامی و موانع روانی پذیرش دیدگاه جدید، را از مهمترین مشکلات و موانع پیش روی مدیریت اسلامی می داند. نویسنده در پایان، اصلاح رابطه خود و خدا (برای مدیران جامعه اسلامی)، خودباوری در جوامع مسلمان و جهان سوم، ضرورت ارایه تعریف مشخص و تبیین دقیقتر از محدوده و مرزهای مدیریت اسلامی، انجام تحقیق ها و پژوهش های بیشتر در این زمینه و توجه به این که مدیریت غربی می تواند در سطوحی پایینتر از مدیریت اسلامی مورد استفاده قرار گیرد را به عنوان محورهایی که می تواند در گسترش مدیریت اسلامی نقش اساسی ایفا کند از جمله راه های رفع موانع و توسعه مدیریت اسلامی دانسته است. مقدمه مدیریت به شکل های مختلف و متفاوت در طول تاریخ وجود داشته و به صور گوناگون، زمینه پایداری و دوام و قوام تمدن ها و حکومت ها را فراهم ساخته است. با پیشرفت علم و افزایش آگاهی بشر در استفاده از امکانات و توانایی های خود، تأثیر مدیریت در پیشرفت بشر نیز فزونی یافت و همراه با آن، نظریه های مختلف و متفاوتی که از منظرهای گونه گونه به انسان نگاه می کردند نیز ارایه گردید. به نظر این جانب، وجه مشترک تمامی این نظریه ها، هدف گرا بودن و توجه به نتیجه کار است و در این راستا، انسان نیز گاه همسنگ ابزار مورد توجه قرار گرفته و گاه به آن در سطوح بالاتر توجه شده است. آنچه که هست این که در هر حال توجه به انسان نیز در راستای افزایش تولید و نتیجه اقتصادی مطلوب انجام شده است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حضور یک حکومت مذهبی که زمینه های نظری اداره امور حکومتی در آن بر پایه ارزش های دینی و مذهبی استوار بوده و اعمال حکومت تحت تأثیر نگرش الهی انسان قرار گرفته است، مدیریت به عنوان یکی از وجوه اداره حکومت و فرایندی که باید تحت تأثیر نگرش تازه و جدید ارزشی حاکم بر کل جامعه قرار داشته باشد مورد توجه قرار گرفته است. مدیریت اسلامی چیست؟ نویسندگان و صاحب نظرانی که در قلمرو مدیریت اسلامی و دیدگاه های اسلام در مورد مدیریت قلم زده اند هر یک به فراخور برداشت و ذهنیت های خود از اسلام، مبانی اخلاقی و سیره پیامبر (ص) و معصومین (ع) به طور مستقیم و یا غیرمستقیم تعاریف و یا توضیحاتی را ارائه داده اند که نوعی مفهوم مدیریت اسلامی از آن مستفاد می شود. با توجه به این که دامنه ی این برداشت ها و تعاریف ها (که بیشتر بر محور ارزش ها و مبانی اخلاقی مکتب اسلام و سیره پیشوایان دین قرار داشته اند) گسترده و از نظر نوع نگاه نیز (در عین نزدیک به هم بودن) متنوع است. به تعدادی از تعریف های ارایه شده در مورد مدیریت اشاره می شود: "افجهای" مدیریت اسلامی را مقوله ای مکتبی می داند و وظیفه مکتب نیز از نظر او ارایه راه حل هایی است که با مفهوم عدالت خواهی سازگار است. (فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۱ و ۲۲، ص ۱۰). حمیدی زاده "نیز معتقد است که نظام مدیریت در تفکر اسلامی از اصول اعتقاد آن سرچشمه می گیرد و بنابراین، مدیریت بر یک مجموعه انسانی و در یک سازمان در راستای مدیریت جهان خلقت است و با این ویژگی وی مدیریت را به عنوان یک بینش مطرح می کند و مدیر نیز عضوی از اعضای آفرینش است که باید همراه و هماهنگ با ضوابط و قوانین کلی آن باشد زیرا تشکیلاتی که به وی سپرده شده، هدفش در جهت نظم کلی جهان و برای پیشبرد فعالیت های بشری به منظور دستیابی به سطوح آرمانی است (فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۰، ص ۲). عسگریان "مدیریت از دیدگاه اسلام را در مسیر نزدیکی به خداوند می داند. بدین معنی که در کلیه ی سطوح آن زهد و تقوی پیشه می شود، سعی در بخشش و ارشاد فزونی می یابد و جلب رضایت اکثریت بیشتر می شود (عسگریان، ۱۳۷۰، ص ۵۲). مشرف جوادی "معتقد است در مدیریت اسلام (اسلامی)، ابتدا محور رابطه با و حرکت به

سوی او همراه با قادر مطلق دانستن وی و شهادت به یگانگی یعنی فقط یاری و کمک طلبیدن از او منظور است (مشرف جوادی، ۱۳۷۸ ص ۱۱). «مدیریت در اسلام» بدون در نظر گرفتن اعتقاد به معاد و یا دنیای دیگر ناقص است. در واقع مطلب و مسایل مدیریت در اسلام، جدا از دنیای دیگر همان مدیریت غربی است (مشرف جوادی، ۱۳۷۸، ص ج). هنگامی که صحبت از مدیریت در اسلام می‌شود، ابتدا منظور اداره‌ی امور بهره‌برداری صحیح از نعمت‌های الهی بر اساس اعتقاد به جهان‌بینی توحیدی است. یعنی کلیه‌ی اعمال و رفتار انسان‌ها و یا مدیران باید بر مبنای جهان‌بینی توحیدی باشد و فلسفه توحیدی ایجاب می‌کند که اعمال یک مدیر، علاوه بر انطباق با جهان‌بینی توحیدی، با اصول و اهداف جامعه اسلامی نیز تطبیق داشته باشد (مشرف جوادی ۱۳۷۸، ص ۳). سازمان امور اداری و استخدامی در مورد مدیریت اسلامی این تعریف را آورده است: «مدیریتی که زمینه‌ی رشد انسان به سوی ... را فراهم نماید و مطابق کتاب و سنت و روش پیامبر (ص) و امامان معصوم و علوم و فنون و تجارب بشری جهت رسیدن به اهداف یک نظام در ابعاد مختلف، همانند یک محور عمل کند، مدیریت اسلامی می‌نامیم. «مدیریت اسلامی، ۱۳۶۴». حضرت آیه ... مصباح یزدی نیز برای مدیریت اسلامی سه معنی و برداشت قایل می‌باشند...»: «بررسی شیوه‌ی مدیران مسلمان در طول تاریخ امت اسلامی، تحلیل شیوه‌ای مدیریت مسلمان و نشان دادن خصلتهایی است که از مسلمان بودن آنان نشأت گرفته است و معنای سوم این که مسایل مدیریت اسلامی را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار دهیم و سیره‌ی مدیران معصوم (ع) را نیز به عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم. («دیدگاه‌های اسلام درباره مدیریت، صص ۲۸-۲۷). از دیدگاه "عسگریان"، مدیریت از دیدگاه اسلام که در جامعه اسلامی جریان می‌یابد در مسیر نزدیکی به ... قرار دارد، بدین معنی که در کلیه‌ی سطوح آن زهد و تقوی پیشه می‌شود، سعی در بخشش و ارشاد فزونی می‌یابد و جلب رضایت اکثریت بیشتر می‌گردد (عسگریان، ۱۳۷۰، ص ۵۲). هاشمی رکاوند "نیز مدیریت در اسلام را در اصل بر مبنای کلامی و عقیدتی ملهم از قرآن و سنت نبی (ص) استوار می‌داند (هاشمی رکاوند، ۱۳۷۹، ص ۷۶) از نظر ابراهیمی منظور از مدیریت اسلامی آن است که در عمل و اجر و هدف. عدالت اجتماعی را مد نظر قرار دهد و مقصود نهایی آن کسب رضایت خداوند باشد و خدمت به خلق را نوعی عبادت بداند و زندگی و معیشت افراد در همین راستا تأمین شود (ابراهیمی ۱۳۷۵، ص ۲۸). تقوی دامغانی "بدون این که از مدیریت اسلامی تعریفی ارائه دهد در مورد چیستایی مدیریت توضیحی داده و به امانت بودن، تکلیف بودن و حق نبودن، خدمت بودن و مواردی از این قبیل اشاره کرده است و سپس به توضیح نقش مدیر در جوامع اسلامی پرداخته است (تقوی دامغانی، ۱۳۷۷). نبوی، "پس از ارائه تعاریفی از مدیریت در نظریه‌های غربی، مدیریت اسلامی را این چنین تعریف کرده است: "مدیریت «هنر و علم به کارگیری صحیح افراد و امکانات در جهت وصول اهداف سازمانی است، به نحوی که با موازین شرع مغایرت نداشته باشد. (نبوی ۱۳۸۰، ص ۳۳) قبادی "نیز مدیریت اسلامی، یعنی آن بخش از «مدیریت» و فرآیند آنرا، که مستند به وحی الهی و منابع اسلامی باشد و وجه تمایز آن با دیگر مدیریت‌ها را در مبتنی بر وحی بودن، نبود نظام بهره‌کشی انسان از انسان، مبتنی بودن بر ارزش‌های متعالی، مطلق و ثابت و استوار بودن بر پایه‌ی تعالی، کرامت و شرافت انسانها می‌داند مدیریت اسلامی تعریف کرده است (قبادی، ۱۳۷۸، ریال ص ۱۲). وجوه کلی تفاوت مدیریت اسلامی و غیر اسلامی (غربی) مروری کوتاه بر تعریف‌های ارائه شده در مورد مدیریت اسلامی نشان می‌دهد که نویسندگان، برداشت‌های متفاوت و در عین حال هم‌جهتی را در مورد آن داشته‌اند. ولی همین برداشت‌ها نیز دامنه و محدوده‌ای از مدیریت اسلامی را به دست می‌دهد. در واقع به نظر می‌رسد مدیریت اسلامی بر مبنای ارزش‌های الهی اسلام، زمینه‌های تعالی انسان را فراهم می‌آورد. این امر چه در سطح جامعه (مدیریت و رهبری در جامعه اسلامی) و چه در سطح سازمان (مدیریت و رهبری سازمانی) مصداق دارد، در عین حال ذکر این نکته نیز ضروری است که این امر مغایرتی با به‌کارگیری اصولی که در مدیریت از نظر صاحب نظران غربی مورد قرار گرفته است، ندارد. به نظر این جانب، مدیریت از دیدگاه صاحب نظران غربی، در واقع به کار بردن مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و روش‌های ابزاری است تا مدیر و سازمان (در سطح بالاتر، جامعه) را به اهداف تعیین

شده برساند. این امر فی نفسه چندان بد و مذموم نیست. در واقع هنگامی که بحث حفظ شان و مرتبت انسانها در سازمان و جامعه مطرح می‌شود و تعالی انسان‌ها و رشد آنها در مسیر الهی در اولویت اول قرار می‌گیرد و سازمان اسلامی (کیا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵) جای انسان سازمانی را می‌گیرد، وجوه تفاوت دو دیدگاه به صورت عمده پدیدار می‌شود (این بحث جدا از نیت عمل، و نیز وظیفه‌گرا بودن مسلمان، مواردی که در دیدگاه الهی اسلام از مباحث مهم و تعیین کننده است مطرح می‌شود). به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد در دیدگاه صاحب نظران غربی که مدیریت و رهبری را تعریف کرده‌اند، انجام دادن کار و نیل به هدف رهبر و مدیر به وسیله‌ی انسان‌ها و سازمان مطرح است و در این راستا هنر و توانایی مدیر و رهبر در به کار گرفتن همه‌ی قابلیت‌های پیروان و کارکنان و چگونگی افزایش این توانایی در به کارگیری این قابلیت‌ها، جان کلام و نقطه‌ی اصلی توجه صاحب نظران غربی علوم مدیریت است. در حالی که از نظر اسلام، چگونگی به کارگیری قابلیت‌های پیروان و نیل به هدف، نحوه‌ی اعتلاء و رشد معنوی کارکنان و ضرورت آنها به سوی خداوند نیز از اقسام تعیین کننده و مهم است که مقدم بر رسیدن به هدف است. در واقع در این رویکرد، مدیر و رهبر تنها در چارچوبی از محدودیت‌ها که ارزشهای الهی و اسلامی برای وی تعیین کرده‌اند، مجاز به ارایه دستور و رهنمود است. مقایسه‌ی این دو رویکرد به نظر این جانب، نشان دهنده‌ی جایگاه برتر و کاملتر مدیریت اسلامی است که جدا از مقوله‌ی هدف، به چگونگی نیل به آن و نیز تعالی انسانهای سازمان نیز توجه می‌کند و این چیزی بیش از آن است که در مدیریت غربی مورد توجه قرار داشته و مورد نظر است. مروری بر تحقیق‌های انجام شده در خصوص مدیریت و خاصه رهبری در جوامع غربی نشان می‌دهد که رویکردهای جدید رهبری و مدیریت به ارزشهای انسانی و اخلاقی توجه روزافزونی یافته و سهم آن را در افزایش اثربخشی، بیش از پیش مهم و تعیین کننده یافته‌اند. مواردی مانند صداقت و راستگویی، تعهد، وفاداری، تواضع، عدالت و مواردی از این قبیل که در دیدگاه اسلام مبانی اساسی در روابط رهبران و پیروان (در هر سطح) به شمار رفته و از بدو ظهور اسلام، به وسیله پیامبر (ص) و سپس ائمه معصومین (ع) مورد توجه اکید قرار گرفته و به شکل‌های گوناگون و متفاوت (ولی با محتوای مشابه و در راستای هم) توصیه شده‌اند و نیز رهنمودهای ولی فقیه در زمینه‌های متفاوت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... به تازگی مورد توجه صاحب نظران علوم مدیریت در غرب قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر، به نظر راقم این اسطور، مدیریت غربی در حال نزدیک شدن به رویکرد اسلامی مدیریت است و این گزینش به دلیل اثربخشی واضح سبک‌های رهبری و مدیریتی که به مسایل انسانی و معنوی توجه می‌کنند، افزایش روزافزون یافته است. (شاهد این مدعا، تفاسیر مختلف ارائه شده از موضوعات روز ایران اسلامی در محافل و مجامع غربی است). از سوی دیگر در یک مرزبندی (به نظر این جناب غیرواقعی) میان مدیریت از دیدگاه صاحب نظران غربی و مدیریت اسلامی، آنچه که به عنوان روش‌ها، تکنیک‌ها، وظایف مدیر و... در نظریه‌های غربی مطرح گردیده است، در مدیریت از منظر اسلام نیز مورد توجه قرار دارد، در واقع آن وجوه از جنبه‌های رفتاری، شخصیتی، ارزشی، آرمانی و آنچه که مورد توجه مدیریت در جوامع غربی نیست و یا کمتر مورد توجه قرار دارد در نظریه‌های مدیریت اسلامی مورد توجه بیشتری قرار دارد و این بدان معنی نیست که در مدیریت از نظر اسلام برنامه‌ریزی، سازماندهی، هماهنگی، کنترل و... که از وظایف مدیریت محسوب می‌شود و رویکرد اسلامی مدیریت مورد توجه قرار ندارد. مروری سطحی به تاریخ صدر اسلام، جنگ‌ها، تلاش‌های برنامه‌ریزی شده پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) نشان می‌دهد که این مسایل مورد توجه قرار داشته است. همچنانکه در ایران، یونان، مصر، روم، چین باستان و سایر تمدن‌های کهن نیز مورد توجه بوده است و این که این موارد در اوایل این قرن مورد دسته‌بندی و سازماندهی مجدد قرار گرفته‌اند به این معنی نیست که خاستگاه آنها هم منحصرأ کشورهای غربی در قرن بیستم و بیست‌ویکم هستند. ابزار، قوانین اولیه، وظایف و... مدیر در هر جامعه و تمدن در چارچوب‌های که تا حدود زیادی به هم نزدیک هستند قابل دسته‌بندی است و به هیچ تمدن و قومی منحصر نمی‌شود. با توجه به موارد مذکور، به نظر نمی‌رسد مواردی از قبیل برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و... که از وظایف مدیریت به شمار می‌رود و سایر اصول مورد توجه به مدیریت غربی، از نظر

عملکرد و اجرا با آنچه که در مدیریت اسلامی به مورد اجرا گذشته می‌شود منافات داشته باشد، نکته اصلی در این است که در مدیریت اسلامی اقلامی دیگر نیز همسنگ وظایف مدیر و اصول مدیریت اهمیت داشته و در مواردی اولویت و جلوه بیشتری می‌یابد. آنچه مسلم است این است که در مدیریت از دیدگاه اسلام، اخلاق و مسایل اخلاقی - ارزشی اهمیتی بیش از کسب هدف (تولید) دارند و به عبارت بهتر در اولویت بالاتری قرار گرفته‌اند. این نکته، خاصه در شرایطی که توجه به مسایل اخلاقی و رعایت ارزش‌های انسانی که در نظریه‌های رفتارگرایان نیز مورد تأکید قرار گرفته و توجه به آن روندی صعودی یافته است، حائز اهمیت ویژه‌ای است. پیش فرض‌های مدیریت اسلامینکته این که در این راستا، به دلیل تازه بودن و نو بودن منظری که از آن به انسان و فعالیت‌های آن در قالب سازمان توجه می‌شود، نیاز به ارائه‌ی نظریه‌های متناسب با این نگاه، به طور کامل جدی احساس می‌شود. در این راستا توجه به فروض زیر نیز ضروری است: هر جامعه‌ای به مدیریت نیاز دارد، این مدیریت می‌تواند از سطح اداره‌ی جامعه و رهبری آن تا سطح سازمان‌های دولتی و خصوصی بزرگ و کوچک در نوسان باشد. جامعه اسلامی نیز مانند هر جامعه‌ی دیگر نیاز به مدیریت دارد. جامعه اسلامی جامعه‌ای است که در آن ارزش‌های الهی، دینی و اخلاقی اسلام مورد توجه بوده و در مناسبات رسمی و غیررسمی رعایت می‌شود. رویکرد اسلامی مدیریت در جامعه‌ی اسلامی با اخلاق، رفتار و ارزش‌های اسلامی آمیخته بوده و این ارزشها مدیریت اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. جامعه‌ی اسلامی نیاز به نوعی از مدیریت دارد که با ارزش‌های انسانی و دینی و مبانی اخلاقی آن پیوستگی داشته و آرمان‌های اسلامی را مورد توجه و عنایت قرار دهد. مدیریت در جوامع غربی، به ارزش‌های انسانی در حد توجه به محصول مدیریت «سود، افزایش قدرت رقابت، کیفیت محصول، افزایش سهم بازار،...» عنایت دارد، در حالی که مدیریت با رویکرد اسلامی اعتلای ارزشها و تعالی انسانها را به عنوان هدف مورد توجه قرار می‌دهد. مرور مختصری بر آنچه که به عنوان پیش فرض‌های مدیریت اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است. نافی آنچه که به عنوان تکنیک‌ها و روش‌ها مورد توجه مدیر (در هر جامعه و با هر رویکرد) قرار می‌گیرد نیست. در هر حال بررسی تعریف‌های مورد اشاره نشان می‌دهد که: ۱- مدیریت اسلامی از دیدگاه محققین مبتنی بر مکتب اسلام بوده و به طور کامل تحت تأثیر آن قرار دارد به گونه‌ای که رعایت شئون اسلامی در این مدیریت اولین وظیفه مدیر محسوب می‌شود. ۲- در مدیریت اسلامی توجه به نظام ارزشی اسلام (اخلاق، تقوی، عدالت طلبی، خدمت و امانت بودن مدیریت و...) و حفظ آن اهمیت ویژه‌ای داشته و در اولویت قرار دارد. ۳- وظیفه‌ی مدیر، در مدیریت اسلامی تنها افزایش تولید نیست و توجه به انسان به عنوان اشرف مخلوقات (که خداوند آسمانها و زمین را مسخر او کرده است) و تعالی وی در اولویت بالاتری از تولید قرار دارد. ۴- در مدیریت اسلامی مدیریت و هدایت انسانها به سوی کمال وظیفه اصلی قلمداد می‌شود. ۵- مدیریت در اسلام امانتی است که باید در نگهداری و رساندن آن به کسی که اهلیت آن را دارد دقت وافر به خرج داد. در واقع نمی‌توان این مسئولیت را به هر کس سپرد. ۶- سازمان در مدیریت مجموعه‌ای از انسانها است که از طریق هم افزایی توان آنها (که در مدیریت اسلامی در جهت رسیدن به کمال قرار دارند) در خدمت انسان قرار می‌گیرد. در این رهگذر در یک عرصه رفت و برگشت، افراد با کار جهت یافته خود سازمان را به نتایج دلخواه می‌رسانند و مجموعه سازمان (مدیریت و کارکنان) نیز از باتاب نتایج کار خود، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی بهره‌مند می‌شوند. ۷- در مدیریت اسلامی، مدیر به عنوان الگو و اسوه مطرح است و بر همین مبنا نیز باید رفتار خود را تنظیم نماید. مرور مختصری بر آنچه که به عنوان پیش فرض‌های مدیریت اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است. نافی آنچه که به عنوان تکنیک‌ها و روش‌ها مورد توجه مدیر (در هر جامعه و با هر رویکرد) قرار می‌گیرد نیست. موانع فراروی مدیریت اسلامی در جامعه‌گفتم که جوامع مسلمان به داشتن نوعی از مدیریت نیازمند هستند که با ارزش‌ها، آرمان‌ها، اعتقادات، مبانی دینی و اخلاقی آنها سنخیت و پیوستگی داشته باشند. با توجه به این که مدیریت اسلامی، در واقع رویکردی نو و تازه از مدیریت در جامعه است. به نظر می‌رسد مانند هر پدیده‌ی نو و تازه در جامعه برای رواج یافتن با موانعی رو در رو باشد. از جمله این موانع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- سیطره و

نفوذ رویکرد غربی در جامعه، خود باختگی دانشمندان، دانشجویان در برابر رویکرد مدیریت غربی در حدی که به رویکرد اسلامی مدیریت اجازه ی رشد نمی‌دهد. با توجه به این که نظریه‌های مربوط به مدیریت با تلاش های "تیلور" و متقدمان پس از وی در جوامع غربی به صورت مدون ارایه گردیده و در هر تلاش جدید شاخ و برگ بیشتری یافت، به نظر می‌رسد صاحب نظران و اندیشمندان کشورهای در حال توسعه تحت سیطره و نفوذ این امر قرار گرفته‌اند. هر چند ذکر این نکته نیز ضروری است که اصولاً نظریه‌های جدید ارایه شده در خصوص مدیریت، در جوامع غربی همواره محمل اجرایی بیشتری یافته و در سازمان های غربی مورد آزمون تجربی قرار می‌گرفته است. این امر همواره موجب پیشتازی و سبقت جوامع غربی و سازمان های آنها بوده است و در هر حال در پیشرفت نظریه‌های مدیریت مهمترین سهم را از آنها کرده است. این امر موجب شده است که در جوامع جهان سوم و از جمله ایران نیز در برابر نظریه‌های مدیریت (که عمدتاً از غرب برخاسته‌اند، ولی ریشه جهانی و فرامنطقه‌ای دارند)، نوعی شیفتگی و خود باختگی به وجود آمده و حتی دامن زده شود، این امر محدودیت زیادی را برای نظریه‌های جدید و رویکردهای مدیریتی از جمله مدیریت اسلامی ایجاد کرده است. ۲- عدم آشنایی مدیران و مردم با قابلیت های مدیریت اسلامی و بی‌اعتقادی به کاربردی کردن آن در کنار شیفتگی بخش عمده‌ای از صاحب نظران زمینه‌های مدیریت در جوامعی مانند ایران به مکاتب مدیریت غربی، مدیریت اسلامی نیز در جامعه ایران اسلامی تا حدود زیادی مجهور و نا آشنا و غریب مانده است و این امر موجب شده است که چیرگی نظریه‌های مدیریت غربی، گستردگی و عمق بیشتری بیابد. این امر علیرغم وجود منابع غنی و پشتوانه قابل توجه نظری در مورد مدیریت در جامعه اسلامی است که به یمن سال های پر بار صدر اسلام و سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری مدبرانه ی امام راحل (ره) به منصفه ظهور رسیده است. ۳- عدم ایجاد تمایز میان تکنیک های مدیریتی و رویکردهای انسانی در مدیریت (مدیریت غربی تکنیک های مدیریتی است که تا حدود زیادی قابلیت اجرا در مدیریت اسلامی را نیز دارد) در این مورد همانگونه که به صورت مختصر ذکر گردید، برخی از مدیریت که به طور عمده به فنون و تکنیک های مدیریت بر می‌گردد در هر رویکرد اسلامی و غربی مدیریت مشترک می‌تواند باشد، این امر، از دید صاحب نظران رویکرد اسلامی مدیریت مغفول مانده است. در واقع مدیریت اسلامی نیز به شیوه‌های مختلف و متفاوت مدیریت نیازمند است. در این میان، آنچه موجب تفاوت ماهیت این دو رویکرد می‌شود، هدف از مدیریت و چگونگی استفاده از ابزارهای مدیریتی و نیت از مدیریت است. در واقع در مدیریت اسلامی، هدف از مدیریت رشد و اعتلای انسانها (و سپس سازمان) و بالندگی انسانها در مسیر الی... است و مدیر در این میان نقش رهبر و مراد و معشوق را بر عهده دارد که به یمن ارادت ناشی از ایمان، عشق و شیفتگی کارکنان و پیروان و مدیریت بر قلب، (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۲) قادر به استفاده از قابلیت های نهفته در وجود کارکنان است. مطالعات اخیر در مورد مدیریت، نیاز مدیریت غربی به ارزش های انسانی در نظریه‌های جدید را نشان می‌دهد و از این نظر نوعی همگرایی میان دو رویکرد اسلامی و غربی مدیریت در حال پیدایش است که به اخلاق، ارزشها روابط انسانی و معنوی میان انسانها توجه خاص نشان می‌دهد؛ نکته‌ای که به تازگی مورد توجه غرب واقع شده است، از دیر باز مورد توجه اسلام بوده و به شکل های متفاوت و به کرات مورد سفارش و توصیه قرار گرفته است. ۴- نبود تعریف و معیار و محدوده مشخصی از مدیریت اسلامیشکل و مانع دیگر در رویکرد اسلامی مدیریت، محدودیت شدید مطالعات مبتنی بر شیوه‌های بررسی علمی در حوزه مدیریت اسلامی، خاصه مدیریت در سازمانها است. اسلام به اقتضای داعیه ی اصلی خود در ایجاد حکومت، مدیریت را در سطح جامعه مورد توجه قرار داده است و در این میان جای بررسی هایی که سطح مدیریت را تا حد سازمان کشانده و از دیدگاه سازمانی به این مقوله توجه کنند، کاملاً خالی است. از سوی دیگر بررسی های انجام شده در مورد مدیریت اسلامی نیز به تکمیل یکدیگر کمک نکرده و در امتداد هم قرار نداشته‌اند، این امر موجب شده است دامنه، محدوده، عمق، سطح و معیارهای مدیریت اسلامی نیز تا حدود زیادی مبهم باقی مانده و هر نویسنده از ظن خود و در حد آشنایی و درک خود از مقوله مدیریت اسلامی، به ارایه نظر پردازد. ۵- نبود و یا محدودیت زمینه‌های نظری در مورد

مدیریت اسلامی در سطح سازمان‌همچنانکه اشاره شد در مورد مدیریت در جامعه اسلامی، به دلیل اهمیت خاص مقوله رهبری (و مدیریت) و چگونگی رابطه میان رهبران مدیران با پیروان و سایر افراد جامعه منابع زیادی (در قرآن، روایات، احادیث و...) وجود دارد که می‌توان از آنها چگونگی رفتار رهبران را با مردم و پیروان استنتاج و استخراج کرد، ولی در مورد چگونگی رفتار مدیران و رهبران در سطح سازمان و نیز مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی منابع چندانی وجود ندارد. به نظر می‌رسد تازگی بحث در کشور، کمبود منابع وجود نوعی ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی و اهداف آن از جمله دلایلی است که موجب شده است محققین و صاحب نظران مدیریت به مقوله مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی توجه کمتری بنمایند. این امر خود موجه تشدید کمبود منابع در این زمین شده است. ۶- وجود ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی یکی دیگر از موانع موجود در فراروی مدیریت اسلامی، وجود ابهام در معنا و برداشت از آن است که منجر به این برداشت می‌شود که مدیریت اسلامی ملازم با نوعی توصیه‌های اخلاقی است و از طریق توصیه نیز نمی‌توان سازمانها و یا کشور را اداره کرد. در مقابل مدیریت غربی کاربردی است و دارای راه‌های کاربردی برای مدیریت سازمانها در شرایط و وضعیتهای مختلف است. به نظر این جانب خلط مبحث در رویارویی این دو دیدگاه، همچنانکه اشاره گردید. از آنجا است که به دلیل کمبود منابع از یکسو و ابهام در درک و فهم مدیریت اسلامی از سوی دیگر، از اینجا است که مدیریت اسلامی را فاقد تکنیکهای مورد نظر می‌پنداریم، در حالی که ابزار و شیوه‌های مدیریت در همه جا تا حدود زیادی به هم شبیه است و بسته به موقعیتهای مختلف، مبانی و اصولی روشهای به کار رفته (به استثنای زمینه‌ها و مبانی ارزشی آن) تا حدود زیادی به هم شبیه و در گروههای به نزدیکی قابل طبقه‌بندی است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد تقدسی که در واژه اسلامی وجود دارد نیز موجب می‌شود تا محققینی که اطلاعات و دانش خود را در اسلام اندک و ضعیف می‌بینند، از بیم انتقادهایی که احتمالاً از آنها به عمل خواهد آمد، از پرداختن به مدیریت اسلامی احتراز و پرهیز نمایند. چه این گمان در اذهان وجود دارد که پرداختن به هر آنچه که «اسلامی» است تنها در صلاحیت حاملان دین و روحانیون است و سایرین را بدان ورطه راهی نیست و این امر موجب شده است که صاحب نظران علوم مدیریت از باب «احتیاط» کنکاش در زمینه مدیریت اسلامی را به «اهل» آن واگذارند و وارد آن نشوند. ۷- نبود نگاهی راهبردی به مقوله‌ی مدیریت اسلامی و استفاده از آن در سطح سازمانها دیگر موانع فراراه مدیریت اسلامی، نبود نگاه راهبردی به مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی است که به محدودیت منابع و نگرشهای متفاوت از مدیریت اسلامی باز می‌گردد. به نظر می‌رسد در جامعه فعلی ما، مشکلات و مسائلی که دامنگیر زمینه‌های مختلف حیات جامعه است مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...، دامنگیر مدیریت نیز هست. نبود نگاه بلندمدت و راهبردی به مدیریت اسلامی و برنامه مشخص آن در کنار عدم اعتقاد نسبی به توانایی این رویکرد در حل مسایل مدیریتی جامعه (به دلیل محدودیت منابع و درک نسبی ضعیف از آن)، موجب شده است که به مدیریت اسلامی توجه چندانی نشود. در کنار آن، محدودیت شدید زمینه‌های نظری مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی نیز بر این ضعف دامن زده است. ۸- بی‌توجهی به انجام تحقیقات متفاوت در خصوص مدیریت اسلامیاز مهمترین فعالیتهایی که می‌تواند موجب رونق و شکوفایی علوم مختلف شود، انجام تحقیقات و پژوهشهای متفاوت و مکرر، مورد آزمون و نقد قراردادن آنها و اجرای آنها در عمل و رفع نواقص و ضعفهای آنها است. این امر در بسیاری از علوم غربی که به تجربه و آزمون نیاز دارند انجام شده و در عمل موجب پیشبرد آن و شکوفایی بیشتر آن شده است، در حالی که در زمینه مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، تحقیق و پژوهش به ندرت صورت گرفته است. از مهمترین دلایل آن شاید ضعف زمینه‌های نظری (در سطوح سازمانی) و نداشتن اعتماد به نفس محققین در یک کار پیشگامانه است. ۹- موانع روانی پذیرش دیدگاه‌های تازه‌اصولاً- در پذیرش نظریه‌ها و دیدگاه‌های تازه، همواره موانع و مشکلاتی وجود دارد. ابهام در فهم چگونگی دیدگاه‌های تازه، عدم آشنایی با منطق و مبانی آن، نفوذ دیدگاه‌های سنتی و سیطره آنها و... از جمله موانعی هستند که فرا راه پذیرش مدیریت اسلامی قرار دارند. ج: راههای برون رفت از موانع و مشکلات فرا راه مدیریت اسلامی ۱- اصلاح رابطه خود و

خدا از مهمترین هدفهای مدیریت اسلامی، به نظر این جانب، ایجاد محیط و بستر لازم برای رشد و تکامل نیروهای سازمان است و این کار بدون توجه به رسالت مدیر در جامعه اسلامی که همانا رهبری و ایجاد رابطه مرید و مرداد با پیروان و کارکنان است، امکانپذیر نیست. در این میان مدیران باید با افزایش ظرفیت‌هایی که خداوند در وجود آنها به ودیعه گذارده است، زمینه توجه به معرفت نفس، خودسازی و افزایش و بالنده کردن خصلت‌های متعالی را در خویش گسترده‌تر ساخته و از این طریق رابطه خود و خدا را اصلاح کرده و بهبود بخشند و سپس با بهره‌گیری از فنون و تکنیک‌های مدیریتی متناسب با وضعیت و موقعیت، امکان ایجاد محیط‌های مناسب‌تر را برای همکاران خود فراهم می‌کنند. بی‌گمان تأثیر این نوع نگاه موجب بروز کیفیت‌های خاصی در انسانها می‌شود که در دیگران هم موثر خواهد بود. این امر از یکسو نقش مدیر به عنوان الگو و راهنما را برای دیگران برجسته‌تر کرده و از سوی دیگر نماد واقعی‌تری از مدیریت اسلامی را نیز در معرض دید، قضاوت و اقتباس قرار می‌دهد. وقتی در نظر می‌گیریم که صفاتی مانند ساده زیستی، تقوا، تواضع، مبارزه با باتبعیض، قانونمداری، شرح صدر، و یا اطاعت از فرامین الهی، تقوا، کنترل نفس و مخالفت با آن، پرهیز از غرور، پرهیز از خود پسندی، پرهیز از دیکتاتوری برای مدیر در نظام مدیریت اسلامی مزیت و برتری تلقی شده و توصیه‌هایی اکید به مدیران در داشتن چنین خصوصیات شده است، می‌توان دریافت که در نظام مدیریت اسلامی رفتار مدیر می‌تواند موجب درس گرفتن دیگران گردد و در چنین موضعی، مدیر خود یک الگو و سرمشق است؛ چیزی که در نظام مدیریت غربی در این عمق و معنا نیست. به نظر می‌رسد دستیابی به چنین خصوصیات و صفاتی، نیاز به خودسازی و کار بستن سفارش‌هایی که از سوی پیشوایان دین مورد اشاره قرار گرفته است. لازم است به این نکته اشاره شود که مدیریت در اسلام امانت تلقی می‌شود و در چنین حالتی حفظ این امانت، با این شرط که روزی باید تحویل دیگری گردد، خود می‌تواند موجب عدم وابستگی و پابندی مدیر گردد و در این حالت نیز مدیر، فارغ از خود و منصب خود (که امانت است) می‌تواند برای تحقق اهداف سازمان که در وحله اول رشد و تعالی کارکنان آن است گام‌های بلندی بردارد، مدیری که به صفاتی مانند کاردانی و آگاهی، نظم و انضباط، تعهد، اصالت خانوادگی سعه صدر، قدرت و توان متصف باشد. قدرت بالایی در جذب و به کارگیری کارکنان و پیروان خواهد داشت و این گونه مدیریت انگیزه مناسب و بالایی را در کارکنان ایجاد کرده و آنها را به راه و ارزشها و دیدگاه‌های مدیر پای‌بند می‌کند و زمینه انسانی کردن سازمان نیز مهیاتر می‌گردد. ۲- خودباوریه نظر می‌رسد جامعه‌ی ما، مانند بسیاری از جوامع در حال توسعه در زمینه‌های زیادی نیاز به خود باوری و خود اتکایی دارد. رهایی از باور ناتوانی و رسیدن به خود باوری در هر زمینه نیاز به پیشگامانی شجاع، نستوه و عالم به آن موضوع دارد. در زمینه مدیریت نیز این امر صادق است و با تلاش دانشگاهیان و متخصصین و نیز آشنایان به علوم اسلامی که در مدیریت نیز دستی دارند، این راه در حال هموار شدن است. تلاش‌های بی‌وقفه‌ی ریاست محترم جمهور، جناب آقای دکتر احمدی نژاد در بهره‌برداری از توانمندی‌های جوانان بسیجی این مرز و بوم مهر تاییدی بر این مدعاست. به نظر می‌رسد در این مسیر، هراس از موانع، انتقادات، در دور دست قرار داشتن هدف و... نباید مانع طی این مسیر شود، آنچه که هست این که زمینه‌های نظری موضوع مدیریت اسلامی در سطح کلان جامعه به صورت بسیار غنی وجود دارد و باید در جهت تنازل سطح آن و تبیین مدیریتی آن در سطوح سازمانی تلاش کرده و نتایج این تلاش‌ها به منظور آشنایی اهل فن و دیگر صاحب‌نظران به محافل علمی و دانشگاهی عرضه شود. بی‌گمان، باز خورد این عمل هم در اعتلای کیفی نظریه‌های ارائه شده مؤثر است و هم دیگران را به صرافت گام نهادن در این راه و ارائه دیدگاه‌های خود می‌اندازد و در این مسیر منابع موجود جهت استفاده افزایش یافته و زمینه‌های تحقیقاتی جدیدتر فراهم می‌شود. ۳- ارائه تعاریف مشخص و تبیین دقیق‌تر محدوده و مرزهای مدیریت اسلامی از مباحث مهم در زمینه مدیریت اسلامی به نظر این جانب، تبیین دقیق‌تر مفهوم، دورنما، اهداف، برنامه‌ها، ابزار و وظایف آن است. به اعتقاد این جانب، مدیریت اسلامی به اعتبار «مدیریت بودن» می‌تواند و باید در بدایت امر همان تکنیکها و روشهای مدیریت غربی را تا جایی که محدوده‌های ارزشی اجازه می‌دهد اتخاذ کرده و به بومی کردن و

هماهنگ کردن آن با شرایط اجتماعی، فرهنگی، ارزشی، محیطی، تاریخی و... کشور ما پردازند. (موضوعی که بارها توسط مقام عظمای ولایت، حضرت آیه... خامنه‌ای (دامه‌زده) {در مقوله‌ی نهضت نرم‌افزاری و بومی‌سازی دانش‌ها} و نیز رئیس‌جمهور بسیجی، جناب دکتر احمدی‌نژاد {مهندسی فرهنگی و بومی‌سازی دانش انرژی هسته‌ای} به آن اشاره شده است). در هر حال مدیران در هرجا، از جمله جامعه اسلامی نیاز به برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و سایر وظایف مدیر و به کار بردن تکنیک‌ها و روش‌های مرسوم دارند و از این جهت این شیوه‌ها تا حدود زیادی به هم شباهت دارند. ولی مدیریت اسلامی به لحاظ توجه به زمینه‌های دیگری که تاکنون کمتر مورد توجه مدیریت غربی قرار گرفته است بر مدیریت غربی ارجحیت دارد. و در این زمینه نیز میانی نظری قابل توجهی در اختیار دانش پژوهان قرار دارد که می‌توان با استفاده از آنها، نسبت به کاربردی کردن این نظریه‌ها در سطوح سازمانی تقدم کرد. ۴- انجام و ارایه‌ی تحقیق‌های بیشتر در خصوص مدیریت اسلامی در سطح سازمان‌ها توجه به نقش برجسته و تعیین‌کننده تحقیق و پژوهش در همه زمینه‌های علم، مدیریت اسلامی نیز برای شکوفایی، پیشرفت و تکامل نیاز به حضور و پشتکار محققین و صاحب‌نظران دارد. این تحقیق‌ها باید در سطوح سازمان انجام شده و سپس به محک آزمون و تجربه گذاشته شود. انتشار تحقیق‌های انجام شده و نتایج آنها می‌تواند آشنایی بیشتر عموم و نیز دانشجویان، دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران مدیریت را به توانایی و قابلیت‌های مدیریت اسلامی در افزایش بهره‌وری، اثربخشی، رضایت شغلی و... موجب شود و حتی انتقاد از نظریه‌های منتشر شده و تلاش برای رفع نقاط ضعف آنها نیز می‌تواند به اعتلای این نظریه‌ها منجر شود. ۵- توجه به این که مدیریت غربی نیز می‌تواند در سطوح پایین تر مدیریت اسلامی مورد استفاده قرار گیرد به این نکته اشاره شد که مدیریت اسلامی در به کارگیری تکنیک‌ها می‌تواند از مدیریت غربی استفاده نماید، ولی خود دارای ویژگی‌ها و زمینه‌هایی است که مدیریت غربی (حداقل) تاکنون فاقد آن است و لذا به اعتقاد این جانب، مدیریت غربی در سطحی پایین‌تر از مدیریت اسلامی قرار دارد. در واقع در بسیاری از موارد، مدیریت اسلامی و مدیریت غربی در تقابل و ضدیت با هم نیستند و این نکته می‌تواند توسط محققین مدیریت اسلامی مورد تبیین بیشتر قرار گیرد. در واقع به جای ستیز و یا بیگانگی با مدیریت غربی می‌توان از ابزار و روشها و تکنیک‌های آن در جهت تحقق مدیریت اسلامی استفاده کرد و از سایر ویژگی‌های مدیریت اسلامی که موجب برتری این رویکرد نسبت به سایر رویکردهای مدیریتی می‌شود، در جهت ایجاد سازمان اسلامی بهره‌برداری کرد. در هر حال در صورتی که ویژگی‌های مدیریت در جوامع با ساختار فرهنگی و ارزشی جامعه مورد نظر هماهنگ و متناسب باشد، می‌تواند موجب کارایی مدیریت و افزایش بهره‌وری و اثربخشی در سازمانها گردد، به همان نسبت که بکار بستن کورکورانه و بی‌ضابطه سفارش‌ها و نسخه‌های آماده مدیریتی غرب، می‌تواند انسجام و نظم جوامع را برهم زده و موجب بروز بحران و مشکلات مختلف اجتماعی، اقتصادی و حتی اجتماعی در جوامع گردد. نتیجه‌گیرینکته‌ی پایانی این است که مدیریت اسلامی واجد خصوصیات و ویژگی‌هایی است که می‌تواند در موفقیت سازمانها نقش اساسی ایفا نماید، این ویژگی‌ها در بطن دستورها، توصیه‌ها، نظرها و شیوه‌های به کار گرفته شده توسط پیشوایان دین حضور و وجود عینی داشته است، ولی برای استفاده از آن در سطوح سازمانی و کاربردی کردن آنها در سازمانها، نیاز به کار پیشگامانه و دور از هراس و خودکم‌بینی صاحب‌نظران و عالمان مدیریت و تحقیق پژوهش مستمر در این جهت دارد. امید که در ظل توجهات خاصه‌ی حضرت ولی عصر (عج) و بکارگیری منویات ولی امر مسلمین حضرت آیه... خامنه‌ای و با افزایش پژوهش‌های مرتبط با مدیریت اسلامی در مراکز علمی، پژوهشی و تحقیقاتی شاهد بروز و شکوفایی قابلیت‌های مدیریت اسلامی که ریشه در مکتب حیات بخش اسلام دارد، باشیم.

قدرت جامعه در کنترل رفتار

Power of society گزیده‌ای از نقش امر به معروف و نهی از منکر در مدیریت اسلامیتدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی

نظارت همگانی یا امر به معروف و نهی از منکر در جامعه شناسی مفهوم نظارت همگانی و اجتماعی یکی از مفاهیم پایه و بنیادی است چرا که این مفهوم آثار متعددی را از لحاظ اجتماعی بر جامعه باقی می‌گذارد نظارت را به دو بخش نظارت عام و خاص طبقه بندی می‌کنیم. وظیفه مسؤولان هر سازمان و نهاد اجتماعی است که با فرهنگ سازی لازم در این زمینه مردم را به مشارکت اجتماعی و همگانی سوق دهند. باید همواره به این اصل توجه داشته باشیم که تحقق مفهوم نظارت همگانی در سازمان در نهایت به عنوان ابزاری برای افزایش کارایی سازمان و در سطح ملی موجب افزایش کارایی نظام تبدیل خواهد شد. نظارت همگانی به مثابه یک سرمایه اجتماعی محسوب شده و برای تحقق آن به همکاری تمام مدیران یک مجموعه نیاز است در صورتی که نظارت همگانی به خوبی در مجموعه سازمان نهادینه شود ما می‌توانیم شاهد کاهش خلاف های اداری در سازمان و اداره خود از یک سو و همچنین افزایش اعتماد افکار عمومی از سوی دیگر باشیم. مسؤولان باید بدانند که نظارت همگانی یک فرصت است و نه یک تهدید چرا که به کمک اطلاعات و مصالح بدست آمده از این طریق امکان رسیدن به مدیریت خوب سازمانی نیز فراهم می‌شود. یکی از عواملی که موجب معنی دار شدن مفهوم نظارت همگانی می‌شود ارتباط نظارت با پیشبرد اهداف سازمان می‌باشد. هر فردی در جامعه در هر مقام، موقعیت، دانش و قدرتی که قرار دارد باید احساس مسؤولیت کند و نظارت همگانی جزء مسائلی است که تمام ادیان الهی به خصوص اسلام به آن تأکید دارد. امام خمینی سره: اصل امر به معروف و نهی از منکر (نظارت همگانی) برای همین است که جامعه را اصلاح کند. اسلام، سه ضمانت اجرایی برای احکام خود دارد: الف - قدرت حکومت عادل. ب - نیروی باز دارنده ی درونی انسان مسلم یا تقوای خدای متعال. ج - قدرت جامعه یا امر به معروف و نهی از منکر. امیرالمؤمنین (ع) محتوا و مقصد امر به معروف و نهی از منکر را در عبارتی کوتاه بیان فرموده اند: ای مؤمنان! آن که ببیند ستمی می‌راند یا مردم را به منکری می‌خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر است و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد و نور یقین در دلش تافت. نوع دیگری که از برخورد با منکر بیان شده است انکار قلبی است این نوع برخورد به منزله عکس العمل پیشگیرانه ای است که از انحراف باطنی مؤمن جلوگیری می‌کند. بزرگ ترین انگیزه و هدف نهضت های بزرگ و حرکت های آزادی بخش، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد برای از بین بردن ریشه های فساد و تباهی و احیاء ارزش ها و عوامل سعادت بوده است. عن الحسین (ع): انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر «آنچه ذکر شد تنها برخی از ابعاد یکی از اساسی ترین روش های مشارکت کارکنان و مسؤولیت همگانی در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام است و شایسته است تمامی کارکنان در محیط سازمانی در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر که ضامن استمرار حکومت حق و مصونیت از انحراف حاکمیت دینی است تلاش نموده و نسبت به توطئه ها و نقشه های فرهنگی و سیاسی دشمنان هشیار و آگاه باشند. امر به معروف و نهی از منکر در اخبار حضرت رضا (ع) می‌فرماید باید امر به معروف و نهی از منکر کنید بر شما بدهاتان مسلط می‌شوند پس هر چه خوبانتان دعا کنند مستجاب نمی‌شود. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: هر گاه امت من امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند پس رسیدن عذاب و قهر الهی را منتظر باشند. و نیز می‌فرماید خداوند دشمن می‌دارد مؤمن ناتوانی که دین ندارد گفته شد یا رسول الله (ص) چنین شخصی کیست؟ فرمود کسی است که نهی از منکر نمی‌کند. آثار امر به معروف و نهی از منکر معرفی حکومت اسلامی موجب نابودی حکومت های ستمگر: باید کوشش کنیم تا طرز حکومت اسلام و رفتار حکام اسلامی را با ملت های مسلمان به اطلاع برسانیم تا زمینه فراهم شود که حکومت عدل و انصاف به جای این حکومت های استعمار زده که اساس آن بر ظلم و چپاول است، برقرار شود. اگر قشرهای جوان از هر طبقه که هستند جهت حکومت اسلام را که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمومنین علیه السلام جریان نداشت بفهمند، اساس حکومت های ظالمانه استعماری و

مکتب های منحرف کمونیستی و غیره خود به خود برچیده می شود. شخصیت و ارزش هر ملتی در سایه مبارزه با فساد است. اگر در ملتی و کشوری فساد رواج داشته باشد، آن ملت هیچ وقت متری و ارزشمند نخواهد شد. خداوند این حقیقت را در آیه زیر بیان فرموده است: آل عمران ۳: ۱۱۰ « شما در میان ملت ها در صورتی بهترین ملت و امت هستید که مردم را به نیکی دعوت کنید و از کارهای زشت باز دارید ». حضرت علی (ع) می فرماید: « گروهی نه با زبان، نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی کنند، اینها در حقیقت مردگان زنده نما هستند ». امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با گناه و فساد، و فداکاری در طریق اصلاح جامعه، موجی بسیار بزرگتر از ایمان در اجتماع به وجود می آورد. گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه نجات می بخشد. گاهی یک رهبر سیاسی، یک راهنمای مذهبی، با نظارت های پی گیر، یک ملت چند میلیونی را از ناکامی ها و محرومیت ها نجات می دهد. حضرت امام حسین (ع) نیز یکی از اهداف سیاسی خود را مبارزه با فساد و احیاء این دو فریضه الهی می داند و می فرماید: « اريد ان امر بالمعروف و انهي عن المنكر » « هدف از قیام، مبارزه با فساد و حکومت ظالمین است که از طریق امر به معروف و نهی از منکر، آن مبارزه را شروع خواهم کرد ». شیوه های عملی امر به معروف و نهی از منکر هدف اساسی در امر به معروف و نهی از منکر تحقق معروف و زدودن منکر است. برای رسیدن به این هدف باید به دنبال مؤثرترین شیوه باشیم. ۱- تبلیغ عملی: اولین شیوه بسیار مؤثر در امر به معروف و نهی از منکر تبلیغ عملی است. مهمترین عامل موفقیت پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) در گسترش اسلام در همین نکته نهفته است و پیامبر اکرم (ص) در حفر خندق و ساختن مسجد قبل از این که دیگران را تشویق به این کار کند پیشقدم بود. همین طور امامان معصوم (علیه السلام). ۲- احترام به شخصیت افراد: دومین اصلی که در تأثیر امر به معروف و نهی از منکر شایان توجه است، احترام به شخصیت افراد می باشد. مرتکبان منکر تا وقتی که متجاهر به گناه نشده اند و علنی دست به آن نیالوده اند محترم هستند و نباید به هتک حرمت آنها پرداخت. ۳- ارشاد تدریجی: این توقع نابجایی است که بخواهیم کسانی را که در گرداب منکرات غلطیده اند یک باره از گرداب در آوریم و از آنها مسلمان زمان سازیم. اصولاً تربیت، امری تدریجی است و رذایل و فضایل هیچ کدام یک مرتبه در جان انسان ها به وجود نمی آیند. و از رموز مهم نزول تدریجی قرآن همین است، زیرا قرآن کتاب تربیت است. ۴- نرم خویی و محبتاز شیوه های بسیار مؤثر و مهم در امر به معروف و نهی از منکر، نرم خویی و محبت است: خصلتی که موفقیت پیامبر اکرم (ص) بنا به تصریح قرآن کریم مرهون آن بوده است. سخن تا توانی به آزر م گوی درشتی مکن در سخن نرم گویبه شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی به مویی کشی ۵- تشویق به ارزشها: از امتیازات مکاتب الهی همین تشویق به خوبهاست. پیامبر اکرم (ص) از عنصر تشویق برای پیشبرد اهداف خود فراوان استفاده می کرد. برای آنان که دو رکعت نماز برای خدا خوانده بودند جایزه تعیین می کرد. بُست های حساس سیاسی، فرهنگی و نظامی را به افراد لایقی می سپرد و بدین ترتیب، امت را به نیکی و پاکی دعوت می فرمود که اساقه بن زید و جده ساله را فرمانده لشکر قرار دارد و ... ۶- ایجاد فضای امر و نهی: بدون تردید، محیط هر چند نقش زیربنائی ندارد، ولی در پرورش فضایل و رذایل نقش اساسی دارد. رسالت انبیاء نیز مبتنی بر اصل بود که محیط را به گونه ای آماده سازند تا خود مردم « قائم به قسط و عدالت » باشند. لیتوم الناس بالقسط ». لذا پیامبر اکرم (ص) می فرماید: کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه ». ۷- برخورد عملی با مرتکبان منکر اگر در کنار شیوه های گذشته، این شیوه را مد نظر نداشته باشیم بدون شک امر به معروف و نهی از منکر و بی ثمر خواهد ماند. مراتب امر به معروف و نهی از منکر امر به معروف و نهی از منکر وجود یکی از دستورات مهم و اساسی در فرهنگ دینی است. در قرآن کریم آیات متعددی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد و جزو ویژگی های مومنین شمرده است. امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتبی است که دقیقاً باید رعایت شود؛ به نحوی که اگر با رعایت یک مرتبه از آن، به وظیفه شرعی عمل شد، نوبت به مرتبه دیگر نمی رسد. اولین مرتبه آن است که کاری انجام دهیم که دلخوری خود را از عمل انجام شده برسانیم. همین مرتبه نیز می تواند مرحله داشته باشد مانند این که با مشاهده عمل

زشت او، چشم خود را ببندیم یا اخم کنیم یا چهره در هم بکشیم... دومین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی به وسیله زبان است که این مرتبه خود نیز دارای درجاتی است. اگر با موعظه و ارشاد و گفتار ملایم مقصود به دست می‌آید نوبت به مراتب بعدی نمی‌رسد. سومین مرتبه اقدام عملی است. این مرتبه نیز دارای مراحل است که دقیقاً باید رعایت شود. کسی که متصدی امر به معروف و نهی از منکر است، باید در تمام مراتب این واجب دینی، همانند پزشک دلسوز و مهربانی برخورد کند که جز کمک به بیمار و نجات او انگیزه دیگری ندارد؛ زیرا انسانی که مرتکب منکر می‌شود یا نسبت به معروف بی‌توجه است یا علیه آن موضعگیری می‌کند، مبتلا به نوعی بیماری روحی و روانی است و باید با ابراز امر به معروف و نهی از منکر او را از چنین بیماری نجات بخشید. امام صادق (ع) می‌فرماید: می‌فرماید: تنها کسی می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که سه ویژگی داشته باشد. ۱- آگاه بودن از آنچه به آن امر یا از آن نهی می‌کند. ۲- اجرای عدالت در امر و نهی. ۳- مراعات رفق و مدارا در امر و نهی. چگونه امر به معروف و نهی از منکر کنیم؟ اگر بدانیم که شخصی نمازش را صحیح نمی‌خواند مثلاً مردی که حمد و سوره نماز مغرب و عشا را آهسته می‌خواند یا تلفظ کلمات و حروف را به درستی انجام نمیدهد آیا واجب است که بر حسب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به او یادآوری کنیم؟ اگر توانایی این کار را نداشته باشیم چی؟ مثلاً به علت خجالت کشیدن نتوانیم این موضوع را با او در میان گذاریم. و آیا این وظیفه یعنی امر به معروف و نهی از منکر واجب فوری است یا اینکه هر وقت که دیدیم موثر تر واقع میشود آن را انجام دهیم؟ امر به معروف و نهی از منکر یک سری مراتب و جوب دارد و یک سری شرایط برای شخص آمر و ناهی: مهمترینش اینه که خود شخص آمر و ناهی باید عامل باشه. یعنی خودش به تذکری که می‌ده عمل کنه شرط دومش اینه که با تماینها و صبر و آرامش از منکر نهی کند. بعدی اینه که تندی و توهین نکند. دیگر اینکه مشکل طرف رو تشخیص بده و بی‌گدار به آب نزنه. بعد اینکه نصیحت گونه صحبت نکنه. دیگری اینکه نگاهش از بالا به پایین نباشه...

سازمان و ترویج فرهنگ امر به معروف

بی توجهی به ضرورت بسترسازی برای انجام معروف ها ، فضایی نامناسب پدید می‌آورد ارائه دهنده: حجت الاسلام والمسلمین رضا وطن دوست - پژوهشگر

امر به معروف و نهی از منکر ، امری حیاتی و فریضه ای بزرگ است ، اما ناگفته پیداست که اجرای درست و موفقیت آن ، نیازمند ارائه راهکارهای عملی و در پیش گرفتن شیوه هایی کارآمد است . شایسته است این مبحث به تفکیک در چهار قسمت: ۱ - شیوه های برخورد با معروف ، ۲ - اهل معروف ، ۳ - منکر و ۴ - اهل منکر مورد توجه قرار گیرد اما اکنون تنها به بخش اول و دوم آن می‌پردازیم . الف - شیوه های برخورد با معروف این امر ، اصلی مسلم است که مقدمات هر فریضه ای مانند وضو برای نماز و فراهم آوردن آب برای وضو ، واجب است . اگر تحقق معروف و گسترش آن در جامعه واجب است که هست ، پیش نیازها و پیش زمینه های آن نیز واجب است ، چرا که معروف ، بذری پاکیزه است که برای رشد و به ثمر رسیدن آن ، نیازمند آماده سازی و فراهم آوردن شرایطی مناسب است ، اگر متولیان امور ، بدون فراهم آوردن زمینه و شرایطی مناسب ، به معروف ها امر نمایند ، مثل این است که بذری قیمتی را در شوره زاری بی حاصل به پاشند که هیچ ثمری در پی ندارد . در شیوه های برخورد با معروف ، نکاتی ارزنده وجود دارد که در این مجال ، به برخی از آنها اشاره می‌گردد . ۱ - آسان سازی تکالیف و معروف ها هر چند سازنده و تعالی بخش اند ، اما بدیهی است که توأم با نوعی زحمت و مشقت اند ، از این رو برای اجرای موفقیت آمیز آن ، تا آنجا که امکان دارد ، لازم است تکالیف را آسان گرفت و آسان بر گزار کرد . این مسأله را از پیامبر رحمت (ص) بیاموزیم که در سفارش به آسان بر گزار کردن تکالیف ، به معاذبن جمل فرمود : ای معاذ از این که مردی فتنه انگیز باشی پروا کن ، توصیه می‌کنم که در نمازت سوره ای کوتاه بخوان . امام صادق (ع) نیز در این باره به معاویه بن عمار فرمود : هر گاه نماز را امامت کردی ، به یک تکبیر

بسنده کن، زیرا در جماعت شما افرادی ناتوان و سالمند شرکت دارند. ۲ - بستر سازیغفلت و بی توجهی به ضرورت بستر سازی برای انجام معروف ها، فضایی نامناسب پدید می آورد و اقبال مردم را نسبت به آن کُند می کند. اگر بدون بستر سازی لازم، به معروف ها امر شود، مانند شنا بر خلاف حرکت تند آب خواهد بود که یا شدنی نیست و یا با سختی های بسیار همراه است. نمونه عینی این مطلب، مقایسه نمازخانه ها در ادارات، مدارس، سربازخانه ها، توقفگاه های بین شهری در جاده ها و راه آهن، در قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. از آن رو که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، ادای نماز در این اماکن، مشکل و یا ناممکن بود. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نمازخانه هایی با امکانات لازم، دایر گردید و زمینه ای مناسب برای ادای فریضه نماز فراهم آمد و این به استقبال نسبی مردم به نماز در این گونه اماکن انجامید. این فضاها ی عبادی از امکانات فرش، روشنایی، سیستم گرما، سرما، وضوخانه و سرویس بهداشتی برخوردار نبود. ۳ - آشکار سازی معروف ها هر چند که آشکار ساختن معروف ها، گاه ممکن است به ریا بینجامد، اما اگر آشکار سازی به منظور تشویق دیگران و احیای معروف ها و در نتیجه گسترش فرهنگ امر به معروف باشد، نه تنها امری ناروا نیست که امری شایسته و بایسته است. از این رو با آن که می توان نماز را در منزل و به دور از چشم دیگران ادا کرد، سفارش مؤکد شده است که آن را در مسجد و با جماعت بخوانند، همچنانکه در آموزه های اسلامی آمده است که صدقات واجب مانند خمس، زکات و کفاره را آشکارا ادا کنند. اگر اهل فساد، آشکارا به منکرها دامن می زند چرا اهل ایمان، معروف ها را آشکارا انجام ندهند؟ و اگر افراد بد رفتار با حضور خود در اماکن عمومی و تفرج گاه ها، فضای آن را آلوده می کنند چرا مؤمنان نیک رفتار با حضور خود در این اماکن، نماز جماعت نخوانند و خوبی های خود را آشکار سازند؟ تا از این رهگذر به گسترش ارزش های اسلامی کمک کنند و به طور غیر مستقیم، دیگران را به معروف ها دعوت نمایند، چرا که این نوع اقدام ها، از مصادیق بارز آن حدیث معروف به شمار می آید که امام صادق (ع) فرمود: دیگران را نه با زبان بلکه با رفتار خود به خوبی ها فراخوانید؛ کونوا دعاه للناس بغير آلسنتکم. لازم به ذکر است، شیوه های برخورد درست با معروف ها بسیار اند که افزون بر موارد پیش گفته، شناساندن درست معروف ها، تبیین حد و مرزها، رفع موانع، بیان فواید دنیوی و پاداش اخروی آن، بازسازی و رونق بخشیدن مراکز دینی، دادن نقش مثبت به شخصیت های مثبت در فیلم ها و مانند آنها، از جمله این شیوه هاست. ب - شیوه های برخورد با اهل معروف آنگاه که سخن از فریضه امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید، برخی تنها به این موضوع که چه گونه دیگران را به معروف ها واداشته و از منکر باز دارند می اندیشند و هرگز به اهل معروف از این که دیگران در برابر آنان چه وظایفی دارند نمی اندیشند، در حالی که آنان اصل و رکنی در فرایند این فریضه محسوب می گردد و در آموزه های اسلامی نیز نوعی وظائف و مسئولیت ها در برابر آنان گوش زده شده است. برخی از این مسئولیت ها از قرار زیر است. ۱ - تشویق تشویق عاملی چند منظوره است که اگر جدی گرفته شود شاهد آثار و فواید سود بخش آن در جامعه خواهیم بود. زیرا که از یک سو تشویق، هم نوعی پاسداشت افراد نیک رفتار است و هم به طور غیر مستقیم، نوعی اعلان انزجار از رفتارهای ناصواب است. و از دیگر سو، هم نوعی تمجید است که بی گمان به تقویت اراده نیکوکاران می انجامید و هم نوعی مجازات است که خطاکاران را از دامن زدن به آن، ممانعت می کند. چنان که امام علی (ع) فرمود: با پاداش دادن به نیکوکاران، بدکاران را برنجان. بنابر این، نباید نقش تشویق را ندیده گرفت، بلکه بایسته است به عنوان یکی از عوامل حمایتی، مورد توجه تمامی افرادی که نسبت به زیردستان خود، نوعی امر و نهی دارند، قرار گیرند؛ چه زیباست که همه این فراز فراز مند امام علی (ع) را نصب العین خود قرار دهند که فرمود: هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشد؛ زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت و بدکاران در بدکاری تشویق می گردند؛ پس هر کدامشان را بر اساس کردارشان پاداش دهد. ۲ - سپاسگزاری سپاسگزاری و قدردانی از افرادی که با فداکاری و ایثار در جهت احیا و گسترش معروف ها در جامعه تلاش می کنند امری شایسته و بایسته است؛ زیرا تشکر و قدردانی عاملی مهم و مؤثر در تحریک افراد و پویای جامعه است. از این رو امام صادق

(ع) در هشدار به ناسپاسی فرمود: خداوند قطع کنندگان راه نیکی‌ها را لغت کرده است و او، فردی است که به او نیکی می‌شود و او آن را کفران می‌کند و در نتیجه، دوست نیکوکار خویش را انجام آن نیکی برای دیگران باز می‌دارد. به رغم آنکه سپاسگزاری از افراد نیک رفتار، نقشی مهم در گسترش معروف‌ها دارد و عاملی در پویایی جامعه به شمار می‌آید، در جامعه ما سپاسگزاری از خدمات و تلاش دیگران رضایت بخش نیست، ناشناخته ماندن بسیاری از خدمت‌گزاران به دین و مذهب، بزرگان ملت و مملکت، فرهیختگان علم و دانش و مؤلفان و مترجمان زیردست، گواهی روشن بر این واقعیت تلخ است. ۳- محبت و مهرورزی یکی از شیوه‌های برخورد با اهل معروف، محبت و مهرورزی با آنان است، به ویژه که ابراز شود این مهرورزی‌ها به خاطر فلان رفتار خداپسندانه شماست. این شیوه را از رسول گرامی اسلام (ص) بیاموزیم که امام باقر (ع) در بیان این مطلب فرمود: در یکی از جنگها، گروهی از دشمن به اسارت لشکر اسلام درآمدند، آنان را نزد رسول خدا آوردند، آن حضرت دستور داد به جز یک نفر، همه را به قتل برسانند. او از پیامبر (ص) دلیل این استثنا را پرسید. آن حضرت فرمود: این از آن رو است که شما از خصلت‌های خوبی مانند: غیرت، سخاوت، شجاعت، صداقت و بخشندگی برخوردارید و صاحبان چنینی خصلت‌هایی نشاید که به قتل برسند. ۴- حمایت همان‌طور که اگر برخورد مناسب با عاملان معروف امری پسندیده است، برخورد شایسته با خود آمران و ناهیان در این فریضه پسندیده تر است، زیرا آنان به صورت‌های مختلفی از سوی دیگران مورد تعرض قرار می‌گیرند برخی با چهره‌ای روشنفکرانه و با دم زدن از آزادی، امر و نهی آنان را مخالف آزادی دانسته می‌گویند: انسان‌ها آزادند و عقیده هر کسی برای او محترم است و امر و نهی شما نوعی دخالت در زندگی مردم و محدود ساختن آزادی آنان است. و برخی با ابراز دوستی با آمران و ناهیان به رفتار آنان اعتراض کرده و می‌گویند: گرچه این فریضه، امری لازم است ولی حفظ جان و آبرو نیز لازم است و نباید با امر و نهی از منکر دیگران، جان و آبروی خویش را به خطر انداخت و آسایش لازم را بر خود حرام ساخت. و برخی با ابراز بی‌طرفی و اینکه هر کس مسئول رفتار خویش است، با شعار غلط «عیسی» به دین خود، موسی به دین خود، به آمران و ناهیان اعتراض کرده، می‌گویند: به زندگی خود برسید چه کار دارید به دیگران، مگر شما پیامبرید که غصه امت می‌خورید؟! و بدتر از همه آنکه گاه آمران و ناهیان، از سوی دیگران مورد تعرض واقع شده و به ضرب و شتم آنان می‌انجامد. آنچه گاه در مطبوعات و رسانه‌ها منعکس می‌شود، بخشی از این تعرضات فیزیکی است. این جاست که وظیفه همگان ایجاب می‌کند تا به حمایت از آمران و ناهیان دل سوز قیام کرده و آنان را در انجام این رسالت که رسالت پیامبران است یاری دهند. حمایت آنان را از پیشوایان معصوم بیاموزیم که هم خود به معروف‌ها امر کرده و از منکرها باز می‌داشتند و هم در حد توان از آمران و ناهیان حمایت می‌کردند حمایت امام علی (ع) و فرزندان او از ابادر در نهی از تباهی‌های خلیفه و معاویه و نیز حمایت امام حسین (ع) از حجر بن عدی و حمایت‌ها بی‌دریغ امام صادق (ع) و امام رضا (ع) از حرکت زید بن علی (ع) و مانند آن نمونه‌های از حمایت‌های پیشوایان معصوم از آمران به معروفی و ناهیان از منکر است.

شایستگی‌های اخلاقی مدیران و کارگزاران

؛بالا بردن توانایی‌ها در مدیریت، برخواسته از نسخه سازنده امام هشتم (ع) Increase the abilities of management بر گرفته از سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین استاد مکی‌امام صادق (ع): از غضب و عصبانیت دوری کن، اول آن جنون و پایان آن پشیمانی است. گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی

امام رضا (ع) با ابلاغیه‌ای ده ماده‌ای به نشانه‌های انسان کامل در بحث روابط اجتماعی او اشاره دارند. در این ابلاغیه آمده است، عقل یک مسلمان کامل نمی‌شود و انسان، انسانی تمام عیار نخواهد شد مگر اینکه دارای این ده صفت باشد. اولین صفت در این ابلاغیه مورد بحث ما است. اولین صفت بارز یک انسان شایسته و مدیر (کسی که از لحظات عمرش به درستی استفاده می‌

کند و در عبور از خیابان دنیا ریزش وقت ندارد) این است که دیگران از او انتظار خیر و نیکی دارند. فردی که دارای این صفت باشد برای جامعه مفید است. این فرد کسی است که دیگران از فکر، قدرت و اموال او بهره می‌برند و وی اهل بهشت است و دوران عمر خود را با مدیریت می‌گذراند. حال این سؤال مطرح است که برای مفید بودن و مدیر بودن چه باید کرد؟ چگونه خیر انسان به دیگران می‌رسد؟ لازم‌ترین زمینه در اوج گرفتن در مدیریت خداحافظی با غیظ و غضب و عصبانیت است چه در روابط اجتماعی و چه در روابط خانوادگی، در مراجعه به سیره نبی مکرم اسلام (ص) و سیری در زحمات بیست و سه ساله ایشان، مشخص می‌شود که پیامبر مورد آزار و اذیت‌های فراوان قرار گرفتند به گونه‌ای که این بزرگوار در سال‌های پایانی عمر خویش چنین فرمودند: «هیچ پیامبری به اندازه‌ای که من از اتم صدمه دیدم، صدمه ندید.» در عین حال هیچ‌گاه کسی گره در پیشانی و چهره ایشان مشاهده نکرد اما این بدان معنی نیست که حضرت بدون توجه به امور بوده باشند. بلکه در عین داشتن چهره‌ای بشاش و آغوشی باز، دارای سنگینی، وقار و قاطعیت بودند و برای برچیدن سفره گناه و بت پرستی برنامه ریزی می‌کردند. تاریخ بر این امر گواه است که حضرت محمد (ص) با داشتن سه روحیه توانستند انسان‌ها را به انسان‌هایی واقعی مبدل کنند. این صفات عبارتند از: نرمی، لطافت و آغوش باز، به گونه‌ای که حتی کسانی که پیام ایشان را قبول نداشتند و بر تعصب خود اصرار می‌کردند برای دیدن پیامبر (ص) گرد ایشان جمع می‌شدند. حال اگر خادمان حضرت رضا (ع) در زمان غیبت فرزند بزرگوار ایشان، این گستردگی سفره گناه در جامعه را می‌بینند و می‌خواهند پیام‌شان مؤثر باشد و در زندگی شخصی خود خواستار مطیع بودن فرزندان خویش هستند باید با عصبانیت و غضب، خدا حافظی کنند. نامناسب‌ترین زمینه در وجود یک مربی، یک مدیر در انواع مدیریت‌ها چه در امر خانواده و چه در امر اجتماع، عصبانی شدن است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «از غضب و عصبانیت دوری کن، اول آن جنون و پایان آن پشیمانی است.» جاده دنیا در زمان غیبت کبری، جاده‌ای لغزنده است و لغزش جوانان ریشه در خانواده‌هایشان دارد. در خانواده‌های دینی فرزندان افکار پدر و مادر را قبول ندارند و فکر آنها را مربوط به دوره‌های قبل می‌دانند. شیوه‌های تربیتی دیروز، امروزه پاسخگو نیست و باید در آنها تجدید نظر کرد. مؤمن باید با زمان خود همراه باشد و حساسیت‌های زمان را درک کند. دشمن امروز به دین اسلام حمله کرده است. حجاب، مقدسات، خون شهدا، اشک بر امام حسین (ع) و... را زیر سؤال برده است. نود درصد ریزش اخلاقی در جوانان امروزه مربوط به گره در چهره والدین است. اگر چتر محبت والدین در خانواده بسته شود فرزندان به سوی چترهای محبتی که در خارج از خانواده است کشیده می‌شود و این آغاز انحراف جوانان است. فرزندان ما دارای دو قسمت هستند، یک قسمت مربوط به جسم، ظاهر و مادیات و قسمت دیگر مربوط به شخصیت، روح و روان آنان است که در خانواده‌ها نود و نه درصد به قسمت اول توجه می‌کنند و در آن موفق هستند اما از نظر شخصیت و روح و روان فرزندان سفره‌ای گسترده نمی‌شود. بنابر این اولین قدم گسترده‌سازی سفره‌های تربیتی در عرض سفره‌های جسمی است. برای این منظور باید آموزش‌های کارشناسی دینی در قالب محفل‌های اُنس خانوادگی برگزار شود. این کارشناس باید امین و جوان‌شناس باشد تا بتواند فطرت خداشناس فرزندان را رشد دهد. فرمان خدا این است که میزان موفقیت، کلاس باطن است. بنابر این اولین قدم برای اینکه خیر ما به دیگران و به مسلمان برسد، خداحافظی با عصبانیت سپس ایجاد زمینه آغوش باز و بعد از آن برنامه ریزی است. در این بحث یک محور از توانایی‌های مدیریت آن‌هم به میزان بیست درصد بیان شد.

فرصتی برای بازگشت به اصل خویش

Return to self فراهم آوردن تمهیدات اخلاقی مناسب برای شکوفایی ارزشهای اخلاقی و اسلامیاحمد یاراحمدی خراسانی مشکلات و مسائل زندگی فردی، کاری و اجتماعی به گونه‌ای است که گاه انسان همچون کلافی سردرگم چنان درگیر خود و روزمرگی‌هایش می‌گردد که از مسأله خودسازی و تمرین تقوی باز می‌ماند. به راستی تلاش انسان‌ها در دنیای فانی چه ارزشی

می تواند داشته باشد اگر هدف اصلی زندگی و خلقت بشری در لابلاي شلوغی ها و جذابیت های دروغین عصر فراصنعتی گم شود؟ اسلام مکتبی جامع و همه سو نگر است که ابعاد مختلف انسان و زندگانی او را مدنظر داشته و برای هر بعدی از ابعاد انسانی احکام و رهنمون های ویژه‌ای ارائه داده است. احساسات و عواطف آدمی و غرایز و تمایلات طبیعی او را به نیکوترین وجه پاسخ داده و فطرت و گرایش های عالی او را به تفصیل جهت دهی کرده و عقل و اندیشه او را وادار به فعالیت نموده است. در مقام عمل آنچه که مقتضای عقل و تربیت و تکامل روحی او بوده و در بردارنده مصالح و دور از مفاسد می باشد بر او لازم آورده است که هر کدام از این معانی خود تفصیلی گسترده و شرحی مفصل می طلبند. اما آنچه در این مجال مورد توجه نگارنده قرار گرفته است فرصت های خاصی است که در لابلاي مشغله های کاری برای بازگشت به اصل خویش از سوی « ارحم الراحمین » برای انسان « جایز الخطا و فراموش کار » عرضه گردیده است. پیامبر اعظم (ص) می فرماید: « رجب ماه خدا، شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است ». و این یعنی فرصتی دوباره از سر رأفت و رحمت برای بازگشت به خویشتن خویش و جبران مآفات. ماه رجب در حدیثی از پیامبر رحمت (ص) « اصب » نامیده شده است زیرا در آن رحمت خدا بسیار بر امت فرو می بارد، شعبان هم که ماه ایشان است و رمضان ماه تقوی و تقدیر و ليله القدر است که در آن سفره ی رحمت الهی پهن می شود تا هر کس به وسع و توان خویش خوشه چین معرفت کردگار باشد. امروزه در عصری به سر می بریم که متأسفانه ارزشهای اخلاقی مهمترین حلقه ی مفقوده ی کارکرد نظام های بشری است لذا غرق شدن در عادت های روزانه و گرفتاری های جاری، انسان را از تعالی روحی باز می دارد. از این رو ترک عاداتی که به صورت روزانه برای ما به مثابه یک ضرورت و یک نیاز حیاتی تلقی می شوند، باعث می گردد تا آدمی به تفکر و تعقل پرداخته و خویشتن انسانی خویش را در مقابل آئینه ای زلال بنگرد و ببیند که روز مرگی و عاداتی روزانه چه بر سر سرش آورده است. با عنایت به مطالب فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود که تلاش در جهت بهبود زندگی اعم از فردی و اجتماعی و حتی ارتقاء مالی، اقتصادی و سازمانی چیزی مذموم و ناپسند نیست. در واقع آن چه مذموم و ناپسند است غفلت از ارزش های اخلاقی و انسانی است. حال که به لطف خداوند متعال به برکت انقلاب اسلامی در کشور امنیت، آسایش و زمینه ی بروز شکوفائی فراهم است و یا به قول معروف حال که « ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند » باید تلاشی معطوف به هدف و از سرآگاهی داشته باشیم و دچار غفلت نگردیم. که این سه ماه مبارک می تواند زمینه ی مناسبی برای پرورش شایستگی های اخلاقی باشد. رجب، شعبان و رمضان فرصتی برای تمرین تقواست. تمرین تقوا یعنی؛ نفی شیطان و نفس، امساک در برابر محرمات و یعنی فراهم آوردن تمهیدات اخلاقی مناسب برای شکوفائی ارزشهای اخلاقی و اسلامی.

رهنمودهایی از حضرت رضا علیه السلام

مدیریت اسلامی؛ رهنمودهایی از حضرت رضا (ع) ... Imam Reza, as گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی
با نمی از اقیانوس بیکران کلام حکمت آمیز آن امام معصوم (ع) ذهن خویش را طراوت بخشیم. امام (ع) می فرماید: عبادت بسیار اندیشیدن در باره خداوند است. اما بسیاری نماز و روزه ای که از حدود حرکات مقرر و صورت معین آن تجاوز نمی کند و خالی از محتوای ایمانی استوار است. انسان در شبانه روز به انجام دادن آن عادت کرده است عبادت نیست. از این رو چه بسیار است نماز گزار و روزه گیر که گناهان بزرگ مرتکب می شود، و خود را در زندگی به انواع گناهان مهلک دچار می سازد، و تسلیم هواها و هوسهای خود می شود، بی آن که بتواند زمام نفس خویش را در دست داشته باشد و بخواهد قوای ایمانی خود را به کار گیرد. تا او را از این گناهان باز دارد و در برابر خواهشهای نفس به او پایداری بخشد. و از در افتادن او در پرتگاه گمراهی و نابودی جلوگیری کند. بدیهی است این گونه نماز و روزه جز حرکات و اعمالی قالبی که فاقد هر گونه محتوای حکیمانه و اصالتی روحی است، چیز دیگری به شمار نمی رود. احمد بن نجم از آن حضرت در باره عجب و خودپسندی که موجب تباهی

اعمال است پرسید: امام (ع) فرمود: خودپسندی درجاتی دارد، یکی از آنها این است که کارهای زشت انسان برایش جلوه کند. و در نتیجه اعمال بد خود را خوب می بیند و به غرور می افتد و می پندارد که آنچه انجام می دهد خوب است، و از درجات دیگر خودپسندی این است که بنده به پروردگارش ایمان می آورد. و این را ممتی از خود بر خدا می داند. در حالی که ممت برای خداوند است که نعمت ایمان را به او ارزانی داشته است. همچنین فرموده است: کسی که این پنج صفت در او نیست، در هیچ امری از امور دنیا و آخرت به او امیدوار نباشید. این کسی است که اصالت خاندان، بخشش طبع، استواری خلق، نجابت نفس و بیم از پروردگار را دراو نمی یابی. از آن حضرت پرسش شد فرومایه کیست؟ فرمود آن که به چیزی جز خدا، خویش را سرگرم کرده است. و فرمود: خداوند بیهوده گویی و تلف کردن دارایی و پرسش و خواهش بسیار را دشمن می دارد. و فرمود: دوستی و مهربانی با مردم نیمی از خردمندی است. و فرمود: خرد مردم مسلمان زمانی کامل می شود، که این ده صفت در او وجود یابد: ۱ - خوبی او به دیگران برسد، ۲ - از بدی او ایمنی باشد، ۳ - نیکی اندک دیگران را بسیار شمارد، ۴ - نیکی خود را به دیگران اندک داند، ۵ - درخواستهای دیگران او را به ستوه نیاورد، ۶ - از به دست آوردن دانش ۷ - در تمام دوران عمر خویش دلگیر نشود، ۸ - ناداری را در راه خشنودی خداوند از توانگری بیشتر دوست بدارد، ۹ - خواری را در راه او از عزت در نزد دشمنانش محبوبتر بداند، ۱۰ - به گمنامی بیش از آوازه و شهرت راغب باشد. و فرمود: هر کس محاسبه نفس خویش کند سود برد. هر کس از آن غفلت کند دچار زیان شود. هر کس بیمناک باشد ایمنی یابد. آن که از گذشت روزگار عبرت گیرد دارای بینش شود. هر که از بینش برخوردار باشد دارای فهم شود. آن که دارای فهم است عالم و دانشور است. آن کس که نادان را دوستدار شود در رنج افتد. بهترین دارایی آن است که آبروی آدمی بدان نگهداری شود. برترین خرد این است که انسان خویشتن را بشناسد. مؤمن اگر خشمگین شود خشم او وی را از طریق حق بیرون نمی برد. اگر خوشحالی و رضامندی یابد این خرسندی او را دچار باطل نمی سازد. هنگامی که قدرت و غلبه می یابد بیشتر از آنچه حق دارد نمی گیرد. و فرمود: هر کس خوبی هایی دارد به آنها ستوده می شود و نیازی به خودستایی ندارد. و فرمود: هر کس از نظر تو در باره اصلاح حال خودش پیروی نمی کند تو هم به نظر او اعتنا مکن، و هر کس کاری را از طریق خودش دنبال کند دچار لغزش نمی شود، و اگر لغزید بیچاره نمی شود. و فرمود: دلها را رغبت و نفرت، و نشاط و سستی است هنگامی که دل میل و اقبال می کند بینش و ادراک دارد و زمانی که نفرت و بی میلی دارد، افسرده و ناتوان است از این رو دل را هنگامی که اقبال و نشاط دارد به کار گیرید و زمانی که سست و بی میل است او را رها کنید. و فرمود: پادشاه را با بیم، و دوست را با فروتنی، و دشمن را با خودداری و پرهیز و توده مردم را با گشاده رویی همنشینی کنید. و فرمود: مرگ برای آرزوها آفت، و نیکوکاری برای دوراندیش غنیمت، و کوتاهی و اهمال برای توانگران مصیبت است. بخل آبرو را از میان می برد، و دوستی، ناخشنودی ها پدید می آورد. برترین و گرمای ترین خویها به جا آوردن کار نیک و دستگیری ستمدیدگان، و تحقق آرزوی آرزومندان و فراهم آوردن امید امیدواران است و دیگر این که در زندگی دوستان بسیار و برای پس از مرگ گریه کنندگان زیاد، به دست آوردن است. و فرمود: گمان خود را نسبت به خدا نیکو کن، زیرا هر کس گمانش به خدا نیکو باشد خداوند مانند گمانش با او رفتار خواهد کرد، و هر کسی به روزی اندک خشنود باشد، عمل اندک او پذیرفته است، و کسی که به اندکی از حلال خرسند باشد، رنج او کم و فرمود: بخیل را آسودگی و حسود را خوشی و دلخسته را وفا و دروغگو را مردانگی نیست. و فرمود: کسی که در پی به دست آوردن درآمدی برای تأمین معیشت عائله اش باشد برتر از مجاهدان در راه خداست. از آن حضرت پرسید شده بندگان خوب خدا کدامند؟، فرمود: آن کسانی که هنگامی که کار نیکی انجام می دهند شاد می شوند، و اگر مرتکب کار بدی شوند، استغفار می کنند، و هنگامی که در باره آنان بخششی می شود سپاسگزار می شوند، و چون به مصیبتی گرفتار شوند شکیبایی می ورزند، و زمانی که به خشم آورده می شوند گذشت می کنند. به آن بزرگوار عرض شد چگونه بامداد کردی؟ فرمود: بامداد کردم با عمری که پیوسته در کاستی است، و

اعمالی که بی کم و زیاد محفوظ و مضبوط است، و رشته مرگ به گردن ما، و آتش جهنم در پیش روی ماست، در حالی که نمی دانیم با ما چه معامله ای خواهد شد. و فرمود: ثروت جز با پنج صفت جمع و انباشته نمی شود، که عبارت است از بخل زیاد، آرزوی دراز، آز بسیار، بریدن از خویشاوندان و برگزیدن دنیا بر آخرت. علی بن شعیب گفته است: به خدمت ابن الحسن الرضا (ع) رسیدم. به من فرمود: ای علی، از مردم کدام کس زندگی را نیکوتر می گذراند؟ عرض کردم: ای سرور من شما از من بدین داناترید. فرمود: آن کس که بهبود زندگی دیگری را جزیی از زندگی خود قرار دهد. سپس فرمود: ای علی چه کسی زندگی را بدتر از همه می گذراند؟ عرض کردم: شما داناترید. فرمود: کسی که از زندگی خود بهره ای به دیگری نمی رساند. پس از این فرمود: ای علی وجود نعمتها را مغتنم شمارید زیرا نعمتها گریز پا هستند، هرگز از میان قومی نرفته اند که دوباره باز گردند. ای علی بدترین مردم کسی است که کمک خود را از دیگران باز دارد، و خوراک خود را تنها خورد، و بنده خود را کتک زند. و فرموده است: دستگیری ناتوان بهتر از صدقه اوست. و فرموده است: حقیقت ایمان انسان کامل نمی شود مگر این که سه صفت در او وجود داشته باشد: دانش دین بیاموزد و در معیشت اندازه را نیکو نگهدارد، و بر بلاها و گرفتاریها شکیبایی کند. و فرموده است: آن که با سخن چینی می خواهد به تو اظهار خیرخواهی کند، آنچه از بدی و سختی در پایان خواهد دید از تو برای او بس است. پی نوشت ها «تحلیلی از زندگانی حضرت رضا (ع)»

سیره اخلاقی پیامبر اسلام

(ص) ... (Holy Mohammed (P.U.H) جهان امروز بیش از گذشته نیازمند توجه به اخلاق و سیره رحمه للعالمین می باشد مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: اکنون که به فرموده ی خورشید انقلاب جهان امروز بیش از گذشته نیازمند توجه به اخلاق و سیره نبی مهربانها (ص) می باشد در این مجال به گوشه های از سیره اخلاقی آن بزرگوار می پردازیم امیدواریم که سیره و روش آن حضرت چراغ روشنی در مسیر زندگی مان باشد. ۱- آن قدر حضرت متواضع و فروتن بود که متن روایت او را خاضع الطرف می نامد یعنی به زمین نگاه می کرد و سر را کمتر بالا می برد، این چنین با وقار و متین ... با ادب و فروتن. چنان در برابر خالقش خاضع و خاشع بود که بیشتر سرفرود می آورد و کمتر سر را بلند می کرد چه پیوسته خدا را حاضر و ناظر می دید و لحظه ای بلکه کمتر از لحظه ای هم از یاد و ذکر خدا غافل نبود. ۲- یکی دیگر از نشانه های بارز تواضع و خوی نیکویش این بود که به هر که می رسید، پیشقدم در سلام کردن بر او بود، سلام که خود تحیت اسلامی است و پیامبر آن را به ما یاد داده، خود نیز بیش از همه به آن عمل می کرد و قبل از آن که دیگری بر او سلام کند، او خود سلام کند، او خود سلام می کرد. هرگز پیامبر ملاحظه نمی کرد که آن فرد بزرگ است یا کوچک، دانشمند است یا بی سواد، ثروتمند است یا فقیر. آری حضرت آن قدر عظمت داشت که بر همه افراد بدون ملاحظه های شغلی، مسئولیتی، مالی و ... سلام می کرد و او با اینکه بزرگترین از هر نظر بود بر کوچکترین انسان ها از هر نظر سلام می کرد و بیشتر برای اینکه ما را به این سنت حسنه تشویق کند می فرمود: سلام را نود و نه حسنه است و جوابش یک حسنه. ۳- پیامبر هرگز بدون جهت سخن نمی گفت، و اگر سخنی بیشتر جنبه موعظه و پند داشت، یا مطلبی را می آموخت و یا به معروف و خیری امر می کرد و یا از شر و منکری مردم را باز می داشت، تمام سخنانش سودمند و یک کلمه، نه بلکه یک حرف، پوچ و بی ارزش نبود، زیرا خوب می دانست که: «و ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید» وانگهی پیامبر اسوه است و نمونه و اوست انسان کامل. پیامبر کسی است که نخستین آفریده پروردگار، نور مبارکش است: «اول ما خلق الله نوری» پس، از این نور کامل چیزی تراوش نمی کند جز نور، و هر چه می گوید گفته خدا است «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی». ۴- و پیامبر هرگز از ذکر خدا غافل نمی شد. در روایت است: «ولا یجلس ولا یقوم الا علی ذکر» او نمی نشست و بر نمی خاست جز با ذکر و یا خدا. پیامبر در هر آن قرین و

همنشین ذکر خدا بود چه بر زبان آورد و چه در دل گوید . او خود ذکر خدا را کفاره مجلس می دانست و اعلام می داشت که اگر در مجلسی یاد خدا نباشد یا ذکر از اهل بیت که آن نیز یاد خداست ، پس آن مجلس بر اهلش و زر و وبال است و نحس است و شوم . و اگر حضرت می خندید از تبسم تجاوز نمی کرد « جل ضحکه التبسم » زیرا قهقهه و خنده با صدا با شئون انسان مودب منافات دارد چه رسد به انسان کامل و چه رسد به اشرف مخلوقات . « ۵ - یکی دیگر از موارد تواضع و فروتنی حضرت این بود که هر وقت وارد مجلس می شد ، هر جا که جای خالی بود می نشست ، مانند خودخواهان یا نادانان نبود که دنبال صدر مجلس هستند ، و خیال می کنند که باید بالا و بالاتر نشست . اصلاً آن جا که انسان والا می نشیند و الا است نه آنکه انسان والا باید در جای والا نشیند . ۶ - پیامبر آرام و آهسته سخن می گفت و هیچ گاه فریاد نمی زد و صدا را بلند نمی کرد . و مجلس آن حضرت نیز از چنان آرامشی برخوردار بود که عین ادب و تواضع است و کسی در مجلس پیامبر بلند سخن نمی گفت « و اغضض من صوتک » و دستور هم همین بود که کسی صدایش را بالاتر از صدای رسول الله نکند « لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی » و چون خود حضرت آهسته و آرام سخن می گفت لذا مجلسش بسیار آرام و با وقار بود که حتی صدای به هم زدن بال پرده به گوش می رسید . ۷ - « لایقطع علی احد کلامه » هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد و تا شخصی مشغول سخن گفتن بود ، به او خوب گوش می داد و پس از تمام شدن سخنش آرام پاسخش را می گفت . و چنان اصحابش را تربیت کرده بود که هر گاه لب مبارکش به سخن او می شد ، تمام حاضران ساکت می شده و سراپا گوش می شدند « کان علی رو وسهم الطیر » و هر گاه سخن حضرت تمام می شد بدون آنکه سخنانشان با هم تراحم کند ، با هر یک به نوبت حرف می زد . ۸ - نکته دیگری که بسیار جالب و ارزنده است و باید مد نظر قرار گیرد این است که حضرت در هنگام سخن گفتن ، به افراد یکسان نگاه می کرد « و کان یساوی فی النظر و الاستماع للناس » و باید سخنگویان محترم این مطلب را دقت کنند که یکسان و مساوی در حال حرف زدن به این طرف و آن طرف نگاه کنند زیرا این نکته ظریف اخلاقی است که درنگریستن به افراد (هنگام صحبت کردن) انسان فرق بین این و آن نگذارد و همه را به یک دید بنگرد . که امیدواریم در موارد دیگر نیز این تساوی و یکسان نگری حفظ شود . راستی چه زیبا است تربیت رسول الله ! بنا بر این ، هر که بخواهد بیشتر به پیامبر نزدیک گردد ، باید رفتار و اخلاقش را با آن حضرت نزدیکتر کند . ۹ - « و کان یجاس الفقراء و یواکل المساکین » او نه تنها با مالداران و دارایان مجالست می کرد بلکه با فقرا و مستمندان نیز هم‌نشین بود . بلکه قطعاً حضرت از نشستن با فقرا بیشتر لذت می برد و اگر با ثروتمندان می نشست به خاطر هدایت کردن آنان بود نه چیز دیگر . ۱۰ - هر گاه پیامبر می خواست به مجلس وارد شود و با مردم برخورد کند ، خود را طبق موازین اسلامی آرایش می داد یعنی در آینه می نگریست و موهای خود را شانه می زد و چنین در روایت آمده است « و کان ینظر فی المرآه و یتمشط » و نه تنها حضرت لباس تمیز و مرتب می پوشید و محاسن مبارک را شانه می زد بلکه پیوسته بوی خوش عطر از حضرت از مسافتی دور استشمام می شد . بگذریم که خود حضرت خوشبو بود و بوی خوشش دوست و دشمن را جذب می کرد ، که همواره از عطر نیز استفاده می نمود . راوی می گوید : قبل از آنکه حضرت به مسجد وارد شود ، ما خبردار می شدیم زیرا بوی عطرش از مسافتی به مشاممان می خورد و متوجه ورود حضرت می شدیم . خود حضرت نیز می فرماید : « ان الله یحب من عبده اذا خرج الی اخوانه یتها لهم و یتجمل » خداوند دوست دارد که بنده اش هر گاه می خواهد با بردارانش ملاقات کند ، خود را آماده کند و برای آنها آرایش نماید . ۱۱ - پیامبر اگر سواره بود هرگز نمی پذیرفت که شخصی همراه و همگام او پیاده راه رود . از او می خواست که بر مرکبش در کنارش سوار شود و اگر قبول نمی کرد یا امکان نداشت ، به او می فرمود : از من جلوتر برو تا من در پس تو آیم و به تو برسم . این چه عظمت و بزرگواری است انسان ها را سرگردان می کند و به حیرت و امید دارد . ۱۲ - اگر سه روز می گذشت و دوستش یا برادر دینی اش را نمی دید از او سؤال می کرد ، پس اگر به مسافرت رفته بود برایش دعا می کرد و اگر در شهر بود حتماً از احوالش تفقد می نمود و به زیارتش می رفت و اگر بیمار بود به عیادتش می شتافت . ۱۳ - پیامبر آن قدر مهمان نواز بود و

مهمانش را احترام و تقدیر می‌کرد که هر گاه کسی بر او وارد می‌شد، حضرت متکا و مسند خود را به او می‌داد و اگر نمی‌پذیرفت آن قدر اصرار می‌کرد تا قبول کند. ۱۴ - حضرت ضمن اینکه بسیار هیبت داشت، برای اینکه حاضرین از دیدارش هراس نکنند و دیدارش آنان را نرنجانند، گاهی شوخی می‌کرد و لطفه‌ای در حد میزان شرعی می‌گفت که هیبتش حاضران را به وحشت نیاندازد و جرات سخن گفتن را از آنان سلب نکند. به ویژه اگر می‌یافت که یکی از یارانش ناراحت و غمگین است با او شوخی می‌کرد تا غمش را بزدايد. و اصلاً "پیامبر آن گونه با افراد سخن می‌گفت که مناسب با وضعیت علمی و حالت روانی آنان بود و می‌فرماید: «ما پیامبران ماموریت داریم که با مردم به اندازه عقولشان سخن بگوئیم». ۵ - می‌فرمود: «اکرم اخلاق النبیین و الصدیقین البشاشه اذاتر اووا والمصافحه اذا تلاقوا» برترین اخلاق پیامبران و رادمردان خوشروئی است هنگامی که به هم می‌رسند و مصافحه و دست دادن به یکدیگر است هنگامی که با هم ملاقات می‌کنند و لذا هر وقت پیامبر مسلمانی را می‌دید فوراً "با او مصافحه می‌کرد و به او دست می‌داد و بر این امر بسیار تأکید می‌نمود. در روایات است که هر گاه دو مؤمن به هم می‌رسند و مصافحه کنند گناهشان می‌ریزد مانند برگ درختان (در فصل خزان). این بود چند جمله کوتاه ولی پر فایده از سیره و منش پیامبر (ص) تا شاید در این ایام به کار گیریم و با هم پیوند صلح و صفا بندیم و دلها را از رشک و حسد و زیغ و رین پاک کنیم و گذشته‌ها را به خاطر خدا نادیده بگیریم و از لغزش‌های برادرانمان بگذریم (که خود نیز بسیار لغزش داریم) و دوستی و محبت را نه در سخن و گفتار که در عمل و کردار اجرا کنیم و قلب‌ها را از کینه و عداوت دور سازیم و با هم چنانکه خدا و رسولش خواهد برادروار زندگی کنیم و اگر از دیگری انتقاد داریم تلاش کنیم که انتقادمان سازنده و برادرانه باشد نه کینه توزانه و انتقام‌گرانه. باشد که روح رسول الله از ما خشنود گردد.

ارزشهای اخلاق مدیریتی در کربلا

managerial ethic in karbala... (ع) این است: آری! در نتوانستن نیز بایستن هست (دکتر شریعتی)

اشاره‌حادثه کربلا- یک صحنه نمایش اخلاق اسلامی است که به اختصار به توضیح ارزشهایی نظیر مروت، ایثار و فداکاری که برجستگی بیشتری دارند می‌پردازیم. مروت حسین علیه‌السلام با دشمنان به شیوه پدرش علی علیه‌السلام رفتار می‌کرد. سیراب کردن آنان به هنگام تشنگی و پرهیز از ترور و غافلگیری، نمونه‌های روشنی از مروت است. حسین علیه‌السلام نیز با این که از فسق و فجور و خباثت‌شمرین ذی‌الجوشن، و اهانت وی به حریم ولایت آگاه است پیشنهاد حمله ناگهانی سپاه خود را رد می‌کند و می‌گوید: «ما هرگز شروع به جنگ نمی‌کنیم ولو به نفع ما باشد. ایثار ایثار عاطفه‌ای است اخلاقی، انسانی و اسلامی که در حادثه کربلا به اوج خود رسید. از خود گذشتگی ابوالفضل العباس علیه‌السلام در نوشیدن آب تجسمی از ایثار بود. وی پس از دفع مزاحمان به شریعه فرات رسید هنگامی که مشک را از آب پر کرد با این که خود نیز تشنه بود به یاد تشنگی مولایش از نوشیدن آب منصرف شد. آن را ریخت و آنچه بر دلش گذشت، بر زبان جاری کرد ابوالفضل مظهر وفا بود. نمونه دیگر عمر بن قروی انصاری بود که خود را به هنگام نماز در برابر پیکانهای کفار سپر اباعبدالله علیه‌السلام قرار داد و از پا درآمد... وی در عین حال تردید داشت که وظیفه‌اش را انجام داده و به عهدش وفا کرده است. مساوات اصحاب حسین علیه‌السلام ترکیبی از آزادگان و بردگان آزاد شده بود و شیوه رفتار امام هم نسبت به نقش آفرینان و ایثارگران یکسان بود رنگ، قومیت، موقعیت و نژاد آنان در نظر و قضاوت وی تاثیری نداشت و مساوات حاکم بود چنان که دو نفر از عده معدودی که امام خود را به بالین آنان رسانید برده آزاد شده بودند. «جون یکی از آنها بود که وقتی به شهادت رسید امام خود را به بالین وی رسانید و حشر او را با «ابرار» که مقامی برتر از متقین است از خدا درخواست کرد «خدایا در آن جهان او را با «ابرار» محشور کن. دیگر مردی رومی است که وقتی از اسب بر زمین افتاد اباعبدالله علیه‌السلام خون را از جلو چشمانش پاک کرد و صورتش را بر صورت وی گذاشت. این صورت بر صورت نهادن منحصر به همین غلام و فرزندش

علی اکبر بود «فوضع خده علی خده... متبسم الی ربه...» صحنه خونین کربلا متضمن پیامهای اخلاقی، اجتماعی، توحیدی، اعتقادی، عرفانی، اندرزی و پرخاشگری است که با جانبازیهای کم‌سال‌ترین (طفل شیرخوار اباعبدالله علیه السلام) تا کهنسالترین مرد (جابر بن عروه غفاری) و زن (زوجه عبدالله بن عمر کلبی) تجسم پیدا کرد و هر یک عهده‌دار نقشی بودند. در آن روز هیچ کدام از اصحاب حسین علیه السلام در برابر دشمن ضعیفی از خود نشان ندادند، فرار نکردند و به سپاه دشمن نپیوستند. فتوای حسین (ع) این است: آری! در توانستن نیز بایستن هست (دکتر علی شریعتی) برای او زندگی، عقیده و جهاد است. بنابراین، اگر او زنده است و به دلیل این که زنده است، مسئولیت جهاد در راه عقیده را دارد. انسان زنده، مسئول است و نه فقط انسان توانا. و از حسین، زنده‌تر کیست؟ در تاریخ ما، کیست که به اندازه او حق داشته باشد که زندگی کند؟ و شایسته باشد که زنده بماند؟ نفس انسان بودن، آگاه بودن، ایمان داشتن، زندگی کردن، آدمی را مسئول جهاد می‌کند و حسین مثل اعلائی انسانیت زنده، عاشق و آگاه است. توانستن یا نتوانستن، ضعف یا قدرت، تنهایی یا جمعیت، فقط شکل انجام رسالت و چگونگی تحقق مسئولیت را تعیین می‌کند نه وجود آن را! (حسین وارث آدم، مجموعه آثار، صص ۱۶۶ و ۱۶۷۱۹) «بایستن» یعنی برای انجام دادن وظیفه مسئولیت دینی و شرعی، تلاش نمودن و تا حد توان برای پیشبرد آن، به تناسب زمان و شرایط، اقدام کردن. گویاترین کلام برای ادای این مفهوم، فرمایش حضرت امام قدس سره است؛ ایشان در پیامی فرمودند: «ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۴). این که حسین فریاد می‌زند - پس از این که همه عزیزانش را در خون می‌بیند و جز دشمن کینه توز و غارتگر در برابرش نمی‌بیند - فریاد می‌زند که: «آیا کسی هست که مرا یاری کند و انتقام کشد؟» «هل من ناصر ینصرنی؟»؛ مگر نمی‌داند که کسی نیست که او را یاری کند و انتقام گیرد؟ این «سؤال»، سؤال از تاریخ فردای بشری است و این پرسش، از آینده است و از همه ماست و این سؤال، انتظار حسین را از عاشقانش بیان می‌کند و دعوت شهادت او را به همه کسانی که برای شهیدان حرمت و عظمت قائلند، اعلام می‌نماید. مدیریت اسلامی در جامعه امروز نیازمند توجه به چه بخش‌هایی از حرکت سیاسی - الهی امام حسین (ع) است؟ (حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا سلیمانی) امام حسین (ع) شخصیتی است که در دوران خود با یک بحران شدیدی چون بحران انحرافات اعتقادی و عملی مواجه بود. آن حضرت برای حل این معضلات راه‌هایی چون گفت و گو و تذکر را بکار گرفت و آخرین راهکاری را که ایشان به عنوان یک وظیفه مورد توجه قرار داد فدا کردن جان خویش در راه رسیدن به حق و حقیقت بود. این مدیریت یک مدیریت استثنایی است. بسیاری از افراد تا آنجا می‌توانند در مدیریت موفق باشند که به خودشان آسیب نرسد اما امام حسین (ع) وقتی می‌خواهد اسلام را احیا کند، در این مسیر تمام هستی خود را فدا می‌کند. این نکته ای است که معمولا در مدیریت مادی نمونه و مشابهی ندارد. مدیریت جامعی که با گفت و گو، صحبت و نصیحت آغاز می‌شود مدیریتی استثنایی و فوق العاده است به طوری که می‌بینیم حضرت بارها یزیدیان را مورد خطاب قرار دادند و می‌خواستند آنها را به نحوی به دامن اسلام بازگردانند. به طور مثال امام حسین (ع) حر بن یزید را که در جبهه مخالف بود مورد خطاب قرار می‌دهد یعنی آن حضرت از هر فرصتی استفاده می‌کند تا افراد را از گمراهی به سوی نور و سعادت راهنمایی کند؛ این شاهکار امام حسین (ع) در واقعه کربلا است. اما تنها به این نصیحت و پند و اندرز اکتفا نکردند و در این مسیر آنقدر به پیش رفتند تا با نثار خون خود و انفجاری از نور، آگاهی و بیداری را در همیشه تاریخ ایجاد کنند و بر دل ظلمت‌ها و تاریکی‌ها بتازد. نکته دیگری که در مدیریت امام حسین (ع) می‌تواند قابل توجه باشد. این است که آن حضرت در این حادثه هم عبادت و طاعت را به میدان می‌آوردند هم عرفان و اخلاق را به نمایش می‌گذارند، هم شجاعت و ایثار را عرضه می‌کنند و هم در همه ابعاد مردانگی و مروت را رعایت می‌کنند که این همه اضداد در کنار هم در هیچ حماسه تاریخی دیده نشده است. منبع: مدیریت علوی در رفتار حسینیسید حسین علوی

و بالندگی ... **Razavi** باید با اتصال به منبع ناب امامت رضوی در مسیر تعالی انسانی گام برداریم. یار احمدی خراسانی امامت دینی را بهر انسان به سوی معرفت حقیقی در زندگی است و جامعهای که پذیرای آموزشهای امام باشد، هرگز در ایستگاه بیخبری و سرگردانی متوقف نمیماند. امام در حقیقت کانون هدایت و بالندگی، مدافع حقوق مسلم و پاسدار حرمت انسان است. آدمی در کنار امام به یک آرامش روحانی و مطلق دست پیدا میکند و هویت خویش را در پرتو نورانیت او باز میابد. از گستره وجوه امامت در این مجال توفیقی حاصل می گردد تا مختصری در دریای بیکران معرفت رضوی تأمل کنیم. امام رضا (ع) به عنوان یک انسان کامل و ولی الله، احیا کننده همه صفات برجسته و شایسته اخلاقی می باشند. زندگانی ایشان مالا مال از لحظاتی نورانی و شگفت انگیز است. توفیق همجواری و خدمت رسانی در سازمانی که متعلق به امامی مهربان و رئوف می باشد نعمتی غیر قابل توصیف است که؛ «نتوان از عهده شکرش به در آمد». لکن نیازمند آنیم که به گونه ای عمل کنیم که در حد توان، حداکثر رضایت مندی صاحب عظیم الشأن دستگاه را فراهم آوریم. بجاست در رفتار امام رضا (ع) مذاقه کنیم، چه بسا نشانهها و دغدغههای در زندگی روزمره ایشان بیابیم که اصلاً در زندگی ما مورد توجه قرار نمی گیرد. این که امام در رویارویی با افراد از هر قشر و طبقه کاملاً سر و پا گوش می باشد سخن کسی را قطع نمی کند، یا در حضور دیگران آداب حرمت نهادن به آنان را رعایت می کند و در رفع نیازمندی درخواست کنندگان دغدغه پاسداشت آبروی افراد را نگه می دارد و دهها مسئله از این دست، با این سیر و سلوک برای امروز باید اسوه و ملاک عمل قرار گیرد. جامعه شیعیان جهان، امام هشتم را امام ضامن میدانند؛ یعنی امامی که منشأ آرامش درونی و اعتماد به نفس است. اگر نگاهی گذرا به ظرایف اخلاقی در سیره امام رضا (ع) ببینیم از آنجا که امام تنها میشد و فارغ از مسائل روزمره میگردید، اعضای خانواده و اطرافیان را گرد میآورد با آنان سخن میگفت و انس و الفت میگرفت، و هرگاه بر سر سفره حاضر میشد خرد و کلان حتی کارگزار و حجام (حجامت کننده) را فرا میخواند. (بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۴) در سیره رضوی حرمتگذاری به شخصیت انسانها و محبت به آنها در کانون مهم و اساسی و الهام بخش است. امام رضا (ع) رفتاری مهربانانه و صمیمانه با اطرافیان و توده مردم داشتند. ایشان وقتی هم که در مقام مناظره و مواجهه علمی و فرهنگی با گروههای مختلف فکری و نمایندگان مکاتب دوران خود قرار میگیرد، باز همان امام مهربان و مهرورز می باشد، با کمال احترام به یکایک پرسشها، شبهات و مسائل آنان پاسخ میدهد و از هیچ رویارویی علمی روی برنمیتابد و یک تنه از عهده این مواجهه برمیآید و از طرح هیچ شبههای از سوی مناظره کنندگان دغدغهای به خود راه نمیدهد و به این گونه، معنای امام بودن را در فرهنگ اسلامی در عرصه دید جهانیان میگذارد. باید با اتصال به منبع ناب امامت رضوی و عمل به توصیه ها و دستورات ایشان در مسیر تعالی انسانی گام برداریم. و برآستی این دست محبت ولی الله بر سر انسان است که اعلام میدارد: ای انسان تو میتوانی در پرتو این عشق و فرزاندگی، در آسمان دلدادگی به کمال مطلق به پرواز درآیی و با بالهای ایمان خود را به جایگاهی برسانی که بجز خدا را نبینی.

عدالت اجتماعی در اندیشه دینی

... **social justice** عدالت اجتماعی؛ اعطای حقوق منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، و نیازمندیهای فطری او مهدی

یار احمدی خراسانی

چکیده: عدالت اجتماعی یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاههای بشری و اندیشه دینی مورد عنایت ویژه قرار داشته است. عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندیهای فطری و

اجتماعی اوست. بر این اساس، عمومیت استفاده از منابع و ثروت های عمومی و یا امکانات دولتی برای همه و رسیدن به مرز بی نیازی در جامعه، از شاخصه های مهم تحقق عدالت اجتماعی است. امری که بی شک مهمترین حلقه ی مفقوده کارکرد نظامهای بشری در هزاره سوم است. مقدمه: مسلماً «عدالت» پایه اخلاقی ساختار اساسی جامعه است. امری که امروزه در هزاره سوم حلقه مفقوده کارکرد نظام های بشری است و فقدان آن بیش از پیش احساس می شود. مراد از کارکرد اصول عدالت در جمله فوق الذکر آنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد، بلکه امکانات، مواهب، مناصب، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند. عدالت اجتماعی در بردارنده مفاهیم ظاهراً متعارض است. بدین معنا که اولاً: مستلزم پذیرش شأن و منزلت مساوی افراد از نظر قانونی و سیاسی است که این امر به نوبه خود مستلزم پذیرش حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی شهروندان است. و ثانیاً: عدالت اجتماعی به معنای تساوی کامل افراد از نظر شایستگی ها و استعدادها نیست. از این رو می بایست نابرابری های حاصل از تفاوت در استعدادها، سطح سواد و آموزش و تجربه را بعنوان نابرابری ها عادلانه پذیرفت و ثالثاً باید این نکته مهم را در نظر داشت که نتایج توزیع درآمد بر حسب توزیع استعدادها و موفقیت طبقاتی افراد در نظام اقتصادی بازار معمولاً قابل پذیرش نیست. در این صورت سالخوردگان، افرادی که دارای معلولیت های ذهنی و یا جسمی هستند، بچه هایی که سرپرست خانوار را از دست می دهند و بیکاران وضع وخیمی خواهند داشت به همین دلیل، عدالت اجتماعی مستلزم تأثیر بر حوزه توزیع درآمد و رفع نابرابری های ناعادلانه است. مفهوم اصطلاحی عدل: با مراجعه به کتب لغت در مفردات راغب می خوانیم: العدالة و المعادلة لفظ یقتضی المساواة و يستعمل باعتبار المضایقة... فالعدل هو التقسیت علی سواء...؛ عدالت و معادله دارای معنای برابری است و به همین خاطر همواره در مقایسه بین اشیاء کاربرد دارد. عدل همان تقسیم به دو نیم مساوی و هماهنگ است. اما درباره مفهوم اصطلاحی عدل می توان به موارد زیر اشاره نمود: ۱- واژه عدل به معنای اعتدال و استقامت و راستی و انطباق با شایسته ها و بایسته هاست. و بنابراین پیمودن مسیرهای انحرافی، همان افراط یا تفریط و خروج از مسیر اعتدال و حق و انصاف و قسط است. ۲- مراعات و حفظ اعتدال در رفتار و به تعبیری دقیق تر حرکت بر صراط مستقیم کاری دشوار و طاقت سوز و نیازمند آگاهی از درون و برون هستی و آشنایی با استعدادها و قابلیت های نفس بشری و آموزش و تمرین مداوم، و آنگاه عزمی استوار و پولادین است. ۳- برابری و تساوی انصاف مورد نظر در عدل، تساوی کور و چشم بسته نیست تا بدون توجه به قابلیت ها و شایستگی ها و در تعارض با حقوق و بایستگی ها قرار گیرد. حضرت امیر در فرازی از نامه خود به مالک می نویسد: (و مبادا نیکوکار و بدکردار در نظر تو برابر باشند زیرا که این کار رغبت نیکوکار را بر نیکی کم می نماید و بدکردار را به بدی می خواند) "مقتضای عدالت الغای تفاوتها نیست بلکه رعایت استحقاقهاست. و این همان امری است که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است. بحث عدل در فرهنگ اسلام: بحث عدل از مباحث گسترده و پردامنه در فرهنگ اسلام است، و چرا چنین نباشد که هر چه "هست" و "امدار عدل" هستی بخش "است و فراخنای آسمان و محدوده زمین بر پایه عدل قرار گرفته است". در قرآن از توحید گرفته تا معاد و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمان های فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریح نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. "در یک سخن: تنها واژه ای که بیانگر نوع ربوبیت و حاکمیت و خالقیت و ولایت خدای هستی بر مجموعه هستی می باشد عدل است. یعنی شیوه ربوبیت و ولایت حق بر اساس عدل و طرز خالقیت و حاکمیت او بر مبنای عدالت است. اینکه اصل عدل در مجموعه اصول اعتقادی شیعه جای گرفته است تنها به خاطر بحثهای کلامی معمول و مدرن نیست بلکه قطعاً معلول هدایتی الهی و به یقین با اشارت ائمه عدل - علیهم صلوات الله - بوده است. عدالت اجتماعی: در عالم واژگان بعضی از کلمات در سطحی هستند که مورد تقدیس و عنایت همگان قرار می گیرند و یا به عکس کلماتی وجود دارند که مورد نفرت و بی مهری عمومی هستند. واژه عدل و ظلم به طور مطلق این گونه هستند

به این معنا که واژه عدل همواره مورد تقدیس و عنایت همگان قرار می‌گیرد و به همین اندازه واژه ظلم مورد نفرت و بی‌مهری عمومی می‌باشد. عدالت به هر صورتی و با هر پسوندی مورد تقدیس قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که حتی می‌توان گفت عدالت در این عرصه، از صدق و آزادی وجود و بخشش نیز گوی سبقت را ربوده است، چرا که مخالفان آزادی با دلایلی، آزادی مطلق را نقد می‌کنند و صدق و عطا را به صدق و عطای نیک و بد تقسیم می‌کنند، اما کسی عدالت را مقید نمی‌کند و آن را به دو قسم نیک و بد تقسیم نمی‌نماید. با عنایت به مطالب فوق‌الذکر این پرسش به ذهن خطور می‌کند که اگر عدالت در چنین مرتبه والا- و بلامنازعی قرار دارد دیگر چه جای بحث و پژوهش است؟ چرا مسأله‌ای به این روشنی در پرده خفا قرار گرفته است؟ آنچه این مسأله را در عرصه‌های اجتماعی، ابهام‌آمیزتر و پیچیده‌تر نموده است «عدالت اجتماعی» است؟ به نظر می‌رسد آنچه در این مسأله تأثیر به‌سزایی داشته است عینی شدن مقوله عدالت در اجتماع و همچنین تفاوت‌های بین عدالت و مساوات است. مسلماً مساوات با عدالت تفاوت دارد؟ از این رو که مساوات تنها جنبه‌های کمی را مدنظر قرار می‌دهد که این امر ممکن است گاهی با بی‌عدالتی همراه گردد. به دلیل آنکه در عدالت علاوه بر جنبه‌های کمی و تعدادی، جنبه‌های کیفی نیز مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. تناسب، توازن، شایستگی، صلاحیت و قرار گرفتن هر چیز در جای خود مهمترین ویژگی‌های عدالت است که همه با هم آن را از مساوات متمایز می‌کند. با عنایت به مطالب مذکور اگر بخواهیم عدالت را در جامعه تعریف کنیم در واقع به این صورت است که: «عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندیهای فطری و اجتماعی اوست.» عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام: با عنایت به این فراز که سنت الهی در ربوبیت هستی بر اساس عدل است و ولایت و حاکمیت خداوند در نظام تشریح آنگاه ظهور و تجلی میکند که عدل حکومت‌کنند. و تحقق ولایت الهی که دغدغه اساسی حاکمیت دینی است جز با رعایت عدالت همه‌جانبه اجتماعی ممکن نیست، از همین رو تشکیک در تقدم و یا تأخر عدالت اجتماعی بر دیگر راهبردهای رشد و توسعه، گام نهادن در فضای لغزنده معامله بر اصول است. افزون بر اینکه بی‌عدالتی به دلیل اغراض متفاوت و خاستگاه‌گوناگون، در ابعاد مختلف بروز می‌کند، گاهی در بعد اقتصاد و گاهی در صحنه سیاست و یا در زمینه فرهنگ و روابط اجتماعی و یا در میدان حقوق اساسی و روابط انسانی رخ می‌نماید، ولی چنین نیست که با ظهور این عارضه شوم در یک بخش به همان بسنده کند. ستمگران برای رخنه در باروی وحدت و تعادل جامعه از معبرهای خدشه‌پذیر بهره می‌برند و سپس برای رسیدن به هدف اصلی خود دیگر ملاکهای تعادل بخش را از کار می‌اندازند. فلسفه حکومت دینی عدالت است. در حکومت دینی نه ستمگران مجوز رهبری دارند و نه حاکمیت‌های ظالمانه مشروعیت حقوقی. عدالتخواهی و قیام برای تحقق عدالت یک تعهد الهی و تکلیف شرعی است: سرچشمه‌های عدل، در فروغ کلمات قرآن کریم و برکه‌ها و آبشخورهای پربرکت عدالت، در آیه‌های نورانی آن است. [۱۶] و سیره و رفتار پیامبر خدا جز عدالت نیست. و امید و آرزوی تمامی دینداران عالم تحقق حکومتی است که یگانه مشخصه آن گسترش عدالت بر تمام هستی است، تا شیوه اجرای عدالت را به انسانها بنماید و در سایه تحقق چنین سیاستی قوانین بر جای مانده قرآن و سنت را حیات مجدد بخشد. اهمیت عدالت در اسلام تا حدی است که هیچ موضوع دیگری به پای آن نمی‌رسد. در قرآن کریم آمده است: ان الله یأمر بالعدل و الاحسان " ... بر اساس تعالیم اسلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد، این اشتباه او تنها با استغفار بخشوده خواهد شد، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان‌ها، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است. در حال حاضر، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جامعه ما کم نیست. افراد زیادی در اجتماع دیده می‌شوند که در روابط اجتماعی شان با دیگران جانب عدالت را رعایت نمی‌کنند. امروزه به هر گوشه‌ای از جامعه بنگریم، عده‌ای از نبود عدالت، صدایشان بلند است. در ادارات، در راهروهای دادگاهها، در کارخانجات، در دانشگاهها همه جا صحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی‌شوند.

این‌ها جلوه‌های حکومتی بی‌عدالت نیستند. هر چند که حکومت هم باید ساز و کاری را طراحی کند که رفتارها و منش‌های ظالمانه، زمینه‌اجرایی پیدا نکنند، اما قدرت حکومت در سطح جامعه، قدرت مطلق نیست. اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود، اگر نیروی درونی بازدارنده آنها به درستی عمل نکند، نمی‌توان بی‌عدالتی‌ها را کنترل کرد. اگر عموم مردم انگیزه‌های عدالتخواهی پیدا کنند، ظلم و ستم خود به خود محو و مهار می‌شود. رسول اکرم (ص) شرط سعادت‌مندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عدالت دانسته‌اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسلمانان که برای تحقق عدالت، تلاش کنند. علامه طباطبایی در بیانی جالب توجه، به گونه‌ای ریشه عدالت را در عدالت فردی و اجتماعی جاری دانسته و تصویر روشنی از این مفهوم ارائه کرده است. عدل در اعتقاد، ایمان به حق است. عدل در کارهای انسان‌ها فی‌نفسه با صرف نظر از اجتماع، آن است که آنچه را که سعادت وی در آن است انجام دهد و از آنچه شقاوت وی در آن است پرهیز نماید عدالت در میان مردم آن است که هر شخصی را در جایی که عقل یا شرع یا عرف برای وی استحقاق قائل است، قرار داده شود. عدل در تعبیرات آنان، لزوم میانه‌روی و اجتناب از افراط و تفریط است که در حقیقت تفسیر به‌لازم معنای عدالت است. چرا که حقیقت عدل اقامه مساوات و موازنه میان امور است، بصورتی که به هر کس سهمی را که شایسته است، عطا گردد. شهید صدر در این باره می‌نویسد: «اسلام که عدالت اجتماعی را از مبادی اساسی برای شکل‌گیری خط مشی اقتصادی خود می‌داند، عدالت اجتماعی را به مفهوم انتزاعی و دور از واقعیت لحاظ نکرده است و آنرا بگونه‌ای طرح نکرده که تفسیرهای گوناگون را برتابد و آنرا به جوامع بشری، که اختلاف نظریه‌هایی در این زمینه دارند و بر اساس تلقی آنان از حیات و تمدن گونه‌گون می‌اندیشند، واگذار نکرده است، بلکه آنرا به طور دقیق و منضبط با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری معین یاد کرده است تا بتواند در واقعیتی زنده مجسم شود، واقعیتی که تمام تار و پودش با مفهوم اسلامی عدالت عجین است.» عدالت اجتماعی و ساختار قدرت در جامعه: عدالت اجتماعی و ساختار قدرت در جامعه در واقع مقولاتی هستند که بصورت مستقیمی در گرو یکدیگر می‌باشند. اصلاح ساختار قدرت و تسهیم توانایی تصمیم‌گیری اجتماعی و پرداخت‌های اقتصادی در درازمدت، عدالت اجتماعی پایدار را پدیدار می‌سازد. که در صورت تحقق، این دو مقوله بصورت متقابلی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و زمینه ظهور جامعه بالنده و توسعه‌گرا را ایجاد می‌نماید. امری که تحقق آن در کوتاه‌مدت غیر ممکن است. عدالت اجتماعی مانند بسیاری از مقولات اجتماعی متأثر از مسائل رفتاری و فرهنگی است. از این رو تحقق آن زمان‌بر و وقت‌گیر است و نیازمند انعطاف‌پذیری و سعه‌صد می‌باشد. مسلماً یکی از راههای اصلاح ساختار قدرت شکل‌گیری نهاد بازار و محیط رقابتی است. بدون شکل‌گیری نهاد بازار و محیط رقابتی، افراد و عاملان اقتصادی نخواهند توانست استعدادهای ذاتی خود را عرصه اقتصادی ظاهر بسازند و منشأ نوآوری و پیشرفت فنی و سازمانی در جامعه شوند. در غیاب دموکراسی و نظام بازار، بوروکرات‌ها و سیاستمداران فاسد با سوء استفاده از قدرت بر گرده مردم سوار خواهند شد و بجای منافع عمومی، منافع خود را به قیمت محروم کردن مردم از حقوق قانونی خود به حداکثر خواهند رسانید. اصلاح ساختار قدرت در جامعه، گسترش تأمین اجتماعی و گسترش آموزش عمومی از وظایف دولت توسعه‌گراست که این امور می‌تواند نابرابری برخاسته از اقتصاد بازار را جبران نماید. تأمین عدالت اجتماعی پایدار در درازمدت نیازمند پیش‌شرطهایی است که مهمترین آنها اصلاح ساختار قدرت در جامعه است. مسلماً اصلاح نظامهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اساس و پایه تأمین عدالت اجتماعی است. به راه انداختن چرخ‌های اقتصاد کشور از طرق ایجاد محیط کسب و کار مناسب و تشویق سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی نیز بعنوان یکی از پیش‌شرطهای عدالت اجتماعی امری غیر قابل‌انکار است. توزیع مناسب قدرت و برقراری عدالت: بحث عدالت، دغدغه‌همیشگی بشر بوده است. اولین گام در تحقق عدالت رهایی از ناهماهنگی‌های درون است. حضرت امیر می‌فرماید: "فكان أول عدله نفي الهوى عن نفسه...؛ اولین گام او (پرهیزکاران) در عدالت خواهی زدودن هواهای نفسانی خویش است." جامعه‌ای که در آن توزیع منابع مناسب باشد، قدرت بصورت استحقاقی در جامعه تقسیم و تسهیم می‌شود که این شرایط عدالت

اجتماعی و رفاه عمومی را به همراه می آورد. به بیان دیگر جامعه ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری نسبت به جامعه ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی شود دارد. توزیع عادلانه منابع نیز به معنی مطلوبیت محرومترین افراد جامعه می باشد. بنابراین میتوان گفت که عدالت اجتماعی وبه دنبال آن رفاه اجتماعی مستلزم حذف نابرابری های غیر عادلانه است نه حذف صرف نابرابری. به بیان دیگر توزیع مناسب رفاه و برقراری عدالت اجتماعی در گیر توزیع مناسب منابع، تسهیم قدرت در اجتماع و محدود کردن فساد می باشد. موانع تحقق عدالت اجتماعی: در آغاز این بخش به نکته دیگری در چستی عدالت اجتماعی باید اشاره نمود. و آن اینکه تا انگیزه اصلی و علت العلل رفتارهای ستمگرانه و حرکت در جهت افراط یا تفریط و نرفتن بر خط روشن صراط مستقیم در اجتماع تبیین نگردد مقابله با آن میسر نخواهد بود. خود برتری و امتیازجویی و یا به تعبیر دیگر "استیثار" علت العلل همه ستمگریها و عدالت گریزهاست خصیصه خودخواهی که از غرایز بسیار قوی در نهاد انسان است، به صورتهای گوناگون در رفتار و کردار انسان بروز می کند و یکی از حالت های افراطی و شایع آن همین حالت "استیثار" است. از خود گذشتگی و مقدم داشتن منافع دیگران را بر منافع خود "ایثار" می نامند و در مقابل حق ویژه برای خود قایل شدن و زیاده خواهی و اندیشه دستیابی به هر نوع امتیاز و سودی که در اختیار دیگران است "استیثار" نامیده می شود. این امتیازطلبی و خود برتری به هنگام توانایی و تمکن تشدید می یابد و سرکشی می نماید. به تعبیری: "هر که به قدرت رسد راه استیثار پیش گیرد". تمامی ناتوانیهای بشر معلول یک خطای نابخشودنی است که عبارت از مقدم داشتن "می خواهم" بر عدالت اجتماعی است. زیرا عدالت اجتماعی آن همای سعادت است که اگر روزی به نفع فرد یا گروهی از انسان بال و پر بگشاید، روزی هم به ضرر او به پرواز در می آید. در صورتی که اگر قدرتمندان احساس کنند عدالت قصد مؤاخذة آنان را دارد نه تنها عدالت را به سود خود تفسیر می کنند بلکه سفارش مکتبی می دهند که در آن "تنازع بقا" منطق اصیل زندگی شود. موانع تحقق عدالت همه جانبه اجتماعی به شرح زیر است: الف- تبعیض: مراعات انصاف بین خود و دیگران از مؤکدترین تذکرات اخلاقی ائمه معصومین در روابط اجتماعی است. ب- سودجویی: بیماری دیگری که در اثر استیثار گریبانگیر انسان می شود سودجویی است. ج- امتیازطلبی: مانع دیگری که بر سر راه اجرای عدالت وجود دارد امتیازجویی خواص و حواشی قدرت است. د- ضعف نفس: از مهمترین عوامل که شمشیر عدالت را کند نموده و آهنگ عدالت اجتماعی را سست می نماید، ضعف نفس و سستی اراده، خودباختگی و دون همتی است. مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع): حضرت علی (ع) بعنوان نخستین حاکمی است که حکومتی بر مبنای عدالت تشکیل داد و سعی در توسعه عدالت اجتماعی در جامعه نمود. از این رو نمونه هایی از رفتار آن حضرت در این مجال ذکر می گردد؛ ۱- امام علی (ع) در نامه ای که به مالک دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند: «از میان کارها آنچه که به حق نزدیک تر و در عدالت فراگیرتر است، برای تو محبوب تر باشد». ۲- امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند. و زمانی که بخاطر تساوی در تقسیم مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتند، فرمودند: «آیا اینگونه نبود که پیامبر (ص) نیز به طور مساوی بیت المال را بین مسلمانان تقسیم می کرد؟» ۳- تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است. ایشان فرمودند: «ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو. آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند.» این معیار بسیار روشنی است که تنها در صورتی دختر علی می تواند از این امکان بهره مند گردد که برای همه چنین زمینه ای فراهم باشد، آنهم نه چند نفر که کل مهاجرین ۴- برخوردار امیر المؤمنین (ع) با عقیل که هنگام آغاز خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است. عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع): عدالت اجتماعی همانطور که ذکر شد، از جمله مهمترین، حساس ترین و فراگیرترین مصادیق و جلوه های قانون عام عدل اسلامی است. یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: « یملا الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً » یعنی؛ به یمن حکومت آن حضرت؛ زمین از عدل و داد پر خواهد شد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد « این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کاهش و از بین بردن مصادیق فساد و بی‌عدالتی، و همچنین با اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی‌های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می‌یابد. نتیجه‌گیری: تبیین عدالت اجتماعی و شیوه‌های عینی و عملی آن منوط به اصلاح ساختار قدرت در جامعه است. بدین معنا که توزیع متوازن و متناسب قدرت در جامعه تنها راه تحقق عدالت اجتماعی در معنای واقعی آن است. بدون شک افرادی که در اجتماع قدرت‌های بدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان بلند مدت زمینه فساد اجتماعی را فراهم می‌سازند. جامعه‌ای که در آن توزیع منابع متناسب باشد قدرت بصورت استحقاقی در جامعه تقسیم و تسهیم می‌شود که این شرایط عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را به همراه می‌آورد. به بیان دیگر جامعه‌ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری را نسبت به جامعه‌ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی‌شود دارد. اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد و ساختارهای قدرت در جامعه اصلاح پذیر باشد شاهد عدالت همه جانبه اجتماعی خواهیم بود. تمامی ناتوانی‌های بشر معلول یک خطای نابخشودنی است که عبارت از مقدم داشتن "می‌خواهم" بر عدالت اجتماعی است. منابع و مأخذ: قرآن کریم و نهج البلاغه شرح و تصنیف غرر جعفری، محمد تقی، شرح نهج البلاغه، العدل حیا، العدل حیا الاحکام، تصنیف غرر الحکم جمال السیاسة العدل فی الامرة، ثبات الدول باقائه سنن العدل، شرح غرر الحکم العدل مألوف، الرعیة لا یصلحها الا العدل. شرح غرر الحکم کشف الغم هو اعطی، احمد، اصول عدالت. رالز، جان، عدالت به مثابه انصاف. رضائیان، علی، اصول مدیریت، انتشارات سازمان تدوین و مطالعه کتب علوم انسانی (سمت) سیدی، علی اصغر، دولت رفاه. تاریخ ابن عساکر، قسم امام علی (ع). مجموعه آثار شهید مطهری، جلد اول. لاریجانی، محمد جواد، تدین، حکومت و توسعه.

social justice

If you ask a lot of people to define social justice you're going to get many different definitions. Definitions will be based on a variety of factors, like political orientation, religious background, and political and social philosophy. If you ask a postmodernist about this concept, he or she is likely to tell you it's a fairytale that is not in any way achievable in any form of society. A general definition of social justice is hard to arrive at and even harder to implement. In essence, social justice is concerned with equal justice, not just in the courts, but in all aspects of society. This concept demands that people have equal rights and opportunities everyone, from the poorest person on the margins of society to the wealthiest deserves an even playing field. But what do the words "just" or "fair" mean, and what defines equal? Who should be responsible for making sure society is a just and fair place? How do you implement policies regarding social justice? Alternately, should you legislate for justice in society or merely rely on the moral compass of society's members? From a political stance that is leftist, you must legislate to create a just society, and various programs need to exist in order to collect monies needed to even the playing field between rich, middle class, poor and those people who are routinely

marginalized by society. Equal rights can be defined as equal access to things that make it possible for people in any societal sector to be successful. Therefore, leftist philosophy would support things like anti-discrimination laws and equal opportunity programs, and would favor taxation, especially of those who make a lot of money, to pay for programs that help provide equality for all. The far left would argue that there are certain basic needs that must be offered to all. These include things like truly equal education and safety in all schools and programs that would help all children have the financial opportunity to attend college. Far left groups, often termed socialist even if they differ from true definitions of socialism, further argue that a just society cannot be had unless everyone has access to food, safe shelter and medical care. The way to achieve this is through taxation and government implementation of programs that will guarantee these things for all people. The right political stance equally endorses a just society, but may criticize those who make poor choices and feel that while equal opportunity should exist, a government should not legislate for this. In fact it is argued that social justice is diminished when governments create programs to deal with it, especially when these programs call for greater taxation. Instead, those who have more money should be encouraged to be philanthropic, not by paying higher taxes, which is arguably unjust. From a religious perspective, you'll find people all over the political spectrum who argue for social justice. Many Christian groups believe that you bring about justice through Christlike actions of mercy, especially those that help people who have been marginalized by society. Islamic perspective on social justice is similar one of the Five Pillars of Islam is that all must give to the poor. However, certain sects of Islam promote views of women and men as different women are not equal to and are subservient to men. The postmodern critique on the idea of a just society provokes interesting debate. Can there ever be a just society? Can we ever view all people as inherently equal and entitled to the same rights and privileges? It's hard to know, since most philosophers would argue that no one has ever created a completely just society, where all people have an even chance. Even in the most socialist nations, there is poverty and unequal distribution of wealth. In societies like the US, which hinge on creating social justice, we have distinct problems, like hungry children, homelessness, and problems with making sure all children receive the same high standard of education. This is no reason to abandon attempting to promote a just society and trying to aim for it. Yet due to the complex nature of society, the US may not ever fully achieve justice for all, and the

debate of how to achieve this state is ongoing

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌مرضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

